

منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ۳۶.

شاه طهاسب صفوی

مجموعه

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه بایادداشت‌های تفصیلی

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۰۵»

منابع
تاریخ و جغرافیای ایران
۳۶.

شاه
طهاسب صفوی

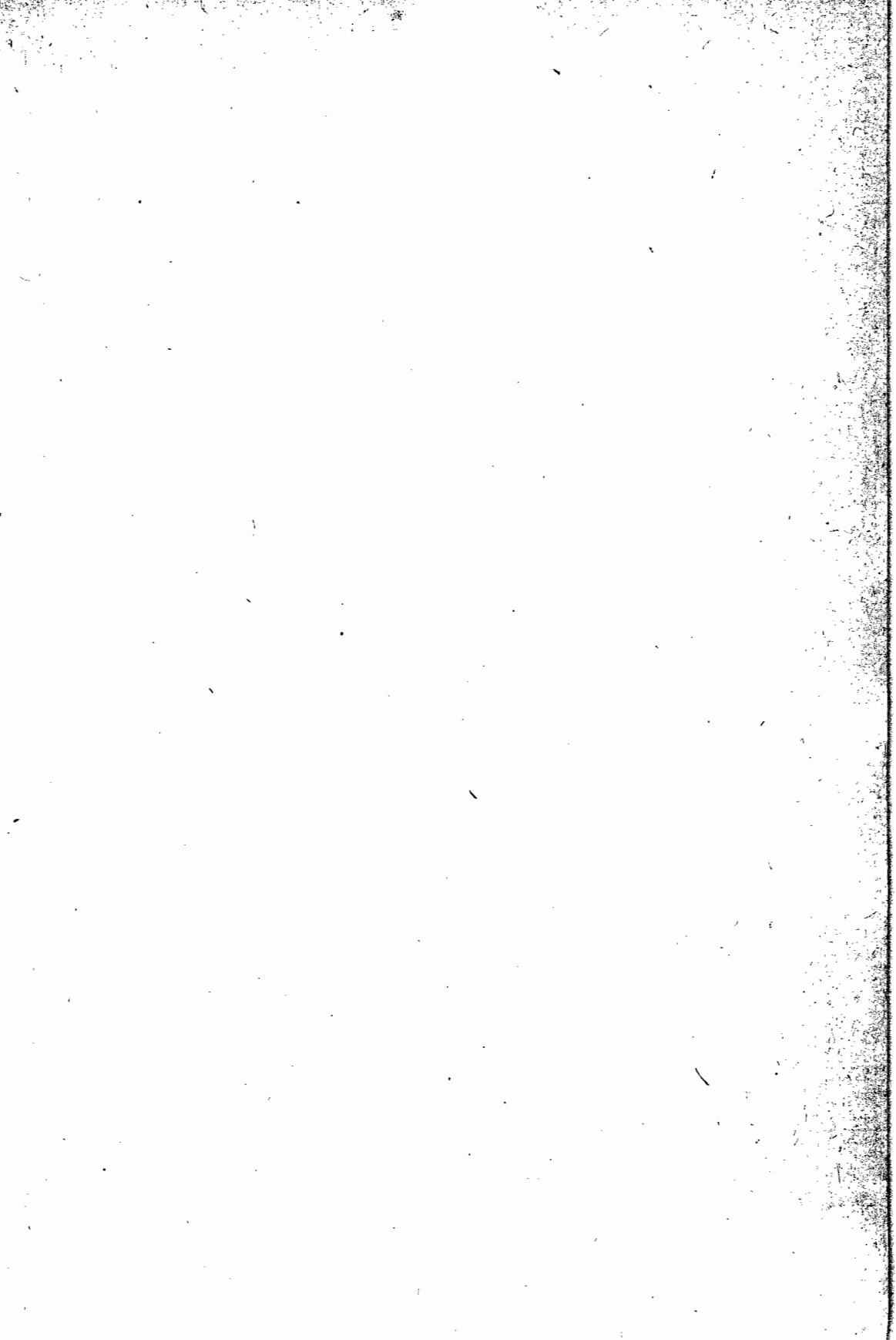
انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران
۱۰۵

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق
انجام بگیرد نخستین کار آن است که ماخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس
محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز
به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است
اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است
و البته هر چه پدید آمده ای نمی تواند با چندین زبان میگزانه آشنائی داشته باشد .
برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می گویند کتابهای فارسی
را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس
علاقه مندان دور است منتشر کنند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف
یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز نائل خانزری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران



شاه طهماسب صفوی

مجموعه

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه بیا یادداشت‌های تفصیلی

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوایی



آشارات بنیاد فرهنگ ایران

از این کتاب
۲۰۰۰ نسخه در بهار ۱۳۵۰ در چاپخانه
خوشه و بهمن چاپ شد

فهرست مطالب

پیشگفتار	یازده - ایست و شش
متن کتاب	۵۱۴-۱
فرمان شاه طهماسب به امیر بیگ سهردار	۷
جواب	۹
نامهٔ مریم بیگم به مادرش	۱۴
نامهٔ دیگر مریم بیگم به مادرش	۱۵
نامهٔ مریم بیگم به خواهرش زینب بیگم	۱۸
فرمان شاه طهماسب در بخشیدن مالیات تبریز	۱۹
فرمان شاه طهماسب در بخشیدن مالیات	۲۲
فرمان شاه طهماسب در باب ملاحسن مذهب	۲۴
نامهٔ عبیدالله اوزبک به شاه طهماسب	۲۸
جواب	۳۵
نامهٔ همایون پادشاه به شاه طهماسب	۴۷
نامهٔ طهماسب به همایون پادشاه	۴۹
نامهٔ دوم همایون شاه به شاه طهماسب	۵۱
فرمان شاه طهماسب به محمدخان شرف الدین اوغلی در باب پذیرائی	۵۳
از همایون	۶۳
نامهٔ قاضی جهان اعتماد الدوله به همایون پادشاه هند	۶۹
نامهٔ شاه طاهر به شاه طهماسب	۷۳
عریضهٔ شاه طاهر به شاه طهماسب	۷۶
عریضهٔ طاهر شاه به شاهزاده سلطانم	۷۸
نامهٔ شاه طاهر به شاه طهماسب	۸۲
نامهٔ نظام شاه به شاه طهماسب	۹۹
نامهٔ طاهر شاه به شمس الدین محمد خفری	۱۰۷
کتابت میر جلیل قاری کوکه به خان احمد گیلانی	۱۰۸
جواب کتابت میر جلیل	۱۰۸

- ۱۱۰ نامه خان احمد به استاد زيتون
- ۱۱۱ مکتوب خان احمد به ملاعبداالله
- ۱۱۳ نامه ملك محمد رستم‌داری به خان احمد
- ۱۱۵ جواب
- ۱۱۸ منشور شاه طهماسب به خان احمد خان حاکم گیلان
- ۱۲۷ جواب
- ۱۳۳ فرمان شاه طهماسب به رکن الدوله معصوم بیگ صفوی
- ۱۳۵ نامه شاه اسمعیل ثانی به خان احمد خان
- ۱۳۸ نامه شاه سلطان محمد خدا بنده به خان احمد گیلانی
- ۱۳۹ کتابت ابوطالب میرزا به خان احمد گیلانی
- ۱۵۱ نامه تهدید آمیز سلطان سلیمان به شاه طهماسب
- ۱۵۸ نامه سلطان سلیمان خان به منگلی گرای خان در بشارت فتح عراقین
- ۱۷۰ نامه القاص میرزا به سلطان سلیمان
- ۱۷۵ فتح نامه شاه طهماسب به ملك کیومرث رستمدار
- نامه سلطان سلیمان به قرال فرنگ در خصوص فتح قلعه وان و غلبه
- ۱۸۹ برقر لباش
- ۱۹۵ نامه سلطان سلیمان به عبداللطیف اوزبک امیر سمرقند
- ۲۰۰ نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب در دعوت وی به جنگ
- ۲۰۳ نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان
- ۲۳۸ نامه سلطان سلیمان به یکی از حکام ترکمان
- ۲۴۰ نامه اسکندر پاشا به وزیرای شاه طهماسب
- ۲۴۵ نامه سلطان سلیمان به وکلای شاه طهماسب
- ۲۴۷ نامه دیگری در این زمینه
- ۲۵۰ ایضاً نامه دیگر
- ۲۵۶ نامه رستم پاشا در جواب و کلاه شاه طهماسب که از اماسیه نامه فرستاده بودند
- ۲۶۰ نامه شاهزاده محمد پسر شاه طهماسب به رستم پاشا
- ۲۶۶ نامه لله محمد میرزا به رستم پاشا

- ۲۷۱ نامه صدر اعظم عثمانی به محمد میرزا پسر شاه طهماسب
- ۲۷۳ نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب
- ۲۷۷ نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان
- ۲۸۲ نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب
- ۲۸۸ نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان
- ۲۹۸ نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب
- ۳۰۱ نامه اسکندر پاشا به شاه طهماسب صفوی
- ۳۰۶ نامه ای به سلطان سلیمان که بتوسط سیدعلی قیودان ارسال شده
- ۳۰۹ نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان
- ۳۱۴ نامه یراق خان امیر ماوراء النهر به سلطان سلیمان
- ۳۱۶ نامه دیگر یراق خان
- ۳۱۸ از مکتوب جوایبه سلطان سلیمان خان به یراق خان
- ۳۱۹ از نامه سلطان سلیمان خان در جواب قتل فولادخان اوزبک
- نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب در خصوص رفع شربت خانه وزجر و منع ارباب فسق
- ۳۲۰
- ۳۲۳ نامه خواهر شاه طهماسب به خاصکی سلطان
- ۳۲۸ جواب
- ۳۵۶ نامه شاه طهماسب به شاهزاده بایزید
- ۳۵۹ نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب
- ۳۶۱ نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان
- ۳۶۹ نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب در خصوص بایزید
- ۳۷۴ صورت نامه سلطان سلیمان خان به شاه طهماسب
- ۳۷۸ نامه دیگر سلطان سلیمان خان به شاه طهماسب در خصوص بایزید
- ۳۸۳ نامه شاهزاده سلیم پسر سلطان سلیمان به شاه طهماسب در خصوص بایزید
- ۳۸۷ جواب
- ۳۹۰ نامه شاهزاده سلیم به شاه طهماسب
- ۳۹۸ نامه محمد پاشا وزیر دوم سلطان سلیمان به شاه طهماسب در باب بایزید

- ۴۰۱ نامه لالامصطفی پاشا به‌شاه طهماسب درباب بایزید
- ۴۰۳ نامه شاه طهماسب به‌شهبزاده سلیم درباب بایزید
- ۴۰۷ نامه دیگر سلطان سلیمان خان به‌شاه طهماسب درخصوص بایزید
- ۴۱۲ جواب
- ۴۱۴ نامه سلطان سلیمان به‌پیر محمدخان اوزبک
- ۴۱۶ نامه سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب
- ۴۲۰ نامه سلطان سلیمان خان به‌ابراهیم‌سلطان
- ۴۲۲ نامه سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب
- ۴۲۵ نامه شاه طهماسب به‌سلطان سلیمان خان
- ۴۲۹ نامه شاه طهماسب به‌سلطان سلیمان
- ۴۳۷ نامه وکلای شاه طهماسب در امر صلح به‌وزرای دولت عثمانی
- ۴۴۲ جواب
- ۴۴۶ نامه سلطان سلیمان خان به‌شاه طهماسب درباره بایزید
- نامه سلطان سلیم ثانی به‌شاه طهماسب درمورد جلوس خود پس از مرگ سلطان سلیمان
- ۴۵۲ جواب
- ۴۶۰ جواب
- ۴۷۲ نامه شاه طهماسب به‌سلطان مراد سوم
- ۴۸۶ نامه شاه طهماسب به‌سلطان مراد سوم
- ۴۹۷ جواب نامه ابراهیم پاشا
- ۵۰۱ نامه سلطان سلیمان درپاسخ شاه طهماسب
- ۵۰۳ نامه شاه اسمعیل ثانی به‌محمدحکیم میرزا
- ۵۰۸ فرمان شاه طهماسب
- ۵۱۰ فرمان شاه طهماسب
- ۵۱۱ فرمان شاه طهماسب
- ۵۱۳ فرمان شاه طهماسب

پیشگفتار

کتاب حاضر سومین مجلد است از مجموعه اسناد و مکاتبات سیاسی و فرمانهای رسمی و سلطنتی کشور ایران. نخستین مجلد از این مجموعه در سال ۱۳۴۱ شمسی انتشار یافت به نام اسناد و مکاتبات سیاسی از تیمور شاه اسمعیل، و دومین مجلد در سال ۱۳۴۷ شمسی به نام شاه اسمعیل صفوی.

آنچه در باب اهمیت و ارزش اسناد تاریخی لازم به نظر می‌رسید در مقدمه دو کتاب پیشین به قلم آورده و مشروحاً بدین نکته اشاره کرده‌ام که تا بدین اسناد توجهی نشود و تا این مدارک اصیل و دست اول سنگ زیربنای تدوین و تحریر تاریخ کشور ما قرار نگیرد، هرگز نمی‌توان به اصالت کتبی که درباره تاریخ ایران نوشته می‌شود اعتماد نمود. زیرا از منابع تاریخ ایران و کتابهایی که تا کنون در این رشته نوشته شده آنچه پرداخته قلم مورخین و سفرنامه نویسان اروپائی است سراسر آلوده است به غرض‌ورزی و کینه‌توزی و حسادت، و آنچه نوشته و قایم‌نگاران و تاریخ‌نویسان ایرانی است سرایا آمیخته است به افسانه‌سازی و مدیحه‌سرایی و حق‌کشی و ظالم‌پروری. بنابراین به تکرار مطالب گذشته نمی‌پردازم. چه تکرار در هر حال موجب ملالت است و شایسته ملامت.

با این همه از ذکر این نکته نمی‌توانم بگذرم که در کشور ما به اسناد و مدارک سیاسی و تاریخی توجهی به‌سزانشده و این مآخذ اصیل و استوار کمتر مورد اعتنا قرار گرفته‌است و بی‌آن که قصد خودستایی در میان باشد می‌توانم به حق ادعا کنم که برای نخستین بار این بنده، نگارنده این سطور، اهمیت اسناد را بیان داشته و از بیست و چند سال پیش تا کنون در جمع و انتشار اسناد با همه اشتغالات فکری و گرفتاریهای اداری، در این راه کوشیده‌ام.

درست است که پس از انتشار نخستین مجلد از این مجموعه، دو کتاب در زمینه اسناد و مکاتبات انتشار یافت ولی هیچیک از آن دو جوابگوی نیاز اهل نظر نبود. زیرا در یکی از آن دو کتاب تنها موضوع نگارش و ترسل و تطور فن انشا در زمان صفوی مطرح بود نه اهمیت جنبه تاریخی مکاتبات (و بر این اساس بسیاری از نامه‌ها ناقص و ابتر نقل شده بود) و در کتاب دیگر صرفاً نظر بر نقل نامه‌های تاریخی بوده خواه از عرب خواه از عجم، بدون تفکیک و بررسی نامه‌های مربوط به تاریخ ایران. در این میان تنها اولیاء مجله بررسیهای تاریخی ارتش در جمع آوری اسناد تاریخی کوششی شایسته تحسین دارند. توفیقشان یار باد.

در مقدمه کتاب اسناد و مکاتبات تاریخی و همچنین در پیشگفتار کتاب شاه اسمعیل صفوی بدین نکته اشاره کردم که: «منابع و مآخذی که در دسترس بنده بود بسیار محدود بوده و مسلماً بسیاری از مکاتبات این دوره در مجموعه نیامده است. در این مورد چشم انتظار من به کرم و لطف اصحاب فضل و مطالعه می‌باشد که اگر به مکتوبی مربوط بدین دوره برخوردند یا با ارسال رونوشت مکتوب

یا با ارائه ما خذوا اشاره بدانها مرا در تکمیل این مجموعه یاری فرمایند، ولی دیده انتظار بر راه کرم اهل فضل سفید شد و هرگز دستی از آستین به در نیامد و باری از دوش این خسته برداشت و من همچنان با توشه‌ای سخت اندک در راهی ناهموار و دشوار به سوی کعبه مقصود می‌شتایم و به قول سعدی:

جمال کعبه چنان می‌دواندم از شوق

که خارهای مگیلان حریر می‌آید

این جمله نه از طریق تفاخر یا خودستائی بر قلم رفت بلکه عنری است به درگاه اهل معرفت که اگر بر خطایی یا سهوی در این کتاب برخورد و نقصی در این مجموعه مشاهده فرمایند به عین الرضا در نگرند و از لغزشها کریمانه در گذرند و بدین نکته توجه فرمایند که در تهیه و تنظیم این مجموعه همواره در این اندیشه بوده‌ام که کتابی شایسته تقدیم به ساحت اهل فضل فراهم آرم و در این راه به قدر وسع کوشیده‌ام. با این حال اگر مراد نیافته‌ام معذورم که پای لنگ بود و منزل خطر ناک و مقصد ناپدید و توشه اندک. امیدوارم که این عذر در پیشگاه اهل نظر پسندیده آید. زیرا العذر عند کرام الناس مقبول.

* * *

این کتاب مبتنی است بر اسناد و مکاتبات سیاسی و فرمانهای شاه ظهاسب دومین پادشاه مقتدر و خردمند صفوی. شاه ظهاسب از ۱۹ رجب سال ۹۳۰ تا سه شنبه ۱۵ صفر سال ۹۸۴ ه. برای آن حکومت کرده است و بنا بر این تاریخ سلطنت وی تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور ایران است در طول مدتی نزدیک به پنجاه و چهار سال قمری. دوران زندگانی این پادشاه مصادف است با ظهور نامدارانی در

عرصه سیاست چون هانری هشتم و دخترش ملکه الیزابت اول در انگلستان، فرانسوای اول در فرانسه، و شارلکن در اطریش و آلمان و اسپانی، و ایوان چهارم ملقب به مخوف در روسیه، و بالاخره سلطان سلیمان خان قانونی در کشور عثمانی (ترکیه فعلی). اینان هر یک ستارگان قدر اول تاریخ کشور خود بلکه تاریخ جهان می‌باشند.

مهمترین رقیب شاه طهماسب در عرصه سیاست سلیمان خان است. در زمان این پادشاه که اروپائیان او را بحق محترم پاشا و همند (Magnifique) لقب داده‌اند، کشور عثمانی به منتهای وسعت و قدرت خود رسید. وی بر سرزمینی از ساحل غربی مدیترانه و الجزایر تا آبهای خلیج فارس و از کرانه شمالی دریای سیاه تا بجزایر احرار و عدن فرمانروائی داشت. سربازان وی باتوپ دیوارهای شهر وین را فرو کوفتند و شهر بود پایتخت مجارستان را تصرف کردند و ملاحان وی بر سراسر مدیترانه دست یافتند و تا اقیانوس هند پیش راندند و سرداران وی جزیره رودس را جبراً فخرآ از دست شوالیه‌های مسیحی بیرون کشیدند. اما همین سرداران و سربازان جنگ آزموده و همین سلطان مغرور و بلند پرواز ترك در برابر شاه طهماسب و سیاست خردمندانه وی همچون موج سهمگینی که به کوهی برخورد متوقف ماندند و آنان که تا قلب اروپا پیش رفته و همه جا را به آتش و خون کشیده بودند در ایران باشکست مواجه شدند تا به حدی که سلطان عثمانی يك شب از بیم حمله قزلباشان تا صبح بر روی اسب به روز آورد.

درباره شاه طهماسب هنوز آن چنان که باید و شاید تحقیق نشده و حق این مرد بزرگ به هیچ وجه ادا نگردیده است. در حالی که ایران

و ایرانی سخت بنومدیون است . چه اگر سیاست خردمندانه و شخصیت قابل احترام او نبود، چه بسا که این کشور در برابر حملات بی‌امان اوزبکان در شرق، و فشار سهمگین و هولناک ترکان عثمانی در غرب از پای درمی‌آمد. همان گونه که سلاطین روم شرقی بر ضد دولت ساسانی با وحشیان زرد-پوست شرق ایران همداستان شده بودند، سلاطین آل عثمان نیز برای درهم‌شکستن دولت نوپای قزلباش با اوزبکان دست اتحاد داده و برای آشنا کردن اوزبکان و وحشی به تجهیزات جدید و روشهای تازه جنگی مستشاران نظامی به بخارا فرستاده بودند و این تنها حسن سیاست شاه طهماسب و شجاعت وی بود که ایران را در میان این دو سنگ آسیا حفظ نمود . شاه طهماسب در چهارشنبه ۲۶ ذی‌الحجه ۹۱۹ چشم به جهان گشود و روز دو شنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ متعاقب مرگ پدر خود شاه اسمعیل صفوی بر تخت سلطنت نشست و در آن تاریخ بیش از ده سال و شش ماه و بیست و سه روز نداشت .

خردسالی شاه موجب گردید که سران قزلباش هر یک سودائی در سر پیورراندند و دو اندیشه استقلال و خودمختاری هر کدام تقمه‌ای تازه سر کنند و کسوس سلطنت زتند . در چنین شرایطی پسری خردسال می‌بایست رسالت تاریخی خود را در حفظ کشور کهنسال ایران و نگهداشت فرهنگ و هنر و دانش و ذوق قوم ایرانی به انجام رساند .

سالمای نخستین سلطنت وی به فرو نشاندن شورشها و درهم‌کوبیدن استقلال طلبان گذشت و نوجوان تاجدار به بهترین وجهی توانست سران قزلباش را که پس از مرگ شاه اسمعیل چون دیوان از شیشه بیرون آمده بودند گوشمالی دهد و هنوز از سر کوبی آنان فراغت نیافته بود که از بکان به ایران حمله‌ور شدند و جنگ عظیمی که در ناحیه جام

بین سپاه ایران و ازبکان در گرفت نخست به شکست قزلباشان منتهی شد به طوری که بعضی از سرداران گریخته تاسبزوار و سمنان و دامغان عنان باز نکشیدند. سران میمنه و میسره همه گریختند و تنها شاه طهماسب که در قلب سپاه ایستاده بود پشای استقامت فشرده و باهمان افراد معدود همراه خود بر اوزبکان حمله برد و آنان را درهم شکست. در آن روز خونین و آن جنگ سرنوشت، شاه طهماسب هنوز شانزده سال نداشت. باین که این جنگ به شکست ازبکان پایان یافت، آنان باز سالهای بعد همچنان به خراسان تاختند و سلطان جوان صفوی در سال ۹۳۸ به عزم جنگ با آنان به خراسان رفت و در آن جا بود که از حمله ترکان عثمانی به مناطق غرب ایران خبر یافت. سلطان سلیمان خان با استفاده از سرگرمی شاه جوان صفوی در مشرق، سپاهیان ورزیده خود را به مغرب ایران فرستاده بود. درباره این جنگها در متن کتاب نسبتاً به تفصیل اشاره شده است و این جا دیگر به تکرار آن نیازی نیست.

شاه طهماسب نه تنها از این همه خطرات و مهالک کشور ایران را رهایی بخشید بلکه صفحه غرور انگیزی نیز بر دیگر صفحات غرور آفرین تاریخ ایران افزود و آن پذیرائی شاهانه وی بود از همایون، پادشاه شکست خورده و سرگردان هند. شاه طهماسب او را همراه سپاهیان قزلباش به سرزمین هند بازگردانید و در حقیقت تاج سلطنت هند را بر سر همایون گذاشت.

با تمام این حال سراسر زندگانی شاه طهماسب آمیخته به شادی و کامرانی نبود. رفتار ناجوانمردانه برادرش القاس و پناهندگی وی به دشمن دینین و کینه توز، سلطان سلیمان خان، طهماسب را سخت رنج داشت و خواست خدا بود که خیانت آن مرد به جائی نرسید. بعد از آن موضوع نافرمانی

و طفیان‌سام میرزا برادر دیگرش پیش آمد و سرانجام نافرمانی و هرزگی و دراز دستی پسر شجاعش اسماعیل میرزا تاجائی که با همه علاقه‌اش، طهماسب مجبور شد پسر خود را مدتی نزدیک به بیست سال در زندان قلعه قهقهه محبوس نماید و اگر مرگ شاه پیش نمی‌آمد چه بسا که همچنان در زندان باقی می‌ماند.

شاه طهماسب در شب سه‌شنبه پانزدهم صفر پس از پنج‌جاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز سلطنت درگذشت. در آن لحظه وی شصت و چهار سال و یک ماه و نوزده روز داشت. به نظر می‌آید که مرگ وی طبیعی نبوده است.

قول حسن بیگ روملو که می‌نویسد بلافاصله پس از مرگ وی حکیم ابونصر کیلانی پزشک شاه، را به‌عنوان خیانت درمعالجه، به قتل رسانده‌اند نشان می‌دهد که دست‌هایی برای خاتمه دادن به حیات شاه صفوی در کار بوده است. ماده تاریخ مرگ او را «پانزدهم شهر صفر» و «گورش پر نور» یافته‌اند که این دومی درست‌تر است. زیرا نخستین ماده تاریخ ۹۸۳ می‌شود نه ۹۸۴. چنین بود داستان زندگانی شاه طهماسب. اما دریغ آید که این سخن به پایان برم و از شرحی که حسن بیگ روملو درباره خلق و خوی و شکل و شمایل این پادشاه نوشته است درگذرم. این شرح حائز اهمیت فراوان است. چه حسن بیگ روملو مدتی نزدیک به چهل سال در سفر و حضر از ملتزمین رکاب شاه طهماسب و به اصطلاح اسکندر بیگ منشی «از حضار حاشیه بساط عزت بود»^۱ و اینک آنچه حسن بیگ روملو در این باره نوشته است:

۱- عالم‌آرای عباسی چاپ تهران ج ۱ ص ۹۹ ۲- در نسخه چاپ بدون این شرح آمده ولی با نسخ خطی اختلافاتی دارد که بدان اشاره خواهد شد.

آن حضرت در اوایل شباب به خط نوشتن و نقاشی میل تمام داشت و بعد از آن به خرهای مصری سوار می‌شد و به هم سنان بازی می‌کرد. بنا بر آن خرها را با زینهای طلا و جلهای زربفت می‌گردانیدند. به واسطه آن بوق العشق این بیت را گفته:

بی تکلف خوش ترقی کرده‌اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر
 و در ایام کهولت از صباح [تارواح دفتر را پیش گذاشته در کارملکی
 می‌پرداخت] و به جمیع جزئیات خود می‌رسید. چنان که وکلا و وزرا
 [بی اذن آن حضرت فلوس به کسی نمی‌توانستند داد.]^۱ و قاعده آن
 حضرت آن بود که يك روز ناخن می‌گرفتی و يك روز دیگر صباح ناشام
 در حمام می‌بودی. اکثر اشیا را نجس می‌دانست و نیم خورده خود را
 به آب و آتش می‌ریخت و در مجالس طعام نمی‌خورد و در نخوردن شراب
 غلوی عظیم داشت و قرب پانصد تومان تریاق فاروق به آب حل کرد
 و جمیع لذات را ترك کرده بود و قرب بیست سال سوار نشده بود....
 و دیگر قیافه اش بلند بالا، کشیده رو و دستها دراز و زرد چهره، محاسن
 تمام سفید. و در ایام او رفاهیت رعایا به نهایت رسیده بود. آن حضرت
 اکثر زمان داروغه به الکا نمی‌فرستاد. بنا بر آن هر روز میان عوام^۲
 جنگ بود و لشکر قزلباش چنان معتقد وی بودند که چهارده سال
 مواجب نذاده بود و هیچ احدی شکوه نمی‌کرد و در خدمت به جد بودند.^۳
 اسکندر بيك منشی نیز شرحی در باب عقاید مذهبی وی آورده

- ۱- در نسخه خطی: تا نقاره صبح می‌نشست و به کار و بار ملك می‌پرداخت.
- ۲- ایضاً: قادر نبودند که نیم دینار بی اذن آن حضرت به کسی دهند.
- ۳- نسخه چاپی: میان رعایای آذربایجان.
- ۴- احسن التواریخ جلد دوازدهم

است که نقل آن به روشن ساختن طرز فکر و روحیه این پادشاه کمک می نماید :

«آن حضرت [را] در ایام جهانبانی هر گاه از مشاغل مهم سلطنت و کشورستانی فراغی حاصل گشتی اوقات شریف به انتظام مهمات و انجام مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و ترویج شریعت غرا و تعظیم علما و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی و رواج و رونق آستانه ها و مدارس و بقاع خیر و تعمیر در مساجد به اقصی الغایه توجه مبذول داشته پیوسته امر معروف و نهی منکر نصب العین ضمیر انورشی بود چنانچه از نیت درست و حسن اعتقاد، در عنفوان شباب و اوان نشأه جوانی و عین لذات نفسانی به توفیقات آسمانی به توبت و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه که نه سال از جلوس همایونش گذشته بیست ساله بود که زبان صدق بیان به کلمه طیبه توبوا الی الله گویا ساخت و عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده به نوعی راسخ بودند که هرگز نقض توبه پیرامن خاطر شریفش نگردید. وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کردند... مجملاً در زمان دولت همایون آن حضرت خلائق و عباد الله تقوی و پرهیزکاری شیوه و شعار خود گردانیده به طاعات و عبادات می گذرانیدند. در امر معروف و نهی منکر به نوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموری که در او شایبه لهو و لعب باشد ممنوع گشته پانصد تومان تبرک فاروق که در سر کار خاصه شریفه موجود بود به شبهه حرمت در آب روان حل کردند. به جهت مولود هر یک از حضرات چهارده معصوم علیه السلام مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را به یک طبقه

از سادات عظام محال یقین التشیع می‌دادند که در میان ایشان قسمت می‌شد و در اکثر بلاد سواد اعظم و شهرهای معتبر نان تصدق تعیین فرموده به فقرا و محتاجان ذکور و اناث بی‌نوائ آن شهر می‌دادند. در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتم ذکور و چهل نفر از اناث ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده معلم و معلمه شیعه مذهب پرهیزکار و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار داده تربیت می‌کردند و در هنگام بلوغ هر یک را با دیگری تزویج داده غیر بالفی در عوض می‌آوردند...^۱

باین حال ظاهر آنمی‌توان درخت و علاقه وی به جمع مال تردید نمود. زیرا کسبیل نداشتن داروغه به ولایات و نپرداختن حقوق سر بازان از خست این پادشاه حکایتی و روایتی تمام دارد. شرف‌خان بدلیسی مؤلف کتاب شرف نامه راجع به میزان اموال و خزاین شاه طهماسب چنین آورده است :

«در حینی که شاه اسماعیل^۲ مسود این اوراق را به تفحص خزینه و بیت‌المال و سایر اموال شاه مرحوم (= شاه طهماسب) مأمور گردانید سیصد و هشتاد هزار تومان نقد طلا و نقره مسکوک و ششصد عدد خشت طلا و نقره هر یک از قرار سه هزار مثقال و هشتصد عدد سرپوش طلا و نقره و دوست هزار خر و ارحریر و سی هزار جامه و فرجه دوخته از اقمشه نفیسه و اسلحه و یراق سی هزار سوار از جبه و جوشن و برگستوان در جبه‌خانه، سه هزار شتر ماده و سه هزار رأس مادیان تازی پاکیزه و دوست رأس اسب خاصه در طویله موجود بود. و مال و خراج آذربایجان و شروان

۱- عالم‌آرای عباسی ج ۱ چاپ تهران ص ۱۲۳-۱۲۲

۲- مقصود شاه اسماعیل ثانی است پسر و جانشین شاه طهماسب.

واران، بعضی محال را هفت ساله و بعضی را نه ساله نگرفته در دست رعایا مانده بود.^۱

مقداری از این خشتهای زرین و سیمین در قلعه قهقهه سپرده شده بود و اسمعیل میرزا در هنگامی که در این قلعه زندانی بود چند عدد از این خشتها را برپود و به دست همراهان و هواداران خود رسانید و چون این خبر به شاه طهماسب رسید نسبت به اسمعیل میرزا سخت متغیر و خشمگین گردید. رضاقلی خان هدایت نیز در روضه الصغای ناصری چنین آورده است:

«اسباب سلطنت وی به جایی رسید که کمتر از پادشاهان اسلامیة ایران را حاصل بود و به عدد اسم مبارک امیر المؤمنین علی یک صد و چهارده هزار سپاه علوفه خوار از تربیت او در ایران به هم پیوسته بودند و در جباخانه شاهی چندان اسلحه جمع شده بود که محاسب وهم از احصای آن عاجز آمدی. زیرا که قریب به دو قرن هر ساله در اکثر بلاد ایران اسلحه آماده کرده تحویل به جباخانه می کردند و در فراشخانه از خیام مخمل و اطلس فرنگ و خرگاه آلاچیق و کلابتون دوزی و گلیمهای ابریشمین چندان بود که تا آن غایت هیچ سلطانی از سلاطین عراق ندیده بودند و دوازده هزار اسب و دوازده هزار استر به وقت رحلت در سر کار پادشاهی بود...»

یک و نیزی هم به نام الساندیری که کمی قبل از مرگ شاه طهماسب به ایران آمده درباره شاه صفوی چنین نوشته است:

۱- شرفنامه بدلیسی به نقل از کتاب زندگانی شاه عباس اول به قلم نیراه فلسفی.

۲- اسم علی برابراست با صدوده، نه صد و چهارده.

دارای قامتی متوسط، هیكلی زیبا و قیافه‌ای نیکو بود. هر چند
چهره‌ای تیره و لب‌های ضخیم و ریشی مهیب داشت.

طبق نوشته این و نیز، شاه مدت یازده سال قصر خود را ترك
نکرده بود و گوئی کشور خود را فراموش کرده و جز به پول و زن به چیزی
نمی‌اندیشید. مردم قادر نبودند که عرایض خویش به وی رسانند.
راهها نا امن و قضات رشوه خوار بودند.

این بیان کمی مغرضانه به نظر می‌آید. زیرا نمی‌توان تصور
کرد که مردمی سالهای سال با ناامنی راهها و رشوه خواری قضات و
پول پرستی شاه بسازند و دم بر نیاورند. با این حال همه قرائن از علاقه
فراوان شاه طهماسب به پول حکایت می‌کند.

از این گذشته عیوب دیگری بر شاه طهماسب گرفته‌اند که یکی
تسلیم بایزید است به سلطان سلیمان و دیگر تعصب شدید او به امور
مذهبی.

در مورد نخست در متن کتاب اشاره کرده‌ام که اروپائیان این اقدام
شاه طهماسب را سخت نکوهیده و حتی سایکس آن را فرومایگی منفور
خوانده و به اقتضای از اروپائیان، نویسندگان و مورخین ایرانی، به شاه
صفوی سخت تاخته‌اند. در حالی که به نظر این بنده، شاه صفوی در این عمل
کاملاً محق بوده است. شاه طهماسب در مقام يك پادشاه نخست و وظیفه
داشته است که جان و مال ایرانیان را حفظ کند و هرگز روا نبود که برای
حفظ جان يك شاهزاده ترك دوباره قرارداد صلح با عثمانی را بپذیرد
و با این عمل سر بازان ترك را به مناطق غربی ایران بکشد و پس از سی
سال زد و خورد بار دیگر قری و قضبات و مزارع و باغها و کشتزارهای

مردم این کشور را پای کوب سر بازان غارتگر ترك و جولانگاه آغنجیان
 ننی چریان بنماید و از مكاتب سلطان عثمانی و رجال دربار وی نیز بخوبی
 برمی آید که آنان بدین کار تصمیم گرفته بودند. چه وجود يك شاهزاده
 ترك در خاک ایران تهدید خطرناك و مستمری بوده برای دولت عثمانی و
 سلطان ترك تا این خارا از سر راه حکومت خویش بر نمی داشت از پای
 نمی نشست و شاه طهماسب با تحویل دادن شاهزاده مغرور ترك جان هزاران
 ایرانی را خریدند و هزاران قریه و مزرعه و کشتزار را از خطر انهدام
 و نیستی نجات داده است. وانگهی شاهزاده ترك نیز چنان مغرور و متکبر
 و دسیسه کار بود که نه تشریفات سیاسی را در نظر داشت نه حق نان و نمک
 و محبت های شاه صفوی را. چه از طرفی شاه طهماسب را به جنگ با عثمانیان
 برمی انگیزد و از جانب دیگر نه فقط با افراد دسیسه کاری چون خان احمد
 ارتباط مخفیانه برقرار کرده بود بلکه قصد داشت که پادشاه صفوی را
 از میان بردارد و با ده هزار نفر سپاهی همراه خود به ایران دست یابد
 و این اقدام را وسیله ابراز حسن خدمت در برابر پدر کینه توز و بلند
 پرواز خود نماید تا مگر از سطوت و باس او برهد و از کینه و خشم وی
 جان به سلامت برد.

اما تعصب شدید مذهبی شاه طهماسب نیز نباید موجب سرزنش وی
 شود. این مطلب را نیز نویسندگان اروپائی بزرگ کرده اند و نوشته اند که
 وی سفیر ملکه الیزابت را به نام آنتونی جنکینسون از دربار خویش
 بیرون نمود و از همکاری با دولت انگلیس به عنوان اختلاف مذهب
 خودداری نمود و حتی دستور داد که جای قدمهای سفیر انگلیس را
 خاک بریزند.

در این مورد نیز نظر من بر آن است که او بیشتر جنبه سیاسی را

در نظر داشته تا تعصب مذهبی را. زیرا صرف نظر از آن که نیاکان ما بحق از مراد و با خارجیان و نظریات آنان اگر اهی آمیخته به سوءظن داشته‌اند، شاه‌طهماسب، برای تحکیم موقعیت و محبوبیت خود، در میان ایرانیان مجبور به ابراز احساسات شدید مذهبی و دلبستگی فراوان به تشیع بوده است. پدرش شاه اسمعیل به کمک شمشیر قزلباشان که از لحاظ مذهبی به غلاة نزدیکتر بودند بر آق‌قویونلوهایان و اوزبکان سنی مذهب دست یافت. او به نیروی شمشیر بران حکومتی نو بنیان گذاشت. ولی لازم بود که احساسات مردم نسبت به این دولت نو خاسته جلب شود. خاصه آن که بر اثر اقدامات شاه اسمعیل جنگ بین ایرانیان و ترکان بالا گرفته بود و لازم بود برای برانگیختن ایرانیان در جنگ با ترکان از هر گونه عاملی من جمله مذهب استفاده شود والا چگونه مثنی ایرانی می‌توانستند در برابر سپاه عظیم و بی‌کران ترك ایستادگی نمایند در حالی که هر دو قوم يك خدا را می‌پرستیدند و از يك پیغمبر و يك دین اطاعت می‌کردند و به يك کتاب ایمان داشتند.

شاه‌طهماسب در طول حیات خود زنان متعدد گرفت و فرزندان زیاد پیدا کرد و اختلاف نظر میان زنان و فرزندان وی از مشکلات مهم زندگانی شاه صفوی بود و خاصه در سالهای آخر عمر این اختلاف نظرها شدت گرفت و چون شاه در این سنوات اغلب بیمار بود جانشینی وی خود مشکلی دیگر شده بود. زیرا هر دسته از امرای قزلباش نظر بایکی از پسران وی داشتند و سرانجام این اختلافات به کشته شدن حیدر میرزا و روی کار آمدن اسمعیل میرزا، زندانی بیست ساله در قهقهه منتهی گردید.

تعداد واسامی پسران وی بدین شرح است:

۱- محمد میرزا (بعدها شاه محمد خدا بنده نامیده شد و پس از

اسمعیل میرزا چند سالی سلطنت کونه‌ای داشت. وی پدر شاه عباس کبیر است.

۲- اسمعیل میرزا (بعدها شاه اسمعیل ثانی لقب یافت)

۳- سلطان مراد میرزا که شاه طهماسب او را همراه با قشونی مجهز به یاری همایون شاه به قندهار فرستاد و این پسر هم در آن شهر در کوچکی فوت کرد.

۴- سلطان سلیمان میرزا که از جانب پدر متولی مشهد مقدس رضویه بود و در سال فوت پدر به دستور اسمعیل میرزا کشته شد.
۵- سلطان خیدر میرزا که در غوغای بعد از فوت شاه طهماسب کشته شد.

۶- سلطان مصطفی میرزا که در سال ۹۸۴ به دستور شاه اسمعیل ثانی کشته شد.

۷- سلطان محمود میرزا که او نیز در همین سال ۹۸۴ به امر شاه اسمعیل ثانی کشته شد.

۸- امامعلی میرزا که از جانب پدر حاکم لاهیجان بود و در سال ۹۸۴ به دستور شاه اسمعیل ثانی به قتل رسید.

۹- سلطانعلی میرزا که از جانب پدر حاکم گنجه بود و در این سال ۹۸۴ به دستور شاه اسمعیل ثانی کشته شد.

۱۰- سلطان احمد میرزا که در سال ۹۸۴ چون دیگر برادران کشته شد.

۱۱ و ۱۲- زین العابدین میرزا و موسی میرزا که در کودکی در قزوین در گذشتند.

دخترانش عبارت بودند از:

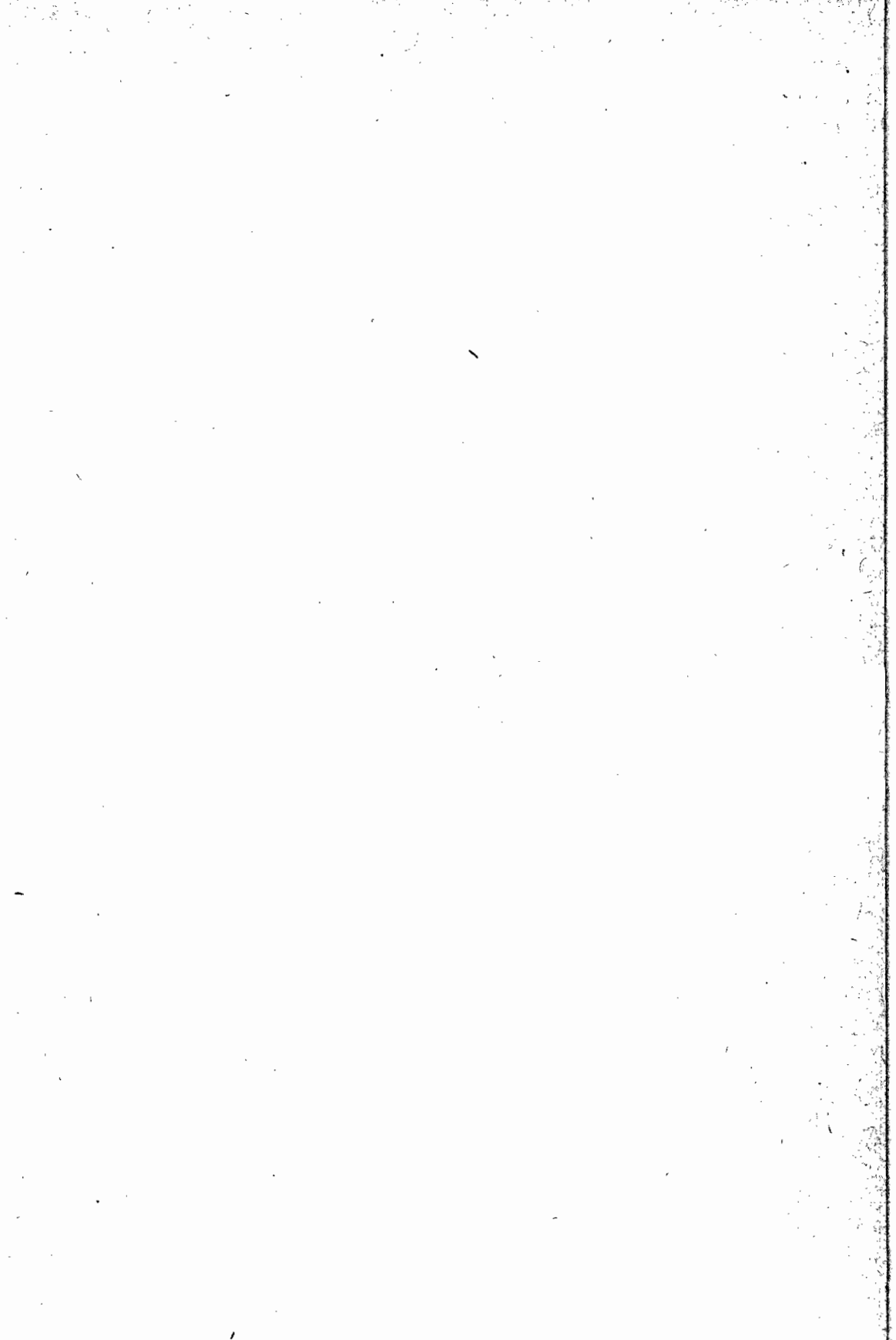
- ۱- پریخان خانم خواهر سلطان سلیمان میرزا
 - ۲- فاطمه سلطان خانم خواهر سلطان محمود میرزا
 - ۳- خانش خانم خواهر امامقلی میرزا
 - ۴- مریم خانم (که بعدها زن خان احمد خان شد.)
 - ۵- آنا خانم که در حباله نکاح علیقلی خان حاکم هرات درآمد.
 - ۶- شهر بانو که نامزد مسیب خان تکلو شد.
 - ۷- خدیجه سلطان خانم که زن جمشید خان حاکم شد.
- سخن درباره زندگی پادشاهی که پنجاه و اندی سال بر این کشور فرمان روا بوده در این مختصر نگنجد و شرح زندگانی شاه طهماسب که حماسه‌ای است از کوشش و فعالیت یک پادشاه ایرانی در برابر دشمنان کینه‌ور و درنده‌خو مجال و سیعتر و فرصتی بیشتر می‌خواهد. آن به که سخن به پایان برم. ولی پیش از آن که خامه بر زمین نهم بر من فرض است که از عنایات سرور ارجمند بزرگوار جناب آقای دکتر پرویز خانلری سپاسگزاری کنم. سیاسی از دل و جان چه همواره نسبت به من عنایتی فراوان و لطفی بی‌کران روا داشته و خاصه آن که در این مجموعه مکاتیب و اسناد به‌عین‌الرضا نگریسته است و از این لحاظ دوش من زیر بار منت اوست.

دکتر عبدالحسین نوائی

شانزدهم اسفند هزار و سیصد و چهل و نه شمسی

تهران

متن کتاب



خواجه امير بيك مهردار پسر امير ابراهيم بن امير زكريا از رجال عهد شاه طهماسب است. نيايش امير زكريا ساليان دراز در دوران سلاطين آق قويونلو سمت وزارت داشت و مردی بود سخت متفرد و صاحب عنوان به طوری که چون در سال ۹۰۶ به خدمت شاه اسماعيل درآمد، شاه صفوی مقدم او را سخت گرامي داشت و قدوم وی را کليد فتح آذربايجان خواند و منصب وزارت ديوان خویش به او سپرد. امير شمس الدين زكريا از خاندان شيخ غياث الدين محمد کججی است و کجج یا کجوجان از قرائ معروف محال مهران رود است در دوفرسخی تبریز. اما جمال الدين امير بيك در نظنر چشم به جهان گشوده و نظر به استعدادی که از خود در تحصيل مقدمات علوم خاصه در فنون حساب و سياق نشان داده مورد توجه «شاه دين پناه» قرار گرفته است به خصوص که «در زبان آوری و مجلس آرائی بی نظير» بوده. در کتاب مجمع الخواص تأليف صادق بيك افشار، در ضمن سخن از شاه طهماسب وحدت ذهنش در بديهه - گوئی چند بيتی ذکر شده است که شاه طهماسب آن ابیات را در مدح امير بيك مهر بداهة سروده است و برای من شکی نیست که این اشعار مربوط به همین امير بيك مهردار است. چه گذشته از آن که تشابه اسمی بارز این مطلب را تأييد می کند، در تواریخ شاه طهماسب وزیری به نام امير بيك مهر کسی که شاه برایش شعر بگوید نیست و مسلماً کلمه مهردار در نسخه ناقصا به صورت مهر ضبط شده و مترجم محترم جناب آقای دکتر عبدالرسول خيام پور برای حفظ امانت بهمين نحو کلمه را ضبط کرده اند. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به نقل اشعار مذکور می پردازد.

وی گرامی در خجسته صدف

کار فرمای صد نظام الملك

شرف روزگار بنده امير

ای بلند اختر سپهر شرف

رانده در قلزم وزارت فلك

نیست در زیر چرخ چون تو وزیر

جمال الدين امير بيك به مناسبت تسلطش بر حساب و سياق و فن دفتر نویسی متصدی دفتر اوارجه بود. دفتر اوار یا به اصطلاح زمان صفویه «اوارجه» چنان که از کتب لغت بر می آید دفتری بود که حسابهای پراکنده دیوانی را در آن می نوشتند و به اصطلاح امروز دفتر

کل محاسبات بوده است^۱.

امیر بیک يك چند در خدمت‌غازی تكلوا سرداران شاه طهماسب بود، وقتی كه‌غازی- خان در بغداد بود و پس از آنكه وی با سمت للگی بهرام میرزا در خراسان حکومت یافت، امیر بیک نیز همچنان زیر دست وی به خدمات دولتی اشتغال داشت. ولی بعد از خیانت‌غازی خان در جنگ با عثمانیان و روی آوردن وی به سوی دشمن، امیر بیک با شرکت خواجه‌غیاث‌الدین علی وزارت دیوان و شاه‌دین‌پناه، یافت. تا این‌که در سال ۹۵۷ شاه طهماسب: «بنابر بعضی حکایات که از او به‌ظهور رسیده بود، وی را از نظر انداخت و وی مدتی گرفتار بود تا از زندان بیرون آمد و مقرر شد که در کرمان ساکن شود. چندی بعد وی وزیر امیر سلطان‌روملو شد و پس از چندی تولیت آستانه مقدس رضوی نیز ضمیمه خدمات دیگر وی گردید. در این هنگام نیز از او «بعضی حکایات که ترك ادب بوده باشد، باز بروز کرد و از تولیت آستانه رضوی برکنار شد اما وزارت «تمامی خراسان» همچنان بدو مفوض بود.

وی در همین سمت بود که به شاه طهماسب خبر دادند که او «شروع در تسخیر کواکب خصوصاً نیر اعظم که تعلق به سلاطین عالم دارد نموده به اراده آن که شاه‌دین‌پناه را تابع خود سازد.» از آن گذشته سایر کارهای وی را از قبیل «پروردن گوساله زردی بر سطح مرتفع و در برابر آفتاب داشتن و روی خود را آلوده زعفران ساختن و لباس زعفرانی پوشیدن» به گوش شاه دین‌پناه رسانیدند و شاه طهماسب که چونان دیگر مردم زمان خویش مردی خرافاتی بود از این سخنان اندیشناک شده قورچی برای گرفتن وی به خراسان فرستاد. طبق دستور شاه او را در صندوقی نهادند و دستهای او را که در آن صندوق کرده بودند بیرون آوردند و بستند «تا بعضی از مقدمات سحر که موقوف بر عقود انگشتان باشد در آن حالت به عمل در نیاورد.» بدین ترتیب او را به قلعه قهقهه بردند و چند سال بعد به قلعه الموت منتقل گردید و هم در این قلعه وی به سال ۹۸۳ در گذشت.

جمال‌الدین امیر بیک صرف نظر از وقوف کامل بر فنون دفتر نویسی و قوانین حساب و رموز شغل دقیق استیفا و غیر از آشنائی تمام به «علم اعداد و تفسیر حروف و تسخیر کواکب» که مورخین عصر صفوی بدو نسبت می‌دهند، در شعر و ادب نیز دستی توانا داشته و چند قطعه و بیتی که از او باقی مانده دارای لطف و انسجامی تمام است. نمونه را به ذکر قطعه‌ای، به اقتضای غزل خواجه شیراز و متضمن بیتی از غزل وی مبادرت می‌رود. در این مورد توضیحاً باید اضافه نمود که در هنگام محاصره هرات به دست عبیدالله خان ازبک، خواجه جمال‌الدین با عنوان وزیر خراسان دفاع از شهر را زیر نظر خود گرفته بود. عبیدالله که طبع شعری داشت نامه‌ای خطاب به خواجه امیر بیک فرستاد و در آن این بیت را نوشت:

ای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر

زان رو که گشته مسند خانی به نام ما^۲

۱- رجوع به برهان قاطع شود.

۲- در آتشکده آذر این شعر بدین صورت آمده که به قیاس جواب امیر بیک صحیح ضبط نشده است.

ای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر

زان رو که گشته مسند خانی از آن ما

وخواجه این قطعه را در جواب وی فرستاد :

ای باد اگر به اهل بخارا گذر کنی
 زنهار عرضه ده برایشان پیام ما
 وآنکه بگو ز روی کرم آن گروه را
 کای گشته کینه خواه شما خاص و عام ما
 کلک غرور و جهل شما ثبت کرده است
 در رقعهای که بود در آن رقعہ نام ما
 وکای خواجه بعد از این طمع از زندگی بپر
 زان رو که گشته مسندخانی به نام ما ،
 ای مدعی مگر نشنیدی که می رسد
 شاه ستاره خیل سپهر احتشام ما
 ما بندگان حضرت شاهیم و لایزال
 ثبت است بر جریده هستی دوام ما
 از پرتو عنایت اوست آنچه هست
 سلک نظام سلسله انتظام ما
 باشد جواب دعوی خانی که کرده ای
 بیئی که گفته حافظ شیرین کلام ما
 وچندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
 کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما^۱

قطعه دیگری نیز از او نقل شده است بدین ترتیب:

ای خواجه دار دهر مکافات خانه ای است
 هر چند می کنی به تو آن می کنند زود
 امروز جهد کن که نگویی بد کسی
 فردا اگر زگفته پشیمان شوی چه سود
 آن رشته را متاب که دردل گره شود
 در عقده ای مپیچ که نتوانیش گشود
 هر چند گفت وگوی منت دل پذیر نیست
 لیک این قدر به سمع رضا می توان شنود
 آب و زمین دهر به دست تو داده اند
 تخمی چنان بکار که بتوانیش درود
 (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به جهان آرای قاضی غفاری (بسیار مختصر به صورت

۱- از غزلی به مطلع

مطرب بزن که کار جهان شده به کامها

ساقی به نور باده برافروز جام ما

اشاره)، احسن التواریخ ج ۱۲ صفحات ۲۴۱/۲۴۰ و ۳۵۶-۳۵۵ و تکملة الاخبار عبدی، تحفه سامی ص ۵۷، آتشکده آذر ص ۱۰۹-۱۰۸ چاپ تهران به اهتمام آقای دکتر سادات ناصری، دانشمندان آذربایجان، مجمع الخواص ص ۸ و در خصوص خواجه محمد کججانی جد امیر بیک به روضات الجنان حافظ کر بلائی حسین و تذکره دولت شاه و دانشمندان آذربایجان.

فرمان شاه طهماسب به امیر بیک مهربار

فرمان همایون شد آن که امیر بیک بداند که جمعی از مردم این بلاد خواسته اند که از دریا عبور کنند و از جانب جده متوجه هند شوند. از هبوب صرصر حوادث سفینه آمال ایشان در گرداب اضطراب افتاده آخر الامر در لجه هلاک غوطه خورده بغیر از اسد ملاح تبریزی و ملا وصفی دوات دار و سیادت پناه میر محمد یوسف هیچ کس رخت حیات به ساحل نجات نکشیده و کشتی عمر فرزند خلف او، میرزا ابراهیم، نیز که با ایشان رفیق بوده در بحر هلاک غرق گشته و این معنی به تحقیق پیوست. اکنون حکم مطاع بر سیبل نصیحت و ارشاد از ممکن عنایت و مرحمت شاهانه عز ظهور و سمت صدور یافته دانسته باشد که زری چند از زمان وزارت غازی خان تا غایت از حق الناس جمع کرده^۱ و در زیر خاک پنهان نموده تا غایت قطع علاقه از

۱- عنوان نامه در نسخه: «صورت منشوری که نواب جنت مکان به خواجه امیر بیک مهربار نوشته».

۲- ظاهرأ منظور شاه طهماسب وجوهی بوده که غازی خان از مردم هرات گرفته است. توضیح آن که در سال ۹۳۸ از بکان هرات را سخت در محاصره گرفتند. آذوقه در شهر نایاب شدو برای آن که گشایشی برای سر بازان حاصل شود، غازی خان «به اخراج مردم محتاج حکم کرده و در ضمن دروازه و گذرها را به ترکان غلاظ و شداد، از برای تحقیق اموال شهریان بازداشت و ایشان بالش و لحاف کهنه مردم شهر را پاره کرده می جستند که میادا در میان آنها از نقد و جنس چیزی بوده باشد. بعد از تحقیق آن از خانه کوچی که عبارت از زنی و مردی باشد مبلغ سیصد دینار تبریزی گرفته بیرون می کردند.» و کمی بعد «غازی خان حکم کرد که قزلباش در خانه های مردم که از شهر به در رفته اند بروند و هر چه یابند تصرف نمایند.» (احسن التواریخ ج ۱۲ ص ۲۴۱-۲۴۰). امیر بیک در این هنگام وزیر غازی خان بود و چنین بر می آید که شاه طهماسب وی را به حق یا ناحق در این چپاول سهم می دانسته و آن وجوه را مطالبه می کرده و داستان تسخیر نیر اعظم بهانه ای بیش نبوده است.

آن ننموده فی‌الجمله به حسب ظاهر وجهی داشت اگر خود از آن تمتعی نمی‌یافت به واسطه آن که طبیعت انسانی به محبت فرزند مجبول است به هر حال اگر خلف زر نبرد، اشرف چرا مظلّمه برد^۱ یقین است که خرج و اخراج آن لازم خواهد بود. لاجرم صلاح دین و دنیای او در آن است که به موجب نص کریمه و لاتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین^۲ طی وادی عمل و قطع بوادی امل نموده از زیارت شیطان رجیم و متابعت ابلیس لعین يك باره اعراض و بازگشت نموده از وساوس شیطانی و هوای نفسانی که به سبب آن انواع خسارت لاحق روزگار او گشته^۳ توبه و استغفار نماید و من بعد معتکف گوشه طاعت و مقیم کنج درویشی و قناعت باشد و هرزری که در زیر زمین مدفون کرده باشد بیرون آورد تاما نیز حکم فرمائیم که او را از قید حبس آزاد نمایند.

من آنچه شرط بلاغ است باتومی گویم تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال

۱- اشاره است به شعر معروفی که درباره ملک اشرف چوپانی گفته شده :

دانی که چه کرد اشرف خر او مظلّمه برد و دیگرری زر

۲- سورة البقرة ۱۶۳. نسخه : ان الشیطان للانسان عدو مبین.

۳- منظور شاه صفوی عزل وی از خدمات دولتی و حبس وی در قلاع قهقهه و الموت است.

جواب^۱

عرضه داشت پیر غلام گنهار تبه کار

به عز عرض نواب کامیاب فلك جناب سپهر ر کاب گردون قباب والامی رساند که عنایت نامه پادشاهانه مشتمل بر نصیحت و ارشاد مرشدانه که به اسم پیره غلام قدیمی عز اصدار یافته بود به مطالعه و ملاحظه آن سرافراز شد. دو مقدمه یکی در باب فوت غلام زاده: امارت مآب حاجی محمد بیک گواه است و در حضور قورچیان عظام ادای شهادت نمود که بنده [چون] خبر رفتن او به جانب هند شنید، امارت مآب مشارالیه را گفت که اواز این [سفر]^۲ معاودت نخواهد نمود و از عمر برخورداری نخواهد دید. زیرا کسی که بعد از ارادت و اخلاص سیصد ساله این آستان، ترك غلامی این سلسله کند و به جهت کسب مال یا به جهت تحصیل منصب و جاه از این دولت ابد پیوند به ملك دیگر رود و سراج و هاج را گذاشته در میان ملاعین سنیه به سر برد مستلزم و مستحق است به لعنت ازلی و مستوجب محرومیت از سعادت دنیوی و اخروی خواهد شد. هزار جان ما فدای يك ساعت بقای عمر تو است .

تن شاه باید که باشد درست من و جمله را گو بود پای سست

و آنچه در ترك متابعت ابلیس و توبه و انابت از شیوه مکر و تلبیس مرقوم رقم منشیان عطار در نظیر شده بود، بر ضمیر آفتاب اشراق پنهان نیست که آن هم در نشأه دنیا پرستیها و طلب جاه و منصب فانی به چه قاعده گذشته و عمل که بود. غایتش زین میان حافظ

۱ - عنوان نامه در نسخه : صورت عرضه داشت امیر بیک مهرداد در جواب حکم اشرف .

۲ - تکمیل قیاسی

دل سوخته بدنام افتاد. استغفرالله ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطرأ و ضمیراً .
 ای امیدگاه همه عالم و ای ملاذ و ملجأ بنی آدم ! امروز که یازدهم شهر صفر
 سنه ثمان و سبعین^۱ و تسعمائه است بیست سال و هفت روز است که بنده به شومی
 عمل خود از پر تو عنایت شاهی بی بهره و محروم است و در چاههای ضلالت محبوس
 و از حیات و ملاقات فرزندان و اهل و عیال مأیوس. باد پای عمر ناپایدار و زندگی مستعار
 بی اعتبار در مرحله هفتاد و چهار نزول نمود^۲ و قوتهای ذاتی و عرضی از شهرستان
 وجود میل به صحرای عدم کرده اند . با صره از دیدن فضای عالم و آفتابی که هرگز
 نمی بیند عاجز شده و هاضمه از هضم بر کامخ^۳ بی فائق (؟) و امانده و دست از گرفتن
 ابریق جهت وضو به شکایت آمده و پا از ایستادن جهت نماز به تکیه دیوار محتاج
 شده چون ضعف بدن را قورچی رافع عریضه دیده [که] به مرتبه اعلی رسیده و
 بدن از جامه کهنه و دیعتی به تنگ آمده، فرزند رشید به قاعده [ای]؟ که در حکم جهان
 مطاع مسطور است شربت فنا چشیده در این اوقات که

حالی است چنان مرا که دشمن خواهد جانی است مرا که فرقت تن خواهد
 ناکامی عمر خود اگر شرح دهم دشمن به دعا زندگی از من خواهد
 بعد از این تمادی ایام گرفتاری باز رسته تعلق از دنیای فانی نگسستن و دل در
 مالی که به هیچ کس و فائی نداشته بستن و با حرص و آرز نفعانی در کنج حزن و زاویه
 ناامیدی نشستن و مال از مرشد کامل و لشکر اسلام دریغ داشتن و برای فرزندی که
 به موجب نص قاطع انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح^۴ از اهل بنده نیست گذاشتن

۱ - تصحیح قیاسی ، نسخه : ثمان و خمسين باز داشت و حبس امير بيك در سال ۹۵۸
 صورت گرفته (احسن التواريخ ج ۱۲ ص ۳۵۵ و جهان آرا ص ۳۰۰) و با احتساب هفت
 روز که خود بدان اشاره می کند علی القاعده گرفتاری وی در روز چهارم شهر صفر بوده است.
 ۲ - از این قرار تولد او باید در حدود ۹۰۴ هجری بوده باشد و چون مرگ او در سال
 ۹۸۳ روی داده ، پس در آن هنگام نزدیک به هشتاد سال عمر داشته و از این هشتاد سال ،
 بیست و پنج سال در زندان بوده است .

۳ - تصحیح قیاسی . نسخه : کاخ - کامخ که صورت معری از کامه است بنا بر قول صاحب
 برهان قاطع : « نان خورشی است مشهور که بیشتر مردم صفاهان سازند و خورند و ریچال
 رانیز گویند که مر بای دوشابی باشد . » وهم به قول او « آبکامه نان خورشی است معروف که در
 صفاهان از ماست و شیر و تخم سپند و خمیر خشک شده و سرکه سازند . » ۴ - سورة هود ۴۶

و خود با خسارت دنیا و آخرت از دنیا رفتن به مقتضای هداما کنز تم لآنفسکم مستحق عذاب آخرت شدن، هر چند پیر و بی عقل و هوش شده باشد، این مقدار می داند که این عمل کار ذوی عقل نیست.

عالم پناها! بر نواب ظاهر است که مناصب بنده در ایام عمل دیو سلطان قابل ذخیره نبود و بنده هم از آن قبیل نبوده که در مقام جمع مال باشد. دو سال که در بغداد بود باغازی خان، الکای او و منافع بنده را می دانند و چهار سال که در خراسان بود [آنچه؟] نواب همایون فرموده به محصلی مرحوم حسن بیک و اصل خزانه عامره شد. بعد از آن که به تولیت آستانه مقدسه مأمور شد معاش آن ایام نیز بر نواب پوشیده نیست و در ایام وزارت خراسان عمل و تصرف بنده را از اهل خراسان معلوم کردند و وزیر و وکیل بنده که مقرر و معارض بودند نیک و بدر پوشیده نداشتند. امیر اسماعیل - بیک که صاحب دفتر و معتمد بنده بود به سعی مهتر جمال که قوم او بود نقیر و قلمبر سرکار بنده حتی املاک موروثی را به قلم دیوانیان داد و اصل دیوان اعلی ساخت.

بیک مرتبه دیگر در طی عرضه داشت عرض نمود باز به تکرار آن جسارت می نماید. هر گاه بیک دینار از ذخیره و دقینه بنده ظاهر شود، اگر فقیر در حیات باشد به عذابهای گوناگون بنده را به سیاست رسانند و اگر ودیعت حیات را تسلیم نموده باشد بفرمایند که خطبا اسم بنده را در سلك ابابکر و عمر و عثمان در آورده هر جمعه بر بالای منبر به لعنت ابدی یاد نمایند تا موجب مزید عبرت ارباب اخلاص و اهل ارادت این آستانه شود و بدانند که لاف مریدی سیصدساله و اخلاص تامه و تقصیر مال بامر شد کامل از راه گزاف و دعوی خلاف است.

لاف عشق و گله از یار چه لایق باشد عشق بازان چنین مستحق هجرانند دیگر دو کلمه از احوال خود عرض مینماید: در این سن و سال وضعف حال که نه قوت و قدرت مانده و نه مکنّت و استطاعت، در میانه جمعی واقع است که نه خاطر را در نماز حاضر می تواند داشت و نه خود را از بیم زبان ایشان مخلا خاطر. امیدوار است که به روح پرفتوح ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین کنج عزلت در این قلعه به بنده شفقت فرمایند تا با جمعیت خاطر به عبادت و دعا گوئی دوام دولت

ابد پیوند قیام نمایند و قوت لایموتی که قوت طاعت از آن حاصل شود مقرر فرمایند.

کرم گستر عاجز و مضطرم سحاب کرم گستران بر سرم

به ضعف و فقیری و پیریم بین به اسباب و قوت و فقیریم بین

نه دستی که کاری بر آید از او نه پایی که راهی گشاید از او

بجز درگاه آن امیدگاه خلاق پناه ملجائی ندارم . هنگام دستگیری و وقت

مرحمت است .

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست*

مریم سلطان بیگم دختر شاه طهماسب صفوی بود از بطن حوری خان خانم گرجی. وی در زمان سلطنت برادر خود سلطان محمد خدا بنده در حباله نکاح خان احمد گیلانی درآمد و از او یک دختر یافت.

این زن تا سال ۱۰۰۰ هجری نزد شوهر خویش در گیلان بود. در این سال، شاه عباس چون استقلال طلبی خان احمد را بر نمی تافت، در پی بهانه جوئی برآمد و دختر وی را برای پسر خود صفی میرزا خواستگاری کرد. خان احمد که پی به خیالات شاه عباس برده بود، به عذر اینکه دخترش هنوز چهار ساله است درخواست مرشد کامل را اجابت ننمود و شاه عباس بدین بهانه در صدد ریشه کن کردن بساط امارت و سلطنت وی برآمد. خان احمد به شرحی که در کتب تاریخ آمده، بی آنکه بتواند زن و فرزند خود را همراه برد، از راه دریا به شروان گریخت و شاه عباس مریم سلطان بیگم و دخترش را به حرم سرای خویش منتقل نمود.

پادشاه صفوی مریم سلطان را سخت گرامی می داشت و او را که پیرترین شاهزادگان حرم بود به لفظ مطلق «عمه» می نامید. «عمه» تا سال ۱۰۱۷ در حرم سرای سلطنتی بود و در این سال در اصفهان درگذشت. جنازه وی را به مشهد بردند و به خاک سپردند. و به امر شاه سرای او را به شیخ بهاء الدین محمد عاملی وا گذاشتند تا هر روز پنج نوبت برایش نماز گزارد و هنگام تلاوت قرآن از او یاد کند.

اما «دختر عمه» را در سال ۱۰۱۱ روز دوشنبه ۱۴ ربیع الاول، شاه «صیغه عقد» به جهت خود گفت و آن دختر را به حباله نکاح خویش در آورد. زیرا صفی میرزا از ازدواج با آن دختر خودداری نموده بود و شاه عباس هم که، صلحت نمی دید آن دختر بی شوهر بماند، «حسب المصالح اکابرو اعیان» وی را به زنی گرفت !!

نامهٔ مریم بیگم به مادرش

عالی جاه عظمت و عصمت پناه ، عفت و صیانت دستگاه ، مقتدای اعظم المخدرات العالمیات ، جلیل القدر رفیع الشأن غنی الذات ستیرهٔ صالحهٔ مکرمهٔ محتشمةٔ عطوفه و والدهام سلطانم حفظها الله تعالی عن المکاره و ضاعف اجلالها الی یوم القیام دعوات صالحات اخلاص آیات و تسلیمات طیبات اختصاص غایبات که تجدید قواعد مودت و تأکید مبانی خلت و محبت تواند بود نموده قبول فرموده آرزومندی به شرف مواصلت کثیرهٔ السعادة فزون زحیز تحریر و حوزهٔ تقریر تصور نمایند. حقا که چنین است و در این هیچ سخن نیست.

بعد هذا منهای رأی رفیع آن که چون سیادت نصاب جلالت مناب رفعت انتساب، خلف الاعظم و الأماجد، صفی خان لله زادهٔ این فرزند کثیر الاخلاص است و به واسطهٔ عرض مطالب و استدعای مآرب به درگاه خلائق پناه نواب کامیاب اشرف اقدس می رسد، می تواند بود که تلقی مقالاتی که معروض خواهد داشت نموده امداد و اسعاد و مکرمت و اشفاق مبذول دارند و نوعی سازند که به میامن مکارم ایشان مقضی المرام شود . عمرها طویل و ظلها جلیل والسلام *

* منشآت حیدر ایواوغلی . عنوان نامه در این مجموعه چنین است : صورت مکتوبی که نواب بلقیس مکانی مریم بیگم به والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ خود نوشته بود.

نامه دیگر مریم بیگم به مادرش

قدوة الصالحات ، اسوة المخدرات ، عظمت پناه عصمت دستگاه جلالت نصاب معالی انتساب جلیله الذات ، غنیه الصفات والدة معظمة مکرمه محتشمه ام عمت میامن عظمتها وعصمتها وجلالتها ومعاليها وحشمتها واقبالها العالیة را به تجدید صوالح تحیاتی مجدد عهد محبت قدیمی و شرایط تسلیماتی مؤکد مبانی خلت و مودت صمیمی متحف و مرسل داشته منهای رأی صواب نما آن که چون از سلامتی حالات عافیت غایبات ذات ستوده صفات ایشان شعوری و اطلاعی حاصل نشده و همواره خاطر متعلق استعمال آن است به وسیله رافع صحیفه المخالصة معتمد خواهه رضوان که به واسطه معذرت تقصیرات و مراعات لوازم تفقد بدان صوب با صواب می رسد اعلام و اخبار فرمایند و مساهله در رعایت رسایل ازدیاد اتحاب تجویز نفرمایند. برکات عفت و عصمت بماناد والسلام.*

* منشآت حیدرآبواغلی . عنوان نامه در این مجموعه : صورت مکتوبی دیگر که حضرت مومی الیها به والدة مکرمه معظمه خود نوشته .

زینب بیگم دختر شاه طهماسب از بطن حوری خان خانم گرجی بود و به اصطلاح قدیم خواهر اعیانی مریم بیگم. وی که نخست آنا خانم نام داشت به دستور شاه اسماعیل ثانی به عقد ازدواج علی قلی خان شاملو درآمد. اما این ازدواج هرگز تحقق نیافت و آن زن به تصرف خان شاملو در نیامد. چه مقرر چنین بود که او را یکسال بعد به هرات فرستند و چون پس از مرگ ناگهانی شاه اسماعیل ثانی، کشور گرفتار آشوب و خراسان دچار اغتشاش گردید، سلطان محمد خدا بنده از فرستادن خواهر خویش بدان منطقه پر آشوب خودداری کرد. چندی بعد علی قلی خان نیز در هرات کشته شد و آن عقد ازدواج منتفی گردید.

از آن پس، زینب بیگم در دربار صفوی ماند و بانوی حرم خانه شاهی و در زمان شاه عباس مشاور و ندیم وی شد و گذشته از اداره حرم سرا، شاه را در مهمات کشوری راهنمایی می کرد و شاه صفوی نیز به راهنماییهای او توجه خاص نشان می داد. کما اینکه وقتی در سال ۱۰۱۵ هـ. چغال اوغلی سردار ترك با سپاهی متجاوز از صد هزار نفر روی به آذربایجان نهاده بود، شاه عباس که سپاه خود را در برابر دشمن ناچیز می دید قصد عقب نشینی داشت. ولی زینب بیگم در مجلس مشاوره با سرداران سپاه مثل الله وردی خان بیگلربیگی فارس و قرچقای خان رئیس تفنگچیان هم صدا شده شاه را به جنگ ترغیب نمود و شاه نیز بدین رأی گردن نهاد. زینب بیگم تنها زنی بود که در مجالس رسمی و مشاوره شاه حاضر می شد و در میان مردان می نشست.

این زن پس از مرگ شاه عباس نیز تا سال ۱۰۴۱ هجری هم چنان در حرم خانه شاهی معزز بود و در این سال، شاه صفی که دست به کشتن کلیه شاهزادگان و مدعیان سلطنت زده بود او را از دربار بیرون راند. از آن پس زینب بیگم در انزوا به سربرد تا در سال ۱۰۵۱ هـ. درگذشت.

وی زنی خیر و بلند نظر بود و در طول حیات خود راهها و پلها و کاروان سراها ساخت و مبالغی گرامند در این راه صرف کرد من جمله کاروانسرای در راه قزوین به ساوه ساخت که به نام کاروان سرای بیگم شهرت یافت گور وی در مشهد است و هم در زمان حیات خود، زینب بیگم

بازار امیر چقماق یزد را که بدو تعلق گرفته بود وقف مزار خویش نمود و تا سال ۱۰۷۹ به تصریح محمد مفید مستوفی بافقی، مؤلف جامع مفیدی، منافع آن بازار «موافق شرط واقف به مصرف» می‌رسیده است.

چنین به نظر می‌آید که عدم تمایل وی به ازدواج و طول اقامت وی در دربار شاهی در سراسر دوره سلطنت شاه عباس و علاقه و توجه شاه به وی در همان روزگار نیز وسیله هرزه‌درائی بدگویان بوده چنانکه آنتونیو دو گووه آ از زبان مردم نوشته: «معروف است که زینب بیگم با برادرزاده اش شاه عباس روابط عاشقانه داشته». ولی چه از لحاظ حرمت شرعی چه از لحاظ آن که شاه دستش باز بوده تا هر چند که بخواهد زن بگیرد و کنیز داشته باشد، تصور وجود ارتباطی ننگ آلود بین عمه و برادرزاده عقلاً مستبعد می‌نماید.

رك، عالم آرای عباسی. جامع مفیدی چاپ تهران ص ۱۷۲، جلد اول و دوم زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای نصرالله فلسفی.

نامه مریم بیگم به خواهرش زینب بیگم

مقتدای اعظم النسوان فی الزمان ، خلاصه المخدرات و المعظمت فی الدوران ، خدیجه مکرمه صفیة جلیلة الذات غنیة الصفات ، محتشمة معظمة سیده صالحه عطفه همشیره ام زینب بیگم حفظت بموافقة التوفیق و مساعدة السعادة عن الاختلال و خللت بالعظمة و التمکین الی یوم الامانی و الآمال را مجدداً بدایع تحیساتی منبعث از محض اخلاص و اعتقاد متحف و مهدی داشته منهای رأی رفیع صوابنمای آن که چون خلف السادات ذوی السعادات ، رفعت و اقبال نصاب جلالت و معالی مناب صفی خان لله زاده این مخلص است و به واسطه عرض مدعیات و شرح ملتسمات به ملازمت می رسد و ملاحظه حقوق آبا و اجداد گرام او از لوازم است ، ترصد می رود که مکرمت نموده تلقی مقالاتی که معروض خواهد داشت نمایند و نوعی فرمایند که به میامن مکارم کامله ایشان مهمات او صورت تمشیت یابد .

ایام عصمت و عظمت بردوام و جریان ایام بروفق مرام باد *

۱ - عنوان نامه در نسخه : صورت مکتوب دیگر که حضرت مریم بیگم به همشیره خود زینب بیگم نوشته .

* مجموعه منشآت حیدر ایواغلی .

فرمان شاه ظهاسب^۱

چون حضرت واهب بی منت جل شانہ کہ گشاینده ابواب خزاین مکت و بخشاینده اسباب عظمت و اقتدار است، نقد کامل عیار سلطنت و متاع گران مایه ابهت و شہامت مارا کہ بہ سکہ والای حضرت خیر البشر و مہر تولای حضرات ائمہ اثنی عشر علیہم صلوات اللہ الملک الاکبر مزین و محلی است بنا بر آن در چار سوق دار السلطنہ جهان داری و بازار دار الملک شہریاری رایج و روان گردانیدہ کہ ہمیشہ مضمون ہدایت مشحون التعظیم لامر اللہ و الشفقہ علی خلق را نصب العین ضمیر انورو مطمح نظر خجستہ اثر بودہ بعد از تقدیم انفاذ او امر الہی و تعظیم شعائر شرایع حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم صفت ذات معدلت قرین نشرا صنایف انصاف و عدالت گستری و عادت رای نصف آیین، بہ کسب فایده بضاعت عاطفت و رعیت پروری فرمودہ ایم و فحوای کریمہ ان اللہ یحب المحسنین^۲ و مدلول شریف ان اللہ یجزی المتصدقین^۳ را و جہہ ہمت علیانہمت ساختہ بہ ملاحظہ مضمون این بیت:

عمر بہ خشنودی دلہا گذار تا ز تو خشنود شود کردگار

صفحة خاطر خاطر را از غیر نقوش مکرمت و مرحمت نسبت بہ افراد خلایق کہ بدایع صنایع حضرت خالق اند پرداختہ خصوصاً جمعی کہ تشیع و خلوص ایشان بہ خاندان نبوت و ولایت کالشمس فی الضحی واضح و روشن و یک رنگی و یک جہتی

۱- عنوان فرمان در نسخه ۶۰۶ مجلس: «صورت پروانچہ نواب غفران پناہ رضوان آرا مکارہ
شاه ظهاسب در باب وجوہات دار السلطنہ تبریز کہ بخشیدہ اند.»

۲- سورة البقرہ ۱۹۵ ۳- سورة يوسف ۸۸

ایشان به درودمان امامت و کرامت کالدرفی الدجی ظاهر و مبین بوده از تطاول مصادرات ایام دست تمسک و اعتصام به جبل المتین یا علی شیعته هم الفائزون استوار نموده باشند و بر عموم عالمیان ظاهر است که سکنه و مردم دارالسلطنه تبریز حمیت بحمایه الله العزیز با این صفات حمیده به سعادت ارادت عتبه اقبال و اخلاص خاص این دولت بی زوال ممتاز و همواره در عرصه خدمتکاری و میدان جان سپاری سود سودای عبودیت آستان جهان پناه و سرمایه نیکو بندگی و فدویت این درگاه فلك اشتباه بوده اند .

لاجرم بر حسب استحقاق شمول مراحم و اشفاق و استعداد نزول مکارم و الطاف خاطر خورشید اشراق هر روز به مقتضای الشاکر مستحق المزیده موهبتی تازه و پی انداز عاطفتی بی اندازه می گردند و قبل از این رشحه‌ای از بحار مرحمت شاهی و قطره‌ای از اقطار امطار شفقت نامتناهی بر ریاض احوال ایشان فائض ساخته بعضی از مال مقررری اصناف و غیره دارالسلطنه مذکور را تخفیف فرموده بودیم . در این ولا مجدداً به مؤدای و اتممت علیکم نعمتی^۱ پر تو آفتاب احسان و ضیای بیضای عطای بی پایان بر ساحت آمال ایشان افکنده وجوه مذکور را به تفصیل ضمن بخشیدیم و از ابتدای سیچقان ثبل به تخفیف و تصدق مقرر فرموده ثواب آن را که از ربیع زرع من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة حاصل گشته به حضرات مقدسات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الوقت المعلوم هدیه نمودیم .

مستوفیان کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود و استقرار و جراید دوام و استمرار ثبت نموده انعام مخلد ابدی و اکرام مؤبد سرمدی شناسند و من بعد از جمع بنیچه موضوع دانسته ، از شائبه تغییر و تبدیل محفوظ و مصون و محروس و مأمون شمرند . عمال و متصدیان مهمات و اشغال دیوانی مطلقاً يك دینار بدان علت طلب نداشته از تیول و انعام و مواجب و سیورغال و مشارسه باطل دانند .

سادات عظام و علمای اعلام و کلانتران و کدخدایان و اکابر و اعیان و ارباب اصناف و اهالی و کافه مقیمان و جمهور متوطنان دارالسلطنه مذکور احسن الله احوالهم به توجه و التفات نواب همایون ما مستظهر و امیدوار بوده به شکرانه این عارفه در ازدیاد مراسم حمد الهی و تتبع اوامر و نواهی دین مبین رسول الهی صلی الله علیه و آله و سلم و تابعیت مذهب حق جعفری و طریق وثیق اثنی عشری و اشارت

مآثر حسنات و اقامت و ظایف طاعات و عبادات غایت رسوخ و ثبات داشته در دعای دوام دولت بلند پایه و سلطنت ابد پیرایه افزایشند و صورت این پروانچه مطاعه را بر سنگ نقش کرده بر در مسجد جامع در محل مرتفع نصب نمایند و از جوانب بر این جمله روند و از فرموده تخلف نورزند و هر ساله در این ابواب حکم مجدد نطلبند و خلاف کننده در معرض لعنت حق جل و علا و سخط حضرت خاتم الانبیاء و غضب حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحیه و اکمل الثناء دانند و مستحق سیاست و عقوبت شاهی و مؤاخذة و بازخواست پادشاهی شناسند . ذلك تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم^۱ فمن بدله بعد ماسمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم^۲ .

کتاب بالامر العالی الاعلی اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه الی انقراض الدنيا ولازال مطاعاً متبعاً *

فرمان شاه طهماسب در بخشیدن مالیات

فرمان قضا جریان شاه ستاره سپاه ، خاک آستانه خیرالبشر ، مروج مذهب ائمه اثنی عشر ، غلام امیر المؤمنین حیدر، علی بن ابی طالب ، السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه بنا بر رؤیای صالحه که در شب پنج شنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی و سبعین و سبعمائه حضرت حجة قائم صاحب الامر و الزمان صلوات الله الرحمن علیه را در واقعه دیدم . قامت اشرف آن حضرت بلند و روی کشیده و محاسن شریف يك قبضه و موی محاسن و شارب خرمائی و چشم و ابروی آن حضرت سیاه و وضعی در بشره مقدس آن حضرت ظاهر بود چنانچه ریاضت کشیده و تاج سقر لاط قرمزی بی- دستار بر سر اشرف داشتند و جامه قلمی آجیده که ظاهراً رنگ آن نخودی بود و بالای پوش قلمی آجیده که غالباً سفید بود و چاقشور تیماج زرد در- پای مبارك داشتند و هیچ کس آن حضرت را نمی دید و آواز مبارك با اینکه بلند سخن می فرمودند غیر من کسی نمی شنید و بعد از ظهور آن حضرت فی الحال من فریاد کردم و کسی نشنید و آن حضرت بعد از بیرون آمدن در ایوان طاق هندی که تخمیناً ده ذرع طول آن بوده باشد و روی آن ایوان به قبله بود به وجهی که پشت مبارك آن حضرت به جانب میان مغرب و قبله بود منحرف نشستند و کف پایهارا نزدیک یکدیگر روبرو بروجهی که کف به کف نرسیده بودند نهادند . پس رفتیم و پای راست آن حضرت را میان بند پای مبارك وی و بند چاقشور بوسیدیم بعد از آن، آن حضرت برخاستند و فرمودند که این تمغاها را که بخشیده ای بسیار خوب کردی و اظهار خشنودی فرمودند و فرمودند

که تتمه‌ها هم ببخش و فرمودند که ما از تو راضی‌ایم یا از تو راضی می‌شویم و به یادم نماند که از این دو عبارت کدام فرمودند. بعد از آن فرمودند که روز بروز عمرت زیاد می‌شود و دولتت زیاده می‌گردد. من عرض کردم که چون این امر مقبول شماست تتمه تمغاهارا هم بخشیدم. بعد از آن، آن حضرت غائب شدند بروجهی که من ندانستم که چون غائب شدند.

لاجرم در روز پنج‌شنبه مذکور حسب الامر آن حضرت (ص) تتمه تمغاء و ات جمیع ممالک محروسه را در آذربایجان و عراق و فارس و خراسان و شیروان و گیلان خصوصاً تمغای دارالضرب طلا و نقره که تاغایت بخشیده نشده بود مؤکد به لعنت‌نامه بخشیدم و ثواب آنرا به حضرات چهارده معصوم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین هدیه کردم و ثواب این اهداء را به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه هدیه کردم. بنا بر این باید که ابواب جمع دارالسلطنه تبریز و شوارع ارض روم و عراق را که به مبلغ سه هزار و هشتصد و هفتاد و پنج تومان و هشتصد دینار در آن ملک جمع است از تاریخ واقعه مذکور مسدود دانسته اصلاً طلبی از هیچ آفریده نمایند و این بدعت سیئه را در آن ملک به دستور کل ممالک بر طرف دانند. مستوفیان عظام دیوان اعلی من بعد در دفاتر سنوات جمع آنرا ننویسند و اسم و رسم آنرا از صحایف دفاتر محو گردانند. حاکم و اکابر دارالسلطنه تبریز مضمون حکم اشرف و اعلی را مؤکد به لعنت‌نامه دانسته یقین دانند که هر کس از مضمون آن تجاوز نمود، من بعد به هر صیغه و عنوانی که باشد از آن ابواب چیزی گیرد و هر کس بدان رضا دهد و کسی که بر حقیقت آن مطلع شود معروض ندارد، (چند کلمه لایقراء) آن جماعت را بروجهی سیاست خواهم فرمود که باعث عبرت دیگران گردد. فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یدلونہ ان الله سمیع علیم از جوانب بر این جمله روند و از فرموده عدول نوزند فی عشر ثالث شهر شوال اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه کتبه علاءالدین.

فرمان شاه طهماسب در باب ملاحسن مذهب

چون لوح پرداز صفایح ابداع و صفحه طراز صحایف ایجاد و اختراع که خامه صنعش زنجیره کهکشان بر حاشیه چرخ زرافشان ترتیب نموده و قلم قدرتش اوراق نه رواق لاجوردی را با زر ورق ثوابت و سیارات سپهر جدول خطوط شعاعی مهر تذهیب فرموده شمسۀ ایوان سلطنت و پادشاهی ما را زینت مجلدات افلاک گردانیده و دیباچۀ خلافت و شاهنشاهی ما را از دوات سیمین ماه و مداد شب بر صفحات روزگار به کلک ثبات و استمرار تحریر کرده چنانچه دبیر خرد موشکاف مضمون این قطعه را در این باب رقم زده که :

از کتب خانه اش اوراق فلک دیوانی است که بر او ثبت شده از کرم یزدانی
از شهاب خور و قوس قزح و سیاره جدول و شمس و شیرازه و زرافشانی
مانیز سایه چتر مکرمت و رشحه ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال
جمعی که در طریق هنروری بر اقران سابق و در وادی صنعت گستری از دیگران
راجح و فایق باشند افکنده در این ولا که تقوی شعار نادرا العصر بی مولانا حسن مذهب
بغدادی که با وجود اتصاف به محبت ارثی و جیلی خاندان نبوت و ولایت و سمت
اخلاص و دعا گوئی این دولت ابدی الغایه در فن تذهیب بی بدل زمان و در دقایق
آن حیثیت بی نظیر و عدیل دوران است بعد از آن که به یاری توفیق به ادراک سعادت
تقبیل آستان سدره نشان حضرت امام همام معصوم مظلوم ابی عبدالله الحسین علیه
من الصلوات افضلها و التسلیمات اکملها مصداق بیان الائمة من ذریته مصدوق
مقال الدعاء مستجابة تحت قبة امام الثقلین و قبله الخاقین مشرف شده مضمون این

بیت مصدق حال او گشته بود .

حسن به گرد درت گشته بر طریق وفاق تو کعبه وار همه حاجتش روا کرده
به خدمت نقاشی قبه منوره و روضه مطهره آن حضرت صلوات الله علیه فایز
گردیده چنانچه این قطعه مشتمله بر تاریخ که از نتایج طبع صافی او است ، در آن
روضه مقدسه شاهد این معنی است :

بود چون توفیق نقاش ازل شد تمام این طرح و نقش از کلک من
خواستم از هاتفی تاریخ گفت نقش کرد این قبه زیبا حسن

نامه بخت خود را به طغرای غرای سعدمن تاسی بنا و منشور عمل خود را به
مهر مهر آثاران لهم اجر احسنا^۱ مزین و موشح ساخته به عز بساط بوسی مجلس بهشت
آیین مشرف و سرافراز گشت و بعضی از کارهای خود که فی الواقع به مقتضای قل کل
یعمل علی شاکلته^۲ کارنامه مهندسان روزگار و درسک صنایع استادان غرایب نگار
است به نظر همایون رسانید و با وجود این حالات سیمای صلاح از چهره حالش
ظاهر و عکس انوار غبار آن عتبه مقدسه از جبهه آمالش باهر بود و مشمول عنایت
بی غایت شاهانه و عاطفت بی نهایت خسروانه فرموده تقدم و ریاست جماعت مذهبان
و کاتبان و مجلدان و نقاشان و طلاکوبان و کاغذ فروشان دارالسلطنه تبریز را بدو
تفویض فرمودیم که به حقیقت حال هر یک از ایشان باز رسیده جمعی که صحایف
احوال و جراید آمالشان به طغرای دل گشای لایمسه^۳ الا المظهورون^۴ موشح و مزین
نگشته باشد از مس آیات قرآنی و کلام مجید سبحانی ممنوع گردانیده مقرر دارد که
بعد از اکتساب آداب طهارت مرتکب این امر جلیل القدر شود و کسانی را که طرح
تقوی و پرهیزکاری بر لوح افعالشان منقش باشد مرخص و ممکن گرداند که به شغل
مذکور قیام نمایند و نگذارد که آلات و مصالح مجلدی و مذهبی و کتابتی که دغدغه
نجاست در او باشد در جلد و اجزای اوراق مصاحف و تفاسیر و احادیث و امثال آن
صرف کنند و از هر کس از جماعت مذکوره بی طریقی و بی ادبی سرزند منع و تأدیب
نماید .

جماعت مذکوره نادرالعصر مشارالیه را رئیس و مقدم خود دانسته اطاعت و انقیاد به جای آورند و از سخن و صلاح او تجاوز نمایند^۱. تحریرا فی شهر شعبان^۲ المعظم سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائه . *

۱ - ظاهراً این همان حسن مذهب بغدادی پسر استاد قوام الدین بغدادی است که صادقی کتابدار در تذکره خود به نام مجمع الخواص شرح بسیار جالبی از او و صلاح و تقوایش آورده است!! طبق این شرح دگویا رسول خدا حدیث کل قصیرفتنه را در باره وی آورده بوده (ترجمه و طبع جناب آقای دکتر عبدالرسول خیام پور تبریز سال ۱۳۲۷ شمسی)

۲ - خط نسخه چندان خوانا نیست و به قیاس خوانده شده است .

* نسخه خطی شماره ۶۰۶ مجلس شورای ملی ص ۱۳۶-۱۳۳

عبیداله خان ازبک پسر محمود سلطان و برادر زاده شیبک خان است که پیش از این به اختصار به شرح حال وی اشارت رفت. وی مردی سخت کوش و دلیر و سنگدل و درتسنن بسیار متعصب و در قتل و غارت بی پروا بود. با این حال به شعر و ادب نیز می پرداخت و بر حسب سلیقه زمان به فن معما در شعر علاقه تمام داشت.

وی که پس از قتل محمد خان شیبانی به ماوراءالنهر گریخته بود، پس از غلبه بر امیر یار احمد خوزانی معروف به نجم ثانی سردار مغرور و بی تدبیر قزل باش جانی تازه گرفت و پس از مرگ ابوسعیدخان پسر کوچونجی خان پسر ابوالخیر خان در سال ۹۳۹ هـ عنوان سلطنت یافت و در سال ۹۴۶ هـ درگذشت.

عبیداله خان در سال ۹۲۷ به خراسان حمله کرد و هرات را در محاصره گرفت. ولی کاری از پیش نبرد و باردیگر پس از تسخیر بخارا، در سال ۹۳۰ که تازه شاه طهماسب خردسال بر تخت سلطنت نشسته بود، همراه سایر سران ازبک به محاصره هرات مبادرت ورزید. اما این بار نیز نومید بازگشت. دو سال بعد، متعاقب شنیدن خبر اختلاف شدید سرداران قزلباش با یکدیگر، باز به خراسان لشکر کشید و شهر قحطی زده طوس را متصرف شد و هم در این سال بلخ به دست کسکن قرا سلطان افتاد. در سال ۹۳۳ هـ، عبیدالله باز به استراباد هجوم برد و آن ناحیه را گرفت و سپس هرات را در محاصره قرار داد و چنان بر شهریان سخت گرفت که هراتیان دچار قحط شدید شدند. اما با این حال هفت ماه در برابر دشمن پای فشردند تا خیر رسیدن شاه طهماسب به محصورین جان تازه بخشید. بر خورد قطعی قزلباشان با ازبکان در ناحیه زیر آباد از قرای جام روی داد و به شکست فاحش ازبکان غارتگر منجر شد و عبیداله به ماوراءالنهر گریخت. اما همینکه شاه طهماسب از خراسان مراجعت کرد، وی باردیگر به خراسان حمله ور گردید و این بار شهرهای مشهد و هرات را گرفت و جمعی کثیر من جمله هلالی جغتائی شاعر معروف را به جرم تشیع کشت. شاه طهماسب برای رهایی مردم خراسان، بار دیگر عازم آن خطه گردید و طی نامه ای عبیداله را از کشتار مردم و غارت هستی آنان بر حذر داشت و عبید در جواب این نامه را به سلطان صفوی نوشت :

نامه عبيدالله اوزبك به شاه طهماسب^۱

نامه نامی و صحیفه گرامی که از جانب سلطنت مآب و نصفت ایاب حشمت قباب ایالت انتساب جلالت اکتساب معالی نصاب طهماسب میرزا شرف و رود یافته بود در زمان خوب و ساعت مرغوب رسید و سخنانی که به دفعات تقریر نموده بودند مسموع شد. آنچه در باب خرابی خراسان از ممر توجه جنود طرفین نوشته بودند بیان واقع است. غرض ما آن است که دین و ملت و مذهب که از زمان حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین و امامان متقین الی غایه در عالم و عالمیان انتظام یافته تغییر نپذیرد و اگر به مقتضای فساد زمان خلل و فتوری در ملت نبوی واقع شود حسب الامکان در دفع و رفع آن کوشیدن بر مالازم است و از وقتی که حضرت خاقان شهید^۲ انارالله برهانه شربت شهادت از جام قضا^۳ چشیدند، مردم خراسان در دست اهل بدعت و ضلالت گرفتار شده خواه به طوع و خواه به کره تابع تشیع و رفض شده اند و این صفت طبیعت آن مردم شده است.

بدان جهت در قید جنود مسعود اسلام آن چنان که می باید در نمی آیند و همراهی نمی کنند. بدان سبب روی در خرابی دارند و آن کسانی که از روی صداقت

۱- عنوان نامه در نسخه کتابخانه ملی پاریس: «کتابت عبيدخان اوزبك به خدمت نواب علیین آشیانی، و در نسخه خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی: «صورت نامه عبيد اوزبك که در جواب منشور نواب علیین مآب همایون اعلی نوشته اند.»

۲- مقصود محمدخان شیبانی است که در ۲۶ شعبان ۹۱۶ در جنگک باشاه اسماعیل صفوی کشته شد.

۳- منتظم ناصری - نسخ دیگر غذا.

رجوع به لشکر اسلام کرده همراهی دین می‌کنند معلوم کرده باشد که چه نوع التفاتها دربارهٔ ایشان به‌ظهور رسیده و آنها که نفاق می‌ورزند و گردن از اطاعت دین اسلام می‌پیچند تفرقه‌ای که بدیشان عاید می‌شود ظلم نخواهد بود چنان‌که گفته‌اند :

ظلم هائی که به عالم پیداست همه عدل است ولی ظلم‌نما است

وگر نه هرگز در نیت و فعل ما غیر از رفاهیت اهل اسلام و عدالت و آبادانی ملک چیزی دیگر نیست و نخواهد بود و به مقتضای انما الأعمال بالنیات امید می‌داریم که موافق نیت خود درجه یابیم .

دیگر نوشته بودند که در سال گذشته با وجودی که آن نوع تنبیه واقع شده بود باز آرزوی سلطنت خراسان کرده‌اند. خود معلوم دارند که [شوکت لشکر اسلام را چه نوع استیلابی بر سپاه ایشان بود] چنان‌که فردوسی گوید :

زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شدشش و آسمان گشت هشت

از غلبات گرد و غبار طرفین ، بعد از فرار لشکر ایشان ، غازیان لشکر اسلام این فرصت را غنیمت دانسته در اخذ اموال و اسباب ایشان پرداخته از آن غافل بوده‌اند که جمعی در میان گرد مخفی مانده‌اند به حسب تقدیر این نوع صورتی دست داد و در عالم سپاهیگری این کیفیتها عیب نمی‌باشد .

مباش غره که دارم عصای عقل به‌دست

که دست‌فتنه دراز است و چوب‌را دوسراست

در غزوهٔ احد که يك دندان مبارك حضرت رسول (ص) شهید شد^۱، بعد از آن چند فتح و نصرت نصیب اهل اسلام گشت. اگر امتان آن حضرت را هم بدان حضرت موافقت شود، بعد از آن فتحها و نصرتها دست دهد عیبی نباشد. ملاحان بحار اسلام جهت آن کشتی شوق‌را در بحر عمیق‌غزا انداخته‌اند تا صدق را به‌دست آورند و تا لؤلؤشاهوار به کف نیاورند آرام نگیرند بدین قدر ضرر و نقصان ظاهری پای‌همت از معارک مردانگی و جرأت پس نخواهند کشید .

۱- منظم: لشکر اسلام چه نوع استیلا بر سپاه ایشان برده بود. اشاره به حملهٔ سختی است که اوزبکان بر سپاه قزلباش بردند و اگر پافشاری شاه طهماسب بشخصه نبود، قزلباشان شکست خورده پراکنده شده و اوزبکان بر خراسان تسلط یافته بودند .

تا آن در یگانه نیفتد به‌دام ما ما بارخود ز ساحل دریانمی کشیم
 اگر در آن نوبت جهت تنبیه لشکر اسلام این قضیه واقع شد، از عنایت
 سبحانی امید می‌داریم که در این دفعه تلافی گذشته‌ها شده مقصود به‌حصول پیوندد
 چنان که گفته‌اند :

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور
 کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم‌مخور
 هان مشونومید چون واقف‌نه‌ای از سر غیب
 باشد اندر پرده بازبهای پنهان غم‌مخور
 حضرت حق سبحانه و تعالی در حق اهل اسلام این نوع تنبیهات بسیار کرده‌است .
 و دیگر از ابیات ما نوشته بودند .

« هری را بگیرم به لطف اله دهم شام و تبریز را با سپاه »
 که مضمون الفال علی ماجری نیت و فکر و اندیشهٔ ما همیشه به مضمون این
 بیت است. الامور مرهونهٔ باوقاتها. چون عنایت کریم ازلی و حکیم لم‌یزلی همراه
 لشکر اسلام شود بالاتر از آن‌هم توقع داریم :
 و بیت دیگر را هم نوشته بودند که :

« منم شیر شیران رزم آزمای که از ضرب شیران نجنبم ز جای »
 یعنی باوجود حصول دارالسلطنهٔ هرات گذاشتن و به جانب مرو و شتافتن خلاف
 مضمون این بیت است . اگر صاحب وقوف نیستند از مردمی که می‌دانند بپرسند که
 در محلی که کفار غلبه کردند، حضرت رسول (ص) از مکه به چه طریق هجرت کردند
 و مهاجر و انصار که می‌گویند در آن زمان ظهور کردند از برای مصلحت مؤمنین و
 رفاهیت اهل یقین و جمعیت لشکر دین در هرات بودن صلاح ندید. جهت آن در تغییر
 مکان کوشید چنان که گفته‌اند :

ناگاه عاقلی ز قضا از بلا گریخت
 زد طعنه‌جاهلی که فلان از قضا گریخت
 گرنیست از سبب به سبب التجا روا
 خیر البشر ز مکه به یثرب چرا گریخت

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کلام دربار^۱ خود فرماید:
 ای یومی من الموت افر یوم لم یقدر أم یوم قدر
 یوم ما قدر ما اخشی الردی و اذا قدر لم یغن الحذر

با وجود این معنی در یوم غزوهٔ احد تغییر مکان کردند. لله الحمد که این هجرت ما به طریق سنت حضرت رسول (ص) واقع شده و در این امر هر کس که به ما طعن می‌کند طعن او بر حضرت رسول عاید می‌شود پس مطعون داشتن این امر کمال جهل است.

دیگر مذکور بود، که دورمیش که یکی از امرای سابود، درهرات با اهل آن ولایت، آن چنان معاش کرده بود که مردم زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا را فراموش کرده بودند.

آیا در زمان پادشاه مذکور مدارس و خوانق بدین رسوائی بود که مساجد و معابد را طویلۀ اسبان و خران کرده بلکه مبرز ساخته بودند و همه کاشیهای زرنگار را ویران کرده درها و چوب‌ها را جهت هیمه برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شراب‌خانه و مفسقه^۲ ساخته بودند؟!

ما به دولت که به شهر در آمدیم [به خود]^۳ در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا و سایر بقاع خیر کوشیده اخلاط خلایق و ستوران را از مساجد و معابد بیرون برده مدرسان و طلبه و خادمان معین کرده آبادان ساختیم. حسن معاش دورمیش از همین مقدمات معلوم است.

دیگر نوشته بودند که: ز تیر آه مظلومان حذر کن

ای عزیز! به حضرت واجب‌الوجود این مقدمه روشن است که هرگز راضی نیستیم و رضا نداده‌ایم و در نیت و فعل ما نیست که بر مؤمنی از لشکریان ما ضرری و نقصانی رسد. اگر به غفلت یا سهو واقع شود و شده باشد که مطلع نباشیم به مضمون ولائزر و ازرة و زر اخری^۴ معاف خواهیم بود و بعد از اطلاع اگر غوررسی فرمائیم درزمهٔ ماست.

۱- منتظم: درباره خود- احسن التواریخ: در بار خود در این بیت می‌فرماید.

۲- نسخهٔ پاریس: مصطبه ۳ - احسن التواریخ: نخست ۴ - سورة الانعام ۱۶۴

دیگر نوشته بودند: «با آل علی هر که در افتاد بر افتاد.»

هر که مؤمن و مسلمان است و امید نجات آخرت دارد محبت اصحاب کبار حضرت رسول (ص) را از دست نمی‌دهد و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) یکی از آن مذکورانند. با اولاد امجاد ایشان مخالفت کردن در تعادل^۱ از دیانت اسلام دور است. اما ما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که طریقی حق و مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده رفض و تشیع اختیار کرده‌اند با وجود آن که می‌دانند که سب شیخین کفر است این کفر را روز و شب شعار خود ساخته‌دم از اولادی آن بزرگوار می‌زنند به مضمون آیه کریمه^۲ انهلک من اهلک حضرت مرتضی از آن نوع فرزند بیزار است.

فرزند خوش است اگر خلف‌زاد و ر ناخلفی بود تلف باد
فرزند لثیم طبع بد کیش رنج پدر است و محنت خویش^۳

و مخبر صادق در کلام مجید خود خبری می‌دهد که اذ انفخ فی الصور فلا نساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون^۴ در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود از نسب نخواهد بود. دیگر ایشان که دعوی محبت مرتضی علی (ع) می‌کنند از دوشق بیرون نیست یا فرزند آن بزرگوار هستند یا نیستند. اگر نیستند چون دعوی فرزندی می‌کنند. چرا که حضرت پیغمبر (ص) فرموده‌اند که هر کس پدر کس دیگری را گوید پدر من است و پدر او نباشد، آن کس به بهشت در نمی‌آید و اگر فرزند حضرت مرتضی علی (ع) اند آن بزرگوار کدام مرده را از گور بیرون آورده سوخت و چه کس را ریش و ابرو تراشیده در گوش او حلقه انداخته خلیفه اسلام ساخت و کدام ناپاک بی‌نماز فحش‌گو را که در عمر خود یک رکعت نماز نگزارده است تیرائی ساخته مقبول خود گردانیده و کدام کس را فرمود که به من سجده کن. حضرت رسول (ص) فرموده‌اند که اگر سجده کردن به غیر حق تعالی روا می‌بود، ضعفا^۵ را می‌فرمودیم که به شوهران خود سجده می‌کردند. پس محقق شد که سجده کردن به غیر خدای تعالی روا نبوده و کفر است و این افعال مذکوره به آلا ف و اضعاف در سلسله

۱- نسخه پاریس: در یغادل- احسن التواریخ: در معادل. - در حال این کلمه متناسب این جا نیست. ۲- سوره هود ۴۸ ۳- احسن التواریخ: مادر خویش ۴- سوره المؤمنون ۱۰۱ ۵- منتظم: زنان

شما هست . با وجود این مقدار قباحت به مامو عظه می فرمایند . کنون بشناس خود را و یکی سر در گریبان کن . حضرت مرتضی علی (ع) این نوع بزرگواری بود که با اصحاب کبار بیعت کرده و در عقب ایشان نماز گزارده و تابع ایشان بودند . بعد از فوت آن بزرگواران مدت دیگر آن حضرت خلیفه برحق بودند و اگر می دانستند که آن بزرگواران باطل اند، چون نعش ایشان را در پهلوی حضرت رسول می گذاشتند و بیرون نمی آوردند؟! پس معلوم شد که آن بزرگواران برحق بوده اند که بدیشان تعرض نکرده اند و معلوم جمیع خلائق است که حضرت مرتضی علی (ع) تابع روش حضرت رسول (ص) و اصحاب کبار بوده اند و هرگز بدیشان مخالفت نکرده اند و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم چنین شنیده ایم که مردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده و مارا حیرت عظیم دست می دهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی (ع) را تابعید و نه روش پدر کلان را . پس اولادی آن عزیزان از کجا ثابت می شود چنان که گفته اند :

شیر را بچه همی مانند بدو توبه پیغمبر چه می مانی بگو

و جای دیگر می گوید :

آنرا که ندانی نسب و نسبت و حالش آنرا نبود هیچ گواهی چو فعالش
هر آینه هر کس تابع روش آن بزرگوار بوده باشد به مصلحت دنیا تابع بدعت
و ضلالت نشود .

به مضمون الذین ضلّ سعیم فی الحیوة الدنیا هم یحسبون انهم یحسنون صنعا
نظر باید کرد و عبرت گرفت .

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگومی گویم
دیگر توقف ما در مرو تا غایت به جهت آن بود که عالی حضرت سلیمان مکانی
با جمیع خواقین و سلاطین پای تخت سمرقند و تاشکند و ترکستان و اندجان و
حصار شادمان و بلخ و شبرغان با لشکر عظیم ایشان متوجه گشته مکاتبات و مراسلات
به مبالغه هر چه تمامتر فرستاده که عن قریب به شرف دولت غزا مشرف خواهیم شد تا
آمدن عساکر نصرت مآثر جنگ را موقوف دارند که از این دولت محروم نمائیم .
در این ایام حضرات به جمعیت کلی نزول اجلال فرموده بی قضای الهی کوچ بر کوچ

متوجه غزا و جهاد هستیم . ان شاء الله تعالی هر آینه به کسانی که مخالف شریعت نبوی و پیروی بدعت و ضلالت نموده‌اند اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق ایشان چنین فرموده‌اند :

هر کس به فساد رخنه در دین آرد یا وقت زکوة برجین چن آرد
مستوجب حد گردد و جبار احد بر حد زدنش ترك ز ماچن آرد

هر وقت که روش شما موافق روش آن بزرگواران می بود مارا بسا شما هیچ مناقشه و مجادله نخواهد بود. این زمان که این طریقه حسنه را بر طرف کرده اید دفع و رفع شما بر مالازم و واجب است .

مراکه با تو همیشه تعصب آیین است برای جاه نباشد تعصب از دین است
آثارنا تدل علی حالنا مدام خذ عبرة لاجلك منها علی الدوام^۱
والسلام علی الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه^۲] و الحمد لله
رب العالمین^۳] *

۱- این بیت در احسن التواریخ نیست . ۲- سورة الزمر ۱۹ ۳- نسخه پاریس چنین است . نسخه ۶۰۶ : تمت بحمد الله تعالی - در منتظم واحسن التواریخ نیست .
* نسخه کتاب خانۀ ملی پاریس Sup 1838 ، نسخه ۶۰۶ مجلس شورای ملی ، احسن-
التواریخ روملوج ۱۲ ص ۲۳۲-۲۲۶ ، منتظم ناصری ج ۲

جواب

مکتوب بدایع املای غرایب انشا که از قلم شکسته رقم سرگشتگان بادیه ضلالت و جهالت و از کلك شرك آثار گم گشتگان اودیه شقاوت و غوایت سمت تصویر و صورت تحریر پذیرفته بود، در مطرح نظر بعضی از منشیان که ملازم رکاب ظفر قرین نصرت قران اند افتاده مضامینش به ذروه عرض همایون رسید. اما این مضمون که به آرایش زبان قلمش آلوده رقم شده بود که غرض از آمدن به خراسان انتظام اسلام و دفع بدعت و ظلام است مخفی نماند که تا آن جماعت بی اطاعت و استطاعت به خبیث وجود و لوث جنود بلاد طیبه خراسان را مکدر و ملوث داشته همت پست بر تخریب بلاد و تعذیب عباد گماشته اند امری از ایشان و رای سفک دماوه تک عرض و ناموس اطفال و نسا به منصفه ظهور نرسیده و چیزی سوای نهب و غارت اموال و اغوا و اضلال تابعین شرع مبین و دین مستیین سید المرسلین و ائمه معصومین ظاهر و مشهود نگردیده .

ای قدمت در ره اسلام سست
بشنو و از سر بنه این داوری
خون دل بی گنهان ریختن
وهم کن از پرسش روز حساب

ای ز خدا بی خبر نادرست
ترك کن این غارت و یغماگری
چند غبار ستم انگیختن
چند کنی خانه مردم خراب

۱- عنوان در نسخه ۶۰۶ : جواب مکتوب عبیداله خان اوزبک که از جانب نواب کامیاب جنت مکان نوشته شده. دو در نسخه پاریس : جواب کتابت مذکور که نواب علیین آشیانی نوشته اند .

دست بدار ازستم و جور کین
ورنه به خاک کف پای امیر
دست ندارم من از این ماجری
پای به دامن کش و کنجی نشین
سرور مردان علی شیرگیر
تا نکنم بند ز بندت جدا

غالباً آن گروه مکروه و آن طایفه بی‌شکوه تاراج و یغمای اموال مؤمنین را
رواج و احیای دین خاتم النبیین و خون ناحق و کفر مطلق را رونق و نسق ملت مخبر
صادق مصدق می‌دانند و بالکلیه از دین قویم و صراط مستقیم منحرف و منحرف
شده از غایت سفاهت و نهایت شقاوت آرای باطله و اهوای فاسده را قوانین مصطفوی
و قواعد مذهب مرتضوی انکارند الا انهم هم السفهاء و لکن لایعلمون^۱

ای ز فساد تو جهانی ملول
ظلم کنی و نهیش عدل نام
کفر بود شیمهات ای نابکار
ورنه به آن فاتح جنگ احد
زیر و زبر می‌کنمت آن چنان
وای ز توبیزار خدا و رسول
عدل تو ظلم است سراپا تمام
ترک کن این خصلت و شرمی بدار
وان که جدا ساخت سرعبدود
کاز تو و نام تو نمازد نشان

و با آنکه به آلاف علل و عیوب معلل و به اضعاف اعراض و امراض مشهور
و منسوب اند، زعم فاسد و خیال باطلش دامنگیر شده با نهایت جهل و فساد و غایت
کفر و عناد به هدایت و ارشاد اهل عباد می‌پردازند و به کلمات هذیان و لاطایل و سخنان
پریشان باطل زورق اعتقاد عجزه و جهله را در گرداب هایل کفر و طغیان می‌اندازند
و فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون^۲

ای تو سرا پا همه ظلم و عناد
بایدت اول ادب اندوختن
دعوی دانش کنی از جاهلی
دولت من بین و فضولی مکن
ورنه به حق علی مرتضی
برکنمت بیخ ز تیغ آن چنان
نیست ترا کار بغیر از فساد
پس دگران را ادب آموختن
حاصل تحصیل تو بی حاصلی
جهل زحد رفت جهولی مکن
ساقی کوثر شه خبیر گشا
کز تو نمازد اثری در جهان

با وجود عدم قابلیت سماع و استماع اخبار و فقدان قوت بصر و ابصار هر چند

غازیان نامدار ظفر کردار آثار اطوار سید ابرار و کرار غیر فرار منظور نظر ایشان ساخته مبارزان شیرشکار به زبان شمشیر گهربار صدای آیات آبدار به گوش ایشان انداخته هنوز در ورطه کفر و جهالت سرگردان و در ظلمت شرك وضلالت حیران مانده زبان شکسته بیان را به اظهار جرأت و جلالت می‌گشایند و با سستی قدم طریق لاف و گزاف می‌پیمایند. ان‌الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم^۱

ای کر کم حوصله نابکار	از من و از دولت من شرم دار
تو کوری وهست ترا بخت کور	کور و کوری را چه بود دست زور
چون قدمت سست بود در مصاف	نیست ترا کار به غیر از گزاف
چون نتوانی که روی بر زمین	بر سرگردون چه نهی پای کین
دعوی سلطانی و خانیت چیست	داعیه ملک ستانیت چیست
در صف هیجا چه قدم می‌نهی	در بر شیران چو کم از روبهی
نوبت جنگ است چو مردان مرد	تیغ چو شد سرخ مکن روی زرد
مرد صفت ترس برون کن ز سر	همچو زنان عذر میاور دگر
یک دو قدم پیش نه از بهر جنگ	کز تو کسی نشنود این عذرلنگ

و حرفی چند که به کلك تقلید در سلك تقیید کشیده بودند که ما بر ملت آبا و اجداد خودیم، پوشیده نماند. که اگر جمعی از آباء و اجداد کسی مدتی بر مذهب باطل بوده صفحه خاطر را به اعتقادات لاطائل آلوده باشند بدان استدلال و استناد نباید نمود و از مضمون بلاغت مشحون که در قرآن مجید و کلام سدید واقع است غافل و ذاهل نباید بود. قال الله تبارک و تعالی انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون قال اولوا جنتکم باهدی ما وجدتم علیه آباءکم قالوا انا بما ارسلتم به کافرون فانتم منا منهم فانظر کیف کان عاقبة المکذبین^۲

رایت تقلید بر افراختی	خانه تحقیق بر انداختی
بشنو و بسیار مقلد مباش	تابع اجداد بدین جد مباش
هست به تقلید چو تقیید تو	لغت حق بر تو و تقلید تو

و کلماتی که قلم پریشان رقمش ایراد نموده بود که ما تابع خلفای راشدینیم و طریق ایشان طریق حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم، بر رأی کج‌نمایش محجوب نماند که از خلفای راشدین اگر حضرت امیرالمومنین و امام‌المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب صلوات علیه مراد است طریق ایشان بلاشک و اریاب طریق حق و صواب است و مابه‌توفیق الهی موفق شده همیشه این طریقه مرضیه را مسلوک می‌داریم و به براهین عقلیه قطعیه و دلایل نقلیه شرعیه کافه انام از خواص و عوام را از تیه کفر و عصیان به وادی اعلائی اسلام می‌آوریم و این شیمه ذمیمه آن کافران غدار و آن مشرکان نابکار بالکلیه مابین و مخالف طریقه مرضیه ایشان است و اگر مقصود ابوبکر و عمر و عثمان است طریقه ایشان نه طریقه حسنه حضرت رسالت پناه صلوات علیه و سلامه علیه است. چه در تواریخ و سیر مسطور و نزد جمهور اهل اسلام مشهور است که عمر بر سر منبر گفت ثلاث کن حلالا فی عهد رسول الله (ص) و انا احرمهن علیکم و اعاقب علیهن: متعه الحج و متعه النساء و حی علی خیر العمل و امثال و نظایر آن بسیار است و تو از غایت نفاقی که با اهل ایمان داری، در این شیمه قبیحه نیز ثابت قدم و راسخ دم نیستی.

در کفر هم ثابت نه‌ای ز ناز را رسوا مکن.

و عبارتی که به خامه شکسته بر هم بسته بود که لشکر ما بر غازیان مستولی شده بودند، بر عالم و بر عالمیان مستور و محجوب نیست که چون انوار صدق و ولا و محبت و تولا نسبت به دودمان رسالت و خاندان ولایت از ناصیه دولت روز افزون ما پیدا و از وجهه طالع همایون مظاهر و هویدا است و مطلوب رای عالم آرای و مرغوب خاطر جهان‌گشای توسیع^۱ دائره معدلت و تفسیح^۲ [معرکه نصف] است و ابقای متابین مذهب زهرا و افنای مخالفین ملت غررا است. لاجرم به حکم من کان لله کان الله له، سپاه ظفر پناه‌مارا در هیچ‌معرکه بافتح علم که علم فتح است رقم کسر ضم نگردیده و در عرصه هیچ مصاف نسیم ادبار و غبار انکسار به طره پرچم و دامان علم اعوان و انصار ظفر آثار ما نوزیده و نرسیده.

هر دو جوانیم من و بخت من
با دو جوان پنجه به هم بر مرز
کاتش تیغم چو بر آرد شرار
خانه عمر تو بسوزد چو خار

پس اگر از استیلا این اراده کرده اند که آن طایفه طایفه نیم جانی به صد محنت و مشقت از ضرب شمشیر غازیان ظفرمدار و دلاوران عالم گیر خنجر گذار از مهلکه معرکه بیرون برده و با سیاهی روزگار و بخت نگونسار روی فرار به صوب ادبار آورده اند ، اگر چه این معنی ایشان را سبب مفاخرت و مباهات است اما به این منبسط و مبتهج نباشند که این نوبت نیز به توفیق حضرت جل و علا معاون و معین و توجه ارواح سیدانبیاء و سرور اولیاء و ائمه هدی علیهم التحیه و الثناء مقارن و قرین گشته سپاه ظفر پناه ما که به گاه حمله عبرت گزدون گردان و به گاه شمار از عدد ثوابت و سیار افزونند .

چرخ بخیزد چو بخیزم ز جای
 خاک بجنبد چو بجنبم ز جای
 ریگ بیابان به حساب آورد
 گر سپهم پا به رکاب آورد
 و به شرار تیغ آبدار آتشبار قطرات آب حیات آن گروه برگشته روزگار که
 دماغ پندارشان از باد غرور آشفته و بخت گران خوابشان بر بسته جهل خفته بر خاک
 هلاک خواهند افشانید و نقاب فنا بر چهره ایشان خواهند پوشانید .

سپاه دشمن اندر روز هیجا
 اگر کوه است برداریم از جا
 در آن ساعت که با دشمن ستیزیم
 اگر چرخ است خونس را بریزیم
 و اگر از استیلاء معنی ظاهر مراد است، آن مضمون بر صغار و کباز و امصار و اقطار کالشمس فی وسط النهار ظاهر و هویدا است که در حین مقابله ایشان را تاب مقاتله و مجادله و طاقت مصادره و مقاومت نبوده به حمله حسام خون آشام غازیان ظفر فرجام و مبارزان نصرت انجام روی به هزیمت نهاده تا به اقصای ترکستان نایستاده بودند و چون مطمح نظر لشکر اسلام در آن جهاد اعظم و غزای اکبر، دفع و رفع اهل بدعت و ضلال بود نه کسب حصول اسباب و اموال، پس اگر شیر افکنان بیسه شجاعت و صف شکنان نبرد آزما به واسطه علو همت بعضی از اموال را به آن سگان غدار و سگان دیار ادبار گذاشته باشند دور نیست . همتش این جیفه را پیش کلاب انداخته .
 و اگر غرض از عرض آن است که غازیان و دلاوران لشکر اسلام از آن اندیشناک شوند این معنی بسی دور و نزد عقل مهجور است . چه مشهور است که القصاب لایهوله
 کثرة الغنم و کثیر الحطب یکفیه قلیل الضرم .

شرم بدار از خود و از لشکرت
 بخت چو بنشانند به خاکسترت

عالم اگر مور بگیرد فسرو	پیش سلیمان چه نماید بگو
چیست ترا این علم افراختن	هست چو کارت سپر انداختن
عمر به صدرنج به سر کرده‌ای	تا تویی آخر چه هنر کرده‌ای
داغ نه جبههٔ خانان منم	پادشه ملک سلیمان منم
نوبت شاهی چو بر آرد خروش	رستم دستان رودش دل‌زهوش
از ره کین چون سپهم دم زنند	آتش آشوب به عالم زنند
حمله گر آرند به روز مصاف	پای زجا می‌رودش کوه قاف
گر بگذارند که يك هو زنند	کوه احد را ز زمین برکنند

ان شاء الله تعالی عن قریب است که آن سگان روباه باز حیلہ ساز به ضرب خنجر جان‌گداز به قعر جهنم خواهند شنافت و جزای اعمال خود را به اقبیح وجوه خواهند یافت و آن مضمون کج و معنی معوج که انگشت‌نمای قلم بریده رقمش شده که فرار به جانب مرو متابعت حضرت رسول (ص) است با آن که قبل از این فقره از کمال کفر و زندقه نسبت سفال ظلمت آثار خود را به کواکب کثیر الانوار و خزف مردار پیکر خود را به لؤلؤ شاهوار سید ابرار و سند اخیار صلوات‌الله‌علیه و سلامه اجمعین نموده بود هنوز از آن جسارت خسارتش دام‌نگیر نشده هجرت را تعبیر به گریختن و گریختن را تعبیر به هجرت می‌کند و بسه اقوال شاعر جامی که هدف تیر بدنامی است مستند می‌شود .

بود از تو بیزار ای بولهب	رسول بحق شاه یثرب لقب
چو تو کافری مشرکی مدبری	نه اندر عجم هست و نی در عرب

و آنچه در باب تعمیر مساجد و معابد عبادت به خامهٔ ملال املاشده بود معلوم است که این امرگاهی مفید و نافع است که در آن مساجد و معابد عبادت به قانون ملت نبوی و قواعد مذهب مرتضوی صلوات‌الله و سلامه‌علیه و آله‌نمایند . چون بر آرای باطله و اهوای فاسدهٔ شیاطین و ملاعین است چه حاصل! به همه حال تعمیر مساجد و ترتیب معابد از اموال جنایت و خیانت که مایهٔ آن کم پایه است موجب الم و عذاب است نه مثمر نفع و ثواب و حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام به معاویه غاویه طاغیهٔ باغیهٔ ملعون نوشته .

سمعتك تبني مسجداً من جباية وانت بحمدالله غير موفق

کمعطية الرمان من كسب فرجها
 اينطور كه من دیدمت ای کافر کیش
 لك الويل لاتزني و لاتصدق^۱
 مسجد تو چه دانی و خدارا چه شناسی
 و عبارات پریشان و کلمات هذیان که خامهٔ زبان بریده اش بر صفحهٔ صحیفهٔ
 سخیفهٔ ارباب انساب ابراز نموده بود مفهوم شد. پوشیده نماند که در باب سادات عالی
 درجات کتب مبسوطهٔ مشروحهٔ غیر معدوده نوشته شده و در بلاد اهل اسلام منتشر
 و مشهور است و این نسب که ظاهر و شایع و مشخص است و چون دیگر انساب
 نیست مثل انساب اترک که هرگز کسی کتاب در آن باب ندیده و حقیقت نسب ایشان
 معلوم نگردیده حقیقت نسب بعضی از چهرهٔ احوال ایشان معلوم و مفهوم است بلکه
 اظهار بغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشعار بر حقیقت نسب ایشان است.

هر که را نیست مهر آل علی
 در سخن حاجت درازی نیست
 نیست در دستش آستین پدر
 دامن مادرش نمازی نیست

محبت آن حضرت بی صفای طینت و پاکی جبلت ممکن نیست و اگر العیاذ بالله
 دامن کسی به غباری آلوده گردیده چاشنی آن محبت به مذاقش نرسیده.

محبت شه مردان مجو زیدگهری
 که دست غیر گرفته است پای مادر او
 و جواب ادای مؤدای خطابش که منهی از نهی از سجده بود آن است که
 سجده گاهی که به نیت عبادت است بندگان را حرام است و مخصوص حضرت واجب
 الوجود عزّ شانه است. اما سجدهٔ تعظیم خلایق را جایز است. چه برادران یوسف
 پیغمبر (ع) سجدهٔ او کردند چنانکه در کلام ملک علام واقع است. قال الله تبارک و
 و تعالی: و رفع ابویه علی العرش و خرواله سجداً، بلکه جمهور ملائکهٔ مقدسه به
 سجدهٔ آدم علیه السلام مأمور شده اند و شیطان که از این معنی ابا نموده و از این امر
 سرطاعت و انقیاد پیچیده مستعد و مستحق طعن و لعن ابدی گردیده کما قال الله تعالی
 و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین^۳

۱- در حاشیهٔ نسخهٔ ۶۰۶ در این موارد چنین نوشته شده: «شعر امیر المؤمنین این
 است بعد از بیت اول:

کمطمعة الرمان مازنت به
 جرت مثلاً للخائن المتصدق
 فقال لها اهل البصيرة والتقى
 لك الويل لاتزني ولا تصدق

پس این سجده را بر آن سجده قیاس نباید کرد .

و مضمونی که از صریح قلم بطلان رقمش مسموع شده بود که حضرت مرتضی علی (ع) در خلف ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة نماز گزارده و با ایشان بیعت کرده، مخفی نماند که بر جمیع خلائق و کافه برایا واضح و لایح و همه را محقق و مبین است و در کتب اهل بیت از موافق و مخالف مسطور و مذکور است که حضرت امیر المؤمنین و قاتل الکافرین و المنافقین ، اسد الله الغالب علی بن ابی طالب (ع) از مبدأ فطرت تا وقت رحلت دامان عصمت و چهره خلافت را به غبار عصیان و خطا بلکه به ترک اولائی نیالوده و به حضرت رسالت پناه (ص) از جمیع مؤمنان و مسلمانان و خویشان بلکه از جمیع اقربا اقرب بوده و به اقصی مقاصد و اعلی مراتب از مراتب علیه جلیله نبویه رسیده و در مناقب و مدایح آن حضرت آیات بسیار و احادیث بی شمار نازل و وارد است و قامت امامتش به خلعت انما^۱ و هل اتی^۲ مخلع و ملبس و خلعت عالی نهمش به طراز انامدینه العلم و علی بابها مطرز است و حضرت رسالت پناه (ص) در روز عید غدیر خم ، بعد از مراجعت از حج و داع به اصحاب فرمودند الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و به آن حضرت فرمودند که انت منی بمنزله هارون من موسی و هم چنان زبان مبارکش به این کلمه فصیحة صحیحه ناطق گردیده که انت اخی و وصی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و آن حضرت را معجزات ظاهره و کرامات باهره مثل رد الشمس و مخاطبه ثعبان و محاربه بثر العلم با گروه جن و دفع صخره عظیمه و قلع باب خیبر بسیار و بی شمار است .

شیر خدا شاه ولایت علی است

آن که بلا شبهه وصی نبی است

او است منافق کش خیبر گشا

اوست نهال چمن لافتی^۳

از همه کفار بر آرد دمار

اوست که از ضرب دم ذوالفقار

۱- مقصود آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون است (سوره المائده ۶۵) که به اعتقاد شیعیان در حق علی بن ابی طالب نازل شده زیرا او بود که در حال رکوع ادای زکوة کرد و انگشتری خویش به سائلی بخشید .

۲- آغاز سوره الدهر که در آن وصف مردان خدا آمده و اهل تشیع آن سوره را حقاً بیان محامد علی بن ابی طالب می دانند .

۳- کلام رسول اکرم درباره علی (ع) که لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار .

بر کرم اوست رجای همه	اوست حق راهنمای همه
مستحق لعنت بی حد شده	وانکه به بوبکر مؤید شده
هادی بر حق علی مرتضی	وانکه نداند زپی مصطفی
کافر حربی به از آن بدگهر	لعنت حق باد بر آن بی هنر

وابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة با آنکه قبل از اظهار اسلام ظاهراً و باطناً نفاق و کذب نمایند غرق دریای ضلالت بوده هرگز تلقی به کلمه طیبه ننموده‌اند و از ایشان قبایح و ذمائم بسیار که اسناد آنها به هیچ يك از خلائق لایق نیست سانح و ظاهر شده :

اولا ابوبکر مخالفت کتاب خدای کرده منع فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه علیها از فدك که ملك مطلق و حق صدق آن حضرت بود نموده چندان آزار خاطر آن حضرت کرده که آن حضرت وصیت فرموده که ابوبکر بر نعش پاکش نماز نگزارد و در شب آن حضرت را دفن نمودند و بر زبان خطایان ابوبکر جاری شده که اقبیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم و عمر نیز با وجود موافقت او با آن مردود گفته بیعه ابوبکر فتنه و قی الله شرها فمن دعی الی مثلها فاقتلوه.

و قبایح و ذمائم عمر علیه اللعنة نیز از حد و حصر افزون و بیرون است . چنانچه منع خمس به اهل بیت نموده و در وقت منازعه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر، کتابی که در باب فدك مکتوب شده بود پاره ساخت و مکرراً به جهل و قصور خود اعتراف نموده چنانکه گفته لولا علی لهلك عمر.

قباحت عثمان علیه اللعنة نیز بی حد و عداست و از آن جمله مصحف را سوخته و ابن مسعود را که از صحابه است به ضرب چوب هلاک ساخته و عمار یاسر را چندان زده که فتق پیدا کرده و ابازر غفاری را بعد از ایذاء و اهانت بلیغ حکم به اخراج کرده و چندان فسق و کذب از او ظاهر شده که املاء و انشاء آن ممکن نیست . پس کدام متنفس تجویز کند که جماعت با این قباحت را آن طور ذاتی به آن صفات تابع باشد .

علم او را رسد افراختن بر طارم اعلی علم هر کس که پیش از او کند صبحی بود کاذب پس معلوم شد که آنچه در این باب به قلم خطا رقم در آورده بودند محض تهمت و افتراء عین بهتان و خطاست و هر که مسلمان است در لعن ابوبکر و عمر و عثمان

و تابعین آن ملاعین شیاطین تأمل و تعلق ندارد . چه در وقتی که حضرت رسالت پناه از دار فنا به فردوس اعلی و جنت المأوی ارتحال می فرمودند جهت تأکید دوات و قلم طلب فرمودند که همچنان که مکرر بر زبان معجز بیان امر خلافت و امامت را به صریح تفویض به حضرت امیرامم و امام عرب و عجم اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (ع) فرموده اند بر زبان قلم گوهر فشان نیز در آورند . آن ملاعین تنطق و تکلم به حرفی کردند که املاء بلکه اصغاء آن ترك ادب است و آتش به درب خانه حضرت فاطمه علیها السلام انداختند در وقتی که بسیاری از بنی هاشم در آن جا حاضر بودند و نزد جمهور مشهور است که حضرت رسول فرموده که الفاطمة بضعة منی فمن اذها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله وقال الله تبارک و تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنيا و الآخرة^۱ اگر ایشان را در باب لعن آن ملاعین تأمل است در آن صوب ناصواب هر نا کس از خدا ناترس معاند مکابر که در میان آن طائفة طاغیه به فساد اعتقاد و در اقرار به کفر و عناد ا شهر و اقدم باشد او را بفرستند که علمای اعلام و فضیای ایام و ناصران شریعت سیدالانام علیه الصلوة والسلام که در ممالک اسلامند به وجوه مختلف خاطر نشان نمایند شاید که بعد از آن طریق کفر و ضلال و عدوان و راه بغض و طغیان را بگذارند و در ربقة اهل ایمان و اسلام در آیند و الا به براهین قاطعة شمشیر عالمگیر خاطر نشان ایشان خواهد نمود و به صیقل تیغ بی دریغ زنگ شرک از صفحه ضمیرشان خواهیم زدود و عن قریب به برق شمشیر آبدار صاعقه کردار به یاری پروردگار و توسل ائمة اطهار علیهم السلام و جنود مسعود قزلباش نصرت تلاش خرمن جسم و ارجاس آن گروه مکروه برگشته روزگار را خواهد سوخت تا که تا یوم الموعود بر صفحه روزگار اثری از آن ملاعین مردود مطرود ظاهر نخواهد شد.

عداوتی که ترا با اعلی است ای مدبر
 ز بغض حیدر کر اردردلت مرضی است
 به چشم خلق ترا زار و خوار خواهد کرد
 که دفع آن غضب کردگار خواهد کرد
 زنی به دامن آل یزید دست ولا
 ببین که دست ولایت چه کار خواهد کرد*

همایون پادشاه پسر ظهیرالدین محمد با برادر سال ۹۲۷ هجری در جای پدر نشست. وی که مردی دانشمند و ادیب و شاعر و ریاضی‌دان بود در سالهای نخست سلطنت، گرفتار مبارزه با برادران سرکش خود به نام میرزا هندال و میرزا عسکری و کامران گردید. در سال ۹۴۶ هجری شیرخان سوری ملقب به بهادرشاه با او به مخالفت برخاست. همایون به جنگ او رفت ولی چون بعلت شورش مجدد برادران نتوانست دشمن را قلع و قمع کند با اوصالح کرد و طرفین به قرآن مجید قسم خوردند که قصد ملک و جان یکدیگر نکنند. اما شب هنگام شیرخان کوشید با حمله خانثانه خود، همایون و سپاهش را در آب گنگ بریزد. عده زیادی از سپاهیان همایون و سرداران وی در آب غرق شدند و اگر کوشش یکی از سقایان نبود، همایون نیز در آب غرق شده بود. باری همایون چون از هر طرف راه را بر روی خود مسدود و دوستان و پروردگان قدیم را دشمن موجود یافت و حتی چیزی نمانده بود که به دست دوستان دست بسته تحویل دشمنان گردد روی به آستان مرشد کامل نهاد و سر به آن درگاه سپرد.

شاه طهماسب به نحوی که در کتب تاریخ مفصلاً مسطور است مقدم او را گرامی داشت. وی در جمادی الاولی سال ۹۵۱ در بیلاق قیدار نبی، میانۀ ابهر و سلطانیه، همایون به حضور شاه طهماسب باریافت. شاه او را به احترامی تمام و درخور یک پادشاه بزرگ پذیرفت. اما چون همایون را سنی می‌دانست در مساعدت با او خودداری می‌ورزید. بالاخره به سعی سلطان بیگم خواهر شاه وقاضی جهان قزوینی، در موقع مناسب، این رباعی از همایون:

هستم ز جان بنده اولاد علی هستم همیشه شاد با یاد علی

چون سر ولایت از علی ظاهر شد کردم همیشه در خود نادعلی

به نظر شاه طهماسب رسید و شاه از این رباعی حالی خوش کرد و با همایون به گرمی سخن گفت و حاضر شد به وی کمک نظامی کند مشروط بدانکه همایون «منابر هند را به اسماعله مزین نماید» و همایون هم پذیرفت.

شاه طهماسب پسر کوچک خود سلطان مراد میرزارا بادوازه هزار قزلباش بسر کردگی بوداغ خان قاجار لله مراد میرزا و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو

حاکم سیستان را نیز با عده‌ای قورچی به عنوان کمک همراه همایون فرستاد و قرار شد این سپاه کابل و غزنین را تصرف کرده به همایون سپارند و قندهار را به تصرف سرحد داران ایرانی داده جزء خاک ایران محسوب دارند.

در هفتم محرم سال ۹۵۲ قندهار پس از شش ماه محاصره به دست قزلباشان فتح شد. ولی هندیان به نیرنگ بر شهر دست یافتند و بوداغ خان بی آنکه عکس‌العملی نشان دهد به ایران بازگشت و همایون با فتح قندهار و کابل و غزنین باردیگر بر ملک موروث دست یافت. هنوز این رباعی و امضاء همایون، بر روی یک قطعه سنگ مرمر از نرده سنگی دور مرقد شیخ احمد جام معروف به زنده پیل حکایت از سرگشتگی پادشاه هند می‌کند:

ای رحمت تو عذر پذیر همه کس ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس

در گاه در تو قبله گاه همه خلق لطفت به کرشمه دستگیر همه کس

سرگشته بادیۀ بی سرانجامی محمد همایون پادشاه هندوستان ۱۴ شوال ۹۵۱

همایون مردی هنر دوست بود. در طی یک سال اقامت در ایران به جمع‌آوری آثار علمی و هنری و اختلاط با هنرمندان و فضلا شوقی تمام ایران داشت و در هنگام مسراجمت به هند عده‌ای از دانشمندان و هنرمندان ایرانی را با خود برد یا از ایشان دعوت کرد که به هند بروند و از همکاری نقاشان ایرانی مثل میرسیدعلی تبریزی و عبدالصمد شیرازی ملقب به شیرین قلم با نقاشان هندی سبک نقاشی جدیدی در هند به وجود آمد که به سبک مغول هندی معروف شد و این سبک در زمان اکبر فرزند همایون به اوج شکوه و رونق خویش رسید.

همایون در سال ۹۶۳ هـ - از بام افتاده درگذشت. این پادشاه طبع شعری نیز داشته، به اصطلاح صادقی بیک کتاب‌دار، «بسیار ملایم». اییاتی به فارسی و ترکی از او در تذکره‌ها آمده است. رک: تاریخ فرشته، طبقات سلاطین اسلام، تحفه سامی ص ۱۶. مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۶۲، عالم‌آرای عباسی ج ۱ تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۸۹، اکبرنامه ج ۱ ص ۲۴۴-۲۴۱، منتخب‌التواریخ عبدالقادر بداونی، مجمع‌الخوادم صادقی بیک افشار، آتشکده آذر، احسن‌التواریخ روملوج ۱۲ وقایع سال ۹۵۱، جهان‌آرای قاضی احمد غفاری وقایع سال ۹۵۱ کتاب امپراطوری دوم مغول ص ۲۳۸ تألیف لوسین بووا و تاریخ سرجان ملکم و تاریخ ایران سرپرسی سایکس و مقاله من در مجله یادگار سال دوم شماره ۱

نامه همایون به شاه طهماسب^۱

بسم الله الرحمن الرحيم. بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه مرضیه اصحاب اختصاص است با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت شاهی ظل الهی که مظهر آگاهی و مظهر کماهی اوصاف کمال است نموده می آید. اگر چه جهراً خود را در جمله خدام عالی مقام انتظام تمام نداده بود، اما سر آریقه محبت و اخلاص به رقبه قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بود و به سوی بی سوی حضور موفور السرور فایض النور آن حضرت که موجب وصول و حصول سعادات و کرامات است می کشید و هر لحظه از توجه به وجه و جبهه شریف شهد لطف جهد می چشید تا آنکه از مردور دهر دون و از گردش چرخ بوقلمون و از گون از فضای سواد اعظم هند به تنگنای هوای اظلم سند رسیده باشد.

بگذشت از سرما آنچه گذشت چه به دریا و چه کهسار و چه دشت
اکنون که به مجاهده طایر ذی بال اقبال از سپهر مشاهده جمال نیر عظمت و

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس: سواد کتابتی که محمد همایون پادشاه هند به اعلی حضرت شاه طهماسب علیه الرحمه در حینی که از هند متوجه قزوین شده نوشته به تاریخ احدی و خمسين و تسعمائه رسید .

اجلال در طیران است، امید از حضرت الهی آن است که بعد از دریافت دولت ملاقات
که موجب وصول بسی از مرادات است، مقالات حالات سانجه، آنچه قابل عرض
باشد معروض خواهد شد. ان شاء الله تعالی *

نامه شاه طهماسب به همایون پادشاه^۱

هدهدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش

نامه اقبال و دولت بسته بر بال و پرش

رشحات ارقام اقلام گوهر فام که از جانب آن یگانه روزگار و برگزیده حضرت پروردگار و محبان احمد مختار وحیدر کرار نامزد شده بود در اعز اوقات و اشرف ساعات به مطالعه آن مشرف گردید و از مطاوی آن نامه نامی و صحیفه گرامی انواع انوار محبت و ولا لایح و هویدا گشت و چون از مضمون این کلام فصاحت انسجام استشمام رایحه توجه آن نواب عالی مقام بدین صوب نموده شد زبان طوطی تقریر و بیان و ناطقه فصیح البیان جنان بدین بیت مترنم گردید .

همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و چون از فحای آن صحیفه مکرمه و مضمون آن ملاطفه شریفه چنان معلوم شد که انتشار^۲ توجه خاطر خطیر و مقدار تفکر ضمیر منیر بر اقدام این امر جز طریقۀ مرضیه محبت و شیوه متابعت خاندان هدایت نشان و دودمان ولایت مکان اهل بیت که از روز ازل در طینت پاکیزه سرشت آن حضرت سرشته اند چیزی دیگر نیست، شک نیست که نتیجه آن اعتقاد از حضرت مفتاح الابواب که ففتحنا ابواب السماء^۳ نکته ای از اسرار اوست و مسبب اسباب قضا و قدر که ليقضی الله امر آکان مفعولاً قطره ای از

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس: «سواد منشوری که نواب جنت مآب شاه طهماسب

در جواب نامه همایون پادشاه نوشته »

۲- نسخه مجلس: منشا ۳- سورة القمر ۱۱ ۴- الانفال ۴۳

دریای حکمت اوست چندان آثار فتح و نصرت به موجب وان تستفتحو افقد جاء کم
الفتح^۱ ظاهر گردد که زبان عالم و عالمیان بدین مقال فرخنده فال که:

جهان به کام و فلک بنده و ملک داعی
امید تازه و دولت قوی و بخت جوان
فتوح سوی یمن و سعود سوی یسار
سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

گویا گردد و نصرت جهانگشائی و حرکت خصم فرسائی به موجب امداد و داد
و ایدناه بجنود لم تروها و ان ینصر کم الله فلا غالب لکم^۲ و ینصر کم^۳ و یثبت اقدامکم تباشیر
صبح دولت و اعلای اعلام ظفر و نصرت بر اعلیٰ علین افراشته شود و ریاض بارگاه
آن محب خاندان اهل البیت که آیه کریمه عرضها کعرض السماء و الارض^۴ صفت آن
بوده تازه نهال اخلاص و گلین اختصاص بر وجه احسن نشو و نما نماید و ذلك فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.^۵

امید چنان است که بعد از ملاقات فایض البرکات چندان آثار فیض و فتوح به
ظهور رسد که مضمون مالا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر به ظهور
انجامد و از کنار هندوستان و ترکستان و ایران و توران آنجائی را مشاهده نمایند که
در قرنهای گذشته باشند و به توفیق حضرت عزت حاسدان و منافقان سیه روی هندوستان
را با خاک سیاه یکسان ساخته به شعشعه تیغ آتشبار دمار از روزگار آن جمع نابکار
بر آورده ظلمت کفر و تیرگی ظلم آن صوب به انوار هدایت و الله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم^۶ مبدل گردیده کافه عالم و عالمیان صورت فتح و ظفر را در آئینه
تیغ جهان افروز ملاحظه نمایند. ان شاء الله تعالی و حده العزیز .

۱- سوره الانفال ۱۹ ۲- آل عمران ۱۵۴ ۳- محمد ۸ ۴- الحديد ۲۱
۵- الحديد ۲۱ ۶- یونس ۲۶

نامه دوم همایون شاه به شاه طهماسب^۱

دوام ملك و بقای قدیم مارا نیست خدای راست بقای قدیم و ملك دوام
بعد از تمهید اخلاص و قواعد اختصاص تصویر ضمیر منیر که مرآت صور
غیبی و عکس پذیر نقوش لاریبی است می گرداند که چون از روز ازل خاک وجود این
محب را به آب محبت آل طهارت مآب نبوی و اولاد امجاد عترت مصطفوی و ائمه
معصومین سرشته بودند و به برکت و معاونت آن حضرات چند روزی از دیوان بارگاه
حضرت اله جل جلاله و عم نواله منشیان قضا و قدر منشور فایض السرور تعزمن تشاء^۲
به نام این مستهام رقم زده بودند و مهردار قل اللهم مالك الملك^۳ آن را موشح به
توقيع رفیع توتی الملك من تشاء^۴ ساخته به قدر وسع و طاقت در اعلام دین
و اقضاء احکام شرع سید المرسلین کمال سعی و اهتمام به جای آورده در آن رضاهنج
حیرتی و نگرانی به خاطر این محب جانی و دوست جاودانی نمانده بود و هر آرزو
که در قوت و مخیله و تصور بشری مرتسم بود از قواعد احسان حضرت منان بی
منت مخلوق میسر شده بود سوای آن که به سعادت عظمی و به تربیت کبرای طواف
ملایک مطاف حضرات ائمه معصومین خصوصاً مشهد مقدس رضیه منوره سدره مرتبه
حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا :

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس: دایضاً سواد مکتوب دیگر که همایون پادشاه

به اعلی حضرت علیین آشیانی نوشته است. ۲- سورة آل عمران ۲۲

آنکه خاک پای او در دیده‌ما توتیاست و آنکه درد دنیا و دین مارا امام ورهنماست
 علیه آلاف التحية والثناء مشرف نگشته همه وقت در صبح و شام بلکه علی‌الدوام
 از حضرت ملك علام ، از روی خضوع و خشوع تمام، اسباب حصول این سعادت را
 مسألت می‌نمود تا آن که اثر دعای بی‌ریای این داعی به ظهور رسیده نسیم عاطفت
 به مشام جان ساکنان بیت الاحزان مهاجرت و حرمان رسیده و به مقتضای ولن نجد
 لسنة الله تبديلاً^۱ هاتف غیبی و داعی لاریبی دست بر حلقه^۲ والله يدعوا الى دار السلام^۳
 یعنی طواف حضرت امام علیه التحية والسلام زد.

عرش است نشیمن تو شرمت بادا کائی و مقیم خطه^۴ خاک شوی

چون این ندا از عالم بالا به گوش هوش رسید ، چون صبح دوم صادق دم از
 کمال ارادت و نهایت خلوص طویت و حسن عقیدت صفحه^۵ مرات باطن از نقوش
 کثرت و هم پاك ساخته از راه اخلاص متوجه گردید . فاما با وجود این حال منتظر
 صدور و ظهور رخصت و اجازت آن حضرت که فی الحقیقه عین رخصت است کالوحي
 النازل من السماء و هو کتاب مرقوم ليشهده المقربون^۶ و صحف مكرمة مرفوعة مطهرة
 بایدی سفره کرام برره^۷ مشتمل بربرکات مسرت آیات از سکان درگاه حضرت
 ظل الله بر این محب بی اشتباه منتظر الاشارات مشعر به دریافت ملاقات شرف ورود
 یافت و زبان بدین مقال که:

زهی سلام تو آسایش و سکینه^۸ روح زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح
 احرام لبیک اللهم لبیک بسته از کمال غلبه^۹ حال بلااهمال متوجه آن کعبه^{۱۰} آمال
 گردید و از راه مودت به طریق محبت دست اعتصام در عروة الوثقی اهل بیت امامت
 و ولایت استوار کرده مدلول مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح را دلیل راه خود ساخت و
 از وادی حیرانی و بادیه^{۱۱} سرگردانی راه به سر منزل مقصود برد و الباقیات الصالحات
 خیر عند ربك ثواباً و خیراً^{۱۲} * °

۳ - المطففين ۲۱، ۲۰

۲ - یونس ۲۵

۱ - سورة الاحزاب ۶۲

۴ - عبس : ۱۴، ۱۳ - ۵ - الکهف ۴۶

* نسخه ۶۰۶ مجلس ، مجله یادگار سال دوم شماره اول

فرمان شاه طهماسب به محمدخان شرف‌الدین اوغلی

در باب پذیرائی از همایون

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایاله و الاقبال ، محمدخان شرف‌الدین اوغلی تکلو ، لله فرزندان ارجمند ارشد و حاکم دارالسلطنه هرات و میردیوان به انواع اعطاف و الطاف‌شاهی سرافراز گشته بدانند که مضمون واجب العرض او که در این و لامصحوب کمال‌الدین شاه قلی بیک برادر امانت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم شهر ذی‌حجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب ، گوهر دریای سلطنت و کامکاری ، دوحه چمن آرای فرمان دهی و جهان داری ، نورعالم افروزیوان سلطنت و جلال ، سرو سرفراز سعادت و اقبال ، شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ، ثمره شجره خلافت و نصف ، پادشاه برین و بحرین ، نیرعالم تاب فلك کامرانی ، بدر بلند قدر اوج خلافت و جهان بینی ، قدوه و قبله سلاطین عدالت آیین ، مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین ، شهریار عالی نسب تخت سروری ، پادشاه و الاحسب ملك عدل گستری ، خاقان سکندر نشان جم‌جاه عالی نشان سلیمان تخت نشین ، سلطان صاحب هدایت و یقین ، جهانبان صاحب تاج و تخت ، صاحب قران عالم اقبال و بخت ، نور چشم سلاطین روزگار ، تاج فرق خواقین نام دار ، المؤید من عندالله ، نصیرالدین محمد همایون

پادشاه خلدالله تعالی عزه حسب الآمال یوم المآل نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حبور روی نمود.

مژده ای بیک صباکز خبر مقدم دوست

خبرت راست بود ای همه جامحرم دوست

باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم

بنشینم به مراد دل خود همدم دوست

اقدام بی ملام و توجه آن پادشاه فرشته احترام راغنیمت عظمی دانسته بداند که به مشتی آن خبر خجسته سبزواری را از ابتدای حمل توشقان‌نیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم. داروغه و وزیر خود را بدان جا فرستد که مال واجبی و وجوهات دیوانی آن جا را از ابتدای سال حال تصرف نموده به موجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و به دستوری که در این نشان مذکور شده فصل به فصل و روز به روز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد تعیین نماید که به استقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد رأس اسب بدو که از درگاه معلی معزین طلا به جهت آن حضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه از طوایل خود شش رأس اسب بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عتایهای^۲ زربفت و زردوز که لایق اسبان سواران آن پادشاه جم‌جاه باشد بر بالای اسبان مذکوره نهاده هر اسب به دو ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علین آشیانی انارالله برهانه شاه بابام^۳ به نواب همایون مارسیده و به جواهر نفیس لطیف مکمل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهارصد ثوب مخمل و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه خاصه آن حضرت است و

۱ - بدو به معنای دوند - ۲ - نسخه : عتایهای . - عتایی پارچه ای بوده مخطوط

۳ - یعنی شاه اسماعیل اول

تمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچهٔ مخمل دو خوابهٔ طلا باف نمد تکیه کرکی استر اطلس و سه زوج قالی^۱ دوازده ذرعی گوشکافی^۲ خوش قماش و دوازده چادر قرمز و سبز و سفید فرستاده شد به طریق احسن رساند و روز اشربهٔ لذیذ و لطیف سر به راه^۳ نموده بانانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و رازیانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت می فرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال می نموده باشد و آن چنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای به صفا، لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکاب خانه و مطبخ و جمیع کارخانه های ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد. چون ایشان به دولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و به برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید به دستوری که مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآبی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هزار کس، بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند به استقبال فرستد و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگه به رنگ در نظر آورد و اسبان توپچاق و تازی مقرر دارد که به ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسب خوب بهتر نیست و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امر را به ملازمت حضرت برسند زمین خدمت و عزلت به لب ادب بوسیده يك يك خدمت نمایند و ملحوظ دارد که در سرسواری و غیره ناگاه میانهٔ ملازمان امرا و ملازمان آن حضرت گفت و گوئی واقع نشود و به هیچ وجه از وجوه آزرده گی به نوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر، امرا از دور دور فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هر يك از

۱ - نسخه : قالین . ۲ - همان است که امروز جوشقانی گفته می شود .

۳ - امروزه به جای این اصطلاح «روبه راه» گفته می شود و به معنای آماده

امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی که قرار یافته باشند تردد نمایند دگنگ خدمت در دست گرفته به نوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته به عمل آورند و به هر ولایت که برسند همین فرمان را به والی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور به ظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از يك هزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور به ملازمت رسند هر روز يك هزار و دو یست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود. هر يك از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که سه اسب خاصگی باشد و دیگری به امیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر امرای مخصوص به هر کس که لایق باشد بدهند و نه اسب تمامی در نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب است و هر يك که قبل از این ذکر یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بدنماست لایق خواهد بود و بدنخواهد نمود و به هر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غم خوارگی و يك جهتی باشد به ظهور آورند و خاطر آن جمعیت را که از گردش روزگار ناهموار به قدر غباری دارد به دلداری و غم خوارگی که در این نوع اوقات لایق و خوش نما است مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا به حضور ما رسند. بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب مامعومل خواهد گشت. بعد از طعام متصرفات^۱ حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته خطائی^۲ خاصه که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد به مجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آن جامع نموده تا به دار السلطنه هرات هر که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه‌ای از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون به دوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند، آن

۱ - شاید هم: متفرقات ۲ - ظاهر آهمان که امروز «رشته برشته» خوانده می‌شود.

ایالت پناه یکی از اویماق^۱ کاردان خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اتر از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره و نکدوری^۲ و غیره تا سی هزار کس که به شماره^۳ صحیح رسد از ملازمان کومکی آن ایالت پناه آن را همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته به نظر سعادت اثر پادشاه در آید و چون به ملازمت آن حضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت، از جانب ما دعای بسیار رساند و در همان روز که به ملازمت ممتاز گردد ترک^۴ و قاعده^۵ لشکر وارد و نزول نماید و آن ایالت پناه به خدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در آن منزل مقام کند. روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دارائیهای مشهدی و خوافی باشد مخلع سازند و مجموع را بالا پوش مخمل بدهند و به هر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج^۶ بدهند. و طعامهای الوان به دستوری که مقرر شده سر به راه نمایند و مجلس ملو کانه ای بدارند که زبان به تحسین آن گویا باشد و آفرینها به گوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور می رسد باز یافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد به جان منت داشته به ظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر به چهار روز بیایند هر روز مهمانی طعام به دستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت به عمل آورند و به شکر آن که این نوع پادشاه که هدیه ای است از هدایای الهی مهمان ماشده در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تودد باشد به جای آورند و تقصیر نمایند که هر چند انواع جان سپاری و خون گرمی نسبت به آن حضرت بیشتر به جای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا به شهر خواهند

۱ - نایب داروغه ۲ - از اقوام جنگجوی مقیم سیستان و کرمان. این کلمه به صورت نکودری در تواریخ نیز آمده است. ۳ - ظاهراً: به قرار ترک - ترک و تزوک و تزوک به معنای قواعد و قوانین است. ۴ - به معنای خرج روزانه.

رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی و بالای متقالی اصفهان که در این ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر آن حضرت مسرور باشد و در هر گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضاجوی بود و در خدمت آن حضرت دست ادب ملازم و اربرسینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو و لشکرو اسباب تمام پیش کش نواب کامیاب است و خود در سر راه کوچ دم به دم خاطر اشرف را به هم زبانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا به شهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعزا رشد را به عزیمت استقبال از منزل بیرون آورد و سروپای که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از ریش سفیدان و ایماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد در دارالسلطنت مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه به شهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسب گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند ایالت پناه مشارالیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان به سان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه میان ایشان يك تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیاید. اگر قبول کنند در ساعت باز گردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته به تعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد به ظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت کنند. اول آن حضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و به دستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند به واسطه حجب جواب آن چنان که باید

تواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید.

در منزل مذکور آن فرزند پادشاه رامیهانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند ، فی الحال سیصد طبق طعام الوان به طریق ماحضر به مجلس بهشت آیین آورند و بین الصلواتین يك هزار ودویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری که مشهور است به محمدخانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سرپوشهای طلا و نقره به روی آن خوانها نهاده به مجلس آورند و بعد از آن مریبات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده کشند. پس هفت رأس اسب لایق و رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش، تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر برفاق و مولانا قاسم قانونی و استادشاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خوافی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشد همه وقت حاضر بوده هر گاه که پادشاه خواهند بی توقف به نغمه و ترنم پرداخته آن حضرت را خوش وقت سازند و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که به وقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را به هر نوع که تواند شکفته داشته باشند و دیگر شفقاروباز و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیش کش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و رنگ علی حده علی حده فراخور آن کس از الوان مخمل و خارا تکمه گلابتون و طلا بافت بپوشانند و چون به منزل خود روند ملازمانی ایشان را به نظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورد و آن فرزند به خلق کریم که میراث آبا و اجداد او است بدیشان معاش نموده به هر يك از ایشان جدا جدا سپر و سر و پا و اسب فراخور هر کس بدهد انعام زیاده از صد تومان نباشد و دوازده تقوز^۱ پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره که به غایب لطیف باشد و سیصد تومان

۱ - تقوز به معنای نه (۹) است. ترکان و مغولان عدد نه را محترم می داشتند و من جمله هدایا رادر واحدهای نه تائی می فرستادند. این رسم که از زمان خوارزم شاهیان و مغولان و تیموریان و قراقوینلویان و آق قوینلویان شایع شده بود در زمان صفویه نیز چنان که از نامه فوق برمی آید مورد توجه قرار داشت .

زرنقد در سی کیسه با قماش مزبور بکشند و به لشکری به هرنفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان و گازرگاه سیر می فرموده باشند و در این سه روز از درباغ چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سرخیابان که درباغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهارطاق بندی و آیین شیرین بندند و به هر صنعتگری یکی از امرای مذکور را شریک سازند تا به تعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند به عمل آورند .

انساب آن است که چون پادشاه آن مرزوبوم را به قدوم فرخنده مشرف ساخت اول به شهری که آن نورچشم عالمیان است به وجود خود آن را مشرف خواهند ساخت به نظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرینگوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد . روز سوم که از آیین چهارطاق و خیابان شهر و صفا دادن چهار باغ فراغ خاطر روی نموده باشد جارچیان را در شهر و محلات و حدود و مواضع به نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سرخیابان حاضر گردند و در هر دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس و فراش انداخته باشند عورات و پیکها^۱ بنشینند و چنان که قاعده شهر است عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد . تمامی آن مردم را استقبال فرمایند . بعد از آن پادشاه را به عزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آن حضرت چنان که سر و گردن اسب ایشان به راه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک می رفته باشد که اگر از عمارات و منازل و بساتین هر چه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون به سعادت به شهر در آیند چهار باغ را سیر فرمایند و در باغچه‌ای که در هنگام سکن نواب همایون مادر آن بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است به باغ شاهی نزول ایشان فرمایند و حمام چهارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و به گلاب و مشک خوش بو کنند که هرگاه میل فرمایند

۱ - پیکها ظاهراً ترجمه فیوج است و آن نامی بود که بر کولیا اطلاق می شد .

محل آسایش بدنی باشد .

روز اول فرزند به طعام و افر مهمانی نماید و چون ایشان به فراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد . چون ایشان به شهر در آیند ، همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلى گرداند و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنت هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آن روزی که به شهر در آیند روزنامه منقح نوشته به ثبت و مهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد به قلم گرفته به دست معتمدان داده روانه بارگاه معلى گردانند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود .

و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که :

طعام و حلاوه و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سربه راه نماید : اول پنجاه چادر و بیست سایه بان و چادر بزرگ آلابته که جهت خاصه ترتیب کرده عرض کرده بود با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و وده ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی ، نه قطار مایه و دو بیست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگرها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استرده تقوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یک هزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آن را دیده و پسندیده باشد پیش کش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کرشودر ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرزد رجام مهمانی نمایند و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند . انتهى ..

قاضی جهان وکیل از سادات سیفی قزوین و مردی دانشمند و با کفایت رمنشی خوش خط و عبارتی بود که به حسن خلق و ادب و تواضع شهرتی تمام داشت. وی در اوائل حال ملازم قاضی محمد کاشی وزیر شاه اسماعیل بود و در وکالت میرزا شاه حسین، وی به اتفاق خواجه جلال الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه حسین بود. پس از قتل میرزا شاه حسین به دست مهتر شاه قلی رکاب دار، خواجه جلال الدین جانشین وی گردید. اما دولت وی سخت مستعجل بود و هنوز وزارتش به سالی نرسیده بود که به امر دیو سلطان روملوی را در حصیر پیچیدند و آتش زدند و امروزت بالاستقلال به قاضی جهان رسید. تا اینکه بین دو طایفه نیر و مند استاجلو و تکلو به نحوی که در کتب تاریخ ذکر شده رقابتی شدید پدید آمد و کار به قتل و کشتار رسید و در این آشوب، قاضی جهان به گیلان افتاد و مدتهای مدید محبوس و زیر شکنجه مظفر سلطان بود. وقتی مظفر سلطان گرفتار شد و به امر شاه طهماسب او را در قفس کردند و از مناره مسجد نصریه تبریز آویختند و آتش زدند، قاضی جهان بار دیگر در وزارت استقلال یافت و پانزده سال در این سمت باقی ماند. در پایان عمر، چون از حرکات شاه طهماسب (که میخواست شخصاً به دفاتر خرج و دخل مملکت برسد) استشمام بی مهری کرد از خدمت استعفا نمود و شاه هم از خدا خواسته بی درنگ استعفاى وی را پذیرفت و پشیمانی قاضی از تقدیم استعفا سودی نبخشید.

قاضی جهان در سال ۹۶۰ درگذشت و در شاهزاده حسین قزوین به خاک سپرده شد. ماده تاریخ وفاتش را چنین یافتند.

بکاهی چو آحاد قاضی جهان بیابان تاریخی مرگش نشان

بدین معنی که «قاضی جهان» به حساب ابجد ۹۷۰ می شود و چون از آن رقم (دوالف = ۲ و ج = ۳ و ه = ۵) یعنی آحاد نام مذکور را کم کنیم عدد ۹۶۰، یعنی سال وفات قاضی به دست می آید.

نامه قاضي جهان اعتمادالدوله به همايون پادشاه هند

تاصبح صادق صداقت محل اشراقات آفتاب عالم تاب و مطلع مهرانوار اتحاد و اتفاق است شمال مثال بالغدو والاصال و صبا آسا هر صباح و مساعدیه از مهب صدق و صفامتوجه گلشن سلطنت عديم الاختلال و مجاور چمن خلافت بی زوال یعنی مضرب خيام جاه و جلال و محط سرادقات اقبال عديم الاختلال عالی حضرت خلافت نصفت و رأفت انتباه، مالک ممالک السلطنة و النصفه على الاطلاق، وارث اراثک الخلافة و الابیه بالارث و الاستحقاق، ضابط امصار الاطراف بالقوة القاهرة، رابط انظار الاکناف بالشوکه الباهرة، مزین سریر السلطنة بالعدل و الانصاف، مہدمبانی الخلافة بدفع الطغیان و الخلاف، ناشر الویة النصفه و العدالة، باسط بساط الابیه و الایالة، خلد الله تعالی ملکہ الی انقضاء الایام و اجرى فی بحار الخلافة فلکہ الی انقراض الشهور و الاعلام، نجما للسماء الخلافة و النصفه و العدالة و الابیه و الجلاله و العز و الاقبال همايون میرزا ساخته بر رای عالم آرای خورشید انتماکہ مطلع نجوم امور سلطنت و مغیب کنوز عدالت و رأفت است عرضه می دارد کہ نزد عالم و عالمیان این معنی کالشمس فی رابعه النهار اشتهار دارد کہ از سوابق زمان و سوائف الألوان الی الان ہمیشہ آن خلافت پناه را ارثاً و اکتساباً به دو دمان خلافت امان کہ منشعب از شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء^۱ است رابطه اخلاص و اعتقاد و علاقہ و یک جہتی و اعتماد

مؤکد و ممهد بوده و لله الحمد که در این اوقات و ایام به شوائب اغراض مموهه دنیویه خصوصاً نسبت باخصوص آن عالی‌شان هرگز امری از امور که موهم فی‌الجمله قصور و فتوری باشد روی ننموده بلکه متوهم و متصور نبوده و ان شاء الله تعالی نخواهد بود و نخواهد نمود. لاسیما که و کلای آن خلافت و نصفت پناه به پایه سریر سپهر نظیر رسیده به منطبق فصیح و بیان صریح شرح کماهی اخلاص و دولت خواهی را به ذروه عرض رسانیدند و این معنی علاوه‌علاقه قدیمی و ضمیمه صداقت قدیمه صمیمی شده نزدیک شد که به ادنی تجدید و اندک تکرار و تأکید صورت اثینیت بالکلیه از لوح خاطر زایل و مرتفع گردیده سلسله کمال محبت و غایت مودت قدیمی و اتحاد به نوعی استحکام پذیرد که من بعد مواد التیامش هم‌چو اجرام فلک به هیچ وجه من‌الوجه صورت خرق و انقصام نگیرد و این داعی دولت خواه نظر به حفظ صلاح کافه اهل آفاق که به اشتعال نوایر عدم اتفاق در بوته احتراق اندساعی و مجدست و یقین می‌داند که قطع نظر از محافظت قواعد محبت که مفضی به بقا و بقای ملک و سلطنت است، چون موجب رفاهیت و اطمینان قلوب قاطبه عالمیان است در این مساعی جمیله مشکور و در اهتمام به این امر پسندیده مأجور خواهد بود ان شاء الله تعالی و همه روزه لطایف اظهار صورت و تکرار این معانی را در خاطر مهر ما ثربندگان نواب کامیاب جلوه داده عن قریب نوعی خواهد شد که آثار متضمنه بر انتظام مصالح حال و مقاصد و آمال جمهور ربع مسکون به مجلای ظهور رسد.

اما ظهور نتایج این امور مبنی بر آن مقدمات است که از جانب آن عالی‌شان نیز بلا تأخیر و تراخی انوار کواکب حصول این مطالب از آفاق محبت و وفاق طالع شده رفع ظلمت کدورت و خلاف که از اهل فساد و اعتساف واقع شود فرمایند و فتح ابواب تردد رسل و رسائل فرموده امری که موافق خلاف و خلاف موافقت باشد تجویز نفرمایند که این دعاگوی به اخلاص در مراعات حفظ الغیب ثابت قدم و راسخ دم بوده به هیچ وجه من‌الوجه در ضبط این قاعده و حفظ این ضابطه مساهله و مسامحه نخواهد نمود.

چون سایر حالات محول و موکول به تقزیر رسول است زیاده مبادرت در عرض احوال نمی‌نماید. ظللال همایون فال اقبال از وصمت زوال و اختلال مصون باد.

بحق الحق والنبي المطلق *

* منشآت حیدر ایواغلی .

پس از اتمام مکتوب در مجموعه مزبور چنین آمده است .
 « این مکتوب را افضل الفضلائی مولانا محمد اصفهانی مسوده نموده بود و به عرض نواب
 اعتمادالدوله رسانیده . نواب مشارالیه به خط شریف خود این چند کلمه مرقوم نموده اصلاح
 فرموده اند :

« صحت یداکم . بسیار بسیار خوب واقع شده . اما دریک مقدمه که به جهت اغراق تأکید
 مبانی محبت نوشته که در مواد التیامش همچو اجرام فلک به هیچ وجه خرق و انقصاص نکیرد
 خلاف نص است و مشعر بر قدم عالم که افلاک سرمدی باشند استغفرالله من ذلك . اگر اصلاح
 این مقدمه بفرمائید بسیار خوب است . »

شاه طاهر بن رضی الدین الاسماعیلی از سلالة اسماعیلیان مصر و از اعقاب محمد بن عبدالله المهدی (متولد سال ۲۶۶ هـ) است که نیاکانش در زمان حسن صباح از مصر به ایران آمدند و به قول قاضی نورالله شوشتری به «خواندیه» شهرت یافتند. این نسبت در تحفه سامی به صورت خواندیان آمده و در تاریخ فرشته به صورت «خواندیه». از مندرجات تاریخ فرشته برمی آید که این نسبت مأخوذ از خونداست و خوند از مضافات قزوین واقع در سرحد گیلان، اقامتگاه خاندان شاه طاهر بوده است. شاه اسماعیل که با وجود خود، سادات صاحب داعیه را زائد بلکه مخزل وحدت فکری و سیاسی ایران می دانست در صدد نابودی آنان برآمد و پیش از آنکه اندیشه خویش را به مرحله عمل درآورد، شاه طاهر به راهنمایی میرزا شاه حسین اصفهانی «سلامتی را منحصر در ترك درویشی ظاهری دانسته بساط سجاده نشینی را درهم پیچید» و در اوایل سال ۹۲۶ در حوالی سلطانیه به سعی میرزا شاه حسین «در سلك علمای حضور منتظم گردیده» و اندکی بعد وزیر دولت صفوی منصب تدریس شهرکاشان را برای شاه طاهر در نظر گرفت و وی به کاشان رفت و در کاشان ظاهراً مجلس شاه طاهر گرفت و جمعی به دوره مجلس درس و منبروی حاضر شدند و این معنی بد اندیشان را بر آن داشت که به شاه اسماعیل بنویسند که شاه طاهر اشاعه مذهب اسماعیلیه می کند و شاه صفوی نیز فرمان قتل وی را صادر کرد. میرزا شاه حسین که جان سید را در خطر می دید، پیکی سریعتر از پیک شاه به کاشان فرستاد و سید را از فرمان صوفی کامل آگاه کرد و آن بیچاره با وجود سرمای شدید زمستان روبه فرار نهاد و سرانجام از طریق بندر جرون از ایران بیرون رفت و از راه بندر گوه (گوا) وارد هندوستان گردید و در سال ۹۲۸ به احمدنگر وارد شد.

طبق نوشته تاریخ فرشته تعالیم مذهبی و بیانات شاه طاهر که مبتنی بر معتقدات شیعه بود چندان در برهان نظام شاه مؤثر افتاد که در سال ۹۴۴ دستور داد نام خلفای ثلاث را از خطبه انداختند و باز به راهنمایی شاه طاهر، چتر و رایت سبز اختیار کرد و تبرائیان را وظیفه

داده حکم کرد که در کوچه و بازار و مساجد به لعن و طعن خلفای راشدین و پیروان ایشان مشغول باشند .

در کتاب مجالس المؤمنین، فرار شاه طاهر از ایران، صرف نظر از بدنامی نسبتی که با خواننده داشت، معلول نظر حسادت آمیز میر جمال الدین صدر استرا بادی و تعصب شدید شاه طهماسب ذکر شده و چنین می نماید که قول مؤلف تاریخ فرشته به حقیقت نزدیکتر باشد چه وی می نویسد که در همان موقع ورود شاه طاهر به احمد نگر (۹۲۸ هـ) مذهب مهدویه رواج تمام پیدا کرده و برهان نظام شاه دختر خود را به یکی از مشایخ آن طریقه به زنی داده بود و بر اثر تعالیم شاه طاهر، طرفداران مذهب مهدویه سرکوب و مستأصل گردیدند .

شاه طاهر تحصیلات خود را در نزد ولانا شمس الدین محمد خفری به پایان برد و در حکمت و کلام و سایر علوم اسلامی دست به تألیفات زد من جمله حاشیه بر الهیات شفا و شرح بر تهذیب اصول و شرح باب حادی عشر در کلام و شرح رساله جعفریه در فقه و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و رساله فارسی در احوال معاد و رساله انموذج العلوم و رساله در انشاء . وی شعر نیز می گفته و صاحب مجالس المؤمنین قصیده نسبتاً مطولی به مطلع :

باز وقت است که از طبق تقاضای فلک افکند بر سر ایوان چمن گل توشک

در مدح علی بن ابی طالب از او نقل کرده است و سام میرزا نیز نوشته که وی در جمیع اصناف شعری فرمود خصوصاً در قصیده، و بیتی از او، از قصیده ای به تتبع انوری ذکر نموده . شاه طاهر در سال ۹۵۶ در هند، در شهر احمد نگر درود حیات گفت و در همان جا دفن شد ولی چند بعد استخوانهای او به کر بلا منتقل گردید . (در مجالس المؤمنین سال مرگ وی ۹۵۲ نوشته شده .)

(در خصوص شاه طاهر رجوع شود به تاریخ فرشته در شرح سلطنت نظام شاهیان، مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۲۴۰-۲۳۴ و تحفه سامی ۲۹ و منتظم ناصری وقایع سال ۹۵۶ و دیگر مآخذ) شاه طاهر در نامه های خود بدین نکته اشاره کرده است که چون خود نمی توانسته به ایران بیاید و شرف ملازمت شاه صفوی در یابد فرزند خود شاه حیدر را به ایران فرستاده و از شاه طهماسب و خواهرش مهین خانم مشهور به سلطانم استدعا کرده است که نسبت بدان طفل کم تجربه و خردسال طوری رفتار شود که دگرد غربت بر چهره حال و غبار ملال بر جبین آمالش ننشیند .

اما در تاریخ فرشته، علت دیگری برای این امر ذکر کرده است بدین ترتیب :
در آن سنوات فرمانده ایران شاه اسماعیل صفوی چون شنید که برهان شاه محبت اهل بیت اختیار کرده هر آینه آقا سلمان طهرانی مشهور به مهتر جمال را که چراغچی مقرب بود جهت مبارک باد مذهب به احمد نگر فرستاد و یک غلام ترک شاه قلی نام و یک عدد الماس زرک

قیمتی بابت همایون پادشاه و يك قطعه زمرد که نام مستصم خلیفه عباسی بر او منقوش بود و دیگر تحف و هدایای نفایس ایران جهت برهان پادشاه مرسل گردانید و يك انگشتری عقیق که سالها در انگشت داشت و کلمه التوفیق من الله نقش وی بود برای شاه طاهر فرستاد .
طبق مندرجات همین کتاب برهان نظام شاه در اوایل سفیر را احترام فراوان می نمود.
اما چون آقا سلمان در مجلسها هم زبانی نموده خاطر ارباب جاه را برهم می زد و به شاه طاهر نیز بی ادبانه پیش آمده سخنان وحشت آمیزی گفت، شاه او را از نظر انداخت و کمتر به مجلس خود راه می داد و به ناچار شاه طاهر فرزند خود شاه حیدر را با تبرکات نزد پادشاه ایران فرستاد . (ص ۱۱۷ تاریخ فرشته)

در این شرح دقیق تنها نکته قابل توضیح آن است که در آن سنوات فرمانده ایران شاه طهماسب بوده نه پدرش شاه اسماعیل. ضمناً در تاریخ فرشته غرض از فرستادن شاه حیدر روشن نشده و دور نیست که او فرزند خود را جهت اظهار اخلاص و ابراز صدق نیت فرستاده و در ضمن او را مأمور کرده است که جریان امر را دقیقاً به عرض مرشد کامل برساند. شاه حیدر پس از مرگ پدر، به هند بازگشت. (ایضاً ص ۱۲۳).

نامه شاه طاهر به شاه طهماسب^۱

تا معجز نمای بطحای مشیت از جو یبار اناامل ابداع و چشمه سار ابادی اختراع
رشحات سحاب فیض و کمال و قطرات غمام فضل و افضال به حدایق حقایق بسیطه و
مزرع ماهیات مرکبه رساند و بادیه پیمای عنایت در طی منازل ایجاد و تکوین و قطع
مراحل اقدار و تمکین تشنه لبان تیه امکان و لبیک زنان میقات علم و عرفان را به رشح
زمزم وجود و طوف کعبه مقصود فایز گرداند ، همیشه حرم دولت سرای خلافت و
عرصة دارالملك سلطنت که غیرت ساحت بیت المعمور و رشک سوادبلده طيبة و رب
غفور^۲ است قبله اقبال مقبلان و کعبه حاجات صاحب دلان باد و هرگز به نوبهار بخت
بلند و شاخسار طالع ارجمند که از مهب شمال فرخنده بال و نفخنا فیه من روحنا^۳
نضارت یافته و از مصب زلال کوثر مثال فانفجرت منه اثنتی عشر عینا^۴ طراوت
پذیرفته آفت نکبای خزان و آسیب خشک سال نقصان مرصاد .

خاک سار بی مقدار که نهال حیات وی به آفتاب مهر و شبنم محبت خاندان نبوت
پرورده و گلشن اعتقادش از کوثر ارادت و سلسبیل اخلاص دودمان ولایت آب خورده
سرخدمت از سجده تحیت و تعظیم و زوی نیاز از زمین انقیاد و تسلیم برداشته زبان
خامه را ترجمان خامه زبان می گرداند و به زبان خضوع و خشوع از حضیض فقر و

۱ - عنوان نامه در منشآت حیدرآباد اعلیٰ چنین است : ایضاً عرضه داشتی که جناب شاه

طاهر به خدمت نواب جنت مکانی نوشته ۲ - سورة السبا ۱۴ ۳ - التحریم ۱۲

انکسار به ذرّوه عرض مقربان بارگاه سپهر اقتدار می‌رساند که در این زمان سعادت او ان ، از آن سده سدره مکان فرمانی مشتمل بر عنایت موفوره معارض عارض حور و مشاکل لمعه نور و سواد سطورش من حیث المعنی مصداق کریمه نور علی نور^۱ و مصدوقه کتاب مسطور^۲ فی رق منشور^۳ بود در تیره شب کربت غربت چون شمع پرتوفیض بر کاشانه درویشان انداخت و مشاغل جسمانی و مدرکات روحانی خانه ایشان رابه انوار استنارت و اشعه استضاءت مستضیء و مستنیر ساخت.

خانه مارامخواه امشب چراغ عاریت کز درو دیوار این ویرانه مهتاب آمده است در مطالعه اسرار آن مبارک کتاب روح افزا شاهد نهران خانه قدجاء کم من الله نور و کتاب مبین^۴ به جلوه گاه ظهور خرامید ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء^۵ . چون مؤدای حروف عالیاتش به کلمه طیبه و لاتیاسوا من روح الله^۶ - و مفاد کلمات طیباتش مفید قضیه مرضیه لاتقنطوا من رحمة الله^۷ - بود منزوی زاویه عزلت و معتکف صومعه خمول پس از یأس و حرمان در از جای فسحت سرای رجا سندس و استبرق امانی و آمال گسترده و در فضای جلوه گاه طرب خانه آرزو دست امید در دامن دل فریب مقصود استوار کرد . بلی

آن جا که همیشه ابر رحمت بارد
و ان را که عنایت تو امداد کند
دهقان امل تخم امانی کارد
سر رشته امید ز کف نگذارد

اگرچه سعادت اعتنا و التفات شاه دولتی است فایق بر طور قدر و منزلت این گدا و دولت خطور بر خاطر مقربان آن درگاه سعادت است زاید بر حوصله همت این بی سرو پا ، اما ظاهر است که حقارت ذره در افاضه نور منظور خورشید انور نیست و در این معنی جز افاده مقتضای ذات امری دیگر ملحوظ آن ذره پرور نی و لاغرو هذا من کریم ذاته .

بعد اشارت فایض البشارت که در باب توجه ذره به حضرت بیضا و توسل لجه به دریا که از عبارات اعجاز آیات پروانچه همایون و مثال عنایت مضمون بالمنطوق

۱ - سورة النور ۲۵ - ۲ - الطور ۳ - الطور ۴ - الحديد ۲۱

۵ - المائدة ۱۸ - ۶ - یوسف ۸۷ - ۷ - الزمر ۵۴

والمفهوم مستفاد و معلوم می‌شد مرحله‌پیمای بادیه توجّه را موقد نایره شوق و شعف به شرف عتبه بوسی گشت و محمل نشین قافله عزیمت راجز این ترانه حرفی برزبان نگذشت .

ایاحادياً بالعیش بالله شمر
از این منزل دلکش و کعبه دل
لقطع الفیافی و طی السباسب
کاز او نیست یک دم دل خسته غایب
مکن حسبه الله ار می توانی
از این بیش صرف زمام نجایب

و بالجمله نهایت سعی در امتثال امر مطاع مصروف داشت و غایت همت بر تحصیل این امنیت گماشت . اما چون تدبیر موافق تقدیر نیفتاد و سعی بنده بی امضای قضا فایده نداد ، لاجرم به حکم مقدمه مالا یدرک کله لم یتروک کله بعضی از بنده زاده‌ها را با وجود صغرسن و قلت تجربه معتمد اعلی الاطاف الالهیه و مستنداً بالعنایات الشاهیه به جاروب کشی آستان ولایت آشیان فرستاده شد و کان ذلك فی الکتاب مسطوراً^۱ .

پادشاهها! دین پناها! نقد ولایت در آستین و گنج فتوت در آستان شماست. اشراف خاطر اشرف بر مخزونات ضمایر و مکنونات سرایر از کمالات ذاتی و فضایل اصلی آن خاندان قدسی نشان است و تقویت ضعفها و تربیت فقرای آل محمد از لوازم سنیه و خصایص منیعه آن ذات رفیع الشان است .

تو آن زلال حیاتی که داده از جان شوق به وادی طلبت صد هزار تشنه لب است
لطیفه‌ای است وجود تو در صحیفه جود که از اصول صفات کمال منتخب است
پس استدعای ترحم به حال ایشان در آن حضرت چندان وجهی ندارد و به
هر وجهی که خاطر اشرف اعلی توجّه می‌فرمایند ، آن را بنده عین مرحمت و کمال
مکرمت می‌شمارد .

چوما با ضعف خود در بند آئیم
تو با چندین عنایتها که داری
که بگزاریم خدمت تا توانیم
ضعیفان را کجا ضایع گذاری
امیدوار است که تکلیف ایشان به تحصیل کمالات علمی منضم به عموم الطاف

والتفات به خصوص این امر مضاف به عموم اعطاف باشد .

به این امیدهای شاخ بر شاخ
و گرنه هر گدا رانیست این راه
و الله الموفق بالمبدء والمعاد .
کرمهای تو مارا کرد گستاخ
که بگشاید زبان در حضرت شاه

احوال این دیار به فیض و فضل پروردگار و عون و عنایت نواب کام بخش
کامکار به صلاح و اصلاح عاید است . امید که مزیت ارتفاع رایت دین مبین یوما فیوما
متزاید و رفعت اعلام شرع مستبین آنآ فآناً متصاعد باد . وجوه خطب و رؤس منابر
به نام نامی با احترام ایشان زینت گرفت و صورت خدمت و طاعت آن در گاه در ضمائر
و محال خواطر همگنان تمکین و تقریر پذیرفت به وجهی که از عرایض و تقریر حوامل
عرایض ظاهر خواهد شد . وین هنوز از نتایج سحراست . اگر فی الجملة عنایتی
به حال فرستاده و فرستنده مبذول دارند بی شائبه موکد به سنت و اعتقاد و مؤید معنی
ارادت و اختصاص این طایفه خواهد شد و در اعلاء کلمة الله خالی از مدخل
نخواهد بود و الباقی امر کم احق فی ان تقع والحق احق بان يتبع . *

عریضه شاه طاهر به شاه طهماسب

تاسیاره سپهر پنجم در موکب انجم به شعشعه تیغ آتش بار زهره شیرفک را
آب سازد و از بارقه رمح آبدار آتش درخانه سماک رامح اندازد ، وفود مؤیده
وجنودمجنده بهصورت صمصام شدیدالخصام و سطوت سنان جدیدالسنام نواب ابهت
مقام جهانبانی مؤید و منصور و نظم صفوف صنوف اعدای دولت آل محمد به عواصف
جلال و قواصف اجلال رایات ظفر آیات حجاب اعلی رقاب ثریا مکان مبثوث و مقهور باد.
خاک سار بی مقدار طاهر بعد از عرض دعائی چون روایح انفاس صبحدم ارج
النسیم و رفع ثنایی چون فوایح گلزار ارم عقب الشمیم شاهد ارادت را بر منصفه حسن
اعتقاد جلوه داده و نقاب حجاب و لثام احتجاب از رخسار دل فریب اخلاص گشاده
به زبان کلک سحر ساز و کلک بیان نکته پرداز به ذروه عرض می رساند که چون نشأة
محبت آن خاندان در طینت این خاک سار سرشته و خاک وجود این بی مقدار به زلال خلت
و خلوص آن دودمان آغشته اگر چه به حسب ظاهر از طواف آن آستانه دور و از اعتکاف
آن دولت خانه مهجور افتاده اما هر آینه دوری صوری از شرف طواف آن آستانه
و بعد ضروری از عزاعتکاف آن دولت خانه عایق انحراف در سلك سندنه و مانع ارتباط
به خدمت لزمه و سکنه آن فرخنده محفل اعلی نخواهد بود .

میان کعبه و ماگرچه صد بیابان است در یچه ای ز حرم در سراچه جان است

بنابر آن گستاخانه به عرض می رساند که بنده زاده خاندان نبوت و ولایت جعله

الله من عبادہ الصالحین زبان گشوده استدعای عنایت بی‌غایت و التماس مرحمت بی‌نهایت دربارۀ وی می‌نماید. با وجود قلت تجربه و صغرسن وی را به محفل رجا به کرم و کرامت آن خانوادۀ ولایت منزلت فرستاده شد. امید که به میامن التجا و اعتصام و اعتنا و اهتمام آن حضرت در پایۀ سریر اعلی و ساحت بارگاہ معلی مزرع املش به رشحات نیشان حمایت و احسان مصداق والله یضاعف لمن یشاء^۱ و بهارستان امنیتش مصدوقه فأنبتنا به حدائق ذات البهجة^۲ گردد. والله الموفق للمراد والیه المعاد. *

مهین بانو مشهور به سلطانم، خواهرتنی (اعیانی) شاه طهماسب و دختر شاه اسماعیل اول بود. شاه طهماسب نسبت بدو محبتی تمام داشت و به راهنماییهای وی ارج فراوان می گذاشت و آن بانوی پاک دل نیز از این همه لطف و محبت شاه، در راه تأمین احتیاجات مردم و رسیدگی به کار آنان و رفع ظلم از ایشان استفاده می نمود و شاه صفوی را به صدور دستورات مساعد و امداد می داشت. کما این که وقتی همایون پادشاه از ناخن خشکیهای شاه طهماسب متعصب به ستوه آمده بود، شاهزاده سلطانم به کمک قاضی جهان، شاه را نسبت بدو بر سر لطف آورد و رباعی همایون را به نظر شاه رساند و ترتیبی فراهم آورد که سرانجام شاه طهماسب حاضر شد همایون را با يك سپاه دوازده هزار نفری، آن هم همراه پسر خود مراد، معاشرت نماید.

مهین بانو در سال ۹۲۵ متولد شد و در نصف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی سال ۹۶۹ بدرود حیات گفت. جنازه او را به امر شاه طهماسب « به دارالمؤمنین قم برده در جوار حضرت معصومه علیها السلام به امانت گذاشتند. »

رك : جهان آرا قاضی احمد غفاری و احسن التواریخ روملوج ۱۲ حوادث

سال ۹۶۹ هـ .

عریضه طاهرشاه به شاهزاده سلطانم

بسیط سراپرده عصمت و عفاف و بساط سرادقات مراحم و الطاف، اعنی ساحت
خرمسرای امامت و سده سنیه مهدوی النسبه ابهت و کرامت را به جبین خضوع و
خشوع بوسیده و دست اعتصام به عروة الوثقی حمایت و عنایت حضرت صاحب
العهد و الاوان، نایب النبوة المحمدیه من المهدالی الآن استوار کرده به عرض سدنه
سکنه آن عتبه ملک مقام می رساند که اگرچه این ضعیف به حسب ظاهر از آن آستان
مقدس دور و از شرف خدمت معتکفان آن سده اقدس مهجور است اما شاید که به
مسامع علیه مقیمان این مقام معلی عبور و برخواطر زکیه طایفان آن حریم حرم آسا
خطور کرده باشد که این چاکرهم از دعا [گویان] دولت ابد پیوند آن خاندان است.
امید که عن قریب به طلوع ماه رایت ظفرسرایت مهدوی دیده بخت روزگار قریر و
به ظهور خورشید بلند اختر قائم آل محمد عرصه آفاق مستنیر گردد و الله المستعان.

ثانیاً به خامه اعتقاد بر صحیفه انقیاد می نگارد و بزبان استکانت و طریق استعانت
معروض می دارد که بنده و بنده زاده خاندان نبوت و ولایت حیدر را بعد کرم الله
سبحانه به امید ظلال عطوفت و مرحمت نواب کامیاب ام المؤمنین و ناموس العالمین
به آن درگاه آسمان اشتباه فرستاده رجا به ارجای مروت آن خاندان واثق و امید به

۱ - عنوان در نسخه : «عریضه نظام شاه به حضرت شاهزاده سلطانم همشیره شاه عالم
پناه نوشته شده» اما از لحن نامه و مطالب آن برمی آید که نامه از شاه طاهر است که در
نزد نظام شاه سمت وکالت داشته .

شمول عاطفت آن دودمان مستوثق است که در میان دوست و دشمن او را به نظر مرحمت و تربیت ممتاز و سرافراز سازند و نواب عتبه علیا را اشارت فرمایند که گوشه چشم عنایتی به حال وی اندازند . چون فرزند مومی الیه ظاهراً در آن دیار غریب است اگر به وجهی او را از خاک بردارند که گرد غربت بر چهره حال و غبار ملال برجبین آمالش ننشیند ، از کمال مروت آن خاندان غریب نیست. والامرا علی . *

نامه شاه طاهر به شاه طهماسب^۱

همیشه سطوح سرادقات سلطنت و مقصورات خيام خلافت محیط ساحت قصر
مشید و محاط فسحت صرح ممرد باد و پیوسته پایه سریر ثریا مثال وسایه لوای ظفر
اشتمال پیرایه دین مؤید و سرمایه فخر فقرای آل محمد باد .

خاکسار طاهر بی مقدار ، بعد از وقفه انقیاد و تسلیم و سجده و تحیت و تعظیم ،
در آن موقف اقدس کعبه آثار ، به کلك کتابت نگار عجز و افتقار بر شرف صوامع
مسامع و غرف حظایر ضمایر ارکان سده سلطنت و اعیان خطه خلافت - کاسمان در
عرض حال خود بدیشان ملتجی است - می نگارد که معتکف زاویه ضعف و ناتوانی
و متحیر بادیه هوان و توانی ، به حسن توفیق و یمن توجه خاطر فیاض نقد وقت گران
مایه ، بعد وظایف العبادة و العبودية ، به نظم و نثر علوم دینی و لف و نشر معارف یقینی
مصروف و زمام کد و اهتمام به تقویت مذهب قوی قویم و تمشیت صراط مستقیم ائمه
هدی علیهم الصلوة اعرفها و من التحیات اشرفها معطوف است و هذا من فضل ربی^۲
از جمله در این وقت تفسیری به اسلوب قاضی بیضاوی محتوی بر نکات غریبه
عربی و کلام و منطوی بر طرق استنباط فروع و احکام ، در نصرت مذهب منصور
امامیه سمت ترقیم و صورت تألیف می یابد بر نهجی که افاده صدور و منهاج باطل

۱ - عنوان نامه در منشآت حیدرآباد عالی : در عرضه داشتی که شاه طاهر از هندوستان به
اعلی حضرت جنت مکانی علین آشیانی نوشته و در نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره
Sup:1352: عربیة نظام شاه به جانب شاه طهماسب نوشته ، ۲ - سورة النمل ۴۰

اهل خلاف و تصحیح و تنقیح تحریفات و تصرفات ارباب اعتساف که مفسده عوام و مضله لثام است نماید . امید که بعدالانجام آن را به دعای بقای ایام اقبال و استدعای ارتقای مدارج عز و جلال مشرف و موشح ساخته دست آویز شرف پای بوس گرداند و به معونت قوت جاذبه باطن قدسی موطن پیرانه سر خود را به طواف آن عتبه ملایک طواف رساند .

فان صح هذا القول منك رفعتنی

و اعلیت مقداری و اغلیت قیمتی^۱

جذبه لطف کند با خاکساران فراق

آنچه با ذرات جذب مهرتابان می کند

مشکل است اصلاح حال من ولی گر لطف تو

ملفت شد می کند این کار و آسان می کند^۲

ثانیاً نگاشته خامه خضوع و نوشته کلك خشوع آن که احوال سلمانی^۳ و حق و تدبیر کاردانی، چون در صحیفه ای که به حضرت و کیل السلطنه مرقوم گشته اندراج یافته بود و از خلوص عقیده جناب مقصود بیک قورچی، عرض خلاف واقع در آن درگاه دور می نمود، طی آن قضیه به طور ادب اقرب دید و پیرامون شرح و بسط آن نگردید . چون نساق کلام به اطناب کشید و سیاق عرض مرام به طول انجامید، شرط ادب آن است که عریضه رابه شرایط دعا ختم نماید و بیش از این در معرض عرض مقاصد در نیاید .

تا به وقت گل ز شبنم طبع فیاض بهار

در مزاج باغ کار آب حیوان می کند

در گلستان حیات شبنم فیض ازل

آن کند یارب که شبنم با گلستان می کند *

۱- بیت فقط در نسخه پاریس وجود دارد . ۲- در منشآت حیدر ایواغلی نامه

بدین جا پایان می یابد . ۳- علی الظاهر اشاره است به آقا سلمان طهرانی مشهور به مهتر جمال چراغچی که از ایران به سفارت به هند رفته بود .

* نسخه کتاب خانه ملی پاریس و منشآت حیدر ایواغلی

برهان‌الدین نظام شاه از سال ۹۱۴ (= فیض جاوید) تا ۹۶۱ هجری بر ولایت جنیر، قسمتی از شبه جزیره دکن، در جنوب هندوستان سلطنت کرد. وی دومین پادشاه سلسله نظام‌شاهی است. قلمرو این سلسله جزئی از قلمرو وسیع سلاطین بهمنی بود. سلاطین بهمنی اعقاب حسن کانگو افغانی بودند که در سال ۷۴۸ هـ بساط سلطنتی در دکن گسترده و تا دو قرن افراد این خاندان در این ناحیه سلطنت کردند. حسن ابتدا در خدمت یکی از برهمنان دهلی بود و در زمان سلاطین تغلقی به مقامات عالی رسید و ظفرخان لقب یافت و هنگامی که مردم دکن بر محمد بن تغلق شوریدند، ظفرخان به کمک شورشیان، سپاه سلطان محمد تغلقی را از دکن بیرون راند و خود با عنوان علاءالدین حسن کانگو بهمنی بر تخت سلطنت گلبرگ نشست. در سالهای بعد، سلاطین بهمنی به تدریج دامنه متصرفات خود را توسعه دادند به طوری که تمام شبه جزیره دکن را متصرف شدند و حد مملکت آنان از دریائی به دریائی رسید. ولی این توسعه فراوان، بر اثر بیکارگی سلاطین اخیر سلسله بهمنی خود موجب تجزیه دکن و به وجود آمدن چندین مدعی سلطنت طلب و استقلال جو گردید. بدین معنی که یوسف عادل شاه، یکی از سرداران فاتح محمد شاه ثانی (از سلسله بهمنی) ولایت جدید التصرف بیجاپور را مستقل اعلام نمود و احمد نظام‌الملک که سلسله نظام شاهیان بدو منسوب است در ولایت احمدننگر کوس استقلال زد و فتح‌الله عماد‌الملک در ناحیه برار بساط سلطنتی چید و مؤسس سلسله‌ای شد که در تاریخ به عمادشاهیان شهرت یافت و بسی بر نیامد که سلطان بهمنی ولایت گلکنده را نیز از دست داد و قطب‌شاهیان در آن متمکن شدند و ولایت بیدار را نیز برید شاهیان به دست گرفتند و بدین ترتیب دولت بهمنی بر افتاد و بر جای آن پنج دولت کوچک ایجاد شد. آخرین فرد سلسله بهمنی کلیم‌الله شاه نام داشت که از سال ۹۳۲ تا ۹۳۳ چون میرنوروزی نامی از سلطنت داشت و با پایان سلطنت او دولت بهمنی

را نیز عمر به پایان آمد .

نظام شاهیان از سال ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ هـ (۱۴۹۰ تا ۱۵۹۵ م .) بر منطقه احمدنگر حکم راندند و از ایشان ده نفر عنوان سلطنت یافتند و بساط سلطنت آخرین ایشان که بهادر نظام شاه نام داشت به دست شاه زاده دانیال پسر اکبر از امپراطوران گورکانی هند ، یعنی نبیره بابر برچیده شد و احمدنگر به تصرف وی درآمد گوا این که امرای دولت نظام شاهی در دولت آباد خطبه به نام مرتضی ثانی خواندند (۱۰۰۷ هـ) ولی از سلطنت نامی بیش نداشت و در سال ۱۰۱۶ ملک عنبر حبشی بر پایتخت دولت پوشالی آنان مسلط گردید .

اما ابراهیم عادل شاه که در طی نامه بدو اشارت رفته است ، ابراهیم اول است و چهارمین فرد از خاندان عادل شاهی . عادل شاهیان از سال ۸۹۵ در بیجاپور مستقر شدند و از ایشان هشت نفر عنوان سلطنت یافتند . روابط این سلسله با دولت ایران در زمان صفویه ، در اوایل کار بسیار دوستانه بود . وقتی شاه اسماعیل در نامه خود به اسماعیل عادل شاه وی را «شاه» خواند ، وی سخت شادمان شد و تمبیر و بیان پادشاه ایران را به فال نیک گرفت و گفت : « اکنون شاهی به خاندان ما آمد . » سپس ایلچی را احترام فوق العاده کرد و « حکم فرمود که جمله سپاه مغل زاده تاج سرخ دوازده ترک بر سر نهند و هر که تاج پوش نباشد او را به سلام نگذارند و دوازده گوسفند جریمانه از وی بگیرند و اگر همان شخص باریک این کار را بکنند میان بازار دستاراز سرش بردارند و بازاریان نسبت به اوسخنان رکیک بر زبان آرند و نیز حکم کرد که روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام متبرک بر منابر فاتحه سلامتی شاه اسماعیل صفوی می خوانده باشند و این حکم قریب هفتاد سال تا آخر عهد علی عادل شاه جاری بود . (تاریخ فرشته ج ۲ ص ۱۹)

نخستین کسی که از این روش بازگشت و از کیش پدر وجد کناره گرفت همین ابراهیم عادل شاه است . وی خواجه عنایة الله شیرازی معلم فرزند خویش را به جرم تشیع به قتل رسانید و ملافتح الله شیرازی را به جای وی انتخاب کرد . ملافتح الله نیز شیعه بود ولی خود را حنفی نشان می داد . (فرشته ج ۲ ص ۳۴)

آخرین فرد خاندان عادل شاهی ، علی ثانی است که از ۱۰۰۷ تا ۱۰۹۷ پادشاهی کرد و سرانجام به دست اورنگ زیب دولت وی و سلطنت دودمانش پایان گرفت .

سلاطین دکن یعنی عادل شاهیان ، قطب شاهیان ، برید شاهیان ، نظام شاهیان و عماد شاهیان که هر یک بر قسمت کوچکی از دکن حکومت داشتند دائماً با یکدیگر به زد و خورد می پرداختند و چندان این جنگها و نزاعها ادامه یافت که جملگی ناتوان شدند تا جائی که سلاطین گورکانی هند به آسانی بر آنان دست یافتند و دکن را ضمیمه امپراطوری خویش ساختند .

(رک : تاریخ طبقات سلاطین اسلام لاین پول ، فهرست زمباور ، منتظم ناصری ج ۲ ، تاریخ

فرشته ج ۲ آثار الشیعة الامامیة ج ۱ تالیف آقای عبدالعزیز جواهر کلام)

نامه نظام شاه به شاه طهماسب^۱

امید که چون ارتفاع آفتاب جهانتاب خلافت و هدایت و انتصاب لوای عالم آرای سلطنت و ولایت در بسط زمین مفید انبساط بساط شرع مطهر غرا و مؤید آثار ملت مؤید زهراست اطناب خیمه زرین طناب آن دولت به اوتاد سرا پرده ظهور مظهر موعود متصل و مربوط و ماهجه علم زرنگار آن سعادت به قوایم اعلام ظفر ارتسام قائم آل محمد ملتقی و منوط گردد .

خادم اهل بیت رسول الله، نظام شاه، که نشأه مهر و محبت آن خاندان نبوت بنیان در طینت او سرشته شده و خاک وجودش به زلال خلت و خلوص دودمان ولایت ارکان آغشته، بعد از عرض دعائی چون روایح انفاس صبح دم ارج النسیم و رفع ثنائی چون فوایح گلزار ارم عقب الشمیم شاهد ارادت را بر منصفه حسن اعتقاد جلوه داده و نقاب حجاب از رخسار دل فریب اخلاص گشاده به موقف عرض مؤسسان اساس شاهی و حارسان کریاس سپهر التباس نواب سلیمان جاهی لازالت ایام اقباله مصونه عن التناهی و مأمونه عن اصابة الدواهی می رساند که در این زمان فرخنده او ان، از آن سده سدره مکان، جناب امارت مآب سلیل الامراء العظام جلیل القدر و المقام، نقاوة ارباب المجد و الاعتلاء، ادهم^۲ میرزا بادیه رسالت را به اقدام طاعت پیموده و مطیع امر

۱ - عنوان نامه در نسخه : « کتابت از جانب حضرت نظام شاه به جانب شاه طهماسب مشتمل بر تهنیت فتح روم و اظهار توحاتی که دست داده و استدعای مدد از حضرت شاه و اشعار به آن که میرزا همایون از آن جا تقویت یافته ایشان خود واقف اند . »

۲ - ادهم بیک روملو در سال ۹۵۴ به سفارت به هند رفت (منتظم ناصری ج ۲)

مطاع اذهب بکتابی هذا فألقه اليهم^۱ بوده هدهد آسابدین دیار رسید و کتابتی محتوی برعنایتی موفور و خطابی منظوی برعاطفت غیر محصور از ایراد بهجت مفادش به- حسن ورود مقرون گردید و صور کتابی با معانی خطابی وی که شواهد حصول مقصود بلکه دلایل ثبوت مطلوب بودند به معرض شهود رسید. خامهٔ زبان در صفت آن جواهر اسرار زبان به زمزمهٔ هو الذی انزل علیک الکتاب فیه آیات محکمات^۲ گشود و زبان خامه در بیان صفوت آن لالی آب دار به سرود خجسته ورود بل هو آیات بینات^۳ دستان سرائی نمود. حقا که از نسیم رحمت و شبلم التفات خاطر فیاض غنچهٔ مراد در چمن آرزو شکفت و نوبهار مقصود در گلشن امید نشو و نما پذیرفت.

چو گل به خنده در آمد لب امل ز نشاط از آن نسیم که از باغ لطف شاه وزید هر چند طایر تأمل و هدهد تخیل در هوای مکافات آن ملاطفت پرواز نمود و بر- گرد سبای مجازات آن معاطفت گردید، ادراک تحفه ای که قابل مقابلهٔ آن کسرامت و احساس هدیه ای که لایق مواجههٔ آن شهامت تواند بود نکرد.

عذر لطف تو مگر خلق تو خواهد ورنه

قوت ناطقه را طاقت این معنی نیست

اگرچه به حسب ظاهر نیر مؤانست از فلك مستقیم مجالست بر مناظر آمال مشتاقان وصال نتافته و حرم ظاهر مستهام به نسیم عنبر شمیم حدیقهٔ التقا و التیام تزویج نیافته، اما لایزال از عند لب گلشن ضمیر محبت تأثیر نفحات انس و الفت شنیده و علی الاتصال نفحات عنایت سمات از چمن ان الله فی ایام دهر کم نفحات به مشام جان رسیده

میان کعبه و ماگرچه صد بیابان است در یچه ای ز حرم در سراچهٔ جان است
فلا أقسم بمواقع النجوم^۴ که تا ثواقب سلطنت و فرمان روائی و کواکب خلافت و کشور گشائی از افق آن خاندان ولایت ارکان و دودمان هدایت بنیان طلوع نموده همواره از آن ذروهٔ اعلیٰ لوامع التفات خاطر خطیر را مترصد و از آن سدهٔ علیار و ایح توجه ضمیر

۱ - سورة النمل ۲۸ ۲ - سورة آل عمران ۵ ۳ - سورة العنکبوت ۴۸

کیمیا تأثیر را متربص بوده و هر صبح از نسیم صبا با استفسار گلشن فیض بخش ثبات و بقاء فر و اجلال و هر شام از برید شمال استشمام نمو چمن سعادت نشیمن دوام عز و اقبال نموده آه اگر باد صباگاهی بیارد بوی تو!

تا در این ولا، از مبشران بهجت و سرور و مفسران آیات فرحت و حبور صوامع مسامع محبان این دیار و مخلصان این اصقاع و اقطار رسید که پادشاه فلان با سپاه بی پایان آن مرز و بوم که مصداق مصدوقه^۱ او لئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون^۲ اند، به تصور آن که نزول در مقام شیرو پلنگ و حلول در کام ازدها و نهنگ می تواند کرد و شاه باز بلند پرواز آن دولت و شاهین شهامت آئین آن سعادت را در دام احتیال و مکیدت می تواند آورد، خیال فاسد در دماغ کاسد خود راه داده و اشتعال نائرة فتنه و فساد و اشتغال به هیجان ماده عداوت و عناد نموده و از مضمون صید را چون اجل آید سوی صیاد رود غافل و ذاهل بوده به عزیمت جدال روبه آن ناحیه ظفر اشتمال نهاد.

به آهنگ هیجا دلیر آمده	ندانسته نزدیک شیر آمده
از آن بیشه مشکل توان یافت کام	که شیر زبان راست در وی مقام
وز آن گل نگرده معطر دماغ	که دارد نگهبان بر اطراف باغ
مکن سوی آن بیشه جولان دلیر	که جای پلنگ است و مأوای شیر
تذروی که شد سال عمرش تمام	برد دایه دانه اش سوی دام
چوپروانه پرد سوی شمع جمع	به پروانه آفت رسد نی به شمع
ندانست نادان ز سودای گنج	که از ازدهایش رسد درد و رنج

و این مقدار ندانسته که آفتابی که از اشعه^۱ الله نور السموات و الارض^۲ اقتباس اضاءت نموده باشد هر لحظه از لواجم^۳ و الله متم نوره^۳ نور خواهد گرفت و نهالی که از رشحات و اسقینا کم ماء^۴ فراتاً^۴ اقتناص نصارت کرده باشد از فیضان زلال و يجعل لكم جنات و يجعل لكم انهاراً^۵ هر زمان طراوت دیگر خواهد پذیرفت.

۱- سورة المجادلة ۲۰ ۲- سورة النور ۳۵ ۳- الصف ۸ ۴- المرسلات ۲۷

بر سپهر دلبری از پرتو نور ازل

هر زمان خورشید جنت را صفائی دیگر است

وز بهار فیض در باغ لطافت دمبدم

سرو بالای تو را نشو و نمای دیگر است

نواب کامیاب را چون مرکوز خاطر و ملحوظ ضمیر محبت سرایر اعلاء
کلمه الله و اعلان شعار اهل بیت رسول الله بوده از بواطن قدسی موطن ایشان استمداد
و استعانت نموده و به امداد و اسعاد آن ذوات قدسیه الصفات مستظهر و مستوثق بوده
با سپاهی که چون اجل موعود از هیچ چیز رونگردانند و مانند قضای مبرم به هیچ وجه
برگشتن ندانند و آب حیات را از ظلمات رزمگاه جویند و غبار معرکه را توتیای
دولت گویند، کوه را از غایت شکوه در نظر نیارند و سد سکندر را پرده عنکبوت
انگارند.

چه لشکر گروهی ز شیرو نهنگ

سپاهی همه مرد میدان جنگ

می لعلشان خون دشمن مدام

بود جامشان خود آهن تمام

که هم مهره هم زهر دارد به خویش

همه نیزه شان افعی کینه کیش

دهد زهرش از تلخی مرگ یاد

بود مهره اش کعبتین مراد

در ظلال اعلام ظفر پیکر و سایه رایات و مایعلم جنود ربك الا هو و ماهی
الا ذکرى للبشر^۱ روی همت به دفع آن طایفه واجب الرفع آورده اند و چون دست
سنان عساکر ظفر اقتران به غارت جانهای مخالفان آغاز تناول نهاده و قامت لوای
نصرت التقای همایون از نسیم انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون^۲ بنیاد
تمایل کرده معاندان دولت همین که چشم بر کتابه رایت ظفر سرایت شاهی که
به طراز هو الذی ایدک بنصره و بال مؤمنین^۳ مطرز است انداخته و چتر بلند اختر
ظل اللهی را که حاوی فحواى الم تر الى ربك كيف مد الظل^۴ است نصب العین
خویش ساخته اند ایشان را از هوای کار معلوم و از فحواى کارزار مفهوم شده که طره

مشکین لوای آن سعادت پیراسته مشاطه عنایت و پرچم رماح آن دولت‌شانه زده دست ولایت است و پنجه در پنجه افکندن و باکوه پهلوی مبارات زدن در حیز قوت و حوزه قدرت ایشان نیست .

پهلوی به کوه و پنجه به شیر ژیان زدن

اندیشه‌ای است باطل و فکری است بی‌مآل

بناءً علیه مدلول سیهزم الجمع و یولون الدبر^۱ را به عمل آورده و مفهوم جند ما هنا لك مهزوم^۲ من الأحزاب^۳ را دستور العمل کرده هزیمت را بهترین عزیمت دانسته از میان جانی به صد تشویش بیرون برده‌اند و منادی قاتلوه‌م یعدبهم الله^۴ ندای ان تستفتحوا فقد جاء کم الفتح^۵ به گوش هوش اتباع ائمه هدی و اشیا عترت طیبیه مصطفی رسانیده کلام لایح السطوة فانتقمنا من الذین اجرموا^۶ و کلمه لازم الصولة فقطع دابر القوم الذین ظلموا^۷ در مسامع معتقدان خاندان نبوی و ضمایر محبان دودمان مصطفوی مرتسم و منطبع گردانیده‌اند آخر جرعه نشاط انگیز اقبال ایشان به خمار ادبار انجامید و شربت گوارنده آمالشان به زهر قاتل مبدل گردیده همای نصرت در سایه ریبات همایون استظلال جسته و شاه باز ظفر بر دست دولت روز افزون نشسته .

دشمن به توجنگ از سرنادانی کرد وین کار نه از بهر مسلمانی کرد

آخر بگریخت از سلیمان زمان آن دیو که دعوی سلیمانی کرد

غالباً اکثر آن جماعت ضایع البضاعة اختر حیات و کوکب نجات خود را درخانه وبال و نقصان راجع دیده‌اند و بیشتر آن قوم عظیم الشناة عظیم الاستطاعة به موجب مضمون فلا یستطیعون توصیه و لالی اهلهم یرجعون^۸ از معاودت به مسکن مأنوس و مراجعت به اهل خود مأیوس گشته بی مقدمه وصیتی و کلمه شهادتی از دست ساقی فنا چاشنی فذاقت وبال امرها^۹ چشیده‌اند .

۱- القمر ۴۵ ص ۲-۱۰ ۳- التوبة ۱۴ ۴- الانفال ۱۹ ۵- الروم ۴۶ ۶- الانعام ۴۵

۷- سورة یس ۵۰ ۸- الطلاق ۹

رفتند رومیان همه چون شیر سوی جنگ
کاری نکرد باطن ایشان به نام و ننگ

خار درشت خوی بسی تیغ زد ولی
عالم به حسن خلق گل تازد رو گرفت
ای گل به ناز کی^۱ بنشین بر سریر حسن
کز باغ عارض تو جهان رنگ و بو گرفت
چون خبر موکب ظفر اثر به تحقیق پیوست و معنی کریمه و انا بهم فتحاً قریباً
و مغانم کثیره یاخذونها^۲ درشان عسا کر نصرت مظاهر صورت بست، پس از ادای
وظایف شکرگزاری زبان حال به این نغمه مترنم و طوطی مقال به این ترانه متکلم
گشت :

چه پرتو است که اقبال در جهان افکند
چه غلغل است که دولت در آسمان افکند
چه منت است که برگردن زمین و زمان
طلوع رایت شاهنشاه زمان افکند
غبار کوکب شاه است یسا نسیم بهشت
که بوی امن و امان در مشام جان افکند

شک نیست که فتح الباب این فتح دیباچه فتوحات دارین و مقدمه تسخیر
عبات عالیات و حرمین شریفین خواهد بود و به حسن توفیق الهی و عون تأیید
حضرت خلافت پناهی شاهد این مراد از تتق غیب به احسن وجهی چهر خواهد
گشود. مرتجی به لطایف عواطف الهی و مترجی به عوارف ذوارف نامتناهی آن
که روز به روز گلزار آن دولت بلند و نوبهار آن خلافت ارجمند به مرایع للذین
احسنوا الحسنی و زیاده^۳ سرسبز و سیراب و ساعت به ساعت ثواقب اقبال و کواکب
بخت فرخنده فال از سپهر لهم مایشاؤن فیها ولدینا مزید^۴ گیتی افروز و جهان تاب باشد

۱- شاید هم: به تازگی ۲- الفتح ۱۹، ۱۸، ۳- سورة یونس ۱۰ ۴- ق ۳۴

این مراتب که دیده‌ای جزوی است کارکلی هنوز در قدر است
 باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
 و لامحاله توفیقاتی که مساعد روزگار فرخنده فرجام و ایام خجسته ادوار
 میمنت انجام نواب اعلی حضرت سلیمانی، صاحب قرانی فردوس مکانی، الواثق
 الی رحمة الله الملك الجلیل، ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل، اسکنه الله ریاض الجنان
 ورش علیه من رشحات الرحمة والغفران شده بود در قوت مقدماتی است که نتیجه آن
 تبلیح صبح اعتلای آن خسرو کیخسرو سریر و تبرج نجم ارتقای آن سکندر ارسطو
 تدبیر تواند بود. بلی! نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اول.

و از محاسن اتفاقات که در این اوقات مقارن فتوحات نواب همایون به وقوع
 مقرون آمده آن است که ابراهیم عادل خان با آنکه مکرر از عسکر ظفر اثر شکست
 یافته بود، چون به مقتضای فلما ذهب عن ابرهیم الروع^۱ و جاءته البشری یجادلنا در
 جوف طبیعتش فی الجملة خوف تخفیف یافت، هوای مجادله در سر و خیال مقابله و
 مقاتله در خاطر غوایت سیر آورده به جانب فتنه و فساد شتافت. این دولت خواه هر چند
 در تسکین ماده آشوب و اطفای نائرة فتنه به موجب یا ابرهیم اعرض عن هذا وظایف
 نصیحت و خیر اندیشی به تقدیم رسانید و این معنی را به هرگونه موعظه مؤکد و به
 شواهد آیات و احادیث مؤید گردانید به جائی نرسید و مشارالیه به هیچ حال متنبه
 نگردید.

چو گوش هوش نباشد چه فایده ز نصیحت .

چون خامه قضا رقم و خامت عاقبت بر صحیفه قسمت مشارالیه کشیده بود، و سوسه
 دیو غرورش از راه ببرد و از روی جسارت در مقام شرارت آمده عنان آرزو به دست
 پندار سپرد و بنا بر سورت حرارت شباب و شدت باعثه تهتك واضطراب اعتقاد به
 غرور و قدرت و اعتماد بر حول و قوت خود نموده به زور غرور تحریک ماده شرور
 و انشاء و اختراع عداوت بغیر ضرور نمود و چون به محض تزویر بر قلعه سولاپور که

یکی از قلاع مشهور این دولتخواه است سابقاً قابض شده بود و در این ولا رای مودت پیرای بر تصمیم عزیمت تسخیر آن قلعه جازم و به دفع مضرت او که از واجبات عقلی و متحتمات شرعی بود عازم شد و همت بر آن گماشت که به صدمت منجنیق سطوت برج غرور و سور سرور او را منهدم و منعدم سازد و سنگ تفرقه در سلک جمعیت و سلسله امنیت وی اندازد .

چون مفاتیح فتح و اقبال و مقالید نصرت و اجلال معلق و منوط و مقید و مربوط به رشته التفات و اعتنا و علاقه عنایت و ابتغای مسند نشینان بارگاه امامت و متکیان ارائک عصمت و کرامت است اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون^۱ فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست مائیم و دست و دامن اولاد مصطفی

لاجرم دست التجا و اعتصام به رکاب استعانت و استخدام آن شهسواران عرصه عرفان و فارسان مضممار ایقان استوار ساخته و لوای ولای آل عبا و رایت ظفر سرایت من اعتصم بالله فقد نجا در میدان معادات و معرکه مبارات بر افراخته متوجه دفع آن جمع و اجب القمع شد .

چون عادل خان شنید که پرچم همایون ما را مشاطه ربانی آراست و لوای ظفر مقرون به عزیمت فتح و نصرت بر خاست و گروهی مسلح به درع و جوشن بلکه کوهی از پولاد و آهن رو با او نهاده به سرعت می آیند و عواصف حادثه به آن جانب متحرك شده عن قریب ابواب اختلال بر روی شواهد امانی و آمال او می گشایند ، پیش از آن که آتش جدال افروخته و رایت اقبال افراخته شود نقش بند تزویر ، بر لوح رای جهالت تصویرش ، تصویر این معنی نمود که متحصن به حصاری و متصون به چار دیواری می باید بود .

بنابراین ، در حوالی قلعه مذکور طرح توقف انداخته برگرد خود دیواری نهاد و بردور خود از گل و خاک حصاری ترتیب داد و ظنوا انهم مانعهم حصونهم من الله^۲ و ندانست که

بود مرد را تیغ و بازو حصار حصار گل و خاک ناید به کار
 حصارشهان مغفرو جوشن است نه دیوار سنگ و در آهن است
 به جایی نباید درون آمدن که نتوان از آن جا برون آمدن
 جنود ظفر ورود عنان توجه به احاطه جدار و محاصره حصار او منعطف
 ساختند و عزیمت بر آن تصمیم یافت که به ضرب ضرب‌به‌زن و تفک بنای بی‌بقای تزویر
 او را ویران سازند و از خرابی سورماتمی در حصارش اندازند .

رسیدند لشکر به شوق و شعف بر اطراف آن حصن بستند صف
 ستاندند شیران مردم شکار فشردند پای شکوه استوار
 ز مار تفک مهره‌انگیختند به برق بلا ژاله‌ها ریختند
 بر افروخت توپ آتش کارزار پر آتش شد از سنگ آتش حصار

مشار الیه چون صورت حال بر طبق مقال فأتیهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی
 قلوبهم الرعب^۱ مشاهده نمود، خوف بر مزاجش غالب و هزیمت را به جان طالب
 شده هر چند ملاحظه کرد که از ضیق محاصره استشمام شمیم خلاصی فکری است
 باطل و در مضیق آن مخاطره استنشاق نسیم رهایی به غایت مشکل است از احاطه
 دایره پریشانی چون نقطه در مرکز حیرت و سرگردانی گرفتار گردید . می‌خواست که
 پرگاروار پای ثبات و قرار بیفشرد ، چون اسباب توقف منتظم و ملتئم ندید دل بر هزیمت
 نهاد و قرار بر فرار داد و حالت یوم یفر المرء من اخیه^۲ مصداق حال آن سفیه
 گشت .

شعله شمشیر و برق نیزه و دود تفک خصم را گر شیر نر باشد گریزان می‌کند
 عاقبت مخالفان دولت را از نکبای نکبت‌گرد ادبار بر چهره اقبال نشست و
 منطوق فهزموهم باذن الله^۳ و صف الحال ایشان گشت . جمعی که ثریا صفت دست
 انتظام به هم داده بودند چون بنات النعش متفرق گردیدند و فوجی که هیچ کس جز
 پشت کمان ایشان ندیده بود از تیر دلیران میدان جنگ پشت داده از آن پس روی

جمعیت ندیدند . بالجمله به نیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت و اقتدار معاندان که به اوج تجبر و استکبار افراشته بود نگویند گریه و نقوش مباحات و افتخار معارضان که به استظهار اعوان و انصار بر لوح تصور و پندار نگاشته بود به آب تیغ آتش بار شسته شد و چون فرار مخالفان مقهور از قلعه سولاپور مقترن به ظهور گردید فی الواقع فتح قلعه مذکور متوقع الوقوع و الحصول بود لکن مداخل تحصیل آن مطلوب و مخارج تیسیر این مقصود به واسطه مکیدت «برید» و سبب حیلت آن نموده یزید مسدود گشت و مشارالیه بی جهت خرق قاعده محبت و قدح ضابطه مودت نموده به منازعه و مناقشه برخاست و از لفظ و داد مفهوم عناد و از کلمه اتحاد معنی تضاد خواست و لامناقشه فی الاصطلاح و نقض موثیق و عهود بی سابقه امری که موجب آن تواند بود نموده به تیشه کلفت بنای الفت را خراب ساخت و به تیغ نفاق رشته وفاق را قطع کرده رخنه در سلك اتفاق انداخت و چهره یگانگی به ناخن بیگانگی خراشید و حرف و وفا به گزلك دغا از صحیفه خاطر تراشید و ندانست که انتقاض شرایط عهود به انهدام قواعد مقصود سرایت خواهد نمود و هدم بنیان پیمان موجب ویرانی بنای امان خواهد بود. یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین^۱. خانه خود را به دست خویش ویران می کند و چون تسامح و تساهل در این باب میسر و تحمل این طرز غدیری و تجرع این نوع صبری متصور نبود ضرورت شد که در ازای سوء اعمال و حذای قبح افعال او ماده مکافات را در هیجان آورد و وسیل انتقام را به جانب او رخصت انحدار دهد و به مقتضای جزاء سیئه سیئه مثلها^۲ درصد مجازات آید و رواحل اختلال و قوافل استیصال را به مراحل و منازل او راه نماید. چو بد کردی مباش ایمن ز آفات.

لاتأمنن فتی القیت مهجته نار او تحسب ان النار قد بردا

معتصماً بحبل الله المتین و متکئاً علی جنود التائید من الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین مؤدای حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین^۳ را مقدمه الجیش عسا کر نصرت مظاهر ساخته و متاع تو سل و اعتصام در سفینه پرفتوح مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح انداخته با مواکب ظفر مراکب که چون کوه خارا سرسبزی خود ز تیر باران دانند و چون

پولاد خود را از آتش رزم سرخ روگردانند، دم تیغ زمرّد فام مبارزان خون آشام سفاک
 رالب لعل شکرریز خوبان شیرین شمایل پنداشته در صدد بوسیدن آن برآیند و
 خم کمند پرپیچ و تاب زورآوران چالاک و چابک دستان بی باک را حلقه زلف دل آویز
 پری رخان چین و چگل انگاشته به دست بازی آن رغبت نمایند

بجیش جاش بالفارسان حتی ظننت البر بحرأ من سلاح

به تسخیر قلعه بیدار و تحصیل آن حصار گردون آثار که احکم قلاع و اعظم
 بقاع او بود اقدام نموده، عروج شرفاتش باذروه فلك البروج مقابل و بسروج رفیع
 الدرجاتش با بروج مشیده آسمان مشاکل، حصانت و متانت آن به مرتبه ای که
 سلاطین زمان از فتح آن چون صید عنقا مأیوس گشته و خواقین دوران از تدبیر آن
 چون تسخیر قلعه سپهر اثیر نا امید شده، در هیچ روزگار کمند اقتدار برکنگره فتح آن-
 حصار نیفتاده و مرغ تدبیر هیچ قلعه گشای کشورگیر در هوای تسخیر آن پروبال
 نگشوده.

چوسد سکندر سار (؟) آهنش	فلك سنگی افتاده در دامنش
زحل کرده در خاک ریزش نگاه	زخورشیدش افتاده از سر کلاه
به گردش کنند سرتاپر اطواف	چوسیمرغ پیرامن کوه قاف
کمان دلیران زیبای آن	نمایان چوقوس قزح ز آسمان

سپاه ظفر پناه چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر آن قلعه را
 محصر ساخته جمیع جوانب او را مواقع دعایم خیام و مواضع قوایم شعار اسلام
 گردانیدند و محیط دایره آن قلعه را نقطه مرکز ساخته در میان گرفتند و در مقابل هر-
 کنگره جمعی از پیاده و سوار و در برابر هر برجی فوجی از لشکر تیغ گذار صف
 کشیدند و شجعان معركة یوم التقی الجمعان^۱ دامن مردی بر کمراجهت زده و دست
 اقتدار از آستین سعی بیرون آورده چون سهام تقدیر که در امضای مهام انتظار
 دیگری نکشند روی به آن حصار آوردند و چون حوادث روزگار که به اعوان و

۱ - سرتاپر و نسر واقع دو ستاره اند. در زبانهای اروپائی این دو کلمه به صورت Vega, Altair آمده است. ۲ - سورة آل عمران ۱۴۹

انصار محتاج نگردند به گرفتن آن قلعه توجه کردند . آتش قتال وجدال در اطراف و اکناف آن قلعه التهاب و اشتعال پذیرفت و از شرارتوپ آتش بار هر طرف در گلزار کارزار گل‌های آتشین شکفت . نهنگ توپ پر آشوب و از درهای ضربه زن رعد اسلوب به عزم قمع اعدا و قصد قلع آن قلعه کوه آسا دهنها گشودند و از کثرت ورود سنگ صاعقه و ش اهل قلعه به غایت مشوش و چون اصحاب جحیم پیوسته در آتش بودند.

سوزان آتش کین در آن کارزار	چو منقل پر آتش درون حصار
در آن قلعه يك سر مشوش همه	چو اهل جهنم در آتش همه
شدند اهل آن قلعه زار و ذلیل	ز سنگ تفک همچو اصحاب فیل
حصاری چنان کرد از آتش قصور	ز تاب تجلی فرو ریخت طور

هر چند ملاحظه نمودند دیدند که از حامی ایشان آثار حمیت و حمایت به ظهور نمی آید و روز به روز اشتداد ماده ویرانی و التهاب نائرة تشویش و پربیشانی می افزاید و عساکر ظفر مآثر چون صبا که به يك صدمه شکاف در اطراف گل سوری افکند هر طرف در بارو رخنه ها ساختند و چون شمال که به يك حمله به منافذ حصار غنچه نفوذ نماید چند جا نقب در سور قلعه انداختند و از صدمات ضربه زن و سطوات توپ قلعه شکن قریب به آن شد که اساس آن قلعه ویران و بنای حصارش با خاک یکسان شود دانستند که از حامی حامی ابواب خلاصی مسدود و اسباب رهائی بالکلیه مفقود است بلکه کشتی نجات و سفینه حیات ایشان عن قریب مستغرق گرداب خواهد شد و مشارالیه پهلوان باشد برون آرد گلیم خود ز آب.

بنابراین دست عجز و اضطراب به دامان امان و زینهار استوار کرده قدم از جادهٔ تمرد و امتناع کشیدند و بر طبق فاعترفوا بذنبهم^۱ اعتراف به جرایم و اعتذار از افعال و اعمال ناملاطیم خود نموده امان طلبیدند . این مخلص به شکرانهٔ این فتح ایشان را امان داد و به حکم العفو زکوة الظفر نقوش زلات ایشان را به زلال صفح و اعراض

شسته ابواب عفو و اغماض بر روی ایشان گشاد و آتش عنف را به آب لطف آمیزش -
 داده زهر انتقام را تریاق عفو بر پهلونهاد و سپاه ظفر انتباه چون معارج دولت شاه عالم -
 پناه به بالای قلعه بر آمدند و اعلام ظفر فرجام چون مراقی همت نواب سپهر احتشام
 پابرسقف آن طارم آسمان مثال نهادند .

قسم خورد گردون که در هیچ دوری	ندی دست فتحی چنین چشم دوران
در این کار مشکل، در این خرق عادت	فلک گشته و اله ملک مانده حیران
اعانت ز جای دگر شد و گرنه	برون بود این قدرت از حد انسان
گلستان عالم چو گل شد شکفته	بر اهل جهان گشت عالم گلستان

عاقبت کعبتین مراد برو فوق دلخواه گشت و نقش آرزو مطابق مدعا نشست و
 صبح شادمانی از افق عواطف ربانی دمیدن گرفت و لوامع انوار آمال از مطالع
 استحصال درخشیدن پذیرفت .

اليوم انجزت الامل ما وعدت و ادرك المجد اقصى ما تمناه

ثانیا به زبان خضوع معروض می دارد و به خامه خشوع بر لوح عرض می نگارد
 که چون نواب کبیر یا نقاب را همت بلند بر اعلاى اعلام شریعت نبوی مقصور و فطرت
 ارجمند بر ارتفاع مراتب ملت مصطفوی مجبول و مفطور است اگر عنان عزیمت
 به تسخیر بعضی بلاد هند که در قبضه تصرف اهل بغی و طغیان و زمام همت به تحجیر
 این اراضی که در حیطه تملك اصحاب کفر و عدوان است مصروف فرمایند هر آینه
 اولیای آن حضرت را معنی فرحین بما آتیهم الله من فضله^۱ به اجمل صور جلوه
 خواهد نمود و بر اعدای دولت صورت فما استطاعوا من قیام و ما كانوا منتصرین^۲ نقاب
 از چهره خواهد گشود .

دو اسبه فتح و ظفر آیدت به استقبال چو روز رزم شوی بر سمند عزم سوار
 اگر در حصول این مقصود قائد توفیق شرایط موافقت را در تعویق دارد و
 رفیق تأیید قواعد موافقت را به جای نیارد، رجا به ارجای مروت آن خاندان و ائق و
 امید به شمول عطوفت آن دودمان مستوثق است که جمعی از غازیان شیردل و فوجی

از مجاهدان غضنفر شمایل که الیوم مصدوقه^۱ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا^۲ و
 مصداق وان یکن منکم مائة یغلبوا الفأمن الذین کفروا^۳ ایشان اند از آن درگاه عالم-
 پناه به معاونت و مساعدت محبان دولتخواه مرخص شده عن قریب منهیان اقبال
 مژده توجهنود نصرت قرین و ایدنا الذین علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین^۴ به افنای
 وجود اعدای این حدود برسانند و مبشران آمال بشارت فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و
 یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین^۵ در اطراف و اکناف این دیار
 منتشر گردانند و چون شخصی که من حیث المذهب مخالف و مغایر و در بادیه خلاف
 و اختلاف هائم و حائر است و همای همایون فال محبت آل جناح نجاح و ظلال اقبال
 بر فرق عقیده اش منبسط نساخته و شمع شب افروز یهدی الله لنوره من یشاء^۶ بر شبستان
 ارادت و اعتقادش پرتوالتفات و اعتنا نینداخته با وجود این چون ملتجی به آن قبله
 اقبال و متکی به آن آستانه بطحا مثال شد امروز به میامن مروت و احسان و برکات
 عنایت و امتنان آن حضرت به پایه عز و افتخار فایز و به پیرایه رفعت و اقتدار حائز است
 تاج عزتش را که صرصر ادبار از تارک اقبال انداخته بود دست عنایت شاهی باز
 بر فرق همایونش نهاد و بساط نشاطش را که حوادث ایام طی ساخته و روزگار غم
 فرجام دردست و پا انداخته بود بار دیگر عاطفت پادشاهی گسترانیدش علی وفق المراد.
 فی الواقع تا سایه دست در دامن خورشید زده چون آفتاب حمایت نواب ظل-
 الهی ندیده و تا هاله پناه به جوار ماه برده چون ماه لوای عنایت ولایت پناهی مشهود
 منصبه شهود او نگردیده لمثل هذا فلیعمل العاملون^۷ و آری

کسی که دست به دامان همت توزند

به دولت تو زند تکیه بر سریر جلال

شود شکفته ز فیض بهار عاطفتت

ز دوحه امل او شکوفه آمال

هر آینه مخلصی که سندس و استبرق اخلاص را در ار جای رجا گسترده و

۱ - المنکبوت ۶۹ ۲ - الانفال ۶۷ ۳ - الصف ۱۴ ۴ - المائدة ۵۹

۵ - سورة النور ۲۵ ۶ - الصافات ۵۹

قنوط دو حهٔ اعتقاد را به رشح سلسال خلوص و رشح سلسبیل خصوص پرورده باشد و حدائق مثمرة الحقایق ولای طیبین و طاهرین و حظایر قدسی سرایر تولای ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رابه نفحات ارادت و نسفات صدق منظر و مطرا گردانیده ارقام مودت آل عبا به حکم قل لاسألکم علیه اجرأ الا المودة فی القربی^۱ چون نقش برنگین خاتم طبیعتش منطبع و غبار تردد اغیار برطبق من احب الله و ابغض الله از دامن فطرتش مرتفع باشد معلوم است که به موجب مفهوم دوستان را کجا کنی محروم، به نوعی افاضهٔ انوار تودد و تفقد خواهند فرمود که از پرتو شمع اقبال آن حضرت کاشانهٔ امنیت و املش روشن بلکه بعد از استفاضه لوامع تربیت و تقویت چراغ منزلتشان بر منزل اکفا و اقران پرتوافکن گردد. وین نه اول پرتوفیض است از آن خورشید جود.

در این وقت به حکم سابقهٔ محبت قلبی^۲ و جاذبهٔ ارادت جبلی از صمیم فؤاد تصمیم عزیمت نمود که عریضهٔ مشتمل بر عرض نصوص خلوص و محتوی بر شرح فصوص خصوص به پایهٔ سریر آسمان توقیر مرسل گرداند و بر حسب مفهوم مسرت انتباه یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله^۳ از سر سرور موفور و بهجت غیر محصور مراسم تهنیت و شادمانی به تقدیم رسانند. تأکیداً المعانی الوداد و تأمیناً لبانی الأ طاعة و الأ نقیاد امارت مآب مشارالیه را که حافظ قواعد اصالت و جامع شرایط رسالت آمده از جملهٔ بندگان صادق الا خلائص و از زمرهٔ يك جهتان راسخ الاختصاص آن درگاه ثریا مناص - است راجع داشته، افتخار الخوانین العظام فی الزمان، بحری خان را در صحبت مومی الیه به درگاه معلی و پایهٔ سریر اعلی، اعلاه الله تعالی، مرسل داشت و شرح فصول اوضاع و احوال و عرض اصول امانی و آمال رابه تقریر مشارالیه باز گذاشت. اکنون شایستهٔ آن شیمه و شان و سزاوار آن منزلت و مکان آن که چون مشارالیه به شرف تقبیل بساط گردون انبساط مستعد گردد، مقاصد و ملتسماتی که به زبان خضوع و خشوع از دولتخواهان معروض و مرفوع گرداند به سمع عنایت و التفات مسموع دارند و آنچه در باب حسن عقیده و اخلاص مخلصان به مسامح جلال و مدارک عز و اقبال رسانند،

۱- الشوری ۲۲ ۲- تصحیح قیاسی. نسخه: ملی- شاید: قلبی ۳- سورة الروم ۳۰۴

از قبیل تکلفات رسمی و تملقات عادی شمارند .

لا تحسبونی فی الهوی متصنعا کلفی بکم خلق بغير تکلف

وبه موجب و اخفض جناحك للمؤمنين اجنحه مرحمت و اظله مکرمت بر مفارق
مطیعان منقاد و تابعان سابق الاخلاص صادق الاعتقاد گسترده بروجهی مرآت خاطر
والانهمت را جلوه گاه آمال محبان سازند و به نوعی نظر لطف و عنایت به حال دولت-
خواهان اندازند که موجب وثوق [جهت؟] طاعت و سبب رسوخ نسبت اطاعت گردد.
عنایت از تو و از ما اطاعت .

اگرچه قدم بر بساط انبساط نهاده به این شیوه اقدام نمودن و به دست جرأت
نقاب از چهره مقاصد و مطالب بر این وجه گشودن نه دأب اهل آداب و رسم ارباب
اللباب است اما

چون چشم تو دل می برد از گوشه نشینان

دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست .

همیشه اقلیم سلطنت و عرصه خلافت به عز سریر اقبال و یمن مسند اجلال شاهی
مرفه و معمور و خواطر ارباب خلوص و ضمائر اصحاب خصوص به مزده فتح و نصرت و
نوید مزید جاه و حشمت نواب عالم پناهی منشرح و مسرور باد . *

شمس‌الدین محمد خفری از دانشمندان و پارسایان اقلیم پارس است. وی شاگرد امیر صدرالدین محمد (محمدالحسینی) حسینی‌الدشکی شیرازی بود، از سادات و دانشمندان نامور. (رک: حبیب‌السیر ج ۳ جزو ۴ ص ۱۱۱-۱۱۰ طبع بمبئی و رجال حبیب‌السیر ص ۳۴۱ و مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۲۲۹ چاپ تهران ۱۳۷۵ قمری)

شمس‌الدین محمد در کاشان اقامت داشت و در همین جا است که شاه طاهر نزد وی شاگردی کرده و حکمت و کلام و فلسفه آموخته است. خفری در سال ۹۳۰ ق. به نام خواجه حبیب‌الله ساوجی دو تالیف کرده و به هرات فرستاده یکی تفسیر سوره فاتحه‌الکتاب و دیگری رساله‌ای مشتمل بر چهل حدیث.

قاضی نورالله در مجالس‌المؤمنین در شرح حال وی می‌نویسد: در زمان او ائمه سلطنت شاه- اسماعیل که قضات و مفتیان سنی از ایران می‌گریختند، وقتی چنان شد که در کاشان هیچ قاضی و مفتی نماند و مردم به ناچار مسائل شرعی خویش را نزد شمس‌الدین محمد بردند و او با آن که مهارتی در فقه نداشت و از کتب فقهی امامیه نیز در نزد وی نبود، بر اساس عقل مستقیم اظهار نظر می‌نمود و فتاوی خویش را کتباً به خواستاران می‌فرستاد. تا آن که شیخ علی بن عبدالعالی را به کاشان گذار افتاد و چون آن فتاوی را مطالعه کرد، همه را موافق قول معمول مفتی به علمای فقه امامیه، یافت و مطابق «ادله قویه فتاوی ایشان» و در توجیه این امر گفت که این موافقت و مطابقت دلیل صحت قاعده حسن و قبح عقلی است که «طایفه امامیه و معتزله بر آن رفته‌اند.» وفات شمس‌الدین محمد خفری را در سال ۹۵۷ نوشته‌اند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به حبیب‌السیر ج ۳ جزو چهارم ص ۱۱۵. رجال حبیب‌السیر ص ۲۵۵، مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۲۳۴-۲۳۳ فارس نامه ناصری ج ۲ ص ۱۹۶ و روضات الجنات ص ۶۷۴ و ریحانه - الادب ۱ ج ص ۴۰۶-۴۰۵

زاده شاه طاهر به شمس الدین محمد خفزی

تا اشعه آفتاب و جوب از ثقبه عضاده اسطرلاب حکمت الهی برصفایح
ممکنات فایض باشد و پرتو نور وجود اضافی مرتقیات و مراتب وجود حقیقی را
عارض، لوامع خورشید فضل و حکم و لوایح نیرخلق و کرم از سپهر ذات فایض -
البرکات حضرت استادی علامی، صاحب سریر اقلیم کمال، مسندنشین درگاه افضال،
زینت افزای ریاض افاضت، چهره گشای جمال حقایق و معانی، مبین رموز آسمانی، زیور
چهره دانش و بینش، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات انسانی، مرآت
تجلیات الهی .

کامل الذاتی که ذات کاملش دارد فراغ هم چو عقل اول از نقص کمال منتظر
الذی کشف القناع من وجوه مخدرات الحقایق و الفهوم و رشف بشفاه الفکر لبقاع
قلبه الزکی انهار المعارف و العلوم و طلق بید العقل عقال الاعضال و شکال الاشکال عن اقدام
رکاب طبایع المستفیدین و قلق بنصال التأمل صدور العضلات و قلوب المشکلات
فی معارک اصحاب الحق و الیقین، رسام خطوط التحقیق علی حدود الکتاب، و سام سهام -
الفیض علی جنوب قلوب اولی الالباب، المولی الحبر العلامة المؤید، مولانا و مقتدا ناسم
الملة و الافاضة و الافادة و الدین محمد برصفحات هیا کل اعیان نامیه اصحاب و آداب
و قوالب هیات ممکنه تلامذه و طلاب لایح و لامع باد.

اقل المعتصمین بحبل افادته و اصغر المتشبهین بذیل افاضته طاهر بعد از تلخیص رسایل
خلوص و تنقیح مسایل خصوص تحیتی چون انفس قدسیان مجرد از شوب شوائب ریا

و خدمتی چون ماده حلقه روحانیون به صورت صدق و صفا معروف و موقوف افادت و مشهور مجلس افاضتش می دارد و پیوسته ارقام اخلاص به کلك اختصاص بر صحیفه خاطر می نگارد. حسن ارادت و اعتقاد و کمال مودت و اتحاد نسبت به مقیمان آن آستان که معصم ارباب شوق و طلب و ملثم اصحاب علم و ادب است مقتصر به زیور خط و خال الفاظ و عبارات نیست و محتاج به مرتبه غنج و دلال شواهد تشبیهات و استعارات نه. حقا که حقیقت شوق و محبت محاط به سنن علمیه نمی شود و کیفیت خلعت و مودت کما هو حق در حیز تحریر در نمی آید. چه احاطه غیر متناهی به متناهی امری است ممتنع السیر و ادراک امور و وجدانی کیفیت است متعذر التیسر.

قلم را آن زبان نبود که وصف عشق گوید باز

ورای حمد تقریر است شرح آرزومندی

فأسال الله نيل الاتصال والله على صدق ما يسأل خبير و بايجاب ما اسئل منه قدیر.

اگر چه از راه صورت مسافت بعید حاجز کعبه مقصود گردیده و بدین سبب انواع تفرقه و اصناف الم به خاطر محزون رسیده اما همیشه مشام جان به روایح افادات علیه که از حرم گلشن معنی می وزد معطر و ظلمت آباد طبیعت به لوایح افاضات جلیه که از سپهر باطن قدسی موطن می تابد منور بوده و زمان زمان نسیم توجه خاطر فیاض ریاض قابلیت طالبان را طراوت افزوده و نفس نفیس رشحات التفات ضمیر آفتاب تأثیر مزرع استعداد مستفیدان را تربیت نموده است. لاجرم اوقات خود را بعد از اقامت مایجب علی العباد و يستحب للعباد من و ظایف التبع و رواتب العبودیه به تدرج مقاصد قدما و تتبع مآثر علما مشغول ساخته و خدمت معارف دینیه و لوازم علوم یقینیه را مورث هدایت و نجات و مثمر ارتفاع درجات شناخته است و به قدر همت و قابلیت از هر خرمنی خوشه ای و از هر سفره ای توشه ای گرد آورده به آنچه مقدور فهم قاصر بوده در آن وادی طریق سعی و اجتهاد سپرده از آن جمله چون در اثنای عبارات اشارات و شرحین^۱ و محاکمات^۲ خار ترددی چند در غنچه دل خلیده بود و غبارشکی چند به

۱ - یعنی شرح امام فخر رازی و شرح خواجه نصیر طوسی بر کتاب اشارات ابوعلی سینا

۲ - کتاب قطب الدین رازی در محاکمه و انتقاد و مقایسه دو شرح مذکور

آینه‌خاطر رسیده و در دفع و رفع منوع و نقوص و معارضات صاحب محاکمات مبحثی چند روی داده بود و راه تصرف چند در تلخیص و تحقیق مقاصد بر روی طبیعت گشاده اما از قلت قابلیت و عدم اعتماد بر ریزه خود آنهارا و قعی نمی‌نهاد و به مقتضای تأمل در مؤدای المرء بصیر بعیوب نفسه تو سن طبیعت را در میدان اشتها رجولان نمی‌داد . به سبب این دغدغه خاطر قرار نمی‌گرفت و قلب باطن تسکین نمی‌پذیرفت . به خاطر فاطر رسید که از آن جمله آنچه در وقت گنجد از سواد به بیاض آورده به نظر کیمیا اثر که حلال هر مشکل و فاروق حق و باطل است معروض دارد تا اگر آن جزوها بر محك اعتبار کامل نمایند به سکه قبول رسانیده در بازار صیرفیان سخن رایج گردانند و الا جمله را در خلاص اخلاص بگذارند و عارض حق صرف را از عرضه تعریض باطل سازند علی کل التقدیرین کمیته به احدالدولتین فائز گردد و بناء علیه تمام مباحث تصورات به بیاض آورده به نظر مبارک مرسل داشت .

بی ادبی و گستاخی را به ذیل عفو و اغماض مستور داشتن و همت بلند بر تربیت جانب‌مخلصان نیازمند و اصلاح حال مستمندان دردمندگماشتن بی شائبه مناسب شمایل قدسیه آن ذات عالی‌شان و ملایم طور بزرگی ایشان خواهد بود . بزرگان خرده بر خردان نگیرند .

چون امید به دست بوس دولت باقی است ، امید هست که باقی به مشافهه معروض شود . سلام علی من یتکف بیا بکم و یقتدی بجنابکم *

خان احمد خان آخرین فرد دودمان کارکیا، از سلاطین گیلان، است. نسب این خاندان به احمد الاکبر مشهور به عمیقی کوکبی از نبیرگان امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) می رسد. جداعلی آنان به نام علی کیا در اندیشه تسخیر گیلان افتاد ولی دشمنان فرصت ندادند و او به مازندران پیش سید قوام الدین مرعشی رفت و همراه او به محاصره فیروزکوه شتافت و کیا جلال متمیر حکمران فیروزکوه به وسیله سید علی کیا زهار خواست و بر همین اساس، پس از فتح فیروزکوه، سید کمال الدین پسر سید قوام الدین مالی فراوان به سید علی کیا بخشید و او و خاندانش را به ساری آورد و خانه ای بدو واگذار نمود. در دوران ترکناز تیمور در ایران، بر اثر تقاضای مردم گیلان، سید علی کیا متقلد امر سلطنت گیلان بیه پیش (لاهیجان) گردید و سپس به کمک برادر خویش مهدی کیا بر گیلان بیه پس (رشت) نیز دست یافت و پیش از این ناحیت تنکابن را نیز از سید رکابزن حکمران آن ناحیه گرفته بود. این سید علی کیا همان است که نامه تیمور را در پیشنهاد تسلیم جوابی سخت و دندان شکن داد.

پس از سید علی کیا، چندین نفر از آن خاندان به سلطنت رسیدند و آخرین فرد کارکیا خان احمد خان است پسر کارکیا سلطان حسن. پدر وی سلطان حسن بر برادر خویش کارکیا سید علی شورید (اوایل سال ۹۴۱) و با امیره دباچ حاکم گیلان بیه پس شجاعانه در افتاد و او را از مقر حکمرانی خویش بیرون راند. ولی دوران سلطنت وی چندان دوام نیافت و در شب جمعه پنجم جمادی الاخری سنه ۹۴۳ به بیماری طاعون درگذشت.

در آن روزگار پسرش خان احمد یک ساله بود. امیر عباس سپهسالار سلطان حسن، طفل یک ساله وی را بر تخت سلطنت نشاند. ولی بر حسب استدعای کیا خور کیا طالقانی از امرای معتبر گیلان و وکیل سلطان حسن، شاه طهماسب ناحیت بیه پیش را به برادر خود بهرام میرزا که زمستان رادر قره‌وین می گذرانید داد. امرای بیه پیش اطاعت نکردند و خان احمد خان را

همراه خود به کوه‌های اشکور بردند . بهرام میرزا در سال ۹۴۴ کیا خور کیا را زندانی کرد ولی مردم براو شوریدند و در لاهیجان بدو حمله بردند و او به قزوین گریخت .

سلطان صفوی حقوق موروثی خان احمد را رعایت کرد و او را حکمران بیه پیش شناخت و بیه پس را نیز ضمیمه قلمرو او کرد تا امرای وی درآمدش را به خزانه کشور رسانند . امرای بیه پیش اندکی بعد کوچسفهان را نیز به لاهیجان ملحق ساختند .

بدین ترتیب خان احمد بزرگ شد و در کارها مستقل گردید . وی مردی شعر شناس و شاعر و ادیب و آشنا به علوم زمان خویش با درآمد و توجهی تمام به فنون مختلف من جمله موسیقی و نجوم یافت و هنرمندان را جایزه‌های گران داد . از لحن بیان قاضی احمد غفاری که معاصری بوده و تاریخ خویش را تا سال ۹۷۲ یعنی سه سال قبل از ویرانی کار این سلطان ، نوشته برمی آید که خان احمد همه جا از عزت و احترامی تمام برخوردار بوده است . قاضی می نویسد : « کادکارتین آن طبقه علیه (دودمان کار کیا) و افضل و اکرم آن دوحه سامیه است و اکنون به زبان افتخار به خواندگار اشتها ر یافته فرمان فرمای ملک موروثی شده به یمن اقبال و بخت از بسیاری ورطات نجات یافته صاحب تاج و تخت گردید . »

به گفته قاضی ، خان احمد در مذهب تشیع ، شوری فراوان داشت و این بیت که از نتایج طبع و قاد ایشان است نقش نگین آن سرور ارباب سداد است

تا شد سعادت ابدی راهبر مرا
شد رهنمون به مذهب اثنی عشر مرا
یکی از شعرا در وصف این بیت گفته است :

تا شد این بیت ترا نقش نگین خانه دین گشت معمور از این بیت چو بیت المعمور
اما با این فضایل ، خان احمد مردی انتقامجو و جاه طلب و عیاش و به جای خود خونریز و سنگدل بود . از کارهای زشت وی قتل سلطان محمود خان بیه پس بود ، پسر مظفر سلطان پسر امیر حسام الدین . مظفر سلطان نخست پادشاه اسمعیل صفوی از در دشمنی درآمد ولی بعدها به شرحی که در تواریخ آمده به درگاه سلطان صفوی آمد و مورد تفقد قرار گرفت و شاه به او که امیره دباچ نام داشت لقب مظفر سلطان بخشید و دختر خویش را به زنی به وی داد . این زن که به نوشته عبدالفتاح فومنی نامش خیرالنسایم بود در روز ۱۷ شعبان سال ۹۲۳ وارد فومن شد . وی پانزده سال بیشتر در خانه شوهر نماند و رخت به زیر خاک کشید (۹۳۸) و جسدش به اردبیل منتقل و مدفون گردید . مظفر سلطان دختر شمشال خان چرکس را به زنی گرفت و از او فرزندی یافت به نام سلطان محمود خان . سرانجام مظفر سلطان به مخدوم خویش خیانت کرد و پس از حمله عثمانیان به ایران ، وی به اردوی سلطان عثمانی آمد و اظهار عبودیت نمود . شاه طهماسب که از وسخت رنجیده بود پس از چندی بر او دست یافت و او را در جمعه هیجدهم شعبان سال ۹۴۲ در قفس کرد و آتش زد . اما پسرش را از ملک موروثی محروم نکرد و ناحیت بیه پس را همچنان به حکومت وی وا گذاشت . تا این که بی کفایتی وی آشکارا شد و شاه صفوی دستور

دادتا وی را به شیراز گسیل دهند و در آنجا تحت تعلیم مولانا محمد پسر غیاث‌الدین منصور شیرازی قرار گیرد. دستور سلطان صفوی آنرا اجرا گردید و خان احمدخان موقع را برای از بین بردن حریف مساعد دیده معلمز بوررا تطمیع کرد تا سلطان محمود رامسموم نمود. همین که در تحقیقات، پرده ازاراها برداشته شد، معلم خیانت‌پیشه به نزد خان احمد پناه برد و چون شاه طهماسب قائل را خواست، خان احمد از تسلیم وی خودداری نمود. اشتباه دیگری نیز در همین ایام از اوسرزد و آن این که برخلاف فرمان شاه طهماسب، ناحیه کسگر رانیز به امیره ساسان نداد. این امور باعث شد که شاه طهماسب ناحیه بیه‌پس و کوچسفهان را که ارتناً از آن ملك جمشید پسر سلطان محمود بود از خان احمد باز پس گیرد و به وارث حقیقی باز سپارد. بنا بر این یوقلی سلطان ذوالقدر را به گیلان فرستاد. خان احمد بیه‌پس رامسترد داشت ولی کوچسفهان را نداد و چون یوقلی سلطان خواست با زور کار را از پیش برد، شاه منصور لاهیجی، سپهسالار خان احمد، که از طرف مخدوم خویش حکومت فومن داشت در کنار سیاه‌رود بروی حمله برد و اورا کشت (ذی‌الحجه سال ۹۷۴ هـ).

خان احمد که بیست‌سال بود که به درگاه سلطان نیامده بود، احضار شد و در طی همان فرمان احضار، از طرف سلطان صفوی سخت مورد تهدید و تخویف قرار گرفت و شاه طهماسب صریحاً بیان داشت که عدم اطاعت وی موجب حرکت قشون به گیلان می‌گردد. ولی خان احمد گوشش بدین سخنان بدهکار نبود و پس از آن که در صفر سال ۹۷۵ شاه طهماسب معصوم- بیک صفوی را نام زد فرماندهی سپاه مأمور گیلان کرد، خان مفرورتا دهنده واقع در سر راه کسگر برای جلوگیری از معصوم بیک پیش آمد. منتها رسیدن خبر بیماری پسرش سلطان حسن اورا ناگزیر به مراجعت به لاهیجان نمود و کمی بعد این پسر مرد. مادر این شاه زاده، تی‌تی دختر قرامحمد چیک زن اول خان احمدخان بود و شاه صفوی بر اثر محبتی که بدان طفل داشت حکومت بیه‌پس را نام زد وی کرده و بدین ترتیب سراسر گیلان را به اختیار خان احمدخان داده بود.

خان احمد به تفصیلی که در کتب مذکور است سرانجام در برابر سپاه شاه طهماسب تاب نیاورده گریخت و پس از چندی دستگیر گردید. سرداران قزلباش وی را با اموال و اسباب و دقایق و خزاین در روز سه‌شنبه ششم‌ماه رجب به درگاه عالم پناه آوردند و شاه دین پناه بعد از چندماه اورا روانه قلعه قهقهه گردانید.

خان احمد از قلعه مزبور بیک رباعی از اثر طبع خویش نزد سلطان صفوی فرستاد بدین

گونه لطیف و جان‌سوز :

از گردش چرخ واژگون می‌گریم از جور زمانه بین که چون می‌گریم
با قدمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه‌ها م و لیک خون می‌گریم

حضرت شاه دین پناه این رباعی را جواب گفته به مومی‌الیه روانه نمود :

آن روز که کارت همگی قهقهه بود با رای تورای سلطنت صد مهه بود
 امروز بدین گریه و اندوه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود
 (قصص الخاقانیه)

انصاف را که رباعی شاه طهماسب سخت سست افتاده است هم از نظر لفظ هم از لحاظ معنی . باری خان احمد یا به قول ولی قلی بیگ شاملومؤلف قصص الخاقانیه «جلال الدین احمد شاه جیلانی» چندسال در زندان قهقهه با گریه و اندوه ساخت و در این زندان با شاه زاده اسمعیل میرزا آشنا شد. شاهزاده مزبور که جوانی دلیر و فعال ولی فاسق و فاجر بود، به خان احمد وعده داد که اگر از زندان بیرون رود و بر تخت سلطنت نشیند وی را آزاد خواهد کرد. این وعده هشت سال بعد، پس از وفات شاه طهماسب در شب سه شنبه پانزدهم شهر صفر ۹۸۳ و جلوس اسمعیل میرزا بر تخت سلطنت در چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی در چهل ستون قزوین، تحقق یافت (۱۲ رجب) و خان احمد از زندان آزاد گردید و بار دیگر حکمران مطلق گیلان بیه پیش گردید. حکومت بیه پس از شاه طهماسب از سال ۹۷۵ به جمشیدخان واگذار کرده بود و او در این هنگام بیش از ده سال نداشت و دو سال بعد در ۲۲ شعبان ۹۷۷ شاه طهماسب دختر خود خدیجه سلطان را نامزد وی کرده به رشت فرستاد. جمشیدخان سرانجام در سال ۹۸۹ بر اثر خیانت وزیر خود کامران کشته شد.

در زمان سلطنت سلطان محمد خدا بنده، خان احمد از مریم سلطان خواهر پادشاه خواستگاری کرد. اندکی بعد از این زن دختری یافت و با این ازدواج پایه های سلطنت و قدرت وی استوارتر گردید. اما ظهور شاه عباس، که ناگهان صورت گرفت و نظر صائب آن پادشاه فکور و فعال در بر انداختن سلسله های محلی و ایجاد یک حکومت استوار و مستقل مرکزی، خان احمد را با خطری سخت و جدی مواجه نمود. در سال هزار هجری، شاه عباس که استقلال طلبی خان احمد را بر نمی تافت؛ به حکومت وی خاتمه داد. مقدمات این امر از سال ۹۹۷ تهیه شده بود. در این سال خواجه مسیح وزیر خان احمد که معزول شده بود به قزوین رفته شاه عباس را به فتح گیلان تشویق نمود. طبق نوشته عبدالفتاح فومنی در تاریخ گیلان: «شاه عباس از جهت سختی طرق و شعبات و عقبات گیلانات اندیشه و تأملی داشت و رتبه مصاهرت و حقوق سابق آبای خان احمد خان و خدمت سلاطین بیه پس منظور نداشتن را بهانه ای می خواست و چون در ابتدا ماده نزاع مفقود و مایه انتزاع موجود نبود بندگان اعلی در اندیشه می بود تا آن که به دلالت خواجه مسیح خائن از خان احمد خان به جهت فرزند خود محمد باقر میرزا مشهور به صفی میرزا دختر طلبید. ص ۹۹»

خان احمد که دست پادشاه صفوی را خوانده بود، به بهانه آن که دختر هفتاد ساله او را ندارد، درخواست پادشاه مقتدر صفوی را رد کرد و همین امر بهانه ای به دست شاه عباس داد که سپاه خویش را به لاهیجان گسیل دارد. خان احمد بی آن که بتواند زن و فرزند خویش را همراه

بر گیرد ناچار به فرار شد و از راه دریا با کشتی به شروان در پناه عثمانیان گریخت .
 شاه عباس لاهیجان را جزو قلمرو خویش کرد و مریم سلطان را با دخترش به حرم سرای
 خود منتقل ساخت . مریم سلطان تا سال ۱۰۱۷ هـ . که عمرش به سر آمد در حرم سرای شاه به-
 سر می برد و شاه که به اولطف و علاقه‌ای فراوان داشت وی را مطلق «عمه» صدا می کرد . اما
 دختر خان احمد که مقبول خاطر صنفی میرزا قرار نگرفته بود تا سال ۱۰۱۱ در حرم شاهی بود
 و در این سال ، شاه عباس که مصلحت نمی دید آن دختر بیش از این بی شوهر بماند ، به گفته ملاجلال
 منجم در تاریخ عباسی « حسب الصلاح اکابر واعیان » وی را به عقد ازدواج خویش در آورد .

کتابت میر جلیل قاری گو که به خان احمد گیلانی

فقیر در اسلام خود دغدغه ندارد . اما آزار ملاسلیمان را صلاح دولت نمی-
دانم . چه بر مذهب حکما و غیرهم بین العلما نفوس را تأثیر بسیار است و توجه قلوب
رافواید بی شمار و در اطراف حجاز فرقی از فرق خمسۀ مسلمانان و یهودی و نصارا
و ارمنی و سامری که هر یک را به نشانه لباس شناخته می شود موجود است و در شام
محلّه ای است مشهور به خراب که تمام شیعه اند و اهل روم بالتمام اطلاع به تشیع آن
جماعت دارند با وجود این در مقام آزار و اخراج ایشان نبوده اند . در واقع اگر در
تمامی بلاد گیلان یک نفر زیدی باشد یا بیشتر (؟) خواهد شد .

ان شاء الله تعالی روز به روز (در) تقویت دین و صلاح مسلمین نهایت عنایت

ظاهر شود بمنه و جوده *

جواب کتابت میر جلیل

اعزا! سیدا! سندا! چون سیه و ابکاری (؟) واداشته معذور بدار و به سعادت ابدی چنان (؟) بدان که هر که خدای را به وحدانیت شناسد و به طریق لافرق بین احد منهم که در قرآن است اعتقاد به انبیا و رسل داشته باشد و حضرت رسالت را افضل- النبیین و خاتم المرسلین داند و حضرت مرتضی علی را ولی و وصی بی واسطه شناسد و مذهب حق ائمه اثنا عشر داشته باشد او را در اسلام خود شکی داشتن احتیاج نیست و هم چنین کس دیگر را به غیر آن همان حکایت است.

تسبیح خارجی که نه در ذکر حیدر است در گردن سگان جهنم طناب کن و [آن] سیادت [پناه ؟] بدانند که مرا با زبیده بدی هست به واسطه آنکه نه امام معصوم ما بر اصول ایشان در امامت که خروج به سیف است از امامت بیرون [می روند] و لعنت به این مذهب روا باشد که ناصر الحق و [بعد] از او ابوالحسن - در لنکا و تنکابن قبرش واقع است و زیدیان او را مؤید بالله می نامند- و امثال او که این طبقه او را در ادعیه خودشان یحیی و قاسم علیه السلام می گویند- به گردن خود- امام باشند و حضرت امام زین العابدین و امام رضا و امام محمد باقر علیهم الصلوات والسلام که صاحب جفر و علم لدنی اند و می دانستند که خروج فایده ندارد و همچنین سایر ائمه معصومین که نه امام معصومند و مخالف و مؤالف را در فضل و کمال و مراتب ایشان

سخنی نیست امام نباشند و کسی را که مذهب این باشد چون مسلمان بداند که این زیدی چند سگ سیرت در آن کوه پایه‌اند و بعینه به بقیه خوارج نهروان می‌مانند. و هر چند من به واسطه وسعت مشرب دست از اعراض و اعتراض ایشان داشته‌ام این ملعونان کچولی چند می‌کنند که این کس (؟) رابه اعراض می‌آزارند مثل ملا - سلیمان نقل می‌کنند که زن مردم را که قاضی شیعه عقد کرده باشد به تجدید عقد می‌کند و ملعون دیگر ملا محمود نام را گویند که پربروزها می‌گفته که گفتن علی ولی الله در بانگ نماز وضو را باطل می‌کند. با وجود این، مرا حیف می‌آید که این غزوات را دیگری بکنند و مرا هم شمشیر برسگ زدن ناموس می‌آید. بنابراین، این آرزو همچنین ماند.

غرض که این ملاعین را نصیحت کن که خود را به سیاست ندهند. لعنت بر مذهب و تقوای ایشان باد. من چه ابلهی باشم که در دوستی ائمه معصومین علیهم السلام از باطن زیدی بترسم. آن کافران که پیغمبر (ص) ایشان را می‌کشت و اکثر در دین خود متقی و مستعد و معتقد بودند کسی ملاحظه تقوای ایشان نمی‌کرد. غرض که با این ملاعین خود را رسوا نکنند و مرا چه کار. خود دانند و آخرت خود.

مصراع: حشر محبان عمر با عمر^۱

لعنت بدان طور طایفه و مذهبی که ذکر کردیم و حیف از اوقاتی که به ذکر ناصبی چند واجب القتل گذرانندیم. استغفر الله من اوله الی آخره و دیگر چه نویسد از فضائل ائمه هدی که ندانند و اهل سنت بدان مقرر نباشند. الحمد لله که محبت اهامی چند داریم که همه کس فضل ایشان را می‌دانند. *

۱- از سلطان حسین با یقرا است و اصل شعر چنین است:

هیچ نکوئیم زخیر و زشر
حشر محبان عمر با عمر

ما به محبان علی و عمر
حشر محبان علی با علی

* تاریخ دیلم و دیلمستان

نامهٔ خان احمد به استاد زیتون

ای خلاصهٔ اهل ساز! به خاطر می‌رسد که والتین والزیتون در^۱ شأن ایشان نازل شده می‌نماید که با وجود هوای رشت که وطور سینین و هذا البلد الا^۲مین^۲ نشانه ازوست و خلعت ایشان که موافق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم^۳ است چرا میل تولم که داخل ثم ردناه فی اسفل السافلین^۴ است نموده‌اند. طریق آن که به زودی توجه نمایند که مشتاقیم. *

۱- سورة التین ۱ - ۲ - ایضا ۲، ۳ ۳ - ایضا ۴ ۴ - ایضا ۵
* تاریخ دیلم و دیلمستان

مکتوب خان احمد به ملا عبداللہ

تمتع و انتفاع از میامن برکات فضل و کمال و مکارم و افضال حضرت افادت پناه افاضت دستگاہ کاشف الدقایق عارف الحقایق، ضابط قواعد الدینیہ، حافظ مراسم الملیہ، عارج معارج الہدی والاہتداء، صاعد مصاعد العز والعلی، منیع المکانا مولانا عبداللہ ماجتہد الشان حافظہ اللہ تعالی واعانہ لمجاظفۃ المستفیدین و اغاثۃ المتشرعین الی یوم الدین عاجلاً سریعاً مواجہہً مشافہہً مقدر و میسر باد.

ہذا منہای رای صایب و مصور ضمیر ثاقب آن کہ در این ولا قاصد فرخندہ مقاصد ایشان سیادت نصاب فضایل و کمالات اکتساب، شرفاً للفضایل والخصایل قاضی محمودا رسید و کتابت ہدایت مشحون تفقد مضمون رسانیدہ از حقایق حالات سلامت آیات ایشان مطلع و خبیر ساخته مطمئن و مبتہج گردانید و ارشاداتی کہ فرمودہ بودند مؤثر افتاد و باعث انصراف از امور لاطایل دنیا و تمایل بہ جانب اکتساب مقاصد عقبی شد و موجب امتنان عظیم گشت . ترصد آن می رود کہ در عتبہ علیہ سدرہ مرتبہ رضیہ رضویہ علی مشرفھا الف سلام و تحیۃ مخلص معتقد را در اعقاب صلوات و مظان استجابت دعوات یاد آوری فرمایند و شعور و اطلاع بر کیفیات احوال و اوضاع ایشان در ہمہ اوقات و ازمان مطلوب و مرغوب جنان دانند و ہموارہ بہ وسایل رسایل گرامی از آن

۱- عنوان نامہ در نسخہ: سواد مکتوبی کہ خان احمد بہ ملا عبداللہ نوشتہ بہ مسودہ

معانی اخبار و اعلام نمایندند. از مقولات تحقق‌مواد و داد و اعتقاد و کثرت آرزومندی
مواصلت و ملاقات چه نویسد که از قبیل بیان عیان و اظهار (ظاهر؟) نباشد. الدعاء
معاد و بعواطفکم اعتماد . *

نامه ملك محمد رستم‌داری به خان احمد

به خدمت عالی حضرت جنت حضرت ملك رفعت سلطنت و عدالت و نصفت اقتداری مملکت مداری گردون وقاری، مخدومی و ملازی، امیدگاهی خانی، لازالت مراتب سلطنته و حکومته و رفعته و عدالته و نصفته و مرحمته و عطوفته و اقتداره الی یوم الدین بعد از ادای ادعیه اخلاصیه انهاء رای مهر ضیای آن که آمدن مخلص به جانب تنکابن اگر چه محض گستاخی بود، اما به سر عزیز نواب قسم که به واسطه مخالفت ملازمان نبود و چیزی که باعث کلفت خاطر اشرف بوده باشد هرگز از این جانب به ظهور نخواهد رسید. اما چون فرزندان ملك سلطان بوسعید دشمن این جانب اند، هر گاه مخلص به جانب ما ندران یا به جای دیگر می رود عرضه حال می شود که اجاره ای چند به کلارستاق آمده خرابی می نمایند و یکی از غلامان مخلص را نیز کشته اند و این معنی با امور ملکی نقیض است. حقا که از روی لاعلاجی گستاخی نموده به این حوالی عبور واقع شد. اگر نواب به دولت یکی از غلامان خود را به دارائی تنکابن منصوب سازد جواب گفتن دزد و یاغی و آبادانی این الکا ازین جانب است!؟

۱- ملك محمد رستم‌داری پسر ملك جهانگیر پسر ملك کیومرث است. وی از سال ۹۷۵ تا ۹۸۴ حکومت کجور داشت. وی که به علت حرکات جنون آمیز و دور از خرد به ملك دیوانه معروف شده بود، در سال ۹۸۰ قصد تسخیر گیلان کرد. ولی توفیق نیافت با این حال همواره چشم طمع به تنکابن (شهبسوار امروزی) داشت و گاه و بیگاه به بهانه جوئی برخاسته تاخت و تازی در آن منطقه می کرد. مادر ملك محمد، عمه خان احمد بود.

الکا تعلق به ملازمان آن حضرت دارد و داعی نیزیکی از محبان و مخلصان
 است و مأمور امر والا یقین است که محب از سر ملک‌زاده‌ها در نخواهد گذشت و
 آنچه از دست آید نسبت بدیشان فرو گذاشت نخواهد شد و گناه از مخلص ندانند.
 به اختیار محب عزم این دیار نکردم ضرورتاً نشد این کلفت اختیار نکردم
 والا مرا علی *

جواب

هو الله الواحد القهار آنچه اعظم الملوك، سلطنت و عظمت دستگاه، ایالت پناه خلد سلطنته و ایالته و اقباله العالی در معذرت نوشته اند، اگر فی الواقع حاکی از صدق و خالی از آشوب به مصالح دنیا می بود محمول بر کمال مرتبه ملاحظه صلوة رحم و حفظ مراتب ابوت و بنوت (بود). آنچه در عالم مرضی عقلی است همه وابسته شریعت حضرت مصطفوی است صلی الله علیه و سلم و اقلا کمال این صفات وابسته به دین متین مبین است و العهده علی الراوی. این طریق را در ممالک رستمدار قوتی بلکه وجودی نمانده پس اگر به واسطه اغراض و مصالح دنیوی و به واسطه فریب و خدعه بعضی چیزها که صورت حق نداشته باشد نوشته شود، عاقلان را جای تعجب نیست. چون کلمه حق از ایشان دریغ داشتن لایق نیست. چه عمه زاده این جانب اند و هم سن اولاد. مامی بینیم که ناصحی ندارند. اگر چه آن هم معلوم است که نصیحت پذیر نیستند. به هر حال من طریق نصیحت مشفقانه را دریغ نداشته باشم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.

اولا دلیل عدم صدق سخنان شما این است که ما سپهسالاری تنکابن را از شومی اعمال مردم شما به اولاد ملک سلطان سعید داده ایم نه آن که شما این افعال نالایق را بعد از آنکه به قول شما دشمن زاده شمارا منصب داده باشیم [...] الحمد لله که میرزا افلاطون و کاس خواجه^۲ و دیگری دشمن نبوده اند و قطع نظر از اینها کرده وقتی که والدۀ شما

۱- به نظرمی آید که کلمه یا کلماتی افتاده است و به قیاس [کرده باشید].

۲- متن: کاسه- شاید این صورت طرز تلفظ محلی را حکایت کند. کاس در گیلان به افراد زاغ چشم گفته می شود.

این جا آمده بود حرمت او داشته جماعتی از رستم‌دار که در این طرف بوده‌اند واپس داده‌ایم. باز افعال قبیحۀ شما کم نمی‌شد و حرمت والدۀ خود هم نداشته و او این جا به مردم القا فرمود که از دزدی و حرام‌گیری پرهیز کنند و قطع نظر از این کرده وقتی که مملک بیستون آن مرد مجلج را کشته بود ما برادر او را حبس کردیم و اگر باز از دولت افعال شما نمی‌بود معلوم نبود که یزدان بخش و او را کسی رها کند و از شما باریک‌الهی هم نشنیدیم و به طریق ظرافت این هم بگوییم: فی الواقع گیرم که مردم رستم‌دار همه را شما آفریده‌اید و الله ارحم الراحمین گفته‌اند. فی الواقع چنین تقدیر کرده‌اند که تمام مردم همسایه‌های شما در بلای دزد و یاغی باشند، هیچ آیهٔ رحمتی بر خلق خود نخواهید فرستاد!؟

سلطنت دستگاہا! اولاد ملوک رستم‌دار همیشه در زمان آباء ما هم که آنان را خلقت نکرده بودید، در گیلان با پدران ما صاحب و ملازم بوده‌اند و اولاد ملک بوسعید همچنین. مخلص در خانۀ خود بر امثال این طایفه نمی‌تواند بست. در زمان جد مخلص، جد مرحوم شما ملک کاوس^۱ به عقل و کاردانی جمیع سلاطین دارالمرز را محب خود ساخته بود و در دیلمان بودند و ملک بهمن مرحوم هم بود و پدران ما با آن که خویشی با ملک کاوس مرحوم بیشتر داشتند آن دیگران را هم که با ملک کاوس دشمن بودند هیچ نمی‌کشتند و نمی‌گرفتند بلکه ایشان را هم صلح می‌فرمودند تا آنها در الکۀ ما بودند به واسطۀ رعایت در بجد ما که ریش سفید دارالمرز بتوفیق الله بودند هیچ بدی با هم نمی‌کردند. در زمان شما است که ریش‌های همه بر باد رفته است. نه سیاه آن معلوم است نه سفید و این یقین است که اگر ترا عقل کامل می‌بود مرا به دوستی ملک دیگر احتیاج نبود و هم یقین است که هر گاه بر تو که خویش اقرب مائی اعتماد نباشد به ملک و ملک زاده‌های دیگر هم اعتماد نخواهد بود و طایفه‌ای که بر پدر خود اعتماد نکنند کس دیگر را هم اعتماد کردن کمال مرتبۀ ابله‌ی است. اما وقتی که آقا رستم همراه والدۀ شما به گیلان آمده بود پیغام کرده بودم که پسر خود را نیز این جا بفرست که من او را همچون فرزندان

۱- یعنی ملک کاوس پسر ملک اشرف حاکم کجور (۹۵۰-۹۲۱ هـ)

۲- ظاهراً مقصود ملک بهمن پسر ملک بیستون است حاکم نور (۹۵۷-۹۱۳ هـ)

خود تربیت کنم چرا نفرستادی که این منتها کوتاه می شد . مگر من او رازبوتر از تو پدری خواستم کردن؟!

اگر از دولت کمال مرتبه عقل شما نباشد چرا خاطر عمه پیر من که یادگار پدر و جد من است در این سن از ما باید رنجید؟!

سلطنت دستگاها!! آن تکیه ای که شما به بهادری خود کرده اید، موافق عقل نیست و این زمانه غدار بسیار پهلو انان زبردست همچون تهمتن و اسفندیار^۱ یاد دارد و پیش از شما عالم را آفریدگاری بوده و بعد از شما خواهد بود . بهتر آن که اندک نظر در کار خود کنی و به تاریخهای احوال پادشاهان که مثل ما و تو نوکر چندین هزار داشته اند نگاه کنی و فکری در عاقبت خود بفرمائی که این وضع تو بسیار نالایق است و این از بابت خیر خواهی بود . اگر از من برنجی و اگر نرنجی سخن این است . دیگر چه نویسد که عاقلان را يك سخن بلکه يك حرف بس است .

ایام سلطنت و اقبال مخلصد باد . محب معتقد مخلص مشتاق احمد الحسینی . *

منشور شاه طهماسب به خان احمدخان حاکم گیلان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که خان احمد بداند که حضرت واجب الوجود از عنایت و شفقت بی نهایت خود نواب همایون مارا نوعی در تمشیت امور سلطنت و کامکاری موفق ساخته که تا از یمن تاییدات الهی بر مسند پادشاهی قرار گرفته ایم خاطر اشرف ما به هیچ امری از امور متعلق نشده که بتوفیق الله تعالی حسب المرام صورت نیافته باشد .

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم حضرت رسالت پناه (ص) و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به نوعی خلعت صلاح و پرهیزگاری و تشریف فلاح و نیکوکاری را پیرایه قامت دولت و بختیاری ما در امور دین و دنیا گردانیده اند که از بدو طلوع نیر حشمت و اجلال، اختر طالع هیچ صاحب دولتی از سپهر اقبال بدین سعادت طالع نشده و به یمن عنایت عطوفت سرمدی و توسل به ذیل مرحمت حضرت ائمه معصومین (ص) هر حادثه ای که در زمان دولت ابد مقرون ما روی نموده و هر گونه مشکلی که بر حسب ظاهر در امور ملکی نواب همایون ما را پیش آمده رفع آن بر نهجی شده که عقل عقلای روزگار در آن

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶: صورت منشوری که نواب جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمه والرضوان به خان احمدخان حاکم گیلان نوشته

حیران مانده، نظم:

مرتب می شود اسباب شاهی	سلاطین را به تأیید الهی
مدد از غیر او مارا بود عیب	رسد امداد ما از عالم غیب
در دولت به روی ما گشاید	چو لطف ایزدی یاری نماید
به فیروزی و دولت کام یابیم	به هر جانب عنان عزم تاییم

چندین فتوحات بدایع و وقایع نصرت آیات که نواب همایون مارا دست داده و آن مقدار از غرایب و اتفاقات غریبه و الهامات عجیبه که در ایام سلطنت ابد مقرون ما واقع شده در عرصه گیتی هیچ نامداری و سپهر اقتداری را از سلاطین و عظاما و ملوک کامکار اقالیم سبعه میسر نشده .

چو لطف خدا شد مددگار ما به هر کار دولت بود یار ما

و کمترین قضیه ای که ما را در این دولت روی نموده مخالفت و بی اعتدالی او است . ان شاء الله تعالی از باطن حضرات ائمه معصومین (ص) بلا مشقت علاج آن به نوعی خواهد نمود که موجب تعجب او و باعث عبرت عالمیان شود .

همگی بر سر پر حشمت و جاه	کار ما از ائمه گردد راست
باطن صاحب الزمان زندش	از کجی هر که نیست با ما راست

و یقین بداند که از اثر این اعتقاد و اخلاص است که هر برگشته روزگار که از - شرفه طاق دل و غرفه ملکوت ناظر ما بر زمین افتاد سر از خاک مذلت بر نداشت و هر - نکو کرداری که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ما گردید روز به روز بر معارج اعتلا عروج نمود و علم رفعت و سروری در عرصه گیتی بر افراشت .

مصدق این سیاق آن که در این مدت که او مشمول عواطف بی دریغ ما بود و به نوعی مراعات خاطر او و محافظت جانب او می نمودیم که اکثر سلاطین روی زمین بر او رشک داشتند و در این اوقات که از رهگذر او بر مرآت ضمیر خورشید تنویر ما گرد ملال نشسته ملاحظه نماید که از قضایا و حوادث عالم روزگار چها به اور سیده و آثار ادبار چگونه از وجنات احوال او ظاهر شده و خواهد شد .

مؤید این مقدمه آن که قبل از این بر ذمت همت و الانهت خود ، رعایت اولازم

داشته بودیم و از کمال عطوفت و عنایت خسروانه در باره او دارائی مال و خراج کل گیلان از همه بیه پیش و بیه پس و کسگر (مقرر داشته؟) در عوض آن مقرر فرموده که هر ساله مبلغ هفتصد تومان به طریق پیش کش به سر کار خاصه شریفه رسانیده و در اطاعت شریعت غرا و ملت بیضا و ترویج مذهب حق و معاونت و امداد غازیان عظام ظفر فرجام سعی موفور به ظهور رسانیده به سعادت دارین فایز گردد و به طریق سایر امرای عظام کرام که هر یک در ممالک محروسه لا اقل برابر گیلان تیول دارند حراست ملک و محافظت دین مبین نماید و خراج و مقاسمه آن محال را حسب فرمان قضا جریان چنان که باید و شاید به مصرف و خوب صرف نماید و او از محض جهل و بی خردی تمام اوقات طریق مصاحبت و مصادقت با حاکمه و او باش و موافقت و مؤانست با اجلاف مسلوک می داشت و با آن که مکرراً به مقتضای خطاب مستطاب آیه کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة - و الموعظة الحسنة^۱ نواب همایون ما در مقام نصیحت و موعظه او در آمده او را خبر ساختیم که از عذاب الهی و خطاب پادشاهی متوهم شده متنبه گردد و جادلهم بالتی هی احسن^۲ طریق صلاح و فلاح پیش گرفته ترک آن اعمال نماید، از غایت جهل اصلا بدان متوجه نشده به دستور به اغوای جمعی از اهل ضلال به طریق اطفال همیشه به لهو و لعب گذرانیده به هیچ وجه از عدم التفات نواب همایون ما نیندیشیده لهذا خاطر اشرف مابه غایت از اعمال ناپسند او آورده شده تغییر الکلی مذکوره از او نمودیم که من بعد خراج و مقاسمه که به او گذاشته بودیم از کمال اسراف و نادانی صرف گوینده و سازنده و معر که گیر و کشتی گیر و زورگر^۳ و رقاص و قلندر و شمشیر باز و خروس باز و قوچ باز و حقه باز و شعبده باز و گاو باز و گوز و گوزگر^۴ و رقاص و قلندر و شمشیر باز و خروس باز و قوچ باز و ملحدان بی ایمان نمایند و در تاریخ ماه محرم بارس نبل سنه اربع و سبعین و تسعمائنه که حسین قلی بیگ قوری ساول باشی^۴ شاملو را نزد تو فرستادیم که کس بفرست و مردم خود را از گیلان بیه پس حسب الحکم نواب اعلی باز گردان بعد از آن که مردم خود را از آنجا بیرون آورده باشی کس خود را به درگاه فرستاده التماسی که داشته باشی به انجاح مقرون است و به تو نوشتیم که:

هر کس که نصیحت عزیزان نکند گوش بسیار بخاید سر انگشت ندامت
 غرض این امتحان بود که بینم در مقام اطاعت و انقیادی یا مخالفت خواهی
 کرد. از غایت نادانی قبول نکردی و پسر تو را فرستادی که لشکر جمع نماید و به-
 واسطه آن که در آن هوای گرم متوجه لاهیجان شده (بود) بیمار گشت و از شومی و
 بی عقلی تو آن فقیر فوت شد و خود هم در عقب رفتی و لشکر جمع نمودی و به الکای
 بیه پس در آمدی و تا حوالی کسگر رفتی. با این همه نافرمانی از آن اغماض نموده
 کور حسن^۱ یساول باشی مجلس بهشت آیین را فرستادیم که ترا نصیحت نموده
 باز گرداند. مدتی او را نزد خود نگهداشتی^۲ و کور شاه علی قوریساول را هم فرستادم
 و آنچه به تو نوشتم اصلاً قبول نمودی و بدان عمل نکردی و بدان قیام نفرمودی
 و بعد از آن کور حسن را نزد خود بردی. مردم تمام بیمار شده بودند و تریاکیانت
 همه به اسهال افتاده باز گشتی و شجاعت آثار کیارستم را که

گمانت چنان بود کاو رستم است و یا آفتاب سپیده دم است
 با اکثر متعینان مثل مهر دار و ایشیک آقاسی و غیر ذلک در رشت گذاشتی تا آن که
 اکثری کشته و بعضی گرفتار شدند. با وجود این همه اعمال ناپسند که از توبه فعل آمد
 کیارستم و رفیقان را به خلعت شاهانه سرافراز فرمودیم و رعایت اوفی الحقیقه به جهت
 این بود که حرمت و سیرت تو در میان مردم روزگار باشد و از دو جهت خون بهابه
 کیارستم مقرر کردیم یکی به واسطه آن که می گفتند که بهرام میرزا هم به گیلان آمده
 بود چه ساخت و دیگر آن که در مقابل ایالت پناهی حکومت دستگاهی صدرالدین خان
 و بایندر خان در آمده جنگ کرد و الحمد لله دانستند که حضرت حق سبحانه و تعالی
 ترا عاجز و زبون ساخت نه مرا. تو چون سخن مرا قبول نکردی و انواع قباح
 و اعمال زشت به جای آوردی به تو نوشتم که گیلان بیه پس را به تو داده بودیم از
 تو تغییر نموده به ایالت پناه سلطنت دستگاه فرزندی جمشیدخان دادیم. الکای
 موروثی تو از تو باشد و در آن جا به فراغت خاطر باش و کیسم از تو نخواهم ستاند.
 مع ذلک دست از کوچسفهان که از قدیم الایام داخل بیه پس است باز نداشتی و همه

روز با فرزند اعزمذکور نزاع و جدال نمودی تا آن که یوقلی بیگ را فرستادیم به واسطه آن که در میانه تو و فرزند مشارالیه واسطه بوده نگذارد که نزاع واقع شود. چون مشارالیه را به صلاح اندیشی فرستاده بودیم نه به جنگ و نزاع، امر فرموده بودیم که به کوچسفهان نرود و در رشت توقف نموده حکم جهان مطاع با کس خود نزد تو فرستد. چون مشارالیه که صاحب پانصد نفر بود و به صلاح اندیشی بدان جامی آمد باسی چهل ملازم به رشت آمد و وزیر خود را نزد تو فرستاد هنوز کس او به تو نرسیده بود که شکار ماهی را بهانه ساخته خود بدان حدود آمدی و کمان و تیر به لشکر خود که شغالان و روباهان اند بخش کرده بازگشتی و تمامی لشکر خود را همراه آن حیز به تعاقب شاه منصور نموده بر سر یوقلی بیگ فرستادی و مضمون این بیت که

پشه چو پر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که اوست
مورچگان را چو بود اتفاق شیر ژبان را بدراند پوست
یوقلی بیگ و شاه قلی ایواغلی ذوالقدر که تحصیل دار وجه کیسم بیه پس بود
و اصلاکاری بدین معامله نداشت بایست نفر دیگر به قتل رسانیدی و با وجود آن که
در دهه ذی الحجة الحرام بود این نوع عمل به جای آوردی و به سخن غیر و حکایت
پوچ و دعویهای باطل که خوشامد گویان در وقت ظهور کیفیت تریاک در پیش تو
کردند گوش کرده از راهی رفتی. از جمله کیارستم و بعضی نوکران می گفته اند که
بهرام میرزا به گیلان آمد چه ساخت.

بهرام هم مثل تو تریاکی بی عاقبتی بود و امیر همدان بود و حالا ایالت پناه
جلالت دستگاه حکومت انتباه امیرخان به جای اوست بلکه از او بهتر و دیگر آن کیدیک
حرام زاده، بقیه السیف بیغوش احمد نام ملازم، شیطان با یزید^۱ که قدمش به او مبارک
بود و اسم و قدمش به تو مبارک خواهد افتاد، در حضور تو با مقصود علی آقای قورچی

۱ - منظور سلطان بایزید است پسر سلطان سلیمان عثمانی که بر ایران پناهنده شد و ظاهراً چون در صدد ایجاد بلوایی در ایران بود، شاه طهماسب او را گرفت و بعد به گماشتگان سلیمان تسلیم نمود و فرستادگان سلیمان او را کشتند.

مویه که نزد تو فرستاده بودیم معارضه می کرد و دعویها و زیاده سرپها می نمود منع اونمودی و آن سنگ حرام زاده که این گهها باتومی خورد مجهول بود . از جمله هفت هزار کس با شیطان بایزید آمدند و در روزی که تمام ایشان را گرفتیم يك جلودار من در آن معرکه به قتل آمد . توبه سخن این نوع کیدی هرزه گوی نمک به حرام بازی خوردی و به لاف و گزاف اواز راه رفتی و با وجود دوستی و محبت و يك جهتی که به نواب همایون ما اظهار می کردی تاهزار نفر از مردم شیطان بایزید که بدان جا آمدند يك کس را نگرفتی که به درگاه ما فرستی . با این عمل و افعال ناپسندیده بی حیایی و بی شرمی و بی آزرمی تو در آن مرتبه است که مکرر عریضه ها به خط خود نوشتی و کتابات به سیادت و اقبال پناه ایالت دستگاه اعتمادالدوله العلیة العالیة الخاقانیة جلال الدین معصوم بیگ صفوی و غیره فرستاده اظهار محبت و اخلاص و يك جهتی نمودی و انکار محض کردی که مرا از کشتن یوقلی بیگ خبری نیست و راضی نبودم و کتابات به ملا - عبدالرزاق کیارستم که به خط خود نوشته (بودی) فرستادی که موقوف به آمدن یوقلی بیگ ام .

موقوف يك کرشمه ساقی است کار ما .

و سفارش کرده بودی پیش از آن که غوغای شود جنس معلوم را بفرست . ما خیال کردیم که تریاک کی خواهد بود . آخر معلوم شد که جنس معلوم باروط بوده کتابت رابه جنس^۱ فرستاده شد که مطالعه نمائی که عاقبت تزویر و تلبیس و دروغ و مکر و حیل و غیر از خانه خرابی و شر مساری و سیاه روئی امری دیگر نیست .

دانسته باشد که شفقت عامه خسروانه ما من بعد به این در امور ملکی راضی نخواهد شد . اگر صد هزار تومان نقد به پایه سریر اعلی فرستد محال است که دیگر عنان اختیار آن ملک را به دست اقتدار اوسپاریم که از کمال بی قیدی و بی عقلی همه ساله مبلغ چهار صد تومان به يك سازنده دائم الخمر کاولی^۲ دهد و موازی هزار نفر مسلمان

۱ - این کلمه این جا مناسب نیست . شاید : بعینها ۲ - ظاهراً منظور همان استاد

زیتون است و شاید کلمه کاولی نیز همان کلمه ای باشد که امروز کولی گفته می شود .

را ملازم او سازد و قصبه تولم به تیول او دهد که عورات مسلمانان را به تهمت زنا گیله ساخته بندگی فرماید.

قلم زن نگهدار و شمشیر زن نه مطرب که مردی نباید زن

و با وجود آن که بهرام میرزا به اسراف هر روز يك تومان به او می‌داده و از این قبیل همه ساله صد هزار زنا در آن ملک واقع شود. هر که را اندک قدرتی باشد پسران مسلمانان را کشیده به اسم یریکائی با خود نگاه دارد، خصوصاً ملا عبدالرزاق صدر، اکثر مردم آن دیار در مجلس او پیوسته به ساز و قمار اشتغال نمایند و دیگر چیزها که از عدم تقید شریعت محمدی (ص) در آن ملک پیدا شده بسیار است.

پس بنا بر این به واسطه امر معروف و نهی منکر بر کافه خلائق منع و زجر او و توابع لازم و واجب است و با وجود این همه گناه و اظهار اکراه از کرده‌های ناپسند پشیمان گشته از زیاده سری به سخن اجامره و او باش و اجلاف از راه بیرون مرو و روی به راه آورده بر مضمون حکم جهان مطاع لازم الاتباع مطلع شو و از کمال اعتماد به عفو پادشاهانه ما از روی امیدواری تمام بخاطر جمع متوجه پایه سریر اعلی شو و نواب همایون ما پیروی سنت سنیه آبابی عظام کرام و اجداد عالی مقام ذوی الاحترام خود نموده موافق آیه کریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین از خطا و جرم او گذشته قلم عفو بر صحایف اعمال او خواهد کشید و با وجود این مجدداً او را در سلك منظوران نظر کیمیا اثر در آورده به طریق سایر سادات عالی درجات ممالک محروسه که اکثر صد تومان و صد و پنجاه تومان و دو بیست تومان مواجب و سیورغال دارند و منسوب اند به علو نسب و سمو حسب و صحت مذهب و متابعت ملت، هر یک یگانه دهرند و در عرصه گیتی به یمن توجه و وفور مرحمت خسروانه ما معروف و مشهور او را نیز در عراق و خراسان و فارس و کرمان هر کدام که اراده نمایند پانصد تومان سیورغال با انعام به اوشفتت خواهیم فرمود که من بعد از سرفراغت خاطر نشسته اوقات صرف نماید و اگر خلاف این اراده و امر به منصفه ظهور رسد و از کمال بدبختی اطاعت فرمان واجب الاذعان که صلاح دین و دنیا را این است نخواهد نمود، دانسته باشد که

عن قریب نزول عساكر منصوره در آن ملك قرار و گرفتاری او به مصدوقه آیه قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا^۱ به وضوح خواهد پیوست و به مضمون بلاغت مشحون اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا الْعِزَّةَ اَهْلَهَا اِذْ لَوْ عَلِمُوا كَذَلِكَ لَفَعَلُوا^۲ از عبور لشکر ظفر اثر ضرری بدیشان رسد. اگر چه حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافته که احدی از غازیان عظام و عساكر منصوره مزاحم و متعرض هر کس که جنگ نکند خواه سپاهی و خواه رعیت نشوند. غرض آن است که گیلان (که) الکاکی خاصه است به شومی تو در میانه خراب نشود و رعایا و برابا مستأصل نگردند و دانسته باشند که از ضعیف و شریف و صغیر و کبیر هر کس که کشته خواهد شد و پامال نهیب و غارت خواهد رفت مظلومه و وبال آن در روز جزا برگردن او خواهد بود.

پس بر این تقدیر باید که مردم ولایات بیه پیش خصوصاً لاهیجان و غیره که الحال حکم رعایای سایر ممالک محروسه دارند و خاطر اشرف ما به رفاهیت حال ایشان متعلق است اغوا نمایند و تحریک کشته شدن نکنند که حکم جهان مطاع عرض دور یافته که هر کدام از ایشان که در مقام مقابله غازیان در آیند به نوعی ایشان را تأدیب و تنبیه نمایند که عبرت عالم و عالمیان شود و هر کس که در مقام اطاعت و انقیاد باشد، خواه سپاهی و خواه رعیت، لطف و احسان شامل حال و احوال ایشان نموده اگر سپاهی باشند در سلك سپاهیان در آورده رعایت می نمائیم و اگر رعیت باشند به رعیتی خود قیام نمایند و منتظر باشند که در ششم شهر ربیع الاول به نوعی که مقرر شده عساكر منصور متوجه لاهیجان و توابع اند. چون در آن جا به کذب و افترا می گفته اند که صوفیان مردم می خورند تا رعایا متوهم شده میل این جانب نمایند، بنابراین راه دیلمان را گذاشتیم که اگر او پیش ما آمد صوفیان او را نخورند و به تیول داران هر محل حکم جهان مطاع شد که به محل تیول خود رفته دست ظلم و تعدی او و متعلقان و تابعان او از عجزه و مساکین کوتاه نمایند.

باید که چون بر مضمون حکم جهان مطاع مطلع شوند ترك بدبختی نموده به سخنان ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض^۳ عمل نمایند که از مخالفت با این دولت

ابد مقرون عاقبت الامر حال او به کجا خواهد رسید .

تحریر آفی روز شنبه بیست و هفتم شهر صفر ختم بالخیر والظفر سنة خمس و

سبعین و تسعمایه . *

جواب^۱

عرضه داشت بنده از افعال کرده و ناکرده پشیمان و شرمنده احمد الحسینی بعد از دعای بی‌روی وریا که بدین غلام و غلام زاده بنابر ندی که قبل از این جریان قلم تکلیف تا حال کرده و به شرایط آن قیام نموده واجب است به عرض مقیمان بارگاه و سکان آستان جم‌جاه انجم سپاه سکندر سریر کشور گیر ، دارای فریدون لوای، ملک ملک عجم و عرب، شہسوار اشہب روز و ادم شب، حامی بیضه اسلام و کافه انام، مروج مذهب خیر المرسلین ، مظهر طریق حضرات ائمه اثنی عشر صلوات-
اللہ علیہم اجمعین، مصدوقه السلطان العادل ظل اللہ فی الارضین، قهرمان الماء والطين
اندر پناه حکمش خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیش از ماه تا به ماهی

اعنی نواب ہمایون ، مظهر عنایت بی‌دریغ ، پناہ جهان و جہانیان ، آن کہ قدوة سادات کبار ، خلاصه نقبای عالی مقدار، عم بزرگوار آن آستان فرشته پاسبان بہ این بنده خانہ رسید و عتاب نامہ ای کہ اگر بر کوه بر خوانند فجعلہ دکاد کا^۲ از او ظاہر گردد و اگر بہ گوش بحر عمان رسد بہ خروش آمدہ صورت اذا البحار فجرت^۳ پیدا شود بر بندگان آستان کیوان پاسبان مخفی نیست کہ سلطان روم و دارای ہند را لیاقت این خطاب نیست و ہر چند بنده را حد جواب این کلمات نبود و از سرتا قدم

۱ - عنوان در نسخه ۶۰۶ : «صورت عرضہ داشتی کہ خان احمدخان در جواب حکم اشرف

نواب جنت مکان شاہ طہماسب نوشتہ بود ،

۳ - الانقطاع ۳

۲ - سورة الفجر ۲۲

غرق گناه است و کرم شاهانه به عفو و اغماض عاصیان می‌باید که بر عالمیان واضح گردد ، اما بنا بر آن که کار به جان و کارد به استخوان رسیده به عرض چند کلمه گستاخی نموده به کرم شاهانه تکیه می‌نماید و خلاصه این کلمات آنچه به قلم منشیان عطار در فطنت در باب رعایت این غلام زاده درم خرید و اعطاف و الطاف شاهانه که این گدا - پرورده آن است در آمده عین صدق است .

از دست و زبان که بر آید کاز عهده شکرش به در آید

حقا که این بنده خود را پرورده حقوق نعمت و از خاک مذلت برداشته ایادی تربیت شاهانه می‌داند ، اما برای پادشاه مخفی نیست که خدمت آبا و اجداد این بنده هم در آن درگاه به چه مرتبه است . ترکان رومی و غلامان هندی که در آن وقت آبا و اجداد بنده در عشر عشیر بعضی خدمات شریک بوده اند اولاد ایشان حالاً صاحب ولایت اند . اگر بیه پس را بدین بنده شفقت کرده بوده اند ملاحظه نمایند تا چه مقدار ملک شرعی این بنده در تصرف عمال آن دولت بوده است که نواب غفران پناه شاه اسماعیل مرحوم انارالله برهانه سگی را به واسطه همراهی در آن وقت چه قدر تربیتها فرموده اند . این بنده هم اگر سگ نباشد زسگ کمتر است !؟

حاشا از کرم شاهانه با آن بلیت عقوبت این قدر گناه بنده را بر ذمت التفات شاهانه واجب گردانند و آن همه خدمات منظور نداشته رضا به آوارگی و بیچارگی سیدمظلومی فقیر که بعد از درگاه الهی جز آستانه پادشاهی پناهی نداشته باشد (دهد) . امید دیگرها را به کرم شاهانه گذاشته ..

در باب عذر گیلان آمدن این بنده در وقت تشریف آوردن عمده الکرام مقرب الحضرة العلیة العالیة حسین قلی بیگ یساول باشی قور خاصه شریفه به عرض می‌رساند و مؤکد به قسم می‌گرداند به خاک قدم نواب همایون که در نظر عالمیان با - تاج فرقدان برابر است که چون پروانه حسین قلی بیگ محتوی به حکم بیه پس بود ، اعم از آن که این بنده در دیلمان بوده تسلیم نماید تا به گیلان رود و این بنده به واسطه تسلیم بیه پس که اخراج اهل و عیال لاهیجیه نماید به بیه پس رفته بود و پسر بنده را پیشتر به واسطه لشکر کشی نفرستاده بود و آن بیچاره هرگز از این معاملات وقوفی نداشت

و غرض از همراهی او این بود که چون در این زمانه به صحبت کسی اعتماد نبود شاید که در این چند روز هم از صحبت کس نا اهل محفوظ ماند که آن قضیه پیش آمد و از دار فنا و مقام محنت و عنا به محل بقا و دار البقا نقل نمود و این بنده در این دنیا که بر میت هم تهمت می نهند لشکر کشی را به آن طور حیوانی نسبت می دهند

شاهابقیای عمر تو با دا هزار سال اقبال در پناه تو با دا هزار سال
سالی هزار ماه و مهی صد هزار روز روزی هزار ساعت و ساعت هزار سال
حقا که در آن محنت و مصیبت چشم مرحمت و الطاف از آن پادشاه عالم پناه
داشت و آنچه انصاف است دیگر آتش بی لطفی بندگان آن درگاه برداغ دل این
سوخته نایست نهاد .

و در آن که مذکور شد که این بنده خاکسار به گیلان آمد همین قدر گناه دارد که در الکای بیه پس نمی بایست ایستاد که براغوای امرای گیلان این بنده را آن شرمندگی روی داد و به گناه خود این قدر معترف است و حقا که در فومن رو به روی مثل ایالت پناه احمد سلطان بیه پس و امیره کسگری و اشخاصی که به دولت آن پادشاه نسبت به این بنده کار ایشان معلوم است نشسته و کار ایشان را به اختتام نزدیک رسانیده بی آن که چنانچه خصمان به عرض رسانیده اند و اشارتی به آن شده که تریاکیان این فقیر به مرض اسهال و غیره گرفتار شده باشند و به رفاقت مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة کور حسن بیگک حسب الامر شاهانه از بیه پس بیرون آمده است و خدا را به شهادت می طلبد که جز این باعث نبود و اگر کور (حسن) بیگک مشارالیه اخلاص این فقیر را عرض نکرده باشد گناه از بنده نیست . فردای قیامت حجت بر او خواهد گرفت که رنج این بنده را ضایع گذاشته باشد. حقا که این بنده همیشه از یوقلی بیگک ابا داشته و هرگز رضا بر آن نداده و از آن وقت که به کنار رودخانه رفته بود غرض بنده شکار ماهی و سیر نبود . امسال تمام سال به کنج خانه و غم و غصه گرفتار بوده است و در آن چند روز به واسطه آن که انبساط طبیعت از دولت آن پادشاه دست دهد رفته بود و بعضی از خدام نواب که در آن جا از اتفاقات حسنه بودند واقف اند و هر که غیر از این به عرض اعلی رسانیده از خصومت این غلام زاده است و کاغذ چندی

که به ملا عبدالرزاق و کیا رستم نوشته از غایت کمال عجز و اضطراب بوده در این سال تمام اوقات احوال کثیرالاضطراب خود را در آن درگاه عرض کرده نتیجه نیافته بود از این که هجوم اجامره گیلان را می دانست و چون در دست ایشان محبوس و مجبور است علاجی ندارد و مولوی مشارالیه را اخبار کرده بود که شاید مسلمانی به گناه جاهلی چند مثل این بنده معذب و مخاطب نباید شد .

چو از قومی یکی بی دانشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را
و بارو طی که طلبیده بود دفع صایل بیه پس بود که این نوع فرصتی به دست ایشان افتاده .

ای پادشاه عالم !! این واقعه را به که می توان عرض نمود که دوستان عمر انتقام هزار ساله خود را از غلامان امیر المؤمنین بکشند و این طور قضیه به واسطه صلاح دنیا، در زمان دولت مثل آن پادشاهی روی نماید .

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

و گردم در کشم ترسم که مغز استخوان سوزد

حاشا از کرم شاهانه که به واسطه قتل شخصی که قاتلش حقاً معلوم نیست تجویز بی سامانی این همه مسلمین نموده و بر تکلیف جلای وطن که این بنده جز در آن جاتواند کرد فرمایند . حضرت باری تعالی به این پادشاه کم احسان نفرموده اند که نام همه بندگان برزباننش می رود تا دیگر معامله به درگاه الهی نخواهد داشت که همین قدر از درگاه احدیت خشنود می شوند حقا که در یوم بفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه^۱ این بنده و سایر بندگان آزرده الهی که در این بلیت با این غلام شریک اند دامن آن پادشاه را خواهیم گرفت. کی رواست از کفار گرجی جزیه قبول فرمایند و با سنی و مخالف مذهب شیعی آشتی نمایند ، توبه این بنده که به گناهنا کرده متهم است و استغفار چندین هزار مسلمان دیگر قبول نباشد .

دیگر در این باب هیچ نمی توان گفت و حد خود نمی بیند و به کرم شاهانه می گذارد .

و این که تکلیف بنده به تقبیل آن درگاه که ملثم شفاه اکاسره و خواقین است فرموده اند عین الطاف است و حقا که بنده را نذر طواف امام الخاقین مقتداء العالمین مدت بیست سال است که نیت طواف شاهانه هم به کرات نذر کرده و به سمع شریف بندگان آن درگاه هم رسیده خواهد بود که دولت بنده را به این سعادت راهبری نکرده حقا و بعزّة الله تعالی که این بنده را دولت طواف مشهد رضوی هرگاه به یاد آمده به سلطنت هر دو جهان برابر نمی کند و غلامی درگاه شاهانه را به هزار سلطنت دارین فایق می داند و اگر به خاک بوسی درگاه شاهانه نرسیده از عالم باید رفت از زندگی که دارد بیزار است و اگر در زمان پیشین حکایت می گفت حالا بر بنده فرض است. امام موقوف علیه چندی دارد .

پادشاه عالم و عالمیان! اگر ناموس شاهانه ابا نکند که این بنده گناه نا کرده شرمنده مثل دزدان سردرپیش افکنده در آن مجلس آمده باشد که گورخانه آبا و اجداد خود را به مبلغ پنجاه تومان سیورغال بفروشد و این بنده چون بدان درگاه تواند آمد، به چه رونظر به بندگان آن درگاه تواند انداخت!

اگر آن پادشاه را غرض محبت است که بین الاقران بدین غلام باشد، این بندگان ستم رسیده پیش حضرت واجب الوجود دامن غلامان آن درگاه را خواهد گرفت. جمیع اوامر مقدور شاهانه را مطیع است و بر بندگی صدقدم بلکه صد هزار فرسخ از بندگان دیگر پیش و دقیقه ای از دقایق ناموس شاهانه فرو نگذارد و این جفاهای ناحق و آنچه می گویند ما را اضطراب است که هیچ کس ندارد که سخن بنده را عرض کردن یار داشته باشد و کار به جان رسیده .

به درد مردن و لب ناگشودنم به از آن است

که ناله ای کنم و موجب ملال تو باشم

امیدوار است که بنده و سایر بندگان خدا را که باینده در این محنت شریک اند به خدا و ائمه هدی بخشند و به امیدی که به شفاعت حضرت رسول الله دارند که غیر از شفقت و مرحمت در حق این بنده چیزی دیگر به خاطر شریف نگذرانند و از احوال

روز موعود و یوم لمن الملك لله الواحد القهار^۱ اندیشند که ثواب این بخشش به روزگار فرخنده آثار شاهانه عاید گشته دولت شاه دین پناه به دولت صاحب الزمان متصل گردد. سخن اعدارا منظور نداشته از خاطر مخاطر این بنده رامحو فرمایند که (۲) کوتاه را تاب اینها نیست.

الهی سایه دولت و پایه معدلت شاه دین پناه تا انقراض عالم و نسل بنی آدم پاینده باشد . امره اعلی . *

۱ - سورة المؤمن ۱۶ ۲- کلمه‌ای افتاده
* نسخه خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

فرمان شاه ظهاسب به رکن الدوله معصوم بیک صفوی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه امارت مآب جلالت نصاب سیادت و سعادت ایاب، معصوم بیک الحسینی به عنایت بی غایت شاهانه مفتخر و سرافراز گشته بدانند که چون بر مضمون حکم قضا جریان اطلاع یابد فی الفور سلطانان هزاره مثل پیر محمد سلطان استاجلو و شرف خان کنگر لو و الله قلی سلطان تکلو را با قریب دو هزار سوار مسلح و مکمل که از ایشان کارهای مردانه در وجود آمده باشد همراه نموده جهت دست آوردن حاکم گیلان به گوراب تنکابن فرستد و صدرالدین خان و قوج خلیفه را قریب دو هزار سوار نامدار و پنجاه هزار پیاده به گوراب اشکور فرستد و خود با سی هزار سوار به گوراب رانکوه نزول نموده فرزند ارشد را با باقی عساکر نصرت مآثر به گوراب لاهجان ساکن ساخته پیاده های جمشیدخان و امیر ساسان را یکی از متقیان همراه کرده به طرف رودسر روانه نماید و مردم گیلان را که سر بر ربقه اطاعت در آورده و فرمان برداری شعار و دثار خود ساخته اند همراه به تشریفات فاخر سر بلند گردانیده به میعاد سلطنت و ایالت امیدوار سازند و رعایا و عجزه را به نوعی رعایت و محافظت نمایند که هر آینه موجب تسلی همگنان گردد و چون عساکر ظفر مآثر را به موجب فرموده به اطراف و اکناف فرستد همه روزه حالات و مهمات که سانح گردد معروض پایه سریر خلافت [مصیر؟] می فرمایند و کسانی که با احمدخان اتفاق نموده اند و از شرارت ایشان عساکر فرخنده مآثر را ضرری رسیده دفع و منع ایشان را از جمله فرایض دانسته هر جا که مسکن و مأمن نموده باشند امیر ساسان را چرخچی لشکر

نموده شبیخون بر سر ایشان برده و تمامی را به تیغ آبدار دشمن شکار دمار از روزگار بر آورده ایشان را مستأصل و منظوی سازند و کمر بیک افشار را نزد احمدخان فرستاده بدین مضمون که چون حقوق خدمات آبا و اجداد بدین دودمان اعلی می باشد از روی امیدواری متوجه درگاه معلی شود که از سعادت سرمدی مستفیض و مستسعد می شوند و اگر سخنان محققان را استماع نموده به طریق یک رنگان و یک جهتان بدین آستان ملایک آشیان روانه می گردد و صورت حال و حقیقت مهمات را به واجبی دانسته معروض پایه سریر خلافت مصیر دارند تا بیعت را به کلام ملک علام مؤکد ساخته او را از تهدید مخوف بیرون آورده شود والا [اگر] سخنان صاحب غرضان راهم چنان به سمع قبول و رضا جاداده عناد را شعار و دثار خود ساخته است، راههارا بدو محکم گرفته جهان فراخ را بدو تنگ و تاریک سازند و هر جا که به ایشان ظاهر و باهر گردد استظهار و اعتضاد هم بود [ه] بی منت و وحشت بدان جانب روانه شوند و گرد بر گرد او را عساکر نصرت مآثر حصن حصین مرتب و مرمت نموده چنان کنند که راه گریز بر او بسته شود و از کمندازدها افکن دست و گردن او را بسته با کسان که همراه او بوده باشند به درگاه عرش اشتباه حاضر سازند و نعوذ بالله اگر تغافل و تکاهل نمایند و از قبضه تصرف ایشان بیرون رود و جای دیگر اقامت نماید نوعی جزا و سزای ایشان می شود که تا این نیلگون خیام برپا و سلاطین بر سریر سلطنت مستقر و مستقل باشند، در دستور العمل سلاطین و جمیع نوکران باشد.

تحریراً فی شهر جمادی الآخره سنه خمس و سبعین و تسعمايه *

نامه شاه اسماعیل ثانی به خان احمد خان^۱

سیادت و سلطنت پناه حشمت و شوکت دستگاه اخوی نظاماً للسیادة والسلطنة والاقبال، خان احمد به اصناف الطاف بی کران شاهی و انواع اعطاف بی پایان نامتناهی شاهنشاهی شرف اختصاص یافته بدانند که مقادیر امور عالم و مجاری احوال بنی آدم به مؤدای بیده ملکوت کل شیئی^۲ در قبضه قدرت و اهب متعال و فیاض ذوالجلال جل شانہ وعم نواله واحسانه است. لاجرم هر که دست توسل به حبل المتین عنایت الهی استوار داشت به دستیاری قل ان^۳ الفضل بیدالله^۴ لوائ عزت بر اوج رفعت و کامکاری افراشت و آن که پای توکل بردامن شکیبائی کشید عاقبت به مددکاری ومن یتوکل علی الله فهو حسبه^۵ به مراتب بلند و مقاصد ارجمند رسید.

شاهد این حال و مصداق این مقال آن که چندگاه که آفتاب دولت قاهره ما در نقاب حجاب پنهان بود و ماه شوکت باهره ما از افق مقصود چهره نمی نمود همواره مضمون بلاغت مشحون با من خلق بایدیم شیئی را منظور نظر اعتبار داشته در جمیع مواد توکل بر خالق جزء و کل نموده ایم. لهذا حضرت پادشاه بی نیاز و کریم کارساز که ملک بخش اقالیم توئی الملك من تشاء^۶ فرمانروای ممالک ان^۷ الارض لله یورثها من یشاء^۸ او است

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس : سواد منشوری که شاه اسماعیل ثانی صفوی

به خان احمد گیلانی در باب استخلاص او از قلمه اصطخر نوشته .

۲- سورة یس ۸۳ ۳- آل عمران ۶۶ ۴- الطلاق ۳ ۵- آل عمران ۲۵

۶- الاعراف ۱۲۵

به جهت اظهار قدرت کامله و ظهور قوت شامله بی‌اعانت و مددگاری احدی ابواب مرادات دوجہانی و سعادات جاودانی بر روی روزگار آثار ماگشوده رتبه بلند پایه سلطنت عرصه جهان و مرتبه عزت پیرایه فرمان روای کافه عالمیان را به ذات کثیر الاحسان نواب همایون ما مفوض فرموده بیان خیر و احسان را که بر صفحه خاطر مصور فرموده بودیم به مقتضای رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه^۱ ماضی می‌رسانیم تا به مضمون صدق مشحون و اذکر فی کتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد^۲ ظهور یابد. از جمله در حینی که آن سیادت و سلطنت پناه در قلعه قهقهه مبارک بود صورت این معنی بر صفحه خاطر عاظر مرتسم بود که چون به توفیق الله تعالی از قلعه مبارک بیرون فرمائیم، آن سیادت و سلطنت پناه را بیرون آورده بنابر مراعات خدمات آبا و اجداد نسبت بدین سلسله عظمی و پاداش خلوص ارادت او به نواب همایون ما به- ملاحظه قاعده اخوت که علاقه محبت را بدان مستحکم ساخته بودیم نقاب حجاب از چهره حال او گشائیم. چون به حسب تقدیر، در آن ایام آن سلطنت پناه به رفتن قلعه اصطخر مأمور شد لهذا نتایج آن اراده و بیرون آمدن همایون ما به ظهور نرسید و حالا که به عون عنایت حضرت باری بر مسند سلطنت و کامکاری و سریر ابهت و بختیاری استقرار یافتیم به مقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان^۳ به مؤدای ان حسن العهد من الایمان، بدان عهد وفا نموده مجدداً سلطنت و دارائی مملکت گیلان بیه پیش و توابع را که موروثی آن سلطنت و سیادت پناه است بر حسب مؤدای ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها^۴ بدان نقاوه دودمان سلطنت عنایت فرمودیم.

عهدنا الی الله الوعد صادقاً یعود بعون الله و العود احمد

و این حکم همایون مصحوب امارت شعار، عمده الاعاظم و الاعیان محمد بیگ یکه ذوالقدر فرستاده شد. باید که بدین مژده مبتهج و مسرور شده سجدهات شکر الهی به تقدیم رسانیده ریاض امانی و آمال خود را از رشحات سحاب عنایت تازه و سیراب داشته از روی استظهار تمام به رفاقت ایالت پناه حکومت دستگاه شمساً للامارة و الاقبال محمد بیگ متوجه درگاه جهان پناه گردد که ان شاء الله بعد از تشرف

به شرف عتبه بوسی به اعزاز و احترام تمام به حکومت و دارائی مملکت مذکور فرستاده به مقتضای و عدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم^۱ به مسند فرمان روائی ممکن سازیم و من کل الوجوه و الابواب مستظهور و امیدوار باشند و چون به توقیع رفیع اعلی رسد اعتماد نمایند.

کتب بالامر الاعلی اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه تحریراً فی روز چهارشنبه دوازدهم رجب اودئیل به دارالموحدین قزوین حفظها الله عن فساد المفسدین.*

۱- النور ۵۴. در متن لیستخلفنکم من قبلکم ضبط شده

* مجموعه خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

نامه شاه سلطان محمد خدا بنده به خان احمد کبیلانی

هو الله سبحانه. الملك لله. سيادت و سلطنت پناه، نصف و اقبال دستگاه، حشمت و ابهت پناه، اخوی شعاری نظام الدین احمد خان به عواطف الطاف خاص عز اختصاص یافته و خوشحال و مسرور بوده متوجه حضور شود که شفقت التفات بی غایت نسبت بدان سلطنت مرتبت است و مدعا و مرام او به حصول موصول است و به همه ابواب مطمئن بوده بلاد غدغه روانه حضور شوند. *

کتابت ابوطالب میرزا به خان احمد گیلانی

امر عالی شرف نفاذ یافت آنکه سیادت و سلطنت پناه، حشمت و شوکت دستگاه عالی جاهی عمده الحکام الکرام، قدوة الولاية العظام، نظاماً للسيادة والاقبال، خان احمد حاکم گیلان به وفور مراحم بی کران عالی اختصاص و شرف امتیاز یافته بدانند که از مأمور سلطنت و اعنة مهام حشمت و شاهنشاهی در منصبه تأیید ملک بخش توئی الملک من تشاء^۱ و مملکت ستاننده تنزع الملک ممن تشاء^۲ است و مجاری مهمات روزگار و سوانح واقعات واردات لیل و نهار منوط و مربوط به تقدیر ملک قدیر و کارساز صغیر و کبیر عظم شأنه و جل احسانه،

پادشاهی که پادشاهان را پادشاهی ز فیض نعمت اوست

این همه طول و عرض و حشمت و جاه قطره‌ای از بحار رحمت اوست

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که بعد از وقوع حادثه نازله و واقعه هایلئ عالی حضرت رضوان مرتبت برادر بزرگوار ابوت منزلت نامدار غفران شعار^۳ به عون و عنایت الهی و رضای قضا مضای شاهنشاهی رتبه و ليعهدی و وکالت دیوان نواب کامیاب سپهر کاب اشرف اقدس اعلی به ذات کثیر البرکات نواب عالی مامفوض گشته امرا و اعیان و ریش سفیدان و اویماقات و کل طوائف قزلباش متفق اللفظ والمعنی

به‌قدم اطاعت و انقیاد تلقی نموده همگی سربربرقه اطاعت و فرمانبرداری نواب عالی مانهاند و مانیز چون اعظم مطالب‌شهنشاهی نیل‌راضی‌ترویج شریعت مقدسه حضرت رسالت‌پناهی صلوات علیه و سلم دانسته همگی همت و الانهت بر آن مصروف‌داریم که نشر مآثر عدل و انصاف در اطراف و اکناف جهان منتشرگشته مضمون التعظیم لا مرالله و الشفقه علی خلق الله در هر باب مرعی و ملحوظ باشد و هیچ کس قدم از جاده شریعت مقدسه حضرت رسالت پناهی بیرون ننهاده سد باب فسوق و نامشروعات بروجهی شود که شراب چون سراب موهوم از صفحه روزگار بالکلیه محو و معدوم گردد و احکام مطاعه در این باب شرف صدور یافته به اطراف و جوانب فرستادیم و قدغن فرمودیم که مرتکب شراب و نامشروعات شود^۱ حکام کرام شرعی و عرفی در رفع و زجرا و بروجهی اهتمام نمایند که مافوق آن متصور نباشد و امر فرمودیم که صوفیان و طالبان سلسله مقدسه صفیة صفویه حفت بالانوار القدسیه که مهبط آثار هدایت و رشاد و مطرح انوار حقیقت و ارشاد است به دستور زمان اعلی حضرت خاقان جنت مکان علین آشیان شاه بابام انارالله برهانه سالک طریق صوفیگری [بوده؟] از مسلك مستقیم و طریق قویم مشایخ عظام کرام رضوان مقام عدول و انحراف نورزند و حکام کرام به نهج قانون عدالت و رعیت پروری عمل نموده تجویز ظلم و ستم و حیف و میل ننمایند .

باید که آن سیادت و سلطنت پناه نیز مضامین فوق را قدوه دانسته هر کس که از مضمون این حکم لازم‌الاتباع تجاوز نماید بر وجهی آن کس را سیاست نماید که باعث عبرت و تنبیه عالمیان گشته احدی را یارای تخلف از فرمان واجب الأذعان ما نباشد و چون جهت تبلیغ مشاق و کالت و ولایت عهد که من عندا قدم (؟) علیه الرحمة و تفویض نواب کامیاب اشرف اعلی به وجود فایض الجود نواب عالی مامتعلق (است؟) احکام مطاعه لازم‌الاطاعه به اطراف و اکناف ممالک محروسه فرستادیم. جهت تبلیغ این خبر، سعادت و رفعت دستگاه محمد بیک ایشیک آفاسی حرم شاملو را نزد آن ایالت و سلطنت پناه فرستادیم.

خاطر من کل الوجوه و الابواب مرفه و آسوده داشته خود را مورد الطاف

۱- جمله ناقص به نظر می‌رسد - شاید چنین بوده : قدغن فرمودیم که اگر احدی

بی کران شناسد و در حفظ و حراست آن سرحد کمال اهتمام به جای آورده نوعی نماید که رعایا و برایا در مهد امن و امان آسوده حال و فارغ البال اوقات گذرانند و ملتسمات خود را در ضمن سوانح آن جای عرض نماید که به انجاس مقرون است و خود را منظور نظر کیمیا اثر شناسد .

تحریراً (فی) شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائنه *

در قرن شانزدهم مردان بزرگی در سراسر جهان در عرصه جنگ و سیاست ظاهر شدند و روبه روی هم قرار گرفتند مانند فرانسوی اول در فرانسه، شارل کن Charles Quint در اسپانیا، هانری هشتم در انگلستان، پاپ لئون دهم حامی بزرگ هنر و دانش و پی پنجم مبارز خستگی ناپذیر مسیحیت در رم، و ایوان چهارم ملقب به مهیب و نخستین تزار در روسیه و شاه اسماعیل صفوی و پسرش شاه طهماسب در ایران، اکبر شاه در هند و پس از سلطان سلیم پسرش سلطان سلیمان در کشور عثمانی .

سلیمان در سال ۹۰۰ هـ (۱۴۹۴ م.) به دنیا آمد و روز ۱۶ شوال ۹۲۶ (سوم دسامبر ۱۵۲۰ م.) به جای پدر نشست و جسد پدر را به خاک سپرد و بر سر گور وی مسجدی به نام سلیمیه ساخت و سلطنت خود را به حکام ایالات تابعه و سران ممالک اروپا اعلام داشت . تنها کسی که سر از اطاعت پیچید جان بردی غزالی حاکم سوریه بود. این مرد که به بهای خیانت به هم-نژادان خود، ممالیک مصر، از سلطان سلیم حکومت سوریه را دریافت داشته بود ، سلطان جوان عثمانی را شایسته اطاعت ندید و خواست با خیر بیگ دست اتحاد دهد و در روزیها و اعراب و مردم مصر را بر ضد سلطان بشورانند و بار دیگر دولت ممالیک را زنده کند. ولی خیر بیگ با او نیز خیانت کرد و وی را به محاصره حلب برانگیخت و جان بردی چندان گرفتار این محاصره شد که فرهاد پاشا و شهسوار اوغلی ذوالقدر سران سپاه ترک در رسیدند و او را در ۱۷ صفر ۹۲۷ هـ مغلوب و مقتول ساختند . حکومت حلب به ایاس پاشا تفویض شد و فرهاد پاشا مأمور حکومت قیصریه و مراقبت از فعالیت نظامی شاه اسماعیل صفوی گردید .

در این هنگام سلیمان چون شنید که سفیر وی بهرام چاوش را در مجارستان کشته اند ، روانه مجارستان گردید . شهر شاباتس با همه رشادت فرمانروایش سیمون گوگودی به دست ترکان افتاد و سلیمان از میان دوردیف سرمقتولین مجارستانی گذشته وارد شهر شد . کمی بعد بلگراد به تصرف ترکان درآمد (۲۵ رمضان ۹۲۷ = ۲۹ اوت ۱۵۲۱ م.) و سلیمان در

کلیسای بزرگ شهر که تبدیل به مسجد شده بود نمازگزارد .

سال بعد، در ماه رجب ۹۲۸ برای تصرف جزیره رودس Rhodes پای در رکاب نهاد و پیش از حمله به پیشوای مسیحیان رودس پیام فرستاد که اگر داوطلبانه تسلیم شوند آزادی و اموال شوالیه‌های رودس مصون و محترم خواهد ماند و این قول شاهانه را با سوگند به صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صحف اربعه مؤکد نمود. ولی شوالیه‌های رودس همراه با زنان و مردان جزیره به دفاع برخاستند و با حرارت تمام در برابر ترکان مقاومت کردند تا این که سرانجام در برابر صد هزار سرباز ترک و سیصد کشتی مدافعین از پای درآمدند و روز دوم صفر سال ۹۲۹ هـ . تقاضای مهلت برای تخلیه جزیره کردند و روز نوزدهم سال ۱۵۲۳ م . رودس به دست ترکان افتاد. سلطان ترک با ویلیه دو لیل آدم Villiers de l'Île - Adam استاد اعظم شوالیه‌های سن ژان رودس که مردی سالخورده و موقر بود به مهربانی تمام رفتار کرد و آنان چند روز بعد با اجازه سلطان ترک به مالت رفتند .

پیروزی سلطان عثمانی در این واقعه مهم ناشی از وضع مساعد سیاسی جهان آن روز بود. زیرا شارل کن امپراطور بزرگ و صاحب ممالک وسیع اسپانی و هلاند و آلمان و قسمت بزرگی از ایتالای جنوبی و نواحی الجزیره و جزایر مینورک و سیسیل چنان در جنگ با فرانسوی اول درگیر شده بود که نمی‌توانست به جزیره رودس پردازد . پاپ لئون دهم ، دشمن کینه‌ورز مسلمانان نیز غرق مبارزه با مارتین لوتر کشیش روشن فکر و دلیر بود و مجارستان نیز در قبضه سلطنت کودکی بود به نام لوئی دوم .

فرانسوی اول که در جنگ با شارل کن مغلوب و اسیر شده بود بالاچاره آنچه خواست شارل کن بود گردن نهاده بود تا از اسارت آزاد شود. اما پس از آزادی در صدد اتحاد با سلطان ترک برآمد و پیشنهاد کرد که سربازان ترک از طرف مشرق به مجارستان متحد اطریش حمله کنند و در همان حال سربازان فرانسه از طریق شمال ایتالیا به متصرفات شارل کن بتازند تا امپراطور اطریش در میان دو سپاه مهاجم از پای درآید و بدین ترتیب شکست فرانسوی اول و اسارتش در جنگ پاری Pavia جبران شود و آبروی کشور فرانسه که بالاچاره تن به شرایط ناگوار داده بود اعاده گردد .

سلیمان سفیر فرانسه را به احترام پذیرفت و نامه‌ای به او نوشت با آغازی چنین پر معنی و باشکوه : «هو الله العلی المعطى المعنى المین» و در نامه پادشاه فرانسه را دل‌داری داد و تلویحاً او را به مساعدت خود امیدوار ساخت . تاریخ این نامه ماه ربیع الثانی سال ۹۳۲ است .

روز ۱۱ رجب آن سال، سپاه عظیم سلطان مرکب از صد هزار سرباز و سیصد توپ روانه بلگراد شد و از آن جا به کشور هنگری درآمد و در جلگه موهاکس نزدیک قریه‌ای به همین نام سپاه مجارستان را درهم شکست . این جنگ دو ساعت بیشتر طول نکشید ولی سر نوشت

مجارستان در همین جنگ روشن شد. بیست و پنج هزار جسد از سربازان مجارستانی بر خاک افتاد. لویی دوم پادشاه آن کشور در باتلاق‌های زیر دست موهاکس غرق شد و به دستور سلطان کلیه اسیران مجارستانی به قتل رسیدند و تنها زنان از این کشتار معاف ماندند. کله‌مناری از دوهزار سر در برابر خیمه سلطان ترك برافراشته شد و ژان زاپولیا از مردم هنگری از طرف سلطان به حکومت آن کشور معین گردید. شهر بود Bude روز سوم ذی‌الحجه (۱۵ سپتامبر ۱۵۲۶) به دست ترکان افتاد. صدهزار اسیر و نفایس خزانه سلطنتی و کتاب‌خانه نفیس ماتیا کورون نصیب سلطان گردید غیر از غنائم فراوانی که از غارت آن سرزمین سربازان ترك حاصل کردند.

در سال ۹۳۴ فردیناند برادر شارلکن که از جانب وی حکومت اطریش و هنگری یافته بود زاپولیا را مغلوب نمود و زاپولیا از سلطان ترك کمک خواست. سلطان روز ۱۵ مه ۱۵۲۹ با سپاه دویست هزار نفری خود مجهز به سیصد توپ به راه افتاد و در ورود به موهاکس، زاپولیا برای عرض بندگی به نزد سلطان آمد. سلطان به احترام او از جای برخاست و سه قدم پیش رفت و زاپولیا دست سلیمان را بوسید و سلیمان او را بردست راست خود نشاند و خلعت داد.

سپاه ترك شهر بود را که به دست فردیناند افتاده بود پس از ۶ روز محاربه گرفت و يك هفته بعد زاپولیا بار دیگر به حکومت مجارستان منصوب گردید و سلطان ترك همراه زاپولیا عازم فتح وین شد. روز ۲۳ محرم سال ۹۳۷ (۲۷ سپتامبر ۱۵۲۹) سلطان به پای حصار وین رسید با سپاهی مرکب از ۱۲ هزار ینی چری و ۱۲۵ هزار سپاهی ۴۵۵ توپ و بیست هزار شتر حامل وسائل و هشتصد کشتی کوچک. اما شهر وین در مقابل سپاه ترك دلیرانه ایستاد و سلطان ترك چون از فتح آن شهر نومید شد روز ۱۵ صفر ۹۳۷ محاصره را رها کرد. (۱۴ اکتبر ۱۵۲۹)

ینی چریها در بازگشت از اسیران تنها افراد جوان و زیبا را نگهداشتند و بقیه را به قتل آوردند. چون سپاه فردیناند سال بعد شهر بود را در محاصره گرفتند بار دیگر سلطان سلیمان در رأس يك سپاه دویست هزار نفری از قسطنطنیه حرکت کرد. در شهر نیش از بلاد سربستان سفیر جدید پادشاه فرانسه به حضور وی رسید. سلیمان باشکوهی بی سابقه او را پذیرفت در حالی که سفرای فردیناند را سخت تحقیر نمود. سپاه ترك به همراهی پانزده هزار سوار تاتار به سرکردگی صاحب‌گرای خان قرم از بلگراد عبور نموده روبرو وین نهاد. اما به جای حمله به این شهر به تخریب و غارت ولایت استیری Styrie پرداخت. قاسم پاشا وارد اطریش شد و همه را به آتش و خون کشید و چون با مقاومت آلمانها مواجه شد چهار هزار اسیری را که گرفته بود کشت و سلطان سلیمان بدون اخذ نتیجه ارزنده‌ای به قسطنطنیه بازگشت و علت این امر یکی فرارسیدن فصل سرمای شدید اطریش بود و دیگری آمادگی کامل فردیناند برای دفاع از وین. هنگامی که سلطان ترك در اطریش بود، امیر البحر معروف ایتالیایی به

نام آندره دوریا **André Doria** با کشتیهای جنگی خود شهر های قرون **Coron** و پاتراس **Patras** را گرفت و بسیاری از ینی چریان را به قتل رسانید و قلاعی را که سلطان ایلدرم با یزید بنا کرده بود ویران کرد .

در اوایل سال ۱۵۳۳ فردیناند تقاضای صلح کرد و سلطان ترك كه قصد حمله به ایران داشت با این پیشنهاد موافقت نمود و بین ابراهیم پاشا و نمایندگان آرشیدوک فردیناند پیمان صلح امضاء گردید . به موجب این معاهده شهر **Gran** گران به ترکان داده شد و ترکان آنچه را فردیناند از خاک مجارستان گرفته بود متعلق به وی دانستند و اطرشیان متعهد شدند که با زاپولیا عهد و پیمانی ننندند .

پس از جنگ با ایران (که شرح آن را در جای دیگر ذکر خواهیم کرد) سلطان به قسطنطنیه بازگشت و در اوایل فوریه ۱۵۳۶ عهدنامه ای بین باب عالی و فرانسه منعقد گردید و به موجب این معاهده امتیازات کنسولی به فرانسه داده شد . پیش از آن نیز در سال ۹۲۸ (۱۵۲۱) معاهده ای با ونیز متضمن این امتیازات بسته شده بود . این امتیازات کنسولی وقتی که دولت عثمانی روبه ناتوانی رفت و وسیله ای شد برای مداخله در امور سیاست داخلی و خارجی ترکیه از طرف ملل اروپایی که اندک اندک به اخذ این گونه امتیازات نائل آمده بودند .

چنانکه گذشت ، هنگامی که سلطان ترك در اطرش بود ، امیر البحر ایتالیا یعنی آندره دوریا در دریای اژه **Egée** خود نمائیها کرده بود . خیرالدین پاشا ملاح مشهور ترك در صدد تلافی برآمد و شهر کورون (قرون) را پس از محاصره شش ماهه تصرف کرد و در سال ۱۵۳۴ سواحل ایتالیا را غارت نمود و خود را به زیر دیوارهای شهر تونس رسانید (۱۵۳۵) . حکومت تونس در آن روز کار با مولای حسن بیست و دومین فرد خاندان بنی حفص بود . این خاندان از ۱۰ شوال ۶۰۳ بر تونس حکومت یافته بودند و نخستین فرد این خاندان ابو محمد عبدالواحد بن ابی بکر بن شیخ ابی حفص بود .

مولای حسن پس از کشتن ۴۲ برادر خود به امارت رسیده بود . وی که هنری نداشت جز پرداختن به حرم سرای مفصل و متنوع خویش ، برای حفظ سلطنت خود را سخت به شارلکن وابسته بود . خیرالدین پاشا وی را از امارت برکنار کرد و برادر وی را به نام حسن الرشید بر جای او منصوب نمود و شهر حلق الوادی (**goulette**) را که سرحد تونس بود به نام سلطان عثمانی تصرف نمود . اما چندماه بعد شارل پنجم برای نجات دادن سی هزار مسیحی اسیر و به خاطر استغاثه مولای حسن مخلوع تونس را باز گرفت و مولای حسن را دوباره به سلطنت نشانید و شهر گولت را گرفت و پادگانی اسپانیولی در آن گذاشت .

این عملیات موجب تجدید محاربه با ونیز شد . در ماه ۱۵۳۷ سلیمان همراه پسران خود محمد و سلیم در رأس سپاهی گران به والونا رفت در حالی که خیرالدین پاشا به سواحل دریای آدریاتیک حمله برده بود . طبق معاهده قبلی سلطان ترك انتظار داشت که فرانسوی اول پادشاه فرانسه نیز از سمت شمال به ایتالیا حمله کند و ونیز متحد تریش را به زانو درآورد

ولی فرانسوای اول در کارستی نمود. چه معاهده او با سلطان مسلمان ترك بر ضد شارل کن مسیحی متعصب در سراسر اروپا تولید ناراضی‌تی کرده بود و فرانسوا ترسید که مبادا عدم رضایت عمومی موجب اتهام وی به خروج از دین مسیح و اتحاد با مسلمانان گردد. این بود که برخلاف قول و قرار خود حاضر به جنگ نشد و با شارل کن صلح کرد (۱۵۳۸).

با این حال ترکان سواحل ایتالیا را غارت کردند و ده هزار اسیر گرفتند و چندین جزیره از متصرفات و نیز را در بحر اژه متصرف شدند و سرانجام دولت و نیز اضطراراً صلح را گردن نهاد و پس از سه سال جنگ، شهرهای مالواری **Malvari** و ناپولی دی رومانی و قلاع اورانا **Urana** و نادین **Nadin** را به ترکان وا گذاشتند به اضافه سیصد هزار دوکا طلا. در همین سال امیر ناحیه ملداوی (قره بغدان) سر به شورش برداشت ولی به زودی مغلوب و فراری گردید و پیرادش اسطفن (به قول ترکان اتین) به جای وی نشست و قبول کرد که هر دو سال يك بار خراج معهود را خود به دربار سلطان ترك برد. در دسامبر سال ۱۵۳۸ م. خیرالدین پاشا در مدیترانه بر امیر البحر اسپانیولی کاپلو **Capello** و امیر البحر و نیزی آندره دوریا فرماندهان کشتی‌های متحدین (۳۶ کشتی پاپ و ۸۱ کشتی و نیزی و ۵۰ کشتی اسپانیولی) غلبه کرد و در همان اوقات خادم سلیمان پاشا در بحر احمر و سواحل عربستان با ۷۰ سفینه جنگی عدن را تصاحب نمود و قلاع قوقه و قات را گرفت و هم‌چنان که سلطان بهادر شاه فرمانروای گجرات هند تقاضا کرده بود خود را به سواحل هند رسانید و شهر دیو **Dio** را از چنگ متجاوزین پرتغالی بیرون کشید و در بازگشت ناحیه یمن را به نام سلطان تصرف نمود. در همین اوقات فردیناند با زاپولیا با هم کنار آمدند که مجارستان را بین خود تقسیم کنند و زاپولیا در مقابل ترکان خود را تحت حمایت سلاطین مسیحی قرار دهد. اما زاپولیا چندان عمر نیافت که محصول خیانت خود را درو کند. وی در سال ۱۵۴۰ م. در گذشت در حالی که وارثی جز پسری پانزده روزه نداشت. سپاه اطیش با استفاده از این موفقیت عازم تسخیر مجارستان شد و شهر پست (پشته **Pest**) را گرفت و شهر بود جایگاه ایزابل زن زاپولیا و مادر کودک مذکور را در محاصره گرفت. ایزابل از سلطان ترك کمک خواست.

سلطان ترك شخصاً در رأس سپاهی عازم مجارستان شد (ژوئیه ۱۵۴۱ م) و در ۲۹ اوت سیکسمنوند زاپولیا که هنوز يك سال نداشت به حضور سلطان معرفی شد. سلطان بار دیگر بر مجارستان دست یافت و زاپولیای کوچک را فرمانروای ترانسیلوانی اعلام داشت و برای آن که برخلاف پیمان خود در مورد واگذاری به ژان زاپولیا و پسرش رفتار ننکرده باشد گتبا و به قید قسم متعهد شد که چون زاپولیای کوچک بزرگ شد حکومت هنگری را بدو واگذارد.

سفرای فردیناند با همه کوشش خود به عقد قرارداد صلح توفیق نیافتند و در سال ۱۵۴۳ بار دیگر جنگ با اطیش در گرفت. زیرا شارل کن جنگ با فرانسه را از سر گرفته و فرانسوای اول پادشاه فرانسه نیز از سلطان کمک خواسته بود. سفیر فرانسه سعی داشت که ترکان را مجدداً

به معاهده سابق با دولت فرانسه متوجه سازد. سلیمان بدو در این کار تردید از خود نشان داد. زیرا از ضعف نفس و تلون مزاج فرانسوی اول آگاهی داشت. ولی سرانجام بر اصرار و خواهش سفیر فرانسه سلطان ترك به حمایت از فرانسوی اول برخاست و حاضر شد که طبق تقاضای وی ناوگان ترك را به فرماندهی خیرالدین پاشا به فرانسه بفرستد. البته حمله شارلکن به شهر الجزیره نیز در اتخاذ این تصمیم تأثیر فراوان داشت.

خیرالدین پاشا با ۱۵۰ کشتی بادبانی سواحل ایتالیا را غارت کرد و به بندر ماری در فرانسه وارد شد و به کمک دوک دانگین Duc d'Enghien فرمانده بحریه فرانسه شهر نیس Nice را از چنگ شارلکن بیرون کشید (۲۱ جمادی الاولی ۹۵۰ = ۲۰ اوت ۱۵۴۳) ولی بر ارك شهر دست نیافت. خیرالدین مدت يك سال در بندر تولون در جنوب فرانسه اقامت کرد و در این مدت دولت فرانسه مصارف قشون وی را پرداخت. تا اینکه در سال ۱۵۴۴ تمام مردم مسیحی اروپا از اتحاد فرانسوی اول با پادشاه مسلمان عثمانی برای جنگ با پادشاه مسیحی مذهبی چون شارلکن به هیجان آمدند و فرانسوا را متهم به ارتداد و خیانت به مسیحیت نمودند و از طرف دیگر شارلکن را به قطع محاربه اصرار کردند. با براین فرانسوا به امیرالبحر ترك اجازه داد که به پایگاه خود بازگردند و بین فرانسه و اسپانی معاهده کرسپی Crespy بسته شد (۱۵۴۴ م). و خیرالدین پاشا به قسطنطنیه بازگشت و در سال ۹۵۳ هـ (۱۵۴۶ م) درگذشت. جسد او را از طرف بشیک تاش در کنار سفر به خاک سپردند.

اما جنگ اطریش و باب عالی همچنان ادامه داشت و سفیر فرانسه مانع از عقد قرارداد صلح بین این دو دولت می شد تا این که فرانسوی اول در سال ۱۵۴۷ درگذشت و موجبات صلح فراهم گردید. به موجب قرارداد صلح پنج ساله ای که منعقد گردید دولت اطریش متعهد شد که هر سال سی هزار دوکا طلا به سلطان بپردازد و آنچه از مجارستان تصرف کرده متعلق به وی باشد و مابقی مجارستان در تحت تصرف ایزابل به سرپرستی از زاپولیای کوچک قرار گیرد و تحت الحمايه سلطان ترك باشد.

در سال ۱۵۴۷ بار دیگر جنگ با ایران شروع شد ولی چندان طول نکشید و سلطان ترك جز فتح قلعه وان موفقیت درخشانی حاصل نکرد.

در منطقه اطریش و مجارستان وضع سخت پریشان بود. زاپولیا پیش از مرگ خود به کشیشی به نام مارتینوزی Martinuzzi وصیت کرده بود که بین ملکه ایزابل و فردیناند موجب اتحاد و اتفاق گردد. کشیش که با فردیناند در نهان رابطه داشت ایزابل را واداشت که ناحیه ترانسیلوانی و شهر تمسوار را به خلاف قرارداد با باب عالی به فردیناند واگذارد. فردیناند نیز نواحی مزبور را متصرف شد. آنگاه کشیش نامه به

سلطان نوشت که برخلاف نظر سلطان چنین صورتی روی داده و لازم است که سپاه ترك برای پس گرفتن مناطق مذکور عازم مجارستان شود. سلیمان سپاهی به میزان هشتاد هزار نفر - مأمور مجارستان نمود (۱۵۵۱). ترکان بر کلیه شهرهایی که اطریشیان گرفته بودند مسلط شدند. مارتینوزی که در آرزوی سلطنت ترانسیلوانی دست بدین تحریکات زده بود به دست فریدیناند کشته شد. در سال ۱۵۵۲ مجاریات مکرر بین ترکان و اطریشیان روی داد و در این مجاریات فتح بیشتر با ترکان بود به طوری که بر اثر کثرت سر بازان اسیر آلمانی قیمت هر يك از آنان به يك بشكۀ كوچك عسل یا كره رسید یا مقداری یونجه یا آرد. بر اثر این جنگها احمد پاشا وزیر دوم بر شهر تمسوار غلبه یافت. ولی به علت دفاع شدید مردم قلعه ارلو به فتح آن موفق نگردید.

در سال ۱۵۵۳ جانشین فرانسوای اول به نام هانری دوم با سلطان عثمانی قراردادی نظامی بر ضد شارلکن بست و به موجب این قرارداد، قبودان طرغود، خلف شایسته خیرالدین پاشا به همراهی سفاین فرانسه جزیره کورس و ناحیه کالابریا و جزیره سسیل را تصرف کرد. ولی چون اتحاد هانری دوم با سلیمان پادشاه مسلمان و نحوه عملیات ترکان در مناطق عیسوی نشین اروپا موجب رنجش بلکه اعتراض سر بازان مسیحی گردید، ناوگان ترك و فرانسوی از هم جدا شدند.

در سال ۱۵۵۷ بر خوردهای شدیدی بین ترکان و اطریشها روی داد و خادم علی پاشا شهر سکت Szigeth را گرفت ولی برارک آن دست نیافت. در ۱۵۵۸ قلعه تاتا (یا دوتیس Dotia) به دست ترکان افتاد. نماینده دولت اطریش بیهوده می کوشید صلح پایداری فراهم آورد. چون سلطان شهر سکت را می خواست بی آن که تاتا را پس بدهد. تا این که رستم پاشا وزیر اعظم در گذشت و علی پاشا به جای او بر مسند صدارت نشست و او با سفیر اطریش به مهربانی رفتار کرد و بر اثر ادب و حسن نیت اوصلح بین دولتین به نفع ترکان بر قرار گردید (اول ژوئن ۱۵۶۲)

ادامه نفوذ سیاسی باب عالی بر بلاد الجزیره و طرابلس غرب که به دست رئیس طرغود ملاح متهور ترك تصرف شده بود مستلزم ارتباط دریائی مطمئنی بود و جزیره مالت پایگاه بزرگ دول اروپائی و جایگاه شوالیه‌های سن ژان دشمنان خونین اسلام مانع بزرگی در این راه بود بخصوص که اسپانیولها يك كشتی حامل اشیاء مربوط به حرم سلطان را تصاحب کردند. سلطان ترك امر به حمله به مالت داد. روز اول آوریل ۱۵۶۵ قاپودان پاشا پیاله با نیروئی مرکب از ۱۸۰ کشتی بادی از استانبول به راه افتاد. فرمانده ارتش مأمور حمله مصطفی پاشا بود و رئیس طرغود که فرنگیان او را دراگوت می نامند با ۱۳ گالر و ۱۳ کشتی کوچک نیز خود را به مالت رسانید و فرمان حمله داد ولی خود او در این جنگ کشته شد. ترکان پس از چند روز محاصره بر قلعه سن المو Saint Elmo دست یافتند. ولی بر اثر پافشاری لاوالت فرمانده کیشانشان سن ژان، مصطفی پاشا به فتح قلعه و مرکز جزیره توفیق

نیافت و روز ۱۱ سپتامبر محاصره به پایان رسید .
 در خلال محاصره مالت بر خوردهای متعدد بین ترکان و اطرشیان روی داد و ماکسی-
 میلیان که پس از مرگ پدر خود فردیناند جانشین وی شده بود (۱۵۶۴م) از پرداخت خراج
 خودداری نمود و سلطان ترك برای جبران شکست مالت و تنبیه اطرشیهها و تصرف شهرهای
 ارلاولو Erlau و سکتوار (سکت) Szeigeth با کلیه وزیران خود (جز پرتوپاشا که دوماه
 پیش به محاصره گیولا Gyula رفته بود) روی به سرزمین مجارستان نهاد. ولی بر اثر
 کهولت و نفوس با کالسکه حرکت می کرد. نظر این بود که سپاه به طرف بود برود. ولی چون
 نیکلا زرینی Nicolas Zrini مدافع سکتوار بر پیش قراولان عثمانی تاخته بود سلطان
 تصمیم گرفت شهر را از چنگ وی بیرون آورد. روز ۵ آوریل محاصره شهر شروع شد و
 مدت ۵ ماه محاصره به طول کشید و در خلال محاصره سلطان ترك روز بیستم صفر ۹۷۴ هـ
 (۵ سپتامبر ۱۵۶۶م) در گذشت. ولی وزیر اعظم محمد صقلی مانع از انتشار خبر مرگ سلطان
 شد و روز ۸ سپتامبر قلعه سکتوار به دست ترکان افتاد .

* * *

سلطان سلیمان هنگام مرگ هفتاد و چهار سال قمری داشت و چهل و هشت سال سلطنت کرده
 بود. دوران وی اوج قدرت و عظمت دولت عثمانی است. در زمان او دامنه متصرفات عثمانی از
 اوقیانوس هند تا الجزیره کشیده می شد و از پشت دیوار وین تا خلیج فارس. این پادشاه در
 تاریخ به نام سلیمان قانونی شهرت یافته به مناسبت مقررات و قوانین دقیقی که وی در شئون
 داخلی و امور نظامی ترتیب داده بود. از جمله این مقررات یکی تغییر منصب نظام العلماء
 المددسین است به مفتی جهت انجام وظایف علمیه و دیگر تقسیم افراد ینی چری به سه دسته و
 تعیین حقوقی به میزان ۳ تا ۷ قروش برای دسته اول و هشت تا نه قروش برای دسته دوم و سی
 الی صد و بیست قروش برای دسته سوم که جان بازان و حاضر رکابان شاه بودند و عده سپاهیان
 را به سیصد هزار رسانید که تعداد ۵۰۰۰۰ آن سپاهی منظم بودند و تعداد توپها و کشتیها
 را نیز هر يك به سیصد افزایش داد .

با این حال بعضی اقدامات او موجب تنزل و انحطاط بعدی دولت عثمانی گردید.
 از جمله این که تا زمان وی افراد ینی چری تنها، در مواقع بسیار حساس، روی به جنگ
 می نهادند آن هم فقط تحت سرپرستی سلطان. ولی سلیمان این سپاه را تحت اختیار سرداران
 خود قرار داد و این امر موجب شده که سلاطین بعدی لزومی برای رفتن به میدان جنگ
 نبینند و قشون ترك من جمله ینی چریان را تحت نظر سرداران به جنگ بفرستند و خود در
 قسطنطنیه به لذات جسمانی و مصاحبت جام و دلارام پردازند. دیگر آن که تا زمان وی امور
 مهمه دیوان تحت نظر شخص سلطان انجام می گرفت. ولی سلیمان مجلس وزرا را تحت ریاست
 وزیر اعظم قرار داد و در نتیجه پس از وی، در زمان جانشینان بی کفایت وی، کارها در قبضه

وزرای اعظم قرار گرفت که اغلب غیر ترک بودند و همچنین است مقررات وی در مورد اجازه ازدواج و اقامت در خارج لشکرگاه برای یمنی چریان .

از درخشانترین سرداران زمان سلطان سلیمان ، خیرالدین پاشای بصری است . وی اصلاً از ترکان جزیره مدلی (می تی ان) است که نخست با برادر خود اروج در بحر مدیترانه راهزنی می کرد و بعد به خدمت سلطان محمد حفصی صاحب تونس درآمد ولی همچنان در دریا به کشتیهای مسیحی حمله می برد و یک بار سفینه ای را که گرفته بود نزد سلیم پادشاه عثمانی فرستاد و سلیم او را خلعت داد و ده کشتی در اختیار او گذاشت و وی با این نیرو به همراهی برادرش شهر الجزایر و تلمسان را در مغرب تصرف کرد و هر چند اروج در جنگ کشته شد ولی خیرالدین بنحوی توانست متصرفات خود را نگهدارد. سلیم به اولقب پاشائی و منصب بیگلربیگی ناحیه الجزایر داد و الجزایر در قلمرو سلطان عثمانی درآمد خیرالدین پاشا از آن پس همه جا باسفا این دول مسیحی مبارزه می کرد تا این که در سال ۱۵۳۳ بنا بر خواهش خود به قسطنطنیه آمد و تهیه کافی دید و به تونس حمله برد چنان که گذشت. اروپائیان وی را به نام «باربروس» یعنی ریش قرمز می خوانند و وی را دزد دریائی معرفی می کنند. ولی همین اتهامات از نظر فرنگیان می رساند که تا چه اندازه مهارت و دلاوری خیرالدین باعث غلبه سپاه اسلام بر مسیحیان بوده و تا چه اندازه اروپائیان از این مرد مجاهد دلیر وحشت داشته اند. ترکان عثمانی خیرالدین پاشا را بنیان گذار بحریه ترک می دانند . پس از وی ستاره اقبال رئیس (طرغود) سخت درخشیدن گرفت. او را نیز دزد دریائی خوانده اند ولی او نیز امیر البحر شجاع و کاردانی بود. در سال ۱۹۰۸ که ژون تورکها (ترکهای جوان) خواستند نیروی دریائی ترک را تجدید سازان دهند دو کشتی زره پوش آلمانی خریدند و از آن دو یکی را خیرالدین نام نهادند و دیگری را رئیس طرغود .

نامه تهدید آمیز سلطان سلیمان به شاه طهماسب

طهماسب بهادر ارشده الله الملك القادر مثال بی مثال واجب الامثال واصل اولیحق معلوم اوله که بوندن اقدم سعید الحیات و شهید الممات مرحوم بابام سلطان سلیم خان علیه الرحمة والرضوان نشیمن فاندن سرای باقی به انتقال و ارتحال ایدوب بارگاه قدسی پناه توئی الملك من تشاء دن تقدست اسماءه وتوالت آلاؤه سریر ملک خسروانی و تخت خلافت صاحبقرانی جناب جلالت مآب و عتبه سعادت نصابمه تفویض اولنوب ممالک محروسه نامتناهی و اقالیم محمیة سعادت دستگاهی بالطول والعرض برمقتضای انا جعلناک خلیفة فی الارض قبضة قدرت جهانبانی و پنجه مکت فرمان روانمه مقبوض و مقرر و مضبوط و مسخر اولوب. پادشاهان دارا آئین و خسروان صاحب تمکین سده گردون نشان ترابنه یوز سوروب درگاه جهان پناهمه اظهار عبودیت و امتثال قلمشدر .

ایمدی سن دخی صدمات صرصر قهرمانی و سطوت و دهشت آیات عتابمدن شمه مشاهده ایلوب مرغ روح بی فتوحک چنگال شاهین اجل پروازدن خلاص و منقار شهباز بلند پروازدن مناص بولمش او قلو شکار مزایدک عرصه آشوب جنگده فضای وسیع جهان باشکه تنک کورینوب زمزمه مردان عدو کش و صف شکن و ولوله تفنگک و ضربزن خروش افکن و جودبی سودکی سراسیمه ایدوب لشکر شیاطین رهبرک

یوم بفر المرء من اخیه^۱ آیتن مشاهده ایلمشلرایدی. لکن آبا واجداد عالی نژادمک طبایع محمدمت بدایعلرنده کمال مروت و نهایت عاطفت و وفورشفقت و رأفت راکز مقرر اولوب قچانی قومق و زبونی اولدرمک عادت مرضیه و قاعده مألوفه لری اولمامغین نقطه وجود خبانت آلودگی تیغ بران عساکرظفر مآثرله صفحه روزگار دن ازاله و حک ایلمک ممکن و میسر ایکن اغماض عین اولنوب اولانجه خزاین و جهاتک نهب و غارت و معمور ولایتک نهب و خسارت قلنوب لواء نحوست نماکده خدوغ بی فروغ هزیمت سزاکه مجتمع اولان طایفه ملحدین طعمه تیغ غازیان فتوح آیین واقع اولمشیدی اگر طبیعت ضلالت سرشکنده ذره قدرجلادت و غیرت اولایدی چوقدن هلاک اولوردک پس بونک کبی عنایت مزه مظهر دوشوب قلیجمز التنده جان هراسکه امان ویرلدی. نیچون درگاه جهان پناه و بارگاه فلک اشتباه مزه آدم کوندروب عرض عبودیت و جان سپاری و اظهار رقیب و خاکساری ایتمدک بونقصان عقله تمام غرورک و دائره ضلالتدن عدم عدولک اولمغین ان شاء الله الاعزوالا کرم بنم دخی عن قریب دیار شرقه توجه همایون و عزیمت میمونمه موجب و باعث اولدی اوتاق گردون نطق اراضی تبریز و آذربایجان بلکه ممالک ایران و توران و سائر ولایات سمرقند و خراسان صحراالرنده قورلمق مقرر اولدی بوزمانه دکین تأخیره سبب اقصای ممالک محمیبه کفار انکروس و افرنجده واقع اولان بلغراد و رودس که معظمت قلاع ربع مسکون اولوب هربری اعجوبه دهر بوقلمون ایدی استخلاصلری ایچون لشکر جرار عدوشکارله اوزر لرینه عزیمت ایدوب وارد و غم کبی هادی انافتحنا لک فتحا مبینا^۲ هدایتی ایله و دلیل وینصرك الله نصرنا عزیزا دلالتی ایله ضربه هجوم شهبازان رومه متحمل اولمیوب هربری زمان قلیده حیطة فتوح و تسخیره وصول بولوب مدارا صنم دارالاسلام و معابد اوتان مساجد اهل ایمان اولوب آیین کفر و ضلال علی وجه الکمال نگو نساقلندی الحمد لله الذی هدانا لهذا ایمدی خیبر و آگاه اوله سز که عنان عزیمت ظفر قرانم سنک اوزریکه منعطف اولوب عسکرظفر رهبرک هجوم نصرت مر سوملری ولایتیکه درمقدماتنبیه احوال کارزار شیمه مرضیه دلاوران

نامدار اولمغین سکا دخی اعلام اولندی شویله بلکه گروه انبوه کوه شکوه ولایتیکه داخل اولوب خانمان ومملتک تاراج ایتمدین تاج الحاد رواجک باشکدن چیقاروب طریقه اجداد که سالک اولوب ابدال وارنمد کیوب زاویه درویشی ومسکنتده وتکیه مذلتده منزوی اولوب نواب کامیابمدن شیخالله ایدرسک دولت وسعادت سنک اوله وایلکدن غیرى نسنه کورمیه سن والاغرور فرعونى وپندار نمرودى جبلت شقاوت منزلتکدن زائل اولمیوب راه ضلالت ولجاجته ذاهب اولورسک انشاءالله الاءزز صدای تصادم لیوش و نوایر تزامم رمح جیوش و آوازه طوپ صاعقه کرداررعد آثار خیشوم مخالف میوشومکه واصل اولیجق نیه اوغرا دیغک معلوم اوله شویله که مور بی مقدار اولوب ثقبه زمینه کیررسک و طایر پرنده اولوب هوای بالاده اوچرسک دخی سنی قومیوب بعناية الله الملك الخبير عرصه جهانی وجود خیشکدن تطهیر ایدم فرمان قدر نفاذمه جواب کوندروب ارسک وقتکه حاضر اوله سن والسلام علی من اتبع - الهدى . *

در سال ۱۹۳۷ هـ. اختلاف شدیدی بین طوایف قزلباش روی داد و چوه سلطان و کیل که از تکلویان بود به دست حسین شاملو کشته شد. ولی باز منصب و کالت به شاه قباد پسر بزرگتر چوه سلطان داده شد و شاملویان با آن که سخت کوشیدند به جایی نرسیدند. اما تکلویان نتوانستند دیگر طوایف قزلباش را دل به دست آورند. به ناچار طوایف استاجلو و روملو و ذوالقدر و افشار نیز سر بلند کردند و در امام زاده سهل علی، آن جا که اکنون در اراک به نام آستانه شهرت دارد، طوایف مذکور با تکلویان دست به گریبان شدند و برای تقویت خود در صدد برآمدند که شاه طهماسب را که جوانی تقریباً ۱۸ ساله بود بر بایند و نزد خود برند. یحیی اوغلی تکلو بدین جسارت قدم پیش گذاشت و خود را به دولت خانه انداخت. اما شاه طهماسب حکم به قتل وی و حمله به تکلویان داد و بالنتیجه تکلویان شکست خوردند و جماعتی فراوان از ایشان به قتل آمدند و تاریخ این کشتار را مورخین صفوی «آفت تکلو» یافتند.

از این قوم تکلو، مردی به نام اولامه که بر اثر عنایت شاه طهماسب به حکومت آذربایجان رسیده بود، خواست که برجای چوه سلطان نشیند و کیل السلطنه یعنی همه کاره شود. ولی با آن که هفت هزار سوار نیز فراهم آورد و متوجه درگاه شاه دین پناه گردید، چون شاه طهماسب از اندیشه های دور و دراز وی آگاه شده بود، به سپاهیان خود فرمان حمله به قتون اولامه داد و اولامه گریزان به قلعه وان رفت و از ترس پادشاه ایران دست در دامن سلطان روم زد و سلطان سلیمان نیز برای او «جامه زر دوزی و مجوزه طلا دوزی»، فرستاد و اولامه خلعت خواندگار پوشیده به استانبول رفت.

ظاهر آوی به خوبی توانسته بود نظر ابراهیم پاشا، دوست و رفیق جانی سلطان و صدر اعظم عثمانی را به دست آورد و او را به سهولت فتح ایران متقاعد سازد. ابراهیم پاشا که فریب افسون اولامه خورده بود، سلطان سلیمان خان را به حرکت به طرف ایران ترغیب نمود. البته سلطان عثمانی خود نیز منتظر چنین فرصتی بود و آرزومند بود که کاری را که پدرش سلطان

سلیم یاوزنا تمام گذارده بود. به پایان رساند.

نخستین اقدام دشمنانۀ سلطان عثمانی فرستادن سپاهی بود برای تصرف بتلیس (بدلیس). شرف خان کرد حاکم آن شهر پسر خود شمس الدین خان رادر شهر گذارد و خود به نزد طهماسب پادشاه ایران شتافت. پادشاه ایران خود در رأس سپاهی به سوی بتلیس در حرکت آمد. اما دشمنان به شنیدن خبر حرکت وی گریختند (۹۳۸ ه. ق) و فیل پاشا در این جنگ توپهای خود را به ایرانیان وا گذاشت. سال بعد (۹۳۹) باردیگر اولامه بر سر بتلیس آمد و با این که نخست شکست خورد ولی چون شرف خان کشته شد، وی بر بتلیس دست یافت.

در سال ۹۴۰ شاه طهماسب برای بار سوم جهت جنگ با عبیداله خان اوزبک به خراسان رفت. عثمانیان به تحریک اولامه، با استفاده از دوری سلطان صفوی از آذربایجان، به سرحدات غربی ایران به قصد تصرف تبریز روی آوردند. ابراهیم پاشا سرعسکر ترک و صدراعظم مقتدر آل عثمان باهشتاد هزار کس در مقدمه سپاه و اولامۀ خائن باده هزار کس در پیشاپیش سپاه وی روی به ایران نهادند. سرعسکر ترک به راهنمایی اولامه و بر اثر خیانت خواجه شاهقلی وزیر موسی سلطان، حاکم آذربایجان، و مولانا احمد طیبی بدون جنگ تبریز را متصرف شد و اندکی بعد، چون سپاهی در آذربایجان برای جلوگیری از دشمن نبود، بر قسمت اعظم آن ناحیه دست یافت.

شاه طهماسب که برای قلع و قمع ازبکان قصد یورش به ماوراءالنهر داشت به شتاب تمام عزم بازگشت نمود و ازهرات تا کبودگنبد ری به بیست و یک منزل آمد به طوری که بر اثر این سرعت غیرعادی، تعداد زیادی از اسب و استروا شتر سپاه وی تلف شد و بقیه نیز از صدمۀ راه ارزش و قدرت خود را از دست دادند.

ابراهیم پاشا که از نزدیک شدن شاه طهماسب به وحشت افتاده بود، از سلطان عثمانی یاری خواست و سلطان خود در رأس سپاهی گران به آذربایجان آمد و در تبریز مستقر گردید. شاه طهماسب از منزل کره (کرج) برادران خود القاس و بهرام و جمعی از سران لشکر خود را چون غازی خان تکللو امیر سلطان روملو به رسم منقلای (پیش قراول) روانۀ تبریز کرد و خود نخست به قزوین و از آن جا به ابهر آمد.

درا بهر بود که وی از پیش قراولان خود خبر رسیدن سلطان ترک رادریافت نمود. سلیمان خان با سپاهی سنگین از راه میانه به سلطانیه آمد. شاه صفوی در آن هنگام بیش از هفت هزار سپاهی نداشت و تازه از وفاداری سران این جمع قلیل نیز مطمئن نبود. کما این که در این لحظات بحرانی محمد خان ذوالقدر اوغلی پسر کور شاهرخ پسر علاءالدوله ذوالقدر، کینه دیرینه به یاد آورده با هزار سوار، به همراهی قیاس سلطان ذوالقدر و حسین سلطان تکلوا زاردوی سلطان جوان صفوی گریخته به دشمنان روی آورد. شاه طهماسب که خود را در میان جمعی خیانت پیشه محصور می دید و در تمام اردویش از سرکار خاصه شریفه و امرا و قورچیان آسیبی که به کارآید زیاده از سه هزار نبوده، نمی توانست به مقابله با دشمن پردازد. این بود که

خردمندانه منظر شد، تا خودفلك از پرده چه آرد بیرون.

تصادفا در آن هنگام با این که هنوز پاییز به نیمه نرسیده بود هوا به شدت سرد شد و بر فهای گران بارید. به طوری که بسیاری ازدواب سپاه ترك تلف شدند و پای سربازان ترك دچار سرمازدگی شد و عده‌ای از آنان به هلاکت رسیدند.

این رباعی هر چند که چندان استوار و شیوانیست از آن حادثه هولناك حکایت می‌کند:

رفتم چو به «سلطانیه» آن طرفه چمن دیدم دوهزار مرده بی‌گور و کفن

گفتم که بکشت این همه عثمانی را باد سحر از میانه برخاست که من

چون در چنین برف و سرمای شدید، بازگشت از طریق آذربایجان امکان پذیر نبود، سپاه ترك از راه شهرزور به عراق عرب رفت و سلطان ترك را اندیشه چنان بود که در موصل قشلاق کند چه بغداد در دست محمدخان شرف‌الدین اوغلی گماشته پادشاه صفوی بود. ابراهیم پاشا وی را دعوت به تسلیم نمود و هر چند او تسلیم نشد ولی سران تکلوک که از پادشاه صفوی به مناسبت وقایع سالهای اخیر (کشته شدن چوهه سلطان و خیانت اولامه و فرار غازی خان و حسین سلطان تکلو) اندیشناك بودند کلید شهر را نزد سلطان ترك فرستادند و او را به بغداد خواندند. محمدخان، با سیصد نفر از خویشان و اتباع خود، بناچار از راه بصره به دزفول و شیراز آمد و بقیه تکلویان خود را در دامن سلطان ترك انداختند. سلطان سلیمان آن زمستان را در بغداد بسر آورد

پس از بازگشت ترکان از سلطانیه، شاه طهماسب که در آن روزگار در حدود بیست سال بیشتر نداشت با شجاعتی تمام به تعقیب دشمن شتافت و عزم تصرف تبریز کرد. غازی خان تکلو خیانت ورزیده از اردوگریخت و اولامه سلطان و عامل وی ذوالقدر سلطان را که در تبریز بودند از یورش شاه صفوی آگاه کرد. اولامه و سایر خائنین به قلعه وان گریختند. شاه طهماسب پس از بیست روز توقف در تبریز به محاصره قلعه وان شتافت.

در سال بعد (۹۴۱) سلطان سلیمان از بغداد بیرون آمده بار دیگر عزم آذربایجان نمود. شاه طهماسب پس از شنیدن این خبر از پای قلعه وان برخاسته به تبریز آمد و سپس به سلطانیه رفت و فوجی از سپاه را به سرداری امیر سلطان روملو و چراغ سلطان استاجلو به خبرگیری (اکتشاف) فرستاد و آنان در قریه دمه درگزین به قشون عثمانی برخوردند و عده‌ای از ترکان را کشتند و سرهای مقتولین را به پای اسب سلطان صفوی ریختند.

خبر این رشادت عجیب سواران قزلباش و سستی عثمانیان، در مقابله و تعقیب آنان سخت در سلطان عثمانی مؤثر افتاد و خواه از وحشت خواه از شدت نومیدی، از پیشروی بیشتر در خاک ایران خودداری نمود و قصد بازگشت کرد. اما پادشاه صفوی قدم به قدم او را تعقیب کرد. سلطان سلیمان در اخلاط بود که سپاه ایران دژ مستحکم وان را گشود و قشونی را که سلطان ترك جهت حمایت محصورین وان فرستاده بود در جنوب دریاچه وان، در نزدیک شهر وسطان درهم شکست. (چهارشنبه ۲۴ ربیع الاول ۹۴۱) در حالی که دوهزار

سوار بیشتر نداشت . سپس برادر خود بهرام میرزا را به محاصره قلعه ارجیش فرستاد . با آن که جمعی از مدافعین وان به ارجیش گریخته بودند و سلطان عثمانی نیز سپاهی به سرکردگی سنان پاشا به یاری مدافعین قلعه ارجیش فرستاده بود، سپاه قزلباش سنان پاشا و همراهانش را به سختی درهم شکستند و سر سنان پاشا و دیگر سرداران و سر بازان عثمانی را در چمن وان به نظر مرشد کامل رسانیدند .

سلطان سلیمان که از شنیدن خبر کشته شدن سنان پاشا سخت غمگین شده بود ابراهیم پاشا را مأمور جنگ با شاهزاده بهرام میرزا نمود . جنگی که میان پیش قراولان سپاه سنگین ترك و قزلباشان بهرام میرزا روی داد به پیروزی قطعی ایرانیان پایان یافت و همین امر موجب شد که ابراهیم پاشا دیگر در صدد درگیری با قزلباشان دلیر بر نیامد و به دنبال مخدوم خویش، سلطان سلیمان خان، او نیز دندان طمع از تصرف ایران بر کند و همراه مدافعین ارجیش به جانب استانبول شتافت. قزلباشان قلعه ارجیش را گرفتند و کوتوالی آن دژ استوار به احمد سلطان صوفی واگذار گردید .

سلطان سلیمان خان، مردی که با توب حصار شهر وین را در مرکز اروپا درهم کوبیده بود و از استانبول تا اطیش زیر سم ستوران سپاه وی قرار داشت از حمله به ایران هیچ طرفی نیست و با آن که حریف او جوانی در حدود بیست یا بیست و یکساله بود نتوانست او را به زانو در آورد . مقتدرترین پادشاه ترك که در اروپا تاج ستانی و تاج بخشی می کرد، در ایران جز مدتی کوتاه یارای ایستادگی نیافت . تنها امتیازی که ترکان یافتند فتح بغداد بود که چنان که گذشت سران تکلو به خیانت آن را به دشمن وا گذاشتند . از آن روزگار تا دوران شاه صفی، این شهر چندین بار دست به دست گشت تا اینکه در زمان سلطنت پادشاه مذکور طی عهدنامه صلح با مراد چهارم پادشاه عثمانی ایروان از آن ایران شناخته شد و بغداد از آن عثمانیان .

نامه سلطان سلیمان خان به منکلی گرای خان در بشارت

فتح هراقین

معلوم اوله که طائفه اوباش قزلباش کفر فاش خذلهم الله تعالی ودرهم تغییر مراسم دین احمدی به قیام کوستروب اشتغال مشاغل ظلم و فساد ایله ثالث فرعون و شداد و سالک مسالک الحاد و عناد اولوب قوم نمرود و عاد اولمشلرایدی لاجرم انلرک زنگ ظلام عدوان ضلاللتری آئینه روزگاردن مصقله شمشیر غزاة ایله تطهیر اولنمق لازمه غیرت دینداری و صاحبقرانی و عارضه کشورگیری و کیتی ستانی اولمغین حضرت فتاح ذوالمنن نک عنایت بی همتا ورافت فتوح بخشاسنه توکل و اعتماد و سلطان انبیا معجزات هدایت آیاتنه توسل و استناد ایدوب چهار یار ابرار و صحابه بزرگوار ارواح مقدسه او یله گروه اولیاء الله سعادت انتباهک هم ظفر قرینلری پیشوا و رهنما ایدینوب محض تمهید شعایر اسلام ایچون مجاهدان کواکب حساب ایله دیار شرقه عزیمت همایون اولندقه جمله احوال سلطنت جناب وزارت مآب وزیر اعظم جناب خلافت منقبتم سرعسکر سلطانی ابراهیم پاشانک آراء حمیده ظفر هدایت لرینه مربوط و مفوض اولمغین رایات خسروانه مدن مقدم بعض دلیران ایله ممالک شرق استخلاصنه توجه ایلوب فرمان پادشاهانه ام مقتضاسنجه ولایت دیار بکره وصول بولدقه درای حکمت آرارلری که اتمام معظمت احوال سلطنتده رکن رکن در سابقاً مضافات ممالک محمیه مدن اولوب ولایت کردستانه متعلق اولان مملکت بتلیسده حاکم و والی اولان

شرف نام بدبخت و تلبیسک خیانتی سبیله قزلباش ابلیس ضبطنده ایدی تسخیر و فتحی خصوصنده صرف حسن تدبیر ایند کلری اجلدن بتلیس قلعه‌سی سایر بقاع و قلاعی و اتباع و ملحقاتی ایله مفتوح اولوب جیوش دریا خروش قلعه ستانله حدود آذربایجانه دخول ایدوب معظمت حصون عجمدن قلعه^۱ وان^۱ و وسطان^۲ و عادلجواز^۳ که فراز قلل سامیه‌سی سلم سمای ستاره مشحون اولوب متانت بنیان ایله او تاد مملکت و حصانت ارکان ایله ستون و عماد ولایت ایدی هر برینک فتحی خرج خزاین و اموال و صرف ابطال رجال ایله نیجه سالده وجوده کلمسی مأمول ایکن مشارالیه سرعسکر اسلام نک مقارنت رای فوائد آرارلیله فتح اولنوب. جمله حصون ممالک عدالت مقرونمدن معدود اولوب ضبط ایلدی و بونلردن غیرى عدوی فتنه جو و ضلالت خویه متعلق اولان قلاع استواردن ارجیش و قلعه بسایرد و امک و اینک و طوپراق قلعه سی و سماوات و احتمور و حرم و بیدکار و رسنی و حله و ستوره و توان نام حصار لرك هربری مأوای ارباب ضلال ایدی کپمنی قهر تیغ بران و کپمنی حسن تدبیر ایله فتح ایدوب جمله توابع و مضافات ایله اقالیم خسروانه مدن قیلوب هر برنده آیین دین قویم اجرا اولندقد نصکره جنود قضا ورود ایله مملکت آذربایجانک قدیمی تختی اولان تبریز شهرینه عزیمت ایلوب.

بو ائنده طائفه اوباش قزلباش ضلالت معاشک مقتداسی زمره ارباب فساد و پیشوای گروه الحاد و عناد لری اولان طهما سب فساد الاء اعتقاد لری بنم دیار شرقه جمهور مسلمین ایله عزیمت فتوح قرین پادشاهانم استماعندن قلب قرین الوسواسنه استیلای رعب غلبه ایدوب خوف سهام غزاه انجامدن خراسان طرفلرینه گریزان اولدقده مدینه تبریزک حفظ و حراستی ایچون طائفه اوباش دین خراشدن جمع کثیرله موسی

۱- شهری در مشرق دریاچه وان . حاج زین العابدین شیروانی دور آن را قریب ۸۰۰ گام

نوشته مشتمل بر پنج هزار باب خانه آباد (ریاض السیاحه ص ۱۱۲)

۲- شهر کوچکی در جنوب دریاچه وان.

۳- دقصبه‌ای است خرد و سکنه و اطرافش طوایف کرد و سمت جنوبش بحیره (وان) و جوانب ثلاثه آن متصل به کوهستان . مشتمل است بر ۱۲ پاره قریه و آن قصبه محتوی است بر پانصد باب خانه . ص ۱۰۲ - ۱۰۱ ریاض السیاحه نشریه کتاب فروشی سعدی تهران ۱۳۳۹ ش.

سلطان^۱ نام مفسد ضلالت معاشی تعیین ایدوب مرزوبوم آذربایجانی انک رای هزیمت سزاسنه تفویض ایتمش ایتمش عسکر شیرصوالت ایله لشکر اسلام اوزرینه هجوم ایدیجک لعین مزبورده قراره طاعت قالمیوب تبریزدن چیقوب گروه ضلالت شکوه ایله قاچدقدده تعقیب ایدن غزاة ظفر نصیب اریشوب طائفه ملاحظه اهل گریزی اسواق ومحلات تبریزده قیروب طعمه شمشیر ایلمشله ماه محرم الحرامک یگر می بشنجی گونی مشارالیه رایات اسلام ایله محمییه مزبوریه داخل اولوب علو عنایت الهی و سمو معجزات حضرت رسالت پناهی ایله اول دیار لری فتح ایلیوب آرای باطله ملاحظه سببی ایله سوالف ازمان وسینندن الی هذا الحین معطل ومسود اولان جوامع ومساجد و صوامع ومعابدک ابوابنی مفتوح قیلوب. آیین دین مین اوزره جمعه نمازین قیلدیروب. شرذمه ظلوم و جهول و طایفه مسلوب العقولک اقامت مراسم رفض والحادی واسطه سیله متروک و مهجور اولان مدایح چهار یار گزینی (رض) محافل و منا برده علی- رؤس الاشهاد تذکار و یاد ایدوب و نام شریفه خطبه او قیدوب و اسم سعادت رسمه سکه کسدروب بالجمله عامه مضافات آذربایجانی ایدی عباد سده سدره مکانده ضبط ایتدیروب خطه اعجامده آثار اسلامی تجدید و اطراف شرایع سیدالانامی هروجهله تشیید و تمهید قیلدیلب و مدینه مسفوره تخت قدیم سلاطین اولوب لکن حصون و بروجدن خالی اولدیغی اجلدن شم غازان نام محلده بر حصن حصین بنیاد قیلوب قلل بروجن طوب ایله مشحون قیلمشلر.

بو ائناده جناب جلالت مآبم دخی رایات اسلام اچوب لشکر منازل و مراحل طی ایدوب دولت و اقبال ایله دیار آذربایجانه داخل اولدیغمز شاه ضلالت پناه و شیاطین سپاه دیارینه لشکر اقالیم گشا کیروب بووجهله کامرانقلر ایتدیکنه متحمل اولمیوب دیار خراسانده قوتی بازویه کتوروب طریقه خدعه و آل و فکر هزیمت مآل ایله عسکره گزند قصد اولمش . ع: زهی تصور باطل زهی خیال محال؛ بو امید ایله

۱- شاه‌طهماسب «در عشر آخردی الحجّه [سال ۹۳۹] متوجه یورش خراسان شده موسی بیک ابن عیسی بیک موصلو را سمت سلطنت داده امارت آذربایجان بدو تفویض فرمودند» جهان آرا قاضی غفاری ص ۲۸۷.

چیقوب عراق عجمدن قزوین نام شهره کلد کده القاس و بهرام نام میرزا قرنداش لرین و جمله خانلرین و سلطانلرین و سایر لشکر شیطنت رهبرین قوشوب مشارالیه سر-عسکر اسلام تبریز قربنده سعید آوه نام محله اقامته ایکن ذکر اولنان مفسد لر گروه شقاوت شکوه ایله اوجان ییلاقنده واقع اولان قراوللری اوزرینه قصد ایدوب محل مزبوره قریب میانه نام موضعه کلد کلرنده مشارالیه که هژبر کوهسار دلاوری در ذاتنده اولان فرط شهامت و خلقتنده مضمهر و مرکوز اولان کمال شجاعتی مقتضاسنجه محل مزبور دن کوچوب ذکر اولنان ملاحظه فساد شعارک قلع و قمع لر یچون مزبور اوجان ییلاقنه چیققد قلرنده ذات خسروانه ام دخی لشکرایله علی وجه الاستمرار یوریوب اشبو سنه ۹۴۱ ربیع الاولنک یگر می برنجی گوننده خطه تبریز ظلال رایات نصرت آیات و ظفر غایاتله مستعد اولدقدن صکره انده قرار اولنمیوب یارنده سی گون مزبور اوجان ییلاقنده عسکر اقبال مآثریمه ملاقی اولوب جناب سلطنت پناه مکارم دستگاه حاکم گیلان مظفر پادشاه مقدماً آستانه اقبال آشیانمه عرض اخلاص ایدوب اون بیک مقداری گیلان عسکر یله کلوب مشارالیه سر عسکر اسلام ایله ملاقی اولمشیدی محل مزبورده کلوب شرف دستبوسمله مستعد اولدی بعده جمله اجناد ظفر معتاد ایله عدوی کفر نهادک اوزرینه یوریوب .

بو ائنده شاه گمراهک ذکر اولنان قرنداش لر یله سکز نفر خانلری اون بیک مقداری گزیده عسکر ملاحظه ایله ایلغار ایدوب ایلروده اولان قراوللری غفلتله باصوب قیلاندی کدکی دیمکله معروف صعب المرور دربنده مقدم ایریشوب اول محله عسکر شیر هجومه بر وجهله تعرض ایتمک قصدینه شاه گمراهدن دعوا ایله ایرلدقلری خبر محقق اولیجق باش سرخان نام محله مشارالیه سر عسکر سلطان دخی مبارزان جوشن پوش برله ایلغار ایدوب عسکر ضلالت رهبر محل مزبوره ایرشمدین مشارالیه ذکر اونان دربندی کچوب مذکور لعینلر دخی علی وجه الاتصال ایلغار ایدوب کلورکن مشارالیهک اوزرلرینه هجومن استماع ایدوب ضربه نعال مطایادن روی زمین پر خراش اولوب غبار سمند لشکر منصور ایله جوسما طولوب نسیم عنبر شمیم روی اعدایه خاک باش اولمشیدی مجرد عسکر جمشید فرك توزین مشاهده ایتمکله

مقابله به اقدام ایده‌میوب اقدام هزیمت انجاملری لوزان اولمغین کیرویه دونوب گریزان اولدقلرنده مشارالیه سرعسکر سلطان کندی مخصوص آدملریله انلری تعقیب ایدوب برمقدارینی طعمه شمشیر قیلوب صنغنلری شاه گمراهک اوزرینه دو کیلوب مرام خسران انجاملرنندن مایوس ومحروم اولدقلرنده رایات سعادت آیاتله عراق عجم حدودینه دخول اولنوب سلطانیه نام شهردن مرور اولنده قده مذکور شاه گمراه پرگناه وسواس سپاه خناس پیکر و خذلان پناهی ایله قزویندن قالقیلوب ابهر نام شهرده کلوب جنود اسلام ایله مقابله به اقدام صورتن کوستروب قرنداشلرینی و خانلرینی و سلطانلری و سایر عسکر شیطنت رهبرینی ترتیب ایدوب طریقه خدعه و آل که مسلوک طبایع اوباش شقاوت مآلدراکاسالک اولوب جمهور مسلمین بر طریقه تعرض قصد ایتمشیدی حق سبحانه و تعالینک علو عنایت فتوح نهایی قرین آمال خسروانهم واقع اولوب معجزات حضرت رسالت منزلت (ص) رهین مرام پادشاهانهم اولیکلمشدر بو دفعه دخی عنایه الله سعادت پناهه اتکا و روح پاک مظهر لولاک التجا ایدوب مقدا مشارالیه سرعسکر روم ایلی و اناطولی و دیار بکر و شام و ذوالقدریه بگلر بگیلری و سایر بهادران ایله و عقبرنجه جناب جلالت مآبم دخی عامه اعیان سلطنت و ارکان دولتم و روم ایلی و قرمان بگلر بگیلری ایله باقی مبارزان له کوز آچدر میوب قلع و قمع بنیان ارباب ضلال ایچون اوزرلرینه عزیمت ایتدکده کروفرلشکردن زمین و زمانه دهشت واضطراب و طنین عثمانی آیین و شمشیر کیندن اندام کون و مکانه حیرت و انقلاب کلمشیدی بو حالت مهابت اثردن طائفه اوباش ضلالت معاشک قلوب مغلوبلرینه که مظهر وسوسه شیطانی در لشکر نهننگ آهنگ و اژدر جنگک طوب و تفنگ برق رنکلری خوفی غالب کلوب صولت نصاب سهام کمانکشان ایله رعب و هراس مستولی اولدیغی جهتدن مذکور ابهر شهرندن برگون بروصائین قلعه نام منزله کلدیکی کبی مشارالیه سرعسکر سلطانک هجو ملرینه تحمل و توقف ایده میوب جبه خانه و تجملاتن و سایر احمال و اثقالن قویوب من نجا برأسه فقدریح قولیله عمل کوستروب معر که گاه پادشاهانهدن روگردان اولوب اتباع و اشیاغی و سایر عسکری بنات النعش کبی پراکنده و پریشان اولدقلرنده اعیان

مملکتدن طارم و خلخال خاننی اولان ذوالقدر اوغلی جناب امارت مآب محمدخان که جبلیتی دین و دیانت اوزره اولمغین بعض سلطانلر ایله دخی اول طائفه ضاله دن یوز دوندروب و مشارالیه سرعسکر سلطانه کلوب عتبه علیه عالم پناه و ظفر دستگاهم جانبنه عرض عبودیت و اخلاصه بنده اولوب لعین مزبور ایسه تمام ذلیل و مقهور اولوب عسکر منصور او کنجه قاچوب تعقیب ایلدن بهادران رزم ترتیب اعدای قهر نصیبی قوغوب قیروب ساز و سلبلرین دو کدیروب انواع غنایمله مغتنم اولدیلر مملکت عراق دن درگزین و همدان دیمکله معروف بلاده وارنجه مشارالیه سرعسکر سلطان شاه شیاطین سپاهی قوغوب هر وجهه مغلوب و منکوب ایلیوب حق تعالی حضرت تلرینک علو عنایتی ایله مرآت مرادات همایوننده تأییدات غیبیه چهره نما اولوب عدوی فتنه جو هر وجهه مخذول و زبون اولوب دارالبوار بی قرارده نابود و ناپیدا اولدی من بعد انلرک شمل و جمع احوالی روزگاره صورت پذیر اولور دکلدیر.

بو اثناده ایام شتا و هنگام سرما یریشوب مفسد مزبورک وجود مضرت آلودینی چنگال قهر خسروانی برله نابود ایتمکی چون بو دیار لر مؤنت عسکر ستاره شماره متحمل اولمیوب رعایای مسلمینه ضرورت و اضطراب لازم کلدوکی اجلدن ماه ربیع الاخرک بکرمی او چنجی گونی مذکور همدان شهرندن عراق عرب جانبلیری که مدینه دارالسلام بغداد سمتلریدر عدوی فساد معتاد ضبطنده اولوب اول دیارلرک دخی عون الهی و معجزات رسالت پناهی برکاتیله فتح و استخلاصی ایچون رایات میمنت آیاتله اول جانبه عزیمت ایلدی ذکر اولنان خطه پاک مبارکده اسدالله الغالب مطلوب هر طالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب حضرت تلرینک مشهد نور مرصدلر یله مهر آسمان شهادت مرقد حضرت امام حسین و سایر ائمه معصومین (رض) مراقدی خصوصاً امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت حضرت لرینک مزارلری رونقی که مظالم طائفه اشرار ایله فی الجمله متغیر اولمشیدی اول مقام مقدس مغفرت انسک احیاسی که اقصای مقاصد و آمالم ایدی اول خصوص ایچون دخی عنان عزیمتم اول طرفه سوق اولنوب منازل و مراحل طی اولندقدن صکره سنه مزبوره جمادی الاول سنگ بکرمی برنجی گونی رایات نصرت آیات ایله صحرای دارالسلام بغداده وصول یولوب حوالی و جوانبی مخیم سرداقات

واقع اولیجق مدینه مزبوره توابع و مضافاتی و قلاع و بقاعی ایله جمله ممالک محروسه مدن اولوب ایادی عباد ظفر مبادی ده مفتوح و مسخر اولمغین ضبط اولندی بو فتح نادر الوقوعک تاریخی که کلام «فتحنا العراق» (= ۹۴۱) ایله مرقع اولوب بو دفعه جنابمه میسر اولنان تأییدات غیبیه نامتناهینک تاریخ سالی کلام الهام نظام «فتوحات الهی» (= ۹۴۱) ایله موشح در اول جانبده واقع اولان جمهور مسلمین و گروه موحدینی تبشیر ایتمکیچون .

تحریراً فی اوایل جمادی الاول سنه ۹۴۱ *

شاه طهماسب سه برادر داشت به نامهای سام و بهرام و القاص (ارجاسب؟) و از این میان القاص را از دیگران گرامی تر می داشت با این که شاه طهماسب با سام میرزا از يك مادر بود و القاص با او از مادر جدا بود ، علاقه شاه طهماسب صفوی نسبت به این برادر ناتنی چنان بود که ، چون در سال ۹۴۵ هـ بر ولایت شروان دست یافت و شاهرخ پسر فرخ آخرین شروان شاه را به اسارت گرفت ، منطقه وسیع و آباد شروان را به القاص وا گذاشت و القاص بر جای شروان شاهان تکیه زد .

چند سال القاص در این سمت بود و به تدریج در اندیشه استقلال افتاد تا آن که در سال ۹۵۳ هـ خیالات او آشکار شد . شاه طهماسب به عزم گوشمالی وی روی به تبریز نهاد . القاص که از شنیدن این خبر به وحشت افتاده بود ، مادر خود خان بگی خانم و پسر خود سلطان احمد را نزد برادر فرستاد و پوزش خواست . طهماسب از گناه وی در گذشت و عده ای از بزرگان درگاه خود را چون سید بیگ محمد کمونه و سوندک بیگ قورچی باشی و شاه قلی خلیفه مهرداد و بدرخان و معصوم بیگ متولی بقعه اردبیل را با مادر القاص روانه شروان گردانید . آنان القاص را سوگند دادند که وقدم از جاده متابعت بیرون نهد و هر سال هزار تومان تبریزی به خزانه رساند و هزار سوار به یساق فرستد . ، ضمناً قرار شد که در آن زمستان به جنگ گرجستان اقدام شود ، هم از ناحیه القاص هم از جانب شاه طهماسب . ولی هنگامی که نمایندگان سلطان صفوی از شروان بازگشتند ، القاص خطبه به نام خویش خواند و سکه به نام خود زد و به گرجستان نوز نرفت بلکه خود را به جنگ با اقوام چرکس مشغول داشت و در این کار هم توفیقی چندان نیافت .

شاه طهماسب که از خلف وعده وی رنجیده و از خیالات دور و دراز وی ترسیده بود ، در مراجعت از جنگ گرجستان به قرا باغ و از آن جا به خطه شروان رفت . القاص که در جنگ با چرکسها با ناکامی فراوان مواجه شده بود ، زن و فرزندان و افراد مورد اعتماد خویش را در دربند

گذاشت و خود، در اندیشه جنگ با شاه صفوی، در جستجوی مناطق استوار و دژهای بلند برآمد. ولی سر بازان و ملازمان وی از پیرامونش بپراکندند و جمعی از نزدیکان او اسیر قشون شاهی گردیدند و او خود بناچار از طریق بندر آرزوف به شهر کفه رفت و از آن جا روی به و باب عالی، آورد.

سلطان سلیمان او را به گرمی و احترام پذیرفت و هدایای نفیس بخشید. من جمله کیسه‌های پراز مسکوکات طلا و نقره و انواع شالهای کشمیری و پارچه‌های گرانبها و اسبان اصیل راهوار و چندین قطار استر و واشترو تعداد کثیری غلام و کنیز سفید و سیاه. ضمناً سلطان خرم حرم پادشاه عثمانی نیز برای وی هدایای گرانبھائی فرستاد. من جمله چند پیراهن اعلی که به دست خود بافته بود با دستمالهای ابریشمین و از تحف دیگر. بایده یاد آورد که خرم سلطان یکی از آتش افروزان جنگ بود و هم او بود که ابراهیم پاشا نزد سلطان سعادت کرد که ابراهیم پاشا به طرفداری از ایرانیان مانع از قتل و غارت در شهر تبریز شد.

محبت سلطان نسبت به شاهزاده فراری چنان بود که جمعی از سنیان متعصب به سلطان ترك شدیداً اعتراض کردند.

القاص، فتح ایران را سخت آسان جلوه داد و سلطان را بر آن داشت که باردیگر به جانب ایران لشکر کشی نماید. سپاه ترك بسیار سنگین و مرکب بود از کلیه ملل تابعه دولت ترك مثل مردم هنگری و رومانی و قرامان و شام و مصر و حجاز و یمن و کفه. شاه طهماسب به محض شنیدن خبر هجوم ترکان از تبریز بیرون آمده در شنب غازان منزل گزید و به گماشتگان خود فرمان داد تا در سر راه سپاه ترك همه جا را آتش زنند و از غله و گیاه اثر نگذارند و قناتها را پر کنند. دستورات وی با سرعت و دقتی تمام اجرا شد به طوری که سپاه مهاجم در سر راه خود نه قطره آبی یافت نه برگ سبزی. پادشاه صفوی يك ماه در شنب غازان برای جمع سپاه ماند و آنگاه عده‌ای از سران سپاه خود مثل عبدالله خان استاجلو و بدرخان استاجلو و حسین جان سلطان روملو و شاه وردی سلطان زیاد اوغلی و علی سلطان تکلورا به مرنند در برابر دشمن فرستاد و خود به بیلاق اشکنبر رفت و در این حدود بود که پسرش شاهزاده اسماعیل میرزا به وی ملحق گردید. این شاهزاده پس از فرار القاص، فرمانروائی منطقه شروان یافته بود. سلطان سلیمان الامه را با سپاهی گران به محاصره قلعه وان فرستاد و خود روی به تبریز نهاد و القاص را با چهل هزار سوار بر سردلاوران قزلباش در مرنند فرستاد. قزلباشان با همه شجاعت در برابر انبوه جمعیت دشمن روی به کوه نهادند و با این که شاه طهماسب به آنان دستور داده بود که بادشمن دیگر در نیاویزند، عده‌ای از آنان به قصد دستبرد در مرنند ماندند و بالشکر ترك دلیرانه به جنگ برخاستند و پس از وارد آوردن تلفات سنگین به دشمن در بیلاق اشکنبر به سلطان صفوی ملحق شدند و منتظر رسیدن لشکرهای خوزستان و کوه گیلویه و فارس و کرمان و عراق گردیدند.

سلطان ترك به تبریز آمد (۵ شنبه ۲۰ جمادی الثانی ۹۵۵) و چهار روز بیشتر در تبریز نتوانست

بماند. روز دوشنبه مجبور به بازگشت گردید، (۲۴ جمادی الثانی). در این چهار روز «علیق الاغان و شتران از برگ و پوست درختان» گذشت. بیش از پنج هزار رأس از دواب سپاه ترک از بی‌آبی و بی‌غذائی از میان رفت. ترکان که در هیچ نقطه نتوانسته بودند لقمه‌ای نان یا جگره‌ای آب به دست آورند دست به غارت گشودند. تبریزیان فریاد و فغان به آسمان رسانیدند تا جائی که سلطان عثمانی به رستم پاشا وزیر اعظم دستور داد تا سپاهیان را از تمدی و غارت بازدارد. ناگاه پیش‌قراولان سپاه قزلباش از هر طرف سپاه ترک را مورد حمله قرار داد و مردم شهر نیز به جنگ پنهانی با دشمن برخاستند و با این که ترکان بی‌رحمانه گنه‌کار و بی‌گناه را برادر می‌کشیدند، ولی مردم دلیر ایران از تلاش باز ایستادند تا آن که سلطان سلیمان اندیشناک شد و شبی که آوازه حمله قزلباش در افتاده بود، بارخانه سپاه را روانه گردانید و خود از بیم شمشیر قزلباش تا صبح بر سر اسب ماند و روز دوشنبه ۲۴ جمادی الثانی از تبریز بیرون رفت. ارادل و او باش و به اصطلاح آن روزگار «دیتیمان» تبریز دست تجاوز به سپاه ترک دراز کردند و عده‌ای را کشتند و جمعی سپاه ترک را تعقیب کردند و با پاشاهای شام و دیار بکر و مرعش در آویختند و پاشای عین‌طاب را با دو یست نفر به قتل آوردند. سلطان سلیمان هر روز سه چهار فرسخ می‌رفت تا از راه کردستان خود را به قلعه وان رسانید و قلعه را به توپهای بزرگ بست. کوتوال قلعه شاه‌علی چینی حصار را تسلیم نمود و سلطان ترک کوتوالی قلعه را به اسکندر پاشا داد و خود به دیار بکر بازگشت.

شاه طهماسب در ۵ شنبه ۲۸ همان ماه به عزم دستبرد به سپاه درهم ریخته ترک روانه تبریز شد و روز شنبه (۶ رجب) به خوی رسید و چون شنید که سلطان سلیمان، برادر محمدخان ذوالقدر، علی‌بیک را رتبه پاشائی داده و با عثمان چلبی به همراهی چهار هزار سوار به تعمیر قلعه قارص در سرحد گرجستان فرستاده است، اسماعیل میرزا را بر سر او روانه ساخت. این شاهزاده دلیر قشون ترک را درهم شکست و عده‌ای از آنان را به قتل آورد و قلعه را به زور متصرف شد و آن را درهم کوبید و در پاسبین به پدر پیوست.

سلطان ترک با عجله خود را به دیار بکر رساند و شاه طهماسب نتوانست به سپاه خاص وی رسد. بنا بر این شاه صفوی فرمان داد تا سربازانش شهرهای کوچک و بزرگ آن منطقه را چون اخلاط و گزل دره و عادل جواز سوزانند و از خانه و غله اثر نگذاشتند. الامه در ترجان نشسته بود. شاه طهماسب به قصد درهم کوفتن وی به سرعت تمام به ترجان شتافت. الامه روی به گریز نهاد و شاه طهماسب متوجه ارزنجان شد و آن شهر را به آتش کشید (چهارشنبه ۱۰ رمضان ۹۵۵ هـ)

پادشاه صفوی در اوایل شوال در اوج کلیسا منزل گرفت و اسماعیل میرزا و جمعی از سرداران قزلباش را روانه شیروان نمود و در رسیدن به آب‌کر، سوندک بیک قورچی‌باشی را به تاخت شکی روانه گردانید. در آن اثنا خبر آمد که القاص به عراق آمده است. شاه طهماسب حکومت شیروان را به عبدالله خان خواهرزاده خود داد و از راه خلخال و اردبیل به قزوین آمد.

القاص هنگام فتح تبریز به دست ترکان، در باغ عیش آباد اقامت گزید ولی چون دوران تسلط ترکان بر تبریز بسیار کوتاه بود وی نیز همراه آنان از شهر بیرون رفت. حمله سریع شاه طهماسب به عقبداران سپاه ترك و تسلط وی بر مناطق مسیر سپاه عثمانی، سلیمان خان را به وحشت افکند و برای آن که توجه قزلباشان را به نقطه دیگری منمطف نماید القاص را با پنج هزار سوار از طرف کردستان به همدان فرستاد (۳ شوال).

شاهزاده خیانت پیشه در همدان خانواده بهرام میرزا برادر خود را به اسارت گرفت و مایملک او را تاراج نمود و به قم رفت و پس از تسلط بر شهرهای قم و ری و کاشان، چون شنید که شاه طهماسب به قصد او عزیمت نموده است وحشت زده به اصفهان روی آورد به امید آن که برخزاین صفوی و مخازن اسلحه و خاندان بزرگان قزلباش دست یا بد چه در حین جنگه کلیه ذخایر و نفایس و اسلحه و آنچه در آن روزگار آغروق نامیده می‌شده به اصفهان انتقال یافته بود. القاص امیدوار بود که اصفهان درهای خود را به روی او خواهد گشود. ولی اصفهانیان بدوروی خوش نشان ندادند و به راهنمایی میر میران و شاه تقی الدین محمد و دیگر بزرگان در برابر آن شاهزاده ایستادگی نمودند چندان که خبر نزدیک شدن بهرام میرزا به کاشان رسید. القاص بناچار اصفهان را رها کرد و به طرف فارس رفت و قلعه یزدخواست را قتل عام نمود و به شیراز حمله برد. ولی بر شیراز دست نیافت و روی به بهبهان آورد و آن شهر را آتش زد و به شوشتر رفت و چون در تصرف آن شهر نیز توفیق حاصل نکرد به دزفول تاخت و آن جا هم کاری از پیش نبرد و از راه قلعه بیات به بنداد گریخت.

ظاهراً از همین شهر بنداد است که هدایای سنگین و متنوعی من جمله قرآنها خوب و شاهنامه‌های مرغوب و نسخی از دیوانهای شعرای نامی با جلدهای گران بها و شمشیرها و اسلحه‌های الماس و جواهر نشان با مقادیر فراوانی از عود و عنبر و مشک و کیسه‌های پر از فیروزه نیشابوری و لعلها و یاقوت‌های بدخشان و پارچه‌های لطیف هندوستان و بقیچه‌های شال کتیمیری و فرشهای ایرانی و جلها و غاشیه‌های خراسانی برای سلطان عثمانی فرستاد و این هدایای بود که وی از غارت شهرهای ایران به دست آورده بود و می‌پنداشت که با این هدایا خواهد توانست بار دیگر توجه سلطان عثمانی را به خود جلب نماید.

اما هنوز القاص در بنداد نیا سوده بود که سلطان ترك او را احضار کرد. شاهزاده خائن از این امر دچار وحشتی تمام شد. زیرا پیش از این به سلطان ترك اطمینان داده بود که مردم ایران از زن و مرد او را گرامی می‌دارند و اگر بدان مرز و بوم رسد خرد و بزرگ و وضع و شریف اطاعت او را گردن می‌نهند.

القاص فرمان سلطان ترك را نپذیرفت و زن بهرام میرزا را همراه نامه‌ای مشعر بر معذرت به دربار صفوی فرستاد. شاه ایران يك دو مرتبه بعضی از اسادات بلند مرتبت چون میر عبدالعظیم با بلکنی خادم آستانه حضرت رضا را به استمالت و نوازش وی فرستاد. ولی القاص هنوز در آمدن

به درگاه تردید داشت. تا این که سلطان عثمانی، محمد پاشا وزیر دوم خود را با سی هزار سوار بر سر او فرستاد. القاص از شهر زور گریخته به میروان آمد و به سر خاب کرد حاکم قلعه میروان پناه برد. شاه طهماسب وی را به وعده و وعید و اظهار محبت و تهدید از سر خاب طلب کرد و سر انجام با وساطت شاه نورالدین نعمت الله که خانیش خانم خواهر تنی القاص را در حباله نکاح داشت، شاهزاده فراری به پیشگاه پادشاه صفوی آمد (سه شنبه ۹ رمضان ۹۵۶ ه. ش).
در خصوص نحوه آمدن او به درگاه سلطنت، مؤلف فارس نامه ناصری شرحی جالب آورده است:

« جمعی از ما را در خدمت شاهزاده بهرام میرزا برادر اعیانی شاهزاده القاص میرزا به قلعه میروان رفته القاص میرزا را از غصه (قلعه؟) بیرون آوردند و چون به نزدیکی اردوی اعلی رسیدند، بهرام میرزا بنا بر مصلحت دست و پای القاص میرزا به غل و زنجیر مقید داشت که همچنان به نظر سیاست اثر پادشاه برد. چون پادشاه خبر یافت، زنجیر و غل را از پای او برداشتند و او را بر الاغی برهنه نشانیده کلاه بلندی یک ذرعی که دوره او را به پر خروس و بوم و دم روباه آراسته بر سر او گذاشتند و قبای خود رنگی از کرباس که میانه آسترو رویه آن را از پشم و پنبه بیشتر از آنچه ققرا دوزند پر کرده بروی پوشانیدند و مسخرگان و بازاریان و اهل محلات در رکاب و پیش و پس او به زدن تنبک و دهل و سرنا و صنج مشغول شده دستک زنان و پای کوبان او را به همان هیئت وارد مجلس همایون نمودند. بعد از دوسه ساعت لباسهای سخریه را از او در آوردند و قامت او را به لباسهای زردوز شاهانه آراستند. پس اذن جلوس یافت و حضرت پادشاهی به او خطاب فرمود که دیدی آقای من حضرت امیر المؤمنین (ع) ترا چون پیش آورد. چه بدی نسبت به تو کردم که به قیصر پناه بردی و مردمان گفتند پسر شاه اسماعیل شیعه به قیصر سنی التجا کرد و سپاه کشید و صد هزار نفر شیعه را بکشت و تو تا با من بودی شراب نخوردی و فسق نکردی. بعد از دوری از من شراب خوار و فاسق گشتی. »

دو روز بعد شاه دستور داد تا او را به قلعه قهقهه نقل کردند و آن قلعه ای بود بسیار استوار بر سر کوهی در قراباغ. شاه طهماسب خود در تذکره ای که بدو منسوب است چنین می آورد:

« بعد از چند روز دیدیم که از من ایمن نیست و دائم به تفکر است. او را همراه ابراهیم خان و حسن بیک یوزباشی کرده به قلعه فرستادم. ایشان او را به قلعه الموت برده حبس کرده آمدند. بعد از شش روز جمعی که در قلعه او را نگاه می داشتند غافل گردیده دوسه نفر در آن جا بودند که القاص پدر ایشان را کشته بود. ایشان هم به قصاص پدر خود او را از قلعه به زیر انداختند. بعد از مردن او عالم امن شد. »

القاص و پسرش بدینگونه از صحنه سیاست طرد شدند. کمی بعد سام میرزا و پسرش نیز

در همین قلعه به زندان افتادند و عالم امن تر شد !!

نامه القاص میرزا به سلطان سلیمان

عرضه داشت بنده کمتربین القاص

به عرض نواب عالی حضرت سپهر مرتبت کیوان رفعت خورشید طلعت مشتری منزلت قمر سرعت فلك رتبت گردون همت عطارد فطنت بهرام صولت سلیمان جاه سکندر سپاه عالم پناه، شهسوار میدان خلافت و بختیاری، فارس میدان سلطنت و شهر یاری، صاحب سریر قیصره دوران، مسند نشین اورنگ کاسره زمان، تاج بخش مفارق شاهان، تخت نشین ملک سلیمان، جهان گشای کشور گیر، همایون ظل سلیمان سریر، پنجه تاب بازوی پردلان زمان، صف شکن هنگامه خسروان دوران، مظلوم نواز داد گستر، ظالم گداز رعیت پرور، وارث ملک سلیمان، شمع دودمان آل عثمان، مؤسس اساس قیصری، مزین بساط سروری، رافع لوای عدل و احسان، باسط اجنحه امن و امان، ناصر عباد الله، المؤید من عند الله، الغازی فی سبیل الله، الذی ارتقى مدارج سلطنته علی الفلك الاعلی فی اسرع الزمان، شمساً لفلک العز و الاقبال و بدر السماء الجلاله و الشوکه و الاجلال، السلطان بن السلطان بن السلطان، سلطان سلیمان بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه می رساند که حضرت عزت جلّت کبریائه ذات عظیم المثل بندگان نواب اشرف اعلی را از کاینات برای انتظام مهام عالم و سرانجام امور جمهور بنی آدم برگزیده و به منصب شاهنشاهی از سلاطین عالم مدار و خواقین رفیع مقدار ممتاز و سرافراز فرموده لاجرم پیوسته دست تضرع شاهان دهر و پنجه تشفع خسروان عهد به ذیل اقبال ابد مقرون او است و بر ذمت همت گردون اساس خورشید اقتباس همایون

۱ عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس: «سواد عریضه که القاص میرزا به سلطان سلیمان پادشاه

روم نوشته»

واجب و لازم است که دفع اشرار و رفع ظلمه ذوالاقتدار از سربندگان ملک متعال به حکم ان الله یأمر بالعدل والاحسان^۱ فرموده یوم لاینفع مال و لابنون^۲ نتایج آن به روزگار فرخنده آثارهما یون عاید گردد.

عدل توقدیل شب افروز تست مونس فردای تو امروز تست

غرض از تحریر این مقدمات و مقصود از تمهید این مقالات آن که صاحب سریر موروثی این مخلص، یعنی برادر به اغوا و افساد جمعی از مفسدان به خاطر گذرانیده بود که دام مکرو حیله به رهگذار بنده کمترین گسترده تا به حسن حیل خاطر از ممر بنده جمع فرماید و منهی غیب بنده را به سرانگشت تنبیه آگاه ساخته بنده نیز به توفیق کریمه و لا تلقوا باید یکم الی التهلکه^۳ به حصن حفظ تحصن جسته قلاع و جبال خود را به نوعی استحکام داد که کمند همت خسروان عالی مقام به کنگره فتحش نمی رسید و باز بلند پرواز شاهان سپهر احتشام در هوای تسخیر آن پیرامون نمی گردید و لشکری فراهم کشید که مرغ از صدماتشان پناه به قلعه سپهر می آورد و از تاب شمشیرشان دل در بر کیوان به سان کبوتر مضطرب می گردید.

چون مومی الیه معلوم نمود که صورت کید و حیله او مفهوم بنده گشته ندای الصلح خیر^۴ در داد و از در ملایمت کذب آمیز در آمده ارکان دولت و اعیان مملکت و ارباب صلاح و اصحاب اصلاح فرستاده اظهار عهد و میثاق کرده مؤکد به قسم و ایمان ساخت. چون قبول ایمان از ایمان است بنده نیز اعتماد بر عهد و سوگند او نموده به فحوائی الذین یجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم^۵ متوجه غزای کفار چرکس شد. چون سلطنت دستگاه مشارالیه ملک از حارس خالی یافت نقض عهد میثاق نموده بر سر اهل و عیال مسلمانان تاخت آورد و تمامی فرزندان اهل اسلام را غارت کرده چون این خبر به مخلص رسید، از این اندیشه کناره جسته خود را بدین مملکت انداخت.

چون او نقض عهد و پیمان نمود، امیدوار است که به میان اقبال آن سکندر مکان

۱- سورة النحل ۹۲ ۲- الشعراء ۸۸

۳- البقرة ۱۹۵ ۴- النساء ۱۲۸

۵- الذین آمنوا وجاهدوا... (سورة التوبة ۲۰)

و مآثر سعادت آن سلیمان نشان به مضمون حقایق مشحون من حفر بشرأ لآخیه فقد وقع فیہ صورت مکر و حیل او به روزگار او عاید گردد و ملک موروثی این بنده به یمین همت خسروانہ و عنایت و مرحمت پادشاهانہ به تحت تصرف درآمده به اقتضای ارادت بلکه به مساعدت سعادت خود را از زمره خدم و حشم آن پادشاه جم جہ گیتی پناه منتظم ساخته یکی از بندگان در گاہ باشد و صورت دینار و درهم را به اسم اشرف اعلی مسکوک و مزین گرداند و منابر اسلام در مملکت ایران به القاب اعلای همایون آن اعلی حضرت اعتلایابد و تمامی عسکر و زلباش [؟] و عاطفت آن سکندر نشان که نسبت به حال بنده به ظهور رسیده به عون الله تعالی پایه سریر دولت و اساس سلطنت او کالعہن المنفوش^۱ از ہم متلاشی و دست تعدی و پنجه ظلم او از گریبان مظلومان عاجز کوتاہ و منقطع گشته به یمین همت پادشاهانہ کافه برابا و عامه رعایای ایران و توران در مہاد امن و امان مرفہ الحال [؟] می نماید .

من همچو خاک و خارم و تو آفتاب و ابر گلها و لاله‌ها دهم ار تربیت کنسی و یک دوم رتبه عرضه داشت استغاثه و استمداد نوشته و نفر ستاده است که مبادا به دست اعدا گرفتار گردد و آن مدعا به ظهور نیبوند و چهره آن آرزو در نقاب حجاب مخفی و محتجب ماند. به همه ابواب، چشم امید و انتظار به شاه راه عنایت و مرحمت خسروانہ گذاشت . امید می دارد که سایه عاطفت بر سر این بنده گسترده گردد به پیروزی و امداد و التفات شاهانہ از تنگنای نقصان عزت یابد.

در تنگنای محنت و دردم ز جور خصم لطفی کن و بر آرزو از این تنگنا مرا چون بواقی حالات موقوف به تقریر است مصدع اوقات قدسی ساعات نمی شود. هزار سال بمانی هزار معنی را که در درازی عمرت هزار مصلحت است ظل خلافت و سلطنت و شوکت بر مفارق عالمیان پاینده باد و تابنده. *

۱- سورة القارعه ۴

* نسخه ۶۰۶ خطی مجلس شورای ملی. در نسخه مزبور بعد از ختم نامه چنین آمده:
« این عرضه داشت در قوی ثیل اربع و خمسین و تسعمایه در جنگ و جدال روم به دست افتاد بعضی کلمات که ریخته در زیر دست و پای ستوران ضایع شده بود. از این جهت بعضی فقرات از ربط افتاده. »

ناحیه رستم‌دار و رویان از دیرباز تحت حکومت خاندانی بود از دودمان ساسانی و به قولی نخستین فرمان‌روای این منطقه جاماسب بود پسر فیروز ساسانی و برادر قباد. جاماسب به حکم برادرش قباد فرمان‌روای این خطه گردید. از فرزندان وی یکی نرسی بود که مورد محبت انوشیروان پسر قباد قرار داشت. نوه وی به نام جیل که در تاریخ به گاو باره شهرت یافته بر سراسر طبرستان دست یازید. وی در سال ۴۰ هجری درگذشت و از او دو پسر ماند: دابویه و بادوسپان.

بادوسپان که از برادر رنجیده بود رخت به رویان کشید و در حدود سال ۴۰ ه. حکومت یافت. وی مؤسس سلسله‌ای است به نام آل بادوسپان که افراد آن یکی بعد از دیگری تا سال ۸۵۷ بر منطقه نور و کجور سلطنت داشتند. ملک جلال الدوله کیومرث بیستون که اشاعه مذهب تشیع در رستم‌دار از مآثر اوست در سال مزبور بدرود حیات گفت و پس از وی قلمرو حکومتش بین دو پسر وی تقسیم شد: «یک حصه قلعه نور و توابع» و «یک بخش قلعه کجور و مضافات».

از آن جا که تاریخ‌نامه شاه طهماسب ۹۵۶ ه. است به یقین مخاطب وی ملک کیومرث پسر ملک کاوس حاکم کجور بوده نه ملک کیومرث پسر ملک بهمن حاکم نور. کیومرث حاکم نور پس از آن که به دستور پدر هجده سال در زندان بود، در سال ۹۵۰ که پدرش جهان را وداع گفت، به سعی و حمایت آقا محمد روزافزون، برمسند حکومت کجور تکیه زد. دوران حکومت وی تا زمان مرگش در ۱۵ ذی القعدة سال ۹۶۳ ه. ادامه یافت.

اما ملک کیومرث حاکم نور پسر ملک بهمن است. این ملک کیومرث، به قول قاضی احمد غفاری، چند بار به درگاه شاه طهماسب آمده و مورد تفقد قرار گرفته است. پدرش ملک بهمن چهل و سه سال حکومت کرد و برای تحکیم پایه‌های حکومت خود، خواهر میر عبدالکریم مرعشی (۹۳۲-۸۶۹ ه.) و خواهر سلطان احمدخان (متوفی در ۹۴۰) از ملوک گیلان را به زنی داشت. وی در سال ۹۵۷ مطابق با ماده تاریخ «مزید بقای کیومرث باد» درگذشت و پسرش کیومرث به جای وی حکومت نور یافت.

(تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۱۵۴-۱۵۳-جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری ص ۱۸۸-۱۸۷-
مجالس المؤمنین چاپ تهران ۱۳۷۵ ق . جلد ۲ ص ۳۹۰ . و مازندران و استرآباد را بینو ص
۲۱۹- تاریخ طبرستان اردشیر برزگر ج ۱ ص ۴۶- تاریخ مازندران اسمعیل هجوری ج ۲
ص ۸۰-۷۵)

فتح نامه شاه طهماسب به ملك كيومرث رستم‌دار^۱

امارت و حكومت نصاب عمدة الملوك كيومرث و سادات عظام ذوی العز والاحترام و علماء كرام و اعيان الكای رستم‌دار به عنایت بی غایت پادشاهی و مرحمت شاهانه ماسر افر از گشته بدانند كه چون از بد و سلطنت روز افزون و عهد خلافت همایون مابه مقتضای و من يتوكل على الله فهو حسبه^۲ در سوانح امور اراده و مشیت لم یزلی و انتظام اسباب كامكاری و كامرانی بل مدار اساس سلطنت و جهان بانی به محض تأیید و اعانت حضرت پروردگار و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باز گذاشته لاجرم عنایت ازلی و سابقه هدایت لم یزلی بر حسب کریمه یختص بر حمة من یشاء^۳ در جمیع احوال ضمیر و نیت امانی و آمال ناصر و معین ذات عدیم المثال فرخنده همال گشته نقش هر آرزو كه در آینه خاطر هستی سراء منقش و مرتسم می گردد بعنایة الله تعالی بی حجاب توقف و تأخیر از و رای پرده تقدیر و (تدبیر؟) عالمان جلوه می نماید و صورت هر امر از غرایب آموز كه به زیور ظهور چهره می گشاید اگر چه ظاهراً در نظر عقل خلاف مقتضای دولت و نقیض مصالح ملك و ملت است می نماید، اما به حسب مآل و حسن توفیق و

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ ص ۳۲۷: سواد فتح نامه كه نواب غفران مآب سیادت انتساب شاه طهماسب صفوی انار الله برهانه و طیب مضجعه در زمانی كه القاص میرزا نزد سلطان سلیمان پادشاه روم رفته بود و آخر الامر باز از آنجا به اصفهان آمده نواب اعلیٰ اورا به دست آورده و فتح الكای آذربایجان و بعضی از دیار بكرار زنجان و ممالك روم نموده باخواندگار روم صلح کرده و قزوین را دار السلطنه ساخته این فتح نامه را به ملك كيومرث حاكم رستم‌دار مرقوم

تأیید حضرت ذوالجلال جلت‌الآؤه و عمت نعمتاؤه، به حکم الخیر فی ماصنع الله بروجهی که موافق اراده و مدعای نواب همایون ما و متضمن صلاح دین و دنیا است بر می‌آید. از مؤیدات هدایت مواهب آن که از ابتدای طلوع نیر این دولت گیتی‌افروز تا امروز که منہیان عالم بالابه تلقین و الله یؤید بنصره من یشاء^۱ از هر کرانه ندای بشارت مؤدای :

عالم گرفت دولت شاه خجسته‌فر
 بالخیر والسعادة والفتح والظفر
 به گوش هوش جهانیان انداخته‌اند و ملهمان دولت و اقبال بی‌زوال به تأیید و اکرام و ما النصر الامن عند الله^۲ عرصه زمین و زمان را از این خروش پرسیخته‌اند که :
 افراتیم در همه عالم لوای فتح
 انداختیم در همه گیتی صدای فتح
 از فیض کردگار به ما می‌رسد زغیب
 گاهی صدای نصرت و گاهی ندای فتح
 گشتند دشمنان همه مغلوب و روسیاه
 این است غایت ظفر و منتهای فتح
 به هر جا که رایت هیجا افراشته‌ایم و به امداد و تأیید و ایده بجنود لم تروها^۳ همت علیا به دفع اعدا گماشته از برکات توجه و توسل به ارواح مقدسه حضرت پیغمبر (ص) و میامن امداد و اعانت حضرت صاحب الامر علیه و علی آباءه و الدعا بر حسب اتفاقات حسنه امری که موافق ائمه معصومین و تابعان اهل بیت طاهرین موجب نگون- ساری اعدا و مخالفین از ممکن غیب روی نموده ،

صاحب الامر لطف کرده که ما
 روی همت به هر کجا که نهیم
 سنیان را زخون کفن سازیم
 شیعیان را قبای فتح دهیم
 و از خدمات این مقدمات صورت حال و مال و آمال خوندگار روم است که و ساوس شیطانی و هوا جس نفسانی در مخیله خود جای داده با وجود آن که قبل از این دو مرتبه در معرض معارضه نواب همایون مادر آمده بود و سطوت و وصولت سلیمانی را در مقابل تأییدات آسمانی مشاهده نموده دیگر باره از مضمون بلاغت مشحون ان ینصر کم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن جاء الذی ینصر کم من بعد^۴ و مضمون این بیت

۱- سورة آل عمران ۱۳ ۲- ایضا ۱۲۶ ۳- التوبه ۴۰

۴- آل عمران ۱۵۴

بزرگ کرده اورا فلک نگیرد خرد عزیز کرده اورا جهان نسا زخوار

غافل گشته بنه مجرد حکایات باطل و افسانه‌های بی حاصل القاص بوف خام طمع شده از کمال نخوت و پندار و غرور لشکری شمار به دعوی مملکت گیری و کشور گشایی متوجه این صوب گشت و بعد از طی مسافت چنان که شروع در ممالک آذربایجان نمود و از مواجید کاذبه القاص که اورا بدان فریب داده بود یکی صورت وقوع نیافته از آمدن خود نادم و پشیمان گشته از کمال حیرت و فروماندگی به تأمل و آسودگی تمام منزل به منزل طی می کرد تا در عرض دو ماه که از سرحد آذربایجان تجاوز کرده بود به حوالی الکای مرند رسید . غازیان دلاور نامدار که به زبانگیری از هر طرف متوجه شده بودند به درگاه گیتی پناه آمده بعضی را کشته و سرواخرمه به نظر اشرف اعلی می رسانیدند و بعضی را اسیر و دستگیر کرده می آوردند و نواب همایون ماقبل از آمدن ایشان به چندگاه بعضی امرای عظام خصوصاً ظهیر الدین عبدالله خان کرد جهان بیگلو و بدرخان و حسین جان سلطان روملو و شاه و پردی سلطان قاجار و علی سلطان تکلوو محمدخان طالش و شمس الدین خان ولدشرف خان کرد شقاقی و حاجی سلطان دنبلی و قاتمیش خان حسنلو را جهت قراولی به حدود مرند فرستاده بودیم و خود در دارالسلطنه تبریز به ترتیب لشکر کوه شکوه و تقسیم اسلحه اشتغال داشته تا در آن اثنا که خبر آمدن ایشان نزدیک شد .

به تاریخ روز سه شنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی، اعلام پادشاهی استعلام به عون عنایت الهی از دارالسلطنه تبریز کوچ کرده به عزم استقبال آن گروه بی شکوه متوجه ییلاق اشکنبر و آن حدود شدیم تا غایت برادر اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار ابوالفتح بهرام میرزا ابقاه الله تعالی و ظهیر الدین ابراهیم خان کنگرلو با لشکر فارس و محمود خان افشار و شاه قلی سلطان حاکم کرمان به اردوی معلی ملحق نشده بودند و ما به همان قاعده به تقسیم اسلحه مشغولی نموده مترصد آن بودیم که چون آن گروه به دارالسلطنه مذکور در آیند شبیخون آورده دمار از روزگارشان بر آریم .

بعد از آن که به الکای مرند رسید با وجود آن که حکم به اسم عبدالله خان و امرای قراول رفیق او عز اصدار یافته بود که خود را به جانب اردوی معلی کشیده به جنگ

و مقاتله آن فرقه ضاله اقدام نکنند و ایشان نیز حسب الحکم عمل نموده از مرند به جانب ییلاق مذکور کوچ کرده بودند، بعضی از ملازمان امرای مومی‌الیهم مثل امیرغیب بیگ ملازم بدرخان و تبث آقا ملازم حسین جان سلطان با موازی یک هزار کس که از ملازمان سایر امرا با ایشان در مرند بودند به استقبال آن طایفه توجه نموده در قصبه مرند میانه ایشان از بوف بوف که موازی بیست هزار کس از آن فریقی بی توفیق انتخاب کرده همراه او نموده بودند و پنج هزار کس او پیش فرستاده بود مقاتله واقع شد. غازیان ظفر قرین تیغ کین از نیام انتقام کشیده کثرت و انبوه آن گروه بی شکوه عدم انگاشته در یک طرفه العین چندانی از آن مخاذیل را مقتول ساختند که پای ثبات آن بی ثبات و جمعی که رفیق او بودند تزلزل یافته روی به هزیمت نهاده خود را به اردوی خواندگار رسانیدند و به مجرد یک حمله کمال خوف و رعب لشکر نامدار و دلیران کینه‌گذار برخاطر ایشان استیلا یافته از آن جا داعیه معاودت به الکای مقرر سلطنت خود نمودند و چون کمال ضعف و پریشانی لشکر ایشان و آثار ندامت و پشیمانی از توجه بدین دیار بر ضمیر اشرف واضح شده بود، در آن ایام یک زنجیر فیل که از جانب سلطنت پناه نظام شاه والی هند به درگاه معلی آورده بودند به استقبال خواندگار فرستادیم که چون اسب او مانده شده سوار شده بیاید. از این واسطه به غیرت و تقید افتاده از الکای مزبور متوجه دار السلطنه تبریز شد و تا رسیدن به دار السلطنه مذکور به نوعی کمال خوف و بیم در خاطر ایشان جای گرفته بود که یک فرد قدم از محیط عراده‌ها که ضرب زن‌ها بر آن ترتیب نموده اند بیرون نمی‌توانست نهاد.

القصة بعد از آن که به دار السلطنه مذکور رسید. در حوالی چرنداب منزل نمودند، امرای عظام ابراهیم خان حاکم فارس و شاه و یردی بیگ چاوشلو و محمدی بیگ و لدامیر خان موصلورا با پنج هزار کس به قراولی لشکر فیروزی اثر تعیین نموده به جانب خواجه خوشنام فرستادیم و داعیه خاطر بر آن قرار گرفت که رایات خورشید آیات ایلغار نموده بر آن طایفه شبیخون آورد و بعد از چهار روز که به دار السلطنه مذکور نزول نموده بودند، خبر معاودت و نگونساری آن طایفه ضاله از جانب خان مومی‌الیه و امرای قراول رفیق او رسید و مقارن او گروه گروه غازیان و عساکر نصرت

مآثر سرها و احترامها به نظر اشرف آورده کیفیت حال بر این منوال رسانیدند و خان مومی الیه با امرای رفیق خود، با آن که از جانب نواب همایون ما مرخص نشده بودند، در عقب ایشان ایلغار نموده در حوالی شبستر به پاشای شام و دیاربکرو پاشای ذوالقدر که به چرخا ولی لشکر بی فر تعیین نموده بودند رسیده میانه ایشان محاربه عظیم دست داد و به توفیق الهی غازیان عظام بسر آن طایفه نابکار غالب آمده اکثر ایشان را با بعضی از سرداران لشکر خصوصاً [امیر عین تاب] بی سر ساخته سر اورا با علم و نفیرو دیگر سرها و احترامها و بعضی که دستگیر نموده بودند روانه درگاه معلی نمودند. و کیفیت نگونساری و معاودت آن طایفه ضاله از دارالسلطنه مذکوره آن که چون قبل از آمدن ایشان تمامی غلات و مزروعات که محل عبور و مرور آن طایفه ضاله بود تا دارالسلطنه مذکور سوخته تمامی ایل و اولوسات و احشامات را از سر راه کوچانیده بودیم و منبع قنوات و کاریزهای دارالسلطنه مذکور را مسدود ساخته بعد از قطع مسافت چهار ماهه و کمال ضعف اسب و شتر و نهایت پریشانی عموم لشکریان چون به دارالسلطنه مزبور رسیدند، عدم آذوقه و علیق به مرتبه ای رسیده بود که از رهگذر آذوقه بالکلیه مأیوس گشته آن مقدار آب که جهت آشامیدن و ضروریات کفاف باشد میسر نبود و در عرض چهار روز که در دارالسلطنه تبریز بوده مدار علیق الاغان و شتران بر پوست و برگ درختان می گذشته و بدان مرتبه رسیده که در این چهار روز موازی پنج هزار اسب و شتر سوای آنچه از غایت ضعف و ناتوانی همراه نبرده اند عرضه تلف گشته مع هذا از کمال خوف و بیم غازیان نصرت فرجام که احاطه اطراف جوانب نموده بودند راهها برایشان مسدود ساخته عرصه گاه بر آن گروه نابکار به غایت تنگ گشته و اتفاقاً از مهب قهر، در آن چند روز به واسطه شدت باد و گرد و غبار به مرتبه ای آینه هوا تیره و تار ساخته بود که نزد اولوا الابصار تمیز روز روشن از شب نامیسر نبود تا بالضروره از غایت وحشت و دهشت به تاریخ روز دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاخر از دارالسلطنه مذکور بیرون رفته روبه

هزیمت نهادند و خامه جف القلم بماهو کاین، طغرای و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم
یظلمون^۱ برمنشور شقاوت آن مخازیل کشیده فحوای سیهزم الجمع و بولون الدبر^۲
برصفحه ادبار ایشان نگاشت .

تا بود گلشن ظفر و جویبار فتح هرگز گلی چنین نشکفت ازبهار فتح
و در آن صدمات لشکر ظفر قرین چنان ارکان ثبات و قرار ایشان را متزلزل و
پریشان ساخته بود که بعد از قطع مسافت بعید و اهتمام در آن که خود را به دار السلطنه
تبریز که مقر سلطنت روز افزون همایون ما است رسانند و مساجد و منابر دار السلطنه را
به مقتضای مذهب باطل خود به اقدام خطبای دین و خطبه مشتمل بر القاب [؟]
فرموده و آلوده سازند ، از جمله چهار روز که ایشان را توقف در آن جا واقع شده
با وجود آن که روز جمعه بود، از غایت اضطراب و اضطراب بدان مقید نشد و فرصت را
غنیمت دانستند و القاص بوف در این ایام يك روز اساس محنت و نکبت به باغ عیش
آباد کشیده خواندگار را آن [نیز] میسر نشد .

القصة بعد از آن که به محض توفیق الهی و امداد ارواح مقدسه حضرت رسالت
پناهی (ص) و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رایت شوکت و
اقتدار مخالفان که به اوج استکبار سرافراز شده بودند نگویند و مبشر اقبال بی
اشتعال نائره قتال و التهاب آتش جنگ و جدال صیت بشارت فقطع دابر القوم الذین
ظلموا و الحمد لله رب العالمین^۳ به گوش هوش جهانیان انداخت، موب ظفر قرین
باحصول اضعاف سعادات و ادراك انواع مرادات متوکلاً علی الله و رسوله و ائمه -
المعصومین به دلالات هادی توجه حیث شئت فانک منصور به تاریخ روز پنجشنبه
بیست و هشتم شهر مذکور به تعجیل تمام از الکای اهر تومان مشکین کوچ کرده به عزم
آن که خود را از راه مرند بدیشان رسانیم کوچ بر کوچ روانه شدیم و روز به روز هر کس
از غازیان و دلاوران لشکر نصرت اثر که بر آن گروه فرومایه دست یافته و بعضی
را دستگیر کرده و بعضی را به قتل رسانیده بودند با احترام به استقبال موب همایون
می آوردند چنانچه همه روزه پنجاه نفر و صد نفر و دو بیست نفر تقریباً از اسب و احترامه

سوی آنچه از غایت ضعف و ماندگی در راهها و منازل مانده بودند به درگاه معلی می رسید و تا روز شنبه ششم شهر رجب المرجب در الکای خوی نزول اجلال واقع شد و ابراهیم خان و امرای رفیق او به عزم عتبه بوسی مشرف شده به عرض رسانیدند که آن طایفه ضاله به اضطراب تمام، احمال و اثقال ریزان و گریزان، فرار نمودند.

یوم الاربعاء عاشر شهر مذکور که در چالدران اتفاق نزول افتاد، شاه قلی سلطان حاکم کرمان و محمودخان افشار با سه هزار کس لشکر کرمان و کوه گیلویه به معسکر ظفر اثر ملحق گشتند و فرزند اعزاز جمند کامکار سلطنت شعار، ابوالمنصور اسماعیل میرزا، ابقاه الله را با جلالاً للآیاله گوگجه سلطان قاجار و جمعی دیگر به قلعه قارص که طایفه رومیه علی بیگ برادر محمد سلطان ذوالقدر و عثمان چلبی قوللر آقاسی را با چهار هزار کس به عمارت مذکور فرستاده بودند روانه گردانیدیم. چون خبر طایفه طاغیه رومیه رسیده بود که در ارجیش و عادل جوازاند روانه آن صوب شدیم و تا رسیدن ایات جلال، ایشان به اعتماد آن که از یک جانب اخلاط کوه و از جانب دیگر دریا است متوجه آن جا شده بودند و ضعف ایشان در آن محال به مرتبه ای رسیده بود که از مار کیمی تا اخلاط موازی سیزده هزار اسب و شتر و استر به قلم گرفته بودند که در عرض شانزده فرسنگ عرضه تلف شده بود.

و بنا بر آن بعضی از امرای سلاطین را به تاخت و تاراج اطراف و جوانب فرستاده بودیم و هنوز فرزند اعزاز جمند کامکار مشارالیه از قلعه قارص معاودت ننموده بود متوجه الکای موش شدیم که بعد از نهب و غارت الکای مذکور و ملحق شدن فرزند ارجمند مومی الیه و امرای عظام بر سر آن طائفه متوجه شویم و حکم قضا جریان نافذ گشت که اهل و عیال و فرزندان مردم آن صوب را از تعرض اسیری امان داده تمامی مردان ایشان را به قتل رسانند و منازل و خرمنها را بالتمام به آتش قهر و غضب شاهانه سوخته محصولات و غلات و انبارهای آن حدود را خورانیده اموال و جهات ایشان را غارت نمایند. غازیان عظام نیز حسب فرمان قضا جریان عمل نموده تمامی آن بلاد را پایمال تاخت و تاراج فرمودند و از آن جا مأمورین متوجه الکای پاسبین شده به دستور، صامت و ناطق الکای مذکور را نیز به باد فنا دادند و در الکای مزبور

برادر اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار، ابوالفتح بهرام میرزا ابقاه الله تعالی که تا غایت به اردوی معلی ملحق نشده بود با فرزند اعز مومی‌الیه با امرای رفیق او که بر سر قلعه قارص رفته بودند به عزت‌بوسی رسیدند و قریب دو هزار سر که از مردم سپاهی و نوکر و پنج هزار از عمله و فعله و کارکنان که در جنگ قلعه مذکور به قتل رسانده بودند به درگاه معلی آوردند و از آنجا سوار شده به تاریخ یوم‌الاثین نهم شهر شعبان المعظم بر سرایشان ایلغار فرمودیم و ایشان قبل از توجه رایات جلال از کمال ضعف و بی‌طاقتی از راه موش خود را به دره بتلیس رسانیده از آنجا تجاوز نموده متوجه شده بودند و تفنگچی بسیار در آنجا گذاشته که از عقب ایشان نتوان رفت. بنا بر این، زین‌الدین علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر را با ده هزار کس از ملازمان امرای عظام و بوی‌نوکران روانه بتلیس فرمودیم که بلده مذکور و گوزل‌دره و عادل‌جواز و اخلاط و تمامی آن‌حدود را به دستور سوخته غارت نمایند و بعد از آن به معسکر ظفر اثر ملحق گردند و ما نیز موش را سوخته و غارت کرده سیادت مآب جلال‌الدین معصوم بیگ صفوی را با سه هزار کس از امرای عظام در اردوی معلی گذاشته به تاریخ روز جمعه هجدهم شهر مذکور از راه کیغی به ایلغار تمام بر سر الامه مردود و پاشای ارض روم و پاشای سیواس که با سیزده هزار کس به جانب ارض روم فرستاده بودند و مقرر داشته که در قلعه ارض روم باشند متوجه شدیم.

روز چهارم ایلغار که نزول اجلال [به] کبودترجان که محل جمعیت ایشان بوده واقع شد، به مسامع جلال رسید که الامه در آن حدود شهرت داده که نواب کامیاب همایون معاودت فرمودند و با پاشاهای رفیق خود صلاح دیده که توقف ما در این حدود مصلحت نیست و این معنی را وسیله و بهانه ساختند و پنج روز پیش از ورود عساکر نصرت‌مآثر خود به قرمان و پاشای سیواس به‌الکای خود رفته و پاشای ارض روم به بایبرد که داخل الکای او است متوجه شد.

روز دیگر فرزند اعز مومی‌الیه را با بعضی دیگر از امرای سلاطین عظام بر سر پاشای مذکور فرستادیم. روز شنبه شانزدهم شهر مذکور بدو رسیده قریب

يك هزار كس از ملازمان او را به قتل رسانيدند و او خود را به قلعه بايرد انداخته نيم جانی از آن ورطه بيرون برد و غازيان عظام دست به نهب و غارت شهر بايرد که قريب هفت هزار خانه باشد گشاده موازی پنج هزار کس از رعایا به قتل رسانيدند و بعد از خراب کردن آن حدود و ولايات برادر اعز مومی اليه را با تمامی امرا و سلاطين به ارض روم روانه گردانيديم.

چون خبر توجه رايات جلال به ارزنجان و آن صوب انتشار یافته بود ، خواندگار احمد پاشا وزير خود را با پنج هزار کس از منزل آمد به زبانگيري روانه نموده که تحقيق نماید که نواب کامياب متوجه ارزنجان شده اند يا برادر اعز مشار اليه و خود از آمد متوجه ملاطيه شده مقارن اين حال به مسمع جلال رسيد که آن جماعت پانصد کس با اسبهای خوب از میانه خود انتخاب نموده عثمان پاشا حاکم حلب را پيش فرستاده اند .

چون در آن وقت ، به واسطه آن که تمامی امرا و سلاطين را به نهب و غارت اطراف و جوانب فرستاده بوديم ، سوای قورچيان عظام کسی ملازم رکاب ظفر انتساب نبود ، ما نیز از قورچيان ذوالقدر صد کس جدا کرده ابراهيم بيک يوزباشی قرقلو افشار را در آن جا گذاشتيم که زبانگيري نماید . چون در آن شب ، به واسطه شدت سرما و برف قورچيان مشار اليهم آتش افروخته بودند ، عثمان پاشا و مردم او آتش را دیده و بر سر ایشان تاخت آورده پنج نفر از قورچيان را شهيد ساخته قورچيان عظام ایشان را به تير گرفته خود را به اسبهای خود رسانيده سوار شده میانه ایشان جنگ عظيم پیوسته تا موازی هشتاد و پنج کس از آن گروه به قتل آوردند . ولد عثمان پاشا به دست اسفندیاریک و ولد قمر بيک [از] سپاه منصور به قتل رسيد و عثمان پاشای مذکور زخم منکر خورده شبانه از آن ورطه بيرون رفت و قورچيان عظام به - تاريخ يوم الثلاثای شهر رمضان المبارک در بلده ارزنجان به عزتبه بوسی رسیده سرها و اخترمهها را به نظر اشرف اعلى در آوردند .

و چون کمال ضعف و پريشانی ایشان به نهايت رسیده پاشاها را به خاطر رسيد که بودن در منزل آمد مشکل است و اگر متوجه استنبول شويم نواب کامياب از ارزنجان

متوجه شده در سیواس سر راه بر ما خواهد گرفت ، پس صلاح در آن است که القاص را هزار تومان از بغداد داده روانه آن صوب نمائیم که از آنجا متوجه همدان شده اردوی بهرام میرزا را به دست آورد . چون خبر به نواب کامیاب رسد به مملکت خود عود نموده به دفع القاص کوشند و القاص نیز از ایشان لشکر طلبیده که متوجه گردد و ایشان گفته‌اند که لشکر ما حالا قوت ندارد و يك هزار و پانصد تومان زر بدو داده‌اند که از اکراد والوار و قرا الوس و اعراب و غیره لشکر گرفته شود و القاص بادویست کس که از این جا با او فرار کرده رفته بودند متوجه بغداد شده چون به بغداد رسیده يك هزار و هشتصد کس از اکراد و الوار و چگنی و کلهر و غیر ذلک نوکر گرفته از آن جا متوجه همدان شد .

بعد از آن که خاطر از نهب و غارت و قلع و قمع آن مملکت و ولایات از عادل جواز و ارجیش و اخلاط و بتلیس و ملازگرد و بلانق و پاسین و خاندرسک و حامری و کیغی و ترجان و کلکیت و [دنزیق]^۱ و بایبرد و ارض روم و ارض نجان و کماخ و بعضی از مواضع آق شهر پرداخته معاودت نمودند و رایات عز و جلال به چخور- سعد رسید. برادر اعز مومی الیه و امرای عراق و فارس و کرمان را رخصت داده به محل خود روانه گردانیدیم . به واسطه آن که خورش و علیق در دار السلطنه تبریز و نواحی تعذر داشت با لشکر آذربایجان و شیروانات روانه قراباغ شدیم که در الکای بردع قشلاق نموده خورش و ضروریات لشکر در این سال از الکای شکی و گرجستان و آن حدود سامان فرمائیم و فرزند ارجمند مشارالیه ، حسب الحکم جهان مطاع، با پیش کشهای لایق به درگاه معلی شتافته به معسکر ظفر اثر ملحق گشت و جلال الدین سوندی بیک قورچی باشی را با ده هزار کس از امرای قورچیان و لشکریان روانه شکی گردانیده خود در الکای بردع توقف فرمودیم و مشارالیه با عساکر نصرت مآثر متوجه الکای مذکور گشته موازی دویست هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو و پنج هزار اسب و سی هزار خروار گندم و برنج و سایر اجناس از الکای مذکور

۱ - تصحیح قیاسی - نسخه : صدق . دنزیق شهرکی است در جنوب شرقی ترجان روی یکی از انهاری که شط فرات را تشکیل می‌دهند .

نهب و غارت نموده به اردوی معلی آوردند و غنیمت مذکور بر امرا و لشکریان قسمت شده بعد از ده روز که مشارالیه به اردوی معلی آمده بود، خبر آمدن القاص به همدان رسید. فی الفور حکم جهان مطاع به قدغن تمام به برادر اعز مشارالیه و امرای رفیق او نوشته فرستادیم که بی توقف بر سراو ایلغار نمایند و متعاقب آن کوچ کرده متوجه دارالموحدین قزوین شدیم.

و چون خبر آمدن القاص در دارالسلطنه تبریز به برادر اعز مشارالیه می‌رسد به اتفاق امرای عظام ایلغار کرده اصلاً توقف نمی‌نمایند و در شانزدهم شهر شوال که القاص به قم رسید، اتفاقاً روز هفدهم که فردای آن روز باشد بعضی از مردم ابراهیم‌خان که در قاقزان به تاریخ بیست و هشتم شهر رمضان روز عرض عساکر منصوره از اردوی معلی جداگشته متوجه شیراز شده بودند، در حوالی قم به قراولان بوف رسیده- بوده‌اند و دو کس از ایشان قراولان مذکور را گرفته نزد القاص برده‌اند و مشارالیه تحقیق آمدن رایات جلال از ایشان نموده و در این حال طعام می‌خورده از غایت اضطراب دست از طعام بازداشته به کوچ مشغول گشته.

چون موازی یک هزار کس نیز از ملازمان برادر اعز مومی‌الیه همراه ولد امارت مآب چراغ سلطان بختیاری متوجه همدان شده بودند، داروغه که بوف در همدان گذاشته بود از آمدن ایشان مضطرب و خایف گشته در این اثنا که بوف به واسطه خبر ملازمان ابراهیم‌خان از قم کوچ کرده می‌رسد، او نیز خیر رسیدن رایات جلال می‌رساند و بوف از کمال اضطراب و اندیشه آن که رایات جلال راه همدان را گرفتند اصلاً توقف ننموده متوجه اصفهان می‌شود.

چون بدان جا می‌رسد، امارت مآب صیدی بیک ایشیک آقاسی و امیرزاده علی- بیک ولد ایالت دستگاه امیرخان قاجار امیر دیوان که در این ایام در آن جا بوده با خضر سلطان روملو و قورچیان و غازیان و سیصد نفر از بوی نوکران شاه سون و دو هزار نفر از پیاده‌های فراهان و اصفهان از شهر بیرون آمده با او جنگ می‌کنند و سیصد کس او- را نه قتل آورده و اسب و استر که از اردوی برادر اعز مومی‌الیه غارت کرده بودند،

بازستانده و مشارالیه از آن جافرار کرده متوجه فارس می‌شود. قایدان الوس بختیاری ضعف و پزیشانی او رامشاهده نموده دلیرانه در عقب او افتاده سیصد کس از او به قتل رسانیده موازی ششصد نفر شتر و اسب و استراز او و لشکر او غارت کرده از آن جامتوجه کوه گیلویه شده تمامی ایشان و مردم آن حدود قبل از آمدن او کوچ کرده خود را به کوه‌های محکم کشیده بودند [۱] و ولد محمود خان در قلعه دز کوه بختیاری بدان سمت رفته هر شب گروه گروه از ایشان و مردم ایلات و اولوسات به اردوی او ریخته شتر و دواب در عقبه و در بندها به طریق دزدی و حرام‌گیری می‌برده‌اند تا زمانی که به شوشتر رسیده کس نزد حسین بیک و لد تو شمال اسحق فرستاده او را به وعد و وعیده جانب خود ترغیب کرده مشارالیه فی الحال فرستاده او را به قتل رسانیده بعد از یأس و نومیدی از او تا پانزده روز که در آن جا توقف داشته به ترتیب سبیه و نردبان اشتغال داشته اتفاقاً روز جمعه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام پیش از آن که یورش به قلعه شوشتر نماید، محمود خان افشار با اولاد خود و حصار بیک آقا امیر آخور سه هزار سوار و پیاده بر سر خود جمع کرده به ایلغار تمام می‌رسند و روز شنبه نوزدهم شهر ذی حجه که بنیاد محاربه و شورش می‌شود بر سر ایشان ریخته سیصد کس که مردان معتبر او بوده‌اند به قتل می‌رسند و شکست عظیم بدو رسانیده‌اند چنانچه از غایت نومیدی و فلاکت آنها متوجه دزفول شده مردم او بر آب شوشتر زده قریب دویست کس از ایشان با موازی پانصد ششصد سر شتر و دواب غریق بحر فنا می‌شوند و مردم قلعه از قلعه فرود آمده [آنچه] اکثر آن جماعت از خانه کوچ اهل عراق به اسیری برده بودند گرفته با دواب و اموال و جهات بسیار که در این مدت به نهب و غارت فراهم آورده بودند از ایشان ستده‌اند و چیزی چندان از اموال و جهات بیرون نبرده.

و بعد از آن که به حوالی قلعه جات رسیده بقیه رومیه که با او همراه بوده‌اند چون آن حالات را که در اصفهان و فارس و کوه گیلویه و شوشتر بر سر او آمده مشاهده نموده‌اند او را گذاشته متوجه بغداد شده‌اند و هفتصد هشتصد کس که از اکراد و الوار

۱- ظاهراً کلمه یا کلماتی افتاده

۲- یعنی بعد از یأس از جلب حمایت حسین بیک.

وقرا الوس وچگنی وسارولو وغيره باقی بوده اند متفرق شده به محل خود رفته وبوف از همه جهتی بی راهرو شده از غایت عجز ونومیدی کتابت به امرای عظام به مضمونی که سواد آن فرستاده شد نوشته نزد حسین بیک مشارالیه فرستاده و غدغن نموده که حسین بیک خود متوجه درگاه معلی گشته کتابت مزبور را به امراء عظام رساند وحالا بایک صدوپنجاه یادیویست کس تقریبا که از آن جا با او همراه بوده اند درحوالی الکی عود بیک لر وحدود مندلی^۱ توقف نموده انتظار جواب می کشد وحکم قضا جریان به استمالت اونوشته در این چند روز مصحوب سیادت انتساب میر عبدالعظیم صفوی و قراخلیفه زینت ده مجلس بهشت آیین فرستاده خواهد شد .

باید که بدین مژده مبتهج ومسرور بوده مقرر دارد که سه شبان روز نقاره زده عموم مردم به وظایف مسرت وشادمانی قیام نمایند و مژده لوق این فتح را به سیادت دستگاه عزت انتباه جلالا میر محمدا که از بدایت تا غایت ملازم رکاب ظفر انتساب بوده وخصوصا جمیع حالات رامطلع است رساند وحاجات وملتمسات خود را به ذروه عرض اشرف اعلی رساند که به انجام مقرون و موصول گردد و در این باب تقصیر ننماید . تحریرا فی شهر محرم الحرام سنه ست وخمسين وتسعمایه من الهجرة النبویة . *

۱- نقطه ای که امروزه بدان مندلیج گفته می شود واکنون جزو خاک عراق است.

* نسخه ۶۰۶ خطی مجلس شورای ملی.

غرض از قرال فرنگ، هانری دوم است پسر فرانسوای اول پادشاه فرانسه و کلود دو فرانس *Claude de France* وی در سال ۱۵۱۹ م. متولد شد. اندامی درشت و خشن و روحی کوچک و ذهنی محدود داشت. به ورزش و عشق بازی با زنان شوقی و افر نشان می داد و عشق او به دیان دوپواتیه، زنی که بیست سال از او بزرگتر بود، شهرت تمام دارد. در زمان او، در داخله فرانسه جنگهای مذهبی بین کاتولیکها و پروتستانها شروع شد. در سیاست خارجی هم، هانری دوم توفیقی نیافت، در سال ۱۵۵۰ م. با دولت انگلستان در افتاد و سرانجام با پرداخت پول ناحیه بولونی را باز گرفت. در محاربات پرنشیب و فرازوی با شارلکن هم، سر انجام بر طبق عهدنامه کاتو کامبریز *Cateau Cambresis* (دوم آوریل ۱۵۵۹ م.) بندر کاله واسقف نشینهای متز *Metz* و تول *Toul* و وردن *Verdun* به فرانسه تعلق گرفت و در عوض نواحی ساووا *Savoie* و پیه مونت *Piémont* را فرانسویان تخلیه کردند و بدین ترتیب دعاری فرانسه بر ایتالیا پایان پذیرفت.

هانری دوم در طی مبارزه ای تن به تن، در میدان شهر پاریس، با کنت دومونتگومری رئیس محافظین خود، به زخم نیزه ای که به چشمش اصابت کرد کشته شد. کاترین دومدیسسی زن حیله گر و سنگدل و سیاست باز مشهور تاریخ اروپا، زوجه وی بود. کاترین از هانری دوم هفت فرزند داشت: چهار پسر و سه دختر.

سه تن از پسران او به ترتیب برجای پدر، بر تخت سلطنت فرانسه نشستند: فرانسوای دوم، شارلنهم. هانری سوم. یک دخترش نیز به نام مارگریت به زوجیت هانری دوناوار مؤسس سلسله بوربون درآمد همان که بعدها عنوان هانری چهارم یافت

نامه سلطان سلیمان ب: قرال فرنگ در خصوص فتح قلعه

وان و قلبه برقرلباش

افتخار الامراء العظام العیسویه، مختار الکبراء الفخام فی الملة المسیحیة مصلح
مصالح جماهیر الطائفة النصرانیة، صاحب اذیال الحشمة والوقار، صاحب دلائل المجد
والافتخار ولایت فرانسه قرالی ختمت عواقبه بالخیر تویع رفیع همایون واصل اولیجق
معلوم اوله ...

اسبق طائفة قرلباش اوباش ضلالت معاش که نایران نوایر فساد و فتن و طغاة
طرایق فرایض و سنن اولوب رفض والحادایله مستور مذهب شنیعة شیعهیه شیوع ویر-
مکله چراغ دولتری شعله ایماندن مهجوردرد سردار ضلالت آتار لری اولان طهماس
صاحب هراسک قرنداشی القاس خناس عتبه علیامزه التجا و اختصاص ایتمکله
عرض نیازو تظلم ایلمکین انلرک قطرات امطار خسر شعار لر یله مرآت دینه عارض
اولان ژنگک و پاس مصقله تیغ آبدار ذوالفقار آتار یله محو و تراش اولنمغیچون
رایات نصرت آیات آچوب عساگر ظفر ماثر مزایله دیار شرقه توجه همایون اولنمشیدی
اراضی آذربایجان ظلال اعلام فتح پیام ایله مستظل اولوب خطه تبریز مقر رایات نصر
عزیز اولیجق اطراف و اکناف مملکت انلرک وجود فساد معتاد و الحاد اندیشه لر ندن
خالی و بیسه ملک شغال ظلم و بیداد لر ندن تهی بولنوب شاه شامت پناه آدینه اولان
مخدولدن آثار جلادت و شهامتدن شمه و ذره ظهوره کلمیوب مهابت جیوش سروش
خروشدن پرده اخفاده مستور و معجر پوش و شهامت شمشیر دادوران دشمن

کیردن مورزبون کبی ثقبه زمینده پنهان و مدهوش اولدیغی ظاهر و باهر اولدی اول رعایا و فور حمایت و عدالت خسروانی‌یه مظهر دوشوب نهب و غارتدن مصون و محفوظ اولوب مهاده امن و امانده لحظات مرحمت سمات پادشاهانه مدن محظوظ ایلدیلر اصل مقصود ظفر ورود ممالک آذربایجان ایادی نواب سامی مکان خسروانیده مسخر و مضبوط اولمق ایدی لاجرم اول مرام فتوح انجامک دائره حصوله وصولی ایچون عنان عزیمت شاهانه ممالک اعجامک حصون مشیده و قلاع مهده سندن اولان قلعه وان استخلاصنه منصرف و منعطف قیلنوب دولت و اقبال و سعادت و اجلال ایله سنه طقوز یوزالی بش رجبک اوائلنده اوزرینه کلدکده ملحد مزبور اول ملک آسمان سوری ابطال رجال الحاد مال ایله مالا مال ایدوب مهده و مشید ایلمش ایمش عدو عنایت حضرت فتاح ذوالمنن تقدست آلاؤه که دائمانیم مرادات خیر آمالمه رفیق شفیق اوله کلمشدرانک لطفنه توکل و مفخر کائنات و خلاصه موجودات صلوات الله علیه و سلامه معجزات فتح آیاتنه توسل ایلنوب شیربیشه جنگ نهنک غضنفر آهنگ بیر دمان میدان قتال و صفدری، شیرزیان عرصه جدال و فتح گستری، آصف زمان، ملاذ اهل ایمان وزیر اعظم رستم پاشا ادام الله تعالی اجلاله و سائر وزراء کرام و صدر نشینان عرصه احترام و بگلر بگیلر قوللرم ایله و سنجاق بگلری ایله بالجمله جمهور غازیان ظفر قران عساکر فتح مآثر نصرت اقترانم ایله فتحه اقدام اولند قده ایادی ظفر مبادی نواب کامیابه دوشمک مقدر ایمش زمان یسیره فتحی میسر اولدی توابع و لواحق ایله مضافات ممالک محمیّه مزدن اولنوب بندگان سده سپهر تمکیندن بریسی بیگلر بگیلک طریقله نصب اولندی اول ائناده مقهور مزبورک ضبطنده اولان ممالک شیروان دخی اریلای قاهره مز الیه دوشوب اول دیار تلوثات رفض و الحاددن تطهیر اولندی بعد حصول الامال عساکر ظفر خاتمت برله دیار بکر جانلرینه شرف مراجعت اولنوب ایام شتا ایرشکین سعادت و اقبال ایله محمیّه حلبده قشلا یوب سائر عساکر فوزانتمادخی بریر دیار بکر جانلرنده قشلا یوب دولت و اقبال فرخنده فال ایله حلبده ایکن دارالامان وان بگلر بگیسی کندویه قوشیلان دلیران عدوستان ایله دشمن بی‌دین و بدگمانک خانلرندن طوتیلوب حاجی دیمکله

مشهور پلید عنید بغی جو یک اوزرینه سکردوب نفس خویه واردقده لعین مرقوم بی نهاییه ملاعین جاسوس ایله شهری حصار ایدینوب مبارزان زور آوران اسلام ایله جنگ و جدال ایلد کلرنده محکم محاربه وجدال واقع اولوب آخر الامر تقدیر ایزد متعال ایله عزشانه انصار دین حزب منافقینه غالب اولوب دماء مفسدین ایله اسواق خوبی لاله زار و خونین ایلمش لر لعین مزبورک سربی سعادت ی کلوب اول طایفه کر بهدن اولدیار پاک و تطهیر اولندی سابقا دیار بکره نزول اجلال اولندقده مشارالیه القاص ایله دلیران دریا قیاسدن بر مقدار عسکر فوز اقتباس قوشیلوب کوندر لمش ایدی دیار همدان دن وقم و کاشان و اصفهان و قزوین جانبلر نندن سکردوب. شاه شوم ضلالت رسومک خزاین اموالی و تجملات اسبابی جمله خیول و بغالی باسرها نهب و غارت و توابع هزیمت معاقبتک اولاد و ازواجی یغما و خسارت اولندی. هنگام ربیع ایریشوب ، اول بهار خجسته آثار ده تشید مبانی اسلام و تمهید اساس دین سیدالانام ایچون علیه الصلوة والسلام سفر مبارک سیره عزیمت عالی نهمت ایدوب محروسه حلبدن عنان عزیمت ظفر خسروانهم دیار بکر جانبلرینه منعطف قیلنوب ممالک محمیة خسروانهم ایله همجوار اولان کفره گورجستان که زمره منافقین اولوب گاه عتبه عالم پناهم جانبته التجا ایدوب و گاه قزلباش دین خراش طرفنه انتساب و انتما ایدر لردی ازالۀ فساد و ضلالت لری مهم و لازم اولوب اول جانبته بر مقدار عساکر ظفر کردار ارسال اولنوب کفار دوزخ مکانک سر لکان نام قلعه سی که باروی سمک بنیان و حصن فلک آشیان ایدی اوزرینه واروب لشکر ظفر قبول کفار مغلوب و مخذولی علف شمشیر مسلول ایدوب نصر مبین لشکر ملایک آیین واقع اولمش اندن غیر ی خیلی حصار لر دخی فتح اولنوب مضافات ممالک محمیة دن واقع اولدی سعادت و اقبال ایله دیار بکر قربنده قزل دپه نام موضعه نزول اجلال قلندقده بر قاچ کون انده اقامت اولنوب. بو اثناده القاص که باب سعادت مآبمه التجا ایتمکله انواع عواطف علیه خسروانهم مظهر واقع اولوب رعایتلر اولنمشیدی اتفاق طبیعت مفسدان وفاقی و شقاقه میل ایتمکله بعض اکراد بد نهادک اغوا و اضلالی سبیله حقوقی عقوقه تبدیل ایدوب کردستان طاغلرینی پناه قیلوب عصیان و طغیان ایلمکین لشکر ظفر اثر دن بر مقدار دلیران شیر پیکر ارسال اولنوب. لعین مزبورک

اوزرینه ایلغار ایدوب وارد قلدننده بعنایة الله تعالی لشکر هزیمت اثری قلیجدن کچیر یلوب و خانمان و اسبابی یغما و تالان اولنوب من نجابر آسه فقد ربح قولیه عمل اولنوب ایکی اوج آدمی ایله کوهسار و جبالده مخفی و شرو شوردن ممالک و مسالک تطهیر و تنظیف اولندی اول جانبلرده واقع اولان کلیا امرای اکراد شمشیر آبدارمز خوفندن استیمان ایدوب سپاه سمی المکانم جانبنه ادملری و اوغللری کلوب عواطف علیه خسروانه مدن بهره مند ویر مراد اولوب اول جانبلرده قزلباش اوباشه تابع و متعلق اولان امرا و کبرا باب سعادت مآبم جانبنه مطیع و منقاد اولوب سده سپهر مدارم جانبنه عبودیت و رقیب اختیار اتیدیلر طرف گور جستانده اولان کفره خسارت فرجام و نکبت انجامدن تمام انتقام الوب اولطرفیلر کلیا توابع دار الاسلامدن اولمق واجبات سنن پادشاهیدن اولدیغی اجلدن دستور مکرم و وزیرم احمد پاشا ادام اله تعالی اقباله بعض قپوم قوللریله و تفنگچیان کشور ستاندن بر مقدار یکچیری قوللرم قوشیلوب قرمان و ذوالقدر و ارضروم بگلر - بگیلری دخی عموماً لشکر ظفر اثر ایله گور جستانه دخول ایدوب معظمت قلاع فلک اتساع و مشاهیر حصون جوزا ارتفاعدن قلعه تو توم که مأوای کفار شوم و مجمع کلاغ و بوم اولوب اول دیارک دارالملکی اولمغله حصانت و متانت ایله مشهور اولمشیدی قلعه ارضرومده اژدر لولو حصار ایتمکین باروسنه طوبلر چکدیروب سنه ست و خمسین و تسعمایه شعباننک اوف سکننجی گوننده قلعه بی حصار ایدوب لشکر شیر کمین و هزیر آیین ایله اطرافنی احاطه ایدوب قلعه ده محصور اولان جورجی آغا لشکر ظفر ایادی ایله جنگ و حربه بادی دوشوب استکبار و فساد اوزره اولدقلری اجلدن نائره حرب فروزان و آتش جنگ گرم و سوزان اولوب طوبلر لیل و نهار قلعه ننگ اساس سمک مماسنه ضرر و یروب بروج فلک نماسی منشق ایتمکله اجزای دیواری هوایه تارومار و خاکه ریزان ایلمشلر کفار خاکسار شدت احوال کارزاردن حیران و زار اولوب ضروری استیمان ایتمکله ماه مزبورک یکر منجی گونی قلعه مزبوره بعنایة الله فتح اولنوب قله لرینه رایات ظفر غایات نصب اولنوب سنجاق بگی و دزدار و مستحفظلر قوینلوب ضبط اولدقدن صکره اکا قریب لحاح دیمکله معروف حصار دخی آلتوب توابع و لواحقنی ایله مضافات دار الاسلام اولدقدن صکره ماه شعبانک یکر می دردنجی گونی ملاعین خاسرینک

حصون مصونندن آچه قلعہ دیمکله مشهور حصاری دخی آلتوب جمله عدوی مقهوره متعلق اولان قلعہ لردن اوتوزبش قطعہ حصار آلتوب اون دردینی یرہ برابر یقوب خراب ایلوب باقی قلاع یکر می بر قطعہ قلعہ سن عسکر ظفر رهبر ایلہ مملوقیلوب دزدارو مستحفظ قویوب بر بگلر بگیلک مملکت ایلہ درت سنجاقلق یر لر جناب سعادت مآبمه مفتوح و مسخر اولمش سالم و غانم گورجستان فتحندن مراجعت ایدوب سده سعادت بخشه کلوب ملاقی اولندی وان بگلر بگیسی دخی قزلباش او باشک اقر باسندن حسین خان و قیتماس و نظر نام سلطانلری اوزر لرینه سکر دوب عسکر ملاحده متنبه اولوب قرارلری قالمیوب اردولرین دو کوب و جبال و کوهساره گریزان اولمشلر نخجوان و ساعت چقوری و دردان نام محللر کلاً تالان و احراق اولنوب طویملقلر ایلمشلر حق سبحانه و تعالانک علو عنایتی ایلہ جناب حالات مآبمه فتوحات عظیمه میسر اولدی بوسفر ظفر نشان ولایت آشیانده اکمل ممالک آذربایجان تصرف نواب کامرانده مضبوط اولوب دارالامان اولمشلر در سعادت و اقبال و دولت فرخنده فال ایلہ سفر مبارکدن مراجعت همایون ایدوب دارالسلطنتم جانبلرینه شرف عودت اولندی بسواحوال ظفر مآلدن جمهور اسلام و کافه انام مبتهج و شادمان و مسرور و خندان اولمق ایچون بشارت نامه همایونم ایلہ قولوم ارسال اولندی انشاء الله العزیز واروب وصول بولدقده بو اخبار مسرت آثار اطراف و جوانبه اعلام و ایثار ایدوب شهرلری زین ایلہ سز . *

عبداللطیف خان پسر کوچونجی خان بود پسر ابوالخیر خان اوزبک . کوچونجی خان دختر زاده الغ بیک گورکان بود . وی همراه سایر خوانین اوزبک در سال ۹۳۵ به ایران حمله آورد ولی در ناهیمه جام در مقابل شاه طهماسب شکست خورد و شکسته سلیح و گسسته کمر به ماوراءالنهر گریخت و سال بعد درگذشت (۹۳۶هـ) .

پس از او پسرش ابوسعید عنوان خانی یافت . اما وی نیز سه سال پیش بر مسند فرمانروائی نشست و در سال ۹۳۹هـ . بدرود حیات گفت و تخت سلطنت را به عبیداله خان سپرد . در سال ۹۴۶هـ که عبیداله خان را دست اجل به زیر خاک کشید ، عبدالله خان پسر کوچونجی به سلطنت ماوراءالنهر رسید . یک سال بعد عبدالله خان مرد و عبداللطیف برادرش عنوان خانی الوس ازبک و سلطنت ماوراءالنهر یافت و او در این سمت بود تا سال ۹۵۹هـ که عمرش به سر آمد .

نامه سلطان سلیمان به عبداللطیف اوزبک امیر صمرقند

... ناقل نامه باباشیخ دیار شرق سفر نندن حلبه قشلاق نیتنه عودت ایتدی کمر ائناده عتبه عالم پناهمزه کلوب حسن اجازت همایونمز ایله زیارت بیت الله الحرام قبلنه ارسال اولنوب عنایت علیه حضرت واهب الآمال ایله جل شأنه جناب جلادت مآبمزه انواع فتوحات غیبیه چهره نما اولوب. طائفه مفسدین شردمه ضالین و مضلین خشیت شمشیر بران غازیان نصرت قریندن سراپرده گریز و اختفاده مانندنسوان معجرپوش مختفی و مدهوش اولوب. آثارشها متلر نندن ذره و اطوار جلال تلر نندن شمه ظهوره کلمیوب. نواب فتح مآبمز ایله عسکر فوز نصابمز خطه آذربایجان ایله اکناف عراق عجمده کامرانقلر ایدوب. حق جل ذکره ننگ علو عنایتی ایله نیجه حصون ایادی غازیان ظفر انتفاعده مفتوح اولوب. دست شرور مفسدین دامان ملکدن مطروح و شوب. خصوصاً ممالک گرجستانک قلاع مشیده سی شمشیر مزایله فتح اولنوب نیجه دیار و ممالک محمیبه گردون حشمه منضم قیلنوب مضافات اقالیم محروسه مزدن اولمشدر.

المنه لله ایکی ییله قریب اولدی که محضاً تحصیل رضای رب جلیل ایچون عساکر فوز دلیمز حریر و پرنیانی جوشن پولاده تبدیل ایلمشدر در. اکر اول طرفلردن دخی فی الجملة جیوش دین ایله تحریک عنان عزم اولنسه طایفه ضلالت آمال و خسران نوالک وجود مضرت آلوداری صحایف روز گاردن معدوم و نابود اولمسی محقق ایدی چهره مقصود آیینه اهمال و تاخیرده صورت پذیر اولدیغی متضمن حکمت

خفیة‌الهی در الامور مهونه باوقاتها لاجرم حدود ممالک محروسه اکناف اقالیم محمیة‌مزم نواب حشمت‌انتساب و عسا کر نصرت نصاب ایله تمهید اولنوب رایات اقبال آیات ایله مفرسعد تمز جانبنه مراجعت همایون اولندی مقدمادخی تفصیل ماجرا نامه مودت انتما ایله عتبه سامی مکانمز خدامندن چاوش احمد ایله اول جانبه انبا اولندی اثریکز ظاهر اولمیوب. کیفیت احوالکزه اطلاع میسر اولدی. مومی الیه شیخ سالم الاحوال هدایت ایزد متعال ایله حرمین شریفین جانبلیرینه وصول یولوب. طواف بیت‌الله الحرام و شرف زیارت روضه سیدالانام ایله مستعد اولدقدنصکره کیر و عتبه علیامز ملاقی اولوب. مقراصلیلری طرفنه متوجه اولدیلر. اول جانبده اولان اهالی اسلام سعادت انجامک طریق حجه مرورده مشقات و تعبلی حد احصادن متجاوزدر. اموردین مبینده واقع اولان عقودک انکشاف وحلی ذمت خسروان جلالت اقترا نه لازم ایدوکنده اشتباه یوقدر دفعات ایله سده سعادت تمز جانبنه وارد اولان مکاتیب اخلاص مراتبکزده طائفة ملاحظه قلع و قمعنه هجوم و اقدام اولنمسی اشراق اولنور فاماظهوری سراپرده تأخیرده مستور کورنیور اول قوم شوم ضلالت رسومک ضعف حاللری درجه کمالده و نقصان قوتلری مرتبه نهایتدر. ان شاء الله شویله اول جانبلردن عنان عزم جنود دین قلع و قمع آثار ملحدین و فاسقینه مصروف اولنور ایسه وراه پرده تقدیرده مرهون اولان امور درجه ظهورده اولوردی اطراف و اکناف ممالک محمیة مزده نواب کامیاب ایله عسا کر هر زمانده حاضر اولوب جابجا جنود ظفر و رودیله کافه حدود مضبوط و مسدود در طائفة خائفیه محل گریز و اختفا اول طرفلر قالمشدر .

جناب واهب العطیاتدن امید و مرجو در که اتحاد طرفین ایله مواد شرور و فساد اولان طائفة ملحدینک آثار طغیان و عنادلری بالکلیه محو اولمش اوله که سبب آسایش انام اوله^۱

تحریر آفی ۱۴ جمادی الأولى سنه ۹۵۷ بمقام قسطنطنیه *

۱- از این نامه عنوان و جملات زائد مکرر و قسمت مربوط به تعارفات در پایان حذف شده است.

* منشآت فریدون بیگ، ج ۱ ص ۶۰۸-۶۰۶

چنانکه گذشت ، سلطان سلیمان قلعهٔ وان را به اسکندر پاشا حاکم ارزروم داده بود . پاشای مذکور ناگاه بر مرزهای ایران تاخت و درخوی ، حاجی بیک دنبلی را به قتل آورد و سپس به چخورسعد (ایروان) آمده بازار آن شهر را آتش زد و بر اثر این تاخت و تازها غروری تمام یافته نامه‌های موهنی به امرای دربار صفوی فرستاد . پادشاه صفوی ، چهارستون از دلیران سپاه خود را مأمور ساخت تا شهرهای ارجیش و بارگیری و پاسین و وان و موش و بند ماهی و عادل جواز را مورد حمله قرار دهند . ستونهای مزبور در مأموریت خود پیروز شدند و سراسر مناطق مذکور را به آتش و خون کشیدند و شاه طهماسب خود به پای قلعهٔ اخلاط آمد و آن قلعهٔ استوار را قهراً متصرف شد و با زمین هموار کرد . به قلعهٔ وان نیز سرداران وی یورش بردند و مدافعین قلعه را که برای جنگ بیرون آمده بودند درهم شکستند ولی مدافعین گریخته در پس دیوار حصار به مدافعه نشستند و سپاه قزلباش تمامی غلات و منازل وان و ووسطان و اموک و کواش و الباق و خوشاب سوخته و خراب کرده از راه گزلدره و کواش از آن سوی دریا (دریاچهٔ وان) در اخلاط^۱ ، به شاه طهماسب پیوستند . (۵۹۵۹ .)

از ستونهای سپاه قزلباش ، ستونی که برای فتح داوایلی به گرجستان رفته بوده تنها در مأموریت خود توفیق نیافت بلکه مورد حملهٔ ناگهانی اسکندر پاشا قرار گرفت و در حدود سیصد نفر از قزلباشان و گرجیان کشته شدند و اسکندر پاشا به ارزروم بازگشت . شاه طهماسب برای جبران این ناکامی ، شاهزاده اسمعیل میرزا را به جنگ اسکندر پاشا به ارزروم فرستاد . اسکندر پاشا که به جنگ از شهر بیرون آمده بود از قزلباشان شکست خورد و به حصار شهر گریخت قزلباشان که چیزی نمانده بود که شهر را تصرف کنند عده زیادی از ترکان را به قتل آوردند و جمعی از امرای معتبر ترک را چون عیسی بیک حاکم مرعش و رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و پیر حسین بیک حاکم چشمگرنک و خیرالدین بیک حاکم ملاطیه و مصطفی بیک والی طرابزون

وعلی بیگ برادرزن اسکندر پاشا وقاضی ارز روم را دستگیر کردند و به نزد سلطان صفوی باز گشتند. (۵۹۶۰)

شاه طهماسب پس از فتح قلعه اخلاط متوجه قلعه ارجیش شد و پس از سه ماه محاصره آن قلعه را گرفت و پوست از سر کردن که مدافع قلعه بودند کند و فرمان داد تا قلعه را با خاک یکسان سازند و متعاقب آن قلعه بارگیری را نیز متصرف شد. (۵۹۶۰)

سلطان سلیمان از شنیدن اخبار تاخت و تاز قزلباشان در متصرفات خود سخت خشمگین شده بود، برای بار چهارم عازم سرحدات ایران شد. در طول همین سفر است که به اغوای رستم پاشا صدراعظم خود و به تحریک خرم سلطان زوج سوگلی سلطان، شاهزاده ترک مصطفی به فرمان پدر به قتل رسید و مورخین ایرانی «مکر رستم» را ماده تاریخ آن واقعه یافتند و چون چند روز پس دیگر سلطان ترک به نام جهانگیر، بر اثر علاقه شدید به مصطفی در گذشت تاریخ آن را (ستم مکرر) گفتند. پسر مصطفی به نام محمد نیز در همین جریان به قتل رسید و بعضی از مورخین «ستم مکرر» را اشاره بدین فاجعه دانسته‌اند.

در سال ۹۶۱ سلطان ترک به جنگ با ایران برخاست و با سپاهی سنگین به مرزهای ایران روی آورد. شاه طهماسب از نخجوان به بیلاق بازارچای رفت و سلطان ترک در حوالی نخجوان فرود آمد. بر خوردهای کوچکی که بین قراولان دوسپاه روی داد غالباً به پیروزی ایرانیان منجر شد و جمعی از ترکان دستگیر و کشته شدند از جمله در نقطه‌ای به نام قانلوچمنی، سنان بیگ که با جمعی از عثمانیان به امر سلطان ترک برای تعمیر راه آمده بود دستگیر شد. ولی شاه طهماسب به امید صلح و آشتی او را نکشت.

سلطان سلیمان که روز بیست و پنجم شعبان به نخجوان آمده ولی دو روز بعد به ارزروم بازگشته بود پس از شنیدن خبر اسارت سنان بیگ که سخت مورد محبت وی بود به اشاره سخن از صلح به میان آورد و شاه طهماسب هم که آرزومند چنین امری بود از کشتن اسیر ارزنده خود در گذشت و او را همراه شاه قلی بیگ قاجار به نزد خواندگار، فرستاد و از آنجا به گرجستان حمله برد و اسیر فراوان گرفت و در بازگشت از سفر فرخزاد بیگ ایشک آقاسی را به سفارت نزد سلطان ترک گسیل داشت. بر اثر فعالیت سفرای مزبور طرح عهدنامه‌ای ریخته شد و مجاریات بی‌ثمر و ویران کننده ایرانیان و ترکان در دوران شاه طهماسب خاتمه یافت. رسمیت قرارداد در سال ۹۶۹ تحقق یافت و «الصلح خیر» ماده تاریخ آن گردید.



سلطان سلیمان پادشاه عثمانی

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب در دعوت وی به جنگ

طهماسب بهادر ارشده الله تعالی مثال لازم الامتثال واصل اولیجق معلوم اوله که سکا متابعت و انقیاد ایدن ارباب فسادک کفر و ارتداد لری درجه وضوحه آشکار اولوب. تبدیل دین مبین و تغییر شرع گزین ایتمکله دائره انصافدن خروج وعدولک منتهای تحقیقه وصول بولمشدر. خصوصاً سب شیخین رضی الله عنهما درت مذهبده بیله کفر و ضلال ایدو کی مصرح و مسطور اولوب. هدم بنیاد دین ایدن لری قتل لری مباح ایدو کنه فقهای ارباب یقین و ائمه شریعت سید المرسلین با سرهم فتوی ویرمشلدر. اکا بناء محضاً امتثال اوامر الهی و اتباع شرایع حضرت رسالت پناهی ایچون حق سبحانه و تعالانک عنایتنه توکل و ایکی جهان فخری جناب ختم رسالتک معجزاتنه توسل ایلیوب چهار یار عظامک علوه متلرینه طیانوب بر بیله قریب اولدیکه مقر سعادت مدن قالقوب دیار کفر شعار شرقک تخریبی و اصحاب کرام سعادت ارتسام دشمنلرینک تعذیبی نیتنه غزا و جهاده بل بغلیوب عسا کر هیجا ماثرم ایله توجه همایون میمنت مقرون ایلمشیدم. حالیا اول عزیمت عالی نهمت اوزره لشکر آهن پوش دریا جوش غضنفران هژبر هیبت و اژدر خروش ایله منازل عدیده طی قیلنوب. شهر حبیب الرحمن ماه شعبان ظفر اقرانک بشنجی گونی حوالی قارص ظلال رایات نصرت آیاتله مستسعد اولدی. قبل السیف تکلیف اسلام آیین شرع سید الانام اولدیغی اجلدن بو حکم همایون شرف مقرونم سکا اصدار بیورلدی سالها در که کندو که شاهلق اسناد ایدوب لاف و گزاف ایله مردلک و دلیرلک

دعوا سن ایدرسن سنین سابقه ده دفعتله تحت تصرفکده اولان ممالک و اراضی سمستور لشکر منصور ایله پایمال اولدوقده. نصال سهام جان آشام غز اتدن قلبکه کمال خوف و خشیت مستولی اولمغین. مقابله یه راضی اولمیوب پرده گریزده مختفی اولمشیدک. بو حال فضیحت مال ایله مستور اولوب خانه پرورلک اختیار ایلمشیکن الفتنة نائمة لعن الله لمن ایقظها مضمونندن غفلت کوستروب. سنه سابقه ده بعض عسا کر ظفر مآثرم کفار خاکسار ایله غزاده ایکن فرصت بولوب رکاب ضلالت انتساب اوزرینه کلوب هوای نفسه متابعت ایله اکناف ممالک محروسه مدن بعض مواضعک رعایا سنه عذاب و ایذائه شتاب ایلمش. ایدک آگاه اوله سنکه ظلمک آخری وخیم وقتنه و فسادک ثمراتی مشاهده عقاب عظیم در.

ان شاء الله الاعز الاکرم عن قریب حدود نخجوان غلغله لشکر خجسته نشان و دبدبه دلیران غضنفر قران ایله مشرف اولور. اسفار سابقه ده شایدر قود غفلتدن او یانوب گوش هوشکدن پنبه عنادی از اله ایلیه سن و دائره اسلامه قدم یا صوب مسلمان اوله سن دبو احتمال ویریلوب رعایایه نوع مرحمتم و سکان شرق فتنه غرقه مزید عاطفتم اولوب انلره تعرض اولنما مشیدی. بودفعه نیت خیر خاتمت پادشاهی صحابه کباره سب و لعن ایدن طوایفک عنایت حق ایله جل ذکره ذکوری علف شمشیر و انائی و اطفالی اسیر قلنمق خصوصنه مصروف اولمشدر او ایله اولسه ذاتکده فی الجمله غیرت و حمیتدن اثر و جبلتکده دانه خردل مقداری جلادت و هنر اولوب، رجلیتدن حصه و بهره وار لکدن شمه و ذره وار ایسه کلوب عسا کر ظفر مآثرمه مقابل اوله سن که حق تعالینک مشیت ازلی و ارادت لم یز لینده مقدر اولان هر نه ایسه معروض برورده جلوه گر اوله. جناب حق جل وعلایه معلوم در که جهانده مقصود و مرامم احیای سنت نبوی اولوب مال و ملکه نگرانم و دنیای قرین الفنا یه ذره دکلو التفات و اعتبارم یوقدر. همواره روزگار سعادت آثارم کفار نار قرار ایله جهاد و غزایه منعطف و مصروف. دردست و بازوی قوتم عنایت حضرت باری عم نواله به مربوط و محکم در. شمدی یه د کین جناب جلالت مآ بمله مصافه اقدام ایتمیوب زاویه گریز و اختفاده اولدو غکه سبب و باعث خشیت طوب و تفنگک رعد آهنگک اولمش ایسه اول خوفی قلبکده از اله ایده سن که عسا کر فوز مآثرم ایله طوب

و تفنگک اولدوغی عادت قدیمه موروثی اولوب لازمه قاعده گیتی ستانی اوله کلمشدر بود کلدلر که سنک کبی نام و ناموسنی ترک ایتمش ایله محاربه و جنگک ایچون ترتیب اولمنش اوله سکا اقتدا ایدن اوباشک احوال نه گونه و نه مقوله نسنه ایدو کی معلوم و ظاهر مقابله یه کلمکه اصلا طوب و تفنگدن قورقمیه سن ملاحظه بی عار و ننگک دفعنه طوب و تفنگک حاجت دکل و انزلنا الحدید فیه بأس شدیداً مقتضاسنجه ارباب طغیانک ازاله و رفعنه شمشیر بران و تیغ درخشان کافی در.

تفنگ ایله اوریلور مرده پنجه زنک آشوبیدر بر قاج طینجه

و اگر مقابله یه کلمکه عدم اقدامک کثرت عساکر جهان بانی و وفرت جنود کشور- گیری و مملکت ستانیدن خوف و هراس ایدرسک اول خشیتک ازاله سیجون لشکر ظفر ره بردن بی نهایه دلیران رزم پرور افزا اولنوب یرلورینه وارمق امر اولنمشدر خصمه مروت و عاطفت یوقدر اولوردخی بوندن اوزکه اولمز عسکر چوقلغندن قلبکه خوف کتورمیه سن. اما شویله عادت قدیمه ک اوزره گیر و فرار اختیار ایدوب لشکر بیر رزم ایله مقابل اولمیه سن خواتین خانه نشین مانندی مغفیرینه معجز اختیار ایدسن شاهلق نامی سکا حرام اولوب حرامی لر زمره سندن حرامی لر فرار ایدوب میدانه کلمیجک رخت و بخت تاروماریناغ و طوراغی خراب و بیاب قلنوب شراره آتش سوزان ایله پر نار قلنمق عادت قدیمه شاهان بزرگوار در رعایانک مظالمی بوینو که لشکر انبوه در یاشکوه مملکتده طاشی طاش اوزره قومیوب شهبازان روم معموره و لایتی آشیان جغد و بوم ایدر لر بیلمش اوله سن. به هر حال فرمان جهان مطاعمه جواب کوندروب وقتکه حاضر اوله سن والسلام علی من اتبع الهدی.*

نامه شاه طهماسب به سلطان سليمان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله ذي اللطف والاحسان والعظمة والسلطان،
المنزلة من العيوب والسهو والنسيان، المبرأ عن وصمة الزوال والنقصان، الكريم الذي من
علينا بمعرفته ومعرفة الانبياء والمرسلين والائمة المعصومين بالدليل والبرهان. الرحيم
الذي نجينا برحمته من فضلات الالهواء الفاسدة والمذاهب الباطلة و متابعة ارباب الجور
والطغيان، الرؤف الذي اعطانا برأفته اماماً هادياً معصوماً شافعياً من سلالة هاشم وذرية
عدنان ووقفنا بترويج شريعة جدنا محمد الذي انزل عليه القرآن ونسخ بطريقه ساير-
الشرايع والاديان بمتابعة ائمة المعصومين حجج الله الرحمن والصلوة والسلام على
نبيه وحببيه وخليله ورسوله محمد المبعوث الى الانس والجان وآله واهل بيته وعترته
امناء الدين و ائمه اصحاب الايقان اولهم امير المؤمنين على بن ابي طالب امام البرية
بنص القرآن و آخرهم الامام المنتظر محمد المهدي صاحب الزمان صلوات الله عليهم
اجمعين الى يوم الدين و مسافة الازمان واولادهم واصحابهم و احبابهم و المنتخبين
المجاهدين وشيعتهم اجمعين عليهم رحمة الله العزيز المنان وعلى اعدائهم ومخالفيهم
لعنة الله الملك الديان .

وبعد عنوان نامه خجسته فرجام به نام مالك الملکی است که به منطقه توتی الملك

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس: سواد مکتوبی که نواب شاه طهماسب به سلطان

سليمان خواندگار روم نوشته وقتى که به حوالى تبريز ونخجوان آمده .

من نشاء^۱ صحیفه شاهى و دارائى مارا به قلم کرامت رقم منشى ديوان قدرت و خامه مشکين شمامه^۲ دبیر دفتر خانه حکمت خود مرقوم و مسطور و مقرر و محرر ساخت. حمد بى حد و ثنای بى عد پسندیده بارگاه خالقی است که رایات معدلت و سلطنت و فرمان روائى و الویه عظمت و خلافت و کشور گشائى ما را به مقتضای مؤدای و عده صادقه و عدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمكنن لهم دینهم الذى ارتضى لهم و لیبدلنهم من بعد خو فهم امناً^۳ اعلام تمام و رفعت مالا کلام داده تا اوج سماوات بر افراخت و سادات عالی درجات را که ذریت حضرت سید کاینات و بهترین موجودات اند و موالیان دین دار و محبان اهل بیت حیدر کرار و شیعیان و متابعان ائمه ابرار را به واسطه دولت ارجمند ابد پیوند ما از خوف منافقان نابکار و سنیان خارجیان خاکسار سیه روزگار ایمن و مطمئن ساخت. اکثر اعدای دین و مخالفان طیبین طاهرین منکوب و مخذول گشته لوای تکبر و تجبر ایشان سرنگون شد و کوس دولت و کامکاری سلطنت و شهریاری ما را به تأیید قادر لم یزل و به توفیق شریعت احمد مرسل و محبت حیدر صفدر و باقی ائمه اثنی عشر صلوات الله الملك الاکبر به صدای دل گشای اذا جاء نصر الله و الفتح^۴ و ندای ملک آوای انا فتحنا لک فتحاً مبیناً^۵ بر فراز حصار استوار سپهر نیلگون تا دمیدن صور و یوم نشور بلند آوازه گردانید. ثبات این دولت روز افزون چون کوه البرز متمکن و پایدار و بنیان عالی مکان آن تا آخر الزمان باقی و برقرار خواهد بود. جهان و جهانیان در تحت رایت همایون ما در ظل امن و امان آسوده حال بوده و خواهد بود.

تا دور روزگار بود کام کام ماست تا کام روزگار بود نام نام ماست

مصدق این سیاق و مصدق این مصداق آن که در این و لاکه محیی مراسم آل- زیاد و آل مروان و آل عثمان بداعتقاد بى ایمان کرة بعد اولی و مرة بعد اخری به و سوسه بعضی شیاطین الأانس به باد بروت خود مغرور گشته خیال شاهان و هوای پادشاهی ملک ایران که بهترین [ملک؟] روی زمین و نشانه خلد برین است در دماغ او جا گرفته بود

۲ - سورة النور ۵۴

۱ - سورة آل عمران ۲۵

۴ - الفتح ۱

۳ - النصر ۱

به کثرت لشکر شقاوت اثر و برسیاهی سپاه خود اعتقاد کرده از کرم نامتناهی حضرت و اهب بی ضنت نسبت به این دولت غافل شده عزیمت مملکت آذربایجان نموده با- آن که کمال دولت ما را از شرار شرارت او فراغت هرچه تمامتر حاصل بود، به سمع همایون ما رسانیدند که طایفه رومیة شومیة قدوم شقاوت لزوم می‌شوم در ولایت نخجوان نهاده در مقام خرابی و بیدادی علم ظالم و فسق و فجور برافراخته‌اند. چون رعایت رعایا و حمایت بر ایا بر ذمت همت خواقین نامدار و سلاطین عدالت شعار لازم و متحتم است بعضی از لشکریان را از عساکر نصرت مآثر جدا کرده بدان حدود فرستادیم. در محلی که آن فرنگیان بی ایمان و آن بقیة السیف آل مروان به غارت نخجوان مشغول بودند یکی از جواسیس خود را به آن گروه بی شکوه رسانیده ایشان را از [رسیدن؟] عساکر ظفر مآثر ماخبیر ساخته از الکای نخجوان چون سگان فرار نموده کانهم حمر مستنفره فرت من قسورة^۱ خود را به الکای خود رسانیده پنبه غفلت از گوش آن دنیاخر دین فروش بیرون آورده آن بدبخت از محنت قحطی و تنگی و گرسنگی و علت‌های گوناگون به جان آمده بارادبار بر خربسته تا دیار بکر کوچ بر کوچ در هیچ موضع قدرت توقف و قوت استقامت نداشته در برابر صولت و دولت نواب همایون ماتاب نیاورده لایستطیعون حیل و لایهتدون سییلا^۲ روی به هزیمت نهاده هر یک از جنود بی وجود او به جائی فرار نموده چون بنات النعش متفرق شدند و نسیم فتح و فیروزی از روضه آن‌ینصر کم الله فلا غالب لکم^۳ وزیدن گرفت و غبار نکبت و بخار محنت کشیشان اسلامبول مرتفع گردانید و در اثنای این احوال فرزند ارجمند جوان بخت کامکار، شیربیشه پهلوانی و وقار، منظور انظار عنایت کردگار، الممدوح بلسان العبد و الحر، اسماعیل میرزا بهادر، احسن الله تعالی احواله، مساعی بسیار به ظهور آورده التماس رخصت نمود که با بعضی از امرای نامدار گردون اقتدار و غازیان جان شکار با لشکر گران از عقب آن فرقه عصاة شقاقرفته ایشان را به ضرب شمشیر آب‌دار به دار البوار رسانند. چون اکثر فتوحات از جانب و اهب العطیات بی مدد مبارز و بی منت عساکر لوای بلند

هوای مارا برافراخته اند تجویز این معنی ننمود.

چون نصرت از خداست چه حاجت به لشکر است.

در این حال، ایلچیان و رسولان متعاقب از آن جانب آمده مکتوب نامرغوب احمدپاشا وزیراعظم و اکثر پاشاهای سرحد که به امرای نامدار ما نوشته بودند و التماس صلح کرده مشروط بدان که از آن جانب نیز کسی متوجه آن حدود شده اظهار صلح و مصالحه نماید [رسید؟]. بنابراین، امرای ملک آرای نامدار و صدور رفیع الشان عالی مقدار، و وزرای کافی رای کفایت آثار و اکثر اولیای دین و دولت بر حقایق و دقائق این صور موحشه خبیر و آگاه بودند و اکثر رعایای سرحدها از طرفین از تصادم اقدام مراکب و ستور ستوه و کشته گشته قصور و فتور به حال عالم و عالمیان به ظهور پیوسته بود و از عبور عساکر جانبین اکثر محال پایمال عجز و اذلال شده بودند و فریاد لاطاقه لنا لیوم بجالوت^۱ و جنوده بر آورده اند و آتش نهب و تاراج و یغما از طرفین انداخته و آیه یهلك الحرث والنسل^۲ بر اسباب و اموال مسلمانان خوانده بنابراین استدعای انتظام نموده و حسب الاستدعای ایاز^۳ پاشا و التماس احمد پاشا وزیراعظم شروع در تهیه مقدمات صلح و صلاح کرده زبده الأقران شاه قلی آقای قورچی را مقرر ساخته بعضی از امرای نامدار مراسلات در جواب مکاتبات و مرافعات ایشان نوشته فرستادند با آن که فرزند ارجمند کامکار گردون و قار، ابو الفتح اسماعیل میرزا، با جمیع امرای مخالفت نموده این معنی به هیچ وجه من الوجوه مرضی او نبود. چون مکاتبات امرای عظام به مطالعه آن مزور متکبر رسید می خواست که در میان خلایق افتخار نماید که لشکر قزلباش با ما در مقام تنزل بوده از غایت عجز استدعای صلح کردند.

چون بنای سلطنت و بقای دولت آن ابلیس پرتلیس بر مکر و فریب و حیله و تزویر است، در جواب مکاتیب امرای عظام عالم مدار گردون اقتدار کتابتی در کل اطناب و تطویل نوشته اند که از در ولای منظوم و منشور دامن روزگار و کنار سخن وران

۲- البقرة ۲۰۵

۱- سورة البقرة ۲۵۰

۳- ظاهراً ایاس پاشا صحیح است

و منشیان سخن‌گذار مالا مال کرده از دلایل که در حقیقت مذهب مبتدعه خود بیان فرموده اند افهام‌علما و فضلا از مدارك آن عاجز و قاصر آمده و بر این قاطعه که بر امامت ابی‌بکر علیه‌اللعنه گفته‌اند از غایت استحکام در مذاق خواص و عوام جا کرده و عبارات و استعارات دل‌فریب بلیغش که مرکب از عربی و فارسی و ترکی است مثال چهار مذهب ایشان مربوط و موافق و حلوت معانی شوق‌انگیزش جامع جمیع دقایق؛

هر نکته‌ای که بر صفحات لوا مع است مجموع را صحیفه کعب تو جامع است خلاصه این مهملات نامربوط و مخلص این حشویات نامضبوط آن که تا شما دست اعتصام از عروة الوثقی محبت اهل بیت کوتاه نکرده قدم در طریق ناصواب اعدای خاندان ننهید و شعاری مداری بکرو عثمان و معاویه و یزید و مروان علیهم‌اللعنه و النیران اختیار نکنید میان‌ما و شما صلح وجود نمی‌گیرد. صلح میان‌ما و شما محال است و آنچه دراز منة ماضیه واقع شده در آینده زمان از آن به‌ظهور خواهد رسید و چنین و چنان خواهیم کرد و هر یک از عبارات و استعارات و تأویلات نامنظوم و تلویحات نامعلوم و مزخرفات فرابافته و مفتریات فراساخته که از آن مطرود در گاه ربانی و محجوب بارگاه یزدانی، قاصر دلالات دشمن اهل بیت و سادات فتنه جوی کینه و ر مغرب دین پیغمبر، مغز خر خورده بی‌جگر، مقدم همه لعینان مقتدای همه بی‌دینان، معتکف زاویه الحاد، مجاور آستانه بش‌المهاد، سرور اشرار، قبله فجار، آتش بار پر خروش، دنیاخر دین فروش، بدترین اولاد بزرگترین اهل جهنم، مزور کشور تلبیس، مذکر دفتر ابلیس، کان تزویر، گرفتار لعنت و تکفیر، منفی عفاف و صلاح، محیی مراسم فسق و مباح، فاسق نادان بی‌تعقل، سرکشیش بتکده اصطبل لعنة الله علیه و علی جمیع الملحدين و المنافقين به عدد قطرات الامطار و ورق الاشجار و رمل البحار و ماء الانهار بمحمد و آله الاطهار الاخیار الابرار بظهور رسیده جواب آن مهملات و حکایات بی‌ثبات به‌گوش اطروش آن مردود و به‌نظر کثیف آن مطرود رسانیده می‌شود.

جواب آن که گفته: « من خیر از احمد پاشای وزیر نداشته‌ام و بی وقوف و رخصت من این کتابها را نوشته‌اند و گفتگوی صلح و مصالحه در میان انداخته»

اگر چنان که راست می‌گوئی که مرا فعه احمد پاشا و غیره بی وقوف تو بوده و بی مشورت تو نوشته‌اند، بدان که قضیه صلح و مصالحه با سلاطین نامدار و خو اقین روزگار معظم امور خلافت و سلطنت [] آثار تو که رکن السلطنه و عمده الملك تو باشد بی مشورت تو، بهر ای ضعیف خود عمل نموده و مرتکب چنین امری عظیم شده است ترا خاروبی اعتبار دانسته مثل این خیانتی به ظهور و ثبوت رسانیده باشد، این موجب فضیحت و رسوائی و خاری و بی اعتباری تو است و اگر به فکر متین خود تغییر و تبدیل بدان راه داده تغییر دهنده در لعنت و سخط باری تعالی باشد فانما ائمه علی الذین یدلونه ان الله سمیع علیم^۱ در حالت عجز و انکسار و فرصت قحط و اضطرار در مقام تنزل بوده متمسک به صلح و صلاح می‌شوی و بعد از آن که از نیران قتال و جدال و میدان گردان شیر خصال، از حسام انتقام غازیان عظام جان برده خود را به جائی رسانیدی باز ندای لمن الملك^۲ در عالم انداخته لوائ تکبر و تجبر می‌افرازی. بدان که ما دست اعتصام در اذیال مهر مصطفی و مرتضی و عترت طیبین ایشان زده به صفت ایمان آراسته ایم و معرفة الله و معرفة الرسول و معرفة الامام به واجبی تتبع نموده و متابعت احکام شرعی از اصول و فروع کما ینبغی نموده کمر محبت و مودت آل عبا و ائمه هدی به حکم آیه وافی هدایه قل لا اسألکم علیه اجر الا الموده فی القربی^۳ بر میان جان بسته و از اعدای ایشان بنا بر متابعت حکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی تبرا نموده با تو که معدن خبث و کان تلبیسی؛ و مایه شرکت و اصل اباحت و مرکز کفر و محل نجاست و مجمع خبائث و نفاق و مظهر عنادی به خاندان نبوت و ولایت [مصالحه؟] به هیچ وجه عند الله و عند الرسول پسندیده نیست و معصومان خاندان بدین معنی قایل و راضی نیستند که ما با تو در مقام صلح بر آئیم و محبت و ورزیم.

با خارجی که با دبر او زندگی حرام انگشت بر نمک زسراشته‌امزن

انگشت بر کف تو از آن پنج آفرید یعنی که جز به دامن آل عبا مزین

جواب یاوه که گفته: «ما چند نوبت به حوالی مملکت تو آمدیم تو در برابر

۱- البقرة ۱۸۱

۲- المؤمن ۱۶

۳- الشوری ۲۳

۴- نسخه: د کان تلبیسی- یا: کان خبث و دکان...

نایستادی. ترا قوت و مقاومت مانیست.» راست گفته [ای] که سلاطین نامدار و خواقین روزگار نام مردی و مردانگی و دلیری و فرزاندگی بر تو اطلاق نمی کنند و ترا از جمله سلاطین کشور گشای نمی دانند. زیرا که از اول عمر تا آخر در صف دلیران و مبارزان جنگجو و نره شیران تندخو قدم نهاده داد مردی و مردانگی نداده ای و در معرکه مردان و دلیران رزم جو علم سرفرازی نیفراخته و در برابر صد هزار تیر و نیزه و شمشیر و گرزگران سینه پر کینه ات را سپر بلا نساخته و از میمنه به میسر و از میسر به میمنه نتاخته ای و از قلب و جناح شیران شرزه خبر نداری و همیشه به سنت شعبده کاری و طراری و آتش بازی و سنگ اندازی در اندرون قلعه آتش در آمده مثل زنان پرده نشین و خخشان سیرت (؟) بی تمکین سیصد هزار نامرد در میدانی محبوس کرده ای و در میان عراده و زنجیر در آورده. اگر دغدغه سلطنت و شهریاری و شجاعت و دلیری داری مردوار از اندرون قلعه ات که دار الفاسقین و مجمع الخبیثین است قدم بیرون نهاده

مرد صفت ترس برون کن ز سر هم چو زنان عنبر میاور دگر

تاشجاعت و مردی و دلاوری و بهادران شیران کارزار و پلنگان معرکه گیر و دار
صلابت و مهابت عساکر گردون مآثر همایون ما را مشاهده نمائی

سپاهی به هیبت چو امواج دریا گروهی به کثرت چو اعداد اختر

نهنگانی که چون به لشکر تو رو آورند اگر مانند کوه البرز بود به ضرب شمشیر -
های آبدار و نیزه های سینه گذار در حمله اول از جای در آورند و گرد ادبار از روزگار
بر اندازند و چون [آتش] هیجا بر افروزند قبه ز رنگار خورشید را به نوك نوك دل دوز
بر سپهر لاجوردی افلاک بدوزند. بدان که شجاعت و دلیری و وصولت از اجداد بزرگوار
و پدر عالی مقدار ما میراث است و اگر برهان طلبی خود بر جمیع عالمیان ظاهر و باهر است
که در اول جلوس سلطنت و خلافت همایون ما خواقین دیار و سلاطین ملک توران و خانان
ماوراءالنهر و خطا و ختن را به خاطر چنان خطور کرد که [چون] حضرت شاه با بام انار الله
برهانه متوجه عالم بقاشد مملکت [مازندران]^۲ و مملکت خراسان و سجستان و فارس و

۱- اشاره به آرایش جنگی ترکان است که اردو را با ارابه و توپخانه محصور می کردند
و در وسط اردو مرکز فرماندهی را نیز در میانه توپها قرار می دادند و سلطان که فرمانده کل
بود در این حصار توپخانه قرار می گرفت ۲- تصحیح قیاسی، نسخه مازیان

طبرستان و عراق و آذربایجان و تمامی ایران بهشت نشان بی‌صاحب خواهد بود و از این معنی غافل که ،

خاکساران جهان را به حقارت منگر توجه‌دانی که در این گرد سواری باشد در طمع خام افتاده هشتاد پادشاه نامدار کامکار که هر يك از ایشان خود را در مردی و بهادری و مبارزت دوبرابر تو می‌دانند مجموع ایشان از آب آمویه گذشته متوجه مملکت خراسان شدند و نواب همایون ما از این معنی غافل بوده با خواص عساکر قزلباش نصرت تلاش به قصد زیارت امام ثامن ضامن ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیه‌التحیة و الثنا صلوات الله علیه متوجه شده بودیم [که] ناگاه خبر رسیدن ایلخانی و بلای ناگهانی رسید و کوجسم خان که پادشاه ماوراءالنهر بود با هشتاد پادشاه توران و خطا و ختن و قلماق و مسکا^۱ و خووارزم و چراکسه و دشت قیچاق با دویست و پنجاه هزار اوزبک و تاتار باد رفتار جلد جرار خون‌خوار که در شب تار چشم مور را به ضرب تیر می‌دوختند و هر يك از ایشان بلکه کمترین ایشان به صد کس با عساکر نکبت مآثر [تسو] برابری می‌کردند ، به اندک لشکری که با ما بودند توکل به حضرت و اهب‌العطیات کرده ایلغار نموده چتر ملک لوای گردون سای عظمت را در آن عرصه دل‌گشا بر افراخته اولنگک جام را محل سرادقات خيام مبارك فرجام ساخته در روز سه شنبه عاشر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه بود که لشکر امرای اوزبک و قلماق و چرکس و خواقین نامدار و خوانین عالی تبار تاتار با کوبه هرچه تمامتر به ما رسیدند که گوئیا طوفان نوح و صاعقه هود و عذاب ثمود نازل شده بود. غریو کوس و نای غلغله و ولوله در آسمان افکنده بود و اردوی ما را چون احاطة الهالة بالبدر در میان گرفتند. نواب همایون ما، با وجود صغرسن، معارک کارزار را ندیده و قلت عساکر ظفر مآثر و کثرت جیوش دشمن بر ما، طلب امداد از پروردگاری چون نموده و اعتماد تمام بر قضیه قطعیه کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیرة باذن الله تعالی^۲ کرده از آن کثرت و ازدحام که نمودار یوم‌القیامة بود خوف‌ناکرده

۱- مسکا همان است که امروزه مسکو خوانده می‌شود .

۲- سورة البقره ۲۵۱

میمنه و میسرۀ عساکر نصرت مآثر را به برادران کامکار نامزد فرمودیم و نهنگان و جگر داران و یک جهتان دین‌دار و قورچیان کینه‌گذار صفها بیاراستند و جنقی^۱ لشکر مخالف بر آن قرار یافت که به یک‌بار از چهار جانب لشکر مارا تیر باران نمایند. از کثرت سهام روی هوا پوشیده شد به مرتبه‌ای که،

ز هر گوشه‌ای فتنه بالا گرفت	خدننگ از کمان راه یغما گرفت
جهانی ز نو شد دگر آشکار	میان زمین و فلک از غبار
چو چشم بتان فتنه آغاز کرد	ز ره هر طرف دیده را باز کرد
به طعن دلیران زبان کرده تیز	سبانه‌ها ز هر سو در آن رستخیز
سراسیمه‌وش دست‌وپا کرده‌گم	ستوران در افتاده بی‌نعل و سم
یکی سقف آمده‌وا چوب‌پوش	در آمد شد گبیر تیز گوش
چو آواز رعد از سپهر دو رنگ	ز پشت شتر نعرۀ کوس جنگ

از کثرت‌گرد و غبار و فریاد غلغله و ولولۀ گیرو دار هجوم لشکر تبار شکست بر لشکر همایون ما افتاد. به گمان آنکه [نواب] همایون ما فرار نمودیم اکثر عساکر ما فرار نمودند و هر کدام به طرفی متوجه شدند. قریب سه هزار کس از غازیان عظام و قورچیان بهرام‌انتقام که هر یک خود را با هزار جوان برابر می‌داشتند با نواب همایون ما ماندند. قریب به نماز عصری بر بلندی بر آمده در میان دو بیست و پنجاه هزار اوزبک خون‌خوار نزول اجلال فرمودیم. در رغم مخالفان اوزبکیه که مارا شکسته‌دفع کرده‌اند، صبح دوازدهم محرم الحرام بود که جمیع عساکر اوزبکیه با جمیع سلاطین ممالک توران به جنبش در آمده به قصد غارت و یغما سوار شده بودند که به یک‌بار منهی غیب به گوش هوش ما رسانید که اینک ارواح مقدسه ائمه اثنی عشر و حضرت صاحب‌الزمان [علیه] صلوات‌الله‌الملك‌المنان به مدد توریسیدند. سوار شو. نواب همایون ما به دولت و اقبال و فتح و فیروزی و اجلال، با این سه هزار جوان مکمل مسلح جلد جرار از آن بلندی به زیر آمده بر دو بیست و پنجاه

۱- جنقی یا جاقی کلمه‌ای است مفولی به معنای شوری و این‌جا به تناسب، رای و تصمیم

متخذ در شورای جنگی مقصود است.

هزار اوزبک خون‌خوار حمله آورده سه هزار شمشیر به يك بار فرود آوردند و هر که را بر کمر زدند چون خیار تر قلم کردند و هر که را بر سر زدند از کلاه خود تا کمر شکافتند .

ز شمشیر کین خودها چاك چاك	چوبار صنوبر فتاده به خاك
يکي جوشن افکنده بهر گریز	چو آتش ز آهن برون جسته تیز
فتاده به خاك آن دگر بر هلاک	بسی آرزو برده در زیر خاك

بعناية الله و حسن توفيقه، با سه هزار جوان يك دل يك جهت يك روی، هشتاد پادشاه ملك توران را با دوست و پنجاه هزار لشکر به ضرب تیغ از پیش برداشته تا به يك فرسخ می‌دوانیدیم تا يك ساعت نجومی از آن برگشته روزگاران چندین هزار به شمشیر آتش بار در آن کارزار بسوختیم و رقعة اقلوهم حیث وجدتموهم^۱ برگریبان چاك آن خاکساران دوختیم و مظفر و منصور از آن رزم مراجعت نمودیم و لشکر بی‌کران اوزبکان چندین هزار مقتول و بقية السیف فرار نمودند چنانچه مورخان چالاک در دفاتر قلمی نموده‌اند الحق فتوحات نمایان در اطراف ممالک در معارك از شیران کارزار ما به ظهور رسیده و فتوحاتی که روی نموده بیشتر از آن است که در مقام تحریر بیان توان نمود و این خود بر جمیع عالم و عالمیان پوشیده نیست و اگر ترا نیز به خاطر رسد که مردی و مردانگی ما را مشاهده نمایی چون نهنگان شیر کمین نه چون زنان پرده نشین از قلعة آتشین بیرون آی و قدرت الهی و دبدبه پادشاهی و صولت و هیبت ما را ببین؛

هرگه که سمند عزم ما پویه کند	دشمن ز نهیب تیغ ما مویه کند
اینجا به رسول و نامه برناید کار	شمشیر دو زویه کار يك رویه کند

و اگر تو نیائی قریب باشد که به توفیق الهی و فضل نامتناهی بارگاه شاهی را بر تخت اسلامبول زده علم دولت و لوای نکبت مروانی را با خاك تیره برابر سازیم .

به همراهی واقفان نجوم نشینیم بر تخت سلطان روم

چو خاطر شود فارغ از رومیان بیندیم در کین شاهی میان
بر آنم که شاهان روی زمین شوندم همه بندگان کمین
جهان جای يك كدخداییش نیست که این تنگ جایك سرایش نیست

جواب آن که نواب همایون مارا «سیادت اکتساب» نوشته اید : این از کمال بغض و عداوت و رداوت گوهر و جهالت طینت و شرارت نفس است و این واقعه شباهت عظیم به قضیه ظلم اهل کوفه و شام به خاندان حضرت خیر الانام [دارد] که در روز واقعه ، حضرت سیدالشهدا، به آن یهودان بی باک و آن خارچیان ناپاک می گفت که شما به چه سبب قصد قتل من کرده اید . جواب خدا چه خواهید داد. نه من فرزند دل بند پیغمبر خدا ام و نور دیده مرتضی ام . آن ملاعین روسیاه و آن دونان گمراه که مقتدای تواند، در جواب حضرت سیدالشهدا گفتند که ترا بسا رسول الله چه نسبت است و قطع نسبت آن حضرت نمودند و هر يك از ایشان عاجلاً به بلائی گرفتار شدند . پس وقتی که اعدای دین و دشمنان اولاد سید المرسلین با فرزند دل بند رسول (ص) در این مقام بوده باشند ، من خود کیم و زمن که گوید ، و ما را از این مهملات تو چه باک . گر سگی بانگی زند بر بام کهدان عیب نیست .

بر جمیع خواقین نامدار و سلاطین کامکار و بر همه عالمیان ظاهر است که آبا و اجداد تو به ناپاکی طینت و جهالت نسب منسوب اند و با غلام رومی و فرنگی سالهای دراز جمع گشته و آنرا ابتهاج دانسته اند . بعد از آن هر يك از ایشان را مرتبه و کالت و امارت داده به مرتبه مصاهرت رسانیده دختر خود را به وی داده اند و دختر از وی گرفته اند و نطفه تو از آن قبیل است . خود در نفس الامر ملاحظه فرما که در کدام مذهب از مذاهب تجویز کرده اند [] و از مرتبه تیرگی و حقارت و حضیض خمول و مذلت او را به اوج بزرگی و امارت و نصفت و ایالت رسانیده مقالید رسالت و حکومت در کف اختیار و قبضه اقتدار او نهاده [] به درك اسفل رسانند . از اول دولت عثمانی تا این زمان ، آبا و اجداد تو [] با خاندان عظیم الشان نیستی . لاجرم لثیم الطبع و مطعون النسب می باشی که در هر جا و با هر کس زبان طعن و بدگوئی نسبت به دودمان و خاندانی که به حسب نیک و نسب پاکیزه تفضیل بر هر کس داشته باشند دراز نمایند و کلام

ناشایست نگویند و بنویسند جواب خواهند شنید بلکه به فضیحت علم خواهند شد . جهان که دارمکافات است مثل کوه گرفته‌اند که هر چه از بد و نیک با وی بگوئی همان بشنوی و ما پیش از این در ممالک محروسه امر فرموده بودیم که تبرائیان و قلندران و جمعی که اعدای خاندان سرور انبیا و سید اوصیا را به لعن خفی و جلی نوازش می کردند بعدالیوم ترا و اتباع ترا در آفاق و اسواق و مساجد و مدارس و منابر داخل ملاعین بنی امیه و بنی مروان و برامکه و بنی عباس بشمارند و با وجود عداوت دینی و منازعت ملکی که از طرفین واقع بود و خرابی که در ممالک از جانبین به ظهور رسیده تا غایت با تودر مقام تعظیم و تکریم بوده به حسب ظاهر در مکاتبات و مراسلات دقیقه‌ای از دقایق حرمت‌داری فرو گذاشت نمی‌شد . چون ترا پاکی طینت و شرافت اصالت نیست و [به] کثافت طبع و دنائت اصل آراسته‌ای در مقام عظمت و جبروت در آمده این نوع مهملات بی ادبانه نوشته و فرستاده‌ای . بعدالیوم مشاهده فرمای چنان که تبرائیان که مجاهدان علی‌الاطلاق‌اند، وی را در محلات و اسواق ممالک آذربایجان و خراسان و عراق به لعن خفی و جلی نوازش و ستایش نمایند، چنان‌سازیم که آرامنه و یهودیه در تحت نعال چهارپایان نام تو و معاندان بر آن نقش کنند و به لغات مختلفه ذات شریفه و عنصر لطیفه ترا نوازش و ستایش نمایند . الحق پسندیده سیرتی و آراسته صورتی و نیکو نسبی و گزیده تباری و ستوده خاندانی و رفیع دودمانی و پاکیزه طبیعتی ترا می‌رسد و می‌زید که طعن کنی و قدح نمائی در نسب اولاد سید المرسلین که اباعن جد از اعظام سادات عالی درجات و اجله اتقیای عالم بوده‌اند و سلطنت صوری را با علو حسب و کمال نسب [] در صلاح نفس و طهارت ذیل و کثرت خیر و احسان و وفور بر و امتنان نسبت به عاملان و حسن معاش و لطف گفتار و نیکی کردار منفرد و ممتاز بوده‌اند . امید چنانچه یزید و اتباع او به جهت محبت دنیا و بقای سلطنت قطع نسب سید شباب اهل الجنة ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه نموده قصد هلاک آن حضرت کردند و به مقصد نرسیده هم در دنیا و هم در آخرت به عقوبات گوناگون گرفتار شدند و می‌شوند، رجاء واثق و امل صادق است که آن خارجی بد اعتقاد و آن پیر کافر نژاد و آن ثانی عبیدالله زیاد که در لباس اهل اسلام جلوه می‌نماید، چنانچه به بعضی امراض مهلاکه گرفتار است،

که به عذابهای گوناگون معذب گردد آمین یارب العالمین .

یا رب دلت بر آتش حسرت کباب باد وز باد فتنه خانه نحست خراب باد
در کشور وجود تو ای قلب نابکار پای سپاه محنت و غم در رکاب باد
پژمرده باد گلشن عمرت ز باد جور بر جانت از فلک ستم بی حساب باد .

جواب آن که نوشته: «بغداد و کجاو کجا رادر تحت تصرف آورده ام و با کفار غزوات و جهاد کرده ام» بر جمیع عالمیان ظاهر است که بغداد در تصرف تکلو بود . چون از آنها بعضی خیانت به ظهور رسیده ایشان را محل اعتماد نمی دانست . حسب الامر واجب الازعان ما شرف الدین اوغلی بغداد را انداخته متوجه درگاه جهان پناه شد و گرنه ترابالشکر شکسته منکوب و مخدول که بقیه السیف غازیان عظام بودند چه حد آن بود که به گرد بغداد توانی گشت و تسخیر قلعه و ان و نامردی طایفه چینی و تزویر الامة مرتد خا کسار و سپردن قلعه بر جمیع اهل روزگار از کبار و صغار واضح و لایح است . و آنچه در باب یمن و صنعا نوشته ای ، رسولان حاکم یمن به درگاه معلی آمده کیفیت فتح را به تفصیل به عرض رسانیدند و دانسته ایم که آن نیز از روی مکر و شعبده بوده حاکم یمن با تو محارباتی مردانه به تقدیم رسانیده و ایشان را شکسته و گریزانیده و خاطر جمع ساخته و بعضی از الکای یمن را خالی یافته مراجعت نموده اند و بعضی مواضع که در کنار دریا بود به تصرف در آوردند و قلاع را محکم ساخته بعضی از الکای یمن به شعبده و طراری به تصرف در آورده ما نیز مملکت شیروان که در تحت [] شاهان ذی شان است و قلاع او اعجوبه دوران، در استحکام و متانت مشهور عالم و آن دیار را از کثرت خزاین و دفاین بهترین ملک جهان می دانند و از جمیع ممالک عالم تجار متوجه آن دیار اند به ضرب شمشیر آبدار ، نه از روی حيله و تزویر ، آن ملک را با جمیع توابع به تصرف در آورده منابر را از لوٹ اعدای دین به تیغ بی دریغ پاک ساخته به خطبه نام نامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مزین و مشرف ساختیم و از جمله فتوحات مجدد تسخیر شکی است که والی آن جا که اباعن جد در آن عرصه دل گشا و قلاع خبیر آسامت حصن بود به ضرب توپ قلعه کوب و بادلیج و تفنگ قلعه ایشان را با خاک برابر ساخته به ضرب شمشیر آبدار دمار از آن تیره روزگار بر آورده و بعضی

صد هزار خانه و از آن طایفه مردوار کمر محبت حیدر کرار و امامت اهل بیت سید مختار بر میان جان بسته در مقام يك جهتی و دولت خواهی بوده پیشکشها و تحفه‌ها به درگاه عالم پناه فرستاده. الحمد لله علی نعمائه.

اما جواب آنچه در باب مذهب و اعتقاد نوشته «که خلیفه رسول الله ابو بکر بن ابی قحافه است علیه اللعنه به اجماع امت» بدان که مفتری از دائرۀ اهل ایمان خارج است. انما یفتري الکذب الذین لا يؤمنون بآیات الله. آن که گفته خلافت وی به اجماع است. اگر اعتقاد کرده که جمیع امت در خلافت وی اجماع کرده اند بر جمیع عالم و عالمیان ظاهر است که غیر واقع است. چرا که اهل يك شهر بلکه يك محله با وی اتفاق نکرده اند الا چند فاسد معاند و اگر اعتقاد کرده که اجماع خواص امت شده به اتفاق جمیع اهل اسلام، علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عباس و عبدالله عباس و طلحه و زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و عبدالله بن مسعود و ابو ایوب انصاری و ابی کعب و مالک اشتر و مالک بن زهیر باده هزار کس از قبیلۀ خود و سعد بن عباده و قیس بن سعد باده هزار کس از قبیلۀ خزرج با وی مخالفت کردند و بیعت نکردند و در جمیع کتب شما مسطور است و اتفاق امت و جمیع عالمیان و اسلامیان بزرگه اهل بیت و اکابر صحابه و خواص امت این جماعت بوده اند که اسامی مبارک ایشان مذکور شد و این [جماعت؟] به کرات و مرآت منازعات کردند به ابی بکر علیه اللعنه و بروی حجتها گرفتند و الزام وی نمودند چنانچه از خوف این طایفه قوت کار او رفت. نه اجماع خواص را ثابت توانید کرد و نه اجماع جمیع امت را بر تقدیری که اجتماع به ثبوت پیوستی و مخالف نص الهی و حدیث حضرت رسالت پناه (ص) بودی باطل است و بر امامت حضرت علی بن ابی طالب آیات قرآنی واقع است و نص رسول صلی الله علیه و آله بی نهایت و دلایل عقلی و نقلی آن قدر به تحریر پیوسته اند که یکی به نظر تو و علمای تو نرسیده است.

بدان که در عصر هیچ يك از انبیا و رسل خدای را خلیفه و وصی نبود که چهل سال در بت پرستی و بندگی بت کرده کمر بندگی لات و عزی بر میان جان بسته باشد و بعد از آن خلیفه

و وصی شود و از ابتدای خلق آدم صفی تا خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم چنان مقرر و معین بوده که از برای هر پیغمبری که از دنیا رحلت می فرمودند حضرت و اهب العطا یا وصی و خلیفه تعیین می نموده و وصی آن نبی به امر الهی بوده و در هیچ عصری مقرر نبوده که نبی بی امر الهی وصی تعیین نماید یا امت او بی رضای خدا و رسول خدا خلیفه تعیین نمایند و هیچ يك از انبیا متوجه عالم بقا نشده که او را وصی و خلیفه نبوده باشد و امت او ضایع و معطل مانده باشد و هر صفتی از صفات مرضیه مثل معجزات و آیات و عصمت و طهارت و پاکی مولد و علم و شجاعت و غیر آنها داشتند، اوصیای ایشان نیز بدین صفات آراسته بودند و هیچ کس انکار این معنی نتواند کرد و پیغمبر ما که سید انبیا و افضل رسل و بهترین موجود است پس لازم و متحتم است که وصی و خلیفه او افضل جمیع اوصیا و انبیا بوده باشد به حکم انفسنا^۱ و انفسکم و من عند الله و عند رسول الله مقرر و معین بوده باشد. اگر آن که به چشم بصیرت تأمل و تعقل نمائی که سید عالم که لولاک لما خلقت الافلاک از شواهد فضیلت او است و خاتم انبیا است چون تواند بود که خدا جل و علا از برای وی خلیفه و وصی تعیین ننماید و مثل این رسول دین خود را بی صاحب گذاشته و امت خود را معطل داشته از برای خود وصی و خلیفه تعیین ننماید و جمیع امت را امر نماید به وصیت و خود بی وصیت متوجه عالم بقا شود و [چون] تو جاهل نادانی که به سخن مغز خر خورده ای چند [کس] که از غایت غوایت و نهایت ضلالت کمال عداوت و کثرت شقاوت مهملات چند در زبان عوام انداخته نه کتب تواریخ و تفسیر دیده اند و نه اخبار و روایات به نظر ایشان رسیده و نه کتابهای کلامی که از حد و حصر بیرون است مطالعه کرده اند و اکثر ایشان پیروی پدران و استادان کرده افسار تقلیدی برگردن خود نهاده اند و در حق ایشان نازل شده انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون^۲ و رقم عزل به پیرامن و وثیقه جلال حضرت سید اوصیا و سرور اتقیا، شاهسوار معرکه لافتی و برادر به جان برابر حضرت مصطفی (ص)، امیر المؤمنین و امام المتقین و قاید العزالمحجلین و خلیفه الله و رسوله فی العالمین، ابوالحسنین علی

۱- آل عمران ۵۴ در این آیه که آیه مباحله خوانده می شود طبق نظر مفسرین مراد از انفسنا امیر المؤمنین علی (ع) است که پیغمبر اکرم محض ابراز نهایت محبت و اختصاص، آن حضرت را نفس خویش خوانده است.

۲- سورة الزخرف ۲۲

ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه که سلونی عمادون العرش سلونی قبل ان تفقدونی. غایت علم بی نهایت و مصدوقه^۱ لـو کشف الغطاء ما ازدت یقیناً کمال درایت او است کشیده بر سماوات و ارضین از شش جهت خاص و عام بیگانه و آشنا تمام یهود و ترسا را معلوم است که چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم حضرت علی (ع) وصی و خلیفه و برادر و ابن عم او است و به حکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس^۲ او را جانشین خود به امر خدا نموده و آخر عمر آن حضرت بوده و آن حضرت را در بیان حلال و حرام از هیچ کس خوفی نبود چرا که جمیع خلائق که حاضر بودند و آن خوف از رهگذر امامت علی بن ابی طالب (ع) بود از کثرت اعدای آن حضرت از صحابه و غیرهم که به صفت نفاق آراسته بودند از خوف ذوالفقار کینه گذار آن سرور برابر اظهار اسلام می نمودند و اکثر را پدر و عم و خال در دست آن حضرت شربت نکال چشیده و به قتل رسیده بود چون به صفت ایمان متصف نبودند و دل‌های ایشان از نفاق مملو بود حضرت سید رسل را خوف از ایشان بود و آیه یعصمک من الناس از این سبب نزول یافت و این در اکثر تفاسیر شما مسطور است و در جمیع تواریخ هست و از قضایا که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده کتابها ساخته اند که هر یک از آنها مشهور عالم اند، به نظر سخیف شما نرسیده و دیگر مقدمه کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعون^۳ او به اتفاق اهل اسلام در شأن مرتضی علی (ع) نازل شده و همچنان که حاکم بر جمیع اهل عالم خدا و رسول اند علی بن ابی طالب (ع) نیز حاکم است و اولی به تصرف بر جمیع خلق و هم چنین معانی بیانی آیه کریمه قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین^۴ شاهد و مقوی احوال است و خدای تعالی علی بن ابی طالب (ع) را نفس رسول (ص) خوانده و هیچ کس را در این سخن نیست و تأویل باطل نتواند کرد و از مقتضای مواضع مؤدای انت منی بمنزلة هارون من موسی و از اشارت با بشارت مثل اهل

۱- المائدة ۷۱ - المائدة ۶۰. مفسرین این آیه را در شأن مولا علی (ع) دانسته اند چه او بود که در حال رکوع انگشتری خود را به سائلی بخشید. ۳- آل عمران ۵۴ (آیه مباهله)

بیتی کسفینة نوح من ركب فيها نجى ومن تخلف عنها غرق وهم چنین حدیث انامدینة العلم وعلی بابها واز مصدوقهٔ انا وعلی من نور واحد که جمیع اهل طوایف بر صحت این احادیث اجماع نموده‌اند و هیچ کس مخالفت نکرده و هم چنین از کلام صدق انجام من كنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه که شیخ الاسلام هرات در رسالهٔ وهیله که به نام امیر علی شیر نوشته نقل کرده و در شواهد النبوة و در روضة الاحباب حکایت روز غدیر را به تفصیل آورده‌اند و در جمیع کتب احادیث شما مذکور است که رسول خدا (ص) در وقت رحلت از دار فنا به دار بقا امت را وصیت فرمودند که انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی وان تمسکنم بهالن تضلوا بعدی ولن تفرقا حتی یرد علی الحوض و هم چنین آیت تطهیر^۱ در شأن ایشان نازل شده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و خدای تعالی بر عصمت و طهارت ایشان گواهی داد و ایشان را پاک و مطهر گردانید از ارجاس و به محبت و مودت ایشان حکم کرد که قل لا اسألکم علیه اجر الا المودة فی القربی^۲ و ایشان را مخصوص گردانیده به سلام که سلام علی آل ابراهیم و حضرت پروردگار گواهی داده در حق امامان شما به بی عقلی و جهولی و در کتاب [های] شما ذکر کرده‌اند که ابی بکر و عمر علیهما اللعنة در حجره مبارک رسول خدا نشستند در آن حین که ابی ركب بن ملجم آمده بود. پس ابو بکر با رسول (ص) گفت اقرع بن حابس را امیر تمیم کن و عمر از برای دیگری می گفت. پس ابو بکر آواز بلند کرد که نیست مقصود تو الامخالفت من و عمر نیز بدین طریق کلمات بر زبان راند و چون ایشان آوازه بلند کردند و در خدمت رسول این بی ادبی کردند، در ساعت این آیه نازل شد ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون^۳ و این در کتب شما مذکور است و ما جمیع مطاعن و دلایل لعن مخالفان و صحیفهٔ اهل بیت (در کتب) شما یافته‌ایم و در جمع بین الصحاح شما که تألیف محمد حیدر است آورده در روایات جابر ثمره که رسول الله فرموده که الائمة اثنا عشر کلهم من قریش و هم چنین در تفاسیر شما مذکور است که پیغمبر (ص) متوجه غار شد. حضرت علی (ع) بر جای وی بخشید و جان

۱- الاحزاب ۳۳ (آیه تطهیر) ۲- الشوری ۲۲ ۳- سورة الحجرات ۴

۴- کلمه در این جا نارساست و شاید: فضیلة

فدای او کرد. خدای تعالی بر جمیع ملائکه مباحثه فرمود به مردی علی بن ابی طالب (ع) و جان فدا کردن او به رسول خدای و این آیه نازل شد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله^۱ و هم چنین یوفون بالندب^۲ علی بن ابی طالب است نه دیگران و هم چنین حضرت رسول (ص) يك ضرب اورا با اعمال جن و انس برابر کرده اند^۳ نه از دیگران را و جمیع این مناقب در کتب و تواریخ و تفاسیر شما مذکور است غافل شده اید و اینها از بحر مناقب و محیط فضایل آن حضرت قطره ای است و تو مردود درگاه، مخالفت حضرت رسول الله کرده با وجود همه افعال سیئه و خصال دنیه در خلافت و امامت و وصایت [سرور] اوصیا و خیر خلق الله طعن می نمائی. پس باید که رسالت نبی را قدح کنی و شبهه در وحدانیت پروردگاری کنی و اگر نه چنین باشد چرا مخالفت حکم الهی و نص حضرت رسالت پناهی کرده برادر و ابن عم رسول خدای را که جمیع فضایل و کمالات رسول در او بود به حکم حدیث مشهور که اهل سنت نقل کرده اند که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی خلقه و الی موسی فی هیبة و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب (ع) تووی را از ولایت و وصایت عزل کرده می گوئی که ابی بکر کرباس فروش که از اذلت امت است امام و خلیفه و وصی رسول است سبحانک هذا بهتان عظیم^۴ لعنت خدای بر شما باد که غایت علم شما جهل است و اصل ذاتش نهایت کفر است از آن جهت که استعارات این عبارات غیر از این نیست که خدای تعالی را جل جلاله و عم نواله نسبت کرده اند به ظلم که ان الظلم وضع الشیء فی غیر موضعه و محله. چون سید اوصیا علی بن ابی طالب (ع) مرتباً و وصایت و خلافت نداشت پس خدای تعالی ولایت را لافی محله نهاد و غیر محله از محل ندانست و گفت که انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة^۵ و نص فرموده روز عید غدیر خم حضرت رسول (ص) بر هر که معرفت فضایل و کمالات

۱- البقرة ۲۰۳ - ۲ - الدهر ۷، مفسرین نوشته اند که علی (ع) برای شفاء حسنین سه روز روزه نذر کرد و پس از شفا یافتن آنان حضرت امیر المؤمنین با فاطمه زهراء و فضه کنیزش و حسنین روزه گرفتند و در شب اول و ددم و سوم نان افطار خود را به سائلی و یتیمی و اسیری بخشیدند و در روز چهارم که پیغمبر اکرم نگران حال آنان بود این آیه نازل شد. (رک: کشف)

۳- غرض کلام نبوی است در روز جنگ خندق که ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین .

۴- سورة النور ۱۶ - ۵- المائدة ۶۰

و عصمت او نداشت که او سزاوار امامت بوده و دست ابن‌عمش را گرفته در میان سی و سه هزار صحابه و چندین هزار خلق بر منبر برد و بلند کرد و او را دعا کرد و بر اعدای او لعن کرد که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. چیزی که بر خدا و رسول او ظاهر نبود، بر عمر خطاب و ابو عبیده جراح و سالم مولا بنی حذیفه و چند منافق دیگر منکشف شده ایشان را معرفت ابی‌بکر حاصل شده که در سقیفه بنی ساعده از برای مدعای خود به تکفین و تجهیز رسول خدا (ص) حاضر نبوده قصد ریاست و خلافت کرده به جای علی بن ابی‌طالب ابوبکر بن ابی‌قحافه را به ضرب شمشیر پیش کشیده گویند دست دراز کن که با تو بیعت کنیم که از ما اسن و اقدمی و از جمله دلایل قطعی که بر امامت ابوبکر در مکتوب نامرغوب خود افادت نموده بودند و نوشته آن بود که اگر علی بن ابی‌طالب (ع) او را سزاوار امامت و خلافت نمی‌دانست بایست که منع او را کرده او را بازداشتی و به دفع او مشغول شدی. با وجود قدرت و قوت و شجاعت آن حضرت که به سر پنجه حیدری قلع باب خیبر نموده و سراز عمر و عنتر جدا کرده و سه هزار من در خیبر را را بر روی دست گرفته به روی آب ایستاد تا جمیع اهل اسلام از آن جا عبور کردند و عمر بن عبدود را به یک ضرب هلاک کرد و حضرت رسول (ص) فرمود که ضربة علی يوم الخندق افضل من اعمال الثقلین و مثل این محاربات عظیم که از آن حضرت واقع شده بنی‌هاشم همه توابع او بودند ابوبکر ضعیف الحال عظیم المثال قلیل الاعوان بود. پس چرا علی (ع) وی را منع نکرد و حق خود را ضایع گذاشت. ظاهراً نهج البلاغه که کلام فصاحت انجام حضرت است و تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق می‌باشد و اکثر اهل سنت و جماعت بر آن شرحها نوشته و اخذ خطب از آن جا کرده‌اند به نظر آن جاهل کور دل نرسیده که آن حضرت فرموده است که لولا وصیة محمد (ص) ما ترک احداً علی الارض کافرأ بالله و منافقاً علی رسول الله و جاحداً [لدين الله] و لكن اشکوا بئى و حزنى الى الله و در جای دیگر عمر بن الخطاب علیه مایستحق مخاطب بوده و آن حضرت فرموده یا بن ضحاک الحبشیه لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله تقدم لرأیت ما اضعف ناصرًا و اقل عدداً و خطبة شقیه و دیگر شکایتها بر زبان معجز بیان آن سید ابرار از ظلم و جفای آن

ظالمان نابکار جاری شده ندیده و نشنیده‌اند و در نهج البلاغه مطالعه باید کرد و دیگر جای می‌فرماید که جمیع فصحای عالم در حل این لغات عاجزند که اگر امر الهی نافذ نمی‌شد و وصیت حضرت رسالت پناه سبقت نمی‌کرد که بعد از وی شمشیر از غلاف بیرون نیارم الا در سه موضع نا کثین و قاسطین و مارقین - و مرا گفت که یا علی بعد از من به تو بسی مکروه خواهد رسید و جمعی از اصحاب من شفاعت من در نخواهند یافت که بر تو ظلم خواهند کرد و تو مظلوم به من خواهی رسید . گفتم که از کشته شدن من می‌ترسی که مرا از دفع نمودن ایشان منع می‌نمائی . گفت یا علی حضرت پروردگار خبر داده که اگر تو شمشیر بکشی با تو حرب نمایند و اعوان تو از بنی‌هاشم و اصحاب کبار اندک مردمی بیشتر نباشند و ایشان مردم ترابکشند و اسلام بر طرف شود و قرآن و حدیث مفقود گردد . اگر تو بر این صبر نمائی بهتر است تا به مراد خود رسی و این عبارت در نهج البلاغه صریح است و واقع شده و از فسادات که بعد از رسول خدا از آن جمع مرتد و اعدای دین که امامان شمایند نسبت به حیدر کرار و اهل بیت سید مختار واقع شد و آنچه ایشان کرده‌اند مشهور عالم است و در جمیع تواریخ مذکور است ظاهر آبه گوش اطروش تو جاهل نرسیده و عالمان بی‌دین و جاهلان پرتمکین از تو پوشیده و پنهان داشته‌اند از غضب امامت و اخذ فدک و تیغ بر روی حضرت امیر المؤمنین کشیدن و لگد برد زدن و ظلم صریح به حضرت سیده النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها کردن و آنچه از عایشه عادیة شما به ظهور رسیده و آنچه از اتباع آن سه ظالم غدار و معاویه لعین طرار مرتد و اولاد و اصحاب او از بنی امیه و طائفه عباسیه واقع شده و محارباتی که با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) کرده‌اند و قتل اصحاب رسول به سم هلاهل و محاربه کربلا و قتل حضرت سیدالشهدا و هفتاد و دو تن از اهل بیت سید مختار و اصحاب آن حضرت و غارت اهل بیت و غارت مدینه رسول و قتل اصحاب کبار و خرابی خانه خدا و منجیق به خانه کعبه زدن و قتل و غارت حرم خدای و قتل باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و چندین هزار مؤمنین دین دار و شیعیان حیدر کرار بقتل رسانیدن و مثل این قبایح که اینها شمه‌ای است از آن ظالمان آل محمد و قاتلان اهل‌البیت از بنی امیه و بنی عباس که امامان و پیشوایان تواند . الحال تو نیز به سنت شوم آن کفره فجره عمل می‌نمائی

و با ایشان محشور خواهی شد و شك نیست در کفر آن کس که امامش کسی بود که با برادر به جان برابر رسول خدا (ص) حرب کرده باشد و سرفرزند رسول خدا بریده باشد و اهل بیت رسول خدا به اسیری برده و جمیع دلایل مبتدعهٔ مختلفهٔ شما بدین منوال است و هرگز هیچ فاضل مؤمن دین‌داری را در هیچ دیاری مجال بحث نداده‌اند و نگذاشته‌اند که [زبان] نطق گشاید و این طایفه به حقیقت مشهوراند در هر جا که دیده‌اند و شنیده‌اند به قتل رسانیده‌اند و هر جا که از کتب این طایفه یافته‌اند نظر بر آن ننهاده سوخته‌اند و شسته‌اند و از مردم عالم پنهان داشته‌اند و از زمان بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس نقلهای کتب ساخته‌اند و به مزخرفات و مهملاتی که افسانه و افسون است چشم کوتاه نظران را پوشانیده‌اند که فلان به اتفاق فلان خلیفه و فلان امیر شد و فلان و فلان در امامت اتفاق کرده‌اند. پس افضل عالمیان باشند و امثال این حکایات و اهییه و روایات لایعیه در علم رسالت و نبوت و عصمت و طهارت و ابرار ملائکه و تحقیق و حقایق حجت ساخته‌اند و در زبان خلایق انداخته و مردمان را صدهزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول و امام دور انداخته‌اند و در ظلمات بعضها فوق بعض^۱ گذاشته‌اند و اکثر از حکایات و روایات شمانقل از ظالمان اهل بیت است و از قاتلان ایشان است که افسد فساد و اکفر کفاراند و اکثر احادیث موضوعه منقول و مروی از فاسقان کاذب و زبان کودکان گنجشک باز است و نامهای فساق و فجار و زنان و کودکان را در سلك روایات حدیث و اخبار نوشته‌اند قال فلان و قال بهمان در افواه عوام می‌اندازند که فلان حدیث بر فلان شیخ خوانده و روایت از [فلان] شیخ دارد و فلان شیخ به ولایت محدث است و فلان شیخ خام مفسر قرآن است و فلان جاهل بی‌بصیرت در فلان زاویه صاحب چند اربعین است و از اولیای کبار و متعبدان روزگار است و فلان شیخ در خواب چنین دیده و از پیغمبر چنین شنیده و علی‌هذه القیاس جاهلان بی‌بصیرت و ابلهان بی‌معرفت و گولان زاویهٔ جهالت و غولان بادیهٔ ضلالت از اطراف و جوانب بلاد و امصار نقل و روایت کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم و گمان بر این نقل و روایات و بر این ناقلان ننهادند و ذوق این مهملات در خیالات عوام و ابلهان ناتمام تو

و اتباع [تو] جای گرفته و اتباع و پیروان بدین شیوه ناستوده در وجود آمده اند و خواهید آمد و بغض و عداوت اهل بیت رسول الله و اولاد و اتباع و پیروان و شیعیان ایشان میراث گرفته اند و مخالفت طریقت ایشان نموده و می نمائید و ظالمان آل محمد که عمری چون عمر در بت پرستی و خمر خوردن و خون ناحق و غضب اموال مسلمانان گذرانیده اند و به مرض ابنه گرفتار بوده اند چنانچه در صحیح بخاری شما مذکور است و کان عمر بن الخطاب به ابنه و لم یقدح فی خلافته این طایفه را به معصومان خاندان مقدم می دارید و نقل فساق را اعتبار می کنید و کاربردان انجامیده که نقل روایت از حضرت امیر المؤمنین (ع) و سیده النساء و امام حسن و امام حسین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که به اتفاق عالمیان معصوم و مطهراند از اعدا و احباب و بعضی از ایشان نقل کرده اند و در جمیع خلوات در خدمت رسول خدا بوده و بر احوال و اقوال آن حضرت اطلاع یافته قول و فعل ایشان را اعتبار نمی کنند و اعتماد بر نقل قول و حدیث ایشان نمی نمایند و بنای مذهب ایشان بر نقل و حدیث و روایت عایشه عادیه و انس مالک مبروص و ابی هریره مطرود و عمرو عاص لعین و معاویه کافر بی دین و اصحاب ایشان است که هر یک از اینها بدترین اهل روزگار و اخس و ادنی^۱ از جمیع کفار و لعن ایشان بر همه کس لازم و متحتم است .

در این و لاء علما و فضلاء گمراه و دانشمندان جاهل روسیاه شما اولئك الذین یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون^۲ هوای دنیا بر سرای عقبی و رضای نفس بر رضای مولا اختیار کرده احوال کاذبه لاعیه خود را به احادیث موضوعه مؤکد گردانیده و ایمان این طایفه ناجیه قزلباش که اکثر ایشان به صفت ایمان آراسته معرفه الله و معرفه الرسول و معرفه الامام حاصل نموده اعتقاد به معاد و جمیع ماجاء به النبی کرده اند و در جمیع امور متابعت شریعت نبوی را شعار خود ساخته به عبادات شرعیه صلوة و صوم و خمس و زکوة و حج و جهاد مواظبت نموده از جمیع منهیات مثل شرب خمر و خون ناحق و زنا و لواطه که همگی در مذهب مبتدعه شما مباح است حرام کرده اند و در زمان دولت ارجمند ابد پیوند ما از جمیع اینها محترز و مجتنب بوده در کمال تقوی و

طهارت اند و خون و مال هیچ کس را از اهل ایمان و اسلام حلال ندانند و گوشت کفتار و خرگوش نخورند و دَف و چنگک و نای و رباب و طنبور و نرد و شطرنج را حرام دانند و ققاع و خمر و اقسام اینها را از اندک و بسیار پلید و حرام دانند و با لباس نجس و مغضوب و هر چه گوشت وی نخورند و حلال نبود با پوست وی نماز نگزارند و به دست چپ روی را که اشرف اعضا است نشویند و رسول (ص) فرموده که الیمین للوجه والیسار للفرج و به خمر وضو سازند و به جای مسح پایها نشویند و در نماز اقتدا به یهود و هر فاسقی نمایند و سجدهٔ مشایخ نکنند و مرید و معتقد هر جاهل سالوس نگردند و به سحر فریفته نگردند و با وجود این مفتیان فاسق متعلم فاجر می کش بنگک خواری را عیار بی اعتبار بی طهارت بی نماز بی دیانت حرام خور مباحی منافق ملحد شعار شما فتوی داده اند به خون و مال و اهل عیال طایفهٔ ناجیهٔ قول باش و ساکنان مملکت ایران و اکثر عساکر شما که از ممالک فرنگ آمده از اسلام و مسلمانی کلمهٔ لا اله الا الله گفته و تصدیق نکرده اند و شعار اهل اسلام را ندانسته اند ایشان را دیگر باره در بادیهٔ کفر و ضلالت و تیه غبایت و غوایت انداخته و الله لایهدی قوم الکافرین^۱

معلوم باشد که ما علمای شما را از چند وجه کافر و فاسق و بدبخت و روسیاه می دانیم و تحقیق احوال جمیع ایشان به تفصیل نه به اجمال نموده ایم که اکثر ایشان به عداوت اهل بیت رسول الله (ص) منسوب اند و تارک جمیع عبادات و مرتکب جمیع محرمات و هر یک از ایشان بدترین قوم لوط اند و با جمیع کفار از فرنگی و یهودی و ترسا و زنادقه معاشرت نموده پاک و مطهر می دانند و از سگ و خوک اجتناب ناکرده مباح می دانند و طاهر می گویند و اعتقاد درست و تقوی و طهارت و پاکی مولد و کون درستی در میان شما نایاب است و فضایل و کمالات علمای شما را دانسته ایم و آنهایی که ایشان را اعلم و افضل اعتقاد کرده اید اگر مجال بحث دهید و عناد را بر یک طرف بگذارید جولاهان دیار عجم در بحث علمی بر ایشان غالب شوند . الحمد لله که در زمان دولت همایون مابه عدد نجوم افلاک از علما و فقها حالا هستند که به بر این قاطعه و دلایل ساطعه در میدان مناظره و دیوان محاوره گوی مسابقت از اکثر علمای عالم

بربایند و در هنگام اعتراض غوامض و استنباط حکمت و استکشاف دقایق مشکلات و استدراک معانی و حل لغات و تنفیذ احکام و تمهید دعایم و مشکلات مسائل منطقی و معانی و بیان و کلام و تفسیر و فقه و حدیث و تواریخ و اخبار چنان حل نمایند که ملایک برفلک [آوای؟] تحسین برعلیین رسانند. اگر از راه انصاف درآیند و دیده بصیرت بگشایند معضلات و مشکلات ایشان را به وجهی دفع نمایند که دیده شما کور شود و جان شما را از ادراک این معانی کاهش افزاید. اگر چه شیطان قفل ضلالت چنان بر دل‌های شما مبرم و محکم ساخته که از تدبیر معانی افلاکت برون القرآن^۱ غافل گشته از طریق حق و جاده اسلام و شارع شریعت و منهاج اهل یقین اهل بیت طیبین طاهرین دست برداشته‌اید و من یضلل الله فما له من هاد^۲

ای کافر اگر نجات خواهی	بگذر ز سفیدی و سیاهی
اولاد علی امام خود دان	اندیشه مکن ز پر گناهی
گربنده شوی ز جان علی را	اندر دو جهان تو پادشاهی
ذرات جهان به ذر اویند	مرغان هوا و مور و ماهی
پرسند زمن نکیر و منکر	بر مذهب خود دهم گواهی
من بسنده شاه ذوالفقارم	از خارجیان چه باک دارم
ای دشمن خاندان حیدر	مگریز که با تو کار دارم

با وجود فضیحت و رسوائی مذهب و قانون عثمانی و مقتدایان مروانی طایفه شیعه را رافضی خوانده و شیعه شیعه نوشته‌اید و ندانسته‌اید که در زمان با برکات حضرت کاینات از این نامها و لقبها هیچ مشهور نبود الا اسم مبارک شیعه در زمان حضرت سید انبیا در میانه صحابه و غیرهم مشهور بوده و چندتن از صحابه مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یا سروا بویوب انصاری و ابی کعب و مقداد اسود و مالک اشتر و عبدالله عباس و غیرهم که رسول در مناقب و فضایل هر یک از اینها تحسین نموده و در کتاب موافق و مخالف مذکور است که این جماعت علی‌الدوام سفرأ و حضرأ در ملازمت و خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین، اسدالله الغالب

علی بن ابی طالب بوده‌اند که حق تعالی ابراهیم خلیل (ع) را اطلاع داد به علوم ربوبی و فضیلت علی وی دعا کرد که اللهم اجعلنی من شیعة علی و خدای تعالی دعای وی مستجاب کرد و گفت جعلتک من شیعتہ و با رسول الله این حکایت بازگفت در قرآن مجید و آن من شیعتہ ل ابراهیم امروز لقب شیعة علی باقی است و باقی خواهد بود و به جمیع محققان عالم روشن است اسم سنی در زمانی اشتهار یافت که میانه حضرت امام المتقین علی بن ابی طالب (ع) و معاویة غاویہ محاربات واقع شد. لشکر امیر المؤمنین (ع) مشهور بودند به شیعة علی و لشکر معاویہ شهرت یافت به سنی. چنانکه میانه دو کس از آن دو لشکر ملاقات واقع شدی از یکدیگر می پرسیدند که ان سنی اوشیعی او گفتمی أنا سنی. و مراد از سنی آن بود که به سنت معاویہ عمل نموده سنی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب می کند. زیرا که اگر چه تسمیة سنی غرض پیروی نمودن سنت پیغمبر بودی، پس چرا طایفة شیعه سنی نباشد که نزد شیعه نوافذ سنی از حد بیرون است و در شبانه روزی چندین رکعت و در ماه مبارک رمضان نیز ایشان هزار رکعت مستحب است و پیش مخالفان ایشان اندک است و آن را تراویح گویند و آن سنت عمر بن الخطاب علیه اللعنه است نه سنت رسول خدای و مگر این طایفه جمیع سنتهای سنیة رسول خدای را پیروی نموده بدان عمل می نمایند. پس معلوم شد که غرض از وجه تسمیة سنی غداوت اهل بیت و اتباع ایشان است و از شیعه محبان و یاران جنتان بدانید که شما از برای ما یک اسم پیدا کرده اید که به زعم شما مذموم است نزد ما محمود. ما را به اسم رافضی می خوانید و ما طایفة شما را ناصبی و خارجی و یزیدی و نصرانی و قدری و مروانی و منافق و ظالم آل محمد و اعدای اهل بیت می دانیم و السلام اما جواب مهملی که گفته اید که: «ترك مذهب خود داده از سب صحابه تو کنید و پشیمان شوید تا با شما صلح کنیم» معلوم نکرده که؛

سرچو از خاک لحد در حشر بر خواهیم کرد

لعن عثمان و ابابکر و عمر خواهیم کرد.

و هرگز در هیچ زمانی کسی ندیده و نشنیده و در هیچ دیاری واقع نشده که

شیعیان آل محمد یکی تغییر مذهب خود کرده باشد و طریق مخالفت آل محمد اختیار کرده باشد. اما هیچ سالی و ماهی نیست که هزار کس از سنیان بی ایمان بداعتقاد پراکنده تغییر مذهب و اعتقاد نداده طریق مستقیم اهل بیت اختیار نکنند. موالیان و شیعیان آل محمد روز به روز زیادت شوند چنان که در ملک روم و ماوراءالنهر و هندوستان، چند سال پیش از این پانصد کس شیعه نبود و امروز که سنهٔ احدی وستین و تسعمایه [است] در هر دیاری از پانصد متجاوزاند و روز به روز در ترقی و تزیاید و عن قریب است ان شاء الله جملهٔ اهل عالم بدین طریق و مذهب غرا باشند و عداوت این جماعت مبارک نباشد و میمنت ندارد. چنانچه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) می فرماید که ماعادانا بیت الا وقد خربت و ماعادانا کلب الا وقد جربت و من لم یصدق فلیجرب و اگر در این سخنی و شکی داری به نظر عبرت در نگر و ببین که آل سفیان و آل مروان و آل برامکه و آل عباس که هفتاد هزار گهوارهٔ زرین به اطراف و جوانب داشتند و هر یک از ایشان چندین هزار سادات از اهل البیت و احبای ایشان به قتل رسانیدند و منصور خلیفه در بیرون بغداد بنائی نهاد و سادات بنی هاشم را به جای سنگ و خشت در دیوارها می گذاشت که نسل سید المرسلین منقطع گردد و در هر گوشه ای چندین هزار از شیعیان حیدر کرار را به قتل رسانیدند که از این مذهب و از این طایفه اثری نماند با وجود همه سعی باطل از هیچ کدام نه اثر و نه مضجعی و نه معبری و نه زایری و نه مریدی و نه نسلی و نه ذرتی ماند و جمله مستأصل شدند و نسلهای ایشان منقطع شد به دست سلطانان و پادشاهان جهانگیر و هر یک از ایشان به بلائی و محنتی و شدتی گرفتار شده به جهنم واصل و بعد از هلاک و استیصال ایشان استمالت سادات کرده قلم زحمت از ایشان برداشتند. امروز در مغرب و مشرق و جنوب و شمال سادات عالی درجات بیش از ستارگانند جمله مرفه الحال بامال و جاه و قوت و ثروت که سابقاً به واسطهٔ قلت اختیار و انصار و کثرت اعدا و اشرار [تقیه؟] واجب بود اکنون به سبب کثرت اعوان و انصار مکرره بلکه حرام شد و هندوستان و عرب و عجم بلکه من مطلع الشمس الی مغربها لوای محبت اهل بیت و سادات برافراشتند و سلاطین ماوراءالنهر که قبل از این در مقام عداوت و سرکشی و عناد و مقاتله و مجادله بودند، در این و لا تابع امر و نهی همایون ماشده در مقام متابعت اند

و همایون که پادشاه کشور گشای صاحب قران و خسرو عالی رای پادشاه هندوستان بود به کثرت ممالک و شوکت از تو و جمیع سلاطین عالم ممتاز بود و طریق عدالت و سبیل نصفت با طوایف رعایا و ضعایف بر ایا مسلوک می‌داشت. در روز عرض لشکر پانصد هزار سوار نامی که عبارت از یک کرور باشد در دفتر او ثبت بود و می‌گویند که دوازده هزار فیل جنگی در تصرف خود داشت و خزاین و دفاین سلاطین هند تمام بدو منتقل شد و مآل کاربدان انجامید که شیطان لعین خیالات فاسده و محالات کاسده در دماغ او شورانیده تجبر و تکبر او به مرتبه‌ای رسید که از زوۀ سلطنت و ابهت بر اوج کبریا و عظمت پرواز نموده بعد از زمانی که مردمان را دیدن او میسر شدی آن را جلوه قدوس نام نهاده بودند و در جمیع ممالک و اردوئی که تعلق به او داشت شریعت مندرس گشت و طاعات و عبادات منهدم شد و الحاد به مرتبه‌ای رسید که به طریق رومیۀ شومیه به علانیه اظهار فسق و فجور می‌کردند. در خلال این احوال مجمعی ساخته بود که اعیان ممالک و ارکان دولت جمع گشته کاهنان و منجمان را طلب نمود که خوابی دیده‌ام که ماه و آفتاب و بعضی از نجوم در پای تخت من فرود آمده‌اند و در خدمت من ایستاده‌اند. خواب مرا تعبیر می‌باید کرد. کاهنان و منجمان گفتند که از اوضاع فلکی و اجرام علوی چنان معلوم کرده‌ایم که این رؤیای صالحه مؤکد است که سلطان روم و پادشاه ایران و خواقین توران و جمیع سلاطین عالم کمر اطاعت و انقیاد تو بر میان بسته می‌باید که به مجلس همایون تو حاضر شوند و طریق ملازمت و متابعت تو اختیار نمایند و این قضیه عن قریب به ظهور خواهد رسید و اگر توجه نمائی اساس سلطنت ایشان به مقدم تو منقلع شود و بنیان خلافت و عظمت از خاندان ایشان منقطع گردد و یکی از امرای جغتای که سردفتر عصاة و طغاة آن گروه بود بر پای خاست و گفت پادشاه عالم بفرماید که بعد از تسخیر ممالک و گرفتن سلاطین عالم از برای هر یک در مجلس بهشت آیین جای نشستن مقرر سازند. بفرمود که خانان ماوراءالنهر در فلان جا بنشینند و پادشاهان ایران را در فلان جا بنشانند و سلطان روم و فرنگک نزدیک فلان بنشینند و مثل این خیال فاسده از وسوس شیطان تغییر در خاطر او راه یافته بود و بادغرور از کثرت خزاین و عساکر در دماغ او جا گرفته که ناگاه فایده‌ان قضا و قدر به یک باره لباس دولت و عظمت از

بر او کشیده پلاس مذلت و معزولی و خواری در او پوشانیدند و با وجود همه ناز و اعزاز و جلوه قدوسی و فیلان منگلو سی و عساکری بی شمار و خزاین بی حساب از شیرخان افغانی که یکی از اتباع او بود شکست یافته جمیع اسباب سلطنت غرق بحر محیط قهر و غضب الهی شد و جمیع ممالک محروسه او از دست رفت. کار به جایی رسید که در هیچ مملکت از ممالک قرار نتوانست گرفت تا به جانب قندهار آمد. آن جاهم برادر او کامران که از اعدا عدو خاندان بود و همیشه با وی طریق خصومت می پیمود، در آن حال لشکری بی شمار برداشته راه بر او گرفت و در مقام قتل وی بر آمده از آن جا با اندک مردمی از خواص خود فرار نموده خود را به سرحد خراسان به اولیای دولت ما رسانیده نجات یافت و منهیان عالم بالا به گوش هوش او رسانیدند که لاف و گزاف از تجبر و تکبر در مصاف زدن پسندیده درگاه الهی نیست و به سخنان واهی و حکایات لاعیه زرانندود^۱ هنگامه جدال و قتال گرم نتوان کرد و گردن کشان متکبر و مغروران متجبر را به اندک فرصتی به طپانچه تأدیب مقهور می گردانند و آن دیو که در دماغ پادشاه همایون جا گرفته بود اکنون در دماغ تو منزل ساخته در مقام تکبر و تجبر در آمده در اندیشه دوام و خلود بر مسند عظمت افتاده و از غایت فسق و فجور [فساد؟] در عالم و عالمیان انداخته و از غایت طغیان و بی باکی راه عناد و استکبار پیش گرفته و از سطوت قهر الهی و غضب پادشاه حقیقی اندیشه نمی کنی و همایون پادشاه که در عظمت و بزرگی و انبوهی و کثرت لشکر و خزاین ده برابر بلکه صد برابر تو بود به برکت لطف الهی نسبت به این خاندان سرمتابعت بر آستان مانهاده کمر مطاوعت بر میان جان بسته نجات یافت.

دولت ما به جهان روز به روز افزون است

مدد دور و نکو خسواهی گردون بنگر

آمد از هند همایون که غلامم باشد

طالع سعد ببین بخت همایون بنگر

اما آنچه لایق شاهان جهان و سلاطین دوران و خواقین زمان بود اورا نوازشها

۱- مقصود همایون است

۲- تصحیح قیاسی، نسخه: رداندود زرانندود ظاهراً ترجمه مزخرف است

نموده از خزاین و جمعیت و جمیع اسباب سلطنت یراق اورا مهیا ساخته با هزار اسب مسرج مزین بدو^۱ و بیست هزار سوار از عساکر گردون مآثر اردوی اورا آراسته و پیراسته به حشمت تمام انتظام داده او را روانه ملک غزنین و هندوستان ساختیم و به دولت‌غازیان عظام نصرت فرجام برادر منحوس خود کامران را شکست داده گرفته چشمهای او را میل کشیده جمیع مملکت قندهار و غزنه و کابل و ملتان و افغان را به ضرب شمشیر فتح نموده متوجه مملکت هند شد.

اگر خواقین نامدار در مقام حمایت و رعایت نسبت به یکی از سلاطین عالی‌مقدار شوند این چنین شوند نه آن چنان که از توبه ظهور رسید که سیصد هزار کس برداشته به عرابه و توپ و تفنگ و یراق چهار ساله و اسعاد حمایت القاص متوجه مملکت ایران شدی و بعد از آن که به حوالی این دیار رسیدی نتوانستی که یک روز توقف کنی. آخر الامر بیچاره را به صد بلا گرفتار ساخته به خاک تیره برابر نموده مراجعت نمودی چنان که یکی از شیعه گفته :

رومی آمد بر در تبریز و بر خود رید و رفت

ریده ریده از در تبریز و اگر دید و رفت

بدان که حضرت و اهب العطایا به برکت حسن سیرت و اعتقاد صافی به خاندان نبوت و ولایت و براءت از اعدای ایشان و تربیت سادات و علما و اصلحا و اتقیا رایت دولت ما را به اقصای عالم کشیده شکوه و هیبت ما زمین و آسمان را گرفته اعدای دین به چاه اندوه فرو شده و خواهند شد و جمیع سلاطین عالم، از کافر و مسلمان و از فرنگی و هندی و از یک ساله تا هفتاد ساله، تحف و هدایای پادشاهان به پایه سریر اعلی می‌فرستند و اظهار غایت اعتقاد و یک‌جهتی و اخلاص و دولت‌خواهی می‌نمایند و عن‌قریب است که اهل عالم بر طریق مستقیم اهل‌البیت بوده به دولت همایون ما بر سقف رفیع القدر کعبه معظمه گلبنگ تبرای اعدای خاندان رسول و معاندان اهل‌بیت بلند خواهد شد.

۱- به معنای بسیار دهنده. مرکب از ب + دو (مصدر دیگر دویدن). از این گونه ترکیب که افاده معنای صیغه می‌کند در فارسی کم نیست مثل برو و بخور و بساز به معنای پر فعالیت و پر خور و بسیار سازگار (قانع)

اما جواب آن که گفته «که یراق سه ساله کرده بالشکرگران از چهار جانب ملک ایران متوجه شده تاملکت خراسان هیچ جا توقف نخواهیم کرد و شما را از روی قوت و قدرت مستأصل کرده خاک ایران را به باد فنا خواهیم داد.» با وجودی که قدرت خدای راست جل شانہ بللہ الامر جمیعاً با وجود فر رسول قرشی و عزم مکان او رسید اوصیا و علوشان او دایم به وقت دعا در مقام عجز و انکسار بوده گفته اند: اللهم ارحمنی فاقتی و ذلی و عجزی و اضطراری تو پیر کشیش بی جرأت قلعه نشین را غرور بر زبان است. این سخن خداست نه سخن هر مدبر دغای مغز خر خورده بی وقار. پنج مرتبه به قصد ویرانی و خرابی این دیار با سیصد هزار لشکر متوجه شدی بی آن که با تو محاربه و مقاتله نمائیم خود به خود شکست یافته به حال سگان عاجز و پیریشان به صد هزار خواری و زاری برگشتی و در هر آمدن قریب صد هزار کس از عساکر نکبت مآثر تو متوجه دارالبوار شده چندین هزار اسب و اشتر و خزاین و دفاین و توپ و تفنگ را فدای یزید و معاویه کرده فرار نمودی و قوت و قدرت آن نداشتی که پنج روز در جائی توقف نمائی یا آن که یک قریه از قرایم مالک به تصرف خود آوری بغیر از قلعه و آن که آن نامردان نمک به حرام به تو وا گذاشته اند. اگر ما را میل به جانب الکای و ان می بود چندین بار که قلاع ترا در فصل زمستان بر بالای برف نشسته به ضرب توپ و تفنگ گرفتیم و به خاک سیاه برابر کردیم و از هر قلعه چندین کس از گردان تو که لشکر اعتمادی تو بودند گردن زده به جهنم فرستادیم. اگر در مقام گرفتن و ان نیز می شدیم در عرض چند روز آن قلعه را نیز به خاک تیره برابر می کردیم. معلوم باشد که بعد از این آتش بازی و سنگ اندازی فایده نخواهد کرد. در این چند مرتبه که آمدی بر جمیع عالمیان ظاهر است که عساکر ظفر مآثر را رخصت محاربه تون دادیم با وجود این از هر گوشه مبارزان خون آشام و غازیان عظام و قورچیان کینه گذار هژبر کردار از اردوی همایون ما گریخته خود را به حوالی اردوی تو رسانیده دوسه هزار کس به یک بار از اردوی تو به قتل رسانیده دیگر مرتبه عساکر گردون مآثر در محاربه و مجادله و مقاتله تو متابعت ما نخواهند کرد دمار از لشکر تو بر آورده تا کنار آب فرات یک سر از عقب تو ایلغار

خواهند کرد و از لشکر تو آثار نخواهند گذاشت .

بالله العلی العظیم [اگر] خوف الهی و شریعت حضرت رسالت پناهی (ص) و ملاحظه طریق حق مذهب اهل البیت ننماید و بر عجزه و مساکین در ترحم نباشد ، در عرض چهل روز از سرحد و آن تا حوالی دار الکفر اسلامبول چنان سازم که آثار آبادانی ظاهر نباشد و این خود عن قریب به ظهور خواهد رسید و آیه یهلك الحرث والنسل^۱ بر آن ارمنی صفتان بی دین که در مذهب و اعتقاد با تو موافق اند در استیصال و قلع و قمع ایشان کوشیده احدی را از آن طایفه نگذارند و آخر این دعوای باطل و تکبر و تجبر تو بلاها بر سر تو و رومی شوم خواهد آورد چرا که [اراده های چنین از خبث طینت در حسن طبیعت و ظلم غریزی و فساد جبلی است]^۲ و ابلیس در شوره زار طبع لئیم تو نهال عداوت خاندان طیبین طاهرین و پیروان و تابعان ایشان نشانیده ثمره آن در دنیا عن قریب به ذات منحوس تو عاید خواهد شد . چرا که در باطن فرنگی طینت بی دین تو غم رعایا و عجزه و مساکین جانبین که پایمال ظلم و عدوان می شوند نیست و از عاقبت فانظر کیف کان عاقبة الظالمین نمی اندیشد .

ای ظالم از نتیجه جور و جفا بترس
ای خار جی ز آه دل مبتلا بترس
ای ناصبی ز درد دل بی نوا بترس
ترست ز خلق نیست ز قهر خدا بترس

بدان دعوی باطل که کرده بودی و مهملاتی که در رشته نامربوط کشیده بودی که: در این مرتبه مملکت عراق و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان را به خاک تیرد برابر ساخته مراجعت خواهیم کرد . این عبارت و استعارت غدیری بود بی آب و چراغی بود بی روغن و لفظی بی معنی و قالبی بی جان . چون به سمع ساکنان آذربایجان رسید بر ریش تو خندیدند . زیرا در محلی که تربیت القاص بوده با چهار صد هزار کسر متوجه آذربایجان شده در حوالی تبریز نزول نموده بودی اهل تبریز علم یک جهتی و دولت خواهی این دو دمان عظیم الشأن را برابر افراخته یک ذره از کثرت لشکر عثمانی و طایفه مروانی اندیشه ناکرده از چهار جانب آب را بر تو بستند و یک من بار از هیچ متاعی

۱- البقرة ۲۰۱ ۲- جمله بی معنی به نظر می رسد . شاید : آدهای چنین را خبث طینت و ظلم غریزی و فساد جبلی است.

به تو نفر و ختند چنان که کوزه آبی در اردوی توبه يك اشرفی رسیده بود و دروازه‌ها و کوچه‌بندها مستحکم ساخته با تو در مقام محاربه و مجادله شدند و ترا به خاطر رسیده بود که از این رهگذر در مقام انتقام شده و قصد یغما کرده متعرض ایشان شوی. آخر القاص باد غرور از دماغ گنده تو کنده بیرون برده خاطر نشان نموده که اگر جمیع عساکر تو در این شهر در آیند متفلسی زنده بیرون نیاید و هر یکی را در زوایه‌ای متوجه‌هاویه سازند به ضرب تیغ و تیر فارسان و خنجر گذاران آذربایجان لشکر تو به خاک برابر کنند. ترا ندامت و پشیمانی گرفته در نصف شب از حوالی تبریز فرار نموده به حال سگان هر دو منزل یکی کرده خود را به حوالی وان رسانیدی و هر يك از لشکر نکبت اثر توبه راهی می‌گریختند و نواب همایون ما با صد هزار سوار جلد جرار کینه‌گذار ببر کردار قزلباش نصرت تلاش که از فرق را کب تا سم مرکب غرق آهن و جوشن بودند جمله چون شیران در جوش و خروش آمده چون ماهیان دریا که در بحر غواصی نمایند گوهر جان را از اصداف قلوب اعدای بیرون آورند ، نهنگانی که چون بر ساحل دریای مصاف جولان نمایند به يك حمله شیران هیجا را قلب بشکافند .

جوانان شیرافکن جنگ‌جو همه کرده چون شیر با جنگ خو

با جمیع عساکر از عقب تو ایلغار کرده بنا بر مصلحتی سپاه به جانب بغداد فرستاده و خود از خوف ضرب تیغ غازیان کاصحاب الدین قزلباش نصرت شعار فرار و به جانب اسلامبول گریختی و آوازه در میان خلق انداختی که القاص لشکر برداشته از راه کردستان متوجه عجم شده و غازیان ما از جانب وی اندیشناک گشته مبادا خود را بر سر خانه کوچ و بعضی خزاین رسانیده دست درازی نمایند . امرای عظام به التماس تمام نواب همایون ما را از آن برگردانیده برادر نامدار کامکار ابوالنصر بهرام میرزا را با بعضی از عساکر متوجه اوساختیم . در مدت ده روز القاص نادان را تا حوالی بغداد می‌دوانیدند و اکثر لشکراو را طعمه شمشیر آب‌دار ساخته مراجعت نمودند و اگر نه محال بود که نواب همایون ما مراجعت نماید تا آن زمان که ترا طعمه شمشیر غازیان جان شکار نسازند و تا حوالی اسلامبول از عقب تو ایلغار کرده نمی‌گذاشتیم که در هیچ منزل قرار گیری و با وجود این حال و قضایا که میان ما و تو واقع شده که اکثر اهل عالم بر آن

اطلاع دارند مثل این مهملات می نویسی و اظهار عظمت و تکبر و تجبر کرده خود را به مامی نمائی که من چنین و چنان خواهم کرد .

و بر تو مخفی و مسطور نماند که تودر نظر عالمیان خرد و سبک و بی اعتبار شده ای و کیفیت ظلم و فسق و کفر و بدبختی که در میانه شما شایع است بر جمیع عالمیان ظاهر شده و آنها که سالها شما را می طلبیدند و در مذهب و اعتقاد با شما موافق بودند چون در این ولا از کیفیت احوال اطلاع یافتند از شما بیزار شده به لعن و طعن شما مشغول اند . عادل ترا که گفت سگی از جهنمی لعنت بر آن کسی که ترا اعتبار کرد

و از هاتف غیبی به گوش هوش می رسد که عن قریب آن مزور مردم فریب از غایت ظلم و فسق و عداوت خاندان سید مختار از لباس مستعار سلطنت و خسروی بیرون آمده به صد خواری و زاری چنان که ایلدرم بایزیده دست پادشاه عالم گیر صاحب قران امیر تیمور گور کان انار الله برهانه دستگیر گردید تو نیز به دست غازیان عظام اسیر و مبتلا گشته چنان که مردود درگاه خالق شده و رسوای خلاق گردیده ای تبرائیان سرت رابه گرزهای گران و تبرزین کوفته به خاک تیره یک سان خواهند کرد لهم مقامع من حدید^۱ عبارت از آن است و به جای خلعتهای سیاه فاخر که لباس بنی امیه و بنی مروان است کوزه های نفت بر سر و تنت ریخته که لباسهم من قطران^۲ کنایت از آن است و ترا در صحن میدان پر محنت [جهنم؟] آتش شعله کشیده خواهد شد و تبرائیان و غازیان و شیعیان و موالیان و یک جهتان باسیخهای آهنین در ملازمت تو صف کشیده از روی ادب با تو خطاب خواهند فرمود که ای سلیمان خان و ای پیشوای سنیان بی ایمان و ای مقتدای خارجیان و ای سرور اشاعره و ملاحده منزل تو نا مبارك باشد و فرشته های عذاب به خطاب رب الارباب ترا بر تخت آتشین از روی زمین به اسفل السافلین فرستاده جای ترا از برای تعظیم از همه درك زیر ترك مقرر خواهند ساخت که فی الدرک الاسفل من النار^۳ عبارت از آن است . آنگاه امرا و وزرا و دانشمندان جاهل و اهالی و موالی و ارباب و اصناف درویشان و گوشه نشینان مواضع شیطنت استنبول زناهای آتشین بر میان و طبقهای آتشین به طریق تحفه بر روی دست تو نثار خواهند کرد و در درك

۱- سورة الحج ۲۱ ۲- سرا بیلهم من قطران (سورة ابرهیم ۱۵۰) ۳- سورة النساء ۱۴۵

الاسفل به مبارکبادی تو خواهند آمد که منزل مبارک و انت خیر المنزلین^۱ عبارت از آن است.

باید که جواب مکتوب نا مرغوب خود را مطالعه نمائی و در وظایف بندگی حضرت خداوندی جل و علا کوشیده ترک جهالت و بطالت و عداوت نمائی و متابعت شریعت نبوی و طریق مرتضوی را واسطه قبول عبودیت سازی و تجبر و تکبر از سر نهی و خود را در میانه اهل عالم فضاحت نکنی^۲ و طریق اهل اسلام اختیار کنی و ترک تعصب نموده عناد را بگذاری تا از شفاعت ائمه معصومین بهره مند و کامیاب گردی و سعادت دریابی والسلام علی من اتبع الهدی^۳ تحریر افی شهر صفر المظفر سنه احدی وستین و تسعمایه^۴ *

۱- المؤمنون ۲۹ ۲- نسخه : کنسی ۳- طه ۴۷

۴- در نسخه تاریخ تحریر «سنه سبع و خمسين و تسعمایه» آمده است و صحیح نیست به دلیل تصریحی که پیش از این در همین نامه آمده است .
* نسخه ۶۰۶ خطی مجلس شورای ملی

نامه سلطان سلیمان به یکی از حکام ترکان

...^۱ پوشیده اولمیه که اول دیار جلیل الاعتباردن پاینده محمد و میرابو تراب و میرطوطی و سوندک کعبه شریفه زیارتیله سرافراز عتبه علیا مزه وصول بولدقلرنده جناب سعادت مآبکز سائر سلاطین ایله دائما اول جانبلرده تأیید مراسم دین محمدی قزلباش اوباش دین خراش ایله غزا و جهاد نیتنه عساکر ایله حاضر و دیار خراسانه متوجه و ناظر اولدوغکز خبرین انبا ایلدیلر ایله اولسه سزدخی اول نیت اوزرینه ثابت اولوب عنایت رب العالمینه توکل تام و معجزات سید المرسلینه توسل تمام قیلوب عساکر مسلمین ایله مفر سعادت مزدن سنه طقوز یوز التمش رمضاننک اواسطنده طائفه خائفة قزلباش هزیمت نشان اوزره غزای سعادت افزا ایچون توجه همایون اولنوب ممالک محروسه مزدن محمیة حلب که آب روی ولایت عرب درسنه مزبوره ذی القعدة سنک یکر می سکزنجی گونی نزول واقع اولوب قشلاق قلنمشدر ان شاء الله اشبوسنه طقوز یوز التمش بر تاریخنده نوروز مبارکده عزیمت همایونمز انک اوزرینه در که بودفعا طائفه خذلان آیینک وجود مطرودلرندن صحیفه جهان تنظیم اولنمینجه بر امر آخره دخی شروع اولنمیه بوندن اقدام دخی توجه موجهمز بو خصوصه مقرر اولدیغنی انبا ایچون نامه و داد مصحو بکز کوندر لمشدر غیرت دین جمله سلاطین ذمترینه واجب اولمغین محل مزبوردن صوب صواب انتماکزه مشارالیههم واسطه لر یله نامه ارسال اولندی .

ان شاء الله حضور شریفه وصول بولدقده طائفه خائفه قزلباش اوباشك گزاف و اراجیف
جانبنه التفات اولنمیه ان شاء الله رایات فتح آیاتمز دیار شرقه واره جغنده قطعاتردد
یوقدر سزدخی *.....*

نامه اسکندر پاشا به وزیرای شاه ظهاسب^۱

نظاماً للخلافة والایالة والحكومة والعز والاقبال شاه قلی خلیفه وجلال الامارة والحكومة والشوكة والاجلال سوندوك بیک قورچی باشی و غیائناً للسيادة والوكالة والافاضة و الافضال معصوم بیک الصفوی و کمالاً للحكومة والرفعة والحشمة والاقبال بدرخان امیردیوان مهدت بنیان ایالتهم و حکومتهم و نصفتهم و عزهم و اجلالهم و شیدت قواعد حشمتهم و شوکتهم و ابهتتهم و برهم و اقبالهم الی یوم الدین را صحایف دعواتی که منتظم سلسله محبت و اتحاد و مستحکم مواد خلوص و وداد تواند بود به الطاف مدحاتی که نکهات عنبر نسیم و نفحات عنبر شمیم از ریاض فحوای آن فایح و لایح گردد اهدا و اتحاف گردانیده منهی ضمیر منیرشان آن که نامه نامی در رنثار که به خامه سامی گوهر بار به اسم مخلصان صادق الوداد مرقوم شده بود، شرف ورود یافته مضمون میمون آن معلوم و مفهوم شد. مخفی نماند که قبل از این به کلمه مضی ماضی اختتام کلام بدان جمله شده بود که به مدعای لاحقه فتق ماجرای سابقه نموده شود که به موجب قول استاد که :

نیاید قصه دوری به پایان ولو قلنا الی یوم القیامة

۱- عنوان در نسخه ۶۰۶ خطی مجلس: کتابتی که اسکندر پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان پادشاه روم در جواب کتابت ارکان دولت شاه ظهاسب صفوی نوشته. و در منشآت حیدر ایواغلی نیز همین عنوان آمده ولی اسکندر پاشا را «وزیر دوم» نوشته و این اصح است.

حکایت به تطویل انجامیده مدعیات در معرض فوت نباشد. اما چون از آن جانب باز بدان شروع رفته جواب لازم آمد و آنها و اعلام می رود که اعلام عدالت و رعیت پروری اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه عالی جاه ظل الله سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه اظهر من الشمس بلکه اعلی منها علو و ارتفاع یافته و بحمد الله که علامات آن معلوم جمیع عالمیان است و به اعلام حاجت نیست. آن جا که عیان است چه حاجت به بیان است. اما آنچه از عبور عسا کر منصوره در سلطانیه واقع شده قبل از این نواب کامرانی جهان بانی، شاه زادگی اسماعیل میرزا در مکتوب شریف قلمی فرموده بودند و در جواب آن آیه کریمه^۱ یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده^۱ نوشته فرستاده بودیم که اگر از عبور رسم ستوران لشکر قهور غیور غیر محصور آن مقدار فتور به ظهور رسیده باشد دور نیست. غالباً مکتوب مزبور به مطالعه شریف ایشان نرسیده که مکرر مذکور شده. اگر چنانچه از ممر آن لشکر بی حد و شمر به موجب مدلول آیه کریمه ان الملوک اذا دخلوا قریةً افسدوها^۲ آن قدر ضرر به حسب ضرور از بعضی مردم جهول و شرور صدور یافته باشد عجیب و غریب نیست. اما به دولت و سعادت معلوم دارند که در زمان توجه نواب کامیاب حضرت سلطنت پناه عالی جاه شاهی به جانب ارض روم و ارز نجان اعلی حضرت پادشاه ظل الله بر سر الکای وان نشسته بودند و نواب کامیاب خصمی دیگر در مقابل نداشتند که به جهت مقاومت با ایشان به جانب آن محال توجه فرمایند و آن همه خانه خرابی بر مردم آن مواضع راه یابد. خود به دولت و اقبال نیکو تأمل فرموده انصاف دهند که اولاً به خراب کردن و سوختن خانه های عجزه و مساکین و قتل [نسا و]^۳ رجال مسلمین آن محال امر فرمودن و ثانیاً بر اطفال و عیال ایشان رحم آورده همگی را به لودها و سبدها نهادن و برشتران حمل نموده به خانه های خود فرستادن بعد خراب البصرة چه حاصل داشت.

غرض آن که اگر از اول حال اندیشه مال می فرمودند بهتر می بود. مخفی نماند که

۱- النمل ۱۸ ۲- النمل ۳۴ ۳- در فتح نامه شاه طهماسب به مملک کیومرث رستم داری از کشتن زنان ذکر می نشده است. ۴- لوده سبیدی دراز که بر پشت توان گرفت... (جها نگیری)

اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه را امثال و اشباه این مخلصان و غلامان درم خریده بیش از شمار است که هر يك در مملکتی از ممالک محروسه دارایی نموده سخنان که صلاح دولت قاهره می‌دانند به راستی و درستی معروض داشته ترویج و تشهیر می‌دهند چنان که رعیت مشکور و مملکت معمور بوده اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه نیز به استراحت و حضور می‌باشند .

اگرچه گستاخی است. اما انها می‌رود که حالیا ظاهراً ارکان سلطنت نواب شاه عالی‌جاه منحصر به آن حضرات سامیات است. در ضبط و ربط امور و حکایات ملکی در بدایت کار ایشان رابه تأمل شروع نمودن انسب و اصوب می‌نماید که موافق انتظام مملکت آمده موجب اسالیب همگنان باشد و آنچه در باب سوختن مساجد و بیرون انداختن اطفال از بطون عورات حامله قلمی نموده بودند - که خلاف است - پوشیده نیست که این مخلصان را ضرورت نیفتاده بود که سخنان واهی و نابود معروض دارند. اگر باری باور نمی‌فرمایند و مقدر شود دو شاهد عادل به حضور فرستند که از تصدیق اهل مشاهده تحقیق آن نموده در خدمت آن حضرات شهادت دهند تا موجب صدق قول مخلصان باشد .

و آنچه در باب تقوی و طهارت نواب کامیاب قلمی فرموده بودند که مدت هفده سال است که از تمامی منہیات و نامشروعات گذشته توبه نصوح فرموده‌اند به دولت و سعادت معلوم دارند که پادشاهان ظل الله می‌باشند علی‌الخصوص که ذات ملکی صفات ایشان از سلاله طیبه طاهره حضرت شیخ المحققین و قطب الواصلین و کھف العارفین شیخ صفی‌الدین اسحق صفوة الله قدس الله سره العزیز باشد این مخلصان به هر دو وجه طهارت و عصمت ایشان را جبلی دانسته از جمیع صفات ذمیمه بری و عاری می‌دانند. اما آن حضرات بعضی خصال که از اعمال و افعال ارذال رجال است بدان اعلی حضرت نسبت کرده بودند که معمول سابق ایشان بوده و از مدت تاریخ مذکور از آن باز آمده به توبه نصوح موفق شده‌اند . حاشا که این مخلصان آن خصال قبیحه را بدان ذات خجسته صفات ایشان اسناد نمودن روا دارند که در مدة العمر مرتکب آن شده باشند. از این جهت که آن صفات و خصال لایق سیرت نژاد سلاطین

صفوت آیین و اولیای دین مبین نبوده به آن که وجود باجود ایشان از نسل پاك عالی حضرت عصمت منقبت امیر المؤمنین و امام المتقین ، اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب ، علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة و السلام بوده باشند و در مذهب امامیه نیز امام و نایب مناب امام معصوم بایش بود. عجب ازدانش و اعتقاد آن حضرات نموده که آن چنان کلمات قبیحه را که این مخلصان به زبان آوردن آن سوء ادب دانسته تفصیل ندادند ایشان به کاتب فرموده به کلک تحریر و سلك تقریر در آورده فرستاده اند .

حقا که این مخلصان را از اول حال اگر مضمون کتابت معلوم می بود در دیوان تجویز خواندن آن نمی نمودند . اما بعد از خواندن ، جهت مراعات ادب و ملاحظه اسم سلطنت آن عالی حضرت ، در دیوان به جواب قاصدان اشتغال نرفت و بعد از فراغ از دیوان قاصدان را به خلوت طلب نموده و سبب جواب ندادن خاطر نشان ایشان کرد .

سخن باید به دانش درج کردن چو زرسنجیدن آنکه خرج کردن با وجود آن که آن حضرات در باب بعضی حکایات اعتراض بر این مخلصان گرفته بودند که از ایشان عجب نمود که آن چنان حکایات غیر واقع را به سلاطین اسناد کرده به قلم آورده اند و حال آن که این مخلصان صادق الايقان این واقعات و حالات واقعی را لایق و مناسب بیان ندیده اند و بر مدبران امور سلطنت شاهی ایراد گرفته بودیم نه بر نفس مبارک ایشان . میان این و آن بسیار فرق است .

به هر حال ترقب آن و ترصد چنان است که این جوابها را حمل بر نکته گیری نفرمایند که شرح مکتوب شریف ایشان مقتضی آن بود و خود به دولت نیز تأمل فرموده مخلصان را به کرم عمیم معذور دارند و آنچه در باب تصالح جانبین قلمی فرموده اند اگر چنانچه غرض از آن صلح مابین امرای سرحد است به نحوی که قبل از این اشعار به آن شده بود که تا از آن جانب دست تعدی لشکریان خود بر عجزه^۱ این دیار نمی دارند ، از این جانب خلاف قاعده و تعهدات به ظهور نمی رسد و اگر مدعا صلح و صلاح میان ملوک و سلاطین است در تواریخ سابقین خواننده و شنیده باشند که به چه قاعده

عمل نموده‌اند همان را مقتدی سازند که بتوفیق الله سبحانه و تعالی درگاه عالم پناه‌اعلی حضرت پادشاه ظل الله بر جمیع انام مفتوح است و هیچ آفریده بی حصول مقصود از این درگاه بازنگشته و هر کس به قدر خلوص نیت خود بهره‌مند شده .

پیش یار آنها که جان آرند بی شك جان برند

صدق پیش آور که این جا هر چه آرند آن برند

و اگر از جانب مخلصان در سرانجام این مرام اهتمامی باید بالرأس والعین به هر طریق که ایشان حسن اخلاص به ظهور می‌رسانند از این جانب نیز به همان دستور به ظهور می‌رسد والتوفیق من عند الله تعالی والسلام .*

از طرف سلطان سلیمان به و گلای شاه طهماسب

حالیابو جانبه مکتوبکز وارد اولوب حضرت سلیمان مکان گیتی ستان پادشاهمز اعز الله انصاره جانبلرندن اول طرفه شرف اصدار بیوریلان نامه همايونك مضامین عبرت قرینندن خواطر خشیت مظاهره طاری اولان حالات که نتیجه بی ناموسی و بی عاری در صورت تقریرده اظهار اولنمش ارزن الروم حاکمی ایاس پاشا جانبدن صلح و صلاح انبا اولنوب حضرت خلافت آشیان خلدالله ملکه طرف لرندن جنگ و خصومت اشعار اولندوغی اجتماع نقیضین در دینلمش ایمدی پادشاهلر میاننده ایکی طریقدن برینه سلوک اولنمق قائده مستمره شاهان عالی شان اولیکلمشدر صلح یا جنگ استراحت رعایا و رفاهیت بر ایا ایچون الصلح خیر^۱ مقتضاسنجه عمل اولنمق شرایط و آیین خواقین مروت قرین اولدغنده اشتباه یوقدر بو جانبدن دفعات ایله نامه لر کوندریلوب پادشاهمز اعز الله انصاره حضرت لرینک آستانه سعادت مکانلری هر زمانده مفتوح و مکشوف در کمسنه نك دوستلغندن نفرت و ابالری یوقدر صلح و صلاحدن قاجمز لر دیوبیان اولنمشدر قطعا اول جانبدن رفاهیت بر ایایه رخصت تجویز اولنمایوب هر زمان ده اشاعت نائره فساده سعی و جهد اولنمش در سنه سابقده ممالک محروسه رعایا سنه واقع اولان مظالم و اوزار که اول جانبدن ظهور و بروز ایلمشدر البادی اظلم در لابدغیرت و حمیت دین مبین مقتضی اولدی که اول طرفدن رعایایه قونیلان نیران قهر و عدوان کندو ولایتکزده مشاهده اتدور یله اکابناء نیچه آیلردر

عساكر هيجاً ماثر اكناف آذربايجان ده دوران ايدر لرسزدن نام و نشان ناپيدا اولوب گاهي آهو مثال رؤس جبالي مأوى و گاهي خشيت عساكر فيروزي مظاهر دن صعب العبور سنگستانه اتكا ايدر سز آيين سلطنت و شاهي وقواعد حكومت و مملكت پناهي بوميدر اكر شاه ايسكز ميدانه كلوب رعايايه ايتدو كز مظالم و مخايفك جزا و سزاسني مشاهده ايلك حق سبحانه و تعالى نك مشيت ازلى سنده مقدر اولان امور ظهوره كله چونكه شاهلق و سرورلك دائره سنده قصور و نقصان كز اولوب هر زمانده غير تسلك اختيار ايدوب عسكر ظفر پيكر ايله روبرو اولمغه اقتدار يكر يوقدر چاكرلك و عذر خواهلق طريقه سالك اولوب آستان مكرمت شهنشاهيدن استعفا ايتسكز دائره قبوله قرين اولوردى دفعات عديده در كه ممالك شرق سم ستور لشكر منصور ايله پايمال و غرق اولور هيج بر زمانده ظهوره كلميوب بدناملق و گريز جوبلق اختيار ايدر سز بودر جه ده زاويه اختفاده مختفي اولدو غكزه شايد سبب و باعث طوب و تفنگك خشيتندن عدم اقدام اوله ديوملاحظه اولنوب اول معنى نك ازاله سيچون نامه همايونده اشارت اولنمشيدي اول كلمات سعادت آيات اضطراب جهتندن ناشي اولمشدر ديلمش اضطراب نه جاننده ايدوكي معلوم در حضرت خلافت آشيان محضاً احياي مراسم دين احمدى و اشاعت ناموس شرايع محمدى اجليجون عليه الصلوة والسلام مسافت بعیده دن عساكر در يانشان ايله بوجانبلره كلمشدر در بودفه طروق و مسالك احوالنه اطلاع تحصيل اولنوب ان شاء الله الاعز الاكرم موربى مقدار اولوب ثقبه زمينه كرر سكز دخي خواه و ناخواه، چاروناچار سزى ميدانه چقار مق امور ينك اسبابى تهيه سيچون حدود ممالك محميه ده قشلق نيت اولنمشدر سمت نخجواندن سعادت و اقبال ايله شرف و معاودت صور تنده اولمغه مصراع: شغال اندر آيد به بانگك دلير مقتضاسنجه قوت قلب تحصيل ايدوب دائره وجودده اولدو غكز اظهار اولنمش هنوز بو ديار ظلال كشورستان ايله مستظل در ميدانه كلور سكر اشارت اولنمشدر غي اوزره لشكر نهنك آهنگك دن طوب و تفنگك بر طرف قلتور شمشير عدو گير ميدان ده لامع و تيغ جهانگشاي ظفر تأثير آفتاب جهانتاب كبي در خشنده وساطع در بلمش اولاسز. *

نامه‌ای دیگر در این زمینه

بوظرفه مکتوب بکز کلوب عنواننده مقدا بو جانبدن صلح آمیز مکاتب وارد اولوب صکره اکا مخالفت اعماری صدوری تصریح اولنمش. پوشیده ومخفی اولمیه که حضرت خلافت پناه سعادت دستگاه پادشاه مز اعزالله انصاره حضرت لرینک خدمت علیا مرتبت لرنده اولان وزرا قوللرینک اول جانب ایله صلح وصلاح بابنده اصلا مکتوبی کندرلمش دکلدر. زیرا بوظرفدن اول جانبله مصالحه طلب اولنماغی ضرورت ایجاب ایدر. الحمدلله حق سبحانه و تعالی حضرت لرینک علو عنایتلری و ایکی جهان فخرینک معجزات هدایت آیتلری و آل کرام و اصحاب عظامک (رض) مرافت ارواح مقدسه لری ایله اول قوت و قدرت و کمال شوکت و عظمت که حضرت خلافت پناهه نصیب اولمشدر نحو اقین ذوی الاقتداردن بر کمسنه به میسر اولمش دکلدر بزم نه ضرورت مز اولمشدر که سز کله صلح وصلاح مراد ایدینوب مکتوبلر کوندریله اول خصوص خلاف واقع درشمدی به د کین اول جانبه اصدار بیوریلان نامه لرده خود تکرار و تکرار صریح اولنمشدر که حضرت خلافت پناهک خلدالله تعالی ملکه خصال حمیده لری مکارم و الطافه مبذول اولوب آستان مخلد الاقبال لری ایله صلح وصلاح مراد ایدنلرک تمنالری رد اولنور دکلدر اول معنائی اشراب ایچون تجویز صلح بیورمشلردر بو دکلودر که حالیا اول جانب ایله بوظرفدن مصالحه مراد اولنوب مکاتب کوندریله آستان سعاده مقدا وارد اولان ایلچی به ویریلان نامه مستطابده

بو خصوص ده جمله مسطورایدی .

ثانیا ولایت عجمده اولان سپاهیدن و رعایادن جمله سی کافر لر در قانلری و مال لری مفتی لری مز حلال در دیو و برد کلری فتوی خصوصی تذکر اولنوب حضرت خداوند کج جل و علا وحدانیتنه مقرر و حضرت رسالت پناهک (ص) نبوتنه معترف اولان لرینجه کافر اولور لر دینلمش و قرآن عظیمده و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالد آیفها آیت کریمه سی مقتضاسنجه عذاب و عقابدن اندیشه اولنمادوغی بیان اولنمش واقعا مؤمنی قتل ایدنلرک جزاسی جهنم ایدوکنده اشتباه یوقدر بزم علما مز قتلنه فتوی ویرد کلری طائفه اهل ایماندن اید کلری ثابت دکلدر چون که ایمان و اسلام دعواسن ایدرسز مملکتلر یکزده آیات قرآن عظیمه یازوب کوندر رسز ایمان اهلندن اولان پادشاه لرک مملکتلرنده جامعلر و مسجدلر اولوب مسلمانلر بش وقت نمازی جماعت و اذان ایله ادا لرمعه نمازی قیلنوب منبر لرده خطبه لر اوقنوب سرور کائناته (ص) صلوات ویریلوب آل و اصحاب کرامنه (رض) تحیتلر ویرر لر انصاف ایله نظر ایدک سزک افعال و اوضاع کزده آثار اسلام و دیانت و ارمیدر رفض و الحاد ایله معتاد اولوب سیادت دعواسن ایدرسز حضرت محمدک (ص) عهد نبوت لرنده یمین و یسار وزرای عالی مقداری و مبارک مرقدلرنده یار و مصاحب لری اولان اصحاب کرامنه حاشا سب و لعن ایدرسز تبرائی لر که مخلف فی النار اید کلری محقق در علانیه فساد و شناعتلرینه رضا و یروب انلری منع و دفع ایلمز سز بر مملکتده که شرع شریف اجرا اولنمیه انلرک مصاحب لری و اول مملکتده اقامت ایدوب کفره رضا ویرنلر جمله کافر اولمز می به کافر کیمه دیرلر مجرد کافر کلیسایی اولانلر ایسه سزده کلیسا دخی یوقدر ایمان و اسلام نه ایدوکنی بلمز سز مجرد مسلمان سز دیمکله آدم مؤمنمی اولور فی الواقع کندوکزی مؤمن و مسلمان اعتقاد ایدرسز فتوی ویرر علما کز و ارسه بوجانبه کوندرک بزم عالملریمزله کلوب بحث ایتسونلر اعتقادلرینک فسادی ظاهر اولوب انصاف کز و ارسه اول وقت حق نه جاننده ایدوکی معلومکز اولور دین محمدی ظهور ایدلدن طقوز یوز سز احداث ایلدو ککز. آیین دخی اللی ییلدن تجاوز ایتمدی بودین

که اکاظر سز شمدی به د کین قنده ایدی شرع پاک رسوله مخالف در انک کبی حادث و باطل دینه متابعت ایدنلر کافر اولمز می حضرت حق جل و علادن شرم و حیا ایتمز سز قیامت گونده جوابکز ندر شرع له کفریکزه حکم ایدن علمانک حقنده اقاویل باطله اختراع ایدوب ترهاتله مسطور اولان امور کزی کشف ایدرز .

ثالثاً روز قیامت وحشرونشر و صراط و میزان احوالی ذکر اولنوب پنج روز حکومت دنیای فانی ده بقا اولمادوغی ذکر اولنمش حمد و منت خدای رب العالمینه که حضرت خلافت پناه اعز الله انصاره دنیای بی بقانک سرعت گذراننی دائماً نصب العین ایدنمشاردن اول بایده وعظ و نصیحتته احتیاج مز یوقدر خصوصاً واعظ و ناصح سز اولاسز و اهل رومک تزویر و تلبیس ده اشتهارلری اولدوغی بیان اولنمش ممالک روم حماها الله الملك القیوم حضرت ظل الله المهیمن القدوسک ایام عدالت لرنده غازی لر اوجاغی اولوب شرایع نبوی و آیین دین مصطفوی برله معمور در ارباب تزویر و تلبیس اهالی عجم در که ظهور دولت محمدی دن (ص) الی هذا الآن فتنه و فسادلری مستمر اولوب لایزال قهر ذوالجلال ایله تعالی شانہ مقهور لردر شأنلرنده سرور کائنات و خلاصه موجوداتک (ص) دعای ضرر انجامی مشهود و مسطور در .

آخر نامه ده صلح احوالی ذکر اولنمش آستان سعادت آشیان لری دائماً مفتوح در . اگر دوستلق یوز نندندر و اگر دشمن لکله در اصلا کمسنه به منع و رد یوقدر . اگر اول جانبدن صلح مراد کز اولسه کندو مملکت کزده او توروب فتنه و فساده مباشرت ایتمز . دکز حقیقه صلح مراد کز اولسه اراذل ناس دن کوندر میوب یرار آدم کوندر یله که جواب و یر یله والا سر حسده قشلا یوب رعایانک و بالی بوینو کزه اولور بو طرفدن عاطفت و مرحمت خسروانی ارباب حاجات حقنده در دریغ اولنور دکلدن احوال کزی سزیک بیلور سز والسلام علی من اتبع الهدی* .

ایضاً نامہ دیگر

حالیابوجانبہ مکتوبکز وارد اولوب مقدا ارسال اولنان نامہ عنایت ختامہ یہ جواب ویریلوب خلاصہ مضموننده تخریب تبریز و اردبیل اخبارینک استماعندن تحصیل اولنان جراتک اطفاسی و تسکینی ایچون صورت و غلط و نصیح ده بعض کلمات تحریر اولنمش اول خصوصده کانون سینہ ده مشتعل اولان نار غیرتک سونیمسی کمال اشکال ونهایت صعوبتده در. زیرا سلطان البرین و خاقان البحرین حضرت ظل الله عالم پناه پادشاه مز اعزالله انصاره وضاعف اقتداره هرچندکه لشکر دریا نشان ایله دیار شرقه دخول همایون بیوردیلر سزدن نام و نشان ناپیدا اولور گاهی جبال و بیابان شتابان گاهی بوادی فرار و انتقاله گریزان اولور سز سعادت و اقبال له شرف معاودت بیوردقلری زمانده پرده اختفاده ظهور ایدوب انواع جلادت و مردانگی اظهار ایدسز بواحوال نا محمود و اقوال نا مربوط که شمندی ظهور ایتمکه باشلدی بوزمانه کلنجه قنده ایدوکز تبریز و اردبیل شهر لرینی قپان کوشه لرینه و اگرچه لردر بندینه تحویل ایدوب قاچور مق ممکن و قابل دکلدر ان شاء الله الاعز الاکرم اول بایده قدرت و شوکت کیمکدر معلوم اولور حق سبحانه و تعالی نک عنایتی له اول دملر قریب اولوب تیز مشاهده ایدرسز ارلک اولدر که شمندی اولان لاف و کزاف ده ثابت قدم اولاسز وهم اردبیل ده اولان حظیره خصوصنده اسدالله الغالب مطلوب کل طالب امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین امام علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه

حضرت لرندن صادر اولان کلام درربار و جواهر انتظام درج اولنمش اول سوزلر راست محلنده در اما انک سزه نه مناسبتی و حظیره به نه مشاکلتی واردر آستانه علیه علویه به انتسابکز محض تزویر ایدو کی گوندون روشن در ارواح طیبه چاریار کبار سزدن بیزار اولوب مقربان حضرت الوهیت نقود بی بهسه به خریدار دکلدن وهم مکتوبکزده توسیع دائره میدان ایدوب ممالک محروسه پادشاهی نک اطراف و جوانبی تباهی لردن برقومه توزیع و تقسیم اولنوب نواب کامیاب بوجانبدن میرزالر بر طرفدن خانلر و خلیفه الخلفا طرف آخردن بر مملکت ارسال ایلمک بابنده ترتیب عجیب بیان اولنمش . مصراع : زهی تصور باطل زهی خیال محال .

بونک امثالی تخیلات فاسده نک عروضی اکثر یا فساد دماغدن و مالیخولیای دیوانگی دن ناشی اولور و یا خود بی عار و ننگ اولانلرک قلوب مغلوب لرینه کیفیت بنگدن عارض اولور قضیه دربو ایکی سبب بو العجبک برینک هجومی ایله شاید برنسنه ظهوره کلوب اقدام ایدرسکز غایت مقصود و مرام و نهایت مطلوب ظفر انجاممزدن اول فرصت و غنیمت کیمک الینه کیرر که جبال عجم دن چیقوب ممالک محروسه صحرا لرینی مأوی ایلیه سز کر بزه مجال قالمیه خدام و الامقام پادشاه ظفر احتشامک عز نصره عیدنوروزلری اول کوندنر کاشکی اول سعادت دسترس میسر اوله وهم عساکر منصوره پادشاهی نک بادپالری زاد و علف سوزلکدن لاغر و پریشان اولوب انلاره پیاده لک عارض اوله جغنی ذکر اولنمش طائفة مسلوب العقوله و مامن دابة فی الارض الاعلی الله رزقها مضمونندن غفلت عجب دکلدن عساکر منصوره گیتی ستان اولان اشتران سرمست اوزر لرنده نیچه آیلق زواده حاضر و آماده اولوب دلاوران سرافرازک جنیبت ویک اندازلری خود خراسان و سمرقند ولایت لرینه دکین کیدر لر ایسه سواران جهان پیما اولان ازاده لره پیاده لک کلمز قصور عقل و فتور ادراک دن در که ازاده عساکر همایونک زبون و بی مجال اولان دو اب ضعانک هلاکندن دیده اعدایه فتور لشکر ظفر اثر منصور اولور بو مقوله بیهوده کلمات مزخرفه ابداعنه جرأت اولنور عوکه قلعه سی طرف لرندن اولان یا بلاقده صلح خبر لرینه انتظارده یوزدنلمش

بوانتظار نیه در خدام آستان ملائک آشیان جانب لرندن سزک ايله صلح و صلاحه طالب اولمق. رجا ایدرسکز اول باب مفضل مسدود در طلب صلح ناچار وزبون اولان غیرت سزلرندر .

الحمد لله والمنه حضرت خلافت پناه بتون عسکر ظفر رهبر ايله حدود ممالک محروسه یه قریب یرده مشتاتعیین اولنوب قشلاق بیور لمشدر . ان شاء الله العزیز اول بهار خجسته آتارده عسکر شیر افکن برله صد هزار بنایان بنیان کن و بسیار استادان اساس افکن احضار اولنوب شوکت غضنفران زور آوران ايله ممالک عجم غبار انگیز اولوب . اردبیل و تبریزک اشکالی فجعلنا عالیها ساقلها^۱ مقتضا سنجه وضع آخره تبدیل اولنور . اما صلح و صلاح امر نده شویلکه عاقبت اندیش اولوب شور و شردفعی چون آستان خلافت آشیان ده استعفا ایلیوب تضرع و نیاز ایدرسکز قبول صلح دن نفرت و ابالری یوقدر . هر زمانه مراحم و شفقت شاهانه لری ارباب حاجاته مبذول در والسلام علی من اتبع الهدی^۲ *

۱ - سورة الحجر ۷۴ ۲ - طه ۴۷

* منشآت فریدون بیک ج ۲ ص ۵۸-۵۷

رستم پاشا از رجال بسیار جالب توجه دوران سلطنت سلطان سلیمان است. وی مورد عنایت خرم سلطان زن سوگلی سلطان ترك قرار داشت. چه آن زن وی را برای اجرای نقشه‌های جاه طلبانه خود شایسته تشخیص داده بود. خرم سلطان که میل داشت روزی «سلطان والده» شود و پسرش سلیم پس از سلیمان بر تخت نشیند، احتیاج به مردی در دستگاه دولت عثمانی داشت که بتواند نقشه‌های وی را عملی کند و پسران دیگر سلطان را از میان بردارد. رستم پاشا که مردی جاه طلب و حریص بود، اجرای اندیشه‌های خرم سلطان را متعهد شد و سوگلی سلطان نیز در مقابل چندان ازا براهیم پاشا بدگویی کرد و سوء ظن سلطان را در مورد وی تحریک نمود که سلطان دستور قتل وی را صادر کرد و بلافاصله بر اثر تلقینات خرم سلطان رستم پاشا بر مسند صدارت نشست و دو سال بعد خرم سلطان کاشفه دختر سلطان سلیمان را نیز به زنی به رستم پاشا داد و پاشا عنوان دامادی سلطان را ضمیمه منصب صدارت عظمی نمود.

از پسران سلطان ترك، مصطفی بیش از دیگران مورد توجه مردم و لشکر بود. رستم پاشا و خرم سلطان نخست در فکر نا بودی وی افتادند و رستم هنگامی که در رأس قوای مجهزی عازم حمله به ایران بود به سلطان پیغام داد که زودتر حرکت کند که مصطفی سرعصیان دارد. سلیمان که در آن روزگار شصت سال داشت فوراً حرکت کرد و روز ۱۲ شوال ۹۶۰ به ارگلی رسید. مصطفی به دیدار پدر شتافت و اعیان دولت با احترام و کرنشی تمام او را به درون چادر سلیمان رهنمون شدند. ولی بیچاره به محض ورود هفت مستخدم لال را با طناب در انتظار خود یافت. شاه زاده ترك هر قدر به تضرع پدر خویش را صدا زد و از او تقاضای رحم نمود مفید نیفتاد و پدر سنگ دل از پشت پرده ابریشمین به چشم می‌دید که لاله‌ها طناب به گردن پسرش انداختند و او را خفه کردند. این عمل شنیع دل مردم دور و نزدیک را به درد آورد و لشکریان سر به شورش برداشتند و چون رستم پاشا را محرک این امر می‌دانستند عزل او را خواستار شدند. سلطان ترك نیز بالاچاره او را از کار برکنار کرد. کمی بعد شاه زاده جهانگیر نیز که علاقه شدیدی به مصطفی

داشت از شدت اندوه درگذشت. مورخین ایرانی تاریخ قتل مصطفی را «مکر رستم» یافتند (۹۶۰). پس از قتل وی، ابراهیم خواجه فرزند مصطفی را به حیلۀ از کنار مادر بروده خفه کرد و جسد او را در بوسرا بر روی قبر پدرش انداخت و ایرانیان ماده تاریخ این جنایت تازه را «ستم مکرر» گفتند.

قتل مصطفی جامعۀ شعر و ادب را سخت آزرده ساخت. زیرا مصطفی خود شعر می‌گفت و «مخلصی» تخلص می‌کرد و سودی مؤلف لغت فارسی و صاحب شروحنی بر گلستان و بوستان از دست پروردگان مصطفی است. شعرای عثمانی در مرگ وی اشعار سوزناک گفتند و از این میان یحیی شاعر ترک شوری دیگر دارد و اشعار او سوزی دیگر. وقتی رستم باردیگر بر سر کار آمد خواست تایحیی را بیازارد. ولی سلیمان او را در حمایت خویش گرفت. سلیمان زمان دستور داد تا مسجدی مخصوص به یادگار جهانگیر در بالای توپخانه بنا نهادند. نقش او را در کنار برادر محبوبش دفن کردند و آن مسجد موسوم شد به مسجد شاهزادگان.

پس از عزل رستم، منصب صدارت به احمد پاشا تعلق گرفت. اما دوران صدارت وی بر اثر مخالفت و سعایت خرم سلطان دیری نپایید و وی در ۱۲ ذی‌الحجه سال ۹۶۲ هـ (۲۸ دسامبر ۱۵۵۵ م) وقتی به حضور سلطان ترک رسید به فرمان سلطان کشته شد و رستم پاشا باردیگر به صدارت رسید و تا پایان عمر در این منصب باقی ماند.

رستم هنگام مرگ ثروتی عظیم از خود برجای گذاشت. زیرا او مناصب و مشاغل و القاب دولتی را هر یک قیمتی نهاده بود و در طی پانزده سال وزارت عظمی با این روش جیب خود و خزینۀ سلطان را از طلا لبریز کرد. وقتی خزاین سلطان پر شد، وی اطاقهای حرم را از پول پر کرد و پس از آن که دیگر جائی باقی نماند، در قلعه هفت برج (یدی‌قله) پولها را روی هم ریخت و تلی از طلا فراهم آورد. ثروت و ماترک وی را چنین نوشته‌اند: ۸۱۵ مزرعه در روم ایلی و آناتولی ۴۷۶ آسیای آبی، ۱۷۰۰ غلام و کنیز، ۱۹۰۰ اسب سواری، ۱۱۰۶ اشر بارکش، ۵۰۰۰ خفتان و لباس سنگین، ۸۰۰۰ عمامه و مندیل، ۱۱۰۰ کلاه از پارچه زر بافت، ۲۹۰۰ پیراهن زره و ۲۰۰۰ زره، ۶۰۰ زین نقره کوب، ۵۰۰ زین و برگ طلا کوب و جواهر نشان، ۱۵۰۰ کلاه خود نقره گرفته، ۱۳۰ جفت مهمیز طلا، ۷۶۰ قبضه شمشیر مرصع، ۱۰۰۰ نیزه نقره گرفته، ۸۰۰ قرآن من جمله ۱۳۰ جلد با جلدهای مرصع گرانها و کتابخانه‌ای با ۵۰۰ کتاب، ۳۲ پارچه جواهر به قیمت ۱۱،۲۰۰،۰۰۰ آسپر و ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دوکا طلا نقد و مقادیری شمش طلا.

در باره خلق و خوی وی، مورخین نوشته‌اند که مردی طماع و اخمو و خشن بود و هرگز خنده بر لبانش راه نمی‌یافت. به نظر می‌آید که وی سخت پابند مقررات بوده و خشکی و خشونت وی ظاهراً ناشی از همین امر بوده است. وی چنان که ذکر شد برای کلیه مشاغل نرخی معین کرده بود، از جمله برای حکومت مصر که نان و آبی کافی و وافی داشت ۱۰۰۰۰ دوکای

طلا و برای ایالت ارزنة الروم که از همه ولایات کم درآمدتر بود ۳۰۰۰ دوکا . وقتی یکی از متقاضیان حکومت ارزنة الروم، پنج هزار دوکا با اسبی اصیل به رشوت فرستاد . رستم سه هزار دوکا را با اسب برداشت و ۲۰۰۰ دوکا را پس فرستاد و رقم حکومت ارزنة الروم به نام آن متقاضی نوشت .

نامه صدر اعظم (رستم پاشا) در جواب و کلاه (= نمایندگان) شاه طهماسب

که از امامیه نامه فرستاده بودند

افاخم خانان عظام عالی مقام، اکرم کبراء فخام واجب الاکرام، مراجع امراء ذوی القدر والاحترام، مجامع محامد و فضائل جوامع محاسن خصال، بانیان بنیان الدولة والاقبال، ممهدی اساس العزه والجلال المخصوصون بوفور الطاف الملك المتعال، المحفوفون بصنوف اعطاف ذی الجلال، معصوم خان صفوی و شاه قوی خلیفه و بدرخان و سوندک قورجی باشی ادام الله تعالی معالیهم الی یوم الحساب تحیات زاکیات مسکیه النسما ت که رواج روح افزا سندن مشام روحانیان معطر و دعوات خالصات عنبریه النفحات که فواجح دل گشا سندن دماغ ساکنان باغ جنان معنبر اوله اشرف اوان و اسعد زمانده صفای جانندن صدور و خلوص جانندن ظهور له قرین نسیم قبول اولوب محل اجابت و قبوله متصاعد و موصول اوله تحف مجالس نفایس قلند قد نصکره ضمایر مرایا مظاهره انها و انبا اولنور که آستان عرش آشیان و درگاه عالی شان حضرت شاه کامران رفع الله تعالی شان و خلد سلطانه طرفندن تأسیس اساس اخلاص و تأیید بناء اختصاص ایچون طریق رسالت ایله وارد اولان عمده الخواص [تبت؟] آغا زید مجده ایله بومحب بی اشتباه دولتخواه جانبده اولان حب قدیم و ود صمیمکز ایجابیله ایجاد رساله اتحاد و تحریر صحیفه مشحون الولاء و الوداد قلوب مضمون مکنونی درر مصافاته مزین و فحوای محبت نمونی غرر موالاته معنون ایمن احیان و احسن اوانده وصول یولوب خلال مقال لالی مثالنده مندرج

و منتظم اولان مارب و آمال و تفصیل احوال مفهوم و معلوم اولوب اخبار صحت
 نزهت فزودك و رودی سبب اصناف حبور و باعث اضعاف سرور واقع اولدیغی. آراء
 جهان آرایه مخفی و مستور اولمیه محافظه عهد و امان اهم ارکان اهل ایمان و اقدم خصال
 ذوی الاحسان ایدوکی عالم و عالمیانه آفتاب تابان مثالی باهر و عیان اولوب حاجت
 دلیل و برهان و متوقف کشف و بیان دکلدن بوبنای مؤکد البنیانه بوجانبدن خلل
 و نقصان تجویزی ضمیر آگاه و خاطر اولی الانتباهه خطور ایتمک مقتضای ذهن سلیم
 و طبع مستقیمدن دور و مهجور اولوب احتمال خیالدر حضرت حق جل و علانك علو
 عنایتی و سرور انبیاء مفخر اصفیانك علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات از کاها و من
 التحیات انماها هدایت سعادت غایتلری ایله پادشاهمز اعزاز الله انصاره و ضاعف
 اقتداره حضرتلرینه اکناف ممالک وسیعة الاطراف مسخر اولوب توسیع ولایت و
 تکثیر مملکت توفیر خزاین و فتح مدایندن کمال استغنا و نهایت استیفا اوزره
 اولوب دائما مراد سعادت معتادلری ظل ظلیل حمایتلرنده کافه مسلمین و جمهور
 موحدین آسوده حال اولوب فراغ بال ایله عز و اقباللرینه اشتغال اوزره اولمقدر
 معابد و مساجدی تعظیم و توقیر و طاعت و عبادته اقبال و اوامر الهی یه امثالکمز
 مسموع اولغین تعلق خاطریمز زیاده اولمشدر عداوت ماضیه نك باعنی اولدیسارده
 بعض اشرار اخبار اصحاب کباره بعض و عداوتده اصرار اوزره اولد قلری ایلدی
 بحمدالله تعالی بو وضع هایل ممنوع و مدفوع اولوب اهم مراملری رعایت شرایع
 اسلامه اهتمام ایمش بو تقدیرجه دوستلغه مانع و حائل نسنه قالمیوب اساس صلح
 و صلاح مؤید و قواعد فوز و فلاح مشید اولوب مسدد در و حرمین محترمین
 معظمینك اول اطرافده واقع اولان اوقافی محصول واقفلرک شرایط اخلاص و
 روابطلری مقتضا سنجه محل مشروطه ارسال و ارباب استحقاقه اتصال خصوصی
 اشعار اولنمش ضمائر نیره یه مخفی اولمیه که دیار روم و مصر و شام و دیار بکر
 و بغداد بالجمله اقالیم موقیه پادشاهیدن هر ولایتده اوقاف حرمین مکرمین
 متولیلری مستقل اولوب هر سال جمع و تحصیل ایندکلری مالی قافله حججاج با
 ابتهاج سعادت رواج ایله ارسال اولنان امناء توزیعه تسلیم ایدرلر اول اماکن

متبرکه ده مجاور و ساکن اولان عامما و صلحا و اتقيا و فقرا علی الاسماء ثبت
 دفتر اولنوب هر برينك كفاف معاش و سبب انتعاشی ایچون حال لرینه و بیوت
 و عیال لرینه و اولاد و اطفال لرینه کوره برر مقدار صره تعیین اولنوب موسم
 حجده هر کشینك حصه معینه سی و وظیفه مقدره سی شریف و حاکم معرفتی ایله
 صدقات یدندن توزیع اولنور و التون قلعه نك بو جازبه تسلیمنده اهمال اولنمیله
 والسلام*

مقصود از شاهزاده محمد پسر شاه طهماسب ، همان شاهزاده ای است که بعدها به نام سلطان محمد خدا بنده پس از درگذشت ناگهانی شاه اسمعیل دوم بر تخت سلطنت ایران نشست و پسر او عباس میرزا بعدها عنوان شاه عباس کبیر در تاریخ کشور ما یافت .

وی در سال نهم صدوسی و هشت دیده به جهان گشود و شاه طهماسب حسین خان شاملو را به للکی وی معین نمود و در او آخر سال ۹۴۲ «به سلطنت خراسان انتساب یافت» و محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو از جانب وی به دستور شاه صفوی به حل و عقد امور آن خطه پرداخت تا این که در سال ۹۶۳ شاه طهماسب وی را از خراسان احضار کرد و او روز جمعه چهارم شعبان از هرات بیرون آمده در او آخر شوال به قزوین رسید و ایالت خراسان به شاه زاده اسمعیل میرزا تفویض گردید .

نامه شاهزاده محمد پسر شاه طهماسب به رستم پاشا

تحفه سلامی که از پرتو جلای آن در آینه جان صورت شاهد محبت و دوستی که بر حسب تعارف ازلی و مناسبت معنوی تا کنون در حجاب اختفا و کمون ثابت بود به احسن وجهی جلوه نماید و هدیه دعائی که از نهایت انجلای آن در مرآت جنان جمال معنی خلت و آشنایی تا غایت در پرده خفا مستور و محزون بود از ورای پرده غیب چهره گشاید مصحوب قوافل شوق و آرزومندی به حضرت ایالت و حشمت پناه، نصف و شوکت دستگاه، معدلت و عظمت انتباه، وزیر اقدم و اعظم، مطالع الوزراء فی العالم، متبوع ارباب السیف و اصحاب القلم، ناظم منازم الامور به وفور رأیه الصائب. کفیل مصالح الجمهور باصابت فکرة الثاقب، مشیر ذی قدر عالی شان، آصف سلیمان جهان، واسطه رحمت و امنیت عالمیان، مظهر انوار اسرار الهی، مظهر آثار معدلت و مرحمت شهنشاهی، امین الحضرة العلیة السلطانية یمین الدولة البهية الخاقانية؛

آن که کلکش گشاده در بیک دم گره از کار بسته عالم

کرده سد مصالح جمهور رای او حل مشکلات امور

هم چو بوزر جهر بی ثانی ثانی آصف سلیمانی

لازال متمکناً علی معارج العز و الاقبال و العلی و مؤیداً بانسأییدات
العلیة من حضرة الاعلی اوصله الله تعالی الی منتهی مطالبه و مرامه فی الدین

والدینا، مرسل گشته به لوازم تهنیت رجوع آن عالی حضرت آصف صفت به مسند نیابت کبری و بازگشت آن مشتری منزلت و عطار د مرتبت به مستقر وزارت عظمی قیام و اقدام می نماید .

فیشری لقد انجز الآمال ماوعدا و کوب النصر فی افق العلی صعدا
 لله الحمد والمنة علی نعمائه المتکثرة المتوافرة که باز قالیچه مناست و وزارت عالی از فر مقدم آن همایون فال منور و مزین گشت و چهاربالش نصف و ایالت ازین قدوم شریف آن حضرت ملکی خصال مفتخر و مشرف شد. فحمداً له ثم حمداً له . زمانه که چون طره خوبان پریشان می نمود از یمن شان عطار د نشانش چون عقد پروین جمعیت آیین گشت و دوران که چون چشم بتان بیمار و ناتوان بود از برکت انفاس عیسوی اقتباسش به صحت قرین شد.

همه کار شاهان گیتی ستوه به رای وزیران پذیرد شکوه
 هر چند تا قیامت دولتش را آفت زوال کلی نرسد و جمال بی مثالش از اصابت عین الکیمال مصون ماند، چند روزی در شارع کامرانی آن عدیم المثال بلا و ملالی وزید و خوار انتقالی به دامن جاه و جلال آن ملکی خصال خلیل، اما چون درازل از الزمام امور به کف کفایت آن مهر سپهر وزارت سپرده بودند و در بدو حال نظم مصالح جمهور به رای رزینش موکل ساخته ستاره ماه فلك اقبال بعد از آن که مرتبه هلال یافته بود باز درجه بدریت به کمال یافت و مجدداً برجیس حشمت و اجلال بعد از آن که متوجه حسیض بعد شده بود باردیگر به اوج جاه و جلال انتقال کرد^۱.

وللنجم من بعد الرجوع استقامة وللشمس من بعد الغروب طلوع
 دولت تیز رسته خیز بود دولت آن به که افت و خیز بود
 علم الله و کفی بالله شهیدا که به واسطه استماع مکارم اخلاق و محاسن اوصاف

۱ - اشاره به عزل رستم پاشا از وزارت و نصب مجدد اوست. رستم پاشا که محرک سلیمان در قتل فرزند خود سلطان مصطفی بود، بر اثر عدم رضایت ینی چریها از کار برکنار شد ولی چندی بعد رستم پاشا که داماد سلطان بود بار دیگر منصب وزارت عظمی یافت .

ذات کریم‌الصفات و عموم عدل و احسان و شمول عواطف بر و امتنان آن عالی‌شان نسبت باطبقات عالمیان در بدو حال نهال محبت و شجرهٔ مودت آن حضرت به نوعی در بوستان دل و جان و گلستان روضهٔ جنان جای گرفته که همیشه از کمال شوق و آرزومندی ذات خجسته صفات را در مخیلهٔ ضمیر فیض‌پذیر و بر صفحهٔ خاطر کسیر از روی شوق تصویر نموده بدین مضمون متذکر و مترنم است که:

با رخت آینهٔ دل در مقابل داشتم در مقابل صورتی دیدم که در دل داشتم
 و در آن ایام که آثار مساعی جمیلهٔ آن حضرت در باب تمهید قواعد صلح و صلاح
 میانهٔ حضرات پادشاهان عرصهٔ اسلام رفع‌الله تعالی لواء سلطنتهم علی بسیط‌الأرض
 و السماء الی قیام الساعة و ساعة‌القیام در اطراف عالم اشتهار یافت و از واردان آن
 صوب فلك طباق و مترددین ممالک آذربایجان و عراق خصوصیات امداد ایشان در
 این کار خیر و فلاح استماع رفت بی شائبهٔ تکلف و بی غائلهٔ تصلف خلوص ارادت و
 حسن اعتقاد به اطوار حسنهٔ آن نصفت پناه تجدید چون مبانی سبعاشدا تا تأکید یافته
 چند مرتبه برای معنی عازم و بدین مقدمه جازم شد که نقاب حجاب از پیشگاه خاطر
 آگاه برداشته به اظهار اسرار محبت صمیمی و مودت حقیقی مبادرت نماید باز به
 واسطهٔ بعد مسافت و ملاحظهٔ آن که از جانب نواب کامیاب سپهر رکاب گردون جناب
 اعلیٰ حضرت در آن باب نشده بود به عرض آن جرأت نکرد و این معنی مدتها در
 عقدهٔ توقف و تأخیر بود .

در این ولا که از مواهب تأییدات الهی بر حسب فرمان قضا جریان بندگان
 نواب طوبی لهم و حسن مآب قدم از سر ساخته از دارالملک خراسان بعد از حرمان
 چندین ساله به شرف تقبیل عتبهٔ علیهٔ فلك اشتباه شاهنشاهی و تلثیم سدهٔ سنیة بارگاه
 عالم پناه پادشاهی موفق و سرفراز گشت به مقتضای الامور مرهونهٔ باوقاتها اتفاق آن
 معنی بر ضمیر الهام‌پذیر آن حضرت که فی الحقیقه مرآت حقایق غیب و جام جهان
 نمای عالم لاریب است پرتو انداخته به تقریب خصوصیات حالات و حکایات و انبساط
 خاطر عاطر اشرف که به سبب تجدید تفویض منصب نیابت و وزارت آن حضرت

آصف منزلت اظهار می فرمودند کمین بنده خود را چون تازه به درگاه معلى آمده و آن ایالت پناه مجدداً به منصب عالی وزارت اعظم سرافراز گشته بودند به مراسم تهنیت و مبارکباد ایشان و تمهید محبت و یگانگی فی مابین ایشان مأمور کردند و مخلص هم بنا بر اراده و مخزون خاطر خطیر و اتباع امر مطاع نواب خورشید نظیر به توفیق ملک قدیر از حجاب موانع بیرون آمده به اهداء این ذریعه مبادرت نمود و ابلاغ آن کتاب صواب و ارسال آن گرامی خطاب مستطاب مصحوب عمده ارباب الدوله فی الزمان وزبده الأعاظم والأعیان تبث آقا که قریب پنجاه سال است که خدمت اعظم امرای این سلسله علیه نموده و از خیرخواهی و مصلحت اندیشی همواره صلاح المسلمین () و همه روزه در مجلس بهشت آیین به عز مجالست قرین بوده و نواب اعلى همواره با او به طریق ملازمان خاص نظر مرحمت و شفقت داشته اند و از کمال اعتماد در این اوقات او را به وکالت مخلص تعیین فرموده اند فرستاده شد که به وظایف و مراسم تهنیت منصب عالی وزارت آن حضرت که انشاء الله تعالی مبارک و میمون و آبادان به روزگار فرخنده آثار واصل و متواصل باد قیام نماید و قواعد محبت و خصوصیت را غایبانه چنانچه آشنایان تقارب معنوی و تناسب روحانی با کمال مبادعت صوری و مفارقت جسمانی، مقدمات وصال جانی و اتصال جانی را ممهّد می سازند مشید گرداند و بعد الیوم به میامن اهتمام خدام جانبین بنیان محبت و دوستی حضرات پادشاهان طرفین و اساطین سلاطین خاقین که فی الحقیقه عموم فرق انام را از سر ارباب کفر و نفاق حامی علی الأطلاق و حوزة اسلام را حافظ بالاستحقاق اند کانه بنیان مرصوص^۱ استحکام تمام یافته و عموم انام و جمهور خاص و عام در ظل ظلیل عدلت و احسان ایشان در کمال قرار و اطمینان - که تا انقراض زمان و نهایت دوران پاینده باد - از حوادث ایام مصون و محروس تواند بود.

لله عقد و لا انفصام له ما انفک یزداد توئیقا و تأکیدا

والحب لله فیض من مواهبه فزادنا الله توفیقا و تأییدا

حقا که در این ایام که به شرف ملازمت و بندگی نواب گردون جناب اعلى

حضرت سکندر مرتبت خاقانی مشرف و سرافراز گشته مکرر به زبان معجز بیان خشنودی تمام از آثار مساعی ایشان که در باب صلاح طرفین و اصلاح ذات‌البین نموده بودند اظهار فرمودند و هرگاه که حکایت تجدید منصب آن حضرت مذکور شد، این مضمون بر لسان مبارک مقال نواب ولی‌الافضال جاری گشت که اگر صوبی (?) در سرکار وزیر اعظم که بانی و باعث صلح بودند واقع نمی‌شد () و حالا بحمدالله و المنة که به میامن خیر خواهی آن صاحب دولت هر ساله چندین هزار مسلمان را طواف بیت‌الله الحرام میسر شد و به دولت و من‌دخلة کان‌آمناً^۱ فایز گشت و به طواف مسجد اقصی مشرف گشته به زیارت مدینه معلی و مرقد مزکی حضرت سید کائنات و مفخر موجودات سرور انبیا و سردفتر اصفیا سلطان سریر دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی^۲

محمد کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست

رسیده خاک آستان ملائک آشیانش را (کحل الجواهر دیده) مراد می‌سازند.

بنموده خاک پای تو با عرش هم سری ختم است بر کمال تو ختم بیمبری

در معرض ظهور بکرد از علو قدر با آفتاب سایه شخصت برابری

و به دولت مجاورت مشاهده متبر که حضرات مستسعد می‌گردند و ابواب نهب و غارت و فسق و فجور و سایر مفاسد که در خصوص هر یک از آن کریم آیات و صحاح احادیث وارد است بالکلیه مسدود است و از طرفین به واسطه انتشار آثار عدل و داد که به مقتضای کلکم مسئول عن رعیت بر ذمت سلاطین کامکار واجب و لازم است مضمون لو کانت لی دعوة مستجابة لصرفتها الی السلطان العادل از زبان حال کل واحد از افراد عباد به گوش هوش عالم و عالمیان می‌رسد و بی شبهه حضرات پادشاهان اسلام (این سعادت را حائز) و در بعضی شریک و سهم آورده و آن حضرت که بانی و باعث آن امنیت و صلاح و سبب استقامت و فلاح بوده‌اند لاشک بر طبق حدیث صحیح الدال علی الخیر کفاعله در دنیا و عقبی به سعادت عظمی و ثوبات کلیه سرافراز خواهد بود.

کسی نیک بیند به هردو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

اکنون توقع و ترقب از مکارم اطوار و اخلاق آن عمیم الأشفاق چنان است که چون بندگان حضرت خاقانی خالصاً لوجه الله تعالی و خشنودی حضرت محمد رسول الله (ص) و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و رفاهیت و فراغت رعایا که ودایع بدایع حضرت خالق البرایاعز و علانند و جهت رفع ضرور اضطرار عموم جمهور مسلمانان و قاطبه اهل ایمان بی شائبه غرضی از اغراض دنیویه صلح فرموده اند و اگر به حسب فرض محال عالمی در مقام نقض آن باشند يك سر موی مقصور به قواعد آن راه نخواهد یافت آن سعادت مند که از بدایت حال بانی و باعث این خیر شده اند چنانچه مقتضی حسن جبلت و خوبی فطرت و اقتضای منصب عالی نیابت و رتبه وزارت است به نوعی در انتظام آن مصالحت به مقتضای الاکرام بالاتمام اهتمام نمایند که روز به روز موجب ازدیاد رفاهیت عالمیان و دعای خیر مسلمانان گردد و ذکر جمیل آن رفیع المقدار تا منقرض ادوار بر صفحات روزگار ناپایدار پایدار ماند و به موجب محبت اصلی که مضمون صدق مشحون الارواح جنود مجنده از آن مفصح و مخبر است قواعد الفت فطری چون بنای ارم ذات العمداتی لم یخلق مثلها فی البلاد استحکام تمام داده در تشیید قواعد مصادقت و مودت بروجهی توجه فرمایند که به مرور ایام و تعاقب شهور در ارکان راسخه البنیان عهد و پیمان مطلقاً خللی و زللی راه نیابد ان شاء الله تعالی.

چون باقی حالات حامل صحیفه دعابه مشافهه عرض می نماید، در این صحبت به همین چند کلمه اکتفا نموده ختم اخلاص فرجام به دعای دوام وزارت و ایالت و نصفت و رؤفت فلك احتشام می نماید.

و هذا دعاء للبرية شامل	بقيت بقاء الدهر يا كهف اهله
يطوف الاعالي حولها والاسافل*	بقيت مدى الدنيا وبابك كعبة

نامهٔ لله محمد میرزا بهرستم پاشا

چون افتتاح مکاتبات و ابتدای مفاوضات به وظایف دعا و مراسم ثنا شیوة اخوان الصفا وهمواره سنت سنیهٔ خلان وفا است لهذا بروفق آیین و اطوار محبان صادق و دأب و شعار مخلصان موافق مبادئ این صحیفه مشحون به محبت ووداد و عنوان این رساله عاری از شائبهٔ ریب و غائلهٔ ریا بهوظایف دعای دوام دولت و استدامت شهور و اعوام جاه و جلال خدام فلک احترام عالی حضرت کیوان حشمت ناهید رتبت مشتری منزلت مریخ صولت عطار تدبیر، مهر سپهر وزارت و رعیت پروری، بدر منیر نیابت و عدل گستری، رکن الدولة القاهرة السلیمانیه، عضد السلطنة الباهرة الخاقانیه، وزیر اعظم آصف مقام نایب خسرو جمشید احتشام، متبوع اعظام الوزراء و الحکام، مخدوم اصحاب السیوف و الاقلام، ناظم منازم العلماء الاعلام، کفیل مصالح اهل الاسلام من الخواص و العوام، ملاذ افاحم الوزراء من حیث القوة والقدرة و التمکین و معاذ جمهور لنظم مصالح المسلمین، مشیر صاحب درایت صائب رای، وزیر کافی کفایت ممالک آرای، مورد تاییدات و الهامات ربانی، واسطة فیضان انوار عواطف و احسان سلیمانی شجاعا للآیالة و الدولة و السعادة و الحكومة و الحشمة

۱- مقصود محمدخان شرف الدین اوغلی تکلواست که از جانب محمد میرزا امور خطهٔ پهناور خراسان را اداره می کرد. وی نخست از ملازمان چوه سلطان وکیل السلطنه بود و در سال ۹۳۳ لقب سلطانی و در سال ۹۳۵ لقب خانی و حکومت بغداد یافت. مرگ وی در سال ۹۶۴ روی داد. (جهان آرا ص ۲۸۵-۲۸۴ و احسن التواریخ ص ۲۲۳-۲۰۱).

والشوكة والعظمة والعز والاقبال والنصفة والرافة والمعدلة والشفقة والمرحمة و
المكرمة والاحسان والافضال رستم پاشا اسبغ الله تعالى ظلال وزارته وایالته وحشمته
وشوكته وعظمته وعزه واقباله ونصفته ومعدلته ورأفته ومرحمته ومكرمته واحسانه و
افضاله الى يوم القيامة مصدر ساختند و عنان عبارت از صوب اطناب در بیان اوصاف
و القاب و تطویل در نشر محامد و اخلاق آن خجسته صفات ملكی ملكات كه دست
فرسوده ارباب رسوم و عادات است كشیده بدایع ضرایع دعوات و اقیات وردیه-
النفحات چون اوراد مسبحان حظایر مقدس ملكوت مستجاب و روائع بدایع تحیات
زاکیات صادقات به مثابه انفاس متبركه مجاوران قدس جبروت مستطاب ابلاغ
می دارد و دعائی كه از ریاحین بساتین اخلاصش نسیم كرامت شمیم فاستجاب لهم ربهم^۱
به مشام روزگار فرخنده آثار رساند و ثنائی كه بر شاخ سارگل زار اختصاصش از
ترشیح جویبار طراوت شعار فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتهانابا احسنا^۲ غنچه هر گونه
امانی و آمال شكفته گرداند تحفه معلى موقف نصف ایاب و هدیه مزكى محفل معدلت
مآب می سازند و به وظایف تهنیت رجوع به مستقر وزارت عظمی و عود به مسند
ایالت كبری و عروج به ذروه مروت و وفا و صعود به اوج صفة صفا و جلوس به كریاس
نیابت علیا و نزول به بارگاه دولت انتما قیام و اقدام می نمایند. الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن^۳ و من علینا بانواع المنن .

بحمد الله که مقصود دل ما شده حاصل خوشا این حاصل ما

رجا به فیض و اهب ذی الأفضال حاصل و امل به کرم فیاض متعال متواصل است
که همیشه صدر مسند وزارت و ایالت به وجود فیاض الجود آن حضرت آصف منزلت
مشتری مرتبت مزین و مشرف باد.

بقای جاه تو بادا که با عنایت تو نه کار ما که شود کار عالمی به نظام

بعد از عرض فنون خدمات و طی بوادی صنوف ضراعات عرضه رای جهان آرا
و معروض خاطر خورشید انجلا و ضمیر منیر سپهر [اعتلا]^۴ می گرداند که در این ایام

۱- آل عمران ۱۹۵ ۲- ایضاً ۳۷ ۳- فاطر ۳۴ ۴- تصحیح

خجسته فرجام که استماع خبر مسرت اثرالعود احمد به مسامح جاه و جلال رسیدودر خلال آن نواب کامرانی و جهان بانی ابوالغالب سلطان محمد میرزا خلدالله تعالی فی ظل ظلیل اعلی حضرت والده الاعلی ظلال جلاله الاُسنی و اوصله الی منتهی المراتب و المقامات فی الدین والدنیا از دارالملک خراسان بعد از چندین ساله حرمان به سعادت معاودت فرمودند و به دولت تقبیل فواید^۱ درگاه عرش اشتباه مشرف گشته به عزت لثیم سده جهان پناه فایز شدند و در این اثنا به تقریب هر نوع حکایات و ذکر هر گونه مقالات که نواب طولی له و حسن مآب^۲ با فرزند ارجمند سلطنت شعار خود می فرمودند مساعی جمیله آن حضرت که در باب صلح طرفین و اصلاح ذات البین در بدو امر نموده بودند اظهار می فرمودند و این معنی مذکور گشت که اگر هم چنان آن حضرت در مسند وزارت عظمی متمکن می بودند و نصب احمد پاشا و قوع نمی یافت اصلاً این لشکر کشیها و قتل و نهب و سایر انواع فساد که به سعی ارباب افساد روی نموده واقع نمی شد و در خلال آن خصوصیات بر زبان گوهر فشان بندگان نواب کامیاب گذشت که چون نواب شاه زادگی مجدداً به خدمت آمده اند و آن حضرت هم چنین به تازگی به منصب وزارت عظمی سرافراز گشته لایق آن می نماید که به تهنیت منصب وزارت رفیع مرتبت نواب مشارالیه کس فرستاده تحریک سلسله محبت آن حضرت به وسیله رسولی امین فرمایند. بنابراین نواب کامرانی، بر حسب اشارت مطاع و اطاعت امر متحتم الاُتباع بندگان نواب کامیاب خلدالله تعالی ملکه و سلطانه جناب دولت مآب سعادت ایاب کمال الدین تبت آغا را که قریب پنجاه سال است که در سلك اعظام امرای عالی مقدار صاحب اعتبار بوده و در این ولای کمال اعتماد و کالت نواب کامرانی به وی مفوض شده به رسالت فرستادند تا مقدمات تعارف ازلی که به مقتضای ولكن الله الف بینهم^۳ همواره ثابت و محقق بوده اند تجدید نمایند و نتایج و آثار آن سمت ظهور یابد و اشعه مرایای صداقت و مودت جبلی که از صیقل محبت و وداد مجدداً جلایافته از طرفین سمت انعکاس پذیرد و به میامن محاسن آن اسباب تعدد ممالک و کثرت مسالك به اتحاد تبدیل

یافته با وجود بعد دیار و توسط بحار صورت وحدت پذیرد و همیشه به سبب آن التیام جمیع مسلمانان در مهاده امن و امان و مجموع طبقات عالمیان در کمال فراغت و اطمینان مرفه و آسوده خاطر تو اند بود و از سرفراغ خاطر و جمعیت حواس باطن و ظاهر به وظایف طاعات و عبادات و اقدام به مراسم دعای دولت خضرات سلاطین طرفین و خواقین خافقین به واجبی اشتغال تو اند نمود و زیاده بر این مصالح مسلمین در معرض فوت و ضیاعان و حقوق مؤمنین در حیز نقصان و خسران نباشد و دائماً راه مسافران تحقیق و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً^۱ گشاده به پای مردی آن حضرت رفیع مرتبت همه ساله جمعی کثیر از مسلمانان و جمی غفیر از مؤمنان به مقصد و مقصود رسیده به دولت طواف بیت الله الحرام و مجاورت رکن و مقام و سعادت زیارت مدینه معظمه حضرت سیدالانام علیه و علی آله شرایف الصلوة و نفایس السلام و مشاهد مقدسه انبیای عظام ائمه کرام علیهم التحیه و الاکرام فایز تو اند شد .

به کلك ثقات روات اخبار انبیای عالی مقدار منضبط و در سلك مشهورات حالات ملوک ذوی الاقتدار منخرط است که چون صاحب فضیلت و لقد آتینا داود منا فضلاً^۲ که منشور منقبت انا جعلناک خلیفة فی الارض^۳ به طغرای مستطاب و شدند املکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب^۴ موشح داشت و جمال ذکر جمیل و اذکر عبدنا داود ذالالا^۵ ید انه اواب^۶ به کمال لطف جزیل و ان له عندنا لزلقی و حسن مآب^۷ مؤید و مرشح، علی سیده و سید الکائنات افضل الصلوة و اکمل التحیات در وقتی از اوقات به یکی از اساطین سلاطین عجم رسولی ارسال داشته و کتابی کریم فرستاده که در صفایح لوایح آن زبور چنین مذکور بوده که صلاح میان پادشاهان و اصحاب حکم و فرمان موجب استقامت جمهور عالمیان و مورث حفظ نفس و عرض و مال بلکه سبب سلامت ارکان دین و جمیع موحدین است. پس بر هر نفسی از نفوس بشری واجب و لازم است در چیزی که نفع آن به عموم افراد خلائق می رسد به قدر مقدور سعی باشند و بر کافه

۱- آل عمران ۹۷ ۲- سبا ۱۰ ۳- سورة ص ۲۶ ۴- ایضاً ۲۰

۵- ایضاً ۱۷ ۶- سورة ص ۲۵

مکلفین این مقدمه ضروری و متحتم که در مهمی که فایده آن به جمیع اشخاص انسان سرایت کند جهدمشکور مبذول دارند و خصوص بر سلاطین به طریق اولی و خوب آن مؤکد و لزوم آن میرم خواهد بود چنانچه اگر احیاناً دو پادشاه از اهل ایقان باشند و یکی با دیگری در امر ملک محاربه و منازعه نماید این معنی سبب عصبان از فرمان حضرت سبحان و موجب کفران نعم پایان ملک منان است یا ایها الذین آمنوا قد جاء تکم موعظة من ربکم و شفاء لِمافی الصدور^۱.

و بحمد الله و المنة که ذات بابر کات خجسته صفات حضرات عالیات سامیات پادشاهان ما خدا الله تعالی ظلال سلطنتهما و خلافتهما و اقبالهما الی انقراض الزمان که اساطین سلاطین خلاصه جهان و افتخار کبار خواقین دوران اند از بد و فطرت به صلاح مسلمین و حفظ ثغور حوزه دین مجبول و مفظوران و جمعی که بانی و باعث نزاع و خلاف بودند به میامن توفیقات الهی بر طرف شدند و غیر محبت و ووداد و صدق و صفا به یمن توجه آن سرخیل اهل وفا امری به ظهور نمی‌رسد.

امید به برکت قدوم سعادت لزوم آن وزیر عالی مقام، چون از بدو امر و آغاز قضیه صلح و صلاح به محض اهتمام آن حضرت مشتری احتشام صورت یافته به مقتضای الأکرام بالأتمام و ابرام در این معامله خیر انجام نیز از اثر عطف و خدمت ذوی الأحرار شود و ما ذلک علی الله بعزیز^۲.

چون حامل صحیفه الضراعة در هنگام فرصت به عرض بعضی از خصوصیات مهم مبادرت به جسارت می‌نماید و یقین به لطف جسیم و خلق عظیم ملازمان واجب التکسیریم حاصل است که حسب المرام انتظام می‌پذیرد، زیاده از این مخلصان پای جرأت در بساط انبساط ننهادند و بیش از این کمیت خوش خرام اقلام را در بیان و اعلام کلام منخلع اللجام سر ندادند.

همواره زمام اشتهب سپهر و اصهب مهر در کف کفایت و قبضه درایت آن شهسوار میدان وزارت و ایالت سپرده باد. بمحمد و آله الأمجاد.*

۱- یونس ۵۶ ۲- سورة ابرهیم ۲۰

* منشآت فریدون بیک ۲۳ ص ۷۱-۶۹

نامه صدر اعظم عثمانی به محمد میرزا پسر شاه طهماسب

آلاف دعوات صالحات تکریمات شعار واصناف تسلیمات زاکیات تعظیمات
دثار که مقبول بارگاه جناب رب عزت عم احسانه و مقارن اجابت درگاه حضرت
مفیض رحمت عز سلطانه واقع اولمسی متوقع و متضرع اولمغین کمال اخلاص و
فرط اختصاص دن جریان ایدن قافله اعزاز و اکرام و راحله اعظام و احترام ایله نثار
مجلس رفیع نهال حدیقه سلطنت ثمره بستان ایالت درتمین عمان جهاننداری دری
آسمان کامکاری ناظم قواعد امور جمهور عالم ضمائر نزدیک و دور چراغ انجمن
شهنشاهی سرو چمن پادشاهی قیلندقد نصکره انهاء ضمیر منیر مهر تنویر بودر که
طلوع صبح شادمانی و رجوع شمس کامرانی به مترقب ایکن اول حضرت ملک سیرت
فلك رفعت قبلندن مراسم رأفت و مکارم عاطفت ظهور و صدور ایدوب بوداعسی
دولتخواه بی اشتباه لرینی صحیفه فصیحه مشکین رقم و رساله صحیحه عنبرین قلم-
ایله مشرف و مکرم قیلمشلر اسعد احیان ده و اصل و ایمن اوقات فرح نمایانده نازل
اولوب باغ ریاحینی باغ خلدبرین کبی دماغ جانی معطر و مشام جانی معبر قیلوب
مثال روضه علیا ازهار زوارف عوارفی باران احسان بی کران ایله سرسبز و ریان
و گلزار لطایف و عواطفی سحاب امتنان بی حساب ایله مخضر و خندان اولوب باعث
ابتهاج و سرور و سبب نزهت و حبور اولمشدر بناء صلح و صلاح و اساس فوز و فلاح
الی آخر الدهور مؤکد و معمور اولمق باینده بو مخلص بی ریالری طرفندن سعی موفور

و مشکور و جهد مقدور صدوری خطاب مستطاب ضمننده مرقوم و منظوم قیلنمش
 حبل متین محبت و ولا و رابطه عروه و ثقای لانقصام لها ایله مربوط و مشدود اولوب
 خداوند عدالت آیین پادشاهینک خواقین کامکار و سلاطین روزگار ایله اولان عقود
 عهدی حفظ و رعایت عادت مرضیه لریدر سیما اول سلسله نك اعلاء شرایع و احکام-
 ده اهتمام لری اولوب تعمیر مساجد و جوامع و توقیر معابد و صوامع و مسارعت
 طاعت مأموره و اقامت عبادات مأثوره توجه و امثال لری موجب تشیید مبانی اخلاص
 و باعث تأیید مراسم اختصاص در نهایت آمال مز شرایط صلح و صلاح بوجانیدن
 دائما مصون و مرعی طو تلمقدر روابط و معاهد فوز مآله انقطاع و انفصال ممنوع و محال
 در ضیاء اشفاقی نیر الافاقه بعد جسمانی حائل اولمیوب انوار قرب روحانی له دل
 و جان روشن و نورانی اولوب تحریر رتبه عرض اخلاص دائرة امکان دن بیرون و
 تصویر درجه انهاء اختصاص حد و بیان دن افزون در.

رجاء صادق و امل و ائق در که اصدقاء دولت روز افزون خاطر عاطر خورشید
 مآثره خطور ایند کجه بوصافی الفؤاد مخلصلری یا داو لئمغله چنان خلوص نهاد لری
 آباد قیلنمغدن خالی اولمیه و السلام.*

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب

انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم^۱. قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء بيدك الخیر انك علی كل شیء قدير^۲.

خدا یا کمال الهی تراست	همه بندگانیم شاهی تراست
وظیفه ده مرغ و ماهی تویی	عطا بخش هر پادشاهی تویی
ترا می رسد پادشاهی کنی	به فرمان خود هر چه خواهی کنی
وصلوات نامعدود و تحیات نامحدود بر روضه مطهر و مرقد معطر حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات.	

محمد که فخر بنی آدم است	نبوت در انگشت او خاتم است
گرامی ترین همه انبیاست	حبیب خدا و خداوند ماست
درود خدا باد بر جان او	و بر آل و اصحاب و یاران او

بعد از حمد بلیغ سلطانی را جل شأنه که به مقتضای کتاب معجز انتساب انا جعلناک خلیفه فی الارض^۳ عنقای بقای سلطنت عثمانی مارا به بال دولت صاحب قرانی برقمه قلّه قاف قدرت گیتی ستان آشیان فرموده و شکر بی دریغ منانی را عم احسانه که بر طبق کلام منت انتمای و یتیم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً^۴ همای همایون رای همت سلیمانی مارا به ظل ظلیل رأفت جهان بانی بر ذروه آسمان جلالت و کامرانی

۱- سورة النمل ۳۰ ۲- آل عمران ۲۵ ۳- سورة ص ۲۶

۴- الفتح ۲

طیران داده اسباب تحصیل مطالب شاهی ما را به رعایت دادگستری و رعیت پروری نوعی به هم رسانیده که افکار ابکار ارباب اسباب آیه ان هذالشیء عجاب^۱ خوانده و ابواب تکمیل مآرب عالم‌پناهی ما را در کمال نصفت و سروری به وجهی گشاده که انظار اصحاب فراست از کمان گمان دانائی چلهٔ مخیلهٔ توانائی افکنده در گوشهٔ قصور به عجز و فتور معترف مانده هر آینه پیش شعشعهٔ آفتاب عالم‌تاب دولت جاودانی ما عقل اهل نهی مانند سماست و نزد برایی صمصام قهر ثابت قهرمانی ما حسام انتقام اهل مناقب چون مخراق لایع‌بی‌نما. هر مشکلی که در نظر اصدقا و اعادی حل آن از جملهٔ محالات عادی است سبب تحصیل آن در آینهٔ تیغ‌بی‌دریغ ما روشن و مجلی است و هر عقده که انفتاحش بر اهل طلب محال و مستغرب است در پیش سنان جان ستان ما آسان و محلی. توییح ما یفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها^۲ کلک تقدیر به اسم سامی ما رقم زده و اوامر و نواهی نوامیس الهی و امور احکام شهنشاهی را در اقصای زمین چون قضای آسمان به فرمان ما نفاذ داده بنابر شکر این موهبت با ابهت همیشه همت عالی نهمت ما به اشارت نصر من الله و فتح قریب^۳ بر قلع و قمع عبدهٔ اصنام و صلیب منعطف بوده شکر رب العالمین که به دولت دین مبین سید المرسلین و دلالت انافتحننا لك فتحا مبینا^۴ به قوت قاهره و سطوت باهره بر مقتضای امر و لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً^۵ صفحهٔ خاک را از چرک شرك و طغیان و آرایش کفر و عصیان به آب تیغ بران پاک ساخته ایم و معابد اصنام دیار کفر را همه با قیام صیام و صلوة مساجد اسلام گردانیده ایم. الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله^۶.

اما بعد در این ولا که خطاب مستطاب مشکین عبارت از جانب عالی جناب حکومت مآب رفعت قباب نصفت پناه سعادت دستگاه، جالس مساند اعظام السلاطین خلاصة الماء والطين، افتخار الملوك فی العجم، مستجمع مکارم الخلق و حسن الشیم، المختص بعواطف الملك الاله طهماسب شاه ضاعف الله تعالی اقباله و اجلاله الی یوم

۱-۳. الف ۱۳

۲- الفاطر ۲

۱- سوره ص ۴

۴-۶. اعراف ۴۱

۵- نوح ۲۷

۴- الفتح ۱

القیام، مصحوب فخر الاماثل شاه قلی بیگ، عز صدور یافته بود در اشرف ساعات و ایمن اوقات وارد شد و شرحی چند که در هر باب در سلك تحریر در آمده بود به وضوح پیوست.

چون قبل از این بعضی حرکات شنیع از آن جانب صادر شده بود، مثل خرابی قلعه اخلاط و ارجیش و توجه به ارض روم و محاربه با اسکندر حاکم آنجا و این اخبار به تواتر به سمع ما رسید عزیمت عجم مصمم گردید. مدعا از توجه آن بود که مقابله صفین واقع شود تا آن چه در پرده تقدیر محجوب است به ظهور رسد. از هر طرف که عزیمت واقع شد، آن جناب فرار برقرار اختیار کرده مقاتله روی ننمود. چون اقصی مراد و مقصد ما بر ترفیه حال مسلمین و اجرای شرایع حضرت سید المرسلین مصروف و معطوف است ذخایر دنیوی که حب مال و جاه است در خاطر خطور و عبور ننموده نمی نماید. هر بار که عزیمت ممالک شرق واقع شده به محض حمایت بیضه اسلام و رعایت قوانین انتظام دین بوده نه آن که طمع در مال مملکت نموده ایم و یا هواخواه نام و مطلب دنیوی بوده ایم. از اقالیم هند مثل عدن و سند و صنعا و حبش که تختگاه چهار پادشاه عالی جاه است تا سرحد ظلمات در تصرف ماست. به چند خرابه ویرانه عجم که نشیمن بومان و زاغان است احتیاج نداریم. حالیا فصل شتاقرب است و به جهت آن که عساکر ظفر مآثر در این فصل استراحت کرده هر کس یراق خود را تجدید دهند و قوی تازه گشته آماده کارزار باشند در این حوالی قشلا میشی مقرر شده ان شاء الله در اول فصل بهار متوجه دیار شرق گشته به توفیق حضرت باری عز اسمه و یاری معجزات سید کاینات مهم آن به نوعی قرار داده شود که احتیاج آمدن بدان دیار نباشد.

اکنون، اگر بر عهد و میثاقی که نوشته ارسال نموده اند اعتبار و اعتماد می توان کرد و از قبیل مضمون آیه کریمه *يقولون بألسنتهم ما ليس بقلوبهم* نیست، از امرای معتبر شخصی که اعقل و اکمل و سخندان باشد روانه این صوب سازند تا قول و شرطی که واقع شود از آن انحراف نورزند که از این جانب بغیر از لطف و احسان چیزی

نخواهند دید و اگر بنا بر خدعه و فریب و حيله و تزوير است به کلام معجز نمون و ما
 يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون خود را بازی می دهند و بسیاری نخواهد بود که نتیجه
 آن برایشان ظاهر خواهد شد و السلام علی من اتبع الهدی^۲. *

 ۱- البقرة ۸

۲- طه ۴۷

* نسخه خطی شماره Sup. 1838 کتابخانه ملی پاریس

نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان

بسم الله الرحمن الرحيم وله الكبرياء في السموات والارض وهو العزيز -

الحكيم^۱.

بصفات الجلال والاکرام	لله الحمد قبل كل كلام
صدره نامه نو و کهن است	حمد او تاج تارک سخن است
دره التاج نام آن شاید	خامه چون تاج نامه آراید

حمدی مصفا از شایه انقطاع و انتها شایسته پادشاه فلك بارگاهی است که ظل
ظلیل رحمت و سایه بلند پایه عطوفت و مرحمت بر سر سلاطین فلك تمکین و فرق
خواقین معدلت آیین گسترانید و ایشان را به مصدوقه حدیث السلطان العادل ظل الله
برگزید و جهت اصلاح حال و انجاح امانی و آمال عموم خلایق مأمور امر مطاع
فاستبقوا الخیرات^۲ و محکوم حکم لازم الاتباع فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم^۳
گردانید.

فهو المنعم وهو الحامد	انما الله اله واحد
می کند شکر گزاری به زبان	می نهد شکر تو نعمت به دهان
باعث حمد و ثنای دگر است	شکر فضلش چو عطای دگر است
منتهی سلسله شکر و سپاس	کی شود در نظر خرده شناس

گر شود هر سر مویش دهنی	هر که جانی بودش در بدنی
هر صد موی به صد نطق و بیان	باشد ار هر دهنی گشته زبان
پرده از کهنه و نو باز کنند	ابدالدهر سخن ساز کنند
شکر مویی ز کرمهای خدای	توانند که آرند به جای

سبحانك لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك وصلواتی فزون از ادراك لی اعقول اولی النهی زینده بارگاه حضرت رسالت پناهی است که رایت کرامت آیتانی رسول من رب العالمین در میدان فسحت نشان کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين افراخت و منشور عزت قبول و ما محمد الارسل^۲ به طغرای غرای لولاك لما خلقت الافلاك موشح و مزین ساخت. سیدانیباوسند اصفیا، [رازدار فوچی الی عبده ما اوحی^۳ بلند پرواز سبحان^۴ الذی اسری] رسولی که کافه امم را از عرب و عجم به نوید طوبی للصالحین اولئك هم المقربون یوم القیامة بشارت داده از کمال حلم و سیرت کریم به مقتضای انك لعلی خلق عظیم^۵ به طریق صلاح و سداد مهتدی گردانید و رتبه قدر و منزلت ایشان را به مؤدای اصلاح ذات البین شعبه من شعب النبوة به اوج علین رسانید.

زده بالای این نه خیمه خرگاه	شهنشاه سریر لی مع الله
کشیده چرخ برگردون خراجش	زلولاك و لعمرک تخت و تاجش
خطاب از رحمة للعالمینش	ز حق ملک شفاعت در نگینش
به دستش خاتم پیغمبری داد	خدا بر انبیایش سروری داد
که از شکل رکابش خاتمی داشت	سلیمان در نگین زان عالمی داشت

و آل و اولاد هدایت مآل او خصوصاً آن مظهر رحمت رحمانی و معدن فیض و کرامت سبحانی، المنصوص به سوره هل اتی^۷، المخصوص به آیه انما^۸، معلی به

۱- سوره الأعراف ۱۰۴ ۲- سوره البقرة ۱۴۴ ۳- النجم ۱۰ ۴- سوره الاسراء ۱۴

۵- به جای این قسمت که در منشآت فریدون بیک آمده در نسخه خطی پاریس: رازدار

سبحان الذی اسری بلند پرواز مازاغ البصر و ما طنی (سوره النجم ۱۷) ۶- القلم ۴

۷- سوره الدهر ۱ ۸- یعنی آیه انما ولیکم الله (سوره المائدة ۶۰)

رتبه لو کشف الغطا صاحب لواء انامدینه العلم وعلی بابها .
 علی آن سرور سلطان امجد که بردوش رسول الله قدم زد
 چوپایش کرده بردوش نبی جای بتان کعبه را افکنده از پای
 نباشد آن قدر رفعت حد کس تعالی الله سرافرازی همین بس
 و باقی ائمه اطهار و عترت اخیار که سیارگان برج امامت و اهتدا و ستارگان آسمان
 کرامت و اقتدایند .

امین و مقتدای شرع و دین اند امام و هادی راه یقین اند
 ز اوج عرش برتر پایه دارند زمین و آسمان در سایه دارند
 فلک کان سر به سر پر موج آبی است ز بحر رفعت ایشان حبابی است
 بعدهذا، مکشوف مشاعر قدسی مآثر و مشهود ضمائر مهر سرایر اعلی حضرت
 فلک رفعت گردون بسطت آفتاب حشمت جمشید رتبت سکندر منزلت .

شهنشاه سریر کامرانی فریدون زمان جمشید ثانی
 جهان داد و دانش کوه تمکین سپهر معدلت شاه جم آیین
 جهاننداری که دارای زمن اوست سلیمان زمان خویشتن اوست
 بسی سال است کاین پرگار افلاک به سر گردید گرد مرکز خاک
 کز این سان آفتاب عالم افروز براوج سلطنت گردید فیروز
 به دولت سایه لطف اله است جهان را سایه لطفش پناه است
 پناه ملک شاهنشاه کامل سلیمان زمان سلطان عادل

سلطان اعظام السلاطین والقیاصرة الکبار، برهان افاحم الخواقین والاکاسره
 بمعالی الرتبة والمقدار، ناصب اعلام الملك والدين، حافظ ثغور الاسلام والمسلمین
 شهری کاسمانش کمین پایه ای است به زیر لوایش زمین سایه ای است
 نگهبان هر قصر او قیصری است هر آینه دار وی اسکندری است
 فلک تابع و آسمان پیروش نگین جم و تخت کیخسروش
 زخورشید رخشان جهانگیرتر ز پسر فلک راست تدبیرتر

ز دریای جاهش حبابی سپهر زخورشید قدرش کمین ذره مهر
 زمانه زمین بوس درگاه او خرد پیشرو^۱ بخت همراه او
 بانی مبانی السلطنة على اعلى مراتب الكمال، ضارب رؤس الكفرة والفجرة
 به میامن العز والاقبال، رافع رایات العدل والاحسان، ماحی آیات الجور والطغیان،
 حامی حوزة الدین عن مكائد الكفار والمنافقین، دافع آثار الاشرار عن وجوه الارضین
 حارس ناموس الشریعة البیضاء، كاسر ناقوس الكفرة البغاة الاشقیاء، باسط بساط الامن
 و الامان، ناشر صحایف اللطف والامتنان .

جهان در سایه او آرمیده چو مردم در سواد شهر دیده
 از او شمشیر در خواب سلامت چو فتنه بر نخیزد تا قیامت
 کمان از ایمنی در دور او شاد زچله چون کمان رستم آزاد
 زمین زین سان که شد در راه او خاک سزدگر بگذراند سر بر افلاک
 زحل فخری اگر دارد از آن است که شب بر آستانش پاسبان است
 به دورانش پلنگ و رنگ^۲ دم ساز به هم چون عاشق و معشوق همراز
 شکار چشم آهو شیر بیشه به دورش عشق بازی کرده پیشه
 غزالی را اگر در جلوه ناز به پا خاری خلد از راه اعزاز
 زمژگان سوزن آرد شیرخون خوار برون آرد زپای نازکش خار
 چنین کز عدل آن شاه جهانگیر خراب آباد عالم یافت تعمیر
 دل ویران مشتاقان مهجور عجب نبود که گردد بیت معمور

سلطان عالی شان گردون مدار، خاقان جم‌جاه سلیمان وقار، قآن دارا شکوه
 جمشید مکان، قیصر والا افسر سکندر نشان، پادشاه عالی جاه مهر اشتهار، خسرو انجم
 سپاه سپهر اقتدار، مورد تأییدات الهی، مطرح انوار فیوضات نامتناهی

الا ای آفتاب برج شاهی به فرمان تو از مه تا به ماهی
 تویی اسکندر از صاحب قرانی سلیمان زمان دارای ثانی
 بجزرای تو دوران هیچ جائی نماید آینه گیتی نمائی؟

زجم آیین و ازاسکندر آثار
 خاقان البرین، سلطان البحرین، الخادم بوفور الاخلاص فی الحرمین الشریفین،
 مشید ارکان السلطنة الکبری، مهذبینان الخلافة العظمی

شاه والاگهر دریا کف	که فلک گوهر اوراست صدف
رای اورایت جمشید افراخت	چتر اوسایه به خورشید انداخت
هست میدان سخن تنک بسی	چون رود راه ثنای تو کسی
حرف راکی بود آن گنجایی	که شود ظرف ثنا پیمایی
بحر معنی چو شود ظرف سگال	چشمه حرف بود تنک مجال

المؤید بتأییدات الجلیة من عندالله الملك العزیز المنان والموفق بتوفیقات الله المعین المستعان سلیمان سریر السلطنة والشوكة والاقبال سلطان سلیمان خان^۱ بن سلطان سلیم خان، لازلالتارکان سلطنته الزاهرة مقرونة بالدوام وماثر عظمته وجلالته ممدودة لتقوية دین الاسلام. آن که کواکب ثواقب عز و علاوشواهب جلیة المراتب سپهراعتلا یعنی کتاب واجب التعظیم وخطاب مستطاب لازم التکریم مصداق آیه کریمه انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم^۲ که از مشارق سراق شکوه سلیمانی و مطالع سعود طوالع عظمت و کامرانی طالع و لامع شده بود، از ایراد عمدة العظما والاعیان شاه قلی بیگ قورچی قاجار در اعز اوقات و اشرف ساعات سمت ورود یافت و به بشارات و اشارات غیبیه که از مورد فیوضات لاریبیه فایض شده بود فایز گشت. چون از مضمون خیر مشحون آن انوار صلاح و فلاح همگنان و آثار فوز و نجاح عجزه و مسلمانان لامع و لائح بود مؤدای هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین^۳ نسبت با کافه برایا به ظهور پیوست لهذا مورد کریمش را به شرایط اعزاز و اکرام و لوازم تعظیم و احترام مقارن داشته در مقابل آن اضعاف تسلیمات مسکیه - النفحات که شمایم طیب آن بروفق سلام علیکم طبتم^۴ نسایم ریاض رضوان به مشام جان عالمیان رساند و آلاف دعوات وردیه النسمات که فوایح روایح ازهار آن بر

۱- منشآت فریدون بیگ: سلطان سلیمان شاه خان

۴- الزمر ۷۳

۳- الفتح ۴

۲- سورة النحل ۲۹ و ۳۰

حسب و اذاحیتم بتحیة فحیوا باحسن منها^۱ عرصه آفاق را چون ساحت حدائق جنان معمور و معطر گرداند تحفه مجلس والا و محفل اعلی گردانیده حقاً و بعزّة الله تعالی که از بدو حال تا غایت همواره جهت اشاعت انوار عدل و احسان و افاضت آثار رأفت و امتنان نسبت به عموم عالمیان مضمون حقایق مقرون عسی الله ان يجعل بینکم و بین الدین عادیتم منہم مودة^۲ ملحوظ خاطر داشته‌ایم و همگی همت خیر نهمت بر انتظام صلح و صلاح جانبین و استحکام قواعد محبت و مصافحات ما بین که بلاشک متضمن صلاح حال عباد و مستلزم معموری ولایات و بلاد است گماشته و در این ولایات که، به مقتضای ارباب الدول مله‌مون از طرفین به امضای این نیت ارجمند که فی الواقع موجب سعادات دین و دنیا و محض رضا و خشنودی حضرت حق جل و علا و حضرت رسالت پناه محمدی (ص) است توفیق یافته آن پادشاه عالی‌شان و آن مظهر لطف و احسان در طی نامه نامی و صحیفه گرامی توجه و اقبال تمام به تمام آن مرام که بی تکلف از اعلی مآثر الهامات ربانی و توفیقات سبحانی است فرمودند و غایت امیدواری بروثوق و اعتماد و رسوخ و ثبات آن قاعده حاصل گشت و امارت مآب حکومت نصاب کمال الدین فرخزاد بیک^۳ ایشیک آقاسی را که از معتمدان و نزدیکان این درگاه است جهت تبلیغ رسالت و تشیید مبانی موافقت و تأکید قواعد دوستی و صداقت روانه درگاه معلی گردانیدیم و تفصیل احوال را به تقریر او رجوع فرمودیم که به عرض برسانند.

چون از مهب لطف الهی و مکمن فضل نامتناهی نسایم قبول بر ریاض اقبال این نیت خیر امنیت و آمال وزیده استدعا و التماس می‌رود که بنای این امر اتم را به نوعی مؤکد و مستحکم فرمایند که بعد الیوم عموم اهل اسلام از سپاهی و رعایا در مهاده امن و امان آسوده و خوش حال و مرفه و فارغ‌بال بوده از روی اطمینان خاطر به دعای دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند و به واسطه انتشار آثار لطف و ترحم حاصل مضمون لوکانت لی دعوة مستجابة لصرفتها الی السلطان العادل از زبان حال کل واحد از صغار و کبار بندگان خدای عز و جل به مسامع عز و علارسد و چون به حسب رسوم و عادات بنیان صداقت و مصافحات به ابلاغ رسل و رسایل مؤکد و مستحکم است

مأمول و متوقع آن که همواره ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح دارند تا حقیقت صلاح جانبین و اصلاح ذاتالبین بر جمیع عجزه و مسلمانان ظاهر و هویدا گشته از سر فراغت و امنیت به مراسم درویشی و اکتساب مصالح معاش و معاد قیام و اقدام توانند نمود و از روی جمعیت و فراغبال به سعادت طواف و زیارت بیتالله الحرام و مدینه مشرفه مکرمه و سایر مشاهد مقدسه فائز گشته در آن امکان متبر که که محل اجابت دعا است به دعای دوام دولت ابد مقرون اشتغال توانند نمود . هر آینه آثار و میامن آن مقارن بخت بیدار و معاون دولت پایدار گردد و ان ارید الا اصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب .

همواره سریر عرش نظیر سلیمانی و اورنگک سلطنت مصیر جهان بانی مقرر عزت و جاه و مستقر حشمت و تکیه گاه پادشاه جم جاه سلیمان مکان و خاقان عالی شان اسکندر نشان باد .

ز تاج و تخت عالم را رواج است
به تارك تاج ظل اللهیش باد . *

الهی تان شان از تخت و تاج است
به زیر پای تخت شاهیش باد

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب

عالی حضرت گردون بسطت خورشید افاضت برجیس سعادت کیوان مرتبت
ثریا منزلت دارا درایت جمشید خصلت جم بخت کسری تخت، دولت مناب رفعت
قباب، منقبت اکتساب مکرمت انتساب، سائق غایات الرتب الزاهرة رافع ریات-
العزة الباهرة وافر الفضائل کامل الخصائل مطلع کواکب مناقب وشرائف، قبله قافله
طلاب عوارف، سلالة سلاطین کسری اصل، خلاصة خواقین حاتم بذل، مؤسس
بنیان السعادة والاقبال، مشید ارکان العظمة والاجلال، مهر سپهر ایالت و کامکاری
دری برج رفعت و بختیاری، المحفوف بصنوف لطائف عواطف الملك الاله، معز السلطنة
السنیه ظهیر الدولة البهیه طهماسب شاه لازال مقرونا بهداية الله لطائف تسليمات
وافیات مسکية النسمات وشرایف تحیات صافیات عنبرية النفحات که محض عواطف
بهجت شعار شاهانه ویمین رأفت سعادت دثار پادشاهانه دن فائض و لایح اولور قافله
نسیم شمال ایله ابلاغ وارسال اولنور.

ضمیر منیر مهر تنویر و خاطر عاطر مشتری تأثیر لرینه مخفی اولمیه که مقدا
دار الفتوح و النصر محروسة ارض روم ظللال ریات ظفر لزوم ایله مستعد اولدوقده
عتبه سامی مکان مز قبلنه سزک طرف کزدن قورچی قاجار واسطه سیله نامه گرامی وارد
اولوب جناب جلالت ما بمزایله من بعد ما بینده موالات و مصافات اولوب صلح و
صلاح اموری که متضمن آسایش خلق و مستلزم انتظام احوال جمهور در اول طریق

سلوك اولنمق توقع و استدعا ايلمش اولديغكز اجلدن رجاكز محل ارتضاده واقع اولوب اول زمانده كتاب مستطاب ايله ايلچيكز صوب صواب افزاكزه كوندريلوب ممالك محروسه مز حدودنده اولان حكامه فرمان جهان مطاع مز ارسال اولنوب خارجه دخل و تعرض اولنميه ديوتنبيه و تأكيد اولنمش ايدى حاليا اول طريق توفيق رفيق كيرو مسلوك طوتيلوب آستان مخلد الاقبال مزه تأكيد مراسم محبت و داد و تشييد مباني مودت و اتحاد اميدينه اول سلسله نك مخصوصلر نندن شرف الاماجد و الاكارم، المختص بمزيد عواطف هادي الوداد ايشك آغاسى فرخزاد بك زيد قدره ، رسالت طريقيه كوندريلوب سده سعادت آشيانه مز قبلنه كتاب مستطاب و خطاب مشكين نقاب تحرير اولنمش ايمن اوقات و احسن ساعات ده سده گردون عده مزه وصول يولوب ايلچيكز شرف تقبيل پايه خلافت مصير مز ايله مستعد اولوب كندويه سپارش اولنان امورى سزك طرفكزدن عز حضور فايض الجبور مزه عرض و تقرير ايلوب نامه نامى و صحيفه گرامى ضمننده مسطور اولان خلاصه آمال دخى اطلاع تحصيل اولندى تشييد مباني موالات و تمهيد معاهد مصافات بابتده هر نه كه دينلمش اليه علم شريف عالم آرا مز محيط و شامل اولدى بومعنى عالم و عالميانه آفتاب جهات تاب مانند روشن و مشهور در كه حق سبحانه و تعالى حضرت لرى مالك الملك اولوب ممالك و سيعه الاطراف عالمى بالطول و العرض انا جعلناك خليفة فى الارض مقتضاسنجه يد تصرف مزه تقويض ايدوب احوال بلاد و عبادى رأى جهان آرامزه تسليم قلمشدر. الحمد لله تعالى سرور كائنات عليه افضل الصلوات افندمك معجزات هدايت آيات لرى و ارواح مقدسه آل و اصحاب گزين و چاربار سعادت قرين رضوان الله عليهم اجمعين حضراتك افاضه بركات عميمة الاثار لرى ايله همواره نيت همايون خير مقرون مز ترفيه احوال مسلمينه مصروف اولوب دائما ميان همم عاليه عدل آيين مز انتظام مهام انامه معطوف در چونكه ما بينده موالات و مصافاتك استحكام و قرارى بابتده عتبه عليه عالم مدارمز جانبى ايله صلح و صلاحه اشارت اولنوب نامه درر باركز ضمننده بوجانبه و فور اخلاص كز منفيهم اولور لابد سلاطين ميان لرده حسن موافقت و اتحاد لازمه قاعده

خسروان نصفت آیین در.

ضمیر منیر خورشید تنویر لرینه روشن اوله که بزم اقصای مرام وعمده آمال مز
اصحاب گزین و خلفای مهتدین که امین سیدالمرسلین در لر انلرک پرده ناموسلری
محفوظ اولمقدر وارد اولان ایلچیکز بومعنائی اشراب ایدوب او جانبنده تبرایی
ممنوع اولمق ملحوظ خاطر عاطر کز ایدو کن خبر ویردی فی الواقع اول خصوص
غایت امانی و منتهای آمال در نامی نامی ده ال سعادت بال تذکر اولندوغی محلده
سلطان الولاية برهان الکراره امام علی کرم الله وجهه و رضی الله تعالی عنه حضرت
لرینک رفعت شان شریف لرینه متعلق بعض کلمات اولنمش لاشک فیه انلرک علوشان
سعادت نشانلری مرتبه تحریردن افزون ودائره تقریردن خارج و بیرون در لکن انلر
علو جاه سعادت انتباه اوزره اولمغله سایر اصحاب گزینه بغض وعداوت لازم کلمز
سرور کائنات و خلاصه موجودات (ص) افندمز اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیم
اهتدیم بیور مشلردر اول سرور لرک جمله سنه وفور محبت مستلزم سعادت دنیا و آخرت
ایدوکنده اشتباه یوقدر بالجمله سده سعادت بخشمز ترابی ایله مصافات خصوصنده
واقع اولان مأمولکز حیزقبوله قرین اولوب مومی ایله ایلچیکز دخی شولکه شرایط
ولوازم تبلیغ رسالت در کما ینبغی مودی قیلوب حسن اجازت همایون مز ایله صوب
صواب افزاکزه مراجعت ایتدیرلری ان شاء الله الاعزالاکرم من بعد واسطه اتحاد
موید و شرایط انبساط مرعی و مشید اولوب .

مادام که اول جانبدن موالات و مصافاته مغایر اوضاع فتنه ایقاعی ظهور و صدور
ایتمیه اکناف ممالک محروسه مزه قونیلان ضابطان ملک و ملت و حارسان اقالیم و
مملکت طرف لرندن اول سلسله نک حدودینه ابواب تعرض مسدود اولوب اسباب
مصافاتک مراعاتنده دقیقه فوت ایتمیه لمقتضای صلح و صلاح و مستدعای فوز و فلاح
اوزره نامه مستطاب کزده اشارت اولنان امور که حجاج بیت الحرام و زوار مرقد
مطهره حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام کمال رفاهیت و اطمینان ایله اول سعادت
فایز اولملریدر اول خصوص دخی اجازت علیه خاقانیه به شرف نفاذ بولوب اماکن
مطهره و قبله مشرفه طرف لرینه طواف و زیارت قصد ایدن عموم مسلمین و گروه

موحدینه حافظان ثغور وسیل مانع وحائل اولمیوب فراغ خاطر ایله اتمام مرام
ایلیه لر.*

نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان^۱

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز
ای خطبه تو تبارک الله
وصف تو همیشه ببارک الله

تبارک الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدیر^۲ طغرای زینت فزای فرمان-
روائی است که فرمانروایان جهان نشان لازم التمکین الاصلاح بین المسلمین (اورا که)
به طراز قل اصلاح لهم خیر^۳ مطرز و محلی است بی شایبه تأمل و تفکر قبول فرمایند.
پادشاهی که پادشاهان را پادشاهی ز فیض نعمت اوست
این همه طول و عرض و حشمت و جاه قطره ای از بحار رحمت اوست
فتعالی الله الملك الحق لاله الا هو تویق رافع منشور صاحب کبریائی است که
از اعظم سلاطین عدالت آیین و افاخم خواقین روی زمین بر وفق اتباع امر اتقوا الله^۴
از صفایح غیبی غبار فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً^۵ زدوده در تألیف
همگنان غایت اهتمام مبذول داشته .

خدائی کافرینش در سجودش گواه مطلق آمد بر وجودش
جهان از فیض جود اوست یکسر تعالی شانہ الله اکبر

۱- عنوان نامه در نسخه: سوادنامه حضرت پادشاه جم جاه جنت مکان شاه طهماسب که

به سلطان سلیمان رومی نوشته اند. ۲- سورة الملك ۱ ۳- البقرة ۲۲۰

۴- آل عمران ۱۰۲ ۵- آل عمران ۱۰۳

تفکر از صفاتش لب بدوزد خرد گر دم زند در دم بسوزد
 قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء^۱ عنوان کرامت لازم الامتثال مدبری
 است که جهت انتظام امور عالم و نفایس بنی آدم ساکنان عرصه وجود را به امر عالی
 وان طائفتان من المؤمنین فاقتتلوا فاصلحوا بینهما^۲ مخاطب نموده جهت قلع ماده شور
 و شین و اصلاح ذات البین ندای الصلح خیر^۳ به گوش عالم و عالمیان در داده و این شیوه
 را مدار امن و امان کافر و مسلمان ساخته .

خدایا جهان پادشاهی تراست ز ما خدمت آید خدائی تراست
 سری کز تو گردد بلندی گرای به افکندن کس نیفتد ز پای
 سر پادشاهان گردن فراز به درگاه تو بر زمین نیاز
 ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما^۴
 مبدأ انشای پادشاه عالی جاهی است که عرصه فسیح فضای اقالیم نبوت ذات صافی
 صفات او را مسلم و مسخر است.

سلطان سریر اهل بینش مقصود وجود آفرینش
 فرمود به وصفش ایزد پاک لولاک لما خلقت الافلاک
 سلطان سریر ثم دنی فتدلی^۵ زیننده تشریف فاوحی الی عبده ما ووحی^۶ مقرب
 بارگاه لی مع الله صاحب کرامت من بطع الرسول فقد اطاع الله^۷ صادق لسان و ما ینطق
 عن الهوی^۸ خازن گنجینه ان هو الا ووحی یوحی^۹

محمد در دریای جلالت که بروی ختم شد حکم رسالت
 شهنشاه سریر قباب قوسین^{۱۰} حبیب ایزد و سلطان کونین
 سریر عرش را نعلین او تاج امین وحی و صاحب سر معراج
 شفیع اولین و آخرین است سزای رحمة للعالمین است
 درود مصطفی ورد زبان کن به جان هر دم ثنای خاندان کن

۱- آل عمران ۲۵ ۲- الحجرات ۹ ۳- النساء ۱۲۷ ۴- الاحزاب ۵۶
 ۵- النجم ۸ ۶- النجم ۱۰ ۷- النساء ۸۲ ۸- النجم ۳
 ۹- النجم ۴ ۱۰- النجم ۹

غلام خاندان مصطفی باش به راه دین علی را خاک پاباش
 عظیم الخلقی که به مقتضای وانک لعلی خلق عظیم^۱ منطوق احسن ورد زبان معجز
 بیان شناخته و شمه‌ای از مراسم مواسا و مدارا نسبت به امتان خود نامرعی نگذاشته.
 نماند به عصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو
 آن شمع شب افروز ان قرآن الفجر کان مشهوداً^۲ و آن عالی مرتبه عسی ان یبعثک
 ربک مقاما محموداً^۳

شاه پیغمبران به تیغ و به تاج تیغ او شمع و تاج او معراج
 همه عالم طفیل و او مقصود او محمد مقام او محمود
 و علی اخیه و ابن عمه و وصیه امیر المؤمنین و امام المتقین ، امامی که صفایح
 مدایح او و صحایف مناقبش مطرز از کرامت یا علی انت سید الاولین و به طراز با
 اعزاز ان اهل السموات یسمونک امیر المؤمنین مقرر است .

علی امام معلاى هاشمی که بود سواد منقبتش بر بیاض دیده حور
 امام كافة المسلمين ولی الله که شمع دولت آتش نمیرد از دم صور
 ک شور گشای انامدینه العلم و علی بابها ، مسند نشین انت منی بمنزلة هارون من
 موسی ، مورد آیه کریمه انما ولیکم الله^۴ مبطل بنیان بدعت، مقصد ایجاد خلقت ،
 العاجز عن ادراك مناقبه عقول ارباب الکمال کما قال الشافعی :

کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیہ انه الله
 غالب کل غالب مظهر العجایب و مظهر التراب
 علی حبه جنه قسیم النار والجنة
 وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة
 کیست آن شاه هل اتی^۵ کشور لو کشف تخت انما^۶ افسر

۱- سورة القلم ۴

۲- الاسراء ۸۱/ ۸۰

۳- المائدة ۶۰

۴- سورة الدهر ۱ مفسرین این سوره را در شأن طوی (ع) و خاندانش دانسته اند.

۵- کلام مولای متقیان است که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا .

۶- منظور آیه انما ولیکم الله (سورة المائدة ۶۰) است که در حق مولای متقیان نازل شده .

لجۀ بحر مصطفی را در
 بایدالله فوق ایدیهم^۱
 به دو انگشت از آن تواند کند
 هر که در جوی مهرش آب خورد
 خواجگی در بهشت نتوان کرد
 مثل او جز مصطفی صورت نبندد خلق را

مخزن علم مصطفی را در
 شد یکی دست و بازوی حیدر
 پنجه قسدر او در خیبر
 نبود جز بهشتش آبش خور
 جز به تایید خواجه قنبر
 صورت ایمان ما این است و باقی والسلام

ثم على اولاده من ائمة المعصومين المخصوصين بولاية اهل الارض، منصوصين بولائه على وجه الحتم و الفرض الذينهم منصوصون بالنص قل لا اسألکم عليه اجرا الا المودة في القربى^۲ و المشرفون بحکم انما يريد الله ليذهب عنکم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا^۳.

ذکرشان شایع است در افواه
 جدشان را به مسند تمکین
 گر پرسد ز آسمان بالفرض
 به زبان کواکب انجم

بر همه خلق بعد ذکرالله
 خاتم الانبیاست نقش نگین
 سائلی من خیار اهل الارض
 هیچ لفظی نیابد الا هم

بعد تحف تحیاتی که پرتو انوار اجابت آن صوامع ملکوت مزین سازد و صحف تسلیمات مصادقت آیاتی که رشحه آثار اضاعت آن مجامع حظایر جبروت روشن گرداند هدیه مجلس فردوس آیین و محفل فلک تمکین حضرت سپهر منزلت ثریا مرتبت عطارد فطنت ناهید بهجت آفتاب شوکت برجیس حشمت کیوان رفعت گردون و قار فلک اقتدار، سلطان البرین و خاقان البحرین و خادم الحرمین الشریفین الذی بیداقتداره مقالید الزمان و بکف اختیاره مصالح نوع الانسان، حامی بلاد عبادالله من الکفر و الطغیان، ماحی آثار الظلم و العدوان، م مهد قواعد السلطنة بوفور العدل و الاحسان، باسط بساط الامن و الامان، مرجع اعظام السلاطین، قهرمان الما و الطین، مطلع انوار پادشاهی، مهر سپهر شاهنشاهی، قیصر عالی افسر سلیمان شان پادشاه دارا سپاه اسکندر نشان، خاقان فریدون حشمت جمشید مقام، خسرو بهرام صولت

منوچهر احتشام .

زهی دارنده اورنگک شاهی	حوالتگناه تأیید الهی
کله‌داران سقسین تا سمرقند	به نوبتگاه درگاهت کمر بند
شکوه فرت از فر جهانگیر	فکنده خسروان را جامه در قیر
کف جودت به هر کس داده بهری	گاهی شهری و گاهی حمل شهری
ندیدند آنچه دیدی تو در ایام	سکندر ز آینه جمشید از جام
گر ایشان داشتندی تخت با تاج	تو تاج و تخت می بخشی به محتاج

آفتاب آسمان عدالت و دادگستری، مهر سپهر نصفت و رعیت پروری، سلطان السلطنة والعز والاقبال ومفخر الخلافة و الشوكة والعز والجلال ، سلطان سلیمان بن سلطان سلیم خان گردانیده حقا که همت عالی نهمت متوجه انتظام اسباب موافقت جانبین والتیام مصادقت طرفین که لاشک موجب اعتلای اعلام دین مبین و قطع و جمع بنیان کفر متمر دین است مصروف بوده وهست. امید که چون اسباب این معنی از ممکن غیب به ظهور رسیده از جانبین نسایم اقبال از مهبط لطف حضرت ذوالجلال به ساحت امانی امنیت وزیده علی اسرع الحال بر وجهی فیصل پذیرد که رفاهیت حال مسلمانان باشد و واسطه امن و امان گردد. انه سمیع مجیب.

قال الله تبارک و تعالی کل من علیها فان ویقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام
 پس از اقتباس آیه کریمه معلوم رای عقده گشای باشد که دنیای فانی به حضرات پیغمبران علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام، خصوصاً امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که حق سبحانه و تعالی او را به مقتضای انفسنا و انفسکم^۲ نفس پیغمبر فرموده و حضرت امامین الهامین ابی محمد الحسن و ابی عبدالله الحسین که گوشواره های عرش خدای اند وهم چنین زمره اولیا و اصفیا و اتقیا و علما که بزرگان دین و برگزیدگان طریق حق الیقین اند و سلاطین روی زمین که ظل الله فی الارضین اند باقی نماند و باهیچ کس از پادشاه و گدا و مسلمان و کافر وفا نکرده و نخواهد کرد.

آن که تغیر نپذیرد تویی
کیست در این دایرهٔ دیرپای
پیشتر از ما دگران بوده‌اند
دولت گیتی که تمنا کند

وان که نمرده است و نمیرد تویی
گو لمن المملک زند جز خدای
کز طلب جاه نیاسوده‌اند
با که وفا کرد که با ما کند

بدان شهریارا که این روزگار
هر آن کس که با عدل دین آورد
به گیتی ندارند هر دو درنگ
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام
خود آخر ندیدی که بر باد رفت
سکندر که بر عالمی حکم داشت
میسر نبودش کز او عالمی
کجا آن سلاطین با آب و تاب
چو گودرز و هفتادپور دلیر
جهان پهلوان رستم دیو بند
گرفتند عالم به مردی و زور
همه بستر از خاک دارند و خشت
تو خشنودی دادگر پیشه کن
بترس از خدای و میازار کس

نماند همی بر کسی یادگار
خود آن کس که او قهر و کین آورد
سزد گر نباشد دل شاه تنگ
سریر سلیمان علیه السلام
خنک آن که با دانش و داد رفت
در آن دم که می رفت و عالم گذاشت
ستانند و مهلت دهندش دمی
چو سلم و چو تور و چو افراسیاب
کز و پنجه بگذاشتی نره شیر
که بر چرخ گردون فکندی کمند
ولیکن نبردند با خود به گور
خنک آن که جز تخم نیکی نکشت
ز روزگذر کردن اندیشه کن
ره رستگاری همین است و بس

غرض از تحریر این کلمات و تمهید این مقدمات آنست که بی وفائی عالم
ناپایدار مشاهدهٔ اولوالابصار است و کفی بالله شهید آ که هرگز غیر از موافقت
و مصادقت نسبت به آن اعلیٰ حضرت چیزی در خاطر این محب نبوده و نیست و این
معنی را همه می‌دانند که آن پادشاه جم‌جاه را هرگز چیزی که اندک ضرری به مسلمانی
داشته باشد در خاطر عاطر خطور نکرده و نخواهد کرد و قبل توجه القاص بدان صوب
امری چند واقع شده که سبب و باعث آن ابراهیم پاشا بود. بعد از آن که حقیقت

برضمیر گیتی نما ظاهر گشت اورا به جزا و سزا رسانید. ما بدان خر سندی شده خود را تسلی دادیم. تا آن زمانی که القاص به سبب بی‌دولتی طریق طغیان و عصیان پیش گرفته و کفران نعمت کرده و قطع صلۀ رحم نموده متوجه درگاه عالم پناه شد. در آن باب این مقدار به خاطر می‌رسید که سزاوار شأن و مرتبۀ سلیمان (آن) بود که به فاصلحوا بین اخویکم^۱ عمل نموده رسول معتبر خود را بدین صوب می‌فرستادند و اصلاح تقصیرات او کرده استدعای گناه او می‌نمودند. اگر بر حسب اشاره علیه صورت نمی‌یافت و بعد از آن از روی حمیت متوجه این صوب می‌شدند به هر حال صورت عرفی داشت. پس بی‌تقریب و جهت متوجه این صوب شدن لایق شأن و مرتبۀ آن پادشاه عالی مکان نبود. هر چند نقصان عجزه و زیردستان یقین است که بر خاطر ایشان نگذشته و اما به مقتضای آیه ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها^۲ بعضی چیزها در آن آمد و شد که موافق نیست و همت آن عالی حضرت (نبود پدید آمد)^۳ چون مشارالیه بی‌جهتی کفران نموده و این محب در مقام قصد و غرض در آمد و همان روز اکثر سادات و علما و وضع و شریف این دیار را گواه گرفته اورا به شیر خدا و امام مقتدی و آبای خود حواله کرد که اگر بد و نیک (کرده بد و نیک؟) پیش او آید و حضرت امیر المؤمنین جزای اورا بدهد. لاجرم به تأیید بدالله فوق ایدیه^۴ او را به نوعی به سزا و جزا رساند که موجب عبرت عالمیان گشت و مضمون آیه کریمه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم^۵ درباره او که قطع صلۀ رحم نموده بود به ابلغ و جهی ظهور یافت.

بعد از واقعه القاص اصلاً داعیۀ جنگ و جدال با مسلمانان به خاطر این محب نمی‌گذشت. می‌خواست که رفاهیت رعایا و عجزۀ طرفین باشد و ایلچی به خدمت فرستد که ماده نزاع که به هیچ وجه میانۀ مسلمانان و اهل اسلام مناسب نیست رفع نماید. بعضی مفسدان دون که در این سرحد بودند فتنه‌ای چند انگیزختند و نامعقولات بعضی در ضمن کتابت و بعضی به زبان از ایشان سر زد که نوشتن آن لایق نیست. بنا-

۱- الحجرات ۱۰ ۲- النمل ۳۴ ۳- در نسخه سفید مانده قیاساً تکمیل شد

۴- الفتح ۱۰ ۵- سورة محمد ۲۴

بر آن فرستادن ایلچی در مقام توقف افتاد و صورت حکایات پارسال اصلاً رضای این محب نبوده و کیفیت این حال به موجبی است که بامحمود بیک سفارش آن شده که به عرض بارگاه معلی رساند. چون در باب ایلچی سفارش و اشارات شده بود، بنا بر این سیادت و نقابت دستگاه شمس الفلک الدوار محمد مهدیا که از اعظام سادات و نقبای این دیار است با قوافل دعوات و رواحل مدحات روانه ملازمت عالی گردانید که بعضی حکایات به وسیله تمهید قواعد محبت که آنها و اعلام آن بر ضمیر منیر واجب است به عرض رساند:

اولا این است که برا کثر اهل این دیار حج بیت الله الحرام واجب است و از ترس کشتن و تالان شدن نمی توانند آمد و هم چنین از این ترس به زیارت حضرت رسالت پناه محمدی (ص) و حضرات ائمه معصومین که در بقیع اند نمی توانند رفت و تخمیناً سیصد چهارصد هزار نفر در این مملکت هستند که حق واجب در گردن ایشان است. حاشا که در زمان پادشاه عالی جاه چنین مسلمانان نومید و محروم باشند و ما از مشاهده آبا و اجداد خود که در عراق عرب واقع اند دور مانده ایم که اگر خواهیم یک چارک روغن جهت روشنایی و یک چیزی جهت آستانهای مقدس آبا و اجداد خود بفرستیم نمی توانیم مارا چه حد آن که گوئیم از اولاد ایشانیم بلکه غلامی از غلامان ایشانیم.

من که باشم تا که گویم هستم از اولادشان

بلکه از جان هستم ایشان را غلام کمترین

ونهری که جهت آستانه نجف اشرف، شاه فردوس آشیان، الواصل الی الملك الجلیل، شاه اسماعیل انارالله برهانه، بیرون آورده تولیت آن تعلق به این محب دارد و از دست ما بیرون رفته و نذری چند که از این جانب کرده مثل طلا ساختن روی گنبدهای حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وقف آستانه مقدس کرده از همگی محروم و ممنوع شده ایم. مثلاً اگر یکی از وزرای شما سگ شکاری شما را بی اذن براند البته می پرسید که فلان سگ چه شد و از درگاه من که راند. گویند فلان ملازم، شما را خوش نمی آید و براو غضب می کنید. ما سگ و غلام چهارده

معصومیم و این را شرف روزگار خود می‌دانیم و غلامی ایشان را از سلطنت روی زمین بهتر می‌دانیم. غلامی ایشان دولت باقی است و سلطنت دنیا فانی. در این چند هزار ثواب است و در آن چند هزار عقاب.

چه خوش گفت شوریده‌ای در عجم
به کسری که ای وارث ملک جم
اگر ملک بر جسم بماندی و تخت
ترا کی میسر شدی تاج و تخت

پنج روز سلطنت دنیا که بنا بر کسور دارد معلوم است که سر به چه می‌نهد و چه خواهد شد.

در آمد پشه‌ای از لاف سرمست
دمی بر فرق کوه قاف بنشست
وز آن جا بر پرید و در عدم شد
چه چیز از کوه افزود و چه کم شد
همه در جنب قدرش هم‌چنینیم
وگر بر آسمان گزر بر زمینیم

پس آیه کریمه قل لاسألكم علیه اجر الا المودة فی القربی^۱ و حدیث صحیح حضرت رسالت پناه محمدی انی تارك فيكم الثقلين : كتاب الله و عترتی منظور نظر کیمیا اثر ساخته در آن روز که پادشاه و گدا یکسان باشند و همه کس به حال خود درمانده و حیران و نگران باشند در پیش ساقی کوثر علی ولی الله و حضرت سیده النساء و ائمه معصومین شرمنده نخواهد بود و از شفاعت ایشان بهره‌مند خواهد بود و اجری جمیل و ثوابی جزیل خواهند داشت.

در ماده مملکت که ازدست این جانب بیرون رفته هیچ نمی‌گوید و دانسته به مرحمت و لطف و عنایت بی کران و کرم بی پایان آن حضرت می‌گذارد و آنچه شایسته نام و آوازه بزرگی و سلطنت آن شاه عالی‌شان بوده باشد عمل فرماید .
چه حاجت که گویند با آفتاب
که بر فرق نزدیک یا دور تاب
چو خورشید تابان دهد فیض نور
نه نزدیک محروم ماند نه دور
بعد از طی کلام که از هرباب کرده از صمیم دل و جان به دعا گوئی که وظیفه

دوستان صادق و مخلصان موافق است اختصار می‌نماید:

خلافت پناها دلت شاد باد
به سعیت مسلمانی آباد باد

ز ملک پراکندگی دور باد
وز اندیشه بر دل غبارت مباد
پریشان کند خاطر عالمی *

دل کشورت شاد و معمور باد
غم از گردش روزگارت مباد
که بر خاطر پادشاهان غمی

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب

عالی جناب سلطنت مآب عظمت قیاب شوکت نصاب کمال الدولة والسلطنة و العظمة والشوكة والعز والاقبال شاه طهماسب بهادر خان ابدت ایام عزه و سلطنته دعوات صالحات شاهانه اتحافند نصکره معلوم اوله که چون تکفل امور خطیره سلطنت و تحمل تکالیف عظیمه خلافتدن مقصد اقصی و مطلب اعلی بودر که جمهور امم و کافه خلق عالم که ودایع کارخانه الهی و ثمره صنایع لطایف نامتناهی در کمال راحت و حسن جمعیت ایله آسایش و حضور و آرامش و حبورده اوله لر که موجب سعادت دین و دنیا و محض رضا و خشنودی حضرت خدا جل و علا ایدو کی معلوم ارباب افهام و اصحاب الباب در اول زمان که ممالک محمیة اسلامی دن دیار اماسیه بارقه منجوق رایات ظفر آیات خسروانه ام ایله منور قلنمشیدی اول فریدون کاوس شوکت نریمان طوس صولت جانبندن انتظام اسباب صلح و صلاح جانبین و استحکام قواعد محبت و مصافات مابین اقصای مراحم خیر انجام لری اولمغین سده سعادتیه یرار و مصلحت گذار ایلچیکز کلمش ایدی واقعاً احاسن محاسن جاه و مکتت و اشرف اوصاف اصحاب دولت حسن اتفاق و خلوص نیت و یمن و فاق و صفای طوبیت ایدو کی ارباب خرد و کیاست و اصحاب عقل و فراست نزدنده خوبی و خفی دکلدیر علی الدوام فراید نظام عالم سلك قرارده پایدار اولمسی قوت بنان سلاطین نامداره منوط و زمام فراغ و رفاه اولاد آدم دست مصادقت خواقین کامکاره مربوط اوله کلمشدر.

بناء علی هذا صلاح و فلاح همگنان و فوز و نجاح عامه مسلمانان ایچون طرفیندن
رفع قواعد فتن و اوزار و قمع معاهد احوال اشرار و منع تکالیف مالایطاق ارباب
ظلم و نفاق اولنمق اوزره عهد و میثاق ظهور و صدور ایتمشیدی که حین صلحده
حدود مملکت و سرحد ولایت نه کیفیت اوزره الیسه اندن تجاوز اولنمیوب علی حاله
ایقا اولنده اولوقتنبر و جمال صلاح حال و چهره حصول آمال بعنایه الملك ذی
الجلال بروفق مبتغای بال مشهود و منظور و جریان مناشیر امور برطبق رضا و سرور
مزبور و مسطور اولوب اسباب آرامش و آسایش عامه رعایا و کافه برابا مهنا و مهیا
بالجمله بساط انبساط بسیط زمینده مبسوط و امور جمهور واسطه مرحمت ایله مضبوط
ایکن اول سراپرده اقبال لازال محفوظاً بالجلاله متعلق بعض اشرار ناقص الافکار که
قلب پرعلتلی نور ایمان دن خالی و مجوف و اسباب فتنه و فساد لری اضعاف مضاعفدر
خصوصاً طایفه خائفة گورجیدن ورزه نام لعین که انک کبی دین دائماً محرک سلسله
فساد و عصیان و طغیاندن خالی اولمیوب پیرایه فضل نامتناهی اولان امر اقوللرمدن
باش اچق ملکک ولایتندن نیجه ناحیه لری نهب و غارت و اهاالیسنی قتل و خسارت
ایلیوب خراب و ویران ایلمشدر و اردهان ولایتنه توجهله تعدی ایلدیکی مشهور و
مذکوردر و حالاً قلعه قارصه دخی بعض آدملر کوندر یلوب ضبط ایلمک ملاحظه سی
اولنمش ایمدی قارص ولایتی قبل الصلح دفعاتله خدام و الامقاممدن بعضی یه سنجاق
طریقله صدقه اولنوب و اکاتباع نیجه قری و مزارع داخل دفتر همایون اولمغین سپاهی
قوللرم بوجه تیمار و زعامت متصرفلر اولوب ایچنده اولر و طاملریا یوب قرار و آرام
ایتمشلر ایکن سرحد ولایتده اولان بعض اشخاص مختلفه المللدن انلره خلل و زال
ایرشمک غایتده بدیع و بعید و خلاف رای سدید ایدی ایمدی عقود عهد ارباب جاه
و جلال مرور شهر و اعوام ایله اختلال پذیر اولمق محالدر پس مناسب بلکه واجبدر
که من بعد دخی بنیان مودت و اتحاد اشتداد و ارکان محبت و وداد امتداد بولمق
اوزره دفع آثار ظلمت ایثار ایوب قارصه کلان صغار و کباری اولمحلدن قالدردمق
بابنده شان مکارم نشانه لایق و سزاوار اولان مساعی جمیله ظهوره کله که موجب
ازدیاد مواد و داد ایوکی جای اشتباه دکلدن سوائف ایامدن سایه حمایت خواقین

معدلت نشانده داخل اولوب و خلال دفاتر ولایت و ایالت‌ننده مزبور و متخلل اولان قلاع و قری و اراضی‌یه آخردن تعرض و تجاوز خلاف قوانین سلاطین غیرت قریندر اول اسلوب مرغوبی صیانت باعث بقای اسباب سعادت اولدینی مردم ملحوظا نظار ارباب بصائر و ابصار اولمق انصب و الیقدر و ایام سلطنت‌مده ریاض ملک و ملت صرصر ظلم اهل فساد و تطاول ید مردم شرارت نهاددن مأمون و مصون اولمق و بالجمله رفع شرور و مناهای مفترضات حزم پادشاهیدن در اما بو وقایع شایعک صحتی خبری سرحدده اولان بگلر بگیلری و بگلر قوللریمک مجرد اعلام لر یله اعتماد اولنما مشدر بلکه سزک بگلر یکزدن شاه قولی و منصور و غیر بدن کند ولره کلان مکتوبلری عینی ایله بیله کوندر کمین خبرک صحتی معلوم اولسوب اول صوب صواب نمایه اعلام و آنها اولنما مشدر .

باقی عهد و اوان دولت و دور زمان حشمت آن حضرت لایزال از وصمت نقص و زوال محفوظ باد. برب العباد و بالنون والصاد.*

نامه اسکندر پاشا به شاه طهماسب صفوی^۱

تابه مقتضای فرمان فتح نصیر بی شبه و نظیر له المملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رایت شرقی آیت شاه فلک بارگاه اعنی خورشید جمشید لقا ازاله آثار شب تار کرده جمیلان ثابت و سیار را از وحشت ظلمت خلاصی بخشد و به افاضه نور و فر فروغ اطراف و اکناف و اقطاع و ابنیه بقاع را روشن و مزین می سازد و هیبت برق با رونق ظفر قرین شاهی و سایه علم دولت ظل الهی است زوال معاندان نگون سار و استقامت احوال موافقان سعادت شعار باد .

و بعد ذلك عرضه داشت بنده کمتر و ذره احقر آن که به فرمان همایون اشرف اعلی شرف اختصاص یافته از تعقل مضمون بلاغت مشحون بشارت و مؤدای ظفر اشارت صفحه ضمیر اخلاص انتمامزین و محلی گشت و تیسر فتح ولایت جیلان که در سوالف دهور و اعوام و شهر چهره تسخیر آن از انظار اساطین و سلاطین مشهور مخفی و مستور بود مقتضی اصناف فرح و سرور گشت و دانسته شد که مکرر زلال عفو شاهی به شستن آثار زلت و بی راهی والی آن حوالی افاضت می یافته و بنا بر پیروی ناکسان و مصاحبت ناقصان قوایم راجله لاهیجان عزیزمیش^۲ در دشت رشت چنان فرورفته بوده

۱- عنوان نامه در نسخه خطی ۶۰۶ مجلس، «سواد عریضه که اسکندر پاشا به نواب

غفران پناه نوشته»، و در منشآت ایواغلی: «اسکندر پاشا به خدمت نواب جنت مکانی علیین آشیانی

شاه طهماسب نوشته» ۲- کلمات «عزیمتش» و «فرورفته» در نسخه منشآت نیست.

که رجوع میسر نمی‌گشته^۱.

کسی را که دولت رود ز آستان
شود با فرومایه هم داستان
وقبل از این نیز بر کمال مراحم و حلم شاهی و تحمل و تجمل شاهنشاهی استدلال
کرده می‌شد با آن که زمان بسیار با وجود قرب جوار به درگاه عالم مدار به دعوی
سلطنت و اقتدار و انتساب به نوعی از تفرد و استقلال در آن دیار اشتهار و انتشار داشت
تجویز فرمودند و در واقع امثال این حلم و کرم از آن دو دمان قدسی و خانوادۀ صفوت
صفت چه بعید.

در اخلاقیات کرم رسم قدیم است
کریم بن کریم بن کریم است
و از جمله اتفاقات حسنه ایام خجسته آثار و لوازم صدق و مصادقت و موافقت
بندگان اعلیٰ حضرت خاقان صاحب قران سلیمان اقتدار به آن سلسله علیه خلافت شعار
آن که حصول فرمان وحی آیین متضمن اخبار مسرت آثار فتح مبین مقارن فتحی بود
که بعضی از بندگان درگاه اعلای و الای صاحب قران زمان و فرمان فرمای جهان را
روی نموده بود.

بیان این مجمل آن که جمعی کثیر از اضالیل باغی و ابساطیل طاغیه ملقب به
آل معاویه، در مابین بغداد و بصره - که در قدیم موسوم به بطایح بوده و اکنون در السنه به
اسم جزایر دایر است - در کثرت عدد و وعده و مضایق طرایق و جنگلهای انبوه و وفور
قوت و شکوه و غایت صعوبت محل و کثرت و شدت لای و و حل مستظهر گشته پای در -
دائرة عناد استوار داشته سر از گریبان فساد بر آورده اموال مسلمین را باعث غنیمت
می‌پنداشتند. بنده درگاه اعلیٰ بر حسب فرمان به عزم تسخیر آن دیار متوجه شده
به عون عنایت سبحانی و فر دولت صاحب قرانی از مضایق آن به آسانی عبور واقع
شد و به ضرب سهام اجل پیام بسی از آن گروه شقاوت فرجام را افنا و اعدام کرد و
به قوت صنجهای دشمن کوب صدای یوم یفخ فی الصور^۲ در گوشهای آن فجره بی
شعور به ظهور آورده اکثر آن مواضع در عهده ضبط و ربط امنای دولت قاهره در آمد و

۲- نسخ: افناء اعدام اعلام

۱- منظور خان احمد گیلانی است

۳- سورة الانعام ۷۳

بقية السيف از نادانی پشیمانی ظاهر ساخته در خدمت مال گزاری و جان سپاری ملتزم گشتند و در سلك دیگر رعایا منخرط شدند. ابن عثمان را که مقدم و مطاع و باعث نفاق بود با پسر و برادر روانه درگاه سپهر اشتباه ساخت.

الحق بندگان صاحب قرانی ابا عن جد پیوسته به قصد جهاد با اعدای اسلام و با کفره بد فرجام تیغ انتقام از نیام اهتمام کشیده داشته اند و اظهار شرایع نبویه علیه و علی آله الصلوة و التحية بر ذمت همت لازم دانسته در انتظار امر لیطوفوا بالبيت العتیق^۱ تدقیق کرده و به تربت با رتبت^۲ حضرت خیر البشر توفیق یافته اند. بلا شبهه هر یک از بندگان این آستان در هر مراد که به پنجه آرزو بجنبانند بی توقف بگشاید و روی امید به هر حاجت که آورند شخص مقصود استقبال نماید. چون بنا بر حصول مسرت این فتح شریف مراسم شکر و سپاس بی قیاس به رب الملائكة و الناس مؤدی می شود و بر طبق لئن شکرتم لأزیدنکم^۳ مژده ظفر به لشکر دولت بندگان درگاه سپهر اشتباه رسیده انواع شادی بر شادی افزوده و اصناف مراسم شکر و شکرانه ادا نمود.

هر سحر تا فلك صبح شکاف	تیغ خورشید بر آرد ز غلاف
فرق حاسد ز تو بشکافته باد	روز و شب یافته و تافته باد
یافته کام تو در باغ نوا	تافته جان وی از داغ فنا

[و السلام علی من اتبع الهدی]^۴*

۱- سورة الحج ۲۹ ۲- نسخه ۶۶: بنزهت با زینت - شاید: به زیارت تربت
 ۳- سورة ابراهیم ۷ ۴- به جای این آیه (طه ۴۷) در نسخه مجلس
 چنین آمده: بنده احقر الحقیق اسکندر. ظاهراً به نظر می رسد که همان اسکندر پاشای والی ارزروم باشد.

هنگامی که پیا له پاشا و تورغود و رئیس صالح دریا نوردان جسور ترك در دریای مدیترانه دلیرانه تاخت و تاز می کردند، دولت عثمانی جمعی از ملاحان خود را نیز به آبهای جنوبی فرستاد و تحت نظر این فرماندهان گالرهای ترك با پرچم هلال و ستاره در آبهای بحرا حمر واقیانوس هند و خلیج فارس به تحکیم سیادت دولت عثمانی بر سواحل عربستان و خلیج فارس و سواحل هند پرداختند. اما تاخت و تاز آنان دیری نپایید و ناوگان پرتغالی که تازه بر این صفحات رسیده بودند از فعالیت ناوگان ترك به سختی جلوگیری کردند.

نخستین امیر البحر ترك در این منطقه پیری رئیس نام داشت. رئیس عنوانی بود که ترکان به ملاحان عالی رتبه خویش می دادند. پیری رئیس برادرزاده کمال رئیس است که در زمان بایزید شهری تمام یافت. وی از بندر سوئز در مصر به راه افتاد به قصد آن که از دریای احمر به خلیج فارس بیاید و با این که بر اثر بدی هوا و طوفان چند کشتی وی شکست، باز وی توانست در ساحل عمان شهر مسقط را تصرف کند و شهر هرمز را در خلیج فارس در محاصره گیرد. اهالی هرمز که در آن روزگار ثروت و مکنتی داشتند با دادن پول هنگفتی، پیری رئیس را از محاصره منصرف ساختند و ملاح ترك به بصره رفت. ولی چون بر اثر حرص و طمع و خشونت دشمنان سرسختی پیدا کرده بود نتوانست در بصره بماند و به مصر گریخت و چون ثروت فراوانی اندوخته بود، در مصر به جرم سهل انگاری در خدمت کشته شد و اموال او من جمله چندین قدح بسیار بزرگ چینی پراز مسكوك طلا نصیب سلطان گردید. هر چند که جان و مال این ملاح ترك برباد رفت اما اثری علمی او باقی ماند و آن نقشه دقیقی است از سواحل و بنادر و لنکرگاهها و تنگهها و بوغازها و شهرهای خلیج.

پس از قتل وی منصب قاپودانی مصر به مراد رئیس سنجاق بیک قلیف داده شد و او دستور یافت که با دو کشتی بزرگ و پنج گانر و یک گالر کوچک (گالیوت) در بصره اقامت کند. اما وی با وجود این دستور به قصد مصر حرکت کرد و در این سفر در مقابل جزیره هرمز

به پرتغالیها برخورد و در جنگی که روی داد یکی از کشتیهای بزرگ وی در سواحل لار غرق شد و دو کاپیتان دلیر وی سلمان رئیس و رجب رئیس کشته شدند و سرانجام مراد رئیس به بصره بازگشت و شرح سفر خویش را به سلطان ترك فرستاد. وی بر اثر این ناکامی مورد بی‌مهری قرار گرفت. ولی چون ثروتی نداشت جانش محفوظ ماند.

دو سال بعد سیدعلی به سمت قبودانی از حباب به بصره مأمور شد. وی طبع شعری داشت و کاتبی تخلص می‌کرد و به این جهت به «کاتبی رومی» شهرت یافته بود. سیدعلی با ۱۵ کشتی به جنگ پرتغالیها رفت و دو جنگ کرد. اما چون بار اول پرتغالیها ۲۵ و بار دوم ۴۰ کشتی داشتند، فرمانده ترك کاری از پیش نبرد و کمی بعد بر اثر توفان، بقایای کشتیهای وی دچار پراکندگی شد و باد آنها را به سواحل هند و بنادر دیو و ناحیه گجرات افکند. قاپودان چون دید که باتوهای شکسته و بادبانهای گسسته دیگر نخواهد توانست با پرتغالیها بجنگد و آنچه اسلحه و تجهیزات مانده بود به نایب سلطان گجرات دردمن تحویل داد و کارگران کشتیها را اجازه داد تا چنانچه بخواهند به خدمت سلطان گجرات درآیند. آنگاه خود با سی نفر راه دهلی در پیش گرفت و یک چند در درگاه همایون پادشاه هند زیست و سپس از راه زابل و افغانستان و خوارزم و ماوراءالنهر و خراسان و ایران گذشت و بعد از سه سال در آدرنه به حضور سلطان ترك رسید و تصدیق‌هایی که از راجه‌های هند و سلاطین از بک و شاه ایران و هند گرفته بود به عرض رساند و بعد از چندی سفر نامه خود را به نظم و نثر به نام مرآت تقدیم سلطان داشت. سلطان وی را در جزو «متفرقه» قرار داد و ۸۰ اسپر خرج روزانه برای وی معین نمود و مواجب سه ساله همراهان او را به عنوان انعام پرداخت.

سیدعلی قاپودان ترك تألیفات دیگری نیز دارد و از آن جمله است ترجمه هیأت قوشچی و رساله‌ای در صنعت کشتی‌سازی و بحر پیمائی به نام مرآت الموجودات و رساله‌ای در اسطرلاب و کتاب نفیسی در خصوص دریانوردی در اوقیانوس هند به نام «محیط». سفرنامه وی را و امبری مستشرق معروف ترجمه ناقصی به انگلیسی کرده و در سال ۱۸۹۹ م. در لندن منتشر نموده است.

نامه‌ای به سلطان سلیمان که به توسط سیدعلی قیودان ارسال شده^۱

تحفه دعائی که هر سحرگاه از منظره نصر من الله وفتح قریب چهره گشاید بلکه هرگاه و بیگاه از منصفه و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم^۲ جلوه نماید نثار ایتار ملازمان سده سنیه عالی حضرت فلك رفعت خلافت منقبت سلیمان حشمت ، قطب فلك عظمت و بختیاری ، مرکز دائره ابهت و جهانداری ، مؤسس بنیان الاسلام ، منصوره الالویه و الاعلام ، اصدق السلاطین قولاً و دیناً ، احق الملوک و الخواقین صدقاً و یقیناً ، مرصص معاقد العقل و الأنصاف ، هادم قواعد الجور و الاعتساف ، آمر العباد باقامة النفل و الفرض ، المخصوص به تشریف هو الذی جعلکم خلائف فی الارض^۳ ملجأ سلاطین زمان ، معین خواقین ظفر قران :

شهی که نقش نگین جلال شد نامش کمال یافت خلافت به عز ایامش

فاتح ابواب الحشمة و السلطنة بمفاتیح الهدایة ، مالک رقاب الأعادی بمحض التأیید ممن له اللطف و العنایة ، مطلع انوار الهی ، زینده اورنگ خلافت و شهنشاهی ، ناصر الدین المتین ، حافظ الشرع المبین ، لازالت رایات دولته مرفوعة الی قمة السماء و آیات عظمته و شوکته مکتوبه علی صفحات الواح الافلاک گردانیده استعلای مراتب ارکان دولت قاهره و ارتفاع مدارج حشمت باهره را از حضرت و اهب العطا یا تقدس

۱- در منشآت فریدون بیک این نامه به شاه طهماسب نسبت داده شده ولی ظاهراً از

پادشاه هند (همايون؟) باید باشد. ۲- سورة الصف ۱۳ ۳- آل عمران ۱۲۶

ذاته و تنزهت صفاته مستدعی بوده دوام ایام سلطنت و شهر یاری و خلود عهد و خلافت و جهان‌داری که متضمن صلاح حال و انجاح آمال عباد الله المتعال است خواهان است. صحایف آن مراد از دیوان امانی به طغرای اجیب دعوة الداع^۱ مطرز و موشح باد. لله الحمد والمنة که ابواب فتوحات غیبی به مفاتیح لاریبی مفتوح گشت و بتوفیق الله تعالی دیگر باره سریر سلطنت و اورنگ خلافت ممالک هند و سند به یمن همت متعالی منزلت آن سلیمان حشمت مقرر اقامت و مستقر استقامت شد هر چند اتفاق مباسطت مراسلات و مفاتحت مخاطبات با آن خلافت منقبت عالی صفات نیفتاده اما تواتر مکارم اخلاق و تظاهر آثار میامن وفاق و محاسن اشفاق آن قدوة سلاطین آفاق همواره محرك دواعی اشواق به موافقت و مرافقت بوده وهست.

میان کعبه و دل گرچه صد بیابان است

دریچه‌ای ز حرم در سراچه جان است

و همه وقت مکنون ضمیر و مخزون خاطر خطیر خبیر آن بود که ابواب رسل و رسایل مفتوح باشد و تا غایت این مضمون از قوت به فعل نیامده بود و شاهد این مطلوب از حجله این مقصود بروفق مأمول رخ ننموده.

در این ولا ، شرافت مآب معالی ایاب مکرمت انتساب سیدعلی قپودان که از اخلص خدام عالی مقام است به خدمتی مأمور شده باجمعی از عساکر مصر به حسب مقدرات الهی به ولایت گجرات آمده بعد از استماع خبر فتح ممالک ، به دارالملک جنت خضرت دهلی رسیده خبر خجسته اثر انتظام احوال خیر مآل و استقامت ذات با برکات لازم الاجلال را رسانید و معلوم شد که از آن خلاصة الملوک مرخص نشده به آن شرافت مآب درباب توقف تکلیف نشده و عازم آن صوب گشت که محرك سلاسل اتحاد و محبت گشته به این وسیله اختصاص نموده شود.

بنابر آن لالی شاهوار اعتقاد در رشته محبت کشیده یواقیت معادن اختصاص را چنانچه شعار محبان خاص است در سلک موافقت و مخالفت انتظام داده به ابلاغ آن ارقام مصدع اوقات با برکات خدام سپهر احتشام شد. ترقب آن و مراد چنان است

که از آن جانب نیز کشور ارتباط به مقالید اختصاص افتتاح پذیرد و دائم الاوقات ابواب مخاطبات و مراسلات مفتوح گشته بنیان رفیع الارکان اتحاد به نوعی استحکام یابد که از شائبة خلل و نقصان محروس و مصون باد.

به زوائد تصدیع نمی رود. اعلام خلافت عز و علا و رایات عدالت عالم آرا در اطراف خاقین مرتفع و خورشید عظمت و جلال از افق دولت بی زوال طالع و لامع باد. بمحمد و آله خیر العباد و بحق نون و الصاد. *

نامه شاه ظهاسب به سلطان سلیمان

دعائی که چون پرتو نیر جهان آرانهاال محبت و ولای همگنان را در ریاض آرزو
و تمنا نشو و نما نماید و ثنائی که چون نسیم صبا گلهای مراد و کامرانی بر شاخسار آمال
و امانی مخلصان جانی شکفته گرداند و سلامی که چون انفاس عیسوی از نکبت جان
بخش آن نسیم روح و راحت به دماغ جان و جنان وزد و پیامی که چون نوید بشارت
خجسته اشارت ییشر هم رهیم بر حمة منه و رضوان از ورود آن مژده امن و امان به
گوش هوش عالمیان رسد. سلام یعطر نفعاته مشام اصحاب الصدق و التصدیق و
ینور لمعاته مقام ارباب الحق و التوفیق.

سلام علی فخر السلاطین فی الوری
و قرن الیه الف الف تحية
من الحضرة الوهاب کل صباح
و الف سلام عند کل رواح

به خدمت اعلی حضرت عالی رتبت متعالی منزلت گردون بسطت فریدون شوکت
کیوان و قار فلك اقتدار عالم پناهی شاهنشاهی ظل الاهی اسکندر جاهی، خسرو دارا
رای خورشید سریر^۲، خاقان سلیمان شأن جمشید نظیر، سلطان الغزاة و المجاهدین،
حامی حوزة الاسلام عن مکاید الکفار و المشرکین، ناصب الویة الفتح و الظفر، حارس
بنیان الدین عن شوائب الخوف و الخطر، سلطان چهار بالمش عزت و اقتدار، مصدر
آثار یخلق ما یشاء و یختار^۳، مظهر اسرار دقایق حکمت الاهی، مطلع انوار الیهامات

نامتناهی، کیخسرو زمان و شهنشاہ کامران، نوشیروان دوران، المؤید بتأییدات الازلیة من الملك المنان، الموفق بالتوفیقات الابدیة من الله المستعان . سلطان سلیمان خان لازالت عتبه العلیه حدأ بین الكفر والاسلام وسدته السنیه سدأ الحمایة جمهور الانام من الخواص والعوام مبلغ ومهدی داشته حقا که همواره برمسلك مصادقت و موالات مقیم وبرجاده موافقت و مصافات مایل و مستقیم بوده و می باشد و چون برحسب مقتضای اخلاص و یگانگی همیشه طالب ومستدعی آن بوده وهست که به ذریعه هر گونه تقریبات و وسیله هر نوع خصوصیات عرض وظایف محبت و اختصاص صمیمی نموده و روابط مودت ودوستی به اوتاد خلود مربوط سازد، بنابراین طی بوادی اطناب نموده به مقتضای حدیث صحیح أنا و أتقیاء امتی براء من التکلف از شرح مناقب القاب و بسط محامد و اوصاف ذات خجسته صفات که شیوه ارباب رسوم و عادات است و بی تکلف از وفور مکارم صفات ملکی ملکات در مقام عد و احصای آن کما ینبغی نمی توان شد تحاشی می نماید و سوق کلام محبت انجام را که به مؤدای الحدیث شجون از صوب مرام منعطف می گردد به جانب مقصود می کشد.

النطق عن احصاء وصفك عاجز و العقل عن ادراك قدرك قاصر

هذا مشهود رای عالم آرا که فی الحقیقه جام جهان نما بلکه مرآت حقایق جمیع اشیا است آن که در این ولا از غرایب اتفاقات حسنه ، شرافت مآب معالی نصاب امارت شعاری، زین العابدین علی چلبی که با وجود قدمت خدمت به عتبه علیا و شرف نسبت بدان سده عرش آسا فضایل و کمالات حسبی را علاوه شرافت نسبی گردانیده و مع هذا از تغرب او طان و مسافرت بلدان و مشاهده غرایب آثار و مطالعه عجایب بدایع صنایع حضرت پروردگار بروفق؛

تغرب عن الأوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس فوائد

به مواهب جلیه و خصائل سنیه فایز گشته به عز مجالست مجلس همایون استسعاد یافت و به واسطه حسن محاورات و غرایب و عجایب حکایات که در این مدت دیده و شنیده بود و معروض داشت به نظر قبول عاطفت شاهانه ملحوظ و منظور گشت .
مجمعل احوال مشارالیه آن که از تاریخی که برحسب امر مطاع متوجه مصر

بوده و حاکم مطلق العنان تجری الریاح بمالاتشهی السفن^۱ کشتی او را به ساحل هند رسانیده مدتی در ممالک هند و سند و کابل و بدخشان و ماوراءالنهر افتاده و به هر کس از حکام و سلاطین به مقتضای وقت و زمان طریق معاشرت و مخالطت سپرده در این مدت مدید همه وقت شوق وصول به درگاه سعادت کیش و آرزوی رجوع به دریافت شرف مرتبه و مقام خویش عنان گیر مشارالیه بود. هر چند سلاطین آن صوب تکلیف ملازمت و اقامت او در آن ممالک نموده اند قبول نکرده و مضمون العود احمد را صلاح حال و مال و متضمن حصول هر گونه امانی و آمال خود دانسته یک بارگی زمام صبر و اختیار در رجوع بدان مقصد اعلی و مطلب اسنی از دست داده تا بعد از قطع منازل و طی مراحل هایل به رهنمون قاید توفیق و دلالت هادی طریق تحقیق به سرحد ممالک محروسه رسیده و دیگر باره رخت از موج خیز حوادث به ساحل نجات کشید و به واسطه^۲ استماع خبر صلح صلاح مابین از روی اطمینان خاطر و فراغ بال متوجه درگاه فلک مثال شده بعد از استسعاد به شرف مجالست مجلس فلک تزیین و استماع برخی از حکایات غزآیین، شرافت مآب مشارالیه را به شمول عواطف خسروانه معزز و گرامی داشته روانه درگاه گیتی پناه گردانیدیم و بدان صوب فرستادیم.

رجای واثق وامل صادق (آن) که بروفق منتهای همت و قصارای امنیت خود در سلك بندگان عتبه^۳ عرش آسا و ملازمان بارگاه فلک اعتلا منتظم گشته عن قریب بدان مقصد اعلی و مطلب اسنی فائز گردد و از این جانب عرض وظایف دعای بی‌ریا نیز نماید. ان شاء الله تعالی.

چون غرض منحصر بود زیاده از این قدم بر بساط انبساط ننهاد. همین توقع که از آن جانب نیز به وسیله^۴ امثال این تقریبات ابواب مفاوضات و مکاتبات علیه که موجب تشیید بنیان مصادقت و دوستی است همواره مفتوح دارند و به اعلام سوانح حالات و اشاره^۵ هر گونه خصوصیات که هر آینه متضمن صلاح حال و مال و موجب انتظام امانی و آمال جمیع مسلمانان بلکه جمهور عالمیان است مخلصان را ممنون گردانند.

۱- مصراع دوم است از بیتی معروف که مصراع اول آن این است: ما کل ما یتمنی المرء

همیشه لوای عرش آسای معدلت و مرحمت سلیمانی بر مفارق جهانیان سایه
گستر و با آفتاب عالم‌تاب در افاضه انوار عدل و احسان و اشاعه آثار بر و امتنان
مساوی و برابر باد برب العباد.*

* مجموعه فارسی شارل شفر Eh.Schefer, *Cristhometie pers.* V.2, P.212
در این مجموعه عنوان نامه فوق‌چنین آمده است: صورت نامه که شاه طهماسب به سلطان سلیمان
خان فرستاد در حین مراجعت زین‌الدین سیدی علی چلبی به آستانه علیه، منشآت فریدون بیک
ص ۷۳-۷۴

براق خان پسر سونجك خان است پسر ابوالخير خان اوزبك. وی صاحب شهر تاشکند و توابع آن بود و پس از مرگ عبداللطيف خان در سال ۹۵۹ هـ عنوان خانی و سلطنت یافت و بر سمرقند و بخارا دست انداخت. ولایت میانکال را از اولاد جانی بيك سلطان ربود و شهر سبز و قرشی را از اولاد فولاد سلطان گرفت. با تمام این تلاشها، دوران سلطنت وی در حدود چهار سال بیشتر دوام نیافت و در شب سیزدهم ذی الحجه سال ۹۶۳ هـ در پنجاه و شش سالگی بر اثر يك هفته «تجرع عرق» درگذشت (جهان آرا قاضی غفاری ص ۲۰۸) و به قولی در حال مستی «طمع به پسر اتالیق خود کرده پسر پنج کارد بروی زده به آن زخم، بدرود حیات گفت. (احسن التواریخ روملوس ۳۹۷). بعد از او پسر ارشدش به نام درویش سلطان عنوان خانی و یافت برادرانش با با سلطان و امین سلطان و خوارزم شاه سلطان حکومت وی را گردن نهادند.

نامه براق خان امیر ماوراءالنهر به سلطان سلیمان

۱.... در همان فرصت که ایلچیان آمدند و سیصد نفر یگیچری و طوپ و ضرب-زن‌ها را آوردند، می‌خواستیم که به نیت غزا سوار شده بر سر مخالفان دین که در خراسان زمین اندرویم^۲. در آن محل حضرت فردوس مکان، عبداللطیف‌خان دست‌از اسباب جهان‌بانی کشیده از این سرای فانی به جهان‌جاودانی خرامیده بود و نوبت خلافت و خاقانی و رتبه سلطنت و جهان‌بانی به‌ذات همایون صفات ما رسیده برادران خود که در سمرقند در ملازمت حضرت خان مسکن داشتند و سلاطین دیگر که در قلاع گردون ارتفاع قلعه دبوسی و کوفین و کرمنه و کش و قرشی و خزار علم می‌افراشتند پشت اعتماد بر حصانت قلعه نهاده ابواب منازعت را گشادند.

بدان جهت در این دو سه سال خیال غزا و اندیشه قتال که مکنون ضمیر منیر و مخزون خاطر خطیر بود در تعویق افتاد و در این مدت ایشان را به نصایح مشفقانه از راه مخالفت به‌وادی موافقت دلالت می‌فرمودیم. عاقبة الامر سلاطین سمرقند بر تقصیرات خود واقف گردیده اظهار ندامت و خجالت از جرأت و جسارت خود کرده به مقوله لاتواخذنا ان نسينا او اخطانا^۳ قائل تخت سمرقند را به ما سپردند و پیر محمد

۱- از این نامه فقط مطالب مربوط به ایران نقل شده است.

۲- چنین برمی‌آید که سلیمان این اوزبکان خونخوار را با اسلحه و مشاقان نظامی و

سرباز برای جنگ با ایران آماده می‌کرده است. ۳- سورة البقرة ۲۸۶

سلطان و برادرانش چون بی ادبی تمام کرده بودند فرار بر قرار اختیار نموده به آن طرف آب به بلخ گذشتند و تمامی قلاع مذکوره فتح شد و جمیع مملکت ماوراءالنهر به حوزة تسخیر رایات کشورگیر درآمد. همین يك بخارا مانده بود، آن هم به عنایت الهی در همین فرصت فتح شد عن قریب به توفیق رب و دود، بر حسب ایفای موعود، جهت دفع و رفع مخالفان خراسان توجه خواهیم فرمود ...

به تاریخ ربیع الثانی سنهٔ ثلاث و ستین و تسعمایه مرقوم شد به بلدهٔ محفوظهٔ

سمرقند.*

نامه دیگر براق خان

۱... جم پناها! خلافت پناها! چون آبا و اجداد کرام این مخلص خصوصاً حضرت مغفرت پناه مرحمت دستگاه، ساکن روضه الجنان، الواصل الی جوار- الملك الکریم المنان، ابوالغازی عیب‌الله بهادر خان نور مرقدہ اکثر اوقات خجسته ساعات خود را به مقاتله و محاربه طایفه فجرة کفره و فرقه اوباش بدمعاش قزلباش که اولئك هم الکفرة الفجرة^۲ در شان ایشان متوارد است صرف می نموده‌اند و همگی همت ایشان آن بود که به یمن و دولت امداد آن پادشاه دین پناه بسی مستدعیات به- حصول انجامد. لیکن این آرزو به حسب تقدیر بلا تدبیر در ورطه تعویق افتاد و حال یورت و تخت ممالک به طریق ارث به فقیر منتقل شده داعیه و نیت این محب نیز آن است که اقتدا به همان شیمه سنجیده و خصال پسندیده ایشان نموده به موجب آیت کریمه و جاهدو افی سبیل الله باموالکم و انفسکم^۳ تمامی ایام حیات را به عزم غزو جهاد رفضه و کفار و دفع و قطع آن طوایف نابکار مصروف داشته به قوت بازوی عنایت الهی و به یمن همت عالی به مضمون دل پذیر فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین^۴ راه مکة معظمه و مدینه مکرمه را شرفهما الله تعظیماً و تکریماً مفتوح گردانیده موانع مفسدان و مشرکان را که سد آن راه‌اند رفع سازد و مؤمنان و

۱- از این نامه فقط مطالب مربوط به ایران نقل شده است.

مسلمانان این دیار فیض آثار که مدتها است به امید این فتح در زاویه انتظار نشسته دل در ظهور این نور بسته اند از هجوم اضطراب و غموم انتظار برهند و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم^۱.

توقع از مکارم اخلاق آن است که محرك سلسله اتحاد گشته قواعد اختصاص و مصادقت که به آبا و اجداد این محب از آن جانب مسلوك بوده به تجدید به جانب این بنده سمت تأکید و تحقیق یابد و علی القاعده المستمرة همان شیوه مرضیه و قاعده رضیه بین الجانبین مرعی گردد بلکه یوماً فیوماً سمت تزیید و تضاعف پذیرد و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد و خاطر انور و ضمیر اقدس را متوجه داشته بدانچه رای عالی اقتضا کند جمعی یکیچریان خاص و فوجی از خدمتکاران و افر الاخلاص را امر فرمایند مع رومی به طریق مدد و کومک به همراهی عمده الخواص مشارالیه^۲ بدین جانب آمده در دفع دشمنان دین و اعدای ملت مبین به موافقت مخلص طریقه مردانگی به جای آورده سعی موفور به ظهور رساند.

در حاشیه نامه:

ثانیا معروض رای عالی آن که خواقین و سلاطین ماوراءالنهر به دفع و رفع آن قوم نابکار توجه نموده اند جهت آن است که به واسطه تقصیرات به حضرت اعلی خاقانی کورنش و ملازمت نمی توانستند نمود. حالا بحمدالله تعالی آن حضرت برسر لطف و عنایت آمده اند و طریقه اطاعت آن حضرت لازم داشته ایم و به اتفاق به عزم غزا توجه می شود. اگر عنایت نموده (عسا کر) به طریق امداد و کومک ارسال فرمایند هر آینه ثبوت آن به روزگار دولت آثار عاید و لاحق خواهد شد و الامر اعلی^۳.

۱- الحدید ۲۱

۲- یعنی نظام الدین دوست محمد حامل نامه و پیام خان اوزبک به نزد سلطان سلیمان.

* منشآت فریدون بیک ج ۲ ص ۸۳-۸۱

از مکتوب جوایه سلطان سلیمان خان به براق خان

... ذیل نامہ منیفہ لرنده مندرج اولان تأخیر امر غزا عدم اتفاق حکام و امرا لرندن ایدوکی بوجاننده دایما واضح و هویدا ایکن بو خصوصده اعتماد کلی مز مرحوم و مغفور له شیخ عبداللطیف نورالله مضجعه نک کلمه طیبه سند اولدوغی اجلدن سپاه انبوه و لشکر دریاخروش کوه شکوه له دیار شرقه عزیمت همایون منصرف قیلنوب اتفاق اول جانبک حرکتی الامور مرهونه باوقاتها مضمونی اوزره پرده تأخیرده اولدوغندن قطع نظر دارای ایران طهمااسب خان سطوت قهر قهرمانی اسکندر نشانی و شوکت و فرسلیمانی گیتی ستانیدن متزلزل و هراسان اولوب انواع تضرع و ابتدال له آستانه سعادت آشیان مزه مره بعداخری ایلچیلر کوندروب من بعد جاده شریعت غرا دن انحراف ایتمیه دیو استدعای صلح و صلاح ایتمکین کافه اهل اسلام و عامه انامک که ودایع الله الملك العلام در رلر آسوده حال و مرفه البال اولملریچون استدعا لری حیز قبولده واقع اولوب مادام که مقام استعفاده متمکن زاویه خموله اوله نواب کامیاب مز طرفندن دخی بوجه من الوجوه گزندا برشدر لممک ایچون عهدنامه یازیلوب تخت بخت جهانبانی به که نمونه اورنگک سلیمانی در مراجعت قیلنوب ...

تحریر آفی اوائل رجب المرجب سنه اربع و ستین و تسعمایه بمقام ادرنه.*

از نامه سلطان سلیمان خان در جواب فتلی فولاد خان اوزبک

... پوشیده اولمیه که انظار کیمیا آثار مز جناب دولت انتسابکز قبله منعطف اولمغی موجب و مقتضی اولان تواردرسل و رسائل و ترادف کتب و وسائل منفصل و منقضی اولمیه درگاه عالم پناه مزدن طهماسب شاه صلح و صلاح استدعا ایتمکین انلره احسان اولنان امان آستان جلالت عنوان مزله مصافات اوزره اولان خانان کامران و سلاطین عالی شانہ دوست اولمق اوزره اولنمشدر انلر جانیندن دیار جلیل الاعتبار کزه متعلق اولان بلاد مسلمینه تعرض و تجاوز اولنمغه رضای شریفز یوقدر اویله اولسه مأمولدر که همیشه وقایع حالات...*

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب در خصوص رفع شربت

خانه وزجر و منع ارباب فسق

اطناب خیام رفعت و اسباب قیام حشمت حضرت عالی رتبت فلك مكنت شمسه ایوان عزت نیر آسمان شوکت خدیو کامکار شهریار مکرمت شعار جمشید خورشید طلعت خاقان کیوان منزلت دارای تاج و تخت، داور فیروز بخت خسرو و فغفور فر، شاه فریدون سیر، واسطه عقد بختیاری، نگین خاتم جهانداری، همایون دولت مشتری سعادت، جم جاه و نصف پناه و الاصدر بلند قدر طهماسب شاه لازالت شمس حشمته من افق الاقبال نائره و ما برحت بدور دولته فی بروج السعادة دائرة اوتاد شرف و عزت ایله ممدود و امداد و اسعاد توفیق و میمنت ایله موفور و نامعدود اولوب پرتو آفتاب شوکت و انوار ماهتاب معدلتلری لامع درخشان و ساطع و تابان اوله تا صحایف جراید جهانی لطایف عوارف سبحانی موشح و مهذب و صفایح لوایح زمین و زمانی منایح فیوض آسمانی مرشح و مرتب قیله قوایم مسند اقبال و دعائم رواق اجلال مستحکم و استوار و دائم و برقرار اوله.

بدایع روایع محبت و صنایع ذرایع تحیت که باعث انشراح صدور ارباب حضور و موجب افتتاح ابواب سرور و ارتیاح اصحاب حبور در نگاهشته اقلام مودت ارقام اولوب و ساطت حمامه نامه ایله اول صوب مکررم گرامی و حرم محترم سامی به انهادن صکره انباء ضمیر حقایق سمیر و مرآت طبع منیر خورشید نظیر اولدر که

مهب ریاح الفتدن نسائم عنبرین شمایم صدق و ولوزیده و ریاض خلتدن ازهار حسن عقیدت و وفا گشاده و دمیده اولوب دستیاری قاصدان فرخفال و واردان مناہل اقبال ایله^۱ مجموعه نوادر اشارات و گنجینه جواهر عبارات کتاب بدیع المثل و خطاب مسرت منال که رقوم الفاظ غراسی مفاتیح کنوز و نقوش سطور دلرباسی مصابیح رموز غره بیاضی دری رخشان کبی لامع النور و سواد مدادی مانند طره جعد حور معاهد معانیسی بدایع بلاغتی متضمن و قواعد مبانیسی اسلوب مرغوب فصاحتہ مقررندر احسن ازمان و اسعد اوانده مجلس انس روحانی به ورود یولوب محفل حب جاودانیده بهجت افزود واقع اولوب درج درر مکنون مفاوضه لطیفه براعت نمونده ظاهر اولان مخایل مصادقت و اتحاد و دلایل صدق فواد ملحوظ انظار اولی الابصار اولوب عهد موالات حصین و شدید و عقود مصافات ر کین و سوید ایدوکی مفهوم و رسوخ و استحکام مبانی وفاق تام ممتنع الزوال و الانقسام اولدوغی معلوم اولدی واقعا شاهد حال و صدق مقال اول جناب عالی لازال محفوظاً بصنوف المعالی قبلندن ظهور و صدور ایدن سعی مشکور تعاقب ایام و ادوار ایله چهره روزگار ده باقی و مذکور اولمق محققدر لازمه شان مکارم نشان اصحاب همم علیه و ارباب شیم مرضیه بودر که صلاح کار دین و دنیائی همیشه اندیشه ایدوب صدق ایمان و وفای عهد و پیمانی پیشه ایدر لرباعث نتایج عزت منزلین و سبب سعادت دارین در لاجرم بزم دخی نیت خیر امنیت مز متصدی مصالح ملک و ملت و مناظم دین و دولت در عرصه عالمی اشراق اشعه عدل ایله روشن و مجلی و شعائر شرع مطهر ایله محلی ایتمک انب و اوجبدر که وقایت نظام مملکت مراقبت نسق شریعتہ و صیانت و صلاح و جمعیت محافظت ارکان سنتہ مربوط و ابتغای رضای فضل نامتناهی امضای نوامیس و فرمان الهی به و بقای قواعد جهانداری و دولت دستگاہی اقتداء سنن سنیه حضرت رسالت پناهی به منوط در لابد اجراء قوانین شریعت غرا و احیاء معالم ملت حنیفه بیضا مطلب اعلی و مقصد اقصى و اقتفاء آثار صحابه کرام و تابعین و اتباع اطوار ائمه دین و هداة مهتدین سبب جمع نشأتین احری و اولی و شرعا و عقلا افضل و اولی در و موجب تلیق اسباب استبقاء دین و دنیا در نور حق بین و یقین ایله روشن اولان خرد عاقبت بین قتنده ظاهر و مستبین

در که خواقین دیندار و سلاطین شریعت شعار هر بار که صفحهٔ اکناف و اطراف دیاری
چرك شرك و خاشاك الحاد و فساددن تیغ آبدار ایله تطهیر و پاك ایده لر اقتضاء جبلت
عادلانه اوزره ساحت مملکتی دخی انوار عدالتله مستنیر و تابناک ایتمک لازم و
متحتمدر و رفع اسباب شر و شور و قمع آلات فسق و فجوره اقدام شرایط مسلمانی
و الزم ضوابط جهانبانی دن اولمشدر. زیرا فحوای بشارت مؤدای کلام معجز نظام
ربانی و مضمون هدایت مشحون تنزیل واجب التبجیل سبحانی و من یطع الله و الرسول
فاولئك مع الذين انعم الله عليهم اوزره اطاعت و فرمانبرداری باعث نیل مرضات
حضرت باری و بشرای فمن تبع هدای فلاخوف علیهم و لاهم یحزنون. زمره اهل
ایمان و فرقهٔ اصحاب عرفانه مسرت بخشای و هدایت نموندر لاجرم ابناء زمانک سیم
سیمای بنت العنب دن دست تطاولی رفع و ام الخبائثی تعاطی و تناولدن منع اولنوب
فمن شرب منه فلیس منی مضمونی اوزره زجر و ردع اولندیلر. زیرا مشمول انظار ارباب
اعتباردر که شغف باده خرمین زندگانی بی باده و یرر پیاله لاله کبی ساغر دلی تهی و ساده
اولنلر شراب طهور ایله مالامال اولمغه مستعد و آماده اولور و درد خم خمار و درد و الم
خمار شراب که شراب الدوغنه هوشیار فطنت دثار قتنده اعدل گواهدر. آخر بناء عمر
سیل عرم کبی انکله منهدم و خراب اولمسی بی اشتباهدر اهل هوانک ضمیرنده آخر
دمده ندامت حسب حاللری اولوب تباه روزگار اولدقلری اصحاب انتباه یاننده ظاهر
و هویدا در هر لهوده هول مکنون و هر هوسه سهو مقرر و ندر چنگک و ربابک صداسی هبا
و اربابنک غناسی محض هوادر. مرتکبان مناهینک روز حسرتده دود آهسی ظلمات
بعضها فوق بعض^۲ اولمسی معین و منهم ظالم لنفسه مصداقنجه اهل فجور کندولر هجور
موفور ایتدیکی مبیندر پس صاحب ایمان کامل خردمند عاقله واضح در که حدیث
بشارت توریث من لم یتغن بالقرآن فلیس منی مفهومی اوزره صغیر مقربان درگاه
وندای مسرت فزای اشهد ان لا اله الا الله مشنف اسماع جان و مشرف صماخ جنان
اولمیوب نعره‌های و هوده کچن عمر بیهوده به پشیمان اولورلر هر جوان صادق غزیمت
چون الف مستقیم میان جانندن محراب مناجاتده قائم و هر پیر خمیده قامت انتساب

عبادتده، قییم و دال مثال دعا اوزره ملازم اولوب مجامع رود و سرود دیرینه جوامع عبادتده ورد حمد و درود و اثناء نغمات بم و زیرده زمزمه تسبیح و تکبیر صوامع مسامعه جایگیر اولمشدر.

بحمد الله تعالی ومنه المنه والالاء که سکان ممالک محمیة اسلامیة صینت عن-
الآفات والبلية بشرایف المواهب السبحانية صدق طویت و خلوص نیت ایله اجتناب
ردائل خصایل و قبایح و سیئات و لایزاله امثال. وجوه طاعات و قبول نصایح و عباداتده
سعی محمود و بذل مجهود ایتمکده در لایحه صفحه بال خیر منال اجراء اوامرو نواهی
الهی و اظهار شعائر شرایع نبوی در هر آینه حضرت رب ذی الجلال جل عن الأشباه
والأمثال رضای خیر اقتضاسی ابتغاید نلرک منجوق رایات اقبال و اعلام جاه و جلال لری
فضای منتهای آمالده افراخته و نمایان و شوارق آیات توفیق لمعات لری افق صبح تأییددن
غایت ارتفاع ایله رخشان و تابان قلنمق بفضلله الا و فر میسر و مقدر در و مطاوی کلام
محبت ارتسام و فحاوی پیام صداقت انجامده بعض قضایا انها اولنوب برادوست
اکر ادنی زینل بیک آدم لری قصبه طسوجدن کوچ ایندیروب کندو اولکه لرینه الحاق
ایندیکی و نیت حج و زیارت و قصد کسب و تجارت ایچون سمت عراقه وارد اولان
قافله یه امیر عمر مانع اولوب بعده نهب و غارته جسارت ایله خیلی خسارت اولندیغی
انبا اولنمش ایمدی بو خصوص ایچون زینل بکه و امیر عمره فرمان قضا جریان ایله
منهیان اوامر عالی شان اولان چاوشلر کوندر یلوب بوقضیه غیر مرضیه یه اصل و مبادی
و ظهور و صدورینه باعث و بادی کیملر اولوب وجه و سبب نه ایدو کنه جواب اولمشدر
که موجب فتنه و فساد اولنلره لایق و سزا اولدقلری اوزره عتاب و جزا اولنه صیانت
مواتیق ذات البینده سعی و اقدام و جل اهتمام لری مبذول اولوب اصلا جاده ادبدن
خروج و عدول ایتمیه لر.

رساننده نامه نامی و بر آرنده صحیفه گرامی، قدوة الامجد والاعیان، عمدة الامائل
والاقران، حمزه سلطان دام مجده تمهید ضوابط شریطه وثیقه اتحاد و تشیید روابط
سلیقه و داد ایدوب اداء رواتب موالات و ابقاء قواعد وفا و مصافاتدن صکره یمن

عنایت و حسن اجازتله مشمول انظار قبول و اقبال اولوب اول صوب عزت انتساب و
رفعت منابه توجیه و ارسال اولندی.

همیشه سرادق شوکت و سعادت و بارگاه حشمت و مکتب در عرصه مجد و عزت
قائم و اساس دولت و بنیان سیادت بتأیید و تأیید مستحکم و دائم باد بالنبی و آل‌ه
الامجاد. *

* منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۱۳-۱۱. این نامه عیناً درج ۲ منتظم ناصری آمده
است با تغییر افعال و روابط به افعال و روابط فارسی چنان که بیاید.

صورت نامه سلطان سلیمان خان

اطناب خیام رفعت و اسباب قیام حشمت حضرت عالی رتبت فلك مكننت شمسه ایوان عزت، نیر آسمان شوکت، خدیو کامکار...

غرض از انباء ضمیر حقایق سفیر و مرآت طبع منیر خورشید نظیر آن است که نسایم عنبرین شمایم صدق و ولا از مهب ریاح الفت و ازهار حسن عقیدت و وفا از ریاض خلت گشاده و دمیده شده و مجموعه نوادر اشارات و گنجینه جواهر عبارات کتاب بدیع المثل و خطاب مسرت منال که رقوم الفاظ غرایش مفاتیح کنوز و نقوش سطور دلربایش مصابیح رموز، غره بیاضش مانند دری درخشان لامع النور و سواد مدادش مانند طره جعد حور، معاهد معانی آن بدایع بلاغت را متضمن و قواعد مبانی آن به اسلوب مرغوب فصاحت مقترن است، با دستیاری قاصدان فرخ فال و واردان مناهل اقبال در احسن ازمان و اسعد اوان به مجلس انس روحانی وارد و در محفل حب جاودانی بهجت افزا واقع شده مخایل صداقت و اتحاد و دلائل صدق فؤاد که از درج درر مکنون و از مفاوضه لطیفه براءت نمونش ظاهر است ملحوظ انظار اولی-
الابصار شد. حصانت و تشیید عهد و موالات رکین و سدید عقود و مصافات مفهوم و مبانی وفاق تام و رسوخ و استحکام ممتنع الزوال و الا انفصام معلوم گردید. سعی مشکوری که از جانب آن جناب عالی لازال محفوظاً بصنوف المعالی ظهور و صدور یافته و اقعاً شاهد حال و صدق مقال بوده محقق است که باتعاقب ایام و ادوار در چهره

روزگار باقی و مذکور باید بماند. لازمهٔ شان مکارم نشان اصحاب همم علیه و ارباب شیم مرضیه این است که صلاح دین و دنیا را همیشه اندیشه و صدق ایمان و وفای عهد و پیمان را پیشه کرده باشند که این حال باعث نتایج عزت منزلین و سبب سعادت دارین است. لاجرم نیت خیر آیت ما نیز متصدی مصالح ملک و ملت و مناظم دین و دولت است. عرصهٔ عالم را با اشراق اشعهٔ عدل روشن و مجلی و با شعایر شرع مظهر محلی کردن از اهم واجبات و اتم مهمات است. زیرا هر سلطان عادل و ملک دانادل که سعی معالم دین و راعی مراسم شرع مبین بوده مالک زمام مهام انام و ماسک عنان احکام امر و نهی اهل اسلام است هر آینه به مراعات جانب اوامر و به حمایت اسالیب مکارم مآثر سعی موفور کردن انساب و اوجب است که وقایت نظام مملکت به مراقبت نسق شریعت و صیانت صلاح جمعیت به محافظت ارکان سنت مربوط و ابتغای رضای کامل و فضل نامتناهی به امضای نوامیس و فرمان الهی و بقای قواعد جهاننداری و دولت دستگاهی به اقتدای سنن حضرت رسالت پناهی منوط است. اجراء قوانین شریعت غرا و احیاء معالم ملت حنیفهٔ بیضا مطلب اعلی و مقصد اقصی است و اقتفاء آثار صحابهٔ کرام و تابعین و اتباع اطوار ائمه دین و هداة مهتدین سبب جمع سعادت نشأتین اولی و آخری و در شرع و عقل افضل و اولی است. در نزد خرد عاقبت اندیش که با نور حق بین و یقین روشن است ظاهر و مبین است که خواقین دیندار و سلاطین شریعت شعار هر بار که صفحهٔ اطراف و اکناف دیار را از چرک شرک و خاشاک الحاد و فساد با تیغ آب دار تطهیر و پاک کرده باشند نیز لازم است که بر اقتضای جبلت عادلانه ساحت مملکت را با انوار عدالت مستنیر و تابناک سازند. چون رفع اسباب شر و شور و قمع آلات فسق و فجور از اقدم شرایط مسلمانی و الزم ضوابط جهانبانی شده است زیرا بر فحوای بشارت مؤدای کلام معجز نظام ربانی و مضمون هدایت مشحون تنزیل واجب التبجیل سبحانی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم اطاعت و فرمان برداری باعث نیل مرضات حضرت باری و بشرای فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لاهم یحزنون^۲ به زمرهٔ اهل ایمان و فرقهٔ اصحاب عرفان مسرت بخشای و هدایت نمون است لاجرم از سیم سیمای بنت العنب تطاول دست ابنای زمان رفع و ام الخبائث

هم از تناول و تعاطی منع و بر مضمون فمن شرب فلیس منی زجرو ردع گردیده شده‌اند. زیرا مشمول انظار ارباب اعتبار است که شغف، باده خرمن زندگانی رابه باد می‌دهد و ساغر دل‌های آنان که مانند پیاله لاله تهی و ساده است مستعد و آماده می‌شود که با شراب طهور مالا مال بگردد و در نزد هوشیار فطنت دثار درد و الم خمار و درد خم خمار عادلانه گواهی می‌دهد که شراب شر آب است با واسطه آن سبیل عرم بالاخره خراب و منهدم شدن بنای عمر امری ناگزیر است. در پیش اصحاب انبیا ظاهر و هویدا است که حسب حال ضمایر اهل هوا در آخر دم ندامت بوده و تباہ روزگار شده‌اند. در ره لهو و هو لی مکتون و به هر هوس سهوی مقرون است. صدای چنگ و رباب هبا و غنای ارباب آن محض هواست. دود آه مرتکبان مناهی در روز حسرت ظلمات بعضها فوق بعض است به طور معین و نیز بر مصداق و منہم ظالم لفسه جور موفور فجور که به نفس خودشان می‌کنند مبین است. پس به صاحب ایمان کامل و شخص خردمند عاقل واضح است که کسانی که بر مفهوم حدیث بشارت توریث من لم یتغن بالقران فلیس منی صغیر مقربان در گاه و ندای مسرت افزای اشهدان لا اله الا الله مشنف اسماع جان و مشرف صماخ جنان نشده‌اند، عمری که بانعرة های وهوی بیهوده گذرانده‌اند از آن پشیمان می‌شوند. هر جوان صادق عزیمت چون الف مستقیم میان در محراب مناجات قائم و هر پیر خمیده قامت در انتساب عبادت مقیم و مثال دال بر دعا ملازم شده است. در جای مجامع رود و سرود در جوامع عبادت ورد حمد و درود و در اثناء زیر و بم نغمات زمزمه تسبیح و تکبیر در صوامع و مسامع جایگیر شده است بحمد الله تعالی و منه المنه و الآلاء که سکان ممالک مجمعہ اسلامیہ صینت عن الآفات و البلیة بشرایف المواهب السبحانیة با صدق طوبیت و خلوص نیت به اجتناب رذایل خصایل و قبایح سیئات به راه امثال رفته و در وجو طاعات و قبول نصایح و عبادات بر سعی محمود و بذل مجهود هستند لایحه صفحه بال خیر منال اجراء اوامرو نواهی الهی و اظهار شعایر شرایع نبوی است. هر آینه حضرت رب ذی الجلال جل عن الاشباه و الایمال آنان که رضای خیر اقتضای او را ابتغا می‌کنند بفضلہ الاوفر میسر و مقدر است که منجوق آیات اقبال و اعلام جاه و جلالشان را در منتهای فضای آمال افراخته و

نمایان و شوارق آیات توفیق لمعاتشان را از افق صبح تأیید باغایت ارتفاع رخشان و تابان‌گردد و در مطاوی کلام محبت‌ارتسام و فحاوی پیام صداقت انجام بعضی قضایا آنها گردیده بود که از قراری که خبر داده شد گماشتگان زینل بیک اکراد برادوست را از قصبه طسوج کوچانیده و به بوم خودشان الحاق کرده‌اند و قافله‌ای که به نیت حج و زیارت اوقصد کسب و تجارت به سمت عراق وارد آمده امیر عمر مانع شده و بعد به نهب و غارت جسارت نموده و خسارت کلی رسانیده است. بنابراین برای رفع این غایله چاوشان که منهیان او امر عالی‌شانند با فرمان قضا جریان به طرف زینل بیک و امیر عمر فرستاده شد و دستور العملی داده شد که آنان که موجب فتنه و فساد و به این قضیه غیر مرضیه اصل و مبادی و به ظهور و صدورش باعث و بادی شده‌اند معلوم کنند که وجه و سبب چیست و بفهمند و عتاب و جزاء مایلیق و سزای آنها را اجرا بنمایند و در صیانت موثیق ذات‌البین سعی و اقدام و جل اهتمام آنان مبذول باشد ابداً از جاده ادب عدول و خروج نکنند.

رساننده نامه نامی و بر آورنده صحیفه گرامی که قدوة الاماجد و الاعیان، عمده الامل و الاقران حمزه سلطان دام مجده است، تمهید ضوابط و وثیقه اتحاد و تشدید روابط سلیقه و داد کرده بعد از اداء رواتب موالات و ابقاء قواعد وفا و مصافات بایمن عنایت و حسن اجازت مشمول انظار قبول و اقبال شده و به آن صوب عزت انتساب و رفعت مناب توجیه و ارسال گردیده است.

همیشه سر اداق شوکت و سعادت و بارگاه حشمت و مکنّت در عرصه مجد و عزت قائم و اساس دولت و بنیان سیادت به تأیید و تأیید مستحکم و دائم باد بالنبی و آله و الامجاد.

سلیمانیه یکی از زیباترین و آراسته‌ترین مساجد عالم اسلام است. این مسجد از سه مربع مجاور یکدیگر ترکیب شده که نخستین را حرم یا صحن مقدس گویند و آن یکی از شاهکارهای هنر اسلامی به‌شمار می‌آید. قسمت دوم مسجد است و قسمت سوم روضه (باغ) نام دارد و قبر سلیمان در این مربع قرار دارد. گنبد این بنا تقلیدی است از سن صوفی (ایاصوفیه) و چهار گل دسته دارد از سنگ خارا (گرانیت) قرمز رنگ با سرستون‌هایی از مرمر سفید. محراب و کرسی و منبر و مصطبه و مقصورة سلطان نیز از مرمر سفید است مزین به حجاری‌های بسیار زیبا. شیشه‌های پنجره‌ها دارای نقش‌های زیبایی است از گلهای یا از حروفی که کلمه الله را تشکیل می‌دهد. بر سر در آن آیه نور یعنی آیه الله نور السموات والارض تا والله یهدی بنوره من یشاء نوشته شده است. در اطراف مسجد، بقاع و ابنيه خیریه عمومی ایجاد شده من جمله مکتبی برای تعلیم اطفال و آشپزخانه‌ای برای فقرا و چهار مدرسه و یک دارالحدیث و یک دارالقراءة و یک مدرسه طب و یک دارالشفاء (بیمارستان) و یک کاروان‌سرا و مخزن آب (سبیل‌خانه) و یک کتاب‌خانه.

ساختمان سلیمانیه در هشتم شوال ۹۶۳ هجری برابر ۱۶ اوت ۱۵۵۶ پس از شش سال به پایان رسید و معمار آن سنان معمار معروف عثمانی است. خرج بنای سلیمانیه بالغ بر ۷۰۰۰۰۰۰ دوکای طلا بوده و این تنها مسجدی است که سلیمان به نام خود ساخته است در حالی که پیش از این شش مسجد ساخته و هر یک را به نام پدر خود سلیم و زن محبوب خویش خرم سلطان و فرزندان خود نامیده بود.

نامه شاه ظهاسب صفوی به سلطان سلیمان^۱

تحفه دعائی که از روایح مسکیه الفوایح آن صوامع مجامع مسبحان ملاً اعلیٰ معطر شود و هدیه ثنائی که از فروغ لوامع آن جوامع مناظر کروبیان عالم بالامنور گردد نثار و ایثار بارگاه اعلیٰ و مجلس معالی اعلیٰ حضرت فلك رتبت سپهر بسطت کیوان رفعت خورشید منزلت سکندر ابهت سلیمان مرتبت، پادشاه فریدون جاه جم اقتدار، خاقان دارا رای کسری شعار، مظهر انوار تأییدات ابدی، مظهر اسرار هب لی ملکاً لاینبغی لاحد من بعدی^۲. شہسوار عرصه خاک، فارس یکران کره افلاک، مهر سپهر سلطنت و خلافت، و بدر منیر اوج نصف و عدالت.

شهنشاه عالم شه کامران	سکندر سریر سلیمان مکان
جهان پر تو از نور رایش گرفت	سپهر افسر از خاک پایش گرفت
فریدون جم قدر عالی مدار	پدر بر پدر خسرو کامکار
درش کعبه حاجت اهل دل	ولی طوف دلها کند متصل
مراعات خلق خدا کار او	در آن کار لطف خدا یار او
بود خاتمش چون سلیمان به دست	کز او شد روا حاجت هر که هست

شاهنشاهی که آسمان قدرش چون قدر آسمان بیرون از ادراک عقول و او هام است و سپهر سریرش چون سریر سپهر متجاوز از مدارک مشاعر افهام . برق حسام

۱- عنوان نامه در منتظم ناصری: صورت نامه که شاه ظهاسب صفوی به سلطان سلیمان

فرستاد به تهنیت اتمام مسجد جامع در استانبول . ۲- سورة ص ۲۴

خون آشامش آتش آهنگ و غمام انعامش چون انعام غمام بی توقف و درنگ .
 مؤسس مبانی السلطنة العظمی، مرصص قواعد المخالفة الکبری. حارس حوزة الدین ،
 حافظ ثغور المسلمین ، قاتل الکفرة والمشرکین.

آن شاه که از بلندی بخت	بالاتر از آسمان زند تخت
محتاج درش هزار خاقان	فغفور کمینش از غلامان
هر چاشنگهی بر آستانش	صد خان حطا کشیده خوانش
بر ماه کشیده بارگاهش	مشکین شده چین ز خاک راهش
مثلش نشنیده گوش دوران	سلطان جهانیان سلیمان

صافی ضمیری که اشراقات ضمیر منیرش در شب دیجور حوادث زمانی و
 نوایب آسمانی چون ماه چهارده تابان و لامع است و رای عالم آرای و خاطر صواب
 نمایش بر حال مستقبل چون ماضی آگاه و مطلع.

دلش به نور یقین از دریچه امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست
 سلطان مؤید کامکار مظهر کریمه یخلق مایشاء و یختاراً.

فریدون طلعتی خورشید جاهی	سکندر حشمتی دارا سپاهی
محیط مکرمت دریای رحمت	سپهر معدلت خورشید دولت
شهنشاهی که دوران کهن سال	بدو داده نوید فتح و اقبال
جهان داری که دارای جهان است	ثنایش انس جان انس و جان است
دلش گنجینه اسرار شاهی	ضمیرش مطلع نور الهی
قضا همراه فرمان روانش	قدر همچون ظفر از پی دوانش
سپهر اندر خم چو گانش گوئی	محیط از جود او سرمایه جوئی

فیاضی که اقطار امطار فیض غمام انعامش بر ریاض آمال و حدایق احوال عموم
 انام علی الدوام فایض و باران است و رشحات سحاب احسان بی غایتش بر کشت زار
 آرزوی سائلان امیدوار، علی تعاقب الادوار ساکب و ریزان . رای منیرش ثالث-
 النیرین و پایه قدر رفیعش فوق الفرقدین . بسطت جاه عریضش متجاوز از چهار سوی

ارکان و پنج نوبت دولتش فراز طارم کیوان. وسعت غرف کمالش زیاده از عرصهٔ
مسدس خاک و رفعت کنگرهٔ قصر جلالش محاذی صرح ممرد افلاک .

ای فلک بر درت کمینه غلام	اخترت تابع و زمانه به کام
شب به پاس تو هندویی است سیاه	بسته بر پای خود جلاجل ماه
هر ولایت که چون توشه دارد	ایزد از هر بدش نگه دارد
زان سعادت که در سرت دانند	سرور هفت کشور خوانند
پنجمین کشور از تو آبادان	وز توشش کشور دگر شادان
خاتمی نصرت الهی را	ختم بر توست پادشاهی را

سلطان فلک قدر گردون و قار، خاقان جم‌جاه سلیمان اقتدار، قیصر والا فر
سکندر نشان، خسرو دولت‌قرین صاحب‌قران. عامر بلاد الاسلام، ماحی آثار الکفر
والظلام. کاسر هیاکل الاضنام، ناصب رایات اللطف والاحسان بالرأی الصائب، ماحی
رسوم الشرك والعصیان بالحکم الثاقب.

الا ای شهنشاه انجم سپاه	که زید ترا چون فلک بارگاه
سعادت قرینی و صاحب قران	تویی کامیاب و تویی کامران
درخشنده مهری ز اوج کمال	چه مهری که هرگز نبیند زوال
ز روی توهر ذره‌ای دل فروز	نباشد عجب گر کند کار روز
الهی ز دوران ملالت مباد	نو خورشید ملکی زوالت مباد

واضع میزان البر والاحسان ، قامع بنیان الجور والطغیان ، مفیض زوارف
العوارف علی قاطبة الاسلام، راقم آیات الرفعة والرحمة علی صفحات الایام .

شه مغرب که مشرق را پناه است	سلیمان کاخترش بالای ماه است
ز اقصای خطا تا آخر روم	کس از خوان عطایش نیست محروم
طریق جد و آبا پیش برده	غم درویش از ایشان بیش خورده
به هر حاجت که خلق آغاز کرده	دری دارد چو دریا باز کرده
ز عدلش ظلم کیشان بداندیش	نکرده ظلم الا بر تن خویش
سپاهی از سیاست در زمانش	نکرده زور الا بر کمانش

کسی جز زلف خوبان سمن موی
 پیرشانی ندیده يك سر موی
 زن بیوه زمال و حشمت پر
 به مرغ خویش داده دانه در
 به دورش آن چنان گشتند مردم
 که حرف احتیاج از دهر شد گم
 پادشاه جم جاه عالم پناه، مصدوقه السلطان العادل ظل الله ، باسط بساط الامن
 والامان، ناشر آثار البر والامتنان علی قاطبة اهل الایمان، الفائض من بحار انعامه و
 رشحات افضاله مآثر ان الله یأمر بالعدل والاحسان^۱.

شاهنشاه آفتاب سایه
 دارنده تخت پادشاهی
 تاج تو و رای تاج خورشید
 هر جا که دلیست قاف تا قاف
 کی خسرو کی قباد پایه
 دارای سپیدی و سیاهی
 تخت تو فراز تخت جمشید
 از دوستی تو می زند لاف

شهریاری که در رسوم سلطنت و خدایگانی قیصر و خاقان بنده اوست و در
 آیین عدالت و جهان بانی کسری و نوشیروان خجل و شرمنده او

قیصر عصر و خسرو آفاق
 در عدالت چو قیصر و خاقان
 کاش نوشیروان کنون بودی
 تاز دعوی عدل شرمنده
 پادشاه جهان علی الاطلاق
 بنده او هزار نوشروان
 عدلش از بیشتر فزون بودی
 خسرو روم راشدی بنده
 کردی از بندگی سرافرازی
 پیش شاه مجاهد غازی

المؤید بعنایات الرحمانیة، الموفق بالطاف الربانیة، المستعین بمواهب الملك
 العزیز المنان، المستفیض من رشحات الفضل والامتنان (سلطان البرین و خاقان البحرین
 سمی نبی الثقلین، وارث ذوالقرنین، كهف الخافقین، خادم الحرمین الشریفین ، شمس
 للسلطنة والشوكة والحشمة والقدرة والخلافة والعدالة والعظمة والابهة والصفة و
 العزة والاقبال، سلطان سلیمان شاه بن السلطان سلیم خان)^۲ لازالت اعلام خلافته مرفوعة
 فوق السماء وارقام سلطنته مرقومة علی لوح البقا گردانیده به وسیله دعای بی ربا
 خود را بر مرآت خاطر خطیر و جام جهان نه ای ضمیر منیر آفتاب تنویر جلوه می دهد

۱- النحل ۹۲ ۲- در منتظم ناصری این قسمت قبل از نخستین اشعار مندرج در نامه آمده است.

و همواره اراده خاطر الهام‌پذیر بدان متعلق است که به میانم بخت فیروز و مساعی دولت عالم افروز توفیق اشاعت انوار عدل و داد نسبت به کافه عباد و بلاد و تأیید قلع و قمع بنیان اصحاب شرك و فساد رفیق حال و قرین امانی و آمال آن پادشاه صاحب اقبال گردد و حقا و کفی به شهیدا که تا از نسایم لطف الهی و فیضان عنایت نامتناهی پادشاهی نفعات امن و امان به مشام جان همگنان و رشحات مکرمت و احسان به کام عالیان رسیده همیشه محب نیکوخواه به مقتضای و اشکر و انعمه الله ان کنتم ایاه تعبدون^۱ به مراسم شکرگزاری مواهب سبحانی و عواطف حضرت خاقانی که در این مدت مشاهد دیده اعتبار و منظور نظر اولی الابصار شده قیام و اقدام داشته و پیوسته منتهای همت بلند و قصارای نیت ارجمند بر حسب مؤدای و او فوا بالعهد ان العهدکان مسئولاً^۲ گماشته و به واسطه مشاهده مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن پادشاه عرصه آفاق خود را دروادی محبت و اخلاص و طریق مودت و اختصاص چنان بی‌تاب و بی‌اختیار می‌باید که روز به روز مواد موافقت حقیقی و مصادقت صمیمی یکی در صد و هزار بلکه بیرون از حد و عد و شمار در خاطر خطیر سمت تزیید و ترقی دارد.

الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی هدانا له^۳.

حال بی‌شائبه تکلف و شیوه تصلف عموم عالمیان خصوصاً مردم ممالک ایران از پیر و جوان و کافر و مسلمان و ترک و تاجیک و دور و نزدیک و وضع و شریف و قوی و ضعیف ذکرراً و اناثاً حتی طفلان خرد و پیران سال خورد، از هفت ساله تا هفتاد ساله، در گاه ریبیگاد و هر شام و سحرگاه، بعد از ادای فرایض طاعات دعا دوام دولت روز - افزون و نظام قوام و اسباب سلطنت همایون آن اعلی حضرت فلك مرتبت را بر ذمت همت خود از لوازم داشته‌اند بلکه همواره به منزله فرایض انگاشته^۴.

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب
جهود و گبر و ترسا و مسلمان
همی گویند در تسبیح و تهلیل
الهی عاقبت محمود گردان

۱ - البقره ۶۷ ۲ - الاسراء ۲۶ ۳ - الاعراف ۴۱

۴ - از این اشارات برمی‌آید که این نامه بعد از ترك مخاصمات ایران و متعاقب محاربات سال ۹۶۰ هجری نوشته شده نه ۹۵۸ چنان که در منتظم ناصری آمده.

ولاشك دعائی که در شبهای تار ارباب حاجات خصوصاً چندین هزار نفس که هر ساله با وجود فراغ خاطر و جمعیت حواس باطن و ظاهر به طواف بیت الله الحرام و زیارت مدینه مکرمة حضرت سیدالانام و مشاهد مقدسه حضرت ائمه کرام علیه و علیهم افضل التحیه والسلام مشرف شده و در آن اماکن شریفه که قبله حاجت روا و کعبه حاجات ارباب صدق و صفا است روی به محراب اطاعت آورند و به تضرع و ابتغال از درگاه حضرت قاضی الحاجات و مجیب الدعوات مسألت نمایند ، چنانچه احادیث و روایات صحیحه بدان وارد است به عز اجابت مقرون و آثار آن به روزگار فرخنده آثار همایون عاید شده و خواهد شد ان شاء الله تعالی.

بعد هذا مرفوع رای عالم آرا و مشهود ضمیر منیر خورشید انجلا که مانند جام جهان نما از چهره امانی و آمال پرده گشا است می گرداند که چون قواعد اخلاص و روابط اختصاص مقتضی آن است که به وسیله مناسبات و واسطه تقریبات خود را فریاد خاطر فیض مآثر آورده روز به روز مبانی مصادقت و موالات و معاهد محبت و مصافات را التیام و استحکام دهد لهذا چون قبل از این به چندسال از واردان آن صوب صواب استماع افتاده بود که رای خیر اندیشه که همیشه معمار بیوت الله است بروفق طاعت انما یعمر مساجد الله^۱ به بناء مسجد اسس علی التقوی^۲ بانی ثانی مسجد اقصی گردیده و به عمارت مسجد خجسته بنیاد التی لم یخلق مثلها فی البلاد^۳ جمهور عباد را آثار و البیت المعمور و السقف المرفوع^۴ منظور و مسموع گردانیده تا عموم اهل اسلام در آن مکان شریف که از غایت شرافت محل و مقام ثانی بیت الله الحرام و جامع مضمون این ابیات بلاغت انتظام است به عبادت و تلاوت قیام نمایند .

مسجد شه جامع فیض اله	زمزمه ذکر رساند به ماه
آمده در وی ز سپهر کبود	فیض به یک خواندن قرآن فرود
غلغل تسبیح به گنبد درون	رفته ز نه گنبد بالا برون
هر که سعادت بودش رهنمای	بردر اوسر نهد آنگاه پای

در این ولا که خبر توفیق اتمام آن بنای خیر عالی شان بدین جانب به مبارکی

و فرخندگی رسید کمال بهجت و خوش حالی روی نمود. ان شاء الله تعالی که بر احبای دولت روز افزون مبارک و میمون و خجسته و همایون باد و جهت تهنیت و مبارک باد عمده اصحاب الاعتماد و الاعتبار کمال الدین تبت آقا را که از قدمای معتقدان و خدمتگاران این سلسله است فرستاده شد و بدین تقریب سه جلد مصحف اعلی که احسن تحف و هدایا و نسبت بدان عالی بنا از تحف دیگر انسب و اولاست اهدا و ارسال رفت و آنه لکتاب عزیز لایأتیه الباطل من بین بدیه و لامن خلفه^۱.

اگر چه مخلص به حسب ظاهر به عبادت در آن مکان مستطاب مشغول نمی شود به مقتضای الدال علی الخیر کفاعله از ثواب تلاوت در آن صوب صواب بهره مند گردد و ثوابات آن بی شبهه به روزگار فرخنده آثار همایون آن حضرت عاید خواهد شد و چون اهتمام در تزئین اماکن شریفه امری است مرغوب و به غایت مستحسن و مطلوب و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب^۲ تعیین فرش لایق سبب زینت بلکه از مصالح ضروری آن مسجد است و در این ممالک قالی را به قدر بد نمی بافند و این محب نیز فی الجمله از نقاشی و قوفی دارد و بی تکلف فرستادن قالیهای به تکلف جهت آن مسجد جدید و معبد سعید مناسب می داند و در خاطر می گذرد و موقوف به تشخیص عدد طول و عرض و رنگ متن و حاشیه است. اگر اشارت فرمایند که آن تفصیل مشروحاً نوشته با ذراعی^۳ که طول و عرض مقرر شده از آهن ساخته مصحوب کمترین بندگان در گاه عالم پناه تبت آقای مشار الیه بفرستند که زیاد و کم نشود به همان قاعده ترتیب داده پای انداز و اقفان و اقف دعا و طاعت و مقیمان آستان عبادت و اطاعت گرداند و چون این نوع ارادت محض خیر و خیر محض است طریق خصوصیت مقتضی آن است که در امثال این موارد حجاب از جانبین مرتفع شود و ترقب که بی تکلف و توقف خصوصیات مذکور هر مفصل و مشروح^۴ در صحیفه آنها و اعلام مرقوم گردانند تا مخلص نیز از ثوابات آن محظوظ و بهره مند باشد.

چون غرض معتدبه از انشای صحیفه اخلاص منحصر بر عرض قواعد و روابط

۱- سوره فصلت آیات ۴۱ و ۴۲ ۲- الحج ۳۳ ۳- شاید: یا ذراعی

۴- منتظم ناصری، فریدون بیک: مفصلا و مشروحا

اختصاص است لاجرم عطف عنان قلم مخالفت رقم از صوب اطنا ب نموده به شریطه
دعای بی‌ریا که مستلزم سعادت دین و دنیا است اختصار می نماید.

خدا یا تو این شاه درویش دوست	که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار	به توفیق طاعت دلش زنده دار
همینش بس از کردگار مجید	که توفیق خیرش بود بر مزید*

جواب

عالی حضرت گردون بسطت خورشید طلعت جمشید خصلت بالا منزلت دارا
درایت کسری سیرت برجیس سعادت کی قباد تخت فریدون بخت، شاه سریر حشمت و
کامکاری، ماه منیر سپهر بختیاری، رافع اعلام العز والاجلال، باسط بساط الرأفة
والاعتدال، مطلع کواکب مناقب، منبع شرائف مراتب، جامع مکارم الاخلاق ومفاخر
الشیم، حاوی مراسم الاشفاق و مآثر الهمم، المنظور بوفور الطاف الکریم الوهاب،
المحفوف بصنوف اعطاف الرحیم التواب، جم جاه دولت پناه طهماسب شاه لازال
مستفیضاً من افاضة آثار الهدایة ومستنیراً من اشعة انوار العنایة، بدایع دعوات طیبات
که اضواء علمعاتی جوامع ملکوتی روشن وصنایع تحیات زاکیات که انوار اشراقاتی
صوامع جبروتی مزین قیلوب محض صفوت عقیدت وصدق عالی منقبت دن صدورو
ظهور ایلیه محل قبوله وصولی مأمول اوله قافله نسیم صبا و راحله شمیم صفا ایله اتحاف
واهدا دنصکرده ضمیر بی نظیر مرآت نما و رای منیر جهان آرا الرینه انها وانبا اولنور
که بناء رأفت شاهانه و اساس عاطفت پادشاهانه مز قواعد اتحاد و اصول و داد فطرت
نهاد اوزره م مهد و معتدایکن تأکید مبانی موالات و تشیید مبادی مصافات ایچون وسیله
تقریب نزهت ترغیب و ذریعة ترتیب ایله تحریر کتاب عنبرین نقاب و تسطیر خطاب مستطاب
قیلوب اول سلسله نك اصحاب اعتماد و ارباب اعتبار لر نندن ملازم قدیم خالص صمیم
قدوة الامثال و الاُمَاجِد، جامع المحاسن و المحامد زینل آغا زید قدره ایله بارگاه عز

و اقبال مزه ارسال و ایصال قیلنوب اخبار صحت اشعار و اخبار اولنمش اسعد حالات و ایمن ساعات ده و اصل اولوب نامه مشکین ختامه نک و رود مسرت فزود مکرمت آلودی باعث ودنا معدود و داعی حب ممدود اولوب مضمون مکمون اخلاص مشحوننده مندرج و مخزون اولان معانی مصادقت مبانی معلوم علم جهان بانی و مفهوم رای کامرانی واقع اولوب.

اثناء تقریر و میان تعبیر ده طاعت خالق و مولی جل شانہ و تعالیٰ به مبادرت و عبادت و اهب العطا یا عم احسانه و توالت الائه مسارعت اتم مطالب و اهم مار بکمز اولمق افصاح و ابضاح اولنمش ضمیر خورشید مآثر بکزه اعلاء شعائر اسلام و انفاذ شرایع حضرت سیدالانام علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل السلام ما تعاقب اللیالی و الايام سمتنه بر حسب اقتضاء فطرت اصلی میل کلی و تعلق جیلی اولمق سبب ازدیاد تعلق خاطر جهاننداری و امتداد روابط مراحم شهریار ایدوکی واضح و جلی در ابتغاء لوجه الله تعالی تعمیر اولنان جامع شریف و معبد منیفه شروع و ابتدا اولنمزون اسبق اثناء بنا و بعدالانها لازم اولان مهماتک تدارک و احضاری ایچون اطراف و اقطار ممالک محروسه مزدن هر دباره امر جهان مطاع اصدار اولنوب فرش و قنادیل و مشاعل و سایر لوازم تزیین و مراسم تحسینک مقادری تعیین اولنوب قبل اقامه الصلوة مجموع مهمات مهیا و تمام اولنوب قلیل و کثیر توقف و تأخیر اولنه جق اسباب قالماش بولندی بوبابده شولکه ایجاب فتوت اصداقا و احبابدر مطوی و متروک اولمبوب. طریق اخلاص و راه اختصاص مرعی و مسلوک طو تلمش. همیشه توفیق مسلك تحقیق قرین و رفیق اولمغدن خالی اولمیه خلقت انسانیدن نهایت قصوی و غایت کبری زهد و صلاح و تقوی ایدوکی اوضحدر احری و اولی بودر که اخری و اولیده خیر محض و نفع صرف اولان اعماله عمر عزیز صرف اولنه تا که یوم یقوم الناس لرب العالمین^۱ عنایت خالق مستعان و معین و هدایت حضرت خاتم النبیین صلوات علیه و علی آله اجمعین دائماً رفیق و قرین اولوب. هادیان مسالك دین و راهنمایان منهج یقین یعنی چار ارکان شرع مبین رضوان الله علیهم

اجمعین شفیع و شفیق اوله‌لر.

مشارالیه ایلچی کز تقبیل آستان سامی مکان مزله سعدوشرف تحصیل ایتدکده
جانب شریف کزدن مأمور اولدیغی اموری بی‌قصور سریر سعادت مصیر مزه عرض و
تقریر قیلنوب مراسم رسالت ولوازم صداقتی کماینبغی حسن ادا ایله اتمام واکمال
قلند قدنصکره اجازت همایون مزله صوب صواب نمونه ارسال قیلندی من بعددخی
شرط اخلاص و شطر اختصاص محفوظ و مرعی طوتیلوب ابلاغ آثار صحت و ایثار
اخبار سلامت متوارد و متوالی اوله قبضه حکومت کزده اولان ولایت ده مادام که
شرع شریف مطهر رعایت وصیانت اولنه قواعد صلحه مضرت احتمالی منقطع اولوب
امر معاهد موالات مؤبد و حکم قواعد مصافات مخلددر.

همواره همای آمال برسمای اقبال گشاده بال باد برب العبادو بمحمدو آله الامجاد.*

غرض از خاصگی سلطان، زوجه سوگلی سلیمان و مادر سلطان سلیم ثانی است. در تواریخ ترکیه نام این زن خرم سلطان ذکر شده است. ولی اروپائیان نامش را رکسلان Roxelane نوشته‌اند، گویان که بعضی از مورخین اصل وی را از فرانسه دانسته‌اند ولی اصح آن است که وی روسی بوده و در سال ۱۵۰۵ میلادی به دنیا آمده است و به عنوان یک کنیز به دربار سلطان ترك راه یافته و به تدریج چنان مورد توجه وی قرار گرفته که بر دیگر زنان حرم برتری یافته تا آن جا که رسماً با او ازدواج کرده است و این اول زنی است که با داشتن عنوان کنیز به عقد سلطان ترك در آمده و همسر خاص (خاصگی) و مورد توجه و ممتاز سلطان شده است.

خرم سلطان که در دل و جان شوهر خود نفوذی تمام داشت، می‌خواست که پس از سلطان سلیمان، تخت سلطنت امپراطوری عثمانی را زیر پای پسر خویش سلیم ثانی ببیند. اما با وجود محمد و مصطفی پسران بزرگتر شوهر خود این آرزو هرگز تحقق نمی‌یافت. خرم سلطان که برای سلطنت فرزند خویش سخت می‌کوشید، در صد برابر آمد تا آن دومانع را از میان بردارد. نخست چندان از ابراهیم پاشای صدراعظم در نزد سلطان بدگویی کرد که سلطان صدراعظم خویش را به قتل رسانید. در حالی که مدت چهارده سال وی منصب صدارت عظمای دولت عثمانی را داشت و سلطان چنان بدو دل بسته بود که اغلب با او غذا می‌خورد و گاهی در یک اطاق با هم می‌خوابیدند و ابراهیم که مردی با ذوق و دانشمند و مسلط بر چندین زبان بود، برای مخدوم خویش ساز می‌زد یا از تواریخ گذشته داستانها می‌گفت. به علت همین تأثیر شدید در سلطان بود که ابراهیم مورد حسادت خرم سلطان قرار گرفت و به جرم آن که در طی جنگ با ایران در اعلامیه‌ها خود را سرعسکر سلطان خوانده بود کشته شد. پس از ابراهیم پاشا منصب صدارت برای اس پاشا قرار گرفت. اما اندکی بعد این منصب به رستم پاشا تفویض گردید و در این امر تلقین فراوان خرم سلطان عامل اصلی بود. اندکی بعد خرم سلطان، یکی از دختران سلطان را به نام کاشفه به رستم پاشا داد و موقعیت او را محکمتر ساخت.

وقتی القاس میرزا برادر شاه طهماسب به دربار عثمانی پناهنده شد، خرم سلطان سعی فراوان کرد تا سلیمان را به جنگ با ایران وادارد. چه اولاً می‌خواست که سلیم به نمایندگی پدرش معرفی شود ثانیاً فرصتی جهت ابراز کفایت به دست گماشته‌اش رستم‌پاشا افتد. با این حال، این جنگ به جایی نرسید. در سال ۹۶۰ جنگ ترکان و ایرانیان دوباره شروع شد. سلطان سلیمان، صدراعظم خود رستم‌پاشا را سرعسکر سپاه عثمانی و مأمور حمله به ایران نمود. رستم پاشا به ناطولی رفت و از آن جا به سلیمان پیغام فرستاد که مصطفی محرمانه با ایرانیان ارتباط دارد و بیم آن می‌رود که یک باره عسبان ورزد. سلیمان که در آن هنگام ۶۰ سال داشت ظاهراً به عنوان فرماندهی کل قوای ترك و باطناً برای يك سره کردن کار پسر به ناطولی آمد و روز ۱۲ شوال ۹۶۰ در ارگلی فرود آمد. مصطفی به دیدار پدر رفت و سران لشکر و وزرا و اعیان با احترام فراوان او را به چادر سلطان راهنمایی کردند. ولی وقتی شاهزاده به چادر وارد شد، هفت جلاد لال را با طناب در انتظار خود یافت. مصطفی هر چند پدر را خواند و استرحام کرد به جایی نرسید و در مقابل چشمان سلیمان که در پشت پرده ابریشمین خود را مخفی کرده بود وی را طناب انداختند. پسر دیگر سلطان به نام جهانگیر که انسی تمام به برادر داشت پس از این حادثه از شدت اندوه درگذشت یا به قول بعضی از مورخین، پس از گریستن بسیار در مرگ برادر، خود را در حضور پدر کشت. پس از قتل مصطفی، به دستور خرم سلطان، پسر شیر خواره او را به نام محمد که در شهر بورسه بود به قتل رساندند.

مصطفی شاهزاده آراسته و محبوبی بود. ینی‌چریها او را دوست می‌داشتند. زیرا مردی چالاک و دلیر و جنگاور بود و اهل ادب و دانش نیز بدو شدیداً محبت می‌ورزیدند چه مردی شعر-شناس و صاحب فضل و کمال بود و خود نیز شعر می‌گفت. بهمین جهات، قتل وی موجب اعتراض شدید ینی‌چریان شد که به خون‌خواهی وی برخاستند و قتل رستم‌پاشا را خواستار شدند. سلطان بالاجبار رستم‌پاشا را که سخت مورد تنفر ینی‌چریان بود و مردم او را مأمور قتل مصطفی از جانب خرم سلطان می‌دانستند، از کار برکنار کرد و احمد پاشا وزیر دوم را منصب وزارت داد. ولی چندی نگذشت که باز به دسیسه و تحریک خرم سلطان، احمد پاشا هنگام باریافتن به نزد سلطان ترك، به فرمان سلطان به قتل رسید و بار دیگر خرم سلطان موجب گردید که منصب صدارت به رستم‌پاشا تعلق گیرد.

باتمام این تلاشها و جنایات فراوان، زن‌جاه طلب نتوانست فرزند خود را «سلطان» و خویشتن را «سلطان والده» ببیند. زیرا کمی بعد از اعاده رستم‌پاشا به صدارت، عمرش به پایان

نامه خواهر^۱ شاه طهماسب به خاصگی سلطان

زواهر جواهر تسبیح و تهلیل که بر منابر خاقین من حول العرش در سلك
یسبحون له باللیل والنهار وهم لایستمون^۲ منخرط و منتظم می شود و طرائف ظرائف
هر طاعت و دعا که در جوامع و صوامع پیشگاه فی بیوت اذن الله ان ترفع^۳ در جریده
و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزیدهم من فضله^۴ مرتسم و ملتئم می گردد
زیب و زیور عرایس اوقات فرخنده ساعات و نقایس حالات کثیرة البرکات علیا حضرت
مشرقی رتبت ناهید منزلت فرنگیس حشمت زلیخا سیرت مریم عصمت خورشید
منقبت خجسته صفات حمیده سمات ملکه الملکات فخر النساء المطهرات، بلقیس سلیمان
زمان و قیدافه دهر و اوان، رودابه عصر و دوران خاصگی سلطان

سرای جهان را به تدبیر بانو	بنای کرم را به تحقیق بانی
به عهدش صبا شرم دارد گشادن	نقاب از عذار گل بوستانی
خرد چون قلم در صفات کمالش	فرومانده از بی سری و زبانی
دعایش خلایق در اوقات خمسه	کنند از سر صدق و اخلاص جانی

امید که همیشه ذات بی همال آن حور مثال به حلی و حلل صحت و عافیت موشح
و آراسته باد و پیوسته نهال هر گونه امانی و آمال آن ملکی خصال به میان تأییدات
صمدانی مرشح و پیراسته.

۱- ظاهرأ منظور از خواهر شاه طهماسب همان مهین بانو مشهور به سلطانم است که مشاور
وراهنمای صدیق برادر خویش بود. ۲- فصلت ۳۸ ۳- النور ۳۶ ۴- الشوری ۲۶

در سواد شب سلیمانی مهد بلقیس باد نورانی
سایه‌ش که هست چشمه نور زان گل گلستان مبادا دور

چون مدتی بود که به ارسال رسل و هرگونه رسائل و اتحاف و سایر انواع وسایل درپرتو ضمیر منیرانفس و درمرآت خاطر اقدس مطلقاً مرور و خطور نکرده بود، در این ولاکه دولت مآب عمده الاعاظم والاعیان کمال‌الدین تبت آغا جهت تشیید قواعد اخلاص و تأکید معاهد اختصاص از این جانب متوجه درگاه جهان‌پناه بود مجدداً به ذریعه این صحیفه خود را در آن صحبت ملحوظ خاطر انور ساخت و بنابر اقتضای محبت ازلی والفت روحانی به تازگی فنون دعواتی که از ریاض بساتین اخلاص نسیم کرامت شمیم فاستجاب لهم ربهم^۱ به مشام روزگار همایون آثار رساند و برگزار اختصاصش از ترشح جویبار فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتهانباتاً حسناً^۲ هرگونه مراد شاخ سار دل امیدوار شکفته گرداند.

تحتیاتی که چون از دل بر آید همه روحانیان را جان فزاید
شمیم آن در این فیروزه منظر دماغ قدسیان دارد معطر

صادراز جریان حب قدیم و ناشی از فیضان و دصمیم مصحوب و فود صدق و صفا و مبدرق به جنود خلوص عقیدت و ولا ارسال می‌دارد و شاه راه بی‌اشتباه مراسلات علیه و طریق توفیق رفیق مفاوضات سینه مفتوح و مسلوک می‌گرداند. درر اخلاص که بنا بر هرگونه موانع زمان و حوادث دوران تا اکنون در خزانه غیب مخزون و در کنج خانه لاریب مکنون بود به حکم قهرمان وقت و اوان درسلك اظهار و بیان و در رشته اشتهار و عیان تنظیم یافت.

یحبم و یحبونه^۳ چنین فرمود که انعقاد محبت ز جانب ما بود

بعد از عرض صحایف ضراعات اخلاص آیات و اهدای مراسم تسلیمات مسکیه النفحات به عز اصفا و شرف انها می‌رساند که چون در خلال این ایام سعادت انجام و در تضاعیف این اوقات خجسته فرجام اعلی حضرت پادشاه اسلام و خاقان فریدون حشمت سلیمان مقام الملك العادل القاهر والسلطان البازل الباهر بر مصدوقه و انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر^۴ که همیشه معمار بیوت الله و پیوسته در

تعمیر بلاد الله است.

خاطرش تشنه و آسایش خلق آب حیات همتش خسرو و معموره عالم شیرین
آنچه گردد دل او شیفته و والء آن رونق شرع مطهر بود و قوت دین
ردار السلطنة استانبول بناء مسجد اساس علی التقوی^۱ و احداث ثانی مسجد اقصی
فرمودند .

مسجد جامعی زعین صفا ثانی اثنین مسجد اقصی
و آثار و البیت المعمور و السقف المرفوع^۲ منظور و مسموع عالمیان
گردانیده

تا داده روزگار به عالم صلاهی خیر نهاد هیچ فرد به از این دعای خیر
رجا به حرمت آنانی که دربودی و براری و من یجاهد فی سبیل الله، منازل و
مراحل طریق بأتین من کل فج عمیق^۳، با رفیق توفیق به پای اخلاص از سر تحقیق،
به پایان برده اند و مقصود دو جهانی به دست آورده به ردای محبت و ولا از تار و پود
صدق و صفا احرام و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً^۴ بسته به طواف قبله
دین و کعبه یقین و جعلنا البیت مثابة للناس و اماناً رسیده اند که بنای قدیم و جدید آن
خسرو کامکار و سلیمان روزگار همواره چون بنای ارم ذات العمدات التي لم یخلق مثلها
فی البلاد^۵ مشید و مستحکم باد. به حق کعبه و اهلس که کرد کعبه بنا.

بنابر طریقه موافقت در این خیر صحبت، بندگان نواب کامیاب خلد الله ملکه و
سلطانه، چند مجلد از مصاحف مجید و کلام حمید بدان صوب صواب نما اهدا
فرموده اند که در مسجد مزبور صلحا و اتقیای امت محمدی و ملت احمدی علیه من-
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها به تلاوت آن اشتغال نموده ثنوبات آن
خیر به روزگار خجسته آثار آن خسرو کامکار و آن پادشاه گردون اقتدار عاید و اصل
بود. ان شاء الله العزیز.

توقع از اشفاق آن مخدومه آفاق آن که در محل فرصت و مجال به بهترین

۱- التوبة ۱۰۸ ۲- الطور ۴/۵ ۳- الحج ۲۷ ۴- آل عمران ۹۷

۵- البقرة ۱۲۵ ۶- الفجر ۷/۸

صورتی این اشرف‌الهدایا را به عرض اشرف‌اعلی رسانند و چون نواب کامیاب، در وقت استماع خبر اتمام آن بنای خیر، اراده و نیت فرموده‌اند که در این جانب به جهت آن مسجد معلی مرتبت قالیهای اعلی ساختن فرموده بدان صوب فرستند و در اصل کتابت بندگان نواب عالی‌جاه که به حضرت پادشاه عالم پناه نوشته‌اند دو کلمه در این باب مرقوم شده التماس از آن حضرت عصمت و عطوفت شعار آن که کمیت و کیفیت طول و عرض و طرح و رنگ و نقش آن را تشخیص دهند و حقیقت اعلام فرمایند تا برحسب فرموده قالیهای مزبوره را اتمام داده ارسال شود و مثنویات آن خیر نیز به ایام فرخنده فرجام بندگی حضرت پادشاه اسلام عاید گردد و چون قضیه مصالحت و رفع کدورت در اول مرتبه به وسیله امداد آن علیاحضرت عطوفت آثار و حضرت وزیر اعظم نام‌دار متبوع الکبراء و الوزراء فی الاقطار و الامصار، ابدالله تعالی ظلال افضالهما و احسانهما الی یوم‌القرار شده در این مرتبه نیز نوعی فرمایند که تأکید قواعد محبت و تشیید معاهد مودت هم از جانب ایشان باشد چنانچه آثار آن بر جمهور عالمیان سمت ظهور یافته نتایج خیر آن به بیشتر مسلمانان عاید شود بحق - من لانی بعده حقا و بعزة الله تعالی که تاقضیه اصلاح ذات‌البین به انجام رسیده و رفع غوایل از طرفین شده تمام اهل ایران و سادات واجب‌الاحترام و علمای اعلام و مشایخ فخام و اتقیای کرام و حجاج بیت‌الله الحرام و زوار مدینه طیبه سیدالانام و عتبات عالیات، مشاهد ائمه عظام علی ساکنها اشرف الصلوة والسلام از ذکور و اناث و صغیر و کبیر و غنی و فقیر و جوان و پیر از هفت ساله تا هفتاد ساله همیشه به دعا و بقای سلطنت و جاه و حشمت اعلی حضرت سلیمان مکانی اشتغال داشته‌اند و در اندویش و نوبی شک آن حضرت بلیس منزلت و وزیر اعظم آصف مرتبت که بانی و باعث این خیر بودند به مقتضای الدال علی الخیر کفاعله در ثواب رفاهیت عالمیان و امنیت جهانیان شریک و سهیم‌اند.

چون لایق نبود که نقد اوقات شریفه آن مخدیره مهد عصمت و محجوبه تنق سلطنت و طهارت را که همواره تا قیام قیامت از دیده حساد مخفی باد مرکز عرضه ضیاع سازد، بنابراین قطع طناب اطناب در هر باب نموده به دعای ایام سلطنت روزافزون که مدام از صولت تطاول زمان محروس و مصون باد اختتام کلام اخلاص

فرجام می نماید. امید که نوعروس دعای بی‌ریای محبان صادق الولا در دامادخانه
اجابت به عزاستجاب مقرون باد.

فلک را دور و گیتی را درنگ است
ز چترش سربلندی آسمان را
زهر چیزش فزون ده زندگانی*

الهی تاجهان را آب و رنگ است
فراخی ده ز اقبالش جهان را
ممتع دارش از عمر و جوانی

جواب

در دعوات صافیات که سبحة تقدیس مسبحان ملکوت و غررتحیات طیبات که ورد تهلیل عاکفان مساجد جبروت اولوب رتبت قبول و حلیه اجابت ایله طوق زیور حورجنان و جواهر افسرخیرات حسان اوله نثار حضرت حواسیرت زلیخا خصلت بسالا خلقت دارا درایت صاحبه آراء جهان آرا، مریم عیسی نفس قیداقه داراب کوکب، دری بروج رفعت، در شاهوار تاج عصمت، مستوره حجاب عفت، منظوره عنایات بی حساب قلند قد نصکره انهاء ضمیرانور و تصویر خاطر ضیاگستر بودر که استماع آثار سعادت دثار و اصفاء اخبار نزهت شعار لرینه ترقب و انتظارده گلزار محبت و وداد جویبار طراوت آثار صدق و صفایله مخضر و مطرا و لاله زار مودت فطرت نهاد امطار نضرت ایثار خلوص وفا یله سرسبز و مصفا ایکن اول جناب کریمه الاخلاق و عمیمة الاشفاق قبلندن مثال نافه چین برنامه عنبرین وارد اولوب الفاظ شیرین ایله تحسین و معانی رنگین ایله تزین اولنمش انواع شکوفه غرا ایله ملون و محلی بر حدیقه رعنا و روضه علیا در که اسعد زمان و ایمن احیاننده وصول ایله بوی ریاحینی مشام جانی معطر و دماغ جانی معنبر قلوب مضمون همایوننده مکنون و مصون اولان فنون بهجت نمونه و قوفه و شعور اولوب باعث و فورجیور و داعی فرط سرور اولمشدر . حضرت پادشاه عالم پناه ظل الله سعادت دستگاه خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه

ایله شاه جم‌جاه سیادت دستگاه باینده اولان صلح و صلاح که موجب فوز و فلاح در تأسیس و تأیید و تشیید و تایید اولنمق امورنده بومخلصه کوز جانبدن بذل مقدور و وجد موفور توقع و استدعا اولنمش اتمام خصوص معهوده بوندن اقدم صرف مجهود اولنوب عنایت حضرت کریم معبودله کماهوالمقصود وجود بولمشدر. حفظ عهد و صیانت عقود پادشاه اسلام ظفرانجام حضر تترینک سنن سنیه و قاعده مرضیه لریدر بنیان عهد و امانه متزلزل ونقصان احتمال محال در.

حالا وارد اولان فحوای کتاب مستطاب دن اول سلسله نك تعمیر مساجد و توقیر معاينه و اقامت صلوات و سائر طاعات و عباداته اوقات خجسته ساعاتلری صرف اولنمق اعلاء شعائر شرایع سید المرسلین حضرت نه صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین سعی و اجتهادلری ازدیاد و امتداد اورزه اولمق منفهم اولوب بوسیدن پادشاهم اعز الله انصاره حضر تترینک انلر جانبنه تعلق خاطر لری زیاده اولمشدر برودت سابقه یه بادی و باعث نه ایدوکی سابقاً حضور مستلزم الحبوره ایصال اولنان صحیفه دعا ایله انها اولنمشیدی مشقت اسفار اختیارلری ثبوت تعمیر بیوت دین مبین و تزیین دور شرع مبین ایچون اولوب تخریب بلاد مسلمین منوی دکل ایدوکی ظاهر و باهردر اثناء صلحده نواب کامیابک منع و تهدید یله اول دیارده اولان تراپیلر اعراض اهل بیت و اصحاب گزینه تعرضدن تبری و اعراض قیلوب من بعد صلاحه محل نسنه قلماشدر رای عالم آرا لرینه مستور اولمیه که حالا بنا اولنان جامع معمورک بنیادینه نیت بیورلدقده جمله مهمانی احضارینه شروع اولنوب تحسین و مراسم تزیین قبل تمام البنا حاضر و مهیا اولمشیدی خلق کریم و لطف عمیمکز استدعا سیله فرش و بساط خصوصنده شولکه شرط خیر خواهی و انبساط در ادا و ایفا قلمش مزید عمر ایله بهر مند اوله سز اهدا اولنان صحف سبحانی و تنزیل ربانی موقعنده واقع اولوب کمال اجلال و تعظیم و نهایت اعزاز و تکریم برله مقبول و مرعی اولمشدر.

باقی دولت و اقبال لایزال باد.*

در سال ۹۶۶ هـ. بایزید، شاهزادهٔ ترك، از بیم پدر و برادر به ایران پناهنده شد و این امر موجب يك سلسله مكاتبات و رفت و آمدهای سیاسی شد و سرانجام شاه طهماسب بایزید و فرزندانش را به فرستادگان سلطان ترك سپرد و ایشان آن شاهزاده و فرزندانش را کشتند و اجسادشان را به ناپولی بردند. این واقعه موجب آن شده که بعضی از مورخین، به اقتضای از اروپائیان، بر شاه طهماسب خرده گیرند و تسلیم بایزید را تنگی بر چهرهٔ تاریخ ایران دانند. بایزید در کوتاهیه بود. وی شاهزاده‌ای بود دلیر و بلند نظر و مغرور که آرزوی سلطنت بر سراسر امپراطوری عثمانی در دل می‌پخت. لله‌اش مصطفی پاشا نیز به خیانت و باهم داستانی سلیم او را در این اندیشه تقویت و تشویق می‌کرد. لله‌مصطفی بر طبق نقشه‌ای که با نظر سلیم طرح کرده بود، دزدن بایزید چنان تلقین کرد که عموم مردم و خاصه بنی‌چریان و دیگر سپاهیان تنها او را دوست دارند و نسبت به دیگران نه‌محبتی دارند نه اطاعتی. بایزید در این غرور، نامه‌ای تند و زننده به سلیم نوشت و برای او و سائلی خاص زنان فرستاد. سلیم آن نامه و آن اشیاء را عیناً به دربار پدر فرستاد و سخت نالید. سلطان بر آشفت و بایزید را شدیداً ملامت کرد. بایزید که از کشته شدن مصطفی برادر خود به دستور پدر اطلاع کافی داشت، نامه‌ای مشتمل بر مراتب معذرت نزد پدر فرستاد. اما این نامه هرگز به مقصد نرسید. چه‌عال مصطفی پاشا در میانهٔ راه آن را گرفتند و ازین بردند. سلطان که از نرسیدن جواب خشک‌مین تر شده بود، بایزید را از حکومت کوتاهیه معزول کرد و حکومت آن ناحیه را نیز به پسر خود سلیم که در قونیه بود داد. بایزید که در جواب نامهٔ خویش انتظار داشت پدرش بر سر مهر آید، بی‌خبر از نرسیدن نامه، از فرمان عزل خود به وحشت افتاده در اندیشهٔ سرکشی افتاد و به قصد سلطان سلیم روی به قونیه نهاد. سلیم مراتب را به پدر اطلاع داد و سلیمان دستور داد تا احمد پاشا امیرالامرا و فرهاد پاشا والی قرمان و علی‌پاشای ذوالقدر به جلوگیری از بایزید پردازند.

سلیم نیز از قونیه بیرون آمد به سرداران مذکور پیوست و جنگ در گرفت و بایزید شکست خورد و به آماسیه گریخت و سه نفر از همراهان خود را سر بریده سرهای آنان را با عریضه‌ای مشعر بر معذرت نزد سلطان ترك فرستاد. اما سلیمان بدو اعتنائی نکرده سپاهی را مأمور تعقیب وی کرد. بایزید به ناچار به طرف سرحدات ایران شتافت و به چخورسعد (ایروان) وارد شد. شاه قلی سلطان استاجلو حاکم ایروان ملازم خود را همراه علی آقا چاوش باشی سلطان بایزید به قزوین فرستاد و چاوش باشی از سلطان صفوی اجازه خواست که بایزید به درگاه آید. شاه طهماسب نیز محمد آقا را مهماندار کرده با هدایا نزد شاهزاده فرستاد و او را به آمدن به قزوین پای تخت دولت صفوی دعوت نمود.

در محرم سال ۹۶۷ هـ بایزید به حوالی قزوین رسید و شاه طهماسب بر گزیدگان دربار خویش، معصوم بیک صفوی و سوندوک بیک قورچی باشی و علی قلی خلیفه مهرداد و سید بیک کمونره را به استقبال فرستاد. بایزید هنگام نماز عصر چهار شنبه ۲۱ محرم به قزوین وارد شد و در میدان قزوین با شاه طهماسب ملاقات کرد. قاضی احمد غفاری که خود در آن میدان حاضر بود چنین می نویسد:

«سلطان بایزید، بالشکری چون سد سدید، همه با اسلحه جنگ از تیر و شمشیر و تفنگ بر اسبان تازی سوار و مہیای کارزار چون به میدان درآمد بندگان نواب اعلی با قورچی باشی و قورچی تیر و کمان و شمشیر به نفس نفیس او را استقبال نموده تا به میان میدان قدم رنجہ داشتند. به یک بار لشکر دست راست و دست چپ بیگانه ها لوار احاطه آن شهر یار خورشید آثار کرده اعوان و انصار قریب دو تیر پر تاب دور مانده، این ذره بی مقدار در خدمت شیخ علی منشا از گوشه باهی نظاره می کرد. ناگاه از مشاهده آن امر غریب لرزه بر اعضای بندگان افتاده و چند نوبت آیه الکرسی خوانده بر آن مهر سپهر تابنده دمید... بالجمله مقدم او را به اصناف تعظیم و تبجیل تلقی فرموده او را در دولت خانه قدیم فرود آوردند و در روز جمعه برای تهنیت قدم او قدم مبارک رنجہ داشتند و دقیقه ای از دقائق غریب نوازی و اشفاق فرو نگذاشتند و بعد از چند روز در میدان مذکور جشن عالی ترتیب کرده قریب ده هزار تومان نقد و جنس بدو مکرمت فرموده به دست همایون که بوسه گاه سلاطین ربع مسکون است به واسطه کمال تعظیم جیقه مرصع بر سر او زدند و او از غایت کبر و حماقت به لوازم عذر خواهی قیام نکرد.»

با وجود رفتار دور از نزاکت بایزید، باز سلطان صفوی در مقام شفاعت ازاو بر آمده علی آقا آقچه متقل یوزباشی حرم را که از معتمدان درگاه صفوی بود همراه سنان بیک نزد سلطان سلیمان و ارشتی آقا را مصحوب دوراق نزد سلطان سلیم فرستاد. اما اندکی بر نیامد که سلطان بایزید در صدد خیانت نسبت به شاه ایران برآمد و حتی قصد جان وی نمود و خواست که او را با خوراکی زهر آلود از میان بردارد. در این خصوص قاضی احمد غفاری چنین می نویسد:

«در خلال آن احوال به موجب وسوسه بعضی مفسدان که در پیش او بودند چون دیو قدوز

و سنان میر آخور از طریق صواب گشته خیال تخلف از موکب همایون در خاطر گذرانیده و غراغرلو و محمود چرکس و مصطفی نشانجی از آن جانتی واقف شده به حسن بیک یوزباشی در این باب ایمائی کردند. سلطان بایزید بر آن اطلاع یافته در شبی هر سه نفر را به خلوتی طلبیده به قتل رسانید و نواب اعلی مطلقاً این را به روی او نیاورده همچنان در مقام مهربانی و اشفاق بودند تا آن که عرب محمد نام طرابزونی که شیعهٔ مخلص بود هم از ملازمان او به مهمی بهمازندان رفته هم در آن اوان از گرد راه رسیده در روزی که نواب اعلی و سلطان بایزید در باغ سعادت آباد سیر می‌فرمودند خود را به خدمت رسانیده آهسته گفت دو کلمه واجب - العرض دارم و فرصت فوت می‌شود. نواب اعلی او را به دیوان خانه وعده کرده حریفان از آن بویی بردند به موجب الخائن خائف از باغ چون به منزل خود رفتند آن بیچاره را در شب پنج شنبه ۲۱ رجب که در آن شب قران نه‌سینی شده بود به قتل آوردند. این خبر که به مسامع جاه و جلال رسید از دو جهت ملال فرمودند یکی آن که مرد مؤمنی به ناحق کشته شد و دیگری آن که در ایشان خیانت عظیمی هست که این جرأتها می‌کنند بالضروره به فکر دفع ایشان افتاد.

درین خصوص قول دیگری نیز هست که در حاشیهٔ تاریخ منتظم ناصری آمده و مسلماً مأخوذ است از تاریخ عثمانی هامرپورگشتال. در تواریخ فرنگ می‌نویسند: «در موقع استقبال یکی از سواران دلیر ترک موسوم به فرهاد قدز که در جلو شاه طهماسب و سلطان بایزید حرکات جنگی می‌کرد به سلطان بایزید گفت چه عیبی دارد که این جنگ را که به طور بازی می‌کنیم به صورتی جدی در آوریم و شاه طهماسب را بکشیم و ترا به سلطنت ایران برداریم. این حرف به گوش شاه طهماسب رسید و اندیشناک شد.»

در هر حال، همین که مردم از خیالات بد و خیانت آمیز بایزید آگاه شدند، روز جمعه‌ای، نماز شام، بر در خانهٔ بایزید هجوم آوردند و سنگباران کردند و طعنها و لعنها نمودند. هر چند این معنی موافق مزاج اشرف اقدس نبود، اما چون امری بی‌اختیار واقع شده بود دیگر بر آن جماعت اعتماد نمانده بنا بر این صباح جمعه بعضی از امرا به منزل او رفته وی را با فرزندان به دستور مقرر به دولت‌خانه آوردند و در عصر آن روز او را مسلوب‌الاختیار ساخته ملازمان مفسد او را چون لله پاشا و فرخ بیک و سنان میر آخور و عیسی چاشنیگیر و خواجه عنبر و غیرهم را به قتل آوردند و او را در خان پسر بزرگتر او را به حسن بیک و سلطان محمود را به معصوم بیک و سلطان محمد را به قورچی باشی و سلطان عبدالله را به میر سید شریف سپردند و خودش را در اندرون دولت‌خانه حفظ نموده قورچیان بروگماشتند. (جهان آرا)

در سال ۹۶۸ ایلچیان سلطان ترک، علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی باشی با ۷۰۶ نفر در شب نهم جمادی الثانیه به ایروان و در سه شنبه ۲۲ رجب به قزوین رسیدند و «تحف و تنسوقات و بیلاکات از مرصع آلات چون کمر شمشیر و کمر خنجر و اقمشهٔ نفیس فرنگ و روم

و بسیاری از نفایس و چند سراسب بدو که خواندگاران تحاف داشته بود به آیین مرغوبی گذرانیدند و نواب اعلی بعد از انواع مراعات و اصناف نوازشات جعفر بیک کنگر لو استاجلو را که درسک امرای عظام منتظم بود به ایلچی گری مقرر داشته همراه ایشان به روم روان گردانید. بی گمان، سلطان ترك علی پاشا و حسن آقا را با ۷۰۶ نفر برای گرفتن بایزید و فرزندان و همراهانش فرستاده بود و غرض او از تقدیم تحف و تنسوقات... هم این بود که پادشاه ایران را استمالتی کرده و او را بر تسلیم بایزید ترغیب نموده باشد، ولی چنان که گذشت باز هم شاه طهماسب، با همه خیانت و سوء نظر بایزید، وی را تسلیم ننمود و با فرستادن جعفر بیک همراه سفرای ترك، مطلب را به دفع الوقت گذراند و عذری که آورد این بود که سوگند خورده ام که بایزید را تسلیم عمال سلطان عثمانی ندهم.

در سال ۹۶۹ و لی بیک یساول باشی استاجلو که قبلاً به سفارت به روم (عثمانی) رفته بود همراه ایلچیان آن کشور، خسرو پاشا حاکم وان و سنان بیک چاشنیگیر و علی آقا چاوش باشی با دوست نفر در روز ۱۴ ذی القعدة به قزوین رسیدند و در هفدهم در باغ سعادت آباد «به پابوس سرافرازشدند». چون در این خلال، عهدنامه ایران و عثمانی منعقد شده و در آن تصریح شده بود که طرفین پناهندگان سیاسی را تحویل دهند، شاه طهماسب «که در جمیع امور نظر بر صلاح حال جمهور داشته و دارند، سلطان بایزید را با اولاد در روز ۵ شنبه ۲۱ ذی القعدة حسب الاستدعای پدرش تسلیم ایلچیان کرده ایشان به فرموده خواندگار هم را به خبه هلاک کردند» (جهان آرا) در تاریخ آن واقعه گفته اند: پنج کم از مره عثمانیان.

به طوری که گذشت، شاه طهماسب، خواه از نظر سیاسی خواه از لحاظ مصلحت مملکت، ملزم بود که بایزید را به عمال ترك بسپارد چه در غیر این صورت، به نحوی که در طی اسناد تاریخی به نظر می رسد، امکان داشت که باردیگر بین ایران و ترك جنگی روی دهد و هزاران نفر از ایرانیان در این جنگ کشته شوند و خانه ها به تاراج رود و کشتزارها پایمال سم ستوران شود و خاندانها پراکنده یا تنگین گردد. شاید از لحاظ خصوصی و اخلاقی عمل شاه طهماسب در خور سرزنش باشد ولی از لحاظ سیاسی و مصلحت بینی بسیار صحیح و درست بوده است و وی با این عمل هم از بروز جنگی جدید جلوگیری کرده هم از شر شاهزاده مغرور و توطئه گری چون بایزید رهائی یافته است. بیهوده نبوده که در آن ایام، اهل نظر گفتند:

شاهان چه سان آید کسی از عهده شکر ت برون کز عدل و عدلت خلق را زین سان بود آسودگی
اعدای دین را سر بسری تیغ کین کردی ز سر نی دست تو دارد خبر نی تیغ تو آلودگی
شاه طهماسب که سرمار بادست دشمن کوبیده بود، خود در تذکره کوچک و پرارزشی که بدو منسوب است می نویسد:

در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار آمد و مرا و جماعت هر کس ارمغانی

که فرستاده بودند در برابر تحفه هر کس [تحفه آمد] غیر از پیشکش و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر گله آمیز و کنایه نوشته بودند. من گفتم این است که سلطان بایزید را با چهارپسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را به خواندگار ندمم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم. بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرت لری و حسن آقا شما خوش آمدید و صفا آوردید. آنچه فرموده حضرت خواندگار است چنان می‌کنم و از اشارت ایشان تجاوز نمی‌نمایم و به هر خدمت که می‌فرمایند ایستادگی دارم. اما در برابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جایزه و جلدویی که لایق ایشان باشد می‌خواهم و در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان او نرسد.

از همین بیان نیز برمی‌آید که تاجه اندازه شاه طهماسب کوشیده است که از کشتن بایزید و فرزندان او جلوگیری کند. شاید تنها ایرادی که بر شهریار صفوی توان گرفت این بوده که در مقابل این خدمت از سلطان ترک و پسرش توقع «جائزه و جلدو» داشته است.

در هر صورت، در سال ۹۷۰ سلطان عثمانی به پاس خدمت گرانبهائی که پادشاه ایران کرده بود «الیاس بیگ» را که از جمله ملازمانش بود با تحفه‌های خوب و تبرکات مرغوب از آن جمله پانصد هزار شرفی که سی هزار تومان باشد و چهل اسب بدو با جلهای مخمل و زربفت و زینهای مرصع، به ایران فرستاد. (احسن التواریخ) مؤلف قصص الخاقانیه ولی قلی شاملو این مطلب را تکمیل کرده می‌نویسد: موازی پانصد هزار شرفی و چهل رأس مرکب شاهی مزین به زینهای مرصع و سایر اجناس نفیسه که باب‌مخزن پادشاهی بود، در کتاب جهان‌آرا تألیف قاضی احمد غفاری مقدار وجه «پانزده هزار شرفی قبرسی» ذکر شده برابر با «سی هزار تومان». اما هامر در کتاب تاریخ عثمانی تعداد مسکوکات را ۴۰۰ هزار نوشته است. وی گوید که پرتو پاشای وزیر ۳۰۰ هزار مسکوک از طرف سلطان سلیمان و ۱۰۰ هزار از جانب سلیم فرستاد همراه الیاس بیگ سنجاق‌بیگ قرأحصار و محمود آقای قاپوچی سلیم.

فرستادگان در نوزدهم سفر وارد پای‌تخت دولت صفوی شدند و شاه طهماسب در بارگاه قرار گرفته ایلچیان تحف را گذرانیدند. شاه دین‌پناه مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه آنان و طبقات اکابر و اشراف قورچیان را علی‌اختلاف درجاتهم از نفایس تنسوقات و اشرافی و غیره عنایت فرموده و سلاطین از بکیه را که در ماوراءالنهر بودند مثل پیرمحمدخان حاکم بلخ و عبدالله‌خان والی بخارا و سلطان سعید حاکم سمرقند انواع ارمغان ارسال نمود. (احسن التواریخ روملو

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت این که با یزید در طی توقف در قزوین پنهانی با خان احمدخان گیلانی که هوای استقلال در سر داشت مربوط بود و پیکهای مخفی بین آنان رفت و آمد می کرده است. در تذکره شاه طهماسب این موضوع به دقت و صراحتی تمام بیان شده حتی در نامه‌ای که شاه طهماسب به خان احمد نوشته صراحتاً وی را ملامت کرده است که عده زیادی از همراهان «شیطان با یزید» را پناه داده است.

نامه شاه طهماسب به شاه زاده بایزید

معز السلطنه و الحشمة والشوكة والعظمة والمعدلة والمحبة والعطوفه والعز
والاقبال سلطان بایزید الدرهم خان همواره ابواب تأییدات و توفیقات نامتناهی بر روی
دولت و اقبال و چهره امانی و آمال حضرت سلطنت و حشمت پناه، معدلت و رفعت
دستگاه، فرزند کامکار، پادشاه زاده جوان بخت نامدار، نقاوة اعظم سلاطین و خواقین
روزگار، شایسته اورنگ رفعت و کامرانی دودمان سلطنت سلیمان فلك قدر ثریا مکان،
شهریار عالی تبار اسکندر نشان، المؤید بالتأییدات الجليلة من عند الله الملك المنان
الموفق بالتوفیقات الالهية من الله الملك المستعان رفع الله تعالى الوبية سلطنته و اقباله
على السماء و اعلى دوائه و نصرته و عزته على مفارق الايام الى يوم القيام مفتوح و گشاده
باد و اسباب و امانی و آمال آن سلطان عالی شان و آن پادشاه زاده عالی مکان از خزانه غیب
و حکمت و امارت مهیا و آماده بمحمد و آله حقا و کفی به شهیداکه از ورود خبر قدوم
مسرت لزوم آن سلطان عالی تبار و فرزندان کامکار عالی مقدار بدین صوب صواب
و ملاحظه حصول مطالب و مقاصد خود، در ضمن محبت و دوستی محب بلا ارتیاب،
نه چندان آثار بهجت و شادمانی به خاطر اشرف اعلى و مفتشان بارگاه معلی راه یافت که
قابل تقریر و تحریر باشد و در این ولا که مقاصدان مشتمل بر کمال خلوص محبت و ولا،
متضمن بر کیفیت حال خجسته مال آن حضرت و خلاصی از کید مخالفین و اعدا، به مطالعه
غرا رسید اسباب بهجت و شادمانی و مواد ود و خوش حالی متزاید و متضاعف گشت.

الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور^۱.

آنچه دل اندر طلبش می‌شتافت در پس این پرده نهران بود یافت

وسیادت پناه شمس الفلك الدوار، محمد آقا مهمان دار خاصه شریفه را که از مخصوصان بارگاه فلك اشتباه است در تهنیت مقدم شریف و طلب آن حضرت بدان صوب صواب نماندیم و چون توجه رایات جلال به صوب دار السلطنه تبریز، در این اثنا که آن سلطنت پناه تشریف آورده اند موجب برهم زدگی ولایت می‌باشد، بنابراین فرمان جهان مطاع نافذگشت که امارت پناه نظام الدین شاه قوی سلطان استاجلو و جماعت مذکوره در ملازمت عالی انتساب و فرزندان عالی شان بالشکر فیروزی اثر متوجه بلده نخجوان کردند و پروانچه مطاعه به اسم وزارت پناه غیاثا عطاء الله وزیر آذربایجان فرستادیم که استقبال موكب عالی نموده منزل به منزل سامان و مسآوری ضرورت دهد و در بلده نخجوان به عز ملازمت عالی مشرف شده به وظایف پیش کش و مهمات و خدمات قیام می‌نماید و او نیز به اتفاق سلطان مشارالیه و جماعت در ركاب سعادت انتساب بوده به فرخی و فیروزی متوجه دار السلطنه گردند و در دار السلطنه المذكورة امارت مآبی مهمان دار خاصه شریفه که از زمرة اصداق و يك جهتان دولت باهره است به عز ملازمت خواهد رسید و امارت مآب مشارالیه در دولت خانه همایون به لوازم مهمات و مراسم پیش کش رسانی قیام نماید و بعد از سیر عمارات و منازل و باغات آن جا که امرا و وزراء مشارالیه و جماعت مذکور شب و روز ملازم ركاب عالی بوده بدین اسلوب مستقر سریر سلطنت و کامرانی خواهد گشت و بعضی حکایات زبانی بدیشان سفارش فرموده ایم. در خلال آن ایام که به سعادت خدمت عالی و ملازمت [مجلس؟] سامی مشرف اند به عرض خواهند رسانید و بعد از تجاوز دار السلطنه المزبورة ارکان دولت و اعیان حضرت نیز فوج فوج استقبال موكب عالی [کرده] به سعادت ملازمت مشرف خواهند شد.

ان شاء الله تعالی بعد از ادراك صحبت شریف، آنچه نهایت کام و مرام و غایت مدعی و خاطر خواه آن سلطنت و معدلت دستگاه باشد به تأیید و توفیق و اعانت و احترام

حضرت و حضرات به محل خواهد شد و به هیچ وجه و هیچ چیز در وظایف امداد و معاونت آن حضرت فرو گذاشت نخواهیم فرمود .

ثانیاً مشهود ضمیر مهر تنویری گرداند که قبل از ورود کتاب مستطاب در باب ابوت و اخوت مآب سلطنت پناه متردد خاطر بودیم و ارادت خاطر عاطر آن حضرت را در این باب راجح داشته انتظار شریف داشتیم که در این ولا که نامه نامی رسید و لفظ ابوت در تعریف القاب همایون نوشته بودند این معنی را مستند به الهام غیبی دانسته مانیز آن سلطنت پناه را به سمت فرزندی معزز و گرامی گردانیدیم و ان شاء الله تعالی در مراعات و وظایف و مقتضای آن نسب عالی به وجهی اهتمام خواهیم فرمود که آثار آن به صحایف روزگار و صفحات لیل و نهار باقی ماند و معذرت که در باب آمدن اولکای نواب همایون ما بی رخصت و اجازت قلمی فرموده بودند حقا که با وجود عالم محبت و یگانگی در علاقه ابوت و فرزندی اصلا گنجایش آن نیست . ملکی چنین از طریق یگانگی [بی تکلفی] الکی ما را مشرف فرموده اند از این به غایت و نهایت مقبول افتاده خاطر شریف از غبار آن دغدغه مصفی دارند و آمدن خود را بدین دیار خیر آثار محض مسرت و عین صفا شناسند .

همواره ظلال سلطنت و اقبال و سایه رفعت و اجلال بر مفارق انام مخلد و مستدام

باد . برب العباد . *

۱- تصحیح قیاسی . نسخه : بتکلیفی

* - منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۳۶ - ۱۳۴ - منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۴۵ - ۴۳

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب

عالی حضرت معالی رتبت گردون بسطت قمر بهجت عطار د فطنت ناهید عشرت خورشید افاضت برجیس سعادت بهرام صولت کیوان رفعت کسری معدلت دارا درایت سلطنت پناه خلافت دستگاه، باسط امن و امان، متمسک حبل متین ان الله یأمر بالعدل والاحسان، المؤید بلطف الله، القائم بامر الله، معز الدولة والعزوة والسلطنة والاقبال طهماسب شاه ادام الله تعالی ایام دولته وسلطنته وضاعف کل یوم مقادیر حشمته وشوکتہ فوایح روایح دعواتی که مهب هدایت وفا و وفاق دن منشعب و شمایم نسایم تسلیماتی که منشأ عنایت نسیم اتحاد و اتفاق دن منبعث، اولور، انواع عز و شرف برله مهدی و متحف قلندقد نصکره آینه رای صواب نمسای و مرآت ضمیر طلعت زدایه ظاهر و هویدا اوله که حالیا اوغلم بایزید غرور شهاب و اغوای اصحاب سببی ایله دائرة ادب دن خارج جاده اطاعت دن عدول وطریق ضلالته دخول ایدوب شعاع عصیانی اشعار و آثار طغیانی اظهار ایلوب بی تأمل و تفکر بی اندیشه و تدبر اجناس اشر الناس دن نیجه ارباب فتنه و فساد و اصحاب بغی و عنادی یاننه جمع ایلوب فرزند ارجمند امجد ارشد اوغلم سلیم اوزرینه یوریوب اغراض فاسده دنیویه و اغراض کاسده دنییه ایچون مقابله و مقاتله ایلمکین مشار الیه اوغلم دخی متو کلا علی الله و مستعیناً بالله یاننده حاضر بولنان رجال تو انا مجال ایله مضاربه و محاربه یه مباشرت ایلد کده اول جیش

بد کیش بونلرک هیئت پرهیبتیله هجومن کوریجک مقابله به مقاومت و مقاتله به طاقت۔ لری قالمیوب عسکرانجم شرری چون بنات النعش حیز افتراقه و اختر بختی و بسال احتراقه دوشمکین . جمعیت ضلالت مآثری تفریق و فریق جهالت منقبتی خسارت و هزیمته رفیق اولوب فرار اختیار ایلمش ایدی مومی الیه اوغلم سلیم طال بقاه نک صرصر غیرت نارحمیته التهاب و لهب غضبه اضطراب و یرمکین کلیاروم ایلی دلاور۔ لری له و اناطولی و قرمان و مرعش عسکری ایله و بعض قوم قوللری و یکیچری لر ایله معجلا یوریوب هجوم ایتدوکنی ایشیدیکجک قراری فراره تبدیل ایلیوب دیسار شرق جانبنه توجه ایلمش ایدی اول حضرت عالی رتبت ایله ماییننده منعقد اولان کمال محبت و اخلاص و تمام مودت و اختصاص مقتضی دور که اگر اوغلم بایزید عنید شرمه قلیله و زمزمه ذلیله سیله سرحد ولایتکزه داخل اولمق دیلر سه اجازت و رخصت و یریلوب حدود ولایت ضابط لرینه تنبیه و تأکید اولنه که ممر و معبرلری سد ایلیوب کچور میه لیر شوایلر که برطریق یقله اول جانبه یول بولوب مملکت داخل اولورسه دخی مجال و یرمیوب یرار ادملر ایله اوغلم سلیمه کوندروب تسلیم اولنه تا که بوجانب دن کوندربلان عسکر ظفر رهبر سرحد ولایتکزه داخل اولمق لازم کلوب حدود ولایت و رعایای مملکت غفلت ایله تعدی و تاذی اولنمیله.

پس بو خصوص ده هر نسنه که لایق خلوص محبت و سزاوار صفای نیت دور صدور و ظهور ایلیله. بوقضیه نک اعلام ایچون اردهان سنجاغی بکی قولم سان اوله صوب صوابه ارسال اولندقدده عندالوصول مأمول در که معجلا کیر و بوجانبه رخصت اجازت ایله ارسال اولنه .

همواره صدور دولت و معالی مدی الایام و اللیالی به وجود عالی مزین و مشرف

داراد . انه رؤف بالعباد . *

نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان

همای زرین بال همایون فال و عنقای مشکین جناح عزت و اجلال که از هوای
فضای عاطفت سلطانی و قله قاف شکوه و شوکت سلیمانی سایه اقبال بر ساحت
امانی و آمال مخلصان صادق انداخت و از اوج قبه قدس و قمه طارم انس بر شاخسار
امید دوستان موافق نشیمن ساخت اعنی سعادت انوار کتاب شریف و خطاب منیف
که در این ولا از افق اقبال و مطلع جاه و جلال اعلی حضرت فلك مرتبت خورشید
رایت کیوان منزلت ، برجیس برج سلطنت و شهر یاری ، آفتاب اوج عظمت و بخت
یاری ، سلطان اعظم مطاع ، خاقان عدل لازم الاتباع ، رافع رایات السلطنة بالعدل و
الاحسان ، راقم آیات الرحمة و الرأفة علی صفحات الزمان ، آیه الله علی البرایا ، المؤید
لاعلاء کلمة العلیا ، مفیض النعم و الجود ، المختص باوفر الحظ من مواهب الملك
الودود .

پدر بر پدر خسرو و پادشاه	شهنشاه با فر و دیهیم و گاه
فروزنده بزم اسکندری	فرازنده رایت سروری
در آن سایه آسوده خلق خدای	بر آفاق گسترده ظل همای

پادشاهی که تا از دیوان عالی نحن قسمنا^۱ پروانچه نرفع درجات من نشاء^۲
[و منشور دولتش به طغرای غرای جهان آرای و آتیناه ملکا عظیما^۳ موشح]

گشته نصب العین ضمیر منیرش غیر از صلاح حال عجزه و مسلمانان امری دیگر نبوده و در مصالح ملک و ملت چیزی که خلاف حال رعایا و اسباب معاش و معاد برابا تواند بود به خاطر خطیرش خطور ننموده.

خسرو خسروان با تمکین	رفته حکمش ز روم تاحد چین
علمش سر بر آسمان برده	سایه بر آفتاب گسترده
چرخ در خدمتش رضا جوئی است	بر در درگهش دعا گوئی است
تا سزای رضای او گردد	گرد دولت سرای او گردد
هم سپاهی ز لطف او شادان	هم رعیت ز لطفش آبادان
همه آسوده در حمایت او	عالمی در دعای دولت او

داور والافر سلیمان شان، پادشاه جمشید نشان، خاقان دارا شکوه فریدون فر، خسرو کسری حشمت سکندر ظفر م مهد قواعد حشمت و بختیاری، مؤسس قوانین ابهت و کامکاری، سلطان اعدل کامکار، مظهر آثار یخلق مایشاء و یختار، حافظ بلادالله، ناصر عبادالله، الذی لیس له فی العدل عدیل و لافی الملك بدیل، ناصب اعلام الفتح المبین، ناصر الویة العز و التمکین، قامع آثار الکفر و الضلال، رافع آیات الرحمة الی غایة المراتب و نهایة الکمال.

شه کامران خسرو شیر گیر	به دولت جوان و به تدبیر پیر
ز تدبیر صائب جهانش به کام	به نیروی دولت سپهرش غلام
شهی کاسمان بردرش گاه بار	ز پروین و جوزا فشاند نثار
صفاتش در اندیشه بیش از کمال	توانش در اندازه بیش از خیال
همه عالم از جان ثنا خوان او	جهانی پراز فیض و احسان او

ذی شوکتی که سعت مملکتش چون عرصه ملک امکان از حیز افهام بیرون و سعت همت عالی نهمتش چون ساحت لامکان از احاطه عقل دور اندیش افزون است. سبحانی که آفتاب آسا از پرتو آثارش اقطار آفاق روشن است، فلک جنابی که آفتاب وار از فیض ادرارش عرصه هامون گلشن. اشجار جویبار معدلت از باران احسان

بی کرانش سرسبز و سیراب و گلزار چمن انصاف از قطرات امطار عاطفتش با طراوت
و تاب .

شاهی که به نصرت الهی	بنشسته فراز تخت شاهی
شاهی که ز ظلم عار دارد	از عدل و کرم شعار دارد
عدلش چوپناه تخت و تاج است	او را به دعا چه احتیاج است

ناصر جنود الهداة و کاسر و فود العصاة، رافع الیوة الاسلام، منکس رؤس الکفرة
والآثام، المختص بخصایص المواهب من عند الله الملك المنان، الموفق بجلال
المراتب من خواقین العصر والوان، سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین
الشریفین، قرین ذوالقرنین، سمی نبی الثقلین، سلیمآ للسلطنة والشوكة والحشمة
والابهة والعظمة والخلافة والعدالة والرأفة والاحسان، سلطان سلیمان بن سلطان سلیم خان
لازالت عتبه العلیا ملجأ لقاطبة الانام و سدته السنیة سداً بین الکفر والاسلام بر ساحت
حال و مطرح آمال محب بی ریا و مخلص صادق الولا ساطع گشته بود، از ایراد دولت
مآب سعادت نصاب، شجاعاً للدين سنان بیک میرسنجاق اردهان، به مطالعه مضمون
بلاغت مشحون آن مشرف شد و به اشارات علیه و بشارات سنیه که از کمال خصوصیت
ویگانگی انهاء و اعلام فرموده بودند ممنون گشت و مورد کریمش را به مراسم تعظیم
و لوازم تکریم مقابل و مقارن داشته چنانچه شیوه مخلصان نیکوخواه و محبان بلا-
اشتباه است صحایف دعوات اخلاص شعار که عنوان قبولش به توفیق هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحقّ موشح و لطایف تسلیمات اعتقاد آثار که اجابتش به طراز ان دعاء
المحبین مجاب مطرز باشد مصحوب قوافل صباح و مسا و رواحل صدق عقیدت و
ولا تخفة مجلس اعلى و محفل اسنى که مصداق جنة عرضها كعرض السماء است می گرداند
و همواره از حضرت و اهب العطايا انتظام اسباب حصول کامکاری و وصول موجبات
آمال و امانی اعلى حضرت خاقانی آمل و سایل است.

الحمد لله که گلشن مودت و اختصاص از جویبار حدایق دوستی و سلسال
ریاض خصوصیت و یگانگی به نوعی خرم و سیراب است که انوار آثار آن

یوماً فیوماً دیده آمال همگنان را منور و فوایح روایح آن دماغ جان عالمیان را معطر دارد.

بعد هذا مکشوف رای عالم آرا که فی الحقیقه مشکوة انوار تجلیات لاریبی است می گرداند که شرحی که در باب شاهزاده سلطان بایزید و بی ادبها و گناهکاریها که به مقتضای غفلت و جوانی و جهل و نادانی در این اوقات از او سمت و قوع یافته در طی کتاب مستطاب و خطاب مشکین نقاب مندرج فرموده بودند به مطالعه آن مشرف و مسرور شد. اشاراتی که در باب گرفتن و سپردن او به حضرت شاهزاده کامکار، نقاوة سلاطین عالی مقدار، نهال آمال سلطنت و اقبال، نیر اوج عظمت و جلال، المنظور بانظار العواطف السلطانية، المختص بالمکارم والمراحم الخاقانية، معزاً للسلطنة والاقبال، سلطان سلیم خان عمره الله تعالی فی ظل ظلیل والده العظیم الشان رقم زده کلك شفقت سلك شده بود، بر رأی عالم آرای مخفی نخواهد بود که حضرت شاهزاده مشارالیه که از صدمات قهر سلطان خائف و هراسان بوده، در آن ایام که کار بر او تنگ شده بود به مضمون و لاتلقوا بایدیکم الی التهلكة^۱ و سنت سنیه الفرار مما لا یطاق من- سنن المرسلین طریق صلاح و فلاح در آن دیده که از آن گرداب حیرت خود را به ساحل نجات رسانیده به مناسبت قرب جوار خود را بدین دیار اندازد و بنا بر استحکام قواعد محبت و دوستی این مخلص را وسیله استغفار و اعتذار سازد.

بعد از آن که شاهزاده مشارالیه از آن ورطه بیرون آمد و به حضور رسید، در مجالس متعدد مباسطت و مخالطت او دست داد و بر کیفیت احوال و مال او اطلاع حاصل گشت، کمال ندامت و پشیمانی از صفایح احوال او پیدا و لیلاً و نهاراً بر زبان عجز و انکسار به مضمون آیه کریمه ربنا ظلمنا انفسنا^۲ گویا است. فاما همواره با مخلص می گوید که مرا در ملازمت خداوندگار زمین غیبت بسیار کرده اند و آیینۀ خاطر مهر تنویر آن حضرت را از من مکدر ساخته. اگر قبل از استدعای عفو و آمرزش گناهان من و آمرزش آن حضرت مرا بدان صوب فرستند عرق غضب شاهانه به حرکت آمده مرا نیز به طریق سلطان مصطفی به قتل می رساند

و مظلّمه خون من درگردن شما خواهد بود. لهذا این مخلص نیز بنا بر توهم این صورت و ملاحظه آن که درحین قهر و غضب به حکم قتل او اقدام فرمایند و بعد از مدتی که تسکین شاهانه شد به طریق حکایت سلطان مصطفی نادم گردند، درفرستادن او متأمل گشت.

که سهل است لعل بدخشان شکست شکسته نشاید دگر باره بست
 به تندی سبک دست بردن به تیغ به دندان گزد پشت دست دریغ
 و اسناد گرفتن و سپردن او بدان وجه که به محب خیرخواه فرموده بودند بی-
 تکلف از مکارم شاهانه توقع نداشت. چرا که در زمان سلاطین سابقه که آبا و اجداد
 کرام عظام محب رتبه سلطنت ظاهری نداشتند، ارباب جرایم که از خوف عقوبت
 سلاطین و حکام پناه بدین سلسله علیه می‌بردند، از میامن برکات ایشان و مراعات
 حرمت آن خانواده علیه به مال و جان امان یافته شیوه عفو نسبت به ایشان مبذول
 می‌داشته‌اند و مراعات و مراقبت با عامه گناه کاران فرو نمی‌گذاشته‌اند و این قاعده
 رضیه همواره از آن تاریخ در حظیره مقدسه ایشان متعارف و معمول است. حالاکه
 بتوفیق الله تعالی و یمن امداد ارواح مقدسه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
 اجمعین رتبه سلطنت ضمیمه دیگر مواهب گشته است اسناد این به مخلص از لطف و
 احسان آن حضرت دور می‌نماید.

اکنون از آن جا که کمال اعتماد به مرحمت و مکرمت آن پادشاه عالی‌جاه
 است به امیدواری موهبت من یشفع شفاعة حسنه یکن‌له نصیب منها در مقام استشفاع
 و اعتذار شاهزاده مشارالیه درآمده به ارسال این صحیفه محبت و خیرخواهی مصدع
 اوقات فرخنده ساعات گشت.

معدلت سیرتا ! جهان دارا !
 عالم از عدل تو پر آوازه
 زیر حکمت سکندر و دارا
 عفو و لطف برّون ز اندازه
 قال الله تبارک و تعالی و قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من -
 رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا^۲. گاهی که حضرت پروردگار و کریم رحیم

آمرزگار بندگان‌گنه‌کار و عاصیان پریشان روزگار را با وجود کمال مرتبهٔ عصبیان و نهایت ضلالت و خذلان به مؤدهٔ سروش و غفران و نوید این خطاب مرحمت بنیان مسرور و شادمان سازد، هر آینه آن پادشاه عالی‌جاه را که متخلق به اخلاق الهی و متصف به تتبع آثار و اطوار حضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وسلم اند نسبت به شاه‌زادهٔ خطا کار امیدوار غیر از شیوهٔ عفو و مرحمت و شیمهٔ لطف و شفقت چه لایق و مناسب تواند بود و با وجود زلات و تقصیرات که از او به وجود آمده از کمال خلق کریم و لطف عمیم آن اعلیٰ حضرت چه توقع توان داشت.

گرچه او را گنه فراوان است کرمت صد هزار چندان است
الاصاغر یهفون والاکابریهفون

الا ای آفتاب برج شاهی	به فرمان تو از مه تا به ماهی
خدا از لطف محضت آفریده	به شاهی چون تو دوران کس ندیده
توئی آن شهریار عدل گستر	مطیعت خسروان هفت کشور
توقع دارم از الطاف شاهی	که بیرون است از حد تناهی
به سوی او ز روی لطف دیدن	خط عفوی بر اعمالش کشیدن
چه باشد گر کنی از لطف بسیار	نظر بر حال فرزند خطا کار
به تقصیری که از حد بیش کرده	خجالت را شفیع خویش کرده
مگر شاه آن شفاعت در پذیرد	گناهی را که شد بروی نگیرد
که برگ هرغمی دارد در این راه	ندارد تاب ناخشنودی شاه
عنایت کن که این سرگشته فرزند	ندارد طاقت خشم خداوند
اگر زلات او از حد برون است	ترا دریای رحمت زان فزون است
چه باشد گر بدین مخلص نوازی	مرا منت پذیر خویش سازی

ترصد و ترقب آن که جرم و گناه او را که عادت خردان است در برابر لطف و احسان خود آورده چنانچه شیوهٔ بزرگان و آیین خداوندان تواند بود بر شاه‌زادهٔ مومی الیه ترحم نمایند و مضمون صدق مشحون فمن عفا واصلح فأجره علی‌الله^۱ و

آیه وافى هداية الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس^۱ منظور نظر اصابت اثر داشته به محض کرم و مروت پادشاهانه تقصیرات او را هر چند فراوان باشد به مخلص خیر- خواه بخشیده از نظر اعتبار ساقط سازند.

بزرگان خرده بر خردان نگیرند
گناه از بنده و عفو از خداوند
سوچی کرا و لودرسن لطفك ایشله
کیچی باشینه رحم ایدوب باخشله
اگر مجرم دور اول شفقت سنکدر
سن اول لطف سن رحمت سنکدر

وبی تکلف چون شاه زاده مشارالیه با کمال عجز و انکسار در مقام توبه و استعذار در آمده بر ذمت همت السلطان العادل ظل الله استغفار امری است از واجبات هو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السيئات^۲ و قال ایضا من عمل منکم سوء^۳ بیجهالة ثم تاب من بعده واصلح فإنه غفور رحیم^۴.

شنیدم که در روز امید و بیم
بدان را به خوبان ببخشد کریم
تونیز اربدی بینی ای نیک رای
زبد بگنذر و سوی نیکی گرای
خداوند بخشنده دستگیر
کریم خطا بخش پوزش پذیر
نه عذر آوران را براند به جور
نه گردن کشان را بگیرد به فور
اگر بر خطا پیشه بشتافتی
که از دست قهرش امان یافتی

امیدوار است که عنایت نامه مشحون به جواهر زواهر صوری و معنوی، از روی لطف و مرحمت به مخلص و نامه عفو و آزادی، به شاهزاده مومی الیه شرف صدور یابد به وجهی که بالکلیه خاطر این محب و شاهزاده جمع گردد که آنچه امر و اشاره آن حضرت باشد ایستادگی دارد و از آن تخلف و تجاوزی نیست و به مجرد این مقدار لطف و شفقت که آن اعلی حضرت در این باب فرمایند و این قدر سعی و اهتمام که این محب به جای می آورد.

از آن طرف نپذیرد کمال تونقصان و زاین طرف شرف روزگار ما باشد
غرض که به هدایت ان اریدالا الاصلاح ما استطعت و ماتوفیقی الا بالله^۴ محض

۱- آل عمران ۱۲۸ ۲- الشوری ۲۵ ۳- الانعام ۵۴

خیر و صلاح ملحوظ ساخته جهت تبلیغ این رسالت معتمد قدیمی، عمده‌الاعیان و الامائل، زین‌الدین علی‌آقایوزباشی قاجار را که از اول جلوس اعلیٰ حضرت فردوس مکان از خواص خدمتگاران بوده و هست به ملازمت عالی فرستاده شد. امیدوار آن که او را به عین‌عنایت و عاطفت شاهانه منظور داشته مقضی‌المرام روانهٔ این دبار سازند. رجای واثق وامل صادق آن‌که در این باب لطف و احسان فرموده مضمون این نظم نظیم که شیخ مصلح‌الدین سعدی رحمه‌الله در بوستان آورده

توهم بردری هستی امیدوار پس امید بر در نشینان بر آر
 به سمع رضا اصفا خواهند فرمود. چون زیاده بر این اطناب و اطالت مفضی
 ملال است به شریطهٔ دعای بی‌ریا که متضمن سعادت دنیی و عقبی و مستلزم رفاهیت
 حال کافهٔ بر ایا باشد اختتام می‌نماید

تا بود در بلندی و پستی	سایه و آفتاب را هستی
یارب این سایهٔ الهی را	آفتاب سپهر شاهی را
بر سپهر بقا ممکن دار	ز آفتاب خلود روشن دار
تا بود دور در فلک ممکن	تا بود نقطهٔ زمین ساکن
روش آن به وفق رایت باد	شرف این به خاک پایت باد.*

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب در خصوص بایزید^۱

اعلی حضرت والا رتبت گردون رفعت عطارد فطنت، نیر طارم ابهت فص خاتم
معدلت، خورشید مشارق شهر یاری، جمشید سراقق تاجداری، داور دارا رای،
فریدون ملک آرای، کیخسرو دهر، نریمان عصر، مزین سریر سلطنت و شاهی، مبین
آیین خلافت و شاهنشاهی، صاحب اذیال المآثر، صاحب اعلام المفاخر، قره باصرة
الایالة، غرة ناصیة البسالة، المحفوف بصنوف رواتب المواهب من فضل الله، معز الدولة
والاقبال طهماسب شاه لازالت اطناب خيام دولته مربوطة بالخلود واسباب نظام شوکته
مضبوطة بالسعود لوایح انوار دعوات فایقه و فوایح انوار تحیات رایقه که صفحات
فؤاد اودا اندن متوسم و نفحات و داد احبا انکله متنسم اوله تمایم حمایم رفعت منال
هدهد مثال قلوب و سائل مشکین شمایل نسیم شمال ایله اهدا و ارسال اولندقدنصکره .
رای منیر صواب نما و خاطر خطیر حقایق گشایه انها و انبا اولنور که مقدا ما و غلم
بایزید غرور و غفلت جوانی و قصور عقل و نادانی ایله سوء تدبیر خلل پذیردن ناشی
بادی اثار تفتنه و وحشت و بانی اساءت و منافرت اولمغین خلاف مقتضای افکار صائبه
خردمندان و منافی رضای انظار ثاقبه هوشمندان نیجه اوضاع فزیه ناشایسته و افعال
قبیحه ناپسندیده ارتکاب ایدوب یاننه خیلی اشرا و اشقیای مجتمعا و اقایل باطل لرینی
مستمع اولوب دیار جلیل الاعتبار قونیه ده حومه شهر یاری حاوی کمالات
۱ درمنشآت این نامه بعنوان دومین نامه سلطان سلیمان درباره بایزید ذکر شده است.

بختیاری نوردیده سلطنت چراغ افروز دیدن سعادت او غلم سلیمک طال بقاه ونال
 مناه نك اوزرینه یوریبوب مقابله و مقاتله ایتد کده بعنایة الله تعالی اتباع واشیاعی
 مخنول ومنهزم اکثری مقتول ومنعدم اولمغین کندوبه امارت ضعف اقدام وعلامت
 انکسار تام مستولی اولوب یوم یفر المرء من اخیه^۱ حاصلتن مشاهده ایدوب معركة
 مهلکه دن رعب وانهزام ایله دونوب سنجاغی اولان اماسیه به وار یجق تدارک ذمایم
 وجرایمی ایچون درگاه عنایت پناهمه که مرام بخش عامه انا مدر فاعتر فنا بذنونبنا^۲
 کاربد کردارینه بسروجه عجز و اضطرار تقدیم مراسم اعتذار و تتمیم لوازم استنابه
 واستغفار ایلیوب استدعای رأفت وشفقت وارتجای مرحمت و مکرمت ایتمکین تضرع
 واعتذار وتذلل وانکسارینه ترحم اولنوب اولاسنی اضلال ایدن رجال فاسد الاحوالک
 وجود مضرت آلوده لرینی عالمدن نابود ایلیوب قتل و سیاستده اهمال و مساهلت
 ایتمیه سن وثانیا عوام وخواصدن یانکده اولان اشخاصک نشئه شقاوت و شقاق و رشحه
 شناع و نفاق اولان فریق هزیمت رفیقنی تفریق ایدوب واروب سنجاغنده کندو حالکده
 اوتوروب آغاز مخالفت و خودرایی ایتمیوب اطاعت او امر فرمان رواینده اولورسک
 کلیا خطا و سهوک عفو ایدوب گناهندن کچیلور دیو انواع نصایح جامعه بیان واصناف
 مواعظ نافعه عیان اولنمشیدی اگرچه باش مفسدلردن اوچ نفرینک باشنی کسمک ایله
 ظاهراً امتثال فرمان عالی شان ایدوب حلیه وفاق ایله متحلی اولمق فهم اولندی لیکن
 حیل و نفاق ضمنی اجلدن اون بیک مقداری اشراری یانته جمع ایدوب دخی اهل
 ولایت و رعایای مملکته بی تقریب صالحون صالحوب طوار لرین الوب مال و منال لرین
 نهب و غارت ایتد کده قطع روابط عهد و پیمان و قلع ضوابط صدق ایمانه دلیل قاطع
 و برهان ساطع اولوب کوندربیلان احکام صلاح انجامی سمع رضا ایله اصفا ایتمیوب
 متصل دست جسارتی خسارت نفوس و اموال مسلمینه اطاله دن دور قلمیوب عجزه
 رعایا و بریایی حواله باطله آزار و اضرار دن مهجور اولمدی پس سوء ادبی و قبح
 تاراج و طلبی حد اعتدال دن متجاوز اولمغین مقتضای روش جهانبانی و مرتضای آیین
 صاحبقرانی دایما دفع مواه فتن اشرار و صون دماء مسلمین و اهل دیار اولوب خار

وخاشاک زیغ و فساد دن ساحت بلادی تطهیر واجب و ظلام و ظلم و عنادی مفارق عباددن
 رفع و تغییر لازم و لازب اولمشدر. راه عدلدن عدول و طریق حقندن نکول ایدنلرک. قبایح
 و قایعی و فضایح و شنایعی تبدیل و رذائل خصایلی تحویل اولنمقده. اهمال و امهسال
 موجب اختلال حشمت و اقبال اولمغین مسالک ضبط ممالک سلوک ایدن حکام و ملوک
 ایله اوزرینه کو ندریلان عسکر ظفر رهبردن خوف و خشیت و حیرت و دهشت غلبه
 ایتد کده دیار شرقه توجه ایدوب. اتساع کرم دریا شیم و ارتفاع همت و الانهمتکزه
 اعتماد اوزرینه وارد قده اول جناب نصفت نصاب و مکرمت ایابدن بسط قواعد معذرت
 و استدعاء استغفار و شفاعت ایچون تجدید بنیان محبت و تشیید ارکان مودتی منهی
 و صفاء ضمایری منبی ورقای سرایر نضارت بخش ریاض مؤانست و نخل پیرای گلشن
 مخالصت کتاب مستطاب مشکین نقاب ایله قدماء خواص معالی اختصاصدن مطلع
 خیابای اسرار محرم حرم عزتمدار علی آغا زید قدره عتبه عالی مرتبه سمتنه ارسال
 اولنمش ازین زمان و ایمن اوانده وصول بولوب. مشمول انظار احترام سعادت ارتسام
 اولوب. یمن ملاحظه و شرف مطالعه اولند قده تنقی افق عباراتندن ساحت سطوره صبح
 صادق صفای نیت طالع و قعر بحر اشاراتندن ساحل ظهوره جواهر زواهر صدق طویت
 واقع اولوب.

خلاصه کلام بلاغت نظام و ملحض پیام محبت انجام ان الله عفویحب العفو
 مضمون سعادت مقرونی اوزره کظم غیظ و عفو معصیت سنت حسنه اهل مرحمت
 اولوب مشارالیه دخی ایتدیکی قبایحه پشیمان وانی تبت الآن کلام شریفنی ورد زبان
 ایدوب واقع اولان خطالرینه ندامت و گناهلرندن توبه و انابت ایتدو کیچون صحیفه
 اعمالنده صورت پذیر اولان خطیثانی مصفوح و جریده افعالنده جایگیر اولان سیثاتی
 مسموع و مسموح اولمق خصوصنده انواع استشفاع التماس اولنمش امدی ضمیر منیر
 صداقت اقتضا و خاطر خطیر مرافقت ارتضایه خبی و خفی اولمیه که مومی الیهک غباوت
 نفس و هوا ایله راه راست هدایت انتمادن عدول و اهمال جانب حقوله سلوک جاده
 عقوقی و طریق ضلالته دخولی عندالله اولو کناه اولدوغندن ماعدا بونجه تلف نفس

وسفک دمایه باعث اولدیغیچون سزاوار نفرین خلق آسمان وزمین اولوب مقتضای غضب پادشاهی سزای جزای گناهی اجرا و ایفا اولنمشیدی اما مابینده مشید اولان قواعد و داد و مؤکد اولان معاهد اتحاد متقاضیدر که ملتسم آن ذات خجسته صفات مبدول و مستدعالری شرف قبوله موصول اوله .

بناء علی هذا محضا رعایت خاطر عاطر فیض مظاهری آمل و عفاالله عما سلفاً فحوا سیله عامل اولوب سوادنامه عصیانی مدادخامه طغیانی الواح احوال و صحایف افعالندن قطرات فضل و امتنان و رشحات لطف و احسان ایله تطهیر و بساک و تنظیف و تابناک قلوب الماضي لایذکر دیوجرم گذار جرمندن گذار اولندی .

اما شاه عالی جاه حضر تدر نندن مأمولدر که مقتضای رأی سدید اوزره قوانین نصیح و پندی تمهید و کندوسنه تنبیه و تأکید ایلیوب دائره استقامت و حیطة صداقتده ثابت قدم و راسخ دم اولورسه حالایاننده اولان اشقیان عهدبعید و زمان مدید دنبرو پرورده نعمت نامتناهی و بر آورده تربیت پادشاهی ایکن عصیان ایدوب تحریک شراره شرت و بود کلو قبایحه دلالت و نیجه خون ناحقه مباشرت ایدن فرخ و عبدالغنی اوغلی و طورسون و آقساق سیف الدین نام مفسداری قتل ایدوب و سایر اشرائی انده الیقویوب واسکی قوللر نندن بر مقدار آدمیسی و اوغللریله برار سلطانلره قوشوب سرحد ولایته کله که ذات البینده اولان مصالحت و مصافات باقی و برقرار اولوب طرفینک رعایاسی آسوده حال و مرفه البال و ممالک و بلاد دخی معمور و آباد اوله اکرانلر کیدر لمک قابل اولمزسه کندو و هملر نندن ینه بر فساده دخی مباشرت فهم اولنور یاننده قالمغه رخصت و بر لمیوب و بیله کوندر لمیوب انده الیقونیه .

پس بو نصایح و پندایله سودمند اولوب رضای جمیله اتباع و کلام حقی استماع ایدرسه دائماً شرایط حقوقی مطمح نظر و آثار مخالفتدن اجتناب و حذرده اوله که هر آینه لایق دولت بلند پایه و مستحق حشمت و پیرایه اولمق محققدر شو یله که بو خصوصلر سمع قبوله موصول اوله بوجانبه اعلام اولنه که بو طرفدن برار آدملریله بر بگلربیگی کوندر یلوب سنجاغی اولان اماسیه یه کتور یلوب حمیده اطوار و پسندیده کردار اختیار

ایدوب وقار اوزره اوله تا که نتایج نصیحه فصیحه کز حاصل ومقرر ومبتغای رضامز ایله عامل اولنمق میسر اوله .

چون عادت ارباب وفا یمن اعادت وحسن اجازت در، عمده الاما جد علی آغا بعد الفراغ عما وجب علیه من الابلاغ منظور انظار کرم و اقبال قلنوب عز حضور فایز الحیوره ارسال اولندی . همواره ور سائل رسائل ایله سلسله موالات و رابطه مصافات مؤکد ومجدد اوله .

همیشه اساس دولت و کامرانی و بناء حشمت جاودانی بارتفاع مبانی عزت واجتماع معانی رفعت مشید ومخلد باد بنص النون والصاد . حررفی شعبان سنه ۹۶۷ *

صورت نامه سلطان سلیمان خان به شاه ظهاسب

اعلی حضرت والارتبت گردون رفعت عطاردفطنت ، نیرطارم ابهت ، فص
خاتم معدلت ، خورشید
انها وانبا می شود که پسرم بایزید که باغرور غفلت جوانی وقصور عقل ونادانی ناشی
از سوء تدبیر خلل پذیرپیش ازاین بادی اثارث فتنه و وحشت وبانی اساعت منافرت
شده وخلاف مقتضای افکار خردمندان ومنافی رضای انظار هوشمندان چندان اوضاع
فضیحه ناشایسته وافعال قبیحه ناپسندیده ارتکاب کرده وبه گردش گروهی از اشرار
واشقیبا مجتمع واو هم اقاویل وابطیل آنان را مستمع شده ودر دیسار جلیل الاعتبار
قونیه برپسر سلیم طال بقساقه ونال مناه که حومه شهر یاری و حاوی کمالات
بختیاری ، نور دیده سلطنت ، چراغ افروز دیدن سعادت است هجوم برده ودر هنگام
مقابله ومقاتله اغلب اتباعش مقتول ومنعدم واكثر اشیاعش مخذول ومنهزم گشته
وبرحالت او امارت ضعف اقدام وعلامت انکسار تام مستولی آمده وحالت یوم یفر
المرء من اخیه مشاهده کرده با رعب وانهزام از معرکه مهلکه برگشته وبه جایگاه حکومت
خود که اماسیه است گریخته وبرای تدارک جرایم و ذمایم خود به درگاه عنایت پناه من
که مرام بخش عامه انام است فاعترفا بذنوبنا^۲ به کار بد کردارش بوجه عجز واضطرار
تقدیم مراسم اعتذار وتتمیم لوازم استنابه واستغفار واستدعای رأفت وشفقت وار تجای

مرحمت و مکرمت کرده بود بنا بر این بر تظلم و اعتذار و تذلل و انکسارش و باز شدن دیده و در آنکه اش امر قدر قدر و فرمان قضا امضار سال گردیده و در ضمن آن ترحم و بر برای ایقاع عقل بعد از بیان انواع نصایح جامعه و تبیان اصناف مواعظ نافع اظهار شده بود که اولاً رجال فاسد الاحوال که ترا اضلال کرده اند اگر وجود مضرت آلودشان را از عالم نابود می کنی و در سیاست و قتل آنها مساهلت نمی نمائی و ثانیاً اشخاصی که از خواص و عوام در نزد تو هستند از فریق هزیمت رفیق آنان که نشأة شقاوت و شقاق و رشحة شناعة و نفاقند تفریق می کنی و به محل حکومت خود می روی به حال خود مشغول می شوی و آغاز مخالفت و خود رائی نمی کنی بر حال اطاعت و فرمانروائی می مانی کلیةً سهو و خطای تو عفو گردیده و از گناهت گذشته خواهد شد. اگر چه با بریدن سر سه نفر از رؤسای مفسدان علی الظاهر امثال فرمان عالی شان نموده ظاهراً به حلیه و فاق متحلی شده لکن کسب حیل و نفاق ضمنی که به قدرده هزار نفر اشرار دور خود جمع نمود و برگردن رعایای مملکت مالیات بی جا گذاشته مواسی آنان را به ضبط و غضب و مال و منالشان را به غارت و نهب رسانیده بود. این رفتار به قطع روابط عهد و پیمان و قلع ضوابط صدق ایمانش دلیل قاطع و برهان ساطع شده احکام صلاح انجام مر سوله را به سمع رضا اصغا ننمود و متصل دست جسارت را از اطالۀ خسارت اموال و نفوس مسلمین دور نگذاشت و عجزه رعایا و برابا را از حواله باطله آزار و اضرار آسوده نکرد. پس سوء ادب و قبح تاراج و طلبش از حد اعتدال بیرون رفته مقتضای روش جهانبانی و مرتضای آیین صاحبقرانی بر وفق رسم همیشه دافع مواد فتن اشرار و صون دماء مسلمین و اهل دیار شده ساحت بلاد را از خار و خشاک زیغ و فساد تطهیر واجب و ظلام ظلم و عناد را از مفارق عباد رافع و تغییر آن را لازم و لازب دانسته در تحویل خصایل رذایل نکول کنندگان طریق حق اهمال را غیر جایز شمرده و در تبدیل فضایح و شنیاع و قبیح و قایع عدول کنندگان از راه عدل را اهمال نمودن موجب اختلال حشمت و اقبال خواننده از عسا کر ظفر رهبر که باملوک و حکام که سالک مسالك ضبط ممالک اند بر سرش فرستاده و از غلبه خوف و خشیت و حیرت و دهشت به دیار شرق توجه نموده و به اتساع کرم دریا شیم و ارتفاع همت و الانهت آن اعلی حضرت به

قزوین وصول یافته از آن جناب نصف نصاب مکرمت ایاب برای بسط معذرت و استدعای استغفار و شفاعت و تجدید بنیان محبت و تشیید ارکان مودت منهی و صفاء ضمائر را منبئی از قدماء خواص معالی اختصاص مطلع خبایای اسرار محرم حرم عزت مدار آقا علی زید قدره با ورقای سرایر نضارت بخش ریاض مؤانست و نخل پیرای گلشن مخالفت کتاب مستطاب به سمت عتبه عالی مرتبه ارسال گردیده بود درازین ازمان و ایمن او ان وصول یافته مشمول انظار احترام سعادت ارتسام شده در هنگام یمن ملاحظه و شرف مطالعه صبح صادق صفای نیت از تتق افق عباراتش در ساحت سطور طالع و جواهر زواهر صدق طوبیت از قعر بحر اشاراتش در ساحل ظهور واقع آمده خلاصه کلام بلاغت نظام و ملخص پیام محبت انجام بر مضمون سعادت مقرون ان الله عفویحب العفو کظم غیظ و عفو معصیت از سنت حسنه اهل مرحمت شده مشار الیه نیز از قبایح خود پشیمان و کلام شریف انی تبت الآن^۱ را ورد زبان کرده چون از گناهانش توبه و انابت و برخطاهای واقعه خویش اظهار ندامت نموده از آن جهت در خصوص انواع استشفاع التماس شده که خطیثاتی که در صحیفه اعمالش صورت پذیر است مصفوح و سیثاتی که در جریده افعالش جایگیر است مسموع و ممسوح باشد . پس به ضمیر منیر صداقت اقتضا و خاطر خطیر مراقت ارتضا خبی و خفی نماناد که غیر از این که مومی الیه باغبوت نفس و هوا از راه راست هدایت انما عدول و باهمال از جانب حقوق به جاده عقوق سلوک و به طریق ضلالت داخل شده که عندالله گناه عظیم است از جهت سفک دماء کثیره و اتلاف نفوس متکثره سزاوار نفرین خلق آسمان و زمین شده و از این جهت از مقتضای غضب پادشاهی سزای جزای گناهش اجرا و ایفا گردیده بود . اما قواعد و داد که فی مابین مشید و معاهد اتحاد که [بین الجانین] مؤکد است متقاضی است که ملتمس آن ذات خجسته صفات مبذول و تمینشان به شرف قبول موصول گردد . بناء علی هذا رعایت خاطر عاطر فیض مظاهر را آمل و فحوای عفاالله عما سلف را عامل شده سواد نامه عصیان و مداد خامه طغیانش از صحایف افعال والواح افعالش باقطرات فضل و امتنان و رشحات لطیف و احسان تطهیر و پاک و تنظیف

و تابناك و الماضی لایذ کر گفته از جرم او در گذشته اما از حضرت شاه عالی جاه مأمول است که بر مقتضای رای سدید قواعد نصیح و پند را تمهید و به خودش تنبیه و تسکید شود که اگر در دائره استقامت و حیطة صداقت ثابت قدم و راسخ دم مانده است ، از اشقیاء فرخ و پسر عبدالغنی و طورسون و اقساق سیف الدین که همه از مفسدین و از عهد بعید و زمان مدید تاحال پرورده نعمت نامتناهی و بر آورده تربیت پادشاهی بوده و عصیان نموده تحریک شراره شرت و بدین قدر قیاح دلالت و به ریختن چندین خون ناحق مباشرت کرده و حالا در نزدش مانده اند به قتل برساند و سایر اشرار را در آنجا بگذارد و با چند تن از بندگان و پسرانش به صحابت مأمورین کاردان به سرحد ولایت آمده باشد که مصالحت و مصافحت که در ذات البین بوده باقی و برقرار بماند و رعایای طرفین آسوده حال و مرفه البال و ممالک و بلاد نیز معمور و آباد باشد و اگر آمدن بعضی را با او مایه فساد دانند به همراهی نفرستند و در آنجا باشند .

پس اگر این نصایح و پند سودمند شده و به رضای جمیل اتباع و کلام حق را استماع نموده باشد همیشه شرایط حقوقش مطمح نظر است و اگر از آثار مخالفت بر حذر باشد هر آینه لایق دولت بلند پایه و مستحق حشمت و پیرایه شدن محقق است . چنان که این خصوصیات به سمع قبول موصول باشد بدین جانب اعلام شود که از این طرف نیز با مردمان کاردان يك بیگاریگی فرستاده تا او را به مقرر حکومتش که امامسیه است بیاورد و اختیار اطوار حمیده و کردار پسندیده بنماید که مبنی بر وقار باشد تا که نتایج نصیحه فصیحه شما حاصل و مقرر و بامبتغای رضای ماعامل شدن میسر شود .

چون عادت ارباب و فایمن اعادت و حسن اجازت است ، عمده الاماجد آقا علی نیز بعد الفراغ عماوجب علیه من الابلاغ منظور انظار کرم و اقبال و به عز حضور فایض الحبور ارسال گردیده شد .

همواره با وسائل رسائل سلسله موالات و رابطه مصافحت مؤکد و مجدد شود . همیشه اساس دولت و کامرانی و بناء حشمت جاودانی در ارتفاع مبانی عزت و اجتماع معانی رفعت مشید و مخلد باد بنص النون والصاد .*

نامه دیگر سلطان سلیمان خان به شاه طهماسب در خصوص بایزید^۱

عالی جناب رفعت مناب دولت ایاب عزت قباب دارا بخت کسری تخت
سکندر فطرت عطار د فطنت خسرو شوکت ناهید صحبت جمشید جاه خورشید کلاه
فریدون فراست کاوس کیاست، نیر اوج برج اقبال، دره التاج عز واجلال، مشرق
انوار ابهت، مطلع آثار منقبت، حاوی مکارم مفاخر، راوی محاسن مآثر، غره جبین
دولت، گوهر نگین سعادت، مهر سپهر عظمت و شهر یاری و سپهر مهر نصفت و
تاجداری، حشمت پناه عزت دستگاه طهماسب شاه ضاعف الله معالم قدره و رفعت
و رفع اعلام عزه و شوکت بدایع روایع تحیات شمسیه اللمعات و صنایع ذرایع تسلیمات
مسکیه السمات ایله که ساحت قلوب احبا صحن بهشت آسا انکله منور و مشام سکان
ارائک علیا روح و ریحان باغ جنان کبی اندن معطر و معنیر اوله صفایح الواح محبت
محلی و مزین و صحایف شرایف مودت موقع و معنون قلوب.

ضمیر منیر آینه نظیر و خاطر عاطر خورشید تنویره که عکس حقایق اشیاانده
صورت پذیر و دقایق اموره مدبر و مشیر در انبا و انها اولنور که تجدید مبانی و داد
و تشدید معانی اتحاد و اقامت لوازم اخلاص و ادامت مراسم اختصاص ایچون ارسال
اولنان کتاب مستطاب عنبرین نقاب واسطه رابطه الفت و وسیله سلسله خلت امارت
مآب دولت انتساب قده الامراء والاعیان خضر سلطان زید قدره ایله که آثار مجد و

وقار سیما سنده لامع و پرتو حسن اقوال و صدق اطوار احوال لندن ساطع در افادت آداب و ساطت و اجابت مراسم رسالت ایدوب اسعد ازمان و احسن احیانده محل قبوله موصول اولدی. حقا که شعشعه خورشید رخشان و مهر تابان کبی سطور لایح النور و ضیاء انوار اوصاف اشراف اسلاف دن متقبس، هر سطری نیجه بیت معمور اول شاهنامه نامی و ملطفه گرامینک نظم بدیع الانتظامی نکهت روضه فردوسی و حالت عالم انسی محتوی فی الحقیقه عباراتنده انواع مجاز و استعارات و کلماتنده اصناف نکات و کنایات منظوی در. حروف سطوری نمونه صفوف حور و صحیفه زیبای کافوری سیماسی نشانه صفحه سایره بیضادر. بدایتندن تا نهایت خواتمی مانند زلال سلسال صافی واقع اولوب. دبیر عطار د نظیر گنجینه ضمیر دن سلك تقریره نظم و تحریر ابتدکی وجه تشبیه و حسن توجیه اوزره اولان مضمون بلاغت نمونی و مفهوم مکنون در مشحونی مشمول علوم علیه عالم آرا و ملحوظ انظار سنیه صواب نما اولدوقده مطاوی ادای رنگین لطافت قرینندن پدیدار اولدیکه قواعد عهد و وثاق مؤکد و مقاعد صدق و وفاق مشید اولوب. مصالح دین و دولت و مهمات ملک و ملتده دائما رضای خیر انتمامزه اتباع و وقایع امورده بو طرفدن صدور بولان اخبار محبت آثاری سمع جان ایله استماع ایدوب. اساس موافقت تقادم ایام ایله مستحکم و منزل صداقتده الی یوم القیام راسخ قدم اولمق. قلب اخلاص د فین و دل محبت مکینکزده مرکز و مصمم قلنمش اوله. واقعا قدیمدن عادت با سعادت سلاطین گزین و شیمه کریمه خواقین معدلت آیین بومنیوال اوزره جاری در که حفظ عهد و موثیق و ضبط شرایط محبت و روابط علایقده سعی و اقدام و حسن اهتمام اولنه که یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود مضمون مقرون السعودی اوزره لازمه اهل ایمان اولمشدر و درج فحوای نامه مودت فزاده عرض ملتسمات قلنوب. بعض مهمات که بیان اولنمش محض مراحم و رأفت و حسن انعطاف و مودتدن موقع قبوله حلول ایدوب. اولاد اولاد امجاد عالی نژاد کزایچون امور عزم و حزمه اعتیاد و تحصیل ثبوبات غزو و جهاد ایتمه سایه پلندپایه سلطنتده اولان ولایتده امارت و ایالت

بیوریله که سفر ظفر رهبره رکاب همایون عزت مقروم یا خود عسکر نصرت اثرم متوجه اولدقدده آدملرین کوندر مکله والذین لجاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا آیت وافیه العنایتی مقتضا سنجه حائز عطیه سنیه هدایت اوله لر دینلمش ایمدی معلومدر که اول سمته قریب اولان اما کندن بو طرفلره اوقات سفرده کلنمک بعد مسافه اجلندن غایت مشکل وعسکر و ادوات و آت و آلات بو حالاته متحمل اولمز. لکن مطمح نظر دقیق بنی آدم آیین دین مبین اوزره مجاهده طغاة مشرکین اولیجق بو حالت سرحد ولایت روم ایلنده متصور در شویله که احیاء مراسم محبت و ولا و ایفاء لوازم عهد و وفا اولنوب بایزیدی و اوغللرینی تسلیم و ارسال بیوروب مصلحت برطرف اولسه مراد شریف ایسه فرزند ارجمند لرنندن بری بوجانبه کوندربله اتاق و اوغلق حقی کمال مرتبه رعایت ایدوب انشاء [الله] الرحمن عین عنایت رأفت و شفقت شاهانه و یمن همت بی همتای پادشاهانه ایله محظوظ و محفوظ قیلنوب، ذروة علیای مقاصد و مرامه واصل و عروة و ثقای مطالب و مهمامه نائل اولوب. سبب خلود اسباب محبت و ضوابط الفت و مودت اولوب خاطر عاطره خطور ایدندن زیاده عنایتلر و رعایتلر مشاهده اولنه.

وثانیا مشاهد ائمة عظام رضوان الله علیهم خصوصنده ارسال نذور و صدقات اولدقدده وجوه خیرات و مبراته صرف ایتمکچون ایکی نفر آدمکز کوندرلمک توقع اولنمش. لاجرم بغداد ده اولان مشهیدین مبارکینده ایکی نفر کارگذار آدمکز اقامت ایتمکه اذن و اجازت ویرلدی که واقع اولان خدمته کمال امانت و نهایت صیانت اوزره اوله لرو کتاب محبت انتسابکزدن بونک کبی خدمت عظمی مرور دهور و اعوام و عبور شهور و ایام ایله واقع اولمق. بعید در که اگر خدام والا مقامک برندن صدور ایتسه موجب فضل و احسان نامحصور اولوردی دیوبو - مهمک مقابله سنده عنایات ممتنع النهایات و انعامات بی غایات ترقب اولندوغی بیان اولنمش ایمدی علم شریفکزده خفی اولمیه که اصل مصلحتک حصولی و بومهمک اتمامه وصولی منتظر ارباب انظار و مترقب خواطر فیض شعار دن

حضرت خدا جل و علا گواه و دانا در که خدمت غایت و مصلحت نهایت ایریشوب بوظرفه ارسالده حسن اقوالکمز وصدق افعالکمز ظاهر اولدقده آثار احسان بی کران و کرم دریا فیضان شول و جهله جوشان و بی پایان اوله که تمام مبتغای رضای خاطر و مقتضای طبع مکرمت مآثر اوزره واقع اولوب السنه عالمده مذکور و خلق جهان ایچره تا ابد مشکور اوله.

فاما نامه کز ده ذوالقدر لو بگلربگیسی علی پاشا ایله حسن آغا کوندرلمسی التماس اولنوب سعی و امکلری سبقت ایتدیکی سبیدن اتمام کار انلرک النندن ظهور ایتسی اشعار اولنمش. ارباب البابه محل استعجاب اولدیکه بیوظرفدن ارسال ایتدوکمز آدملره تسلیم اولنمغه. سوگند و قسم مؤکد و محکم اولدوغسی تقدیرجه انلر کوندر لمیجک خلف صریح اولمق محققدن و کتاب فصاحت انتسابده عمدۀ کلام و زبده مرام اظهار اخلاص و موالات و اشعار صداقت و مصافات اولوب محضا ابتغاء رضاء خیر اقتضا مزرأی صواب نما ایتدوکی انها و انبا اولنمش. پس موافق سوابق عهود و مطابق موثیق عقود بومصلحتک اتمام و اکمالنده و طریق تسلیم و ارسالنده نتیجه افکارکز نوجمله اولدیغن اظهار ایچون ایلچی مشارالیه مشقت بعداسفار و زحمت گشت دیاردن بر زمان آسوده و راحت اولمغیچون اقامت ایتدیریلوب آدملرنندن انس قولی و بیرام خواجه زید قدر هما ایله درگاه عزت دستگاهمز خدامندن چاوش مصطفی و چاوش حاجی حسن زید مجددهما قوشیلوب اول صوب صواب انتمایه کوندرلدی عندالوصول کمال حب وافی و قلب صافیدن اتمام مرام و انجام مهام اداء صواب نما ده ارتسام بولان و جهی اعلام ایچون علی سبیل - الاستعجال ارسال اولنمق.

مأمول در که سبب تضاعف و داد و موجب ترادف اسباب اتحاد اوله بو خصوصده تسویف و اهمال باعث تفرقه احوال و اختلال مآل ایدوکی ملحوظ اولوب. عامۀ رعایا و کافۀ برایانک آرامش و امانی و رفاهیت و اطمینانی نه صورتده ظهور ایدرسه اول وجه اوزره سی موفور قیلنوب مقتضای عهد و امانت و مبتغای صدق و دیانت کما ینبغی مرعی اوله که تا روز قیامت بنیان حسن موافقت

مستحکم و مخلد اوله.

همیشه اسباب دولت و اقبال و کمال سعادت و اجلال بعون ایزد متعال متزاید

ولایزال باد.*

نامه شاهزاده سلیم پسر سلطان سلیمان به شاه طهماسب در خصوص بایزید

عالی منقبت معالی رتبت دارا حشمت جمشید رایت ابوت مآب سلطنت ایاب دولت انتساب عزت اکتساب، مالک ممالک عجم، واهب مواهب کرم، لازال منصوراً بعون الله و منظوراً بعین الاله و فور قوافل دعوات صافیات صالحات اجابت آیات و جنود نوافل تحیات غالیات اطابت غایات فی عموم الاوقات العدوات والعشیات سفره کرام کرامت سبحات ایله تحفه مجلس جنت صفا قیلندقد نصکره ضمیر منیر آفتاب نظیره که فی الحقیقه مصباح صباح سعادت و مفتاح کنوز سیادت در انهاء محبانه و انباء دوستانه بودر که الحاله هذه دوده ستوده آل عثمان اسکنهم الله فرادیس الجنانک شهزاده لری سلکنده منخرط و منسلک ایکن انه لیس من اهلك^۱ خطابنه محرم اولان عاق بدبخت و اعراق ناخلف و بی دولت و بی شرف و تیره مراددن دور و بعید ناقض حقوق ابوت بایزید آیت کریمه^۲ و بالوالدین احساناً حکمتدن غافل و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم^۳ امرندن ذاهل اولدوغنه بناء دائماً شقاوت و شناخته مسایل اولوب ناگهان مردود دیوان شیطان کبی سالك مسالك عصیان و طغیان اولوب قطع طریقدن یکرمی او توز بیک دزدان بی توفیق کندویه قرین و رفیق اولمغله آهنگک جنگک و فساد ایدوب تخریب بلاد و تعذیب عباد و قتل انساب و نهب اموال ایدرک امامیه دن قرمانه اتصال بولوب و الحاصل یاغی مثال اوزریمزه کلوب دستگاه اخوتی پایمال ایدوب

نیجه ایام ولیال بومحبکزیله جنگ و جدال حرب و قتال ایتد کده حق سبحانه و تعالی حضرتنک عون و عنایتی و پادشاه خلدالله عمره الی یوم‌القیام حضرتلرینک خیردعالری برکاتیله وان جندنالهم الغالبون^۱ معنای غراسی بوجانبه مرهون اولوب فتح و نصرت جناب خیرخواهکزه راجع و کسر و هزیمت باغیلره واقع اولوب اعوان و انصار منقطع آلائی طعمه شیرشمشیر و هدف نیزه و تیر اولوب سنجاق و بیراق و جمله‌یات ویراقلری اللرندن آلتوب نفایس اموال و خسایس ائقالن محل قتالده براغوب من نجابرأسه فقدریح حدیث شریفین از بر آیدوب کندوسی عوربی حور برقاچ آدم ایله اماسیه طرفن مقرایدوب جرأت جسارت پرخسارتنه ندامت کوستروب و فور اعتذار ایله توبه و استغفار ایدوب لکن قولی فعلنه موافق و باطنی ظاهرینه مطابق اولمیوب .

شرع شریف موجبنجه مرحمته لایق اولمامغله اعتذاری مقبول حضرت خداوندگار اولمیوب. اسرار شناخت آثاری دخی ظاهر و آشکار اولمغله و قود وجود فسادآلودی نارغضب پادشاهی یه سزاوار اولمغین تعقیب و تعذیبی خصوصی بوئاخوانکزه فرمان اولتوب. وزرای آصف رای زمره سندن وزیر دلیر کشورگشالالام محمد پاشادامت معالیه درگاه معلی قوللری و یکیچری طایفه سی لشکر شکن طوب و ضرب زن لرله بومحبکزه قوشیلوب. فرمان قدرتوان خاقانیه روم ایلی و آناطولی و قرمان و مرعش بگلر بگیلری تحت حکومترلنده اولان عموماً سپاه نصرت دستگاه ایله دولتخواهکزه همراه اولوب اماسیه جانبنده اولان بدبختلر اوزرینه عزم ایتدو کمزده هجوم عساکر منصوره دن باغی نابکار فرار ایتمکین لشکر جراردشمن شکار ایله عقبدار اولوب ترجانه واصل اولدوغمزده اول فتنه انگیز سگ گریزارضروم بگلر بگیلرینی مانند شیطان غرور زخرف قولی له مغرورایدوب بنم حقمده فرمان واجب الاذعان پادشاهی وارد اولنجیه دکین بایورد دائره سندن دور اولمیم دیوسوگند مو فور ایتمشیکن برکیجه بغته جمله باغیلر ایله فرار ایدوب ذکر اولنان بگلر بگیلر ایله لالام شهاب ثاقب کبی اول شیطاین الاینی قوالیوب کیدوب مرگ مفاجاء کبی ایرشد کلری ائناده عسکر شیطاین پیکرینک اکثری مقتول و مغلوب و کندولری مخذول و منکوب اولوب بقیه السیوف بعض آدملریله

حوزه حکومتکزه متعلق اولان ساعت چقورینه دوشوب تعقیب اولنسه بعنایة الله تعالی قبضه اقتداره گرفتار اولمسی ممکن و میسر ایدی. لکن حضرت پادشاه عالم پناه ایله مابینکزه اولان عهد و صلحی صیانه و وعد و ادبی رعایه عساکر نصرت آیت بروجانبه مراجعت کوستروب عون و عنایتکزه مترقب اولان خدم مزومجبکز ارضرومده جمعیت اوزره قلوب بوندن اسبق باغی حیلہ کار اما سیه دن فرار ایتدکده دیار حمایت آثار۔ بکزه کذار ایتمک احتمالی له حضرت خداوندگار جناب عزت مآبکزه یازوب کوندر۔ دو کی مفاوضه همایون درربار بو محلده کلوب ایصال بولمغین بعینه حضور فرخنده فالکزه ارسال اولندی فی نفس الامر اول باغی نابکار و فتنه روزگار مبعوض اهل اعصار و امصار ایکن انک رعایت و حمایتی خلاف شرع شریف و مغایر قانون اولی الایدی و الابصار اولدوغی کضوء النهار روشن و آشکار اولمشدر فکیف کندو اتاسنه و خداوندگارینه مطیع و منقاد اولمیان باغی و عاصینک سائر لرینه تعلق و تملقی کبیت العنکبوت بی ثبات و بی قرار الدوغنه شائبه شبهه یوقدر. لاسیما حضرت پادشاه گردون جناب جانب سعادت نصابکزه مصالحه ایدلدنبر و اول دیاردن وارد اولان تجار طائفه سنه رعایت و حمایتلری بی حد و بی شمار اولوب بو ثناکار کز دخی صداقة آباء قرابه الابناء حدیث شریفنی سرمایة روزگار ایدوب کند و هوامز له اول دیاره غبار ایتدو کنه اصلا رضامز یوغیکن باغی مزبور دائره ادب دن دور دوشوب نیجه کره اول طرفدن کلان تجارک مال و منال لرین نهب و غارت ایتدو کی شهره شهره و ولایت اولمشیکن اول مفسدی حمایت ایتمک شیمه کریمه اهل حکمت و حکومت دکلدنر کما قیل الحب لله و البغض لله .

نکوئی بابدان کردن چنان است که بد کردن بجای نیک مردان

بناء علی ذلك اگر خداوندگار حضرت لريله مابینکزه بنیان مرصوص کبی استوار اولان قائمه صلح و صلاح که متضمن فوز و نجاح درانی رعایت ایدوب مجبکز سرحدده جمعیت اوزره مترقب آثار لطف و مروت ایکن سپارش نامه همایون پادشاهی ذات فرخنده صفاتلرینک نظر گاهی اولدوقده مسئوللری همدم قبولده واقع اولوب رضای خاطر عاطرلری مقتضا سنجه بر وجه استعجال بوجانبه ارسال بیوریلورسه .

ان شاء الله تعالى کما تدين تدان و کما تکیل تکال حدیث شریفی سرمایه احوال و پیرایه اعمال و آمال اولوب. اول سلسله دولت و اقبال ایله مخالفت و موافقت لایزال اولدوغندن ماعدابین الجانبین اهالی و رعایا که و دایع خالق البرایا در یمن همت بی همتا کز واسطه سیله آسوده حال و فارغ البال اولوب بالغدو و الآصال مدح و ثنا و خیر دعا کزه اشتغال ایتملری مقرر در قال الله تبارک و تعالی و اوفوا بالعهدان العهدان مسئولاً.

و تبلیغ احکام رسالت و اظهار مخالفت ایچون عمده الّا ماجد و الّا کارم میر آخور طوراق آغابنده کز کوندربلوب بعض اغز خبر لری اصمار لشمشدر عندالوصول همدم قبول اولمسی مأمول و مشول در .

باقی الدعاء اولو و آخراً .

جواب^۱

هدهدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش نامه اقبال و دولت بسته بر بال و پرش
نامه ای چون نافه چین بسته سر کاز بوی آن یافت بوی جان مشام دل چو بگشادم سرش
نگاشته کلک نوادربیان ورقم زده خامه جواهر فشان منشیان بلاغت نشان حضرت
فرزند ارجمند نامدار شهزاده کامکار ، خسروگردون وقار قمر آثار ، نقاوه سلاطین
ذوی الاقتدار ، خلاصه پادشاهان عالی مقدار ، لجه بحر عدل و احسان ، مجدد قوانین
آبای عالی مکان ، محیی آثار اجداد رفیع الشان ، حاوی شمایل و لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقویم^۲ حایز خصال الامن اتی الله بقلب سلیم^۳ مظهر کریمه فبشرناه بغلام حلیم^۴

درخشان کوبی از برج شاهی نموداری ز الطساف الهی

جهان از پرتو رویش منور زبوی خلق او عاالم معطر

هم از لطف عمیمش دهر معمور هم از دآب سلیمش چشم بد دور

مظفر بادت از دولت نشانه مبادایی تویک ساعت زمانه

خاتم سلیمانی، جوهر درج کامکاری، اختر برج کامرانی، رفع الله تعالی لواء
سلطنته و حشمته و اقباله و اجلاله علی صفحات الا زمان، معز السلطنة والشوكة والعظمة

۱- عنوان نامه در نسخه: «کتابت نواب علین آشیانی در جواب مکتوب سلطان سلیم ثانی

خواندگار روم از منشآت میرزا کافی»، ۲- سورة التین ۴ ۳- الشعراء ۸۹

۴- المصافات ۱۰۱

والعزوالاحسان ، سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان که سبحةً بیان در سلك جواهر معانی کشیده بودند در اشرف اوقات و ایمن ساعات از ایراد سعادت نصاب دوراق آقای امیر آخور باشی به مطالعهٔ محب خیرخواه رسید و فحوای محبت آیین آن که مشعر بر تشیید مبانی محبت و وداد و تأکید قواعد مودت و اتحاد بود موجب ازدیاد مواد اعتقاد و رسوخ اعتماد گردید.

لهذا شرایف تسلیماتی که از شمایم آن نسایم وفاق و وفامتنسم شود و لطایف دعواتی که از نسایم آن شقایق صدق و صفای متبسم گردد مصحوب قوافل محبت و موالات و محمول رواحل مصادقت و مصافات متحف و مهدی گردانیده حقا که همگی همت خیر نهمت بر تضاعف جاه و جلال و ترادف اصناف دولت و اقبال و انتظام اسباب سعادت مندی و التیام روابط پدر و فرزند و معطوف و مصروف بوده و هست. رجای واثق که آثار آن علی تعاقب الادوار بر صفائح روزگار و صحایف لیل و نهار باقی ماند و چون اساس عهد و میثاق و بنیان محبت و وفاق که فی مابین محب صادق الوداد و اعلیٰ حضرت خاقانی اسکندر جاه سلیمان پناه ظل الله مههد گشته مانند معانی سبعاً شداداً^۱ محکم و استوار است و بحمد الله تعالی همگی همت طرفین مصروف آن که آثار فیض و مواهب آن چون سحاب نیشان بر عموم عالمیان فایض باشد، یقین که آن عالی منزلت بر اقتضای والد ماجد عظیم الشأن سمی المکان در استحکام آن اساس قوی الارکان و رسوخ عهد و ایمان کوشیده به مقتضای او فوا بالعهد اوف بعهدکم^۲ ان العهد کان مسئولاً^۳ از عهدهٔ وظایف عهد و میثاق که آیین جوانان و محک اعتبار جوان مردان است بیرون آیند .

از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد
بعداز اهدای تحف دعوات محبت آیات، مشهود رای صواب نمای می گرداند
که شرحی که در باب شاهزاده سلطان بایزید و بی ادیبهای او که از روی جهل و جوانی
به خلاف مضمون صدق مشحون رضاء الرب فی رضاء الالب نسبت به پدر و صاحب
دولت خود و بی روشیها به آن حضرت که برادر مهتراند و حق کبیر الولد علی صغیر هم

کحق الوالد علی ولده برذمت او مرقوم قلم محبت و اخلاص فرموده بودند به مطالعه محب نیکو خواه رسید و به نظر انصاف در آن تأمل نمود و انوار حقیقت از مطالعه آن به وضوح پیوست .

فی الواقع آنچه در آن باب نگاشته کلك جواهر سلك شده بود محض صدق و حق است . فاما چون از کمال خوف شاهانه و اندیشه لشکر نصرت اثر که بر سر او هجوم داشته اند آثار یوم یفر المرء من اخیه^۱ را به رأی العین مشاهده نمود بنا بر استحکام قاعده صداقت و دوستی و رابطه خصوصیت و یگانگی که فی مابین مؤکد است نزد این محب آمد که مخلص را وسیله درخواست و استغفار سازد . بحمد الله نزد دشمنان آن دولت نرفته نزد دوستان آمده و به سزا و جزای خود هم رسیده حالا به زبان عجز و انکسار قائل به گناه و از کرده ها نادم و عنذر خواه است . هر آینه به مقتضای احب الامور الی الله الغفور العفو عند القدرة و الحلم عند الغضب با او عمل کرده شیوه عطوفت مبذول داشتن مستلزم رضای الهی و خشنودی حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله .

ترقب از آن فرزند ارجمند حمیده خصال و آن اختر برج سلطنت و اقبال آن که قلم عفو بر جریده اعمال او کشیده به مضمون عطوفت مشحون آیه عظیمه انی انسا اخوک فلا تبئس بما کانوا یعملون^۲ او را قوی دل و مطمئن خاطر سازند و عنایت نامه نامی مشحون به شفقت و مهربانی ارسال فرمایند .*

نامه شاهزاده سلیم به شاه طهماسب

حضرت عالی شان سامی مکان جمشید نشان خورشید عنوان کسری بنیان
کیوان ایوان گیتی ستان ابوت مآب فتوت نصاب سلطنت ایاب سعادت قباب سیادت
انتساب کام بخش و کامیاب، لازالت دعائم خیام سلطنته و دولته واجلاله قائمه باطناب-
الدوام و دائمة باوتادالقیام الی انقضاء الدوران و انقراض الازمان آمین یا مستعان.
یا نسمة الصبا اتنفست من یمن طابت بك النفوس وزالت بك الحزن
بر صبح دم که دیده امید مترصد اخبار مسرت نوید و مترقب قدوم برید بشارت
تأیید ایکن ناگهان

کتاب دل گشای پسر معانی که بود او همچو آب زندگانی
آیات وفا و وفاق اخلاصی شامل و نکات صدق و صفا و اختصاصی مشتمل
قواعد معاهد قدیمه یی مجدد و مساند معاهد مستقیمه یی مههد کتاب با صواب مشکین
نقاب و خطاب مستطاب صداقت نصاب
أکتاب ام شمس الضحی ام حکمة اللاهوت

ام نسخه منقولة من عالم الملکوت
هر حرفی از او شکفته باغی افروخته تر ز شب چراغی
لفظش چو طراوت جوانی معنیش حیات جساودانی
سواد حروفی قره العین اعیان و اعالی و بیاض ظروفی دره التاج ارباب مفاخر

و معالی. مشارق فحای سندن آفتاب صداقت طالع و مطالع مطاوی سندن انوار
 محبت لامع. دیباچه معانی سندن عیون کرام کریمه ان الله یخلف المیعاد مضمون
 شریفنی خوانا و کتاب مبانی سندن زبان انام فرموده و او فو ابالعهدان العهدان مستولا
 مفهوم لطیفنی گویا

باز صبح طرب از مطلع امید دمید نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید
 نامه بسته سر آمد ز مراد دل من حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید
 کتاب معانی خلال سطوره لآلی فی درج کواکب فی برج

اول جناب رفیع و عالی وسده منبع جنت حوالی الذی تجاوز حدود قدره
 من مقولتی الاین والکم و تنور بجمال کماله انسان عین العالم.

شهی کاسمان بردرش گاه بار ز پروین و جوزا فشانند نثار
 همایی که برچترا و کرده جای شده فرخ از سایه اوهمای

المکرم بکرامه انتظام السلسله العلیه المرتضویه والمشرف بشرف انتساب -
 السلیله الجلیله المصطفویه، الملبس بخلع الجود والمرؤة والکرم، المتوج بتیجان
 علو الهمم وحسن الشیم، الباسط علی بسیط الارض بساط العدل والانصاف، الرافع عن
 وجوه الایام ظلام الظلم والاعتساف.

عدالت ملکک نوشیروانی سعادت تختنه جمشید ثانی
 فریدون سطوت و کاوس شوکت نریمان هیبت و جمشید فطنت
 فلک رتبت خدیو تیر تدبیر قمر طلعت شه بهرام شمشیر
 شجاعت بیشه زارنده غضنفر سخاوت مجلس انده مثل حیدر

علو ذاتی و صفنده زبان ناطقه لال و سمو صفاتی شرحنده قلم زبان همچو زبان
 قلم کلیل و شکسته در. نه آثار و محامد و مناقب تحریره قابل و نه اوصاف فضایل و
 مآثری تسطیره متحمل در. فنون لطایف الطاف و کرم ده فرید و صنوف شرایف
 اعطاف و حسن شیمده و حیدر در. در صدف جاه و جلال، در سی فلک سعادت و اقبال،
 شمس مشارق المعالی، معدل میزان العدل والاحسان، مهذل اغصان الطول والامتنان،

واسطه عقدالدوله الايديه، رابطة عقدالسعادة السرمديّة، صاحب آيات العز والعلی،
 ناصب رايات الحشمة فوق السماء، لازال لابساً ثوب الجلال بعناية الله تعالى الملك
 المتعال جانبندن وارد و صادر اولوب لسان حال بوييت مسرت مآلی متکلم:
 مکتوب جان فزای تو آمد به سوی من گفتم مگر نسیم صبا از چمن رسید
 یا آسمان به مجمر خورشید عود سوخت یا کاروان مشک ز راه ختن رسید

و زبان مقال بو کلام خجسته فام ایله مترنم اولدی و ما علی هذا الکلام من مزید
 والله علی کل شیء شهید^۱. اوله نامه نامی صحیفه گرامی که بیاضی بیاض دیده دولت و
 سوادى عين سيادت در امارت مآب ایالت نصاب الفائق علی اقرانه فی امر الرسالة باصابة
 التدبير والفائز فی اداء مرامه بلطف التقرير وحسن التعبير، قدوة الاما جد والا کارم،
 زبده ارباب المحامد والمکارم، مهمان دارباشی الله و یردی آغا زیده مجده یدی له
 ایمن اوقات واسعد ساعات ده واصل اولوب. رد سلام و جواب کلام جمله و اجبات
 اهل اسلام و سنت سنیه سید الانام اولمغین تجدید عهود دعوات صالحانکه آیت کریمه
 ربنا آتسنا ما وعدتنا علی رسلك^۲ مقتضاسنجه شایه خلاف دن معرا و تمهید عقود
 تحیات خالصاتکه نص منیف یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون^۳ مبتغاسنجه
 لاف و گزاف دن میرا اوله .

دعایی که چون غنچه مشک بو	مشام جهان شد معطر از او
سلامی که چون ورد نورسته ای	ز بویش دوی دل خسته ای
ثنائی که چون ناله عندلیب	برد از دل بی قراران شکیب
سلامی و تفسیر السلام سلامة	تحیه مشتاق و تحفه زائر

برید صدق و صفا و قاصد و فاق و وفا برله مشاهد مجلس اعلی و مشهود محفل
 اسنی قیلندقد نصرکه انهاء محب صادق الوداد و انباء مخلص خالص الاعتقاد اولدر
 که حالیا وارد اولان مکتوب صداقت مصحوبک مضمون مسرت مشحونده اگرچه
 احکام موالاتی موجب انواع ملاطفات و ایفاء انباء مصافات مستوجب اصناف
 مفاوضات ایله بنیان عهود و مواتیق قدیمه تجدید و ارکان مصالحه و مصافحه فی مابین

تشید اولمنش لکن مقصود بالذات حجاب تعویق ده مهجور و مأمول بالاصل وراء
تاخیرده مستور قالدیغنه سبب قوی و باعث تام بو کلام ذکر اولمنش که اول زمانه ده
که باغی عنید سلطان بایزید حوزه حکومت و کنف عدالتکز اولان ساعت چقوری
نام محله داخل و ملازمان درگاه سعادت دستگاه دن فخر الاقران، شاه قولی سلطان،
زید مجدهیه واصل اولدوقده مبدا بر جانبه عبور و بر طرفه مرور ایدوب کلی فتنه و
فسادی موجب و حضرت عالی شان سلیمان نشانک غبار خاطر عاطرینی مستوجب اوله
دیو اطمینان قلب و تسلی خاطر لازم اولدوغین انها ایتمکین آخریننک و عاقبت
اندیشلک جهنتدن مذکوره اطمینان ایچون کندویه و اولادینه ضرر و گزند ایرشدر میوب
عالی جناب پادشاه کامران اعزالله انصاره الی آخر الزمان حضرت لری جانبدن واران
معمد لرینه تسلیم اولنمغه سوگند اولنوب بوخیر خواه لری طرفندن وارد اولان آدم-
لری مزه تسلیم اولنمغه یمین اولنمدوغی تبیین اولنمش فی الحقیقه شعار کرام و شیمه
عظام عهد و موثیقه وفا و ایمان و معاهد باینده صدق و صفا در آیت کریمه و اوفوا
بعهد الله اذا عاهدتم و لاتنقضوا الایمان بعد توکیدها مصداقی اوزره مبانی وفا و وفاقک
تمهیدی و قواعد عهد و ایمانک تأکید لازم و واجب اولوب. اما ارباب بصیرت و
اختبار و اصحاب عبرت و اعتبار نظر نده بو خصوص امر غریب و کار عجیب کورینور
که مقدا عالی جاه پادشاه گیتی پناه لزال منصوراً بنصر الله جانبه ارض روم پاشاسی
کتخداسیله ارسال اولنان کتاب صداقت ایابده بو مقوله عهد و پیمان و عقود و ایمان
اصلا اشعار اولنمیوب همان اول حضرتک ارسال معتمدان باب دولت و ایصال قاصدان
سده سعادت لرینه موقوف قیلنوب اشارت پر بشارت لری مقتضا سنجه عمل اولنمق
باینده خلوص محبت و مودت اظهار اولنمشیدی.

ضمیر منیر آینه نظیره خفی و خاطر خطیر نور تنویره خبی بینور لمیه که نقض
عهد عامه انامه عیب و عار علی الخصوص خاندان مروت و خانمان فتوت ارباب لرینه
خلف و عد زیاده ناموافق و ناموس دین و دولته غیر مطابق در. صدق و عد خصلت
پسندیده و نقض عهد سیرت نکوهیده در. نکته سید الانام علیه الصلوة والسلام بیور

مشدر که آیه المنافق ثلاث اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا اؤتمن خان ظاهر بودر که کتاب سابق الورود و نامه سالفه العهدوده بومعنی مذکور اولمدیغی مقتضای بشریت و مبتغای طبیعت اوزره طبع لامع النوردن دور اولوب فایض الجوره خطور ایلدیکی اجل دندن در یوقسه حاشائهم حاشا من الکرم ان يتصفوا بمرام موجبہ للملام و باغی عنید خصوصنده وقوع بولان عواطف علیه و عوارف جلیه که محضاً بومجبکزک رعایت خاطر ی ایچون اولدوغی بین و ظاهر در. مکتوب شریف مرغوب ده بومعنی کنایت اولنوب موجب انواع تکریمات و اصناف تشریفات و عطیات اولوب مجازات و مکافاتی ذمت مزه دین لازم الاداء الدوغی اشارت اولنمش. فلاغرو من المسک ان يفوح ومن البدران بلوح. واقعاً بوخصوصده اولان معاونت و یاری اول مرتبه دن متجاوز در که خزاین قارون نثار و نفایس جواهر گوناگون ایثار اولنمغله مجازات و مکافات ممکن اوله

لو كنت اهدى على مقدار قدر کم لمارضيت لكم الدنيا و مسافیها

ولکن اولوالبابه بودخی مستوجب استغراب در که قبل اتمام المرام و ایفاء المهام بوجانیدن مجازات اولنمدوغی باعث ملام اوله. ضمیر اصابت پذیرده بومعنی جای گیر اوله که بوخدمت خیر ایله انجام بولورسه ان شاء الله الرحمن بوعاطفت و امتنان مقابله سنده مالاخطر علی قلب بشر فحواسنجه انواع صلوات خسروانه و اصناف عطیات پادشاهانه و قوع و ظهور بوله که جمله عالمیانه موجب تحسین و آفرین اوله و علم عالم آرایه بومعنی دخی خفی بیورلمیه که سلاطین عثمانیانک خاندان سعادت بنیان لری صدق وعد و وفاء عهد اوزره مبتنی اولوب اصلاً برندن بر ماده ده خلف وعد و نقض عهد صادر و ظاهر اولمش دکلدر بوخالص الفؤاد که اول سلسله نک عدادندن عدا اولنمغله فوزو رشاده استعداد امیدنده در حاشا که اشراف اسلافک عدول و رابطه دولت واسطه لری سلکندن نکول اولنه و ضمن نامه محبت قرین ده مقتضای ابوت اوزره بعض کلمات نصیحت آمیز و نکات موعظت انگیز یادی اولنوب هر که رایات نصرت آیات والویه سعادت سماتک آیدن عبور و بوجانبه حرکت و مرورین سده سنیه سلیمان شانه و حضور مستوجب السرور سعادت نشانه القا ایدرسه

اول سلسله نك خیر خواهی و اول دودمانك سعادت جوئی دو كلدر. زیر اول خصوص ده سلطان بایزیدك ابقاسی مراد و تخلیصی مقصود در دیو تضرع اولنمش. ضمیر مشکل گشایه هویدا در که شمدنگیر و آنك وجودندن عدمی راجح و ابقا سندن افناسی افضل در بوسلسله دن رابطه امید گسسته در زیرا انه لیس من اهلك^۱ خطابنه ماصدق و سزاوار اولمغه وجودندن عامه انام بیزار اولمشدر. ابقاسی ایقاظ فتنه و شور در که وجودی الفتنة نائمة لعن الله لمن ایقظها نکته سی مشعر و بقاسی تخریب بلاد و تعذیب عباده سبب ظاهر در.

امید در که بو آیت کریمه مضمونندن ذهول و حکم لازم الانقیادندن نکول اولنمیه اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهد کم و ایای فارهبون.^۲ رجای واثق و امید صادق اولدر که من بعددخی جاده صداقت و اخلاص اوزره ثابت و راسخ اولوب مابینده اولان عقود و عهد مبرم و مستحکم قبلنه بوندن اقدم و عده صلح و صلاح و ضابطه عهد و میثاق راسخ و ثابت دکل ایکن آیین اساطین سلاطین و عادت پادشاهان صاحب تمکین اوزره صدور بولان اوضاع و افعال و ماجرا و احوال نامه نامی ده تذکر اولنوب اول جانب دن انواع شفقت و مهربانی مشاهده اولنمشیکن حالیا فرصت خدمت بوجانبه ایتمشدر انواع خدمتگزاری و فرمان برداری و اظهار صداقت و اخلاص و ایثار موافقت و اختصاص تقدیم اولنمشدر دیو - بیورلمش امید اولی النهی یاننده شك و مرا یوقدر که مجاری احوال تحویل ماه و سال له متحول و مساری حالات تغیر ازمان و اوقات ایله متبدل در. کار هر روز و روز هر کاری است. و لکل مقام حال و لکل فعال رجال. بویاب ده شاهد حال در. زمان شقاق ده امید وفاق طریق صوابدن دور و اوان مخالفتده آرزوی مصادقت نهج استقامتدن مهجور. فاما بنیان صداقت ممهذ اولیجق ارباب مروت و اصحاب فتوته واجب اولدر که ماضی منسی و ما سلف درجه اعتباردن منفی بیوريله.

و علم عالم آرایه بودخی روشن و هویدا اوله که سابقا پادشاه جهان پناه حضرت لرینه سعادت و اقباله محروسه اما سیه ده نزول اجلال واقع اولوب زمان عزم

وحزم و اوان جزم رزمه دك اقامت اولنمغيچون قشلاغه نيت اولند قده سده سنیه كز طرفندن نامه كافوری عمامه ایله ایلچیلر یكز وارد اولوب صلح و صلاح مابین استدعا اولند قده. بعض مقربان درگاه عالی و معتمدان بارگاه جنت حوالی بو مخلصکزی وسیله ایدینوب جناب سلطنت مآب پادشاه کامیاب حضرت لربنه حسن تعبیر و لطف تقریر ایله فواید صلح و صلاح و عواید فوز و فلاح انها و انبا اولوب صلح و صلاح مابینه ارضا اولنمشیدی حالیا سلطان بایزید و اغلرربنه تسلیم ده تأخیر و تغلل اولنمغله بو امره بادی اولان معتمدان دولت بنده لربنه و بو مخلصکزه سرزنش و عتاب آمیز خطاب اولنمشدر که سبب کمال شرمندگی و موجب ضجرت و سرافکنندگی واقع اولمشدر. الحاصل بو تفصیل دن غایت مراد و غرض اولدر که مراسم اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده مقتضا سنجه مابینده اولان قواعد عهد و ضوابط موالات مشید طوتیلوب شول نسنه که صلاح عالمیانه باعث و فلاح آدمیانی مورث در تقدیم و تصمیم اولنه که خلاقی خمیر مایه شروفساد اولدیغی اظهر من الشمس در. پس ماحصل مرامی اعلام اهم مهمات دن اولوب جواب صواب نه هر ایسه افهام اولنمق لازم اولمغین عجله اوزره اعلامه اهتمام اولنه تقدیم اولنان حسن اقواله موافق افعال ظهوره کلمه سنی مصدق جواب شافی عنایت اولنوب. بو مخلص صادق الوداد ممنون منت عظمی قلنمق ارزانی بیور یله که ان شاء الله الاعز بو جانبندن وعد اولنان عطیات و تشریفات خاطر فیض مآثره خطور ایدندن زیاده وجوده کلوب مابینمزده سبقت ایدن عهد و ایمان بو مخلصکز جانبندن حضرت و الارتبت طرفنه کمال رعایت اولندیغندن غیرى تضمن و تکفل ایدرم. والله علی مانقول و کیل'. پادشاه عالم پناه لازال منصوراً علی اعداء الله دریادن عبور و روی آبدن مرور ایتمیوب یوما فیوما ازدیاد و علائقی اسباب اتحاد آناً فآناً امتداد اوزره کافه رعایا مطمئن و آسوده حال و عامه برایا مرفه الحال اولوب ادعیه دوام دولت طرفین و اثنیه قیام سعادت جانبینه اشتغال اوزره اوله لر ایلچیان عالی شان سفر دور و درازدن کلوب قطع نشیب و فراز ایتمکله فرسوده اولوب بر قاج-گون آسوده اولملری مناسب فهم اولمغین. حالیا ارسالنده امهال اولنوب ورقه و داد

فرمان واجب الانقیاد پادشاه کامران اوزره خدمتکزه واران درگاه سعادت دستگاه
لرندن بيله قوشیلوب ارسال اولندی.
همیشه قواعد مصادقت و وداد و مبانی مودت و اتحاد مشید و م مهد و روابط
موالات و ضوابط مصافقات مؤکد و مؤبد باد.*

نامه محمد پاشا وزیر دوم سلطان سلیمان به شاه طهماسب در باب بایزید

ازهار تحف و روضه تکریمات و رردیه الفوحات که ریاح روح استراحدن بساتین
اختصاص حضرت و لطافت تحصیل اثمار نخله طرف تعظیمات عبهریه التسلیمات که
عنبر شمیم تبلیغندن حدایق اخلاص نزهت و نزهات تکمیل ایدر اول ثمره شجره
صدق و صفا طرفلرینه بالفؤاد الصاف اهدا و اتحاف قلندقد نصکره ضمیر منیر آینه
نظیر لرینه که فی الحقیقه صور نمای صدق و اخلاص در روشن و هویدا در حضرت شاه
اعلی جناب و الامآب خورشید برج شهامت ناهید اوج جلالت کیوان ایوان عز و اقبال
نیر مشارق جاه و جلال ایله سعادتلو پادشاه گیتی ستان و خلافت بنیان و فرمانفرمای
سلاطین زمین و زمان صاحب قران نصرت اقتران و قهرمان قهر و امان اعز الله انصاره
حضر تدریله مابینلرنده بنای عهد و امان محکم و استوار و بنیان و عهد و ایمان مستحکم
و برقرار اولوب سرحدلر امن و امان ، محکم و استوار و ایکی طرفک دخی رعایاسی
رفاهیت و اطمینان اوزره اولمغله ممالک و مسالک معمور و آبادان اولمش ایکن
مابینلرنده اولان اخوت و وفاق برودت و نفاقه ووداد و اتحاد ایله بروجهله شقاقله مبدل
اولمغله نوعاً نظام ملک و ملتله خلل کلمکه سبب و باعث اولان احواله رخصت و جانب
نقض عهد و امانه عزیمت جائز کوندر لمدیکی اظهر من الشمس در .

بناء علی هذا مقدما سعادتلو پادشاه عدالت معتادک اولاد امجدادی اعدادندن
اولوب حالیا بر بولک ارباب بغی و عناد و اصحاب فتنه و فساد دماغنی اغوا و افساد

ایتمک ایله طغیان اوزره اولوب اولوقرنداشنک اوزرینه عسکر چکوب سعادتلو پادشا-
 همزک مراسلات نصیحت آیاتلری چاره گیر و مکاتبات مهابت بیناتلری ایله نصیحت
 پذیر اولمیوب قونیه ده اوزرینه واروب مقابله و مقاتله ایدوب بر مقدار عسکرانهزام
 انجام ایله گریزان اولوب افتان و خیزان سنجاغنه وارد قده محرك فتنه و فساد اولان
 اهالی بغی و عناد نهاد و شناعت معتاد لر نندن بعض طلب اولنوب ویرمیوب عناد اوزره
 اولمغین بو قوللرینه قبو خلقی توفنگک انداز و وغا آغار یکیکچری و غارت جوی و خسارت
 خوی روم ایلی عسکری ایله اوزرینه یوریه سن دیو فرمان اولنوب و قونیه طرفندن
 آنا طولی و فرمان و مرعش بگلر بگیلری عسکر نصرت آثارلری ایله هژبر کوهسار
 سلطنت گیتی ستانی و نهنگک بحار خلافت جهانبانی، بیریابان بیسه جلالت گیر و داری
 و شیرزیان جبال صلابت کارزاری، در دریای مکرمت و شهر یاری و دری آسمان شهامت
 تاجداری قره عیون حضرت صاحبقران اعنی شاهزاده جوان بخت و نصرت رخت
 و کامران، مرکز وادی خلافت سلطان سلیم خان طول الله تعالی بنیان عمر دولته الی غایبه-
 الدوران حضرتلری دخی کند و خدام ثریا نظام نصرت انجام و نواب انجم لقاظ
 فرجام و عموماً خدمه فتح ارتساملریله باکروفر و اجلال و یمن سعادت و اقبال و نصرت
 اتصال ایله توجه و عزیمت بیوروب بوز اوق سنجاغنه جمع عساکر دریا مقاطر بریره
 جمع ایدوب تکرار آدم کوندریلوب رأس فساد و رئیس بغی و عنسادک بعض طلب
 اولندوقده کیرو ویرمیوب ارضروم طرفنه فرار ایدوب بر موجب فرمان قضا جریان
 عقبنجه عزم اولنوب سرحد ممالک محروسه یه قریب یره کلند کده اردندن فرمان وروم
 و دیار بکر و ارضروم بگلر بگیلری عسکر نندن بعض ایریشوب خوفندن قاچوب سر-
 حددن تجاوز ایتمکله بگلر بگیلر عهد و امانه مخالف وضعه اقدام و مشار الیهی اله کتور
 مکه سعی و اهتمام ایده میوب عودت ایلیوب .

حالیبا سعادت لو پادشاهم از الله انصاره حضرتلری بو خصوص ایچون و الاجناب
 حضرت شاه شهامت پناه جانبیه نامه همایون بال ارسال بیور مشلر در مابینم زده اولان
 اساس صدق و اخلاص و بنای صداقت اختصاص راسخ و متین اولوب اول طرفدن
 بوجانبه فرار ایدن لاعلی التعمین هر کم اولورسه کوندریله و اول طرفندن دخی همچنان

بویله اولمق شرطیله مکرر و عدوایمان سیان عهد و امانه بند اولمشیدی اول اجلدن احوال مافی‌البال نامهٔ محبت نمایله اعلام اولندیکه سعادتلو پادشاهمزك بود کلو انظار عنایات خورشید لمعالرینه منظر دو شوب اوغللرینه سنجاقلر و کندویه ولایتلر عنایت اولنوب انعام بی کران واحسان فراوانلرینه مظهر دوشمشکین قناعت ایتمیوب امر شریفلرینه مخالفت و رضای منیفلرینه معاندت کوستردی بر بوبولک اشقیایه مالک اولمغله طریق مخالفته سالک اولان شهزاده نك سزه نه دکلو نفعی ظهور ایده جکی اظهر من- الشمس فی وسط النهار روشن و آشکار در لایق اولان بودر که مشارق حقیقت عهد و اماندن اقبال صداقت وعد و ایمان طالع و لامع اولوب سعادتلو پادشاهمزك نامهٔ همایون هما بهجتلری مقتضاسنجه سرحد ولایتلرینه داخل اولان شهزاده نه طریقله جائز و روا ونه وجهله مناسب و سزا کورر لر ایسه نامهٔ حقیقت مآل محبت مثال لر یله ارسال و ایصال ایلیوب مایینلرنده خلتلری مههد و اساس مودتلری مشید اولوب کماکان ممالک و مسالک آبادان و رعایا و برابا رفاهیت و اطمینان اوزره اولوب قیام قیامته دکن دوام دولتلری دعالرینه اشتغال حسب حاللری اوله بوبابده زیاده ندیمک لازمدر که خاطر عاطر دریا مقاطرلری محیط و شامل اولمیه.*

نامه لالا مصطفی پاشا به شاه طهماسب در باب بایزید

حاليا پادشاه اسلام خلدالله تعالی الى يوم القيام حضرت تالرينك اولاد كر امندن سلطان بایزید دائره هدايتدن بعيد دوشوب فتنه بلاد اولان بعض امل فسادك اغوا و افساد- يله طائفة ياجوج كبی بغته خروج ایدوب سده سعادتده و دانش و دولتده كندودن عظیم اولان شهزاده كريم سلطان سليم طال بقاه الى يوم العظیم حضرت تالرينك اوزرينه كلوب اما سيه دن فرمانه كلنجه تخريب ولايت و تكثير خسارت ایدوب جرأت قتاله مباشرت ایتد كلرنده بعون الله تعالی فتح و نصرت بوجانبه و قوع بولوب و كسر و هزیمت انلره رجوع ایدوب صاحب سعادتك پنجه پرشكنجه سندن كر كی كبی طبنجه ییوب كند و قوری باشی و برقاچ نفر او باشيله گیر و اما سيه جانبه فرار ایدوب نیجه بونك كبی شناخت بی شمار ايله عصیان و طغیانن اظهار ایتمین بحسب الشرع الشریف زجر و عقوبته سزاوار اولدیغی مفتی الزمان و علماء اديان عليهم الرحمة و الرضوان متفقه الاقلام و الكلام فتوی ویر دكلرينه بنساء مقتضای شرع الهی و فرمان پادشاهی ايله صاحب سعادت عظیم الشأن سلطان سليم خان حضرت تالری شهبازان نصرت رسوم ايله اول قوم شومك اوزرينه هجوم ایدوب حتی پادشاه لازال منصوراً بالعون الاله حضرت تالری بالذات بو خصوصيچون حر كاته كلوب دولت و سعادت ايله بروبقايه عزیمت بیوروب وزیر مكرم و مشیر مفخم محمد پاشا ادام الله تعالی معاليه حضرت تالرينی قپو خلقی و يكيچرى طائفه سيله آلاب حرب و قتال لری ايله شهزاده مشار اليه حضرت تالرينه قوشوب

وروم ایللی و آناتولی و قرمان و مرعش بگلر بگیلری جمله امراء کرام و عساکر اسلام ایله شهزاده همام حضر تلیزینک رکاب سعادت اکتسابلری خدمتمنده سعی و شتاب ایچون تعین اولنوب بالجمله امر ونهی اطاعت ایتمکیچون سرحد بگلر بگیلرینه دخی امر و اشارت اولنوب شهزاده غیور حضر تلیز جیوش مذکور ایله کما هو المأمور عزیمت بیوردقلرنده باغی بی دولت و بی ثبات قراره طاقت کتوره میوب بقیه السیوف اولان مفسدان ایله ارض روم طرفه گریزان اولدقلری نهایت کند و حدود مزدن چیقوب اوتته جانبه وصول و دخول ایتمک احتمالی له سعادتلو پادشاه ظل الله حضر تلیز دولتوشاه سعادت دستگاه حضر تلیزینه سورة ن والقلم و ما یسطرون کبی سپارش نامه همایون کوندر مشلردر اکر انکله عمل بیوریلوب عزیملری بوجانبه ارسال بیوریلور ایسه شهزاده سلیم البال حضر تلیز صفای طویت ایله کیرو مقر سعادتنه مراجعت بیوروب مبانی صلح و صلاح مؤکد و مشید و اخلاص و محبتلری مههد و مؤید اولور .

العیاذ بالله اگر اعدایه فی الجمله میل و محابا واقع اولوب حمایت و شفاعت قصدیله بوجانبه نوعا مخالفت اولنورسه مصالحه به اختلال عارض اولوب مجموع اولان عساکر دریا مثال من بعد ممنوع و مدفوع اولمق احتمالی قال میوب حضرت صاحبقران نصرت اقتران دخی فی الحال کلوب بوجانبه اتصال بولوب رعایا و برایا اراده پایمال و پریشان حال اولوب سبب اولانلره کلی وبال حاصل اولور کما قال سید الانبیا علیه تحف التحایا : الفتنة نائمة لعن الله علی من یقظها و صاحب سعادت مز اولان شهزاده کریم الشان حضر تلیز دخی بوبابده عون عنایتکزه نگران اولوب خصوص مزبور ایچون کندولر دخی کتاب محبت نشان کوندر مشلردر .

مرجو و مأمول در که ملحوظ و مستو للری خیر قبوله موصول بیوریلوب بروجه شتاب صوب صواب اوزره جواب مستطاب کوندری ویره سز *

نامه شاه طهماسب به شهزاده سلیم در باب بایزید

فرزند ارجمند نامدار، شهزاده جوان بخت و کامکار، نقاوه سلاطین ذوی -
الافتدار، خلاصه پادشاهان عالی مقدار، لجه بحر عدل و احسان، مجلی آثار اجداد رفیع -
الشان، حاوی شمائل لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم^۱ حائز خصائل الامن اتی الله
بقلب سلیم^۲ مظهر کریمه فبشرناه بغلام حلیم^۳.

نظم

درخشان گوهری از برج شاهی	نموداری ز الطاف الهی
جهان از پرتو رایش منور	ز بوی خلق او عالم معطر
هم از خلق کریمش دهر معمور	هم از ذات سلیمش چشم بد دور
زهی در ملک دین فیروزی از تو	جهان را طالع بهروزی از تو
مظفر بادت از دولت نشانه	مبادا بی تو یک ساعت زمانه
دلت بر آرزوها کامران باد	هر آنچه آرزو خواهد همان باد

نگین خاتم سلیمانی، جوهر درج کامکاری و کامرانی، صاحب المجد العظیم
سمی جده الکریم، اعنی سلطان سلیم طال بقاه ونال مناه حضرت لرینک بلاغت نشان
کاتلبری انشاسیله نوازش نامه گوهر فشان لری عمده الامجاد والاعیان میر آخور
طوراق آغا واسطه سیله مبارک زمانده کلوب واصل و مضمون همایوننه مطالعه حاصل

اولدقده فحوای دلگشا سنده مندرج اولان آیات وفا باعث ازدیاد اخلاص و صفا اولوب. حقا که پیام فرخنده فرجاملری اسباب دولت و سعادت انتظام و اتالیق و اوغلق رابطه لرینه التیام و یردی رجامزواتق و امیدمز صادق در که بو اوضاع و اطوارک صفایح روزگار و صحایف لیل و نهار اوزره باقی و پایدار قالمسی مقدر اوله. چون حضرت صاحب قران سعادت اقتران ایله ما بین مزده اولان اساس عهد و میثاق و بنیان محبت و وفاق مانند سبع شداد محکم و استوار در، مرجو در که اول حضرت عالی منزلت دخی والد ماجد عظیم الشانلری کبی عهد و پیمانی قوی الارکان طوتوب آیین جوانان جوانمردان مقتضاسنجه محک امتحان عهد و وفاده کامل العیار اولمغه احسان ایلیله لر.

بیت

از عهده عهد اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد
 بعد از اتحاف دعا و ثنا مشهود رای صواب نما اوله که کتاب شریف بلاغت۔
 انما کز مقتضاسنجه شهزاده عنیدسلطان بایزید نادان و جاهل و رعایت حقوق پدر و
 برادر مهتراندن غافل و لایعقل اولمغین شناعت و سفاهتلری بی نهایت اولدوغنه بنسم
 دخی علم حاصل اولمشدر. اما خوف و بیم غضب پادشاهی ایله اولزمانده اوزرینه
 هجوم آیدن عسا کر نامتناهیدن یوم یفر المرء من اخیه^۱ حالان عیاناً مشاهده ایدیدجک
 بالضروره قاچوب. اول سلسله علیه لر یله مابینمزده رابطه دوستی و اتحاد رسوخ و
 سداد اوزره اولدوغنه اعتماد و اعتقاد ایتمکین گناه لرینه عذر خواه اولوب و شفاعت
 امید یله مخلص کز یاننه کلوب بحمدالله که بداندیش و بدخواه لریکز یانلرینه وارمدی
 وایتدوکی اعمال قبیحه و افعال فضیحه ننگ دخی جزا و سزاسن یولوب بالفعل زبان
 عجز و انکسار و اعتذار و استغفاره کلمشدر هر آینه بمقتضای احسن الامور الی الله
 العفو عند القدرة و الحلم عند الغضب ایله عمل ایلمک و عفو و مرحمت کو سترمک موجب
 رضای الهی و سبب خوشنودی حضرت رسالت پناهی در خصوصاً جناب پادشاه سلیمان
 حشمت مومی الیهی طوتوب حضر تکزه تسلیم ایتمکی امر و اشارت ایتمشدر حقا که
 بو اصل نسنه بکا و اجدادمه سنت و عادت اولما مشدر بلکه زمان سابقده ارباب جرایم

و گناه ترس و بیم سلاطین جهانندن قاچوب اول سلسله سعادت دستگاهی پناه ایده کلوب
 قتل و قصاص پنجه سندن خلاص بولمشلر در. بو خصوصک حصولی یعنی سلطان
 بایزیدک وصولی آخروجهله ممکن و میسر ایکن طوتوب کوندرمکه احتیاج یوقدر.
 نامه شریفکز کندونک اوزرینه قرائت اولندقدقه قباحت و شناخت ندامت کوستروب
 گریه وزاری ایله تضرعات بی شمار ایلدی اگر بنم گناهلریمی درخواست ایتمزدن اول
 بنی اول طرفه ارسال و ایصال ایدرسکز لهب غضب پادشاهی اشتعاله کلوب مرحوم
 سلطان مصطفی کبی بنی دخی همدم قتل و قتال ایتمک مقرر در. لکن صیانت ناموس
 پادشاهی سیله التماس نامه یازیلوب معتمد علیه قدیمی عمده الاعظم زین الدین علی-
 آغایوزباشی ایله ایلچی سنان بگ هم عنان اولوب. سده سعادت مثاله ارسال اولندی
 حضرت پادشاه اسلام دن التماس تام اولدر که غریق بحر آثم اولان سلطان بایزیدک
 جرایم و گناه لرین بومخلص بی اشتباه لرینه باغشلیوب مشار الیهک خاطرینه اطمینان
 کلمک ایچون بر منشور سعادت نشان یازدیروب بومخلص لرینه روانه ایده لر که طرفینک
 ناموس دولتنه لایق اولدوغی اوزره اداء خدمت اولنه چون که اول سلطنت دستگاه
 شهزاده سعادت پناه حضرتلری بومخلص بی اشتباه لرینه کوندرد کلری مکتوب
 محبت اثرده پدردیو بیورمشلر اول فرزند حمیده خصالدن ضراعت و ابتهال ایله.
 توقع اولنور که اتالق و اوغلق مرتبه سی رعایتنه بایزید شوریده حالک جریده اعمالنه
 قلم عفو و مرحمت چکوب ماجراسنی گرداب نسیانه براغوب انتقامدن کچمکه
 احسان اولنه و بر موجب [مضمون] عطوفت مشحون انی اناخوک فلاتبتس زبان
 بلاغت و ملاطفت ایله خاطر فاترینی اول جانبه جلب و جذب ایتمکه سعی و همت اولنه
 به شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیللی به موئی کشی
 و عنایت نامه نامی لريله خدام و الامقام لرندن بر معتمد علیه آدم بيله کوندريله
 که بزدخی اول حضرتک رضاسی مقتضا سنجه عامل ایدوب آداب سلاطین و ناموس
 خواقین اوزره لازم کسلانی اجرا ایدوب اول شهزاده نک گناهندن کچیلورسه اول
 حسناتک ثمراتی حضرتکزه راجع و سیئاتک مکافاتنی اکا عاید اولور.

نکوئی کن بدان کو با تو بد کرد کاژ آن بد رخنه در اقبال خود کرد
 چو آیین نکوکاری کنسی ساز نگرده بر تو جز آن نیکویی باز
 و شیخ سعدی شیرازی حضرت لرینک بوبیت مشکین طرازی نامه شرف‌رسان
 رده بو اسلوب مرغوب اوزره تحریر و بیان اولنمش.

نکویی با بدان کردن چنان است که بد کردن به جای نیک مردان
 اگر بوبیتک برابر نده بوقطعه از بیوریلورسه مروت واحسانه انساب اولمق مقرر در
 فریدون گفت نقاشان چین را که این برگرد خرگاهش بدوزند
 بدان را نیک دارید ای عزیزان که نیکان هر کجا باشند عزیزند
 و تبلیغ رسالت ایچون قدوة الاعاظم والاعیان سیف‌الدین ارشتی آغا ذوالقدرلو
 که اتادن اتایه بختیار و صداقت شعار خدمتگزار مز در معتمد الخواص والاعیان طور اراق
 آغا ایله روانه قیلندی عز حضور مو فور الحبوریه ابلاغ و ایصال ایتمک ایچون بعضی اغز
 خبر لری اصمار لنمشدر سمع رضای شریف ایله اصفا اولنمسی رجا اولنور و طور اراق آغایه
 رحمت حق و یوز اقلغنه ماصدق اولسونکه حلال زاده لك اوزرد توقعدن زیاده خدمت
 ایتمشدر و ترقب اولنور که فیما بعد دوستلق و محبت قواعدینی محکم طوتوب. ریاض
 استحبابی جو بیبار اختصاص و اتحاد ایله سیر آب ایده اربو بولایتده واقع اولان خدمات
 و مهمات و تحفه‌ها و تبرکاتدن خاطر شریفه خطوط ایدر سه ادنی اشارت ایله رهین منت
 بیوریه .

همواره مسند سلطنت و کامکاری و اورنگک نصفت و شهر یاری بعز وجود پر جود
 مزین و مشرف باد .

الهی تا جهان را آب و رنگ است فلک را دورو گیتی را درنگ است
 ممتع دارش از عمر و جوانی ز هر چیزش فزون ده زندگانی *

نامه دیگر سلطان سلیمان خان به شاه طهماسب در خصوص بایزید

تا بارقه سابقه عنایت رب العزة تبارك سبحانه قديراً و تعالی عمایقولون علواً
كبيراً^۱ مانند صبح صادق مطالع صدور پر نور سالکان مناهج حقایقده بارق و رخشان
و آفتاب مشرق و اقبال افق عز و جلال و اوج رفعت و کمالدن فضای سرای جهان
و ساحت فسحت حال عالمیانه شارق و درخشان اوله کوکب بخت همایون سعادت
مقرون حضرت فلک رفعت کیوان منزلت گردون ابهت انجم اهبت، نیر اوج سربلندی،
بدر عالی قدر منزل ارجمندی، برجیس برج شرف، در سعادت صدف، غره سرنامه
شاهی، طره جبهه سعادت پناهی، فریدون فرهمایون اثر، خسرو ایوان سکندر مکان،
آراينده سرب سوری، زینت دهنده تخت داوری، ماه آسمان جلالت، خورشید
مطلع ایالت، والاولایت دارا درایت کاوس کیاست هوشنگ فراست، حاوی مفاخر
کیخسروانی، راوی مآثر جمشید نشانی، مؤسس امور مملکتداری، مهندس رسوم
نصفت شعاری، فیروز بخت کسری تخت مکرمت قباب سیادت انتساب دولت ایاب
عالی جناب معالی نصاب عدالت آیین سپهر تمکین، مهر سپهر عظمت، سپهر مهر
حشمت، شاه سعادت نهاد، شهریار منوچهر نژاد، مسند آرای جایگاه کامرانی، مستند
چاربالش جهانبانی، اردشیر صولت کیقباد شوکت محمدمت دثار دولت مدار، الفایز
بالقدح المعلى والحایز بوجوه الدولة العظمى والقدر الاسنى سلطنت منقبت خلافت

مرتب عالی جاه‌جم کلاه، خدیو سعادت دستگاه لازالت شمسو معالی قدره عن مطالع العز والسعادة طالعة وما برحت بدور عزه ومجده فی منازل الشرف والسیادة لامعة، بیت الشرف حشمت وشهرباری اوج برج شوکت و تاجداری دن بتوفیق الله تعالی رب المغارب والمشارق ساطع وبارق اوله دعوات صالحات اجابت قرین که مخبر مضمون مناشیر تباشیر صبح سعادت و تحیات صدقات اصابت رهین که مقرر اشارات بشارت یمین محبت اولوب حیطة مدرکات ارباب فهم و ادراکدن افزون و دائرة احصادن حرکات افلاک کبی بیرون اوله زبان قلم و قلم زبان تقریرنده قاصرو و فذلکة جامع الحسائی ضبطنده حساب نکته یاب عاجز و فاتر در غایت حب و وداده مبنی و کمال رابطه اتحاد دن منبی اولوب مهب فضای صدق انتماسندن نسایم خلت ابدیپوند متنسم و زلال و فسای روان بخشاسندن ریاض خوش هوای دوستی و الفت سرسبز و متبسم اوله شهود عهد و وفا ایله ثابت و مؤکد و عنوان خریطة ثنادن شریطة صفا اوزره ممهد و مجدد قلوب اسلوب مرغوب تبجیل و توقیر ایله صوب جناب سامی و مجلس گرامی به که مرکز دائرة عز جاودانی و مطرح اشعه قدر و کامر انیدر تبلیغ و توجیه اولنوب. انهاء ضمیر خورشید تنویر و انباء خاطر حقایق سمیر اولدر که بر ساعت سعادت اثر و بروقت میمنت رهبرده هدهد کتاب همپرواز نبأسبا یقین ایله و اصل و حمامة قمری مقری نغمه ساز کبی صماخ روانه و مسامع مجامع ارباب عرفانه الحان رنگین حاصل اولدی میدان بلاغته صافیات جیاد عبارات که زین استعارات و حلیة کنایت ایله تزین قلوب کلمات حسان حسان ایله مضمار فصاحتده مطلق العنان استباق و جولان ایتمشدر معروض انظار اولی الابصار و مشهود عین تدبر و اعتبار واقع اولوب. یعنی فرائد لالی معانی که سلك سمط الفاظ آبدارده انتظام ویرلمشدر سمع قبوله وصول بولوب سبحة وازانامل تأمل ایله تقلیب و شمار اولند قده زبده کلام خیر انجام بووجهله انفهام بولدی که مقتضای خلوص محبت و مبتغای خصوص مودت اوزره لایق ذمت همت علیه و مطابق مکارم خصایل مرضیه اولان ایفاء عهد و اداء مراسم شروط و قیود مستدعای رای رزین و فکر گزین و باعث رفاهیت و اطمینان کافه مسلمین و موجب رضای سعادت افزای حضرت رب العالمین در. مطمح نظر دقایق بین اصابت قرین اولمش

واقعا اول جناب مکرمت نصاب و محمدمت ایاب ایله مابینده اولان عقد اکیدالارکان و داد و عهد شدید البنیان حسن اتحاد دن مأمول بودر که معدل لیل و نهار کبی میزان دهر دو وارده همیشه لوازم خلت و مصافات ثابت و استوار اولوب و محور دائرة خط استواماندی معاهد الفت و وفا اکمل نظام و توافق تام اوزره دائم استقرار بولوب، مودت قواعدی و موالات معاهدی اول وجهله تشیید و تأکید اولنه که لوایح انواری و سوانح آثاری رخساره دارو و دیارده و صفحات روزگار ده الی یومالقرار خورشید تابدار کبی روشن و آشکار اوله زیرا قباء ملک و ملت طراز اتساق اسباب نصفت و صدق طوبیت ایله مطرز و محلی و دوام ایام دین و دولت حسن نیت خیر امنیت ایله میسر و موفی اولور و درج درر مکنون نامه فصاحت مشحونده اشعار اولنمش که منهیان اخبار و مخبران محبت و مسرت ایثار اولان ایلچیان نامدار ایله دولت دثار عزت شعار فرزند ارشد اسعد امجد اوغلم سلیم طسال بقاه بفضل الملك الکریم طرفندن معتمد آدم لر کوندر لشم اولیدی اولادی انلره تسلیم اولنوردی شمدی همان انتظاریرا روکار گذار کمنسه لر کلمسنه در ارسالنه مبادرت اولنه که تسلیم اولنوب باعث تأکید اخلاص و تزیید اختصاص اوله دینلمش .

بناء علی هذا اول ذات ملك سمات و حمیده صفاتك بلغه الله تعالی الی اعلی الدرجات قواعد صدق نیت و صفای محبتلری اوزره بومهمك تحصیلی و بوی خصوصك تکمیلی ایچون حالا وان بگلر بگیسی اولان امیر الامراء الکرام کبیر الکبراء الفخام ذوالقدر و الاحترام، صاحب العز و الاحتشام خسرو پاشا دام اقباله و نجح آماله سعادت نهاد و نجابت نژاد مشار الیه اوغلم طرفندن چاوش باشی علی آغا و متفرقه لر نندن فیروز اول جناب فلک اقتدار و رفیع المقدار صوبنه ذخر الاقران ، فخر الاعیان یساول باشی ولی بك زید مجده ایله بروجه استعجال روانه و ارسال اولندیلر عند حصول شرف الوصول مأمول در که بسایزید ایله جمله اولادینی انلره تسلیم ایدوب کوندر مکده مقتضای همم و الاشیم صدور و ظهور ایده که تا انقراض زمان مستوجب مودت بی پایان و مستجلب اسباب خلت ابد اقتران اولوب .

هردم مرافق یگانگی و دوستی مرافق و ساعدین و سعادت مساعد و موافق اولمق

محقق در و مضمون میمون کتاب عنبرین نقاب و بلاغت نصابدن بعض ملتسمات که رجا و تمنا اولنمشدر مسموع سمع قبول اولوب منزله حصوله موصول اولمشدر .
اولا مدینه طیبه مقدسه نبویه که مهبط فیوض وحی ربانی و محط مواهب سبحانی اولوب مطلع نورلامع الظهور جمال محمدی و منبع جویبار کوثر آثار نوال کمال احمدی در، علی ساکنها افضل الصلوات والتحیه ماتعاقب الغداة والعشیه، جوار عزت مدارنده اولان بقاع فلک ارتفاعده نشانه ساحت عالم ملکوت و آرامگاه محرمان اسرارخلوتسرای جبروت نمونه روضات جنات برین بقیع رفیع سدره آیین-
ده اولان مشاهد مشاهیر ائمه عظام و مر اقد اجله کرامک بعضنه که هربری رهبران مسالک دین و سروران ممالک یقین در رضوان الله علیهم اجمعین مرکز خاطر عاطر و منکوز ضمیر خورشید مآثر واقع اولان ندور و صدقات و صلوات مبراتی ایصال و ادا ایچون آدم کوندر لمک استدعا اولنمش ایمدی اول ذات ستوده صفات و مکرمت سمانک رای شریف عالم آرا و طبع منیف حقایق نما لینه ظاهر و هویدا اوله که مابینده اولان حسن طویت و محض محبت مقتضاسی اوزره اتمام مهام و انجام مر امده مساعی جمیله و یمن اقدام ظهور ایلدوب مشارالیه خسرو پاشا ایله دولت اقتران سعادت نشان او غلم سلیم جانبدن و اران آدمی سنه بایزید ایله درت نفر اولادی تسلیم اولنوب ارسال اولندقده که نتیجه لوازم مصادقت و شریطه طریقه مؤالفت در مقصود و موعود علی ماهوالمأمول شرف قبوله موصول قیلنوب من بعددخی اسلوب مرغوب عهد و وفا و عادت میمنت مقرون صدق و صفا محاسن خصائل ملوک اوزره مرعی و مسلوک اولد قجه واقع اولان جمله آمال و ملتسمات و مقاصد و مرادات صحیفه ضمیر منبرده صورت پذیر اولدوغندن زیاده میسر و محصل اولمق مصمم و محقق در .

ثانیاً اول جناب عالی لازال محفوظاً بالمعالینک غره ناصیه تاجداری قره باصره شهر یاری اولادامجادلری حقنده سابقاً انواع نوازش خسروانه و اصناف عواطف ملوکانه مرجو و مأمول اولدقده مبذول و مقبول اولمشیکن حالاً وارد اولان کتاب مشکین نقابده هنوز اول گلین گلستان جاه و جلال و انوار حدایق عزو اقبال غنچه وجود لری گلشن شهود ده نوشکفته اولدقلری اشعار و انبا اولنمش پس استنشاق روایح عنایات

عمیمه و استشمام فوایح رعایات جسیمه ایچون الطاف شامله دن تشریفات کامله صدوری ملحوظ انظار اصابت آثار واقع اولمشدر و فحوای کلام درر نظام نامه مسرت اختتامده اول جناب سلطنت منابک منسوبات و متعلقاتندن بوجانبه کلنلری امراء سرحد منع ایدوب رخصت ویرمیوب کیرو اول جنبه کوندرملری اشارت اولنمغین بوخصوص ایچون نگهبانان اقالیم معموره اولان امراء عظام و مستحفظان ممالک محروسه اولان کبراء فخامه تنبیه و تأکید اولندی که اول جانبندن اجازت المدین کلنلرک طریق مرور- لری بسته و قنطرة عبور لری شکسته اولوب اصلا بر فردک سرحد ولایته دخولنی تجویز ایتمیوب کیرو معاودت ایتدیره لر و اول خسرو جمشید اقبال و همایون فال قبلندن مقدما تجدید قواعد محبت و تمهید معاهد دوستی و مودت ایچون کوندریلان معتمدالدولة السنیه مؤتمن الحضرة العلیه، مفخر الاعیان جعفر سلطان دام مجده مصحوب اجناس تشریفات فاخره و انواع تبرکات زاخره قلنوب بی تأخیر و تراخی مفارقت و توفیق میمنت رفیق ایله معاودت ایتدیر لکم مقرر و محقق در تا که مشارالیه خسرو پاشا و اوغلم آدمیسی ایله بایزید و جمله اولادی ارسال قلنوب سرحد و اصل اولدقرنده تخمینا متلاقی اوله لر و منازل و مراحل ده حفظ و حراستلری و ترتیب مهمات مصلحتلری ایچون خدام و الامقام دن آدملر قوشلمشدر .

ان شاء الله الرحمن مساعدت عون یزدان ایله اول جناب مکرمت مناب سلطنت مآبک مجلس منیف و محفل رفیع لرینه و اصل اولور لر .

باقی درجات عالیات دولت همایون و شرفات و عرفات عزت روز افزون انوار طوالع لوا مع سلطنت و مکنت آثار و سواطع مطالع سعادت و رفعت ایله مزین و محلی و روشن و مجلی اولوب. تضاعف عطایای الهی و ترادف آلاء نامتناهی اوقات خجسته ساعاتکرده مقرون و مخصوص و اساس حشمت عظمی و اسباب شوکت و اعتلا ایله کانه بنیان مرصوص بادابدالاباد .*

جواب

تحیات مسکية الفوحات نسایم اسحار صداقت آثار ايله تبليغ بليغ اولند.
قدنصكره ضمير منير خورشيد رتبه كه منور عالم اتحاد و محبت در روشن و مبرهن
در كه بين الاحباب بلا ارتياب سلوك مسالك خلوص نيت و صداقت و انهاج مراهج
صفای طويت و استقامت باعث تزايدطريقة مصافات و موجب تضاعف قواعدموالات
اولمقدر. لله الحمدوالمنة حصلت شاه فریدون بینش ودارا دانش وشهنشاه نوشيروان
وسكندرمنش دن حالا صدور وظهورايدن آثارصدق مواعيد وایمان و انوار توافق
عهد و پیمان بين الاعيان نمایان اولديغی اول جانب جانب جلالت مآبه بودفعه
ارسال اولنان معتمد عليه خدام والامقامه امرموعود وطريق معهود اوزره تسليم
اولنديغی سبب اشتها مكارم اخلاق و باعث انتشار محاسن اعراق اولمشدر. واقعاً
اول ذات فتوت مسآب و مروت نصاب گوهر كان صدف صفا وجوهرصدق لطف و
وفانك اتساع عرصه كرم وارتفاع ذروة همم لرنندن مأمول ومسئول اولان بونك امثالی
خصایل محمودة الشاميل ايلدی كه ظاهر و باهر اولدی حقا كه بو كارصداقت شعار و
حقيقت اشعارانظار اولی الابصارده شرف قبول وعز وارتضايه موصول قلنوب مرایای
مهرانجلای قلوب ارباب البابده جمال باكمال اتحاد ويگانگی مشهور اولوب فوق
الحد مشكور و محمود واقع اولمشدر .

همیشه چاربالش عزو علا برقمه قبه هفتمین خضراء افراخته ومهمات کار و انتظام احوال دارودیار بارای صواب فرمای ساخته باد ابدالآباد. بحق النون والصاد.*

نامه سلطان سلیمان به پیر محمد خان اوزبک

۱.... مخفی اولمیه که دیار عجمک شهریار مشهوری و تاجدار مغروری شاه گمراه بوندق اقدام توالی صدمات صرصر آیات قهرمانی و تنالی سطوات غضب و قهر صاحب قرانیدن خوف و خشیت ورعب و دهشت ایدوب مسکنت و ذلت بوزندن درگاه سلاطین پناهام جانبنه متعاقبا ایلچیلر کوندروب اصلاح احوال بلاد و انجاح آمال عبادی ایچون انواع تذلل و ابتدال و اصناف تنزل و ارتدال له اصلاح ذات البین باینده توقع و تضرع ایلمشیدی. لاجرم استیمان ارباب ادیان حیزقبوله موصول اولمق وظیفه نظیفه سلاطین اهل ایمان اولمغین برمدت رخصت و یریلوب کند و حالنده قونلمش ایدی اتفاق اوغلم بایزید هوا و غرور ایله مایل شروشور اولوب دیار شرقه وارد قده شاه ساهی نك شقاوت و خبائت سر نوشت قباحت سرشتی اولمغین اول صلحه مخالف بعض اوضاع ناشایسته و اطوار پسندیده سی ظاهر و آشکار اولمغه من بعد دروغ بی فروغنه اعتماد و اعتقاد ایتمیوب انک کبی ارباب فتنه و فساد و اصحاب بغی و عنادک دفع و رفعنه تصمیم و عزیمت و قصدونیت اولنمشدر.

ان شاء الله خیر لر میسر اوله امدی اول جناب جلالت مآب و سلطنت منابک آباو اجداد عالی نژادی کمال اسلام و دینداری و تمام دیانت و طاعت گزاری ایله موصوف و سنی مسلمانلق ایله معروف در لاجرم شولکه مقتضای غیرت دین مبین و حمیت شرع

متین سیدالمسلمین در ظهوره کتوریلوب طائفهٔ قزلباش بدمعاشک از الهسی بانبده
 اقدام و اهتمام اولنه که حضرت خدای رب العالمین فئهٔ مسلمین و طائفهٔ موحدین
 و مجاهدینه دایما ناصر و معین اولمق محققدر اکاکوره سعی جمیلکز مبذول قلنه.
 اسباب دولت و اقبال...۱

حررفی او اخرذی الحججة الشریفة سنة ثمان و ستین و تسعمایه *

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب^۱

تحیات مبارکه سنیة و اثنیة فوائدها زکیة
و دعوات تلاء کالالی اجل من عقود جوهریة
تحملها نسیم بطیب عرق یبلغ بالغداة والعشیة

هرچند که دیبای زیبای کلام فصاحت ادا حریر حسن تحریر و لطف تعبیر ایله
تسطیر و تصویر اولنه و خلعت عبارت حلیة استعارت و حله دلالت طراز بلاغت برله
طور دل پذیر اوزره و شی و تحبیر قلنه و تمایم و شاح الفت جواهر زواهر حلت ایله
مزین و محلی و سررشته قلاید فراید مؤانست دررغرر مصادقت دن نمونه عقد ثریا
اوله حرزیمین ارباب و داد و فص نگین فؤاد صفانهاد اولان گهر معتبر کان امکان و یواقیت
مواقیت و ازمان اعنی هدایای دعوات صافیات لامع الانوار که لؤلؤی شاهوار کبی
اصداف قلوب اشراف دن ظاهر و آشکار اولور و عطایای تحیات خالصات باهر الآثار
مانند لعل آب دار زینت افسر تاج داران عالی مقدار اولمغه سزاوار اوله صدور
سطور کتاب مستطاب محبت ارتسام ده مخزون و مندرج و استار اسرار خطاب صواب
با احترام ده مکنون و مندمج قلوب اول حضرت هماهمت داور دولت فلك بسطت
ملك خصلت عطار د فطنت مریخ صولت قمر طلعت مشتری مکانت جمشید مکنت

۱- طبق نوشته فریدون بیگ این ششمین مکتوبی است که سلطان عثمانی به پادشاه ایران نوشته است درباره بایزید و پسرانش .

فریدون منزلت کسری تخت فیروزبخت، ایالت ایاب سعادت قباب سیادت انتساب داراشوکت کی قباد حشمت خسرو عزت خاقان رتبت، نصفت دثار مکرمت شعار، رفعت مدارگردون وقار، غره ناصیه شهریاری قره باصره تاج داری. جم‌جاه عزت پناه، سعادت دستگاه طهماسب شاه لازال خيام دولته باواتاد العزة مشدوده و ظلال اقباله ورفعتہ بنظام ایام حشمتہ ممدوده صوب صواب نما و جانب شرف انتمالرینه اتحاف و اهدا روانه وانها اولنوب مرایای مهرانجلای خاسطر خطیر حقایق سفیر و مطاف طوایف لطایف اولان صحایف دقایق معاکف ضمیر مشتری نظیر لامع - التئوبرده روشن و مبین و واضح و معین در که نهال مقال زلال صفاء بال ایله بهجت تازه و اغصان کلمات محبت سمات طویی مثال تنسم ریاح موافات ایله سرافراز و برکمال اولوب اهتزاز بی اندازه بولوب بهارستان معانی و گلبرگ نکات بیانی رشحات انس روحانی و نسایم عنبر شمایم صدق جاودانی ایله مرشح و صفحه آفاق و لوحه اوراق لوامع نیراتحاد و سواطع مهر و وداد ایله محلی و موشح اولورفضای خوش هوای دوستی و یاری و عرصه چمنزار پیماننداری حسن نیت و تعهد و تربیت ایله لطافت و نظافت و حضرت و طراوت بولور درجات ارتفاع شاخسار الفاظ درر نثاردن اثمار معنای محبت انبای لامع الانوار تماشگاه نرگس بیدار اولی الابصارده نشانه گلهای لعلین رخسار و انظار هوشیاران صاحب طلعت افزای دوحه مراد و نزهت نمای سراستان حسن اعتقاد اولوب نمونه روضه رضوان و حدایق جنان فرحت آثار و مسرت نثار درپس توالی ورود جنود و فود و تتابع و سایل عهود و رسائل محبت - نمودتغاقب کواکب مسعود کبی سبب دوام میامن مصافات و باعث تمام محاسن موافات اولوب اسالیب اساطین ارباب جاه و مکنت و قوانین خواقین صاحب مجدوشوکت سوابق ازماندن بونسق اوزره محقق الجریان در. واقعاً استقرار قواعد شهریاری و استمرار مراسم صداقت شعاری توأمان و اطراد امور دولت اتساق اعمال صفای طویت ایله همعنان در قوام نظام احوال بنی آدم و بقاء بناء جمله عالم توالی اسباب موالات و تتالی لوازم مصافات اولدیغی خرد خرده دان قتنده ظاهر و عیان در بناء علی هذا مسالك مودت و عهد وافی و مشارع الفت و اعتقاد صافی شیمه کریمه ملوک

اوزره مشروع و مسلوك قلنوب منهيان اقبال و مخبران احوال و اردان موارد كامرانی قاصدان مقاصد عزت نشانی بين الجانين متعاقب و متوارد اولمشدر . انتهاج مناھج محبت استنتاج نتسايج مودت تحريك سلسله حب و وداد و تشبيك روادف عواطف دائم الازدياد و تكميل بنيان مخالصت و تعديل ارکان مصادقت ايچون خدام انجم احتشامدن قره حصار شرقی سنجاغی بگی اولان قدوة الامراء الكرام عمدة الكبراء الفخام الیاس بك دام عزه مصحوب خزاین و تبركات واصناف تعظیمات و تكريمات قلنوب اول مجلس سامی و نادى گرامی به ارسال اولندی تاكه درر فوايد عوايده مبدأ صدور و تضاعف شرايف و عوارفه منشأ ظهور اوله مادام كه شریطه حميده کرداری و طریقه بزرگواری بروفق امنیت و خلوص عقیدت مرعی و حماء میثاق و حدود اتفاق محمی طوتیلوب استمساک عروة وثقی وفا و مستدعای رضاء خیر اقتضا مودی اولنه ارجاء رجا و امید محظ رحال نوید سعید اولوب اسباب اعزاز و تأیید تجدید و تأکید اولمق مقرر در و اوح خاطر انور ده بووجه اوزره مصمم و مصور در و درر صدف شرف و کمال و دراری بروج مجد و اقبال اخلاف بجانب عزت انتساب فرزندان سعادت‌مندان مکرمت اکتساب زید اعمارهم فی ارفع دولة شامخ بنائها و دام آثار هم باسیغ نعمة راسخ سنائها ملحوظ لواحظ شهنشاهی و مشمول عواطف و نوازش پادشاهی اولوب هر برلرینه خلع اکرام و تحف بااحترام تعیین اولنمشدر ان شاء الله الملك المتعال ایمن الوجه و احسن الحال عز حضور موفور السروره شرف اتصال بولوب مثول خدمت و حصول امنیتدن صکره مقرون حسن قبول و رخصت عودت و نهضت ایدوب . اخبار مسرت ایثار دوام عافیت و اطوار ذات ملک صفات و ستوده خصلت ایله باعث نیل آمال و امانی و مورث لوازم حیور و شادمانی اولمق مأمول در .

تالواء صبح سعادت و فیروزی افق تتق میمنت و بهروزی دن‌گشاده و داور خاور جهان افروز سریر سپهر چارمین ده اسباب حشمت نزهت آیینی آماده قلّه اشعه لمعه خورشید عزت جهان پیمای و خاققات رایات قدر و حشمت آسمان فرسای اوله .

شعر

لازال بالقدر الرفيع ممتعا مبادرات الايام بالاعوام
باجل احوال و ايمن عزة واتم اقبال مايليه دوام *

نامه سلطان سلیمان خان به ابراهیم سلطان

ضمیر منیر انها اولنان بودر که تمهید معاهد و داد و تأکید معاهد ایچون آستان بلند ایوان و فلک ارکان مزجانبه ایلچیکز ارسال اولنمش سرحد ولایت کلد کده تأخیره تسویف اولنمشیدی تا که ورود و فود کز خبری دیار عجمک نام دار مشهوری و تاج دار مغروری سردار اشرار شاه گمراه طرفنه اصل اولوب مابینکزه ممالک و مسالک قریب اولمغه حیطة مملکتکزه پرگزند ایرشدر میوب بوجانبه خلوص نیت و صفا طویتکز جهندن ترتب ضرر و تعاقب فتنه و شرواقع اولمیه . حالیا عزر حضور موجب السرور ايله ایلچیکزه تشریف حسن اجازت بیورلمشدر. عندالوصول ادای مراسم وفادت ایلوب انجاح مهام و اتمام مرام ايله بمن اعادت میسر اوله و بودیار جلیل المقداره اقربا کزدن فخر الاماجد و الاعیان ، ذخر الامائل و الاقران درویش محمد زید قدره قصد حج بیت معظم و نیت طواف قبله گاه عالم ایدوب کلد کده جبین مبیننده دلایل مجد و وقار لامع و آشکار اولوب اول اطرافک احوالندن وقوف و اختیاری سببندن صوب صواب انتماکزه ارسال اولندی لاجرم لازمه ذات حمیده صفات و گزیده سماتکز اولان شجاعت و دین داری و دیانت و نصفش شعاری مقتضاسنجه اول عدوی دین و دولت و فتنهجوی اهل مکیدتک دفع و رفعی خصوصنده اولمور که نیجه آثار لایقه و تدبیرات فائقه اولنوب طایفه خایفه سی مخذول و منهزم و نام بدفرجامی صفحه وجودن منعدم قلنه گرچه سابقاً کندو ولایتنی حفظ و حراست ایچون مواکب کواکب مثال ايله اقلیمی

پایمال اولمغدن خوف و خشیت ایدوب درگاه سعادت دستگاه مزه ایلچیلر کوندروب اصلاح ذات البین بابنده انواع تذلل و تضرع ایتدکده قبول استیمان ارباب ادیان شیمه کریمه سلاطین اهل ایمان اولمغین بر زمان رخصت و یریلوب ارخاء عنان اولنمشیدی لکن اوغلم بایزید غرور جوانی وهوی و اتباع شرور و اغوا ایله اکاوارد قده عفوی- سیئات و صفح زلاتی ایچون استشفاع ایدوب بی توقف و امهال بو طرفه ارسال ایتمک خبرین کوندرمش ایکن تعویق و تأخیر ایله نقض عهد و خلف وعدا ایتمکین من بعد انک دروغ بی فروغنه اعتماد و اعتقاد اولنمیوب نیت همت خیر امنیت شاهانمه لازم و مهم اولدی که اول طایفه بد کردارک وجود مضرت آلوده لری تیغ اظفار آب دار ایله جریده دنیادن حک اولنوب خلق عالم شور و شر و کید و ضرر لر نندن امین اوله. ان شاء الله الرحمن جنود مجنده اسلام و سیوف مهنده ظفر نیام ایله قلع و قمعنه تصمیم و عزیمت اولنمشدر. حضرت رب عرت دن جل و علامر جو در که خیر لر میسر و مقدر اوله سزک دخی ذات قدسی صفات کزده مرکوز اولان غیرت دین اسلام و حمیت شرع الانام مقتضاسنجه بو خصوص ده بذل اقدام و صرف اهتمام اولنوب اول جوانب ده اولان امراء ارباب دین و عساکر مسلمین ایله اول مفسد بد آیینک ولایت و مملکتی یغما و تالان و خراب و یران قلنمقدن خالی اولنمیوه که حضرت رب العالمین طائفه موحدین و مجاهدینه دائماناصر و معین اولمق محقق در.*

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب

اعلیٰ حضرت گردون بسطت فلك رفعت ملك خصلت ماهیت عطار د فطنت ناهید عشرت خورشید منزلت بهرام صولت برجیس سعادت کیوان سطوت، ستاره سیاره سماء سیادت، اختر فیروز جهان افروز آسمان امارت، قطب ملك و دولت و معالی، خلاصه ایام و ایالی، مهر سپهر عزت و جلال، بدر عالی قدر افاق سعادت و اقبال، بهجه مهجه پادشاهی، صبح ضیابخشای ملك شاهی، مشرق انوار مكرمت دثاری مطلع آثار ایالت و تاجداری، نجابت نجاد نباهت نهاد، سکندر فطنت کسری معدلت کیخسر و کاوس شوکت قیصر فریدون ابهت، مسند آرای حشمت و شهر یاری، زینت افزای اورنگ کامکاری، متمم مکارم الاخلاق السنیة، مکمل محاسن الاوصاف الملكية حاوی میامن منقبت، ناشر مناشر محمدت، دولت مدار نصف شعاع، المؤید بتایید الله الموفق بتوفیق الله، آفتاب اوج مکنیت و جاه طهماسب شاه لازالت طوابع عزته فی مطالع السعادة مضيئة شارقة و ما برحت نجوم حشمته فی بروج السیادة لامعة بارقه هدايای تحایای و افیة صافیة الاوصاف و سنای ثنايای شافیة زاکیة الاطراف که محض خلوص محبت و مصافات و فرط صفای مودت و مؤاخاتدن مشعب و منبعث اولور مصحوب قوافل مصازقت و مشمول رواج موافقت قیلنوب هدیة محفل منیع و تحفة مجلس رفیع قیلند قد نصکره آینه ضمیر منیر جام جهان نما نظیره که وجوه حسن تدبیر انده صورت پذیر و جایگیر اولوب مشاعل انوار علوم غیبیه دن مقتبس و مستنیر در لایح و روشن

و واضح و مبین در که تشیید بنیاد و داد و تجدید مواد اتحاد ضوابط و روابطه منوط و وسائل و رسایله مربوط اولمغین روضات حسن مخالصت و دوحات یمن مؤانست اقطار اقلام محبت اعلام و امطار ارقام مودت ارتسام ایله سرسبز وریان و تازه و خندان قیلنوب .

ارض روم بگلر بگیسی آدمی له اول جناب عالی مناب سلطنت مآب ایالت ایاب، نور حدقه شاهی نور حدیقه پادشاهی، لازالت شمس سعادتیه منیره مشرقه و غصون سلطنته نصیره مورقه نك مجلس سامی لرینه محبت نامه گرامی کوندر لمشیدی واروب بولوب حقیقت مجاری احوال و پیغام و جمله امور مصالح و مهام اعلام اولندقدنصکره اول غره جبهه اقبال و ذروه افسر اجلاک نشأة روحانیدن اولان محبت جاودانی برق یمانی و کواکب دری نورانی کبی مرایای اکوان و مجالی اعیانده تابان و شعشه خورشید رخشان و شساحت جنانده نمایان و درخشان اولوب مشارالیه بگلر بگیسی آدمی ایله نامه سامیه جواب مستطاب آن جناب گرامی که رقم زده کلک دبیر فصاحت تقریر در ارسال اولنمغین اسعد ساعاتده عز وصول و شرف قبوله موصول اولوب مجدد مبانی قویم البناء و داد و مؤکد قوانین لازم الابقاء اتحاد واقع اولدی مقدمه بلاغت استیعاب ده صحیفه سداد و صواب اوزره مرقوم کلک براعت انتساب اولان عرض عوارض حالات و سوق فحاوی کلماتدن استفاده اولندیکه اول جناب عالی و مظهر مکارم و معالینک دائما نیت خیر امنیتلری بر موجب احاسن صفات ارباب عز و دولت و محاسن سمات اصحاب جاه و مکننت همیشه مراعات شرایط اخلاص و ملاحظه ضوابط اختصاص له بین الجانبین بنیان اتحادک اشتدادینه و ارکان و دادک امتدادینه مصروف و معطوف ایمش هر آینه نتایج سوابق مخالصت و غزات (؟) سوائف مصادقت مقتضی در که اول جناب نعم المآبک خصائل حمیده و شمائل پسندیده لرندن دائما بونک امثالی آثار جمیله و اطوار جزیه صدور ایلیه و درج در مشحون و مضمون فصاحت مقروننده بایزیدک خصوصنده معتمد و یرار و معتقد و کارگذار آدملر کوندریله که انلره تسلیم اولنوب لوح ضمیر ده صورت پذیر اولان حسن تدبیر نه ایسه انکله عمل اولنه دیواشعار اولنمش بناء علی هذا امره عالی شان سعادت اقتراندن امیر الامراء الکرام، کبیر الکبراء الفخام، ذوالقدر

والاحترام صاحب العزو الاحتشام ولایت ذوالقدریه بگلر بگیسی علی پاشا خواص
 اعیان آستان رفیع الارکاندن باش قپوچی باشی اولان فخرالاماجد والاکرام جامع
 المحاسن والمکارم حسن آغا اول صوب صوابنمایه ارسال اولندی لر ان شاء الله
 تعالی عز حضور فایض الحبوره وصول بولدقلر نسنده مأمول در که شرایط دوستی
 ومحبت و روابط مودت والفت مرعی اولوب مطابق وعدصادق وموافق عهد سابق
 بایزیدی ودرت اوغللنی انلره تسلیم ایدوب بو طرفه ارسال بابنده آثار الطاف عمیمه
 و اخلاق کریمه ظهور ایده که مورث تأیید موافقت و وداد وباعث تضاعف وموانست
 واتحاد اولمق محقق در . بالجمله رعایت عهد و پیمان ومحافظت صدق موثیق وایمان
 ذمت بلندهمت شاهان عالی رتبه الزم وانسبدر که سبب ترفیه معاش جمهور اولوب
 مجموع خلق عالم آسوده وپرحضور وكافة ذریات بنی آدم آرمیده ومسرور اولمق
 انکله میسر ومتصور اوله .

همواره عزایم همم دریاشیم زه اهم وخاطر فیض مظاهرده مصمم اولان مراعات
 امور سپاه ورعیت ومواسات حاجات اهالی مملکت در تا که یمن عدل وداد ایله احوال
 عباد طریق سداد اوزره اولوب جمله بلاد معمور و آباد اوله .

همیشه ورود وفود عنایات ربانی وجنود سعود عطیات سبحانی ایله درجات
 عالیات دولت همایون وعز وسعادت روز افزون مستحکم ومستدام باد ابدالآباد.

حرر فی ربیع الاول سنة ۹۶۸ *

نامه شاه ظهیر به سلطان سلیمان خان

سلطان البرین و خاقان البحرین ، سمی نبی الثقلین وارث ذی القرنین ، خادم
الحرمین الشریفین ، سلیمان للسلطنة والشوكة والحشمة والعظمة والابهة والنصفة والعزة
والاقبال سلطان سلیمان خان .

مرحبا طایر همایون فال	که رسید از سپهر عزوجل
یعنی از بارگاه سلطانی	ساحت شوکت سلیمانی
بسته بربال نامه ای مشکین	نامه ای عطر سا چو نافه چین
نامه ای عطر ریز مشک فشان	نامه ای فیض بخش جان و جهان
همه گیتی به روی او مسرور	همه عالم ز فیض او پر نور
روضه ای چون بهشت مینافام	پاک کیشان در آن گرفته مقام
خیل قدوسیان ز هر طرفی	همچو مرغان قدس بسته صفی
همه از شوق یکدگر مدهوش	همگی در سخن ولی خاموش

مرآت غیبی و مشکلات امور حقایق لاریبی که مجدداً از تنق غیب بر منصفه
ظهور جلوه نمود و به وجه جمیل پرده خفا از جمال شاهد مطلوب و چهره مقصود گشود
اعنی نفحات ریاض مکرمت و اقبال و رشحات امانی و آمال که از مهب عاطفت
سلطانی و جو ییاری حدایق موهبت و مرحمت اعلی حضرت سلیمانی ، سلطان الغزاة
والمجاهدین ، ممد مصالح الاسلام و مناظم المسلمین ، پادشاه عالم پناه سکندر جاه

مظهر آثار تخلقوا باخلاق الله .

همه روی زمینش زیر فرمان	شهنشاهی که آمد چون سلیمان
فزون از هر چه گویم عز و جاهش	فراز چرخ چارم تکیه گاهش
زحل بر بام قصرش پاسبانی	فلك بالای چترش سایبانی
از آن هر کس به حظ خود رسیده	به عالم خوان احسانش کشیده
کس از خوان نوالش بی‌نوایی	سخن کوتاه نبود هیچ جائی
بود سدی میان کفر و اسلام	در قصر رفیع او در ایام
جهان را چشم راحت کی غنودی	گر آن سد در میان حایل نبودی
دعایش حرز جان انس و جان است	چو ذاتش مایهٔ امن و امان است

ناصر لوای اسلام ، ماحی آثار الکفر عن صفحات الایام . شہسواری کہ تا رایش قضا و قدر زمام اقتدار ابلق تیز گام ایام را بہ دست قدرت و اختیار او دادہ و بکران ہمت عالی نہمتش گام جز در تحصیل کام و مرام عاجزان نہادہ، شہریاری کہ تا کمیت خوش خرام ہمتش در میدان جہان بانی و جہان داری جولان نمودہ ملحوظ ضمیر و منظور خاطر خطیرش غیر از اعانت مظلومان و اغاثت ملہوفان امری دیگر نبودہ .

شاهی کہ بہ حسن رای و تدبیر	زاو یافت اساس ملک تعمیر
آیین سکندری فن او	آیینہ ضمیر روشن او
شاهی کہ بہ مہد پادشاهی	جز شیوہٴ عدل و داد خواهی
نمودہ خطور در ضمیرش
آیین جہان نظام از او یافت	کار ہمہ انتظام از او یافت
ہم سیر فلك بہ وفق رایش	ہم کار جہان بہ مدعایش
کس نیست ز عین رحمت او	فارغ ز دعای دولت او

سمی نبی الله الملك الرحمن، مظهر انوار و مظهر آثار انہ من سلیمان^۲، مطاع اعظم السلاطین، کفیل مصالح الاسلام و کھف المسلمین، حافظ بلاد الله عن مکاید

۱- درمنشآت مصراع دوم نیامدہ

۲- سورة النمل ۳۰

الكفار ، حارس مبانی الاسلام عن الضر والاشرار ، سلطان فلك قدر گردون وقار، خاقان
جم‌جاه سلیمان اقتداره.

تعالی الله ای شاه فرخنده رای	که رای تو دارد جهان را به پای
تو آن شهر یاری که در عدل وجود	عدیلت نیاید دگر در وجود
جهانی پر از رحمت عام تست	جهان سربه سر فیض انعام تست
ز لطف تو عالم همه کامیاب	چو ذرات از پرتو آفتاب
جهان را که خالی ز نامت مباد	توداری ز عهد سلیمان به یاد
ترا داد توفیق حق یآوری	در احیای آیین اسکندری

قانع آثار الشرك و الطغیان ، رافع الوبه العدل و الاحسان ، حارس ناموس
الاسلام ، کاسر ناقوس الکفر و هیاکل الاصنام ، لازال مؤیداً بالتأییدات الجلیه من عند الله
الملك المنان و موفقاً بالتوفیقات العلیه من الله المعین المستعان ، رفع الله لواء عظمته
وسلطنته وُحشمته علی السماء و بسط بساط معدلته و مرحمته و رأفته لمصالح المسلمین
علی بسیط الغبراء بر کشت زار امید دوستان صادق الوداد و محبان ثابت الاعتقاد
فایض و فایز شده بود در اعز اوقات و اشرف ساعات سمت و ورود یافت. چون مضمون
بلاغت مشحون آن مبنی بر استحکام بنیان مصادقت و دوستی و انتظام روابط خصوصیت
ویگانگی بودنسایم روح و راحت به مشام جان و جان رسید. فاما چون حاملان خطاب
مستطاب که دو نفر از ملازمان ایات مآب مصطفی پاشا حاکم ارض روم بودند چنان
تقریر نمودند که قیوچیان در گاه عالم پناه نبودند و احتمال آن داشت که کتاب مزبور
از جانب آن اعلی حضرت نباشد بلکه بعضی جهت مصلحت خود در میانه تمهید
و ترتیب داده باشند فی الجملة موجب تردد و دغدغه خاطر گشت و با وجود به احتمال
صدق این معنی مراسم تعظیم و تکریم به جای آورده به ورود آن ممنون شد .

آنچه در باب سلطان بایزید و فرزندان نگاشته اقلام محبت ارقام منشیان بلاغت
نشان شده بود که ممت اوبه وجود از حیات اولی است او را به قتل رسانیده فرزندان
او را که معصوم و بی گناه اند بفرستند بر عالمیان ظاهر است که مشار الیه اظهار عقوق
و دشمنی به بندگان آن حضرت نمود چون مدتهای مدید این معنی در خاطر این مخلص

خطور داشت که بتوفیق الله در وقتی از اوقات خدمتی نمایان نسبت بدان اعلی حضرت به تقدیم رساند به حسن خلق و تدبیر به هر نوع و هر زمان که میسر بود او را به دست آورده یا به قتل رساند و ده هزار کس از نیک و بد که همراه داشت پراکنده و پریشان ساخت حالا مدتی است که مشارالیه گرفتار است فاما فرزندان او را به طریق فرزندان خود نگاه داشته رعایت می نمائیم و این معنی هر آینه به اندک تأمل برارباب عقل و دانش ظاهر است که از گرفتن و مقید ساختن سلطان بایزید و قضیه قتل ملازمان و يك جهتان و دوستان او غیر از دوستی و محبت آن اعلی حضرت امر دیگر منظور نیست. اگر شمه ای دل بستگی و امید با او می داشتیم گرفته و مقید نمی ساختیم و دوستان و يك جهتان او را به قتل نمی رسانیدیم و آن که او را نگاه داشته ایم جهت خاطر آن اعلی حضرت است نه جهت سلاطین ماوراء النهر و هند و خطا تا به هر چه اشارت آن اعلی حضرت باشد به عمل آوریم و بعد از گرفتن و قتل ملازمان و دوستان ظاهر آن است که میان ما و او چگونه التیام ممکن تواند بود. چرا باشد؟ او با پدر بزرگوار عالی قدر و ولی نعمت و پادشاه خود، با وجود حقوق و نعمت نامتناهی چه کرد که با ما چه کند و از او چه چشم توان داشت. پس در باب حیات و ممات او و فرزندان امر و اشارت از آن اعلی حضرت پادشاه ظل الله است و دوستی و محبت آن اعلی حضرت به تقدیم رسانیده خود اصلاً غرضی به وجود و عدم ایشان ندارد و اگر داشتی او را بدین مرتبه از خود نو مید نمی ساخت و به این مرتبه قطع امید از او نمی کرد. مجملاً آن که آنچه آن اعلی حضرت در باب مشارالیه و فرزندان اشارت فرمایند سمعاً و طاعة گویان به تقدیم می رساند و سعی و همت خود که در همچنین امری به جای آورده میان عالمیان ضایع نمی سازد. امر امر حضرت خداوندگار و حکم حکم آن اعلی حضرت فلك مقدار است. هذا ماعهدنا اليكم و العهدة فی الدارين عليكم.

همواره ساحت فسیح فضای خاقانی و فضای خوش هوای بارگاه سلیمانی

از غبار ادبار مخالفان پاك و مصفا باد برب العباد.*

نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان

اللهم كما جعلت سده السنیه مرجعاً لآعظم السلاطین فی الايام وقبلته العلیة ملجأ
لأفاحم اعیان الخواقین بین الانام فاجعل ظلال سلطنته العظمی وخلافته الکبری علی
مفارق الأسلام وبسط بساط رأفته علی بسیط الغبراء الی قیام الساعة و ساعة القیام.
طلیعة آفتاب عالم تاب مراحم سلطانی که متضمن نظام مرام عالم است در
بهترین وقتی از اوقات از افق امانی و آمال طالع شده و اشعه لمعات صبح صادق
اعطاف و الطاف سلیمانی که متکفل انتظام مهام مرام كافة امم است از مشرق دولت و
سعادت جاودانی ساطع و لامع گشت اعنی صدر الکتاب صحف سلاطین نامدار و
فصل الخطاب جراید خواقین کامکار که نگاشته کلک فصاحت شعار بلاغت دثار منشیان
عالی قدر رفیع مقدار ورقم زد خامه مشکین شماعة در نثار دبیران عطارد نظیر بدایع
آثار اعلی حضرت سپهر اقتدار ملک مدار خورشید اشتهار کیوان وقار سلیمان جاه
سلاطین پناه حافظ ثغور المسلمین، رافع الویة الاسلام بالفتح المبین، مرجع الدنیا
ملجأ سلاطین الوری ذوالملک العظیم والطف الجسیم والخلق الکریم

جهان بخش آفتاب هفت کشور	که ملک و دولت از وی شد منور
شه مغرب که مشرق را پناه است	ز رفعت رایش بالای ماه است
فریدون دوم جمشید ثانی	رسد او را شهی و شه نشانی
ستاره پایه تخت بلندش	ملک را بوسه که سم سمندش

ز درویش حبش تا منعم روم
 کمینه چاکرش فغفور چین است
 به درگاهش زعجز استاده ازدور
 فلک چندان دویده در هوایش
 به خنگ چرخ تا باشد نشانش
 ز عدلش عدل نوشروان برافتاد
 ز خلقش عالمی را تازه دارد
 ز اقبالی که دارد شاه فیروز
 گهی از ماه شمع مهرسوزد
 فلک یک شمسه ز ایوان جلالش
 اگر از جام می‌شد مطلع جم'
 ترا آینه دل آن چنان است

کس از دریای جودش نیست محروم
 فریدونش غلام کمترین است
 هزاران پادشه مانند فغفور
 که کرده آبله کفهای پایش
 کشد از کهکشان تمغا به رانش
 ز انعامش که از حاتم کند یاد
 ز عدلش ملک بی اندازه دارد
 فلک در پیش درگاهش شب و روز
 گهی از ماه مشعل بر فروزد
 ملک یک لمعه ز انوار جمالش
 براحوال جهان از بیش و از کم
 که حالات جهان بروی عیان است

جهان‌دار کامکاری که تا رای عالم آرایش به معماری ویرانه دنیا پرداخته
 عرصه عالم را رشک بهشت جساودان ساخته و شهریار سپهر اقتداری که تا سحاب
 معدلتش به آبیاری بساتین آفاق توجه نموده فضای جهان را نمودار باغ ارم و روضه
 رضوان گردانیده.

چو در معدلت سر برافراخته
 چو گشت از عدالت به عالم علم
 چنان خوش به عهدش زمین و زمن
 ز عدلش به صد تازگی روزگار
 چنان عدلش آباد کرده جهان
 چنان سایه انداخت بر عالمی
 ز عدلش منور زمین و زمان
 ز عدلش همه ملک آباد گشت

جهان را چو خلد برین ساخته
 ز عالم بر انداخت رسم ستم
 که هنگام گل بلبل اندر چمن
 چو روی چمن ز اعتدال بهار
 که ویران شده جغد را خان و مان
 که زالی نیندیشد از رستمی
 شده روشن از نور عدلش جهان
 زمانه ز بیداد آزاد گشت

پراز داد شد بس که اقلیم و شهر
ستم را به صد آرزو جست دهر
الاتا در این مسند دل فروز
به دولت نشسته سلیمان روز
بود کام دل از جهان بانیش
مهیا اساس سلیمانیش
خدایا از آسیب عین الکمال
نگهدار این شاه را بی زوال

شهبسوار نامداری که به میامن تأییدات سبحانی و توفیقات یزدانی از ابتدای طلوع آفتاب دولت و اقبال و سطوع نیر سلطنت بی زوال، لازالت ساطعة عن افق العز والاقبال، که پای همت در رکاب سعادت نهاده غیر مضمون به صدق مشحون عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة امری دیگر منظور نظر و ملحوظ ضمیر کیمیا اثرش نبوده و تا سمند دولت و کامرانی در میدان جهان بانی جلوه داده جز فحوای اعجاز انتمای اعانة الملهوفین خیر من عبادة الثقلین در ضمیر مهر تنویرش خطوط ننموده از ظهور نور عدل کامل و تابشیر تجلی صبح صادق انصاف شاملش آتش فتنه يك باره انظفا پذیرفت و دود ظلمات ظلم از عرصه ربع مسکون بالکلیه انتفا یافت.

ای ز تو فتنه ز جهان برکنار
یافته از عدل تو عالم قرار
آنچه تو کردی بهره عدل و داد
دور به صد قرن نیارد به یاد
دیده عالم به تو روشن شده
گلخن گیتی به تو گلشن شده
شکر که این شاه عدالت گرای
واسطه رحمت خلق خدای
قاعده عدل به جایی رساند
کاز صفتش فهم و خرد باز ماند
یافته در خطه صاحب دلی
سکه نامش رقم عادل
عاقبت نیک سرانجام یافت
هر که در عدل زد این نام یافت
ملك ز عدل است بر او پایدار
ای به جهان مایه امن و امان
سایه نشین علمت آسمان
تافته خورشید ز سیمای تو
سرزده انجم ز کف پای تو
عرصه میدان تو بادا فلک
حارس ایوان تو بادا ملك
تا به ابد روز تو نوروز باد
طالع مسعود تو فیروز باد

کریمی کام بخش که اقطار امطار غمام انعام عامش بر ریاض آمال جمهور انام

و كافة خواص و عوام علی‌الدوام ریزان است و رشحات سحاب الطاف بی‌کرانش
بر کشت زار امیدواران باران.

کریمی که پیشش به هنگام جود	جهان قدر کافی ندارد وجود
جهانگیر شاهنشاه ملک بخش	ز رفعت به گردون روان کرده رخس
به قوت کند هر چه خواهد به‌دهر	به رحمت دهد هر چه گیرد به‌قهر
بر افلاک شد صیت احسان او	ز حاتم که گوید به دوران او
کف جودش ابری است گوهر فشان	محیطی است احسان او بی‌کران
الهی ز دور سنین و شه‌ور	قصور جلالش نبیند قصور
بود مهر گردون هوا دار او	به هر کار دولت بود یاد او
جهانش بود جمله زیر نگین	مطیعش سلاطین روی زمین
صف آرای میدان شاهی بود	سزاوار ظل الهی بود

صاحب توفیقی که تحری مراضی الهی به حصول پادشاهی خجسته و ابواب
ارتکاب مناهی و ملاهی بر روی عالمیان بسته پای متابعت شریعت غرا بر فرق هوس و
هوی نهاده و دست رد و منع در ساحت منهیات و مسکرات گشاده هر که پای از حد
شریعت غرا بیرون نهاده محتسب سیاستش دست تأدیب و تعزیر به او دراز گردانیده
و آن که از اطاعت احکام ملت بیضا سر کشیده شحنة انتقامش لوازم گوشمال به او
رسانیده حارس ملکش نشان دختر رز را از عرصه دوران چون نقش جور و ستم از
صفحه زمان به یک باره بر انداخت و قهرمان قهرش آبروی ام الخبائث خمر را چون
خون اعدای آن خسرو عالی مقدار ریخته با خاک مذلت برابر ساخت.

چنان منع می‌شد که در روضه حور فراموش کرد از شراب طهور
چهره می‌خواران که پیوسته افروخته جام مدام بود حالا سیمای متعبدان دارد
و گوش جهانیان که به نغمه مطربان و زمزمه مغنیان به خواب رفته بود کنون به آواز
مقربان و اوراد مسبحان بیدار می‌شود

بعد از این از بیم نهیت بر نخواهد زد زخاک

غنچه گل شیشه دار و نرگس تر کاسه دار

تا نباشد همچو مستان رویشان افروخته

رفته از بیم تورنگ از روی گلهای بهار

مطربی که پیش از این صدای هات الروح می‌رسانید حالا ندای حی‌علی‌الفلاح می‌دهد و شمعی که قبل از این مجلس افروز بزم می‌خواران بود اکنون به شب‌زنده‌داری معبد سحرخیزان قیام می‌نماید. مستوره بنت‌العنب که از پرده نشینان حرمت بود زمانه آبروی عزتش می‌ریزد و جام شراب که به مثابه چشم‌صراحی خون‌ریز بود حالا روزگار مانند لاله سیراب آنرا بر سنگ می‌زند.

به‌حدی است در عهد فرخنده فالش	نفاذ قضایای شرع مطهر
که از هیبت محتسب دختر رز	کشیده صراحی به اندام چادر
ز دست مغنی است در ناله بربط	به‌خون صراحی است لب تشنه ساغر
چو گل گشته در پرده غنچه پنهان	رخ شاهدان زیر زلف معنبر
به هنگام نوروز تا ابر نیسان	شود بر سر شاخ گل سایه گستر
رخ ملک از شب‌نم شرع بادا	تر و تازه همچون گل سایه پرور

صافی دلی که اشراقات ضمیر منیرش در شب دی‌جور حوادث زمانی و سوانح آسمانی دلیل گمشدگان دوران است و روشن ضمیری که رای آفتاب اشراق او در ظلمات حیرت راه نمون به‌سر منزل ساحت سرگشتگان از مصایب زمان. آئینه خاطر مهر آثارش در انطباق صور حقایق جام جهان‌نما و حقایق صور چون تابشیر صبح صادق در آن نمایان و پیدا. صفحه ضمیر خورشید تنویرش در ارتسام حقایق معانی چون صحیفه لوح محفوظ مرآت سوانح اشیا و معجاری امور دوران به مثابه اشراقات لامع بیضا ظاهر و هویدا.

دلش به نور یقین از دریچه امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست
شاهی عظیم‌الشأن که قیصره دوران و اکاسره زمین و زمان طوق طاعت و ربقه
اطاعت او را در گردن انداخته و داغ اخلاص و نشانه خدمت او را بر جبهه اعتقادهاده
خسروی رفیع مکان که ملوک و سلاطین زمان و خواقین دوران از اطراف و اکناف

جهان به ملازمتش مبادرت می‌نمایند و حومه عنایت و کنف حمایت آن حضرت فلک مرتبه را از حوادث اوان ملجأ امن و امان می‌دانند.

ای گرفته ز ربع مسکون باج	پادشاهان به درگهت محتاج
تو ابا عن جد از ملوک جهان	پادشاهی و پادشاه نشان
ای ز رفعت گذشته از گردون	وی به حشمت غلامت افریدون
کی سکندر برابرت باشد	کیست خاقان که چاکرت باشد
بر فلک رفته صیت رفعت تو	آسمان کی بود به حشمت تو
خسرو چرخ با همه تمکین	می‌نهد بر در تو رو به زمین
بر سرت چتر سلطنت جاوید	قطره ابری است بر سر خورشید
فتح بارایتت به همراهی	ملك بگرفته ماه تا ماهی
بر سر آفتاب سایه تو	برتر از اوج چرخ پایه تو
خسروی منصب غلامانت	اطلس چرخ عطف دامانت
تا بود ماه بر سپهر منیر	تا شود مهر را سپهر سریر
عمر بادت که عدل داری و داد	ملك باد از عدالت آباد

من التجأ الی حضرته یجد مکانا علیاً و من اعرض عن خدمته لم یجد له ولیاً
ولانصیراً.

بر هر که تافت پرتو مهرش چو آفتاب
اقبال شد به جانب مقصود رهبرش
و انرا که یافت صدمه قهرش چو خاک گرفت
از گردش زمانه به باد فنا سرش

السلطان بن السلطان وال خاقان بن الخاقان، ملك اعظم الملوك شرقاً وغرباً، مرجع
افاخم السلاطين بعداً وقرباً، الذی تنور من مشکوة عدالته مصباح الفلاح و تجلی من
مشارق رأفته انوار النجاج، حامی حوزة المسلمین عن غلبة المشركین، سلطان الغزاة
والمجاهدین، قاتل الکفار و المعاندين، قاصع شعار الشرك عن اقطار الارضین، ماحی آثار
الکفر عن العالمین، باسط بساط الامن و الامان، ناشر آثار البر و العدل و الامتنان، مفیض
زوارف العواطف علی قاطبة اهل الاسلام و الايمان، سلطان البرین و قهرمان البحرین،
سمى نبی الثقلین و کهف الخاقین و مالک المغربین و المشرقین و ارث ذی القرنین و خادم

الحرمین الشریفین ، مؤید السلطنة والخلافة والعظمة والشوكة والحشمة والنصفة والرفاة والعدالة والجود والبر والاحسان سلیمان شاه بن سلطان سلیم خان خلد الله تعالی فی بسیط الارض ملكه وعمت علی الخافقین مرحمته واحسانه به وساطت رسولان كرام و رسالت ایلچیان عظام امارت پناه حكومت دستگاه ، مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة كمالا للامارة والحكومة والاقبال خسرو پاشا بیگلربیگی وان وعمدة الخواص والمقربین سنان بیك چاشنی گبر كه هر كدام در لطف تقریر و حسن تقریر و اخلاق حمیده و سلوك پسندیه و شیمة فصاحت گسترى و طریقه سخن وری یگانه زمان و فرید دوران اند. آن يك به مثابه ای كه پیر فلک با اصابت رای عالم آرای قاعده تدبیر از آن بی نظیر استفاده می نماید.

جوان نيك رای و كار دیده بد و نيك جهان بسیار دیده
 زمین بگذار كازمه تابه ماهی خبر دارد زهر معنی كه خواهی
 صلاح مسلمین و خیر خواهی به دلها کرده از ادراك راهی
 و این يك به مرتبه ای كه عقل دور بین شیوه ستوده و آیین تقریر دل پذیر از او
 اکتساب می کند.

هنرمند دانای سنجیده ای پسندیده رای جهان دیده ای
 سخن سنج كم گوی بسیار دان خرد پیشه و زیرك و كاردان
 در مباركترین زمانی پرتو نزول و نور وصول به مستقر این مخلص صادق الولا و
 خیر خواه ثابت العهد و الوفا انداخت و زبان قال به كریمة انی القی الی كتاب كریم
 گویا گردانید و لسان حال را به الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب^۲ متكلم ساخت.
 دیده عالم روشن و عرصه آفاق از فیض آن گلشن گشت. سواد مشك فامش منبع نور
 و بیاض مهر نشانش مطلع صبح سرور
 این نامه نیست بلکه پی تحفه باغبان چید از چمن بنفشه و پیچید در سمن
 هرگز ندیده نرگس چشمی به باغ دهر زین سان دمیده سنبل و نسرين و نسترن
 نشكفته غنچه ای است كه پیچیده بینمش همچون دهان غنچه دهانان پراز سخن

عبرفشان گلی است چو بگشاده خوانمش بر سنبل تر و گل سیراب خنده زن
 اینها کنایت است بگویم سخن صریح و ز چهره یقین بگشایم نقاب ظن
 اقبال نامه‌ای است ز اقبال پیشه‌ای از خسرو زمانه و شاهنشه زمن
 مراداتی که دست ادراک از دامن حصول آن قاصر باشد در ضمن آن منظوری دید
 و مواعیدی که روزگار به نیل آن مؤده امانی و آمال می‌داد از فحوای آن به انجامز و
 انجام رسید.

آن مؤده که ایام همی داد بر آمد وان وعده که اقبال همی کرد وفا شد
 به ازاء آن تحف تحیات صادقات که از عالم الارواح جنود مجنّده خبر به ارباب
 ملك و ملکوت می‌دهد و هدایای ضراعات زاکیات که اجیب دعوة الداع^۱ به مسامع
 اصحاب جبروت رسانده دعائی چون ادعیه مقیمان صوامع انس یسبحون بحمد ربهم^۲
 مستجاب و ثنایی چون اثنیّه مقدسان مجامع قدس بل هم عباد مکرمون^۳ متبرک و مستطاب
 سلامی چون انوار صبح صادق از شائبه ظلمت کذب و ریا مبرا و چون نقد صاحب عیاران
 ممالک اخلاص در معرض عرض جلوه گرمی سازد و دوام ایام سلطنت و کامکاری و خلود
 عهد حشمت و جهان داری بندگان اعلیٰ حضرت گردون اقتداری که متضمن صلاح
 حال عالم و عالمیان و نجاح آمال کافه بنی نوع انسان است از حضرت و اهب العطایا
 به تضرع و ابتهال مسألت می‌نماید. انه علی مایشاء قدیر. *

۱- البقرة ۱۸۶ ۲- الزمر ۷۵ ۳- الانبیاء ۲۶

* نسخه خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی ص ۱۰۷-۱۰۰

نامه و گلای شاه ظهاسب در امر صلح به وزرای دولت عثمانی

جلالا للوزارة والایالة والعظمة و الرأفة والرحمة والعز والاقبال رستم پاشا
وزیناً للحكومة و الابهة والحشمة والشفقة و الاجلال علی پاشا و شمساً لسماء الامارة
والرفعة والدين محمد پاشا و كمالاً للدولة والسعادة والعز والتمكين پرتو پاشا و نجماً
لفلك المفاخر والمعالي فرهاد پاشا دعائی كه از مهب ورود آن صفا و انجلای خواطر
ارباب محبت و ولا در ضمیر و آینه خاطر خطیر اصحاب دولت روی نماید و ثنائی كه
از مطلع ظهور آن تباشیر صبح سعادت چون پرتو مهر لامع بر صفحه عالم و عالمیان
بی نقاب و حجاب چهره گشاید ، مشحون به لطایف تأییدات ربانی و مكنون به زواهر
جواهر عنایات سبحانی تحفه مجالس عالی و هدیه محافل گرامی حضرات علیه المراتب
جلية المناقب اعنی وزرای صایب رای ممالك آرای مظاهر انوار تأییدات الهی، مجالی
آثار عوطف و مراحل نامتناهی پادشاهی و سایل ایصال افضال مواهب سلطانی، و سایل
فیضان امطار سحاب معدلت و مرحمت سلیمانی، الذین هم ینابیع الجود والاحسان
و مفاتیح الرحمة والامتنان ، ممهدي قوانين النصفه والعدالة بحسن تدابيرهم الصائبة
مشیدی قواعد السلطنة و معاهد المملكة بوفور آرائهم الثاقبة .

وزرای امیر صائب رای	در تدابیر ملك عقده گشای
همچو پیر خرد خجسته ضمیر	چون دبیر فلك نكو تدبیر
داده هریك به كلك سحر بیان	انتظام مهام عالمیان

طیب انفاسشان مروح روح جنبش کلکشان کلید فتوح

خصوصاً حضرت من خصه الله تعالى بالنفس الزكية و الخصایل المرضية و العنایات الازلیة و السعادات السرمدية اولهم و اعظمهم بحسب الرتبة و الاقتدار اقر بهم و اولیهم بالنسبة^۱ الى الحضرت العلیة من حیث العزة و الاعتبار ، حلال مشکلات الامور کفیل مصالح الجمهور و حضرات عالی مرتبات سامی درجات مدبری امور الامم ، ناظمی مصالح العرب و العجم ، مؤسسى مبانى العز و التمكن ، ناشدی آثار العدالة الخاقانية الى يوم الدين ، مفاخر الوزراء فى العالم ، مستخدمى ارباب السیف و القلم ، لازالت رشحات اقلامهم و اسطة لانتشار آثار العدالة فى صفحات الايام و رابطة لانتظام امور الانام الى يوم القيام گردانیده حقا که در همه حال صفحات خواطر به حکم و اشرفت الارض بنور ربها^۲ به اقلام اشعه مهر و محبت و ارقام لمعات موالات و مودت نکاشته ایم و لسان موافقت در وادی ان حسن العهد من الايمان به لطایف نکات مصادقت بیان و نفایس کلمات حقیقت نشان جاری داشته و لله الحمد و المنة که به میامن دولت روز افزون و برکات آثار معدلت همایون حضرات پادشاهان صاحب قران سعادت قرین و حارسان حوزه دین مبین و فقههم الله تعالى لاعلاء کلمة الحق فى بساط الارضین همواره ریاض محبت و دوستی از زلال سلسال تحابوا فى الله سرسبز و سیراب و غنچه گلبن مودت و یگانگی در هوای فضای اشد حباله^۳ شکفته و شاداب است. رجای واثق و امل صادق که به وسیله [] بین جانبین و صفای طویت طرفین تا اوان يوم ينفع الصادقین صدقهم^۴ مآثر و نتایج آن به روزگار فرخنده آثار ایشان بر عموم عالمیان فایض گردد ان شاء الله و حده العزیز .

بعداز اهدا و ابلاغ دعای بی‌ریا مشهود آرای عالم آرای و مخطور خواطر حیرت انتما می گرداند در این و لاکه منهیان سعادت نشان و الچیان بشارت رسان اعلى حضرت پادشاه جم‌جاه سلاطین سپاه سلیمان شان و داور دارا افسر اسکندر نشان، ظل الله الخالق ، آیه من آیات الله على الخلاق، سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم

۱- منظور رستم پاشا وزیر اعظم است که داماد سلطان سلیمان بود .

۲- الزمر ۶۹ ۳- البقرة ۱۶۵ ۴- المائدة ۱۱۹

الحرمین الشریفین ، رفع الله تعالی رایات سلطنته و معدلته علی فوق السماء وجعل آیات رأفته و رحمته مکتوبه علی صفحات البقاء بدین صوب صواب شرف ورود ارزانی داشتند و به عز مجالست مجلس خلد آیین و محفل فلک تزیین استسعاد یافته منشور سعادت جاودانی و توقیع رفیع سلیمانی، اعنی کتاب صواب و خطاب مشکین نقاب، مشتمل بر وفور تفقدات و عنایات شاهانه مصحوب انعامات و تشریفات خسروانه نسبت به بندگان نواب کامیاب اشرف اقدس اعلی همایون شاهی ظل اللهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه به مطالعه اشرف اعلی رسانیدند و برطبق آیه کریمه و ماعلی الرسول الالبلاغ مراسم ابلاغ حکم و فرمان و امر و اشارت لازم الانقیاد و الاذعان حضرت پادشاه سلیمان شان در باب سپردن سلطان بایزید و فرزندان به جای آوردند . از آن جا که مقتضای مراعات آداب پدر و فرزند است به قبول آن اقبال و استقبال فرموده از صمیم دل و جان امتثال فرمودند و به مواهب و عطایای پادشاهی مفتخر و مباهی گشتند و کمابینی به مراسم شکرگزاری قیام و اقدام نموده و ظایف دعاگوئی دوام دولت روز افزون و مزید جاه و حشمت همایون به تقدیم رسانیدند و چندگاه که حضرات الچیان عظام به عز مجالست و مخاطبت همایون سرفراز بودند از آن جا که کمال قبول و قابلیت الچیان و حسن بلاغت و بیان ایشان است بندگان نواب کامیاب اشرف اعلی را به صحبت موفور البهجة ایشان الفت و استیناس تمام حاصل گشته خصوصیات حالات و حکایات چندین ساله با ایشان تقریر فرمودند و معذرت توقف و تأخیری که بالضروره در این مرتبه در تسلیم سلطان بایزید و فرزندان واقع شده و نواب کامیاب اعلی در آن ماده تقصیری ندارند خاطر نشان ایشان فرمودند و در کتابات شریفه اعلی حضرت پادشاه سلیمان مکان نیز چنانچه لاشک مسموع سمع رضا و مقبول خاطر اقدس اعلائی آن حضرت خواهد بود مبین گردانیدند . لاجرم عطف عنان عزیمت از شرح و بیان آن مقوله نموده از روی دولت خواهی و دوستی و یگانگی مکشوف آرای صایبه می گردد که :

مخفی نخواهد بود که اگر مدتها کسی از جانب پادشاهی شفقتها و عنایتها و نفعهای کلی یافته باشد و اتفاقا اندک سعی در دولت خواهی کند یا معدودی از مخالفان

به دست آورد، معهود نیست که سعی او را حقیر شمارند و کار او را بی اعتبار دارند بلکه او را به انواع شفقت و احسان در میان عالمیان سرافراز می گردانند و با وجود آن که در این مدت بیست و نه سال از آن حضرت اعلی غیر از قهر و غضب و بی لطفی و مضرت و بی شفقتی و بی عنایتی چیزی دیگر به ظهور نرسید و مع هذا در این شش سال که صلح واقع شده است چهار نوبت الجی و پیش کش به درگاه معلی فرستاده شده يك نوبت به نوازش خلعت هم سرافراز نفرمودند چه جای آن که بخشش و انعامی فرمایند . و بر اهل عالم واضح شده که نواب کامیاب شاهی نسبت به اعلی حضرت پادشاهی شهنشاهی در این صورت به وجهی کمال صداقت و يك جهتی و خدمت کاری و دولت خواهی به ظهور رسانیده اند که از دست کسی کمتر می آید و از زمان سلطنت خاندان عالی شان حضرات عالیات آل عثمان ، اسکن الله تعالی ارواح اجدادهم الکرام فی اعلی غرفات الجنان و خلد ذلال سلطنت اخلافهم العالی الی انقراض الزمان ، هیچ فردی صدیک این خدمت به تقدیم نرسانیده و اندک مساهله که در این مرتبه واقع شده بنا بر ملاحظه آن است که در نامه نامی اعلی حضرت شهنشاهی مسطور گشته مبادا که معنی دیگر به خاطر عاطر آورند و احتمال غیر دادن و سپردن در ضمیر منبر راه دهند .
حقاً و بعزّة الله تعالی که سبب تأخیر آن و منظور همان است و ثم حقا که همان .

دیگر بر آرای ثاقبه پوشیده نماند که در هر مرتبه امر و اشارت و حکم حضرت پادشاه عالی جاه سکندر اشتباه شده تمامی آن به لطف و احسان و شفقت و مرحمت آن اعلی حضرت میسر می شود . الانسان عبید الاحسان نه عنف و درشتی بلکه

به شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که فیلی به موئی کشی

و این معنی نیز به ضمائر انجم نظائر ظاهر باشد که اگر آیات همایون اعلی حضرت خاقانی سلیمانی جهت قرب مسافت مابین و سهولت آمد و شد رسل و رسائل طرفین از آب^۱ بدین جانب عبور فرمایند، صلاح دولت و مقتضای مصلحت نخواهد بود

۱- تصحیح قیاسی . نسخه : از باب .- هر چند «از باب» هم دوازدهم ذهن نیست و می توان

آن را به باب سفر تعبیر نمود ولی اصطلاح زمان از آب است یعنی از دریای سفر حد فاصل بین قسطنطنیه و شبه جزیره آناتولی .

چرا که با وجود جنبش کوه شکوه اعلی حضرت پادشاه انجم سپاه مردم این دیار را از غایت صولت و سطوت آن حضرت پای تمکین و قرار از جای رفته یا خود قرار نخواهد بود که آن اعلی حضرت بر [سر] لطف و شفقت آید. زیرا که هر گاه که کوه عظیمی از جای خود به حرکت در آید، هر کس چشمی و عقلی دارد در برابر قرار نمی‌گیرد و بعد از آن هر کس مقید حیات و عرض ناموس شده هیچ آفریده در فکر و اندیشه سپردن سلطان بازید و فرزندانش نمی‌ماند و همه به فکر احوال خود مشغول خواهند بود و این صورت امکان نمی‌یابد و اصلاً در این شایبه شک و شبهه نیست. آنچه به خاطر خیر خواهان واضح شده این است که معروض شد.

مطموع و مأمول از مکارم علیه حضرات عالیات سامیات رفیع الدرجات آن - که کیفیت این حالات و خصوصیات به وجهی که لایق صلاح اندیشی ایشان و متضمن خیر خواهی مسلمانان است به عرض و شرف اصغرا رسانند و به نوعی در استحکام قواعد صلاح و وفاق و تشیید معاهد محبت و اتفاق اهتمام فرمایند که به مرور دهور و ایام و انقضای شهور و اعوام در بنیان ارکان آن شائبه زلل و غائله خلل راه نیابد ان شاء الله تعالی.

چون زیاده بر این تطویل و اطناب مفضی به جرأت و اسهاب است مراسم ادب را التزام نموده بساط انبساط را مطوی می‌دارند و از صوب املاط عطف عنان بیان را به صوب دعای دوام ایام عمر و دولت آن کواکب سعادت آثار و انجم مهر انوار منعطف می‌سازند.

تا که از اطناب گیرد طبع ایشان را ملال بردعا خواهیم کردن اختتام و اختصار همواره امثله آمال و امانی سلطانی به توفیقات سعادت جاودانی آن دولتیاران کامکار موشح و مزین و همیشه ریاض دولت و کامرانی اعلی حضرت خاقانی ظل سبحانی به آبیاری آن سعادت‌مندان بختیار ناضر و مرشح باد بالنبی و آله الطیبین الطاهرین الامجاد و صلوات الله و سلامه علیه و علیهم الی یوم التئاد.*

۱- نسخه: تمکین و فرار از جای رفته یا خود فرار نخواهد داد.

*- منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۶۱-۵۹

جواب

عالی جاہ و کالت دستگاہ کمال الدولہ معصوم خان صفوی و شوکت مناب شجاعت
قباب معز الدولہ سونڈیک بیک قورچی باشی و دولت قرین سعادت آیین عماد الدولہ شاہ۔
قولی خلیفہ مہر دار ابدت ایام سعادتہم و دولتہم دعوات صافیات بلاغیات و مدحات
وافیات بلانہایات اتحاف و اهداء قلندقدنصرکہ ضمائر مرآت نظائر خورشید مظاہرہ
انہاء مخلصان صادق الاعتقاد خالص الفؤاد بودرکہ آستان عالی مقدار عالم مدارہ شاہ
عالی جناب دولت مآب حضرت لری جانبندن وارد اولان مفخر الاکارم و الامائل
مظہر المحاسن و الخصایل جعفر سلطان زید قدرہ ایلہ بومحبان بی اشتباہکز قبلنہ جانب
شریفکزدن ارسال قلنان نامہ نامی محبت نما و صحیفہ گرامی مودت انما اعز اوقات
و اسعد ساعات دہ شرف وصول و حسن قبولہ مقارن قیلنوب ورود و دآلودی باعث
شوق نامعدود واقع اولوب ریاض مؤانست و مصادقتی امطار تأکید صدق و صفایلہ
سرسبز و مطرا بوستان الفت و مخالستی انہار تمہیدحب و وفایلہ مخضروغرا قلمشدر۔
فحوای عنوان نرہت نشانی عنقوان اوان ربیع کبی تازہ و خندان معنای ہماشان
دلستانی قواعد عقود عہودک استحکام بنیانی امورندہ سعی و اقدام نہایت مقصودی
و غایت مرام اولمق اشعار اولنمش آرای جهان آرا لرینے خفی دکلدرکہ پادشاہ اسلام
ظل اللہ للانام مدظلہ العالی ماتعاقب اللیالی و الايام حضرت لرینک محافظہ عہد و امان و
رعايت عقدو پیمان قاعدہ قدیمہ مرضیہ و طریقہ بھیہ سنیہ لری اولوب ہیچ برزمان طرف

آخرده آثار نقض امان ظاهر و عیان اولمینه عنان عزیمت لری جانب خلافه منعطف اولمش دکلدر من بعد دخی روابط صلح و صلاح که موجب فوز و فلاح در مروردهور و اعوام و کرور شهور و ایام له بو جانبدن خلل پذیر اولمق احتمالی منقطع اولوب . بوی ریامخلصلریکز علی الدوام بو امر سعادت انجامه کمال سعی و اقدام ده دقیقه فوت ایتمیوب اتمام مطالب و اکمال مآربکرده تقصیر و تهاون جائز و روا کور لمدوکی محقق ملاحظه اولنه بعد ما کتاب مشکین نقابکرده در زندان اولان سلطان بایزید و فرزندان بودفعا ایلچیان عالی شانه تفویض و تسلیم اولنمقده تأخیر و تسویفه بساعت و بادی حضرت شاه ذی انتباه دولت پناهک نامه همایون محبت مبادی لرنده مسطور اولان اموردن غیری دکلدر . من بعد امر لازم الاطاعه به امثال مذکور لری تسلیم و ایصال مقرر و محقق اولوب لکن بو امرک اتمامی احسان و انعام له حاصل و میسر در یکر می طقوز ییلدن بروقهر و غضبدن غیری نسنه مشاهده اولنمیوب طرفیندن صلح و صلاح امری مؤکد و ممهده اولالی التی ییلدر که رعایا و برابا رفاهیت حال و فراغ بال ایله دعای خیره اشتغالده اولوب شاه عالی جاه حضرت لرینک درت دفعه تحف و هدایا یله ایلچیلری واروب بر دفعه خلعت فاخره و سعادت شعایر ایله مبتهج و مفتخر قلما دیلر شویله که پادشاه عالم پناه حضرت لری رسل و رسایل ایچون شکوه و سطوت له دربائی عبور ایده لر طائفه دیار عجمه دهشت و خشیت مستولی هر کس حفظ حیوة و عرض و ناموسی سوداسنه دوشوب سالف الذکر محبوب سلری تسلیم و ادایه مجال اشتغال امر محال اولوب کمال اشکال حاصل اولور .

بو خصوص توجیه و حسیه و حسن تعبیر ایله عرض و تقریر اولنه دیوشرح و بیان اولنمش او یله اولسه خواطر نیره به روشن و هویدا در که مرقوم محبوبس مأیوس و حشت مأنوس بو دیارده جلیل الاعتبارده ایکن سعادت لو پادشاه مزاعز الله تعالی انصاره حضرت لرینک اصناف عنایت بی شمار لرینه مقارنتله انواع مطالبه و مآربی اسعاف اولنوب نیجه دفعه دائره ادب دن خروجی عفو و محوه مظهر دو شوب بحار نعمته مستغرق ایکن نعم نامتناهیه نک شکرین یلمیوب اهم و اجبات دن اولان حرمت حقوقی هتک ایتمامکین عقوبت عقوق تعقیب ایلوب نعمتی نعمته نزهتی نکبته مبدل اولوب

جبلتنده اولان بغی و عناده یاننده اولان اهل فساده اضلال و اغواسی منضم اولماغله عصیان والدکه اکبر کبایردن در ایتد کلری خسران یوللرینه کلوب جانب حقندن جزا- لرین بولمشر در بر معاند که بخت نامساعد صاحبی اوله اکاذل و نکبت متعاقب و متزاید اولمق مقرر اولوب اهالی اسلام ده مذکوره فوز و فلاح و نجات و نجاج احتمالن و یرر کمسنه یوقدرانک کبی نکبت و بلیت مستولی اولاندن منفعت و منقبت مرجو و مأمول دکل ایدو کی اصحاب عقوله ظاهر و باهر درذلت و مضرتی معین و همنشین اولنره سرایت ایتمکدن تحاشی و احتراز مهم فهم اولنور بوندن اسبق اول جانبلردن وارد اولان صحایف و رسائلك برنده بو آستانه سعادت دن و اران ایلچیلره مذکور لرك تسلیم اولنمسی بابنده یمین سبقت ایتدو کی اشارت و اشعار اولنمش اولسه تأخیر و تسویف اقتضا ایده جک طریقه سلوک اولنمیوب یمین لرینه حث و کفاره مترتب اولمیه جق طور و اسلوب رعایت اولنوردی لکن اکثر مکتوبات طریق صلح و صلاح مسلوک و مرعی اولماغی مشتمل شویله که معتمد به ایلچیلر کله تسلیم ده تخلف و توقف اولنماز دیو اعلان و اعلام اولنوب زمان امن و اماندن برو جانینندن عهد و پیمانانه مغایر وضع صدور ایتمیوب شاه عالی جاه و عزت دستگاه حضرت لرینک بو آستانه آشیانه خلوص نیت و صفاء عقیدت ایله غایت محبت و حسن مودت لرینه پادشاهمز ابدالله تعالی دولته حضرت لرینک و فور اعتقاد و کمال اعتمادی اولمغین نامه شریف پادشاهی و تشریف منیف شهنشاهی مقربان حضرت و عاکفان بارگاه رفعت دن مقبول علیه و معتمد به ایلچیلر ارسال بیور مشلردی. خواقین فحام و سلاطین عالی مقام دن بر فورده بودرگاه عالی دن ایلچی کوندر لکم واقع اولمامشدر. بوبابده اولان خدمت صغیر و حقیر حد اولنمق ایما اولنمش ارباب صدق و صفا میاننده اولان جزئی خدمت کلی عد اولنمق اخلاق اسلاف و اوصاف اشراف دن ایدو کی اذهان اولی الاذعانه مخفی و مستورد کل ایکن بونک کبی کثیر و کبیر خدمت صغیر و حقیر معدود اولمق احتمالی عقلی دکلدر. لکن قبل اتمام الخدمه تقدیم اجرت و شائبه دناعت دن شاهان سعادت نشانک علوشان لری مبرا و مصون اولماغین مکافات مکرمت غایات لری هنگام اتمام خدمته تأخیر اولنمشیدی شویله که یمین همت مساعد لکی ایله مطلوب و

مرام پادشاه اسلام نصرت پیام حضرت لرینک امر جلیل القدر لری مستدعاسنجه اتمام و انجامه ایریشه ملتسمات و مبتغالری احسن وجوه و اکمل طرق اوزره میسر اولدوغنه اصلا ریب و اشتباه یوقدر.

اول صدور منتظم الامور خدمتلرندن بویاب ده و فور سعی مشکور ظهور و صدور ایتمک باعث انشراح صدور و رافع طرح و فتورایدوکی مخفی و مستورد کلدر. باقی ایام زندگانی شان دائمی باد بالنون والصاد.*

نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب درباره بایزید

دولت پناه طهماسب شاه شویله معلوم اوله که کند و خطک ايله مکتوب کوندروب سده رفیع مکانم بنده لرنندن قپوچی باشی حسن آغا ايله اغز سپارشن ایدوب عهد ویمین لرایله دیمش سنکه بایزیدی اوغللری ايله طوتوب حبس ایتدو کم خاطر شریف پادشاه ایچوندر امر و فرمان همایونه اصلا مخالفتم یوقدر .

اما بونک کبی خدمت عظیمه مقابله سنده کلی او مارم دیمش سن چون جمیع ادیان ده عهد ویمین معتبر اولوب کفر ايله اسلام آراسی عهد ویمین ايله فرق اولنور بناء علی ذلک عنایت خسروانه مدن طقوز کره یوزبیک التون واسعد ارجمند اوغلم سلیم خان دخی اوچ کره یوزبیک التون ارضرومه کوندرمک اوزره یوز کر کدر که سندخی معتمد علیه آدم لر ايله بایزیدی اوغلانلریله کوندره سن تاانده انعامی تسلیم ایده لر وقارص التماس اولنمشیدی ویره لر مادام که اول طرفدن تغییر وضع اولمیه نسلا بعد نسل و اصلا بعد اصل مابینمزده مخالفت اولمیوب دوستلقدن غیرى نسنه واقع اولمیه ارا ولانندن خلاف کلمزار اولانک سوزی اردر والسلام.*

سلطان سلیمان در حین محاصره شهر سیکت در گذشت. صدراعظم مرگ وی را پوشیده داشت و در پنهان مراتب را به پسرش سلیم اطلاع داد. سلیم به عجله تمام وارد استانبول شد (۹ ربیع الاول سال ۹۷۴ هـ / ۲۴ سپتامبر ۱۵۶۶ م) و پس از آن که بزرگان دولت عثمانی وی را به سلطنت تهنیت گفتند و دستش را به علامت اطاعت و تعظیم بوسیدند، وی دو روز بعد به طرف بلگراد عزیمت نمود و در حین حرکت در طی نامه‌هایی چند خبر مرگ پدر و جلوس سلطنت خویش را به پادشاهان ایران و فرانسه و جمهوریهایی و نیز و را گوز اعلام داشت.

با رسیدن سلیم ثانی به اردو صدای تلاوت قرآن کریم برخاست و تنها در آن لحظه بود که سپاه عثمانی متوجه شد که سلطان سلیمان مقتدر و شکوهمند در گذشته است و پسرش سلیم بر جای او نشسته. پنج روز بعد سپاه ترک همراه جسد سلیمان به قسطنطنیه بازگشت.

جنگ اطریش و عثمانی که پس از مرگ سلیمان همچنان ادامه داشت سرانجام در هفده فوریه ۱۵۶۸ م ضمن عقد متارکه هشت ساله‌ای پایان پذیرفت و دولت اطریش متعهد شد که هر ساله سی هزار دوکای طلا به ترکان بپردازد. در ماه مه ۱۵۶۹ م. سفیر لهستان سوهورووسکی Sohorovsky در قسطنطنیه با بستن قراردادی روابط کشور خویش را با ترکان عثمانی تحکیم نمود. در همین سال محمد بیگ سفیر ترک به پاریس رفت تا خواهر شارل نهم را به نام مارگریت برای سیکسموند امپراتور اسیلوانی که صدراعظم سلطنت لهستان را بدو وعده داده بود خواستگاری کند و در همین سال سفیر دیگری عهد نامه جدید تجارتی را به نزد پادشاه فرانسه برد.

در این هنگام طرح عظیمی در دست اجرا بود و آن اتصال رودخانه ولگا بود به دن - Don. مبتکر این طرح قاسم پاشای چرکس دفتر دار بود که خود مأمور اجرای آن شده بود. وی در ۴ اوت ۱۵۶۹ م / ۹۷۷ هـ. سه هزار یونی چری یا ۳۰ هزار سوار مأمور محاصره

حاجی ترخان (آستراخان) شدند. سه هزار عمه به طرف آروزف رفتند. قرار بود سی هزار تاتار محاصرین حاجی ترخان را یاری نمایند. ولی با این همه این طرح انجام نیافت، زیرا از طرفی دولت گرای خان امیر ناحیه قرم (کریمه) که تسلط ترکان را بر این مناطق مانع استقلال و خطری برای سلطنت خود می‌دانست به عنوان اینکه در این مناطق شمالی به مناسبت کوتاهی فوق‌العاده شب ترتیب نمازهای پنجگانه بهم می‌خورد با این طرح عملاً مخالفت کرد و از طرفی سر بیانو سردار روس با ۱۵ هزار سالدات بر سر عمل‌ها تاخت و آنان را متفرق کرد و ایوان مخوف تزار روس هم سفیری به نام نوزیلزف Novosilzov نزد سلیم فرستاد تا او را از این اقدام باز دارد. سلیم هم آن طرح را دنبال نمود.

سلیم ثانی با فتح شهرهای صنعا و تعز و تصرف قلعه کوبکان، سیادت ترکان را در سراسر یمن گسترش داد و سرانجام امیر مظهر زیدی اطاعت وی را گردن نهاد. آن‌گاه سلطان عثمانی در اندیشه تصرف جزیره قبرس افتاد، گواین که از مدت‌ها پیش، حتی قبل از رسیدن به سلطنت، نقش این آرزو بر لوح دل زده بود.

توضیح آنکه یک یهودی پرتغالی به نام ژوزف که قبلاً از طرف دوک ناکسوس Naxos حکومت جزایر آرشیپل داشت، پس از فتح آن ناحیه به دست ترکان، در دستگاه حکومت سلیم راه یافت و مورد توجه قرار گرفت. یهودی مزبور که سلیم را شیفته شراب می‌دید همواره با او از شرابه‌های فرح بخش قبرس سخن می‌گفت و بر آتش شوق وی دامن می‌زد. سلطان عثمانی هم در عالم مستی حکومت قبرس را به ژوزف وعده میداد و این امر نیز موجب شده بود که ژوزف در تشویق سلیم به تصرف قبرس کوشا تر و مصر تر گردد. لالامصطفی و پیاله پاشای وزیر که داماد سلیم بود، نیز با این امر موافق بودند. چه می‌خواستند که شاید بتوانند شکستهای سابق خود را جبران کنند. بالاخره مفتی ابوسعود با صدور فتوی دروجوب تسریع در امر فتح قبرس و عدم لزوم مراعات عهد و پیمان با کفار، سلیم را به جنگ با ونیزیان برانگیخت. محمد مصطفی وزیر اعظم که با ژوزف سخت دشمن بود هر چند خواست با متوجه کردن سلطان به کمک به مسلمانان شکست خورده اسپانیا، وی را از جنگ با ونیز منصرف کند توفیق نیافت و سلیم کمک بدیشان را موکول به ختم جنگ با ونیز کرد.

لالامصطفی به عنوان سرعسکر و فرمانده نیروهای زمینی مأمور تصرف جزیره گردید و فرماندهی بحریه ترک که متشکل بود از ۳۶۰ کشتی شراعی بر عهده پیاله پاشا قرار گرفت. مرحله اول جنگ با تصرف نیکوزیا (سابقاً Limosia خوانده می‌شد) در ۹ سپتامبر ۱۵۷۰ و فتح شهرهای بافا Paphos و لیماسول (سابقاً Amathante و لازناکوس سین Karkynia انجام پذیرفت. شهرها به تاراج رفت و خاندانها پراکنده گردید و با این که مردم زنان و پسران و دختران خود را غالباً کشتند تا اسیر ترکان نشوند، باز دوهزار دختر و پسر زیبا با غنائمی

فراوان نصیب ترکان شد. فاتحین غنایم خود را به کشتیها بار کردند. ولی پیش از آنکه کشتیها به راه افتند زنی یونانی یا ونیزی کشتیها را آتش زد و داغی بردل ترکان عثمانی گذاشت.

ترکان سر بریده دوندالو Dondalo فرمانروای جزیره را به عنوان تهدید نزد حاکم فاماگوستا فرستادند و او را به اطاعت خواندند. سه روز بعد سرعسکر ترك در پای دیوار شهر ظاهر شد و دست به محاصره زد.

و نیز به فرماندهی مارکو آنتونیو براگادینو Marco Antonio Bragadino - چند ماه دلیرانه پای فشردند و سرانجام در اول مه سال ۱۵۷۱ م فاماگوستا بر اثر گرسنگی از پای درآمد. پیااله پاشا نخست با براگادینو و همراهانش به مهربانی رفتار کرد ولی بعد بر خلاف قول و قرار خواست تا یکی از جوانان ونیزی را به عنوان گروگان نزد خود نگهدارد. براگادینو بدون توجه بر وضع خویش سخت بر آشفت و پاشا را دشنام فراوان داد. به فرمان پاشای ترك آن جوان و دیگر همراهان و نیزیش به قتل رسیدند. آنگاه فرمانده ترك دستور داد تا براگادینو را که شاهد کشته شدن همراهانش بود گوش و بینی بریدند. ده روز بعد او را بار دیگر به دژ خیمان سپردند. دژ خیمان وی را بر سر چوبی بسته او را در آب دریا فرو می بردند و بیرون می کشیدند. سپس وی را واداشتند که با سبد برای تجدید دیوارهای دژها خاک بکشد و بیچاره را مجبور کردند که در این حالت زار هر بار که به نزد پاشا برسد تعظیم کند، سرانجام او را زنده زنده پوست کنند و پوست او را پرگاه نموده دور شهر گرداندند و آنگاه بر سر چوب به قسطنطنیه بردند و در معرض تماشای مردم نهادند. بعدها ونیزیان به زحمت توانستند بقایای جسد وی را گرفته به ونیز بفرستند تا با تشریفات شایسته يك فرمانده شجاع و مقاوم به خاک سپرده شود. باید یاد آور شد که رفتار پاشای ترك هر چند وحشیانه بود، ولی براگادینو نیز پنجاه نفر از مسلمانان را به خواری تمام کشته بود. این پیااله پاشا اصلا پسر کنشدوزی بود از اهالی خروات Croatia

در طی محاصره فاماگوستا، و نیز برای مقابله با ترکان با پاپ پی پنجم و دولت اسپانیا طرح اتحادی ریخت. در سپتامبر ۱۵۷۱ م. دون ژوان Don Juan فرزند غیر شرعی شارلکن از بندر مسین Messina با ۷۹ کشتی به جنگ ترکان بیرون آمد. دوازده گالرنیز از طرف پاپ همراه وی بود به فرماندهی مارکو آنتوان کولونا Colonna و ۱۱۴ کشتی بزرگ و کوچک متعلق به ونیز و دیگر متحدین اروپائی وی تحت فرماندهی دریا ونیزی به نام ونیرو Veniero و روی هم رفته بحریه ای بود مرکب از بیش از دوست کشتی. فرماندهان نیروی ترك عبارت بودند از پیااله پاشا فرمانده نیروهای زمینی و قاپودان پاشا مؤذن زاده فرمانده کل نیروی دریائی و افسران عالی رتبه تابع وی از جلالیه پاشا بیگلربیگی الجزیره و حسن پاشا پسر خیرالدین باربروس و شانزده افسر ارشد. تعداد کشتیهای ترك در حدود ۳۰۰ فروند بود.

جنگ در ۷ اکتوبر ۱۵۷۱ م. در گرفت، در ساحل آلبانی در خلیج لیانت. در این جنگ که به سرعت و شدت تمام شروع شد نخست غالب از مغلوب شناخته نمی‌شد. ولی پس از آن که قاپودان پاشا علی مؤذن زاده کشته شد و اسپانیاییها سرش را بریدند ترکان شکست خوردند. هامرپور گشتال که مفصلترین تاریخ دولت عثمانی را نوشته تلفات ترکان را بالغ بر ۳۰۰۰۰ مرد و ۲۲۴ کشتی و ۴۰۰ توپ کوچک و بزرگ و ۳۴۰۰ اسیر ذکر کرده و تلفات مسیحیان را ۱۵ گالر و ۸۰۰۰ مرد من جمله باربریگو Barberrgo فرمانده جناح چپ با ۲۸ نفر از خاندانهای طراز اول و نیز. در این جنگ سر پرده و پرچمهای سرعصر به دست مسیحیان افتاد و پانزده هزار مسیحی اسیر آزاد شدند. در همین جنگ بود که سروانتس - Miguel Cervantes مؤلف کتاب معروف دون کیشوت Don Quichotte مجروح شد و دست چپ خود را از دست داد.

فتح لیانت در اروپا شادی فراوان به بار آورد. پاپ پی پنجم ۶۰۰۰۰ دوکای طلا به فرمانده و نیز کولونا داد و به نام وی و نیرو دریاسالار و نیز ستونی از برنز برپا نمود و درباره کولونا تشریفات چون تشریفات سرداران رم قدیم معمول داشت و روز ۷ اکتوبر را عید مذهبی و ملی خواند. در پادو کلیسایی به یاد این فتح ساخته شد.

چند روز پس از این فتح درخشان، سفیر و نیز تقاضای رسیدن به حضور سلطان کرد و باشکوهی فراوان عازم سرای سلطان گردید چنان که گوئی می‌خواست پیروزی درخشان هموطنان و هم کیشان خود را به رخ ترکان کشد، اما صقلی صدر اعظم که منظور او را خوب فهمیده بود، بدو گفت خیلی از فتح خود و شکست ما خوشحالی. اما بدان که اگر با پیروزی بر بحریه ما ریش ما را تراشیده‌اید، ما با تصرف منطقه زیبا و پر برکتی چون جزیره قبرس با زوی شما را شکسته‌ایم. بازو هرگز باز نمی‌گردد ولی ریش با رد دیگر انبوه تر بیرون می‌آید.

فی الواقع بعد از چند ماه ترکان نیروی دریائی خود را با ساختن کشتیهای تازه تقویت و تکمیل کردند. اروج علی لقب قاپودان پاشا (دریاسالار) گرفت و سلم نام او را از اروج به «قلیح» به معنای شمشیر تغییر داد. وی اصلاً از عیسویان کالابری بود و نخست او خیالی نام داشت. ترکان نام او را که مسلمان شده بود ظاهراً بنا بر تشابه لفظی به اروج علی تغییر دادند.

امیر البحر جدید هر چند با بحریه مسیحیان روبرو شد ولی جنگی درنگرفت و و نیز یان که به همکاری مداوم متحدین خود اطمینان نداشتند از در صلح درآمدند و روز ۷ مارس ۱۵۷۳ م. بین دو کشور عهدنامه‌ای بسته شد که از هر جهت به سود ترکان بود. بدین ترتیب اثرات فتح لیانت کاملاً از میان رفت.

دولت اسپانیا در روز سالگرد فتح لیانت (۷ اکتوبر ۱۵۷۲ م.) نود کشتی از جزیره سسیل به جانب آفریقا فرستاد. دون ژوان شهر الجزیره را گرفت و در آنجا دژی نو بنیاد نهاد

وهست هزار سرباز برای حفاظت آن دژ گذاشتند و پادشاه سنان پاشا نه فقط شهر الحارثیه بلکه حلق الوادی Goulette را نیز تصرف نمود و چون جوان دست یافت .

سلیم ثانی در ۲۷ شعبان ۹۸۲هـ (۱۴ دسامبر ۱۵۷۳ م) در گذشت. وی مدتی مدتی در سلطنت کرد. عجب آن که جد وی سلیم اول نیز هشت سال سلطنتش بیشتر نیاید. وی از جوانی به شراعت و کمال و عیاشی افتاد و در بارش پر بود از مسخرگان و آوازخوانان و کتیزگان. به محض جلوس شدن در سلطنت، فرمان پدر خود سلیمان را در منع شرابخوری لغو کرد و مسلمانانی که این امر را خوش نمی داشتند وی را مست لقب دادند. وی به علت دل بستگی شدید به زنان و مجالس بازی از قبول فرماندهی سپاه، برخلاف پدران خویش، خودداری کرد و حتی به شکار هم برآمد. همین امر یعنی نشستن سلطان ترك در حرمسرا و شرکت نکردن در جنگ موجب ضعف و پستی عثمانی شد.

سلیم دوم مسجد ساخت یکی به نام سلیمیه در قسطنطنیه و دیگر در ادرنه. قلعه ای در ادرنه بناوارن ساخت، و بنای مسجد شریف را در مکه تجدید کرد و دو مدرسه در نزدیک این مسجد بنا ساخت که اتمام بنای آنها در زمان پسرش مراد سوم صورت گرفت.

نامه سلطان سلیم ثانی به شاه طهماسب در مورد جلوس خود پس از مرگ سلطان سلیمان

عالی حضرت سلطنت پناه سعادت دستگاه ، معدلت ایاب شجاعت سمات ،
خورشید طلعت جمشید خصلت ، کسری سیرت برجیس سعادت ، شاه سریر حشمت
و کامکاری ، ماه منیر سپهر بختیاری ، مطلع کوکب نصفت ، منبع شرایف شفقت ،
جامع مکارم الشیم ، حاوی مراسم الهمم ، المنظور بوفور الطاف الکریم الاله ، جم-
جاه دولت پناه طهماسب شاه لازالت ابواب صداقته مفتوحة بالاخلاص و سرادقات
محبت مرفوعة بالاختصاص و خيام عمره و اقباله مشیده باطناب الدولة الابدیه و قوایم
عزه و اجلاله مشیده باوتاد السعادة السرمديه ؛ شرایف تعظیمات شاهانه و لطایف
تکریمات پادشاهانه که منتج مقدمات صداقت و مهیج روایح محبت اوله قوافل
موردان اسحار و رواحل مسبحان لیل و نهار برله تحفة مجلس سامی و هدیه محفل
گرامی قیلند قد نصکره ضمیر منیر عقده گشا و رای عالم آرا لریکه پرتو آفتاب عالم
تاب له توأمان در .

خفی و پوشیده اولمیه که فنای عالم فانی لمحقق و مقرر و حال دنیای دنی ده
ثبات و دوام اولمدوغی کنشدن عیان و اظهر در . سلاطین دولت آیین و خواقین شوکت
قرین که برگزیده بندگان خدای جهان آفرین در لرابتداء دور آدم دن الی هذا الحین
روی زمین ده مسند نشین اولان پادشاه لر که ارباب لطف و وفا واصحاب عهد و پیمان

سعادت انما اولملریله تواریخ ده حکایت لری مجبور و مسطور در. انلردن عباد حق
جل و علا زیاده شفقت و عطاقت و مزید رحمت و رأفت لری اولنر که عدل و احسانه
مشهور لردر انلر توجه له خیر دعایه مظهر اولدقلری علم کریم عالم آراکزه معلوم در
حق سبحانه و تعالی حضرت لریکه مالک الملک در دائما مواهب علیه شامله لری ایله
خسروان تخت نشین و پادشاهان حکومت قرین خوشحال در لر .

ضمیر منیر عالم آرا و خاطر عاطر سعادت پیمالرینه روشن اوله که آخر اوقات
عمر فناپذیر لرنده اول جناب و الامنزلت خورشید اضائت دولت پناه سعادت دستگاه
ایله محبت و اخلاص اوزره اولوب مقتضای دور پر جور ایله سز کله کچن ماجرائی
فراموش ایدوب. مقدا جناب شریفکزه واران قرداشمز سلطان بسایزید خصوصنده
واقع اولان الطاف کامله موجبه الاعطافکزی قبله جان و جان ایدن خالص و مخلص
دوست حقیقی اولان جناب شهادت پناه جنت دستگاه مرحوم و مغفور له بابام سلطان
سلیمان شاه غازی انارالله برهانه خرسیتانله قدیمی عادت و الفتلری اوزره غزای
غرایه توجه ایتمشلر ایدی ارادت حق و مشیت اله مطلق ایله عزشانه عالم فنا و غروره
وداع ایله جنت و خلدبرین کوشکلرینی منزل و مقام ایدوب پادشاهان رحمت حق ایله
اجتماع ایلمشلر در الحکم لله الواحد القهار انالله وانا الیه راجعون جناب سعادت نصابتکر
باقی و مستدام اوله یعلم الله و کفی به شهیداً که مرحومک جناب سعادت انتسابکزه علامه
محبت و وداد لری کمال مرتبه ده و صوب جمیل جلیل الحالکزه توجه و موالات لری
شک و ریادن عاری اولوب بی گمان ایدی لاجرم المحبة توارث مقتضاسنجه بو محبت
خالص الطوبیکر دخی محبت آبا و اجداد جنت نهاد ده برقرار و مقرر اولوب علی
الخصوص جناب محمدت نصابتکر ایله الفت و اتحاد موروثه مز کما ینبغی خاطر عاطر
حقایق مآثرده ثابت و مقرر اولمشدر .

ان شاء الله الاعز نتایج و ثمرات و داد حقیقی مرآت چهره گشای اموره ظهور
ایتسه کر کدر مرحوم مشار الیه عساکر دریانشان له نمچه اقلیم لرندن سرحد مسالک
مسلمینه همجوار اولوب هر گاه دیار اسلامه مضرت و خسارت ایر شدیر مکله مضر العباد

اولان ارباب کفر و عناد اوزر لرینه عزیزت و هجوم ایدوب ممالک محروسه مزکنار-
 لرینه قریب خرستیان قلعه لرنندن سکتوار دیمکله اشتهار بولمش بربرینه متصل درت
 قلعه حصین و حصار متین که روی زمین ده امثالی نادر در درونی کفار خاکسار ایله
 ملو و مالامال اولوب مرگ مصحوب قیامت آشوب طوبلرله طولمش بر باروی استوار
 و محکم حصار نامدار ایدی، مرحوم عسکر ظفر مدار ایله اوزرینه قونوب کفار
 خاکسارک سلاطین ختمت (۴) آیین لرنندن ولایت اصلاوین و خروات و قرانچه
 ولایت لرینک قرالی زرنقی دیمکله معروف یتمش سکسان بیک مقداری لشکره قادر
 برقرال نامدار قلعه ده محصور و استوار اولوب برآیدن زیاده لیل ونهار لشکر آتش-
 مدار ایله جنگ و آشوب اولدقد نصکره عنایت حضرت فتاح ایله جل شانہ اول قلاع
 عظیم و باروی متین کفر مکینی فتح و تسخیر ایدوب اندن ماعدا اون ایکی پاره قلعه
 اولنوب حصن کفر مدار لرین دارالاسلام ایلمش لر جوامع و کنایسی مساجد و جوامع
 اولوب قله و بارولرینه رایات اسلام سعادت انجام وضع اولنمش اول قلعه مرقومه-
 دن گیری له و روسی مملکت لرینه قریب اولان ممالک محروسه مزدن طمسوار مملکتنه
 یقین کوی و یانوه ولاغوش دیمکله معروف و نامدار قلعه کبرایه دخی و زرای ذوی-
 الاعتباردن پرتو پاشا ایله بر مقدار عساکر ظفر مدار ایله بنیان شکن و اساس افکن
 تفنگ زن یکبچری لر کوندرلمش ایمش انلردخی کفار خاکسار ایله علی الاتصال
 جنگ و جدال ایلمش لر مذکور قلعه سکتوار و سایر قلاع فتح اولندوغی اثناده اول
 حصن بزرگوار دخی ایادی لشکر ظفر مبادی ده مفتوح و مسخر اولمش فتح اولنان
 قلاع ده نیجه بیک کفار طعمه شمشیر ظفر کردار اولوب غزاة اسلام بی نهایت اسیر
 طوتوب مال غنائم له مالامال اولمق میسر اولمش ازمانده مرقومه ایکی فتح جمیل
 میسر اولمش مذکور قلعه سکتوارک اثناء جنگ و حرب ده خراب و ویران اولان
 مواضعی تعمیر اولنور ایکن فرمان حی قدیر عزاسمه ایله فضل الله المجاهدین علی
 القاعدین اجر اعظیماً فرمانی موجبجه مرحوم دارفندان سرای بقایه انتقال ایلمش لر
 حقیقت حال جانب محب مخلصه معلوم اولیجق عنان عزیزت مزمسند دولت مآب

مز طرفه منصرف قیلنوب تخت عالی بخت مزه جلوس ظفر مانوس مز میسر اولدی لکن
 عساکر منصوره ظفر قرین مزدار الاسلام سرحدندن طشره کفار خاکسار اقلیم لری
 ایچنده بوماده عظیمه ظهور ایدیجک لابد عرض حمیت و سلطنت موجبجه اول امری
 صیانت اهم مهمات خسروانیدن اولدوغنه بناء تخت سعادت بخت مزدن قالقوب
 عنان عزیمت مز لشکر ظفر رهبر مز طرف لرینه منصرف قیلندی لیل و نهار توابع
 نصرت آثار مز ایله یوریوب زمان قلیل ده اطراف ممالک محروسه مزه ایشوب
 بو ائناده مرحوم مشارالیهک عساکر نصرت ماثریله کافرستان اقلیم لرینه ایشوب
 خرستیان ولاتینک جمله بانلری و قرال لری نفیر عام اوزره خیبر و آگاه اولوب اصل
 دین و دولت دوشمنی اولان عدومز نمچه قرالنه هر طرفدن معاونت و مظاهره ایشوب
 بی قیاس لشکر لر و امداد لر چیقاروب بونلر مرحوم مشارالیه انارالله برهانه یه یوشوب
 جنگ و حرب امیدینه یو اقلنوب کفار خاکسار دن درت کره یوزبیک مقداری سواری
 پیاده جمع عظیمه له یوریوب دارالفتوح و النصرانک روسی تختی بدونکه
 حالیا عباد نصرت معتاد مزدن برنده مز الندر مضبوط و مسخر در . اکابر
 اوچلره کلوب عادت مقرره لری اوزره اسطبور باغلیوب عسکر عظیم دریا و قسار ایله
 کلوب مرحوم مشارالیه بابام انارالله برهانه ایله بولشمنق اوزره ایکن حق سبحانه و تعالی
 نک علو عنایت لری و ایکی جهان فخری علیه الصلوة والسلام اوند مزک شرف معجزات
 لری و اصحاب گزین (رض) حضراتنک همم علیه لری و علی الخصوص شیر خدا مطهر
 عنایات علی صاحب فتوح و ذوالفقار علی نامدار و کامکار علیه رضوان الله الملك الفقارک
 یمن سعادت روحانیت لرینه بوجانبده یمین و یسار ولایت لرده واقع اولان مذکور
 حصار لر فتح اولنمقله کفار خاکسارک قلوبنه رعب و خذلان و عار و اعدای دین مبینک
 خواطر کفر ماثر لرینه انواع اضطراب و دغدغه و انکسار عارض اولوب سرحد مز بوردن
 اوج میل یرده جمعیت اوزره طوران مزبور بدون بگلر بگیسی اوزرینه کلنکه
 جرأت ایده میوب هر باز که طا بوردن آیرمق تدبیر اولندی میسر اولمیوب عاقبت
 بو حال اوزره مخلصکز ایر شمکله طا بورنده دخی ساکن اوله میوب اون میل یراوته
 قاچوب کتمکین ایام شتا تعقیب ایدوب عساکر اسلام سالم و غانم معاودت ایتیک اولی

کورلد کده طابور لرین طاغیدوب ولایت لرینه عزیمت و مراجعت لری ائناده بو حالت عبرت آیت وقوعی عون و عنایت پزوردگار ایله رایت نصرت آیت مزعسکر ظفر رهبر سمتنه ایریشوب استماع ایتدکلرنده عساکر ظفر مآثر مزهیتندن خصوصاً سده سعادت بخش عثمانی ده مجتمع اولان دلاوران ظفر نشان شوکتندن قلوب کفار خاکساره نهایت مرتبه ده خوف و خشیت مستولی اولوب کور مشر که معظم قلعه لری ایادی اهل اسلامه دوشوب نیجه بیک کفار خاکسار قلیچدن کچوب چوق ولایت و مملکتی غارت و یغماً اولنوب بعنایه الله تعالی عساکر کفاره انهزام تام ایریشوب عسکر لرینه تلف ایرشدی رسوای عام اولدیلر بالضروره قرال بدفعال مملکتنه مراجعت ایلیوب بزنیجه ییلق خراج لری و انواع تحف و هدایا لری له معتبر ایلچی لر تعیین ایلیوب من کل الوجوه عتبه عالم پناه مزجانبنه حسن اطاعت و انقیاد ایلدیلر:

بو اخبار بهجت آثاری استماعی له جانب عاطفت مآب مزه انواع سرور و حبور لر ظهورنده شک و اشتباه اولمیوب مابینده مؤکد و ممهد اولان عموم موالات صالحه و کمال مصافات و اقیه مقتضاسنجه اشبو فتوحات عمیمه یی جنابکزه انها و اعلام ایچون اشبو نامه ایله فلان زید قدره اعزام و ارسال اولندی ان شاء الله الاعز . خصوص واقعات و ماجرا علم عالم آراکزه وصولند نصکره اخبار مسرت آثار صحت و سلامتکز ایله جانب مخلصه شرف مراجعت ارزانی قیلنه که بو جانب دخی کمال سرور و حبور ایله منشرح الخاطر اوله بمنه سبحانه و تعالی و یمنه *

شاه طهماسب نامه سلطان سلیم را جوایی شاهانه و پدرا نه داد و وی را در مرگ پسر
تسلیم و بر جلوس بر تخت سلطنت دولت عثمانی تهنیت گفت و نامه را مصحوب شاه قلی سلطان
قاجار به نزد سلطان ارسال داشت. شرحی که هامرپورگشتال با استفاده از تواریخ عثمانی
در مورد این سفیر و همراهانش نوشته بسیار جالب است چه از شکوه و جلال دولت ایران و
ثروت فراوان قزلباشان حکایت می کند:

هنگامی که در آدرنه مذاکره مصالحه اطریش در میان بود، ایلچی ایران برای آدای
تهنیت جلوس سلطان و ازد شهر گردید. هدایایی که او حامل بود از بابت شکوه و عظمت و
نفاست زیاده از حد بر هدایای امپراطور اطریش تفوق و ترجیح داشت. ریاست این سفارت
باز به عهده شاه قلی سلطان بود. اتباع او مرکب بودند از ۱۲۰ نفر از جوانان نجیب که همه
کلاههای طلادوز بر سر داشتند و دو یست نفر سوار که لباس آنها تماماً از پارچه های نازکی بود
و چهارصد نفر تجار ایرانی که کلا ۷۰۰ نفر می شدند و ۱۹۰۰۰ اسب و قاطر و شتر حامل
بار و بنه و کالای آنها بودند. نقاره خانه سفارت مرکب بود از پنچ شیپور بلند (کرنای) و پنج شیپور
کوتاه و پنج طبل بزرگ و پنج عدد نی و بعضی آلات و اسباب دیگر، و نیز دو نفر قاری قرآن
و یک عودزن و یک ارغنون نواز و دو وطن بورزن و چهار کنیزک خواننده همراه بودند. هدایایی
که سفیر ایران از جانب پادشاه تقدیم کرد عبارت بود از دو جلد قرآن مجید و شاهنامه بسیار
نفیس گران بها، دو دستگاه چادر که قبه آنها از پارچه نری بود و اطراف آنها از حریر منقش
بود با صورت اشجار و داورارید و بوزن دو مثقال و یک عدد یاقوت بدخشی به اندازه و شکر کب
یک گلابی به علاوه معادل قیمت ۱۶ کسور دویست هزار آسپر (= ۱۳۶ هزار دوکا) هدایایی
دیگر و همچنین ۴۰ قوس شکاری با اسلحه و شترهای سلطان بایزید.

سفیر ایران را ترکان با احترام تمام پذیره شدند. حاکم ارزنة الروم با همه بزرگان

آن دیار همراه با ۸۰۰۰ نفر سرباز از وی استقبال کرد و در استانبول پیاله پاشا باشکوه تمام از وی پذیرائی نمود. تشریفات روز ورود به‌ادرنه به‌اندازه‌ای مفصل و مجلل بود که نظیر آن در حق هیچ سفیری به‌عمل نیامده بود. علاوه بر همه تجملات و تشریفات و تزیینات دولتی که به‌کار رفته بود، حکم شده تاسفرای دول خارجه که از برای ادای تبریک و تهنیت جلوس آمده بودند در کوچه‌هایی که سفارت ایران عبور می‌نماید با اتباع خود حاضر شده بایستند. در آن وقت غیر از سفرای اطریش و فرانسه و لهستان و ونیز، سفرای ملل دیگر نیز درادرنه حاضر بودند و همه به‌امر سلطان گردن نهادند. دوازده روز بعد از ورود شاه‌قلی‌خان به‌ادرنه وزیر اعظم به افتخار اوضیافتی باشکوه ترتیب داد. در بین راه که سفیر قزلباش به‌سرای وزیر اعظم می‌رفت یکی از ترکان متمصب تفنگی به‌طرف ایلچی خالی کرد که هر چند به‌وی اصابت نکرد اما یکی از همراهان وی را زخمی نمود. به‌موجب امر وزیر اعظم، مقصر را به‌دم اسبی بسته در کوچه‌های شهرچندان کشانندند که اعضایش از هم پیراکنند. بعد از وقوع این حادثه سفیر قزلباش به‌خدمت وزیر اعظم رسید بدون آن که درحالت و حواس وی اختلال و اختلافی روی داده باشد.

شاه‌قلی‌خان موافق رسم معمول، از امتعه طبیعی و خاصه صنعتی ایران از قبیل فرشهای ابریشمی درجزین و همدان و پوستهای خراسان و صابونهای اردکان و دستمالهای مه‌رویان و فرشهای دارابجرد و زین پوشا و جل‌های جهرمی و پارچه‌های حریر لطیف یزدی و پارچه‌های ابریشمی ضخیم قمی و شمشیرهای شیرازی و امتعه نفیسه دیگر به‌رسم هدیه به‌وزیر اعظم تقدیم نمود. سه‌روز بعد از پذیرائی وزیر اعظم، سفیر ایران به‌حضور سلطان ترک باریافت. سلطان از وی احوال پرسى کرد و مشارالیه که در دربار ایران بارآمده بود و از رسوم سلاطین شرقی اطلاع کامل داشت به‌جهت تظاهر به‌این که ملاحظه جلال و جبروت سلطانی او را واله و حیران کرده است در جواب سلطان ساکت و صامت مانده و لب فرو بست. نامه‌ای که شاه‌قلی‌خان آورده بود هزار و پانصد سطر در آن نوشته بودند در همه آن جز لفاظی و عبارت پردازی مطلب عمده دیگری نبود.

از ۴۴ شتر حامل بارهای هدایا، ۳۴ از آن هدایای شاه و ۱۰ از آن سفیر بود. از میان هدایای سلطانی از همه گران‌بها تر يك جلد قرآن خطی بود به‌خط علی (ع) و يك جلد شاهنامه فردوسی با جلد های جواهر نشان و يك جعبه جواهر (همان مروارید و یاقوت که ذکرش گذشت) و يك دست فنجان کبود فیروزه رنگ که خمیره آنها از اجزائی مرکب و مرتب شده بود که اگر کسی در میان آنها می‌ریختند فوراً می‌ترکید و متلاشی می‌شد. علاوه بر چادرهایی که ذکر شد ۲۰ دست فرشهای ابریشمین بزرگ بود و بسیاری از فرشهای ابریشمی کوچک با اشکال حیوانات و درختان برحاشیه آنها. همچنین نه‌پرده سنگین بانه تخته فرش از پشم شتر و نه

زین طلا و نقره جواهر نشان با هفت عصای نقره که در قدیم ملامت‌شاهی بود با هفت تیر و هفت تیردان طلاکاری جواهر نشان یا بسیاری از مصنوعات گرانمایه ایرانی اعلیٰ من جمله فرشهای لطیف نفیسی از پشم شتر که بزرگترین آنها را هفت نفر به زحمت بلند می‌کردند. اما قوشهای شکاری همه در طول راه تلف شده بودند. هدایای سفیر ایران یک جلد قرآن ممتاز بود با یک باب چادر با شمشیرها و تیرها و کمانها و فرشهای ابریشم و پشم شتر بسیار لطیف اعلیٰ.

چون سفیر قزلباش از خدمت مرخص شد با تشریفات که احضار شده بود مجدداً او را به منزل رساندند. سپاهیان و چاوشان و متفرقه بالباسهای اطلس و کمخا و زری از پیش حرکت می‌کردند و سپس سیصد جوان ایرانی که همه بالا پوشهای الوان در برداشتند و بر لباسهای آنان اشکال پرندگان و درندگان نقش بود. از عقب این جماعت، نوکران سفیر پیاده حرکت می‌نمودند. بعد از آن اسب ایلچی را یک نوکر ایرانی یدک می‌کشید. سپس دو یست نفر پی پی چری با کمال آراستگی و نظم به دنبال وی می‌رفتند بعد از آنها سفیر ایران یک و تنها بالباس سرخ و عمامه طلا دوز می‌رفت. وی چندان زر و جواهر یا خود داشت که چشمها را خیره می‌ساخت و پیراق اسب وی کلا از فیروزه خراسانی بود و یاقوت سیلانی. از عقب سفیر ۱۴۰ نفر سوار ایرانی به بطور تیپ در حرکت بودند.

سلطان عثمانی برای سفیر روزی ۵۰۰ دوکای طلا از وجوه خاصه جهت مخارج روزانه مقرر ساخت و شاه قلی خان با اعیانای دولت عثمانی مصالحه سلیمان را تجدید نمود.

جواب

هو الحی الذی لاله هو اله الحکم والیه ترجعون^۱

به نام خدائی که با تیره خـا ک	بر آمیخت این گوهر جان پاک
چو با یکدیگر کردشان آشنا	دگر ساخت از یکدیگرشان جدا
که دانست کان آشنایی چه بود	پس از آشنایی جدایی چه بود
خدایی که هستی مرا و اسزاست	بجز هستی او سراسر فناست
به اوصاف او ره نیابد زوال	مبرا بود ملکش از انتقال
جز او نیست باقی و پاینده کس	بقا لازم ذات او دان و بس

لطایف حمد و ثنا حضرت پادشاه بی زوال را جل شانہ سزاست که وجود
بی شبه و نظیرش موصوف به صفت ازلی است و قدم و ماسوی ذات کریم الصفاتش
به مقتضای کل من علیها فان^۲ در معرض فنا و عدم و شرایف شکر بی حد بی انتها ملک
متعالی را عظم سلطانه رواست که ملکتش از سمت زوال و قصور مبرا و مملکتش از
شائبه انتقال و فتور معراست. قادری که از کمال قدرت بر حسب استعداد ملک زمین
را به هر کسی از عباد که لایق داند لطف نماید و از هر کس که خواهد ستاند و به هر که
باید شفقت فرماید. فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء^۳ والیه ترجعون^۴ و صلوات

۱- المؤمن ۶۵ ۲- القصص ۸۸ ۳- الرحمن ۲۶

۴- یس ۸۳

زاکیات نامیات حضرت رسالت پناهی (ص) را زید که رایت کرامت انی رسول
من رب العالمین در میدان بلند ایوان و امام محمد (الرسول)^۲ برافراخت و منشور عزت
ولکن رسول الله و خاتم النبیین^۳ به طغرای غرای لولاک لولاک لما خلقت الافلاک موشح و
مزین ساخت. مظهر آثار من یطع الرسول فقد اطاع الله^۴ مطلع انوار قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله^۵ محرم بازگاہ کبیرا عارج مغارج سبحان الذی اسری^۶

محمد کازل تا ابد هر چه هست	به آرایش نام او نقش بست
حبیب خدای کسریم و رحیم	شفاعت کن روز امید و بیم
جهان داوری عرش بازگاہ (۷)	به شرق و به غرب امتش پاوشاه
چراغی که تا او نیفروخته بود	به چشم جهان روشنی بود دود
به عهدش ز رفعت شده فرش و عرش	پی گرد نعلین او عرش و فرش

علیه الف صلوة والف والف سلام و علی ابن عمه و مجلی عمه، مخصوص پادشاه
وافی هدایه انما ولیکم الله^۷ منصوص به نص من کنت مولاه فعلی مسولاه ممدوح
به سورة کسریمة هل اتی^۸ موصوف به خطاب انت منی بمنزلة هارون من موسی،
امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر
العجایب و مظهر الغرایب.

شیر یزدان و سرور غالب	شاه مردان علی ابوطالب
ابن عم و وصی پیغمبر	بر همه خلق هادی و رهبر
خازن مخزن ضمائر غلب	در درج خزانه لاریب
قاسم خلد و ساقی کوثر	باب شیر و خواجه قنبر
هادی شرع شاه کشور دین	پیشوا و امام اهل یقین
هم براسرار لو کشف کاشف	هم زالهام ذوالمنن واقف
از ره منزلت به راه خدای	هادی و پیشوا و راهنمای

۱- اعراف ۱۰۴ ۲- آل عمران ۱۴۴ ۳- الاحزاب ۴۰
 ۴- النساء ۸۰ ۵- آل عمران ۳۱ ۶- الاسراء ۱
 ۷- المائدة ۵۴ ۸- الدهر ۱

وعلى باقى الاثمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين الذى نزل فى شأنهم
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويظهركم تطهيرا^۱ وقل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة
فى القربى^۲

سر هر نامه را رواج افزای	نام ایشانست بعد نام خدای
ذکرشان سابق است در افواه	بر همه خلق بعد ذکر الله
جدشان را به مسند تمکین	خاتم الانبیا است ذکر نگین
گر بپرسد ز آسمان بالفرض	سائلی من خیار اهل الارض
بر زبان کواکب انجم	هیچ لفظی نیاید الا هم

بعد هذا بر ضمیر خورشید انجلا وخاطر عاطر دریا مقاطر سپهر اعتلای اعلی
حضرت والامر تبث فلك منزلت کیوان وقار گردون اقتدار پادشاه فلك قدر عالی مقدار
ستاره سپاه، سلیمان خان عالم پناه ظل الهی، زینبندۀ اورنگ سلطنت و پادشاهی، مزین
مسند سلطانی مرتب سریر سلیمانی.

ای جهان را وارث ملک سلیمان آمده	رفت ایوان تو برتر ز کیوان آمده
ای از تو بزرگ نام شاهنشاهی	بگرفته ز ماه دولت تا ماهی
با عزم تو کاسمان به گردش نرسد	جز فتح وظفر کرارسد همراهی
نیر جهان افروز اوج عظمت و کامکاری	آفتاب عالم تاب آسمان شوکت و

جهان داری

سلیمان زمان کی خسرو عصر	که هم فتحش ز یزدان است وهم نصر
فروغ مهر تأیید الهی	نهال جوینبار پادشاهی
سرگردن کشان و تاج داران	پناه خسروان و شهریاران
شهنشاه جهان، سلطان اعظم	که تاج از کی گرفت و جام از جم
سریر آرای ملک شهریاری	طراوت بخش در تاج داری
تویی آن خسرو غازی منصور	کمینه بندهات خاقان و فغفور

قمر پروانه شمع ضميرت عطارد کارفرمای دبیرت
 ظل الله الرحمن، باسط بساط الامن و الامان، شهریار عالی تبار سکندر منزلت
 شهنشاہ رفیع القدر جمشید مرتبت

شاه قوی طالع و فیروز جنگ
 رشحه عدلش رقم ظلم شست
 سرور شاهان به توانا تری
 شاه فلک تاج سلیمان نگین
 گلبن این روضه فیروزه رنگ
 وز گهرش نام سلیمان درست
 نامور دهر به دانا تری
 مفخر آفاق به روی زمین

سلطان گردون سریر ثریا مکان، خاقان فلک قدر سلیمان نشان، دارای جمشید فر،
 فریدون خورشید منظر، جهان دار سپهر اقتدار، ملاذ سلاطین روزگار

پناه زمین پادشاه زمان
 که تمکین اورنگ شاهی از اوست
 جهان دار دین پرور تاج ور
 فروغ دل و دیده مقبلان
 همایی است چترش همایون به فر
 اگر ترک و هند است اگر روم و چین
 شه خضر رای سکندر ضمیر
 نه خسرو که سلطان خسرو نشان
 چو خسرو کمین بنده قیصرش
 بلند اختری از سپهر وجود
 تویی شمع این دودمان کهن
 ز انصاف تو عالم آباد باد
 قوی دل شده دوست از دولتت
 ترا جاودان باد یزدان پناه
 مه برج دولت شه کامران
 تن آسانی مرغ و ماهی از اوست
 که تخت سلیمان از او یافت فر
 ولی نعمت جمله صاحب دلان
 که دارد بسیط زمین زیر پر
 چو جم جمله دارد به زیر نگین
 فریدون علم خسرو جم سریر
 نه سلطان که شاه سلیمان مکان
 چو خاقان و فغفور صد چاکرش
 گران مایه دری ز دریای جود
 ز روی تو روشن جهان کهن
 ز الطاف تو خلق دل شاد باد
 به نکبت درون دشمن از صولتت
 به کام تو گردند خورشید و ماه

المؤید بالتأييدات السبحانية والموفق بالتوفيقات الصمدانية، ناشر صحایف
 العدل والاحسان، رافع الویة الرحمة والامتنان، سلطان البرین و خاقان البحرین،

خادم الحرمين الشريفين، ثانی اسکندر ذوالقرنین، المختص بعناية الله الملك المستعان معز السلطنة والعظمة والشفقة والأحسان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان خلد الله سبحانه و تعالی ظلال سلطنته و حشمته علی مفارق الأنام و ادام ایام معدلته و نصفته و رأفته و مرحمته و شفقته الی قیام الساعة و ساعه الی قیام و لازالت بنیان دولته القاهرة مقرونة بالخلود و اركان خلافته الباهرة مشيدة الی يوم الموعود بحق النبی الامی و آله المعصومین علیهم الصلوة والسلام .

پوشیده و مخفی نماند که فخر الاعیان سنان کتبخدا فرستاده ایالت پناه حکومت دستگاه نصفت انتباه ، عمده الحکام و الامراء الکرام، غلام یک جهت حقیقی و بنده به اخلاص فدوی آن شهنشاه عالی مقام، زین الدین علی پاشا بیگلر بگی ارض روم دامت معالیه از جانب ایالت پناه مشارالیه آمد و خبر رسانید که اعلی حضرت کیوان رفعت گردون حشمت سپهر منزلت مشتری طلعت خورشید اضاءت، اسکندر جباه سلیمان بارگاه، لوی و الای و جاهدوا فی الله حق جهاده^۱ بر افراشته و علم عرش فرسای یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال^۲ بر افراخته اند و به قصد جهاد با کفار نابکار و ملاحین سیاه روزگار فرنگک به مقتضای مؤدای یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم^۳ غلغله و لوله در طاق مقرنس گردون انداخته و از برای تقویت دین مبین حضرت سید الانام (ص) و رواج و رونق اسلام از کمال حمیت پادشاهانه و غیرت شاهانه به قصد مجاهده و مقاتله با کفار خاک سار خذلهم الله الی يوم القیام به دولت و سعادت و اقبال توجه فرموده اند که به صمصام مریخ انتقام از خبث وجود کفره ساحت ممالک فرنگستان را پاک گردانند و کلیسا و معابد ایشان را به توفیق حضرت حق تعالی جل شانہ مساجد فرمایند و به عوض اصوات منکره ناقوس مؤذنان خوش الحان به کلمات طیبات لا اله الا الله محمد رسول الله رطب اللسان گشته صدای بهجت فزای آن به گوش قدسیان ملا^۴ اعلی رسانند و هر یک از آن طایفه ملاحین که به شرف اسلام مشرف نشود به موجب و قاتلوا المشرکین كافة^۵ به قتل رسانیده به جهنم و بشس المصیر^۶ فرستند و هر کس از

۳- سوره التحريم ۹

۲- الانفال ۶۷

۱- الحج ۷۸

۵- آل عمران ۱۶۲

۴- التوبة ۳۶

ایشان قبول شرف اسلام نمایند بدین سعادت فایز گردانند و ثواب دارین حاصل نمایند. چون این خیر خیر اثر بساعت خیر و صلاح عالمیان و سبب رفاهیت جمیع مسلمانان است، بر تمام اهل اسلام خصوصاً این محبت دولت خواه لازم شد. که آن برای فتح و نصرت آن باعث امن و امان و آن قانع کفر و طغیان و آن بساطت بیاض عدل و احسان شرایط دعا گوئی به تقدیم رسانیم. لهذا به هر شهری و قصبه‌ای از شهرها و قصبه‌ها که در قلم رو این مخلص خیر خواه بود، کس فرستاده شد که علمای و صلحا و اتقیا و زهاد و عباد به تلاوت کلام حضرت ملک علام و ختم سورة کریمه اناللهنا و انعام مداومت ادعیه مأثوره قیام و اقدام نمایند و خود نیز به لوازم ختم قرآن و دعا مشغولی می نمود و به گوش هوش منتظر صدای طرب فزای آن ينصر کم الله فلا غالب لکم^۲ بود که ناگاه در آن اثنا به اراجیف ()^۳ در میان اکراد سلیمان و ارومی و اوشنی رسید. چون قبل از این سخنان اراجیف همه سالها در میان اکراد مذکور می شد و خیر ناملازم بود به دستور حمل به کذب و دروغ نمود و بعد از چند روز که افادت پناه فضیلت دستگاه توفیق آثار حاج الحرمین الشریفین مولانا علامه الدین علی قاری زیدت فضایله و جمعی کثیر از دیار ایران به طواف بیت الله الحرام و مدینه مشرفه حضرت رسول نام (ص) رفته بودند معاودت نموده بعد از طواف عتبات عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه اجمعین در بغداد و به ایالت پناه حکومت دستگاه عمده الحکام الکرام کمالا للایاله و الحکومه و الاقبال اسکندر پاشا بگلربیگی دارالسلام بغداد دامت معالیه ملاقات کرده بودند و پاشای مشارالیه در مجلس این خبر جان سوز و این وقعه غم اندوز را به ایشان گفته بود. آمدند و این خبر را نقل نمودند. حقا و ثم حقا که از استماع این واقعه‌هایله و از اطلاع بر این حادثه نازله که آن افتاب سپهر سلطنت و جهان بانی و آن نیر اوج عظمت و کامرانی، آن اسکندر تخت جلالت و فرمان روائی و آن سلیمان مسند حشمت و کشور گشائی شهر یاری که فزون از جم وافریدون بود. خاک پایش شرف تاج و سرگردونه بود انار الله برهانه در حین غزا با کفار نابکار و در حال جهاد بامشرکان سیه روزگار

به اجابت دعوت والله يدعو الى دارالسلام^۱ مصداق مصدوقه کلام نجات انجام و من
يخرج من بيته مهاجراً الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله^۲ گردید
و به امثال یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه^۳ طایر روح پرفتوح آن
سلطان سلیمان جاه به جانب منازل جنان پرواز فرموده آتش حزن و غم بردل اهل
عالم و اشراف بنی آدم تافت و سپاه اندوه و الم برخواطر اهل اسلام خصوصاً این
محب استیلا یافت.

دریغا از آن شاه گیتی ستان	که بد در تن ملك مانند جان
دریغ آن سلیمان با عدل و داد	که پژمرده شد چون گل از تندباد
دریغ آن شهنشاہ صاحب قران	جم ملك بخش ممالك ستان
دریغ آن چنان خسرو کامکار	که رفت و سر آمد براو روزگار
دریغا که خورشید اوج کمال	ز دور فلک یافت آخر زوال

ای دریغا آمد از مغرب زمین ناگه خبر

کان مه برج سعادت باز نامد از سفر

داشتند ارباب دولت دیده بر راه امید

کاز فرنگ آید ز خسرو مؤده فتح و ظفر

کی گمان بود این که گردون بعد چندین انتظار

می نهد از ماتمش بر مردمان داغ دگر

آن سلیمان شان اگر فانی شد از ملك جهان

باد باقی سایه سلطان سلیم نامور

پس به مقتضای کلمه یقینیه کل نفس ذائقة الموت^۴ همه را شربت ممات چشیدن

لازم است و رخت هستی از دار فانی به جهان باقی کشیدن متحتم.

هر که هستی یافت رو دارد به ملك نیستی

و انکه بود و هست و خواهد بود نبود جز خدا

و چون عرصه دنیا دارفنا و زوال و محل رحلت و انتقال است، هیچ متنفس را
زندگانی جاوید نبخشیده‌اند و به مؤدای کل شیء هالك الا وجهه^۱ عمر مؤبد و بقای
فردی از افراد انسانی نداده‌اند.

دوام ملوک و بقای قدیم کس رانیست خدای راست بقای قدیم و ملک دوام
اگر کس را در جهان فانی حیات جاودانی میسر بودی، آن خلعت بر قامت
حضرات انبیاء مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که و الیان شریعت
و هادیان مسالک طریقت‌اند، راست آمدی به تخصیص، حضرت بهترین موجودات عالم
و باعث ایجاد کافه بنی آدم، سید انبیا که دنیا و مافیها بلکه هر دو سرا به طفیل وجود
فایض الجود آن قبله مقصود آفریده شد.

شاه ایوان مکه و یثرب ماه تابان مشرق و مغرب

شرف گوهر بنی آدم وز شرف سرور همه عالم

و حضرت مالک‌الملک با کمال استغنا نسبت با آن حضرت خطاب مستطاب
خلقت‌العالم لاجلک و خلقتک لا جلی ارزانی داشته و رایات مباحات و مفاخرتش را
به اوج قاب قوسین او ادنی^۲ بر افراشته مخاطب به خطاب انک میت و انهم میتون^۳
نگشتی.

فلو کان انسان یدوم بقاؤه و لو کان ذوعز رفیع مخلدا

لعاش سلیمان بن داود خالداً و مامات خیر المرسلین محمداً

اگر دنیا به کس بودی مسلم نرفتی سرور عالم ز عالم

سلیمان که عالم‌ده ایردی غنی یار اول عالم اما سلیمان قنی

پس نظر به واقعه حضرت سرور کائنات و خلاصه موجودات، سید المرسلین
و حبیب رب العالمین، مهبط نزول و ما رسلناک الارحمة للعالمین.^۴

شفیع اولین و آخرین اوست خدا را رحمة للعالمین اوست

و تأمل در قضیه حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیاء امیر المؤمنین و سید
الوصیین ابوالحسنین علی بن ابی طالب (ص) که حدیث صحیح در نظام و کلام

فصیح بلاغت انجام انا وعلی من نور واحد به علو ذات قدسی صفات آن حضرت ناطق و شاهد است نموده اولی آن که آن عالی حضرت پادشاه سلیمان جاه ظل الله در این واقعه جان سوز محنت اندوز صبر و شکیبایی شعار ذات معدلت دثار خود سازند و به صیقل بشارت و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم المصيبة قالوا انالله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون زنگ ملال از آئینه ضمیر مهر تنویر بزدايند

اگرچه واقعه بس مشکل است و جان فرسای

به صبر کوش که کس نگذرد ز حکم اله

آفتاب عمر او گریافت از دوران زوال جاودان پاینده باد آن سایه لطف اله از این مصیبت صعب غم اندوز و از این محنت و الم جگر سوز کوه غم و اندوه در خاطر محب دولت خواه جا گرفته بود. قطرات اشک مانند ابرنيسان از دیده‌ها باران بود و دم به دم برالم می افزود که ناگاه هاتف غیبی و ملهم لاریبی این ندا به گوش هوش رسانید که اعلی حضرت خاقانی فردوس مکانی علین آشیانی انارالله برهانه و جعل الجنة مکانه عمر و زندگانی برمسند کامرانی به نهایت رسانیده بودند و منشیان ملاء اعلی و منشیان عالم بالا به کلک قضا طغرای غرای سلطنت را در روز الست به نام نامی و اسم گرامی عالی حضرت پادشاه عالم پناه انجم سپاه صاحب سعادت سلیمان منزلت سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین ، سلطان عالی قدر سلیمان مکان کی خسرو فریدون فر جمشید نشان خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه که به سر حد کمال رسیده‌اند نگاشته .

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز

چهل سال باید که گردد عزیز

و نظر در مضمون این آیات باید کرد :

رایت داوری و دارائی

چون برافراشتند هر دو بهم

نه زمین تاب آن شکوه آورد نه در افلاک بود گنجائی
 آن به دارالبقای عقبی رفت این به عشرت سرای دنیائی
 دو جهان جای آن دو شاه جهان آن شد آن جائی این شد این جائی

وجود را به این دو عطیه کبری و موهبت عظمی تسلی می‌باید داد . اول آن که آن سلطان جنت‌مکان علیین آشیان از دو جهت به کمال سعادت و نیل ثواب شهادت فایز گشته یکی آن که در غزا و جهاد کفار بدنهاد به جانب دارالقرار انتقال فرموده‌اند و شک نیست که به سوی بهشت خرامیده‌اند و دیگر آن که چون در عزت به عالم آخرت رحلت فرموده‌اند در سلک شهدا و زمرة سعدا منتظم گشته‌اند دوم آن که اعلی حضرت سلطنت مرتبت سلطان سلاطین پناه ظل الله خاقان اسکندر اشتباه که فرزند خلف باشرف دودمان عظیم الشان سلیمانی‌اند و پیر فلک با هزاران دیده در عرصه روزگار قرینه آن شهنشاه عالی جاه در میانه سلاطین جهان ندیده تاج دولت بر سر بخت و قدم سعادت بر روی تخت نهاده بر سریر سلطنت و جهان داری و اورنگ عظمت و شهر یاری قرار گرفته‌اند .

ز شاهی که ماند چو او یادگار نگویند شد فوت در روزگار
 مبرهن که صاحب قران در گذشت فلک نامه دولتش در نوشت
 که تا محشر این دولت سرمدی بود حارس ملت احمدی
 نه این دولت از نسخ یابد زوال نه آن ملت از انتقال اختلال
 به اقبال شاهی کاز او جاودان بود تازه آثار صاحب دلان

و هر مملکتی از بلاد کفره فجره فرنگستان خصوصاً ولایت بجز که آن سلطان فردوس مکان مسخر نکرده بودند آن پادشاه عالی‌جاه جوان بخت از توفیق الهی و از برکت روح پرفتوح حضرت رسالت پناهی (ص) فتح نموده دارالسلام خواهند نمود و مؤذنان به کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله عذب البیان شده به اقامت اذان قیام خواهند نمود و تمامی دوستان مسرور و دشمنان کور و مقهور خواهند شد .

چوزین برسمند سعادت نهد خدایش همه فتح و نصرت دهد
 زهر جا شود رایتش جلوه‌گر شود کشور کفر زیر و زبر

به تیغ وی انافحنای نوشت	قضایا بهر کفار ظلمت سرشت
جهان در جهان پادشائی کند	در آفاق کشور گشائی کند
که باشد گلوگیر والی بیج	کمندش بود اژدر پیج پیج
فند آتشی در نهاد قرال	چو تیغش نماید به خون چهره آل
شود در همان دم فرازش نشیب	به هر قلعه رو آورد از نهیب
که باشد بر آن سرکافران	نهالی است تیغش در این بوستان

الحمد لله والمنه که اگر آن صدف دریای سلطنت غریق بحر غفران و رحمت گشت، آن درگران مایه شاهوار کامگاری و آن گوهرکان مکرمت و بختیاری بر افسر شهنشاهی قرار گرفت.

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت کاسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن رجای واثق و امل صادق است که این مصیبت آخر مصائب و خاتمه نوائب بوده آن عالی حضرت گردون اقتدار سالهای بسیار و قرنهای بی شمار به اقبال و کامگاری و حشمت و جهان داری بر سریر سلیمانی به عمر جاودانی پاینده و مستدام باشند و حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت شاه زاده‌های عالی تبار خورشید اقتدار را در ظل ظلیل آن اعلی حضرت به سرحد کمال و درجه عز و جلال رسانیده متمتع العمر و برخوردار سازد و سایه مرحمت و رأفت آن اعلی حضرت خورشید منزلت ظل الله مصدوقه السلطان العادل ظل الله بر مفارق عالم و عالمیان تا انقراض دوران گسترانیده باد.

اگر رفته از آن باتاج و دیهیم	که نامش در قلم ناید ز تعظیم
سوی عقبی از این دنیای فانی	ترا بادا بقسا و کامرانی
چو عمر خویش را آن شاه عالم	که بود او را شهنشاهی مسلم
به عیش و کامرانی و به شاهی	به آخر برد آن ظل الهی
تو باقی باش ای شاه جوان بخت	که می زبید ترا هم جاه و هم تخت
اگر نوروز سلطان رفت بر باد ^۲	گل صد برگه سوری را بقا باد

امیدواری به کرم حضرت باری عزاسمه چنان است که تا آن اعلیٰ حضرت
خاقان جنت مکان فردوس آشنیان برمسند مغفرت و رضوان و بستر رحمت و غفران آسوده
باشند وجود فائض الجود آن پادشاه جوان بخت کامکار و سایهٔ مرحمت و مکرمت
حضرت پروردگار عزشانه بر سریر سلطنت و جهان‌داری و اورنگ عظمت و بختیاری
مستقر و متمکن بوده گرد نقصان و زوال به اذیال جاه و جلال و پیرامن حشمت و اجلال
ابدی الاتصال آن عالی حضرت سلیمان مکان نگرردد.

پیوسته امیدم به خدای متعال آن است که برمسند عز و اقبال
ایمن باشی همیشه ز آسیب زوال هرگز نرسد به دامنت گرد ملال

آمین یارب العالمین.*

نامه شاه طهماسب به سلطان مراد سوم^۱

هو الله منه الابتدا و به البقا و اليه الرجعي

ای ز وجود تو نمود همه	بود تو سرمایه بود همه
آنچه تغیر نپذیرد توئی	آن که نمرده است و نمیرد توئی
ما همه فانی و بقا بس ترا	ملك تعالی و تقدس سرا
داغ نه ناصیه داران پاك	تاج ده تخت نشینان خاك
اول و آخر به وجود حیات	هست کن و نیست کن کاینات

حمد بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را رواست که صنایع بدایع کامله او به مقتضای و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة فی قرار^۲ ممکن^۳ در ایجاد انسان بیرون از حد و بیان است و سلطانی را سزاست که بی معاونت تیغ و سنان احکام حیات و ممات مخلوقات بر صفحات مکونات به مصدوقه^۴ انا نحن نحیی و نمیت^۵ به قدرت شامله او نافذ و روان است و دلیل بر کمال قدرت بالغه و وفور صناعت باهرة او به فحواى ان الله یمسك السماوات و الارض ان تزولا^۶ سکون زمین و استقرار آسمان است. ذوالجلالی که به مصداق و ربك الغنی^۷ رحمت و غنی و عظمت و کبریای

۱- عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس : دسواد تمزیت نامه سلطان سلیم خان که نواب

جنت مکان به سلطان مراد خان ولد او نوشته اند.

۲- سورة المؤمنون ۱۲، ۱۳ - ۳ - ۴۳ - ۴ - الفاطر ۴۰ - ۵ - الانعام ۱۳۳

او زیاده از تخیل افهام و تصور اوهام انس و جان است. شکر و سپاس حاکمی را که نیر حکومتش از افول و زوال و سریر سلطنتش از خمول انتقال مصون و مأمون است. کریمی که حاصل کون و مکان و منافع و موالید و ارکان در خزاین جود و نعم ان تعدوا نعمة الله لاتحصوها^۱ مخزون و ادراک سحاب عطایش به منطوق الم تر ان الله انزل من السماء ماء^۲ شامل بر و بحر و کوه و هامون است. جباری که مالک رقاب سلاطین جبروت آئین اقالیم ربع مسکون و فرمان فرمای خواقین ظفر قرین بساط بوقلمون است.

ای حیات دل هر زنده دلی	سرخ روئی ده گهر جا خجلی
بر فرازنده فیروزه رواق	زرکش شمسۀ زنگاری طاق
تاج بر سر نه زرین تاجان	عقد بند کمر محتاجان
جرم بخشندۀ بخشاینده	در به روی همه بگشاینده
مرهم داغ جگر سوختگان	شادی جان غم اندوختگان

و صلوات صلوات سامیات که نسیم ریاض فردوس از رائحة شمامة او غالبه سائی در یوزه کند و تحف تسلیمات طیبات که باد روح افزای بهشت از طیب و رائح آن عطر آمیزی استعاره نماید زینندۀ بارگاه ختمی پناهی است که منشور عزت و شرف او به طغرای غرای و لکن رسول الله و خاتم النبیین^۳ موشح و مزین و به تویح رفیع و ما ارسلناک الراحمة للعالمین^۴ مبین و مبرهن است. لوای عرش فرسای یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً^۵ در میدان فسحت نشان شفاعت و فضای و لسوف یعطیک فترضی^۶ برافراشته رسولی که کافۀ امم را از عرب و عجم به نوید طوبی للصالحین اولئک هم المقربون یوم القیامة بشارت داده و به مقتضای انک لعلی خلق عظیم^۷ شمع زرین لکن لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا^۸ در انجمن صدور اخبار ملت بیضا فروخته و براق رفتار سبحان الذی اسرى^۹ در عرصۀ مجاهدت انا فتحناک فتحا مبیناً^{۱۰} جلوه گر ساخت.

آن قمر طلعت مکی مطلع	مدنی مهد یمانی برقع
شقة برقع او برق افروز	لمعة طلعت او برقع سوز

۱- النحل ۱۸	۲- الحج ۶۳	۳- الاحزاب ۴۰	۴- الانبیاء ۱۰۷
۵- الاعراف ۱۵۸	۶- الضحی ۵	۷- القلم ۴	۸- آل عمران ۱۶۳
۹- الاسراء ۱	۱۰- الفتح ۱		

«ليلة القدر» ز مویش تاری
 طره اش سود همه سوداها
 وحی منزل ز لبش گفتاری
 «قاب قوسین» عیان ز ابرویش
 انتخابی ز حروفش «طه»^۲
 نقش «واللیل»^۳ خم گیسویش

و برآل و اولاد آن حضرت خصوصاً خورشید آسمان امامت و ولایت و اختر
 برج خلافت و هدایت، شهسوار میدان مجاهدت و شجاعت، مظهر رحمت ربانی،
 معدن فیض و کرامت سبحانی، منصوص به نص وافی هدایت یا ایها الرسول بلغ ما
 انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته^۵، مستعد به مصداق فان الله هو مولاه
 و جبریل و صالح المؤمنین، مخصوص به نص یا علی انت سید الاولین و الآخرین
 مستبشر به کریمه من یشری بنفسه ابتغاء مرضات الله^۶

علی ولی غالب کل غالب
 طواف حریمش بر ارباب حاجت
 امام الوری مظهرأ للعجایب
 بود چرخ و انجم به درگاه قدرش
 چو حج حرم مستحب بلکه واجب
 کهن خانه‌ای پر زبیت عناکب

و باقی ائمه اطهار و عترت اخیار که کواکب سپهر امامت و اقتدار و نجوم
 بروج کرامت و وقاراند و به حکم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین^۷
 امنای شرع و دین و هادیان راه یقین اند.

ز اوج چرخ برتر پایه دارند
 فلک کان سر به سر پر موج آبی است
 زمین و آسمان در سایه دارند
 ز بحر رفعت ایشان جابی است

و بعد تحف دعوات مخالفت آیات که لعمرة اجابت آن سرایر صوامع ملکوت
 را مزین گرداند و صحف تسلیمات مصادقت سمات که اشعه آثار استجابت آن مجامع
 معتکفان حظایر جبروت را روشن سازد، اینار سریر اعلی و مسند اسنی اعلی حضرت
 آفتاب حشمت قمر طلعت بهرام صولت عطار د فطنت ناهید بهجت کیوان منزلت
 سپهر شوکت سلیمان مرتبت جمشید رایت گردون وقار خورشید اشتهار دارا مدار
 اسکندر دثار

هم زمرة ملوک مطیعش به اتفاق
 هم خسرو نجوم غلامش به اختیار

۱- القدر ۱
 ۲- حروف مقطعه اول سوره ۲۰
 ۳- النجم ۹
 ۴- سوره اللیل ۱
 ۵- المائدة ۷۱
 ۶- البقرة ۲۰۳
 ۷- التوبة ۱۱۹

در جنب رفعتش نبود چرخ برفراز با تاب حمله اش نبود کوه را قرار
شاخی است رایتش که بود نصرش ثمر بازی است همتش که بود دولتش شکر
پادشاه عالی جاه گیتی پناه ، قیصر دارا افسر انجم سپاه ، الغازی فی سبیل الله
المجاهد فی ظل الله

ستاره جیش و زحل هیبت و سهیل کمین
شهاب رمح و سها ناوک و هلال کمان
بزرگ همت و قدر و بلند افسر و تخت
خجسته رایت و رای و گزیده نام و نشان

خاقان البرین سلطان البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، خادم الحرمین الشریفین
شه بحر و بر خسرو باشکوه که در سایه اوست دریا و کوه
ز تدبیر و عدلش جهان را مدار زمین گشت ازو همچو خرم بهار
سریر سکندر بود جای او بود تخت او جای آبی او
ز قیصر توئی این زمان یادگار به دولت توئی قیصر روزگار
چو تخت ز خورشید بالاتر است هزاران چو قیصر ترا چاکر است

حامی بلاد الله من الکفر والطغیان ، مؤسس بنیان الایمان و الایقان ، ماحی آثار
الظلم والعدوان ، مهده قواعد العدل والأحسان ، مشید ارکان النصفه والامتنان الذی
بید اقتداره مفاتیح مناظم امور الزمان و بقبضه اختیاره مصالح مهام اصناف الانسان
اساس خطه دین باد دائم به عون عدل شاهنشاه قائم
پناه خسروان و شهریاران سحاب جود و بحر لطف و احسان
بسیط عالم شاهی گرفته ز اوج ماه تا ماهی گرفته

السلطان الاعظم و القآن الاکرم، افتخار سلاطین العرب والعجم ، المنعوت
فی العالم المکتوب بغوث الامم

ملک علو و عطار د علوم و مهر عطا سماک رمح و اسد حمله و هلال علم
دل مطهر او همدم کلام و علوم دم مکرم او مورد صلاح امم
پناه اهل زمان آفتاب روی زمین اسطس طارم اسلام و سرور عالم

راعی بلاد الشرق والغرب، والی ممالک العزل والنصب، خورشید اوج پادشاه سایه الهی، در صدف سلطنت و اجلال، دری فلک خلافت و اقبال، نیر سماء ابهت و کشورستانی، برجیس برج عظمت و کامرانی، بانی بنیان نصفت و جهان بانی، وارث خاتم سلیمانی، کعبه آمال و امانی، مؤید به تأییدات ربانی، منظور انظار عنایات سبحانی.

فرمان روای عالم مقصود نسل آدم
 جمشید هفت کشور دارای ربع مسکون
 شاهی که باز چترش هرگه که پرگشاید
 طاوس چرخش آید در سایه همایون
 از موکبش فلک را اطباق دیده کحلی
 وز خدمتش ملک را اوراق طبع مشحون
 ای داوری که اطراف زافات آسمانی
 چون ملک آسمانی اطراف ملک محضون
 تو وارثی شهان را چون در قرون ماضی
 داراب را سکندر، جمشید را فریدون

المخصوص بخصایص مواهب العز والعلی، المؤید من السماء المنصور علی
 الاعداء و شمساً لفلک السلطنة و العظمة و الشوكة و الصولة و النصفة و المعدلة و العز
 و الاقبال و بدرأ لسماء الخلافة و الحشمة و الابهة و الرافة و الاجلال، السلطان بن السلطان
 ابن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان
 لازال ایام سلطنته و خلاقته و حشمته و شوکته و عظمته و عزه و اقباله مصونة عن التناهی
 و زمان ابهته و معدلته و نصفته و رأفته و اجلاله مأمونة عن اصابة الدواهی

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی
 محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی
 هم پشت ملک ایمن از صدمت تزلزل
 هم دور تست فارغ از وسعت تباهی

گر آفتاب رایت با شب شود معارض

آرد به تیغ بیرون چشم از شب سیاهی

گردانیده مشهود ضمائر قدسی مآثر و مرفوع مشاعر مهر سرایر آن که چون حضرت مالک ابداع و انشاء به منشور یفعل الله مایشاء و طغرای کل شیء هالک الاوجه^۱ بر ناصیه هر آفریده خواهد کشید و شربت مرالمذاق افتراق به خطاب مستطاب کل نفس ذائقة الموت^۲ از جام جمام به کام و ناکام می باید چشید طراوت بهار بقا و نسیم حیات بخش زندگانی به کثافت فنا و آسیب تند باد خزانی مقرون و جام نشاط عمر گرامی به هلاهل ناکامی مشجون است و صورت وجود هر موجود که به قلم و تصویر و خامه تشکیل منشی بدایع رقم قدرت بر صفحه فطرت مخلوقی مصور شده از جریده ایام نافر جام محو خواهد شد.

خوش است عمر در یغا که جاودانی نیست

پس اعتماد بدین پنج روز فانی نیست

هرگز از شاخسار فطرت حیات گل رخساری نشکفت که دبور ادبار او را به خاک ممت نریخت و عقود احوال کدام وقت انتظام گرفت که به سرانگشت اجل از هم فرو نگسیخت. غرض از استدلال و مقصود از اطناب این مقال قضیه واقعه عظمی و حادثه کبری انتقال و ارتحال اعلی حضرت پادشاه عالی جاه سلیمان بارگاه مرحمت پناه خلد سریر جنت مصیر، غفران مآب رضوان قباب، ملائک جلیس خورا انیس فرادیس مکانی جنت آشیانی قدس الله روحه الزکیة الشریفة المنیرة فی اعلی علیین و جعل مضجعه فی جنة عرضها كعرض السموات والارض اعدت للمتقین^۳ و نور ضریحه فیها خالدین است که از سرای فانی و تنگنای جسمانی به مقتضای ارجعی الی ربك راضیه مرضیه^۴ رجوع به عالم بقا و جنة الماوی فرموده به اشارت بایشارت فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی^۵ در سلك مقربان بارگاه جلال و مقیمان درگاه ایزد

۱- ابراهیم ۲۷ ۲- القصص ۸۸ ۳- آل عمران ۱۸۵

۴- الحديد ۲۱ (... اعدت للذین آمنوا بالله ورسوله) ۵- الفجر ۲۸

۶- الفجر ۲۹، ۳۰

متعال منتظم شده ندای بهجت فزای آن‌له عندنا لزلفی و حسن مآب^۱ از قدسیان عالم بالا به سمع رضا اصفا نموده خاطر عاطر ملکوت ناظر از تعلقات دنیوی باز داشته به کرم نامتناهی الهی مطمئن و مستوث گشته به مؤذنه از جاء ربه بقلب سلیم^۲ سفردارالقرار جنت آثار جنات تجری من تحتها الانهار^۳ اختیار نموده دست ضبط و تصرف از تمالک و تماسک روی زمین بازداشته بلبل روحش از گلشن حیات به روضات جنات طیران نموده در زمرة ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم و از واجهم فی ظلال علی الارائك متکئون^۴ مندرج گشته ارائک جنانی و مساند روحانی مأوا ساخته و به موجب ان الینا ایابهم^۵ در نعیم دارالسلام به مجالست حور مقصورات فی الخیام^۶ انس گرفته .

دریغا که سلطان رضوان مکانی	سفر کرد از تخت دنیای فسانی
دریغ آن شهنشاه با داد و تمکین	که در عدل بود او سلیمان ثانی
دریغا که آن قیصر قصر حشمت	برافشاند دامن ز ملک جهانی
زمین اندر این ماتم پر تالم	سزد گر کنند جامه را آسمانی

حقاً و ثم حقا که از استماع این قضیه جان سوز و نازله غم اندوز چندان کربت و محنت و غم و الم < > که نشر عشر عشیر آن به عمرهای دراز و قرنهای بی شمار بر صفحات روزگار و اوراق لیل و نهار ممکن و متصور نیست .

گردون به دود حادثه عالم سیاه کرد	ایام خاک بر سر خورشید و ماه کرد
پوشید آفتاب لباس سیاه شب	در کهکشان ز سنبله ترتیب گاه کرد
باد اجل چراغ امل فرا فرو نشاند	وز دود آن چراغ جهان را تباہ کرد

و از وقوع این مصیبت شراره آه و اثر و او یلاه از کانون سینه خواص و عوام بلاد آفاق برآمده از گریه و فغان نمونه روز محشر و فزع اکبر ظاهر خواهد شد .

چندان گریست مردم از این غم که چون حباب

آخر بر آب دیده مردم شناه کرد

و بیم آن بود که انجم عالم علوی از این واقعه هایل و داهیه نازله متزلزل

۱- ص ۲۵ ۲- الصافات ۸۳ ۳- آل عمران ۱۵

۴- الصافات ۵۵۵۶ ۵- الفاشیه ۲۵ ۶- الرحمن ۷۲

گشته آینهٔ قمر بی نور گردد و تیغ آفتاب در قراب توارث بالحجاب محجوب گردد
 وحسام بهرام در نیام ظلام شکسته شود ، اما چون طغرا نویس اول اسم بقای جاودانی
 به نام زندگانی هیچ آفریده رقم نزده و نقاش صور موجودات نقش حیات بر صفحات
 احوال مخلوقات جز به قلم ممت ثبت نموده خیاط کارخانهٔ قدم جامهٔ هیچ موجودی
 بی طراز عدم ندوخته و فراش قدرت شمی بی تند باد اجل نیفر و خسته جمیع ممکنات
 به رقم کل من علیها فان^۱ مرقوم رقم فنا خواهند شد و از صرصر حوادث اجل که قاصف
 نهال حیات و هادم سرور و لذات و مفرق جمیع اسباب و مزرق شمل احباب است
 بنای قصر بقا به انهدام و انهدام مقرر است و اساس عمر هر چند در غایت اشتداد و
 اعتماد بوده باشد به مؤدای اینماتکونوا یدر ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده^۲
 متصور فنا و متضرر عناست و مقالید کنوز اعمار در قبضهٔ اختیار حضرت آفریدگار
 است و احدی را در تزیید و تناقص آن به منطوق و مایعمر من معمر و لا ینقص من عمره
 الا فی کتاب^۳ اختیاری نیست و آجال موعود و ارتحال معهود منوط و مربوط به امر
 معبود ذوالجلال و فرمان قدیم لایزال است که به مؤدای و ماکان لنفس ان تموت الا
 باذن الله کتابا مؤجلا^۴ اخلال و امهال به مواعد و معاهد آن واقع نمی شود و زخارف
 دنیای فانی و ذوارف سرور و شادمانی و سرمایهٔ زندگانی به غایت بی اعتبار و ناپایدار
 واقع و به اندک زمانی نبات دوحهٔ حیات به آفت اجل مختل و بنای امل به مصداق
 و اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کما انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح
 هشیماً تذروه الریاح^۵ متبدل می شود سلطنت سرمدی و ملکیت ابدی احدی را ممکن
 نیست و مفاتیح وجود به ید قدرت حی لایموت است و همه کس را از دار فنا رجوع
 به عالم بقا امری است لازم فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الله ترجعون پس بجز
 رضا و تسلیم به حکم حکیم چاره نیست و به مفاد و بشر الصابرن الذین اذا اصابتهم
 مصیبة^۶ متمسک به اذیال صبر و شکیبائی باید بود تا در زمرة اولئك علیهم صلوات

۱- الرحمن ۲۷ ۲- النساء ۷۸ ۳- فاطر ۱۱

۴- آل عمران ۱۴۵ ۵- الکهف ۴۵ ۶- یس ۸۳

۷- البقره ۱۵۵ و ۱۵۶

من ربه‌م و رحمة منخرط گرداند و حضرت عزت ایشان را بر حسب اشاره انمایوفی الصابرون اجرهم بغير حساب صبری جمیل و اجری جزیل کرامت فرماید .
 صبر و تحمل است و رضا چاره قضا تدبیر آن قضیه برون زین قرار نیست
 در حیز وجود همانا نیامده است آن سینه کز خدنگ حوادث فکارت نیست
 چون مقتضی حکمت الهی و اسرار فیض نامتناهی که نظام عقد مخلوقات و
 قوام عنصر موجودات است بر آن مؤکد گشته که هر گاه صبح اقبال صاحب شوکتی
 ناپدید شود ، آفتاب سعادت اثر خلف والا افسرش از افق جلال طالع شده رایت
 جلالت با محدب فلک الافلاک برافرازد و چون کوکب جلال سپهر رفعتی غارب گردد
 اختر سعادت اثر فرخنده پیکری از اعقاب عالی شان آن دودمان رفیع البنیان لامع
 گشته رایت سلطنت به اقلام شهب و ثواقب برجابه کواکب نگارد تا عالم به یمن وجود
 فایض الجود آن پادشاه کامکار و خسرو عالی تبار استقرار یافته رؤس منابر و وجوه
 دنانیر به القاب همایونش آراسته و پیراسته گشته عرصه جهان و ساحت گیهان به عز
 جلوس آن سلطان عالی شان به زیور عدل و احسان مزین و محلی شده عامه رعایا و
 کافه برابرا که ودایع آفریدگارند ، درمهاد امن و امان به رفاه حال و فراغ بال آسوده
 باشند .

درخت برومند چون شد بلند گر آید ز گردون مر او را گزند
 چو از جایگه بگسلد پای خویش به شاخ نو آئین دهد جای خویش
 مر او را سپارد گل و برگ باغ بهاری به کردار روشن چراغ
 و این صورت تباشیر صبح اقبال سلطنت بی زوال و مظهر لمعان آفتاب جلال
 آن پادشاه جم جاه سلیمان مثال گشته :
 سرو ارتقاد ظل چمن بردوام باد گوهر شکست بحر عدن بانظام باد
 گر کوکب منیر فروشد بر آسمان خورشید آسمان سعادت مدام باد
 خورشید ملک روی زمین گرزوال یافت ظل ظلیل شاه جهان مستدام باد
 گر پادشاه عرصه گیتی جهان گذاشت سلطان عصر وارث وقایم مقام باد

لهذا فلان را جهت تشیید مبانی موالات الهی و تأکید معانی اتحاد جاودانی به آستان بوسی درگاه اعلی و بارگاه معلی فرستاده شد که بعد از اهای ثنای آن شهنشاه عالی جاه و دعای بقای آن پادشاه سلاطین پناه به مراسم عرض و نیاز و اخلاص محب دولتخواه و ظایف تبلیغ یک جهتی و اختصاص مخلص بلا اشتباه قیام نموده قواعد شکرگزاری جلوس مبارک همایون و شرایط سیاس داری سلطنت ابد مقرون به تقدیم رساند و چون به توفیق الهی و تأیید نامتناهی منشور ملک و دولت و طغرای حشمت و سلطنت به توقیع خاتم فرمانروای آن پادشاه اسلام پناه و آن شهنشاه سلیمان جاه ظل الله علی الانام ابده الله تعالی بره و احسانه الی یوم القیام موضح گشته به دولت و اقبال بر تخت سلیمانی و مسند سلطانی متمکن گردند بنیان محبت و یگانگی و قواعد عهد دوستی که تا قیام قیامت استوار و به مثابه مبانی سبعا شدادا^۱ محکم و پایدار است تشیید و تمهید پذیرفته زیاده برایام سابق ابواب آمد و شد و ابلاغ رسل و رسائل مفتوح باشد.

جهان مطاع شها خسروا شهنشاهها	بدانچه وصف تو گویم هزارچندانی
به هر کجا که رسد همت بلندعروج	ز روی رتبه چوینم تو برتر از آنی
سخن دراز شد اندر ثنا محل دعاست	کنون به است دعا گوئی از ثناخوانی
امیدوار چنانم که تا جهان باشد	به کامرانی و اقبال در جهان مانی
چو جانی است وجودت جهان معنی را	همیشه باشی بر مسند جهانیانی
سمند چرخ ترا رام شد بحمدالله	هزار سال به کام این سمند را رانی
والسلام علی من اتبع الهدی ^۲ *	

نه روز بعد از مرگ سلیم ثانی، روز ۷ رمضان ۹۸۲ (۲۱ دسامبر ۱۵۷۴) پسر ارشدش مراد از مغنسیا به قسطنطنیه آمده زمام سلطنت را در دست گرفت و حسب معمول سلاطین عثمانی دستور داد تا پنج برادرش را به قتل رسانند و در کنار جسد پدر به خاک سپارند. نخستین عمل وی صدور اعلامیه‌ای بود در منع شراب خواری. اما کمی بعد چون ینی‌چریها به مخالفت برخاستند و سلطان و وزیرش را تهدید کردند، مراد فرمان را لغو کرد به شرط آن که سربازان مزاحم مردم نشوند. آغای ینی‌چریان به علت عدم انضباط معزول شد و یک ایتالیایی الاصل که اسم خود را از سیکالا Cicala به جغاله Djeghala تبدیل کرده بود به ریاست ینی‌چریان انتخاب شد. مناسبات سیاسی اوبا دول اروپائی به همان قرار زمان سلیم ثانی ادامه یافت و حق داوری کنسولی برجای ماند. لهستان بر حسب توصیه مراد ثالث، باتوری امیر ترانسیلوانی را به سلطنت پذیرفت و امپراطور آلمان هدایای مقرر را فرستاد و سه ماه بعد قرارداد صلح فی مابین منعقد گردید (ژوئیه ۱۵۷۵ م.). به موجب این قرارداد قلعه کالو Kalló در دست آلمانها ماند و قلاع Fonyod و دیونی Diveny و که کو Kekkoe و سوموسکو Somosko در دست ترکان.

با این حال در سرحدات اطریش، عمال ترک همچنان به خاک اطریش تجاوز می‌کردند و حتی هر بارت Herbart یکی از فرماندهان ناحیه کارنیول Carniole را که در برابر ترکان ایستاده بود کشتند و سرش را در قسطنطنیه کوچه به کوچه گرداندند تا این که سفیر آلمان آن سر را از جلاد خرید و به کارنیول فرستاد. رفتار ترکان نسبت به نمایندگان سیاسی نیز از این بهتر نبود. مترجم سفارت ونیز را از دیوان بیرون انداختند و مترجم سفارت فرانسه از ترس جان به دیانت اسلام گروید و یکی دیگر از عمال سیاسی اروپائی را زنجیر در گردن انداخته به دیوان بردند و پنجاه ضربه چوب زدند.

پس از آن که امپراطور رودلف در ۱۵۷۶ جاتشین ماکسیمیلین شد متارکه جنگ را برای هشت سال دیگر تمدید کرد. (اول ژانویه ۱۵۷۷ م).
در سال ۱۵۷۷ وزیر اعظم صقلی به دست مرد ناشناسی که به لباس درویشی درآمده بود کشته شد. قاتل در هنگام شکنجه نیز هیچگونه اعتراضی نکرد. او را پاره پاره کردند. صقلی ۱۴ سال زمامدار بود و افکار سلیمان را بعد از او دنبال می کرد. پس از مرگ وی حکومت آل عثمان رو به ناتوانی رفت.

اغتشاشات حاصله از مرگ شاه ظهاسب در ایران و قتل حیدر میرزا و جلوس اسمعیل میرزا و درگذشت ناگهانی او بعد از یک سال و نیم موجب شد که ترکان در اندیشه تصرف ایران افتند. مصطفی پاشا سرعسکر شد و در ۶ جمادی الآخر ۹۸۶ (۲۳ ژوئیه ۱۵۷۸) در چلدر بر ایرانیان غلبه کرد و متعاقب آن بر گرجستان دست یافت و آن ناحیه به چهار حاکم واگذار شد: اوزدمر عثمان پاشا فرمانده شیروان شد و محمد پاشا در تفلیس حکومت یافت و حیدر پاشا در سوخوم و پسر لوند در گرجستان خاص یعنی ناحیه کاختی. ایرانیان متقابلاً حمله آوردند و شیروان را گرفتند. ولی حسن پاشا پسر صقلی وزیر توانست تفلیس را حفظ کند.

پس از مرگ صقلی، بر خلاف انتظار سنان پاشا و مصطفی پاشا، وزارت اعظم به احمد پاشا وزیر دوم تعلق گرفت و چون او پس از ۶ ماه معزول شد، سنان پاشا جای او را گرفت و مصطفی پاشا از غصه خود را کشت یا به قولی مرد. (۲۵ ج ۲ سال ۹۸۸ = ۷ اوت ۱۵۸۰ م)

در فاصله جنگ ایران و فتح گرجستان، فعالیت سیاسی دربار ترک فراوان بود. سفیر فرانسه در ۱۵۸۱ م. قرارداد کاپیتولاسیون را تجدید و با دادن صد هزار دوکا از تبدیل کلیساها به مساجد جلوگیری نمود. دولت اسپانیا ترک مخاصمه یک ساله منعقد نمود. در سال ۱۵۸۳ م. نماینده الیزابت اول پادشاه انگلستان با دولت ترک قراردادی چونان قرارداد فرانسو عثمانی بست. اما انگلیسیها هر قدر سعی کردند که سلطان ترک را بر ضد اسپانیا به طرف خود جلب کنند توفیق نیافتند و سلطان ترک زیر کانه از این کار سر باز زد و در مقابل، چون از حضور سفاین اسپانیا در بحر احمر و خشت داشت، سعی کرد دولت انگلستان را به حمله مجدد بر کشتیهای اسپانیایی و ادار سازد.

مناسبات با و نیز به علت وجود صغیه سلطان زن سوگلی سلطان که لقب باقا گرفته بود (به مناسبت نام خانوادگی وی بافو Baffo) بسیار خوب بود. ولی عمل وحشیانه ای از طرف و نیز به سرزد که چیزی نمائند بود دوباره جنگ درگیر شد. توضیح آن که زن بیوه پاشای طرابلس با چهار دختر عازم قسطنطنیه بودند که گرفتار و نیز به شدن و نیز به آنان را مورد تجاوز قرار دادند و سپس مثله کرده به دریا ریختند. باین حال و بر اثر نفوذ فراوان صغیه سلطان، وقتی دولت و نیز معذرت خواست، سلطان ترک پذیرفت و امتیازات تجار تی جدیدی نیز بدانان داد.

در سال ۹۹۳/۱۵۸۵ م. عثمان پاشا وزیر اعظم و فرمانده قوای ترك ما مور تصرف آذربایجان شد و هر چند که حمزه میرزا دوبار بر پیش قراولان وی غلبه کرد، باز پاشای ترك به تبریز رسید و شهر را گرفت و سه روز غارت کرد و دستور داد حصارى به دور شهر کشند. روز دوم شوال ۹۹۳ حمزه میرزا در نزدك شب غازان ضربتی سخت بر جفاله سردار ترك وارد آورد و محمد پاشا حاکم دیاربکر در این حادثه کشته شد و تلفات ترکان به بیست هزار رسید و یک ماه بعد نیز حمزه میرزا به عثمان پاشا که در حال عقب نشینی بود حمله برد. فرمانده ترك هر چند سخت بیمار بود جنگ را پذیره شد ولی شکست خورد و هنگام فرار سربازان خود در گذشت. ولی جفاله در جنگ با ایرانیان پیروزی به دست آورد و عنوان سرعسکر یافت. منتها به علت تحریکات دربار عثمانی فرهاد پاشا نیز در این عنوان با وی شریک بود. حمزه میرزا همراه سرداران سپاه ایران بر پاشای ایروان و سلماس غلبه کرد و سلماس را غارت نمود. ولی در همین اوقات وی به خیانت کشته شد و ترکان بر ایرانیان چیره گشتند و ناحیه قراباغ و گنجه را گرفتند و در این جا نیز در ظرف چهل روز به دور شهر گنجه حصار کشیدند. پادشاه ایران، شاه عباس که سخت مشغول جنگ در سرحدات خراسان با اوزبکان بود، حیدر میرزا پسر حمزه میرزا را به دربار ترك فرستاد. در اول نوروز سال ۹۹۸ (۲۱ مارس ۱۵۹۰) قراردادی فی مابین به امضا رسید و به موجب آن مناطق لرستان و شهر زور و شیروان و قسمتی از آذربایجان به ترکان تعلق گرفت. اما سالهای آخر سلطان مراد به ناکامی گذشت. ینی چریها دست به شورش زدند و در نتیجه سنان پاشا و سیاوش پاشا از وزارت اعظم خلع شدند. در تبریز چون ینی چریها از دریافت پول کم عیار تازه خودداری کردند جعفر پاشا هزار و هشتصد نفر از آنان را کشت. در حصن کنیا مردی ناشناس به عنوان پسر شاه طهماسب قیام کرد. در قسطنطنیه مردی به اسم یحیی محمد سیاح دعوی مهدویت نمود. بالاخره در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ و ۱۵۹۳/۱۰۰۱ طاعون تلفات فراوانی وارد آورد به طوری که دکانهای استانبول مدتها بسته ماند.

مراد که می خواست ینی چریهای نافرمان را به نحوی سرگرم کند، آنان را به مجارستان فرستاد. حسن پاشا حاکم بسنی دژ سیسک Sissek را محاصره کرد و اطرشها به کمک محصورین شتافتند و حسن پاشا را که در مثلث واقع بین دو رود کولپا Koulpa و اودرا Odra به تنگنا افتاده بود، با سپاهانش درهم شکسته به آب ریختند.

همین که خبر به قسطنطنیه رسید، ترکان به فکر انتقام افتادند. سفیر اطرش و همراهانش را زندانی کردند و سنان پاشا وزیر اعظم به هنگری رفت و قلاع و سپریم Vesprim و پالاتا Palata را گرفت و زمستان را در بلگراد گذراند.

در بهار سال بعد بر خودی دیگر روی داد که هر چند وزیر اعظم به فتوحاتی نیز نایل آمد، ولی معلوم شد که امرای والاشی (افلاق) و ترانسیلوانی و ملداوی با اطرش قراردادی جداگانه بسته و ترکان را تنها گذارده اند. بر اثر همین عدم مساعدتهای غیر منتظر بود که هشت هزار

نفر از مسلمانان در بخارست و گیورگوو (Giorgevo) ازین رفتند و با این که سرانجام مراد بالاجبار، برای تقویت روحیه سپاه علم منسوب به پینمبر اکرم را نیز به جبهه فرستاد، ولی باخرایی وضع قشون کاری از پیش نرفت.

مراد سوم روز ۱۶ ژانویه ۱۵۹۵ م. (۱۰۰۳ هـ. اول ماه جمادی الاول) در سن پنجاه و چهار، و سال بیستم سلطنت درگذشت. قدی متوسط و ریشی قرمز و تنک داشت. رنگ پریده و چشمان بی فروغ او حکایت از افراط در عیاشی می کرد. وی به قدری زن باره بود که تعداد کنیزکانش را تا پانصد ذکر کرده اند. علاوه بر چهل زن (سلطانیه) یا «خاصکی» یا «خالص اودالیسک» که صد و سی فرزند برای وی آوردند. تمام عمر مراد در حرم با زنان گذشت.

نامه شاه ظهاسب به سلطان مراد سوم^۱

بسم الله الرحمن الرحيم وله الحمد يحيى ويميت وهو حي لا يموت

پاك خدائى كه جهان آفرید	عالم پیدا و نهان آفرید
قادر مطلق كه جزا و هر چه هست	از قلم قدرت او نقش بست
خالق بی چون احد ذوالجلال	مالك ملكى كه ندارد زوال
هستى بی نیستى او را به ذات	هست کن و نیست کن کاینات
هست از او كار جهان را گشاد	منه المبدأ و اليه المعاد

الله يبدؤا الخلق ثم يعيده ثم اليه ترجعون^۲. معبودى كه فاتحه كتاب هستى هر موجود را به خاتمه لكل اجل كتاب^۳ مطرز فرمود و ابواب مغفرت را بر مقيمان حرم الدين آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات نعيم^۴ و شهر ياران بهشتى مهد پا كيزه عهد گشوده ايشان را در سلك من اتى الله بقلب سليم^۵ در آورده مكرم و معزز نمود. شاهان رأفت كيش عدالت انديش آخرت را به دست آورده به مصدوقه و مازاد وهم الا ايماننا و تسليم^۶ تدبير زاد راه آن سرا کرده اند و به مضمون و من يسلم وجهه الى الله فهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى و الى الله عاقبة الامور^۷ در سلك من المؤمنین رجالا صدقوا

۱- عنوان در نسخه ۶۰۶ خطى مجلس: منشورى كه نواب جنت مكان به سلطان مراد خان

قيصر روم در تعزيت سلطان سليم خان نوشته به مسوده عبدی بيك.

۲- الروم ۱۱ ۳- الرعد ۳۸ ۴- لقمان ۸

۵- الشعراء ۸۹ ۶- الاحزاب ۲۲ ۷- لقمان ۲۲

ما عاهدوا الله عليه^۱ به تفرج گاه و تری الملائكة حافین من حول العرش^۲ در روضات جنات عدن يدخلونها تجرى من تحتها الا^۳ نهار لهم فيها ما يشاؤون كذلك يجزى الله المتقين^۴ راهنمای نموده الذين تتوفيه الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون^۵ پاك پروردگاری كه خطبه توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء^۶ جز به نام با احترام او بر منابر وجود نتوان خواند وسكه تعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير^۷ الا به اسم اعظم او در ممالك دلها به نفود اعتقاد نتوان زد. ف سبحانه الذي بيده ملكوت كل شيء^۸ واليه ترجعون^۹.

خود بخشد و خود ستاند و بس	او ملك و حیات را به هر کس
وان را كه عزیز کرد و ارست	هر کاونه عزیز اوست خو ارست
مبدأ با او معاد بسا اوست	مفتاح همه مراد بسا اوست

بعد از حمد الهی، صلوات نامتناهی بر زبده اولین و آخرین، سید الانبیاء و المرسلین،

مقصد و مقصود ما ارسلناك الارحمة للعالمین^{۱۰}.

سلطان انبیا و شهنشاه اولیا	ختم رسل چراغ سبل شاه جزء و کل
مستخدم و مطاع اولوا الطول والنهی	سالار و پیشوای اولوا العزم و الرسل
موسی قوی شد ازید بیضاش باعصا	دست نبوتش به ید الله ^{۱۱} شد قوی
بأحاجبان قبة عرش اند آشنا	علمش مدینه ای است که زوار باب آن

نور حدقه جلال، یوسف پیرهن یا ایها المدثر^{۱۲} نهال چمن آرای قم فانذر^{۱۳} مخاطب فحوای یا ایها المزمّل^{۱۴} فرمان رسان یا ایها الرسول بلغ ما انزل^{۱۵} مشکل گشای

اقتربت الساعة وانشق القمر^{۱۶} مژده رسان ان المتقين فی جنات ونهر^{۱۷}

آفتاب مشرق عز و نهی	پادشاه مسند جود و علی
نور خورشید از شعاع روی او	عطر حور العین زخاک کوی او

- | | | | |
|-------------------------------------|--------------------|---------------|----------------|
| ۱- لقمان ۲۳ | ۲- الزمر ۷۵ | ۳- النحل ۳۱ | ۴- النحل ۳۲ |
| ۵- آل عمران ۲۵ | ۶- ایضاً | ۷- یس ۸۳ | ۸- الانبیا ۱۰۷ |
| ۹- ید الله فوق ایدیهم (سوره فتح ۱۰) | ۱۰- المدثر ۱۱ و ۱۰ | ۱۱- المدثر ۲۱ | ۱۲- المزمّل ۱ |
| ۱۳- المائدة ۷۱ | ۱۴- القمر ۱ | ۱۵- القمر ۵۴ | |

شرفه ایوان قدرش یا و سین^۱ شمسه قدر کمالش طا و سین^۲
 طا و ها^۳ طومار فضل و ربتش طا و سین طاوس باغ مدحتش
 سوره والشمس^۴ وصف روی او نسخه واللیل^۵ از گیسوی او
 شمعی از روز ازل افروخته زاو دو عالم روشنی اندوخته
 جبهه‌اش دیباچه جاه و جلال گیسویش سررشته فضل و کمال
 چون سلیمان ملک هبلی^۶ پست او خاتم پیغمبری در دست او
 چون دل از کار جهان پرداخته سایه خود را بر آن انداخته
 صلی الله علیه وآله الطیبین الطاهرین خصوصاً، ابن عمه و اخیه و اب سبطیه
 و باب علمه، امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین.

هرچه نعت مرتضی گویم بود نعت رسول
 زان که نور هر دو ذات از یک فروزان گوهراست
 نور واحد گفت خود را مصطفی با مرتضی
 وه چه نوری کافرینش را فروغش رهبر است
 نوری آمد مقتبس زانوار ربانی و تافت
 بردو مشکوة مقدس کاسمانشان چاکر است
 زان یکی شمع رسالت را فروغ مجلس است
 زین دگر شاه ولایت را شکوه افسر است
 چون جدائی نیست جز نعت نبوت در میان
 مدح هر یک ز این دویی شک مدحت آن دیگر است

قائد العزالمحجلین وغرة ائمة المعصومین صلوات الله وسلامه علیه و علیهم
 اجمعین مشهود رای حکمت اقتضای اعلی حضرت معلی مرتبت سلطنت منقبت
 والامنزلت پادشاه عالی جاه سلطان الاسلام ظل الله فی مفارق الانام.

جل بقدر فعلا شانه دل علی قدره احسانه
 ای مه نوبی سپرت در رکاب سایه چترت سپر آفتاب

۱- یس سوره ۳۶ ۲- طس اول سوره النمل (سوره ۲۷) ۳- طه (سوره ۲۰)
 ۴- سوره ۹۱ ۵- سوره ۹۲ ۶- سوره ص ۳۴

تنگری قیلوب دور سنی عالم ده شاه کولکه سی سن ای شه عالم پناه

حاوی مفاخر السلطنة والرافة ، حائز مآثر المملكة والخلافة

وارث ملك ابدی الخلود مورد لطف ازلی الورود

سلطنت و دولت او بردوام ظل الهی است به فرق انام

فخر قیلور سلطنت آوری بیله دور ایدور چرخ مرادی بیله

آیه عنایة الله بین عبادہ و غایة الطافہ فی سکنة بلادہ

افتخر الملك باقباله اعمره الله بافضاله

سایة حق شاه ممالک مدار بحرو بر از دست و دلش زیر بار

صورتی دور معنی شاهنشهی رایتی دور آیت ظل الهی

حامی حومة الاسلام عن ظلام البدع والآثام هادی قواعد الاصنام كهف الخلائق

وملاذ الانام .

قد خلق النصر لرایاته وجعله الله من آیاته

حامی اسلام به جد و جهاد ماحی کفار بحسب مراد

تا پدی عمارت قمو ویرانه لر زیرو زبر اولدی صنم خانه لر

ممه د ارکان العدل والانصاف مشید بنیان السلطنة بازالة الجور والاعتساف

ایده الله بفتح مبین وجعله الله من المکرمین

مملکت از معدلت آباد کرد دهر پراز عدل و پراز داد کرد

جور و ستم گیتندی فلك یادی دن ملکده دور عدل بیله داویدن

سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین

متع الله بطول البقا ایده الله لاهل التقی

هست دو دریا دو کفش از گهر همچو سکندر شه بحر است و بر

بحر دین آلور کرمی در ناب برده یفر مرحمتی چون سحاب

فتح و ظفر پرله قرین رایتی سنجقی دور فخر و شرف آیتی

ای شه جم جاه ممالک گشا عدل بیله دولت ایلن چوق پاشا

شه قیصر سریر و خسرو خاقان نظیر آن کو

طفیل اوست قصر قیصری و تخت خاقانی

صف آرایان درگاهش سپهداران سلجوقی

طرف داران اقلیمش سرافرازان ساسانی

ندارد ثانی اما عقل اول شد ثناخوانش

به این معنی چه باک ارعقل اول باشدش ثانی

سراپرده عزتش را طغرل و ارسلان در سلك احتجاج و شادروان ابهتش را

کیخسرو و کیقباد از زمرة بواب .

بود داعیی در صف مقبلان	به درگاهش ارطغرل و ارسلان
فراز سماوات رفعت سمات	بود تخت آن شاه و الاصفات
که در سایه آن رود آفتاب	بود چترش آن سایه گسترسحاب
بود دست او ابر دریا نثار	بود رای او قطب گردون مدار
به القاب او سکه مهر و ماه	زنواب او مسند عز و جاه
جهاندار جم جاه مالک رقاب	شه ماه چهر و هلالی رکاب
یکی مرزبان در اقالیم او	کیومرث در طوق تسلیم او
ز بوابش آموخته هوش و هنگ	به ذیلش در آورده هوشنگ چنگ
ز خاک درش کرده بر سر کلاه	فریدون از او دیده آیین و راه
شهان فیض جواز دل روشنش	کیان داغدار از سم توسنش
چو آینه در دست یوسف عزیز	به دستش دل اهل فضل و تمیز
که خیزد به روز قیامت ز خواب	چنان خفته فتنه از آن جم جناب
یکی نیلی ایوان درگاه او	فلک سر بر آورده در راه او
مسالك در آسایش از عهد او	ممالك پر آرایش از جهد او

هرقل و ارمانوس را با حاجبانش طریق برادری و قسطنطین و فیلقوس را در

رکابش مرتبه مجنده ینگیچری . مصر و شام در جلگه ممالکش از عداد قصبات . عدن

و یمن فراخور اقلیمش در جرگه بیوتات . بحرین از هر دو دستش خجل ، برین در فضای

همت احسان پرستش منفعل .

سپهرش از جهانداران گزیده	جهاندارى به میراثش رسیده
به ملکش فتنه چون مأوی ندارد	حوادث دردیارش جا ندارد
قضا نقاش قصر عزت او	قدر فراش بزم عشرت او
عناصر کامده سرمایه کار	بود از ملک او يك خار دیوار

ماه عالم آرا را چه یارا که بارای آفتاب شعاعش برابری کند و کیوان عالی مکان را چه امکان که با کمین هندویش لاف برادری زند. ماه را که در ثور شرف است به این معنی است که با ثریا در بارگاه سپهر اشتباهش جاروب کشی نماید و عطارد که رحل جوزا در پیش دارد به این تسلی است که برای ازدیاد عمر و دولتش به ختمات خدمات به تقدیم می‌رساند .

ماه را با رای او نتوان قیاس	کو کند پیوسته از مهر اقتباس
رای او خورشید را بخشد شعاع	یابد از وی نور خورشید ارتفاع
کیست کیوان پاسبانی بردوام	یافته برکنگر قصرش مقام
صبح از آن هر روز برخیزد پگاه	تا کشد جاروب خورشیدش به راه
سلطنت با نام او آمیخته	چون شعاع از آفتاب انگیخته
روشن از رویش شکوه خسروی	بازوی دولت به نیرویش قوی

همچو کی خسرو جهانگیر از نخست

چون سکندر رای و تدبیرش درست

ناصر الملة الزاهرة منصور الدولة القاهرة، المستغنی عن الالقاب الفاخرة، الجامع لسعادات الدنيا والآخرة، المنظور بعنايات الله الملك المنان، شمس سماء العدل والبر والاحسان، بدر فلك الارقاد (۴) والامتنان، السلطان بن السلطان والقآن بن القآن، قرّة عين السلطنة السرمدية حضرت سلطان مرادخان خلدالله سراق عظمته و جلاله و ادام رواء نعیم الآمال من سجال افضاله .

ای شه جم رتبت دارا سریر	گشته مشرف به تو والاسریر
این همه شاهان که جهان داشتند	کی چو تو این رتبه و شان داشتند

آمده چون پرتو مهر برین

پرتو این صبح بود تا به شام سایه آن تا به ابد مستدام
 و شید دعایم سلطنته و اقباله و قوایم مملکت و اجلاله آن که بر ضمیر خورشید
 نظیر کیمیا تأثیر ظاهر است که جهان خانه بی بقا و شاهی بی وفا است. منشور وجود
 بی طغرای الحکم‌الله به توفیق ثم الی ربکم ترجعون^۲ نمی‌رسد و نقد حیات بی سکه و الله
 میراث السموات و الارض^۳ در بازار کائنات رایج نمی‌گردد. انالله وانا الیه راجعون^۴
 دیباچه و کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون^۵ سر لوح کتاب ممکنات است و خاتمه
 لاله الا هو کل شیء هالک الا وجهه^۶ عنوان نامه حیات کائنات.

مهر افلاک را بقائی نیست	شاهد دهر را وفائی نیست
بین کزین شاهد ستم کاره	چه عزیزان شدند آواره
شده به یوسف مال روشن و رفت	از زلیخا کشید دامن و رفت
نیست داود و چشم پر نم او	کو سلیمان و تخت و خاتم او
پرده از حجره زمین بردار	خاک را از حجاب بیرون آر
خاک را با بدن سرشته نگر	تخم مردم به خاک کشته نگر
تخم را عقدها فراوان است	ابو بر حال خاک گریان است
عمر را بین در این خراب آباد	برده بکران او گرو از باد
هیچ تدبیر نیست با تقدیر	حکم حکم خداست بی تغییر
پس به نزدیک عقل و رای سلیم	نبود هیچ چاره جز تسلیم

فالحکم‌الله العلی الکبیر^۷ و هو علی کل شیء قَدیر^۸. در این و لا که خبر وحشت
 اثر دهشت ثمر واقعه هایل و حادثه نازله

شه قیصر لوا قآن فغفور	سلیمان زمان خاقان مغفور
عظیم القدر شاه قیصری شان	سلیم الرای سلطان بن سلطان
سکندر موب و دارا مدارا	فریدون جاه شاه کشور آرا

۱- در نسخه نیست ۲- سورة السجدة ۱۱ ۳- آل عمران ۱۷۷ ۴- البقرة ۱۵۱
 ۵- العنکبوت ۵۷ ۶- القصص ۸۸ ۷- المؤمن ۱۲ ۸- الروم ۵۰

جهان گیری چو مهر فرخ آثار
 به عهدش شیر با آهوشده خویش
 دیار عدل را می کرد آباد
 چو پرویز از غم دل شاد می زیست
 ستم را عدل او بر باد می داد
 به شاهی کرد کار مملکت راست
 کهن ایوان هستی را نوی داد
 فراز چرخ نام از احترامش
 به سان صبح صادق راست گفتار
 به دورش گر گشته ام همان شده میش
 بنای ظلم را می کند بنیاد
 چونو شروان به عدل و داد می زیست
 زمانش از سلیمان یاد می داد
 به شادی تخت شاهی را بر آراست
 در این اقلیم داد خسروی داد
 قلم رطب اللسان از ذکر نامش

الواثق الی جوار رحمة الله الملك المنان حضرت سلیم خان غفر الله له و اسکنه الله
 فرادیس الجنان رسید که از این سرای فانی هوای فضای ریاض جاودانی در سر
 به مأوای مغفرت انتهای و الآخرة خیر و باقی^۱ ارتحال نموده از مرحله بی ثبات دون به مستقر
 جنات عدن التي وعدھا المتقون^۲ انتقال فرموده

جهان پر کدورت را بپرداخت
 صفا داد این جهان را و به تقدیر
 شد اکنون آن جهان را هم صفاده
 به رسم مرثیه این ایبات از پریشانی جنان جاری شد .

چهمی شود که هوار را فرو گرفت سحاب
 غمام غم مترشح شده است و ناله رعد
 عمانه کرده کبود از عزا حمامه دهر
 مگر به عزم غروب آفتاب ملک افروز
 شه سپهر لولا خسرو سلیم النفس
 مگر به باغ جنان نفس مطمئنه^۳ او
 به سوی روضه رضوان رجوع کرد مگر
 درین و درد که آن آفتاب عالمیان

سیاه گشت جهان پیش دیده احباب
 نهان شده است در ابر آفتاب عالم تاب
 لباس ابر سیاه است همچو پرغراب
 به طرف بحر فرو رفت همچو شعله در آب
 که بود در گاه او ملجأ اولوا الالباب
 هوای سیر نمود از سر بر عرش جناب
 به امر ارجعی^۴ او را مگر رسید خطاب
 پس از طلوع جهان گشت در نقاب سحاب

۱- سورة الاعلیٰ ۱۷ ۲- آیه درست نقل نشده و صحیح آن چنین است «جنة التي

وعدا المتقون» سورة محمد ۱۵، رعد ۳۵ ۳- الفجر ۲۷/۲۸ ۴- الفجر ۲۷/۲۸

دریغ و درد که آن سرو بوستان جلال
 دریغ و درد که آن خسرو ممالک عهد
 دریغ و درد که آن بدر آسمان کمال
 مه تمام فرو رفت تا برآید مهر
 تسلی دل از این است کان کریم الذات
 جهاد کرد و ره کفر بست براسلام
 گشوده بود ره عدل و داد را که بر او
 و این رباعی در اثنای رقم بر سر قلم آمد :

رباعی

چون بود بگوای فلک بو قلمون
 این ابر چرا چنین همی گرید زار
 چون این خبر جان سوز عظیم الاثر بدین محب مخلص جانی که همیشه منتظر
 و مترصد اخبار سلامتی ذات خجسته صفات آن عالی حضرت سلیمان مکان سکندر
 نشان بود رسید

وقت است که ترك خرد و هوش کنیم
 آمد خبری که بی خبر ساخت مرا
 عیش و طرب جهان فراموش کنیم
 کو طاقت آن که این خبر گوش کنیم
 روز پر نور پیش دیده نمونه شب دیجور گشت و ضمیر رقت پذیر از این واقعه
 بی واقعه خالی از سرور گردید و ابواب تأسف و تلهف بازگشته به آه و این دم سازی
 روی نمود و این واقعه ثانی واقعه خاقانی سلیمان الزمانی^۲ بود بنابراین غم برغم
 والم برالم افزود .

دوستان يك به يك سفر کردند
 ترك این خانه دو در کردند
 زان سفر کرده‌ها چو آید یاد
 سیل غم صبر را کند بنیاد

۱- اشاره به آیه ۲۹ سوره رعد است : الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم
 و حسن مآب .

۲- یعنی مرگ سلطان سلیمان در ۹۲۵ هـ .

اما چون با قضای الهی چاره نیست و از این بحر تا منتهای الابیه صبر کناره
والذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون^۱ ناطق بر این معنی است و فرمان واجب الازعان
و توکل علی الحی الذی لایموت و سبح بحمده^۲ مشحون به این مضمون خاطر فاطر
به وجود باجود آن وارث ملک کی خسروی و آن حارس سلسله عدل کسروی تسلی یافت.

تاجهان را بقاست باقی باد در کف همتش عنان مراد
که جهان را به نوحیات از اوست رونق سلک کاینات از اوست
جانشین او بود اب وجد را لایق است او بنای سرمد را
از روی صدق و صفا بی شبهه روی و ریا ریایات فاتحه سربه فلک برده حسب
الامر جهان مطاع جهانیان مطیع و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین^۳ دست
استرحام و استغفار بردامن رجا استوار گردید و به تضرع و زاری و تشفع و خاکساری
از درگاه مرحمت پروردگاری طلب مغفرت نموده شد چندان که آن غفران دستگاه در-
نقاب تراب است انظار الطاف شاهی شامل حال و کافل آمال حضرت اقلیم پناهی پناد
که اگر چنان شاهی از سریر برخاست بحمدالله که چنین سلطنت پناهی برجا است
و اگر براق سلطنت افول چنان ماهی واقع شد، المنه الله که بدین سان آفتابی به جایش
طالع است.

بهر روز از صبح صادق شد به یک پای	بر آمد آفتاب عالم آرای
ز ماه بدر گر شد نور مستور	پدید آمد هلالی زاید النور
گر او را صبح پیش آمد در این دهر	جهان افروز بینم غره بدر
به مغرب آفتاب ارلنگر انداخت	به جایش آفتاب نوسرافراخت
اگر بدر منبری آن چنان کاست	مراد ملک از خورشید شد راست
بقا باد آفتاب گرم رو را	که خواهد ساخت روشن روز نورا
طلوع دولت سلطان مرادی	منور ساخت ملک از عیش و شادی

فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلك لمحیی الموتی
و هو علی کل شیء قدير^۴ اگر چه خبر نامرضی آن غفران دستگاه مستلزم الم و حزن

شد اما مژده تمکن برمسند خلافت و سلطنت آن سلطان عظیم‌الشان و آن خاقان رفیع
 القدر منبع‌المکان خلدملکه و اعزازنصاره و ضاعف اقتداره مرهم بر جراح دل
 دوستان جانی نهاده صبر بر آن واقعه و شکر بر این موهبت لازم و واجب گشته این
 صحیفه به رسم تعازی از زبان خامه مشکین عمامه مرقوم گشت و شکر عطیه جلوس
 همایون به اسلوب تهانی به نامه علی حده مؤدی و مهدی می‌گردد . ان شاء الله صبح
 دولت شاهنشاهی از افق معدلت و جهانبانی طالع و پرتو آن چون نور دیده بر سفیدی
 و سیاهی لامع و ساطع باد . *

جواب نامہ ابراہیم پاشا

بسم الله الرحمن الرحيم .

نامہ ای از طرف آصف ایام رسید حاصل نامہ مرادی کہ دلم می طلبید
شعشعہ اشراقات دولت و اجلال کہ از مطلع انوار مرحمت و افضال عالی حضرت
وزارت و ایالت و نصف ایاب ، شوکت و جلالت و عظمت قباب ، ابہت و عدالت
مناب ، نظام الحضرة الباهرة ، عظام الدولة القاهرة ، کافل مصالح الامور بالفکر الثاقب ،
ناظم مناظم جمهور بالرأى الصائب ، منطوقہ کریمہ وان من شیعتہ لابراہیم^۲ مصدوقہ
عظمیہ ازجاء ربہ بقلب سلیم^۳ ، مؤتمن السلطنۃ الرفیعة الخاقانیہ ، معتمد المملکۃ الوسیعة
السلطانیہ ، کہف الخافقین ملاذ الثقلین ، منظور انظار ظل اللہ ، سمی خلیل حضرت الہ
برگزیدہ ای کہ مہیمن مراد بخش درجہ اورا بہ اوج و رفعاہ مکانا علیا^۴ رسانیدہ و نام نامی
آن صاحب سعادت را بر حسب ان ابراہیم کان امة قانتاً لله حنیفاً^۵ مزین گردانیدہ و پایہ
قدر و رفعت آن آصف مرتبت را بہ فحوای نرفح درجات من نشاء آراستہ و مرتبہ جاہ
و منزلت آن ذی شوکت را بمؤدای اذا اراد اللہ لملک خیر اجعل له وزیراً صالحاً پیراستہ ،
مستخدم اصحاب السیف و القلم ، مستعبد ارباب الطبل و العلم ، مخدوم معظم مکرم
لازال فی خلود دولتہ و شمول نعمتہ عموماً للاسلام و المسلمین غوثاً لاهل الحق و الیقین

۱- عنوان در نسخہ ۶۰۶ خطی مجلس د صورت کتابت نواب مستطاب اقبال پناہ اعتماد

الدولة العلیہ [کہ] بہ نواب مستطاب ابراہیم پاشا وزیر اعظم روم نوشتہ شدہ .

۲- سورة الصافات ۸۳ ۳- ایضاً ۸۴ ۴- مریم ۷۵ ۵- یوسف ۷۶

طلوع یافته مرصع به جواهر زواهر عبارات و موشح به غرر در استعارات گشته بود.

نظم

همایون خطابی چو در خوشاب رسید از جناب وزارت مآب
در مبارکترین ساعتی و نیکوترین طالعی بر ساحت جنان مخلصان صادق
الاخلاص والاعتقاد پر توانداخت .

نظم

مثال عالی دولت پناه مخدومی رسید و افسر دولت نهاد بر سر ما
و خادم دولت خواهر را به حکم سلام قولامن رب رحیم به شرف صدور آن مسرور
و مبتهج گردانیده بودند، به مضمون و نزل من القرآن ما هوشفاء و رحمة للعالمین بموجب
انکشاف جمال مطلوب و انشراح صدور و قلوب گردید. الحمد لله الذی نزل علی عبده
الکتاب احقا و کفی به شهیداً که از مطالعه ملاطفة عالی و نامه عنبر شمامة سامی که مشعر
بر فتوحات بی اندازه و نصرت تازه که لشکر ظفر فرجام اسلام را توفیقات الهی و امداد
روح مقدس حضرت رسالت پناهی (ص) و از یمن اقبال بی زوال پادشاه اسلام پناه
سلاطین روی زمین خداوندگار اولین و آخرین ، ظل الله سمی رسول الله حامی حوزة
الاسلام، ماحی آثار کفر و ظلام، مروج شرع حضرت خیر الانام علیه افضل الصلوة
والسلام، حافظ المشرقین و المغربین ، خادم الحرمین الشریفین و محاسن تدابیر صائبه
و افکار ثاقبه و حسن سعی و اهتمام و جدمالا کلام آن حضرت با رفعت و الامقام میسر
گشته اهل ایمان و اسلام را امید امن و امان و نوید بيشرهم ربهم بر حمة منه و رضوان^۴
روی نموده باعث ابتهاج و استبشار بندگان نواب کامیاب گردون رکاب مطاع پناه
خواقین، خاک آستانة خیر البشر علیه الصلوة والسلام ، غلام با اخلاص امیر المؤمنین
حیدر علیه سلام الله الملك الاکبر و جمیع خواص و عوام ممالک محروسة شاهی گردید
و بندگان نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع جمیع سادات و علما و فضلا و صلحا و اتقیا
و زهاد و عباد را که در پایه سریر خلافت مصیر مجتمع بودند مقرر فرمودند که در ماه
مبارک رمضان که مژده فتح و نصرت لشکر اسلام رسیده به تلاوت کلام ملک علام و ختمات
سورة انعام جهت ظفر و نصرت جنود مسلمین و نگونسازی کفار بی دین و دعاء دولت

و قوام سلطنت پادشاه اسلام پناه متمثل به امر لازم الامتثال و جاهدوا فی سبیل الله قیام نمایند و احکام مطاعه به ممالک محروسه نیز فرستاده مقرر داشتند که در دعا و بقاء دولت پادشاه جهان پناه و قوت و سطوت لشکر فیروزی اثر اسلام تقصیر نکرده در لیاالی و ایام متبرکه به ادعیه مأثوره و ختمات کلام الله اقدام نمایند .

غرض که روابط مؤالفت و وداد و قواعد موافقت و اتحاد از جانب بندهگان نواب کامیاب همایون اعلی به طریق سبعا شداداً مؤکد و مشید است و محبت اعلی حضرت پادشاه عالمیان پناه به مثابه ای در خاطر عاطر نواب کامیاب اشرف راسخ گشته که احتمال خلل و قصور در ارکان آن در ازمنه و توالی زمان از قبیل محالات است و چون پیوسته از واردان آن صوب باصواب ذکر جمیل و سعی جزیل خدام معلی مقام فرشته احترام و استحکام مبانی خلت و ولا و ضوابط صلح و صلاح جانبین مذکور مجلس بهشت آیین شاهی می گردد که به مضمون او فوا بالعهد ان العهد کان مسؤولاً منظور نظر اصابت اثر داشته فحوای و لا تنقضوا الایمان بعد تو کیدها را ملحوظ خاطر عاطر خیر مآثر می دارند .

محبت و التفات پادشاهی نسبت بدان رفیع مکان لحظه به لحظه در ترقی و تصاعد است و فی الحقیقه خدام عالی مقام ذوی الاحترام را از خود دانسته در درگاه معلی پادشاهی نعم الوکیل می دانند و متوقع اند که بیشتر از پیشتر در مقام محبت و یگانگی بوده حفظ الغیب مرعی دارند. مخلص داعی را از جمله خادمان با اخلاص و زمرة مخلصان با اختصاص شمرده به رجوع خدمات و اشارات با بشارات مشرف و ممتاز گردانند .

از الطاف عالی مترصد است که به ارسال رسل و رسایل رفع حجاب یگانگی فرموده محرک سلسله التفات و یگانگی بوده باشند. زیاده اطناب باعث طول کلام و موجب تصدیع ملازمان و خدام است. ختم به دعا نمودن اولی و انساب.

نظم

تا بود در کارگاه عالم کون و فساد
بسته بادا برجهان عمرت به مسمار دوام
چارار کان را به هم گه صلح و گاهی داوری
پایه گردون مسلم ، دارگیتی زبردست
دور عزت زان که عالم را تو رکن دیگری
سایه یزدان مربی حفظ ایزد بر سری *

نامه سلطان سلیمان در پاسخ شاه طهماسب

تا همای همایون فال اقبال اوج فضای شرف و اجلاله طایر و شهباز بلند پرواز
آمال جو هوای مجد و اعتلا ده سایر در موارد حشمت جاودانی دشوار و مکننت و کامرانی
بر وفق مرام دوستان صداقت شعار مطالب و مقاصد صید و شکار اوله دعوات عنبرین
قام و تحیات مشکین ختام جناح مورد النجاح و رقاء نامه مودت اعلام ایله آنها اولنوب
مسامع مجامع ارباب صدق و ولایه افهام و انبنا اولنان بودر که تیهوی زرین منتقار
مفاوضه مخالفت شعار اوکار روحه نازل و آشیان سعادت نشانه و اصل اولوب آیین
خسروان کامکار و اسلوب خواقین ذوی الاقتدار اوزره تکمیل امور ملک و ملت و ترتیب
مهمات دین و دولتن زمان فراغ و اطمینانده تنزه خاطر و ترفه وافر ایچون نمونه رزم
و گبر و دار صید و شکار عادت باسعادت شهریاران نامدار اوله کلمشدر صحایف سیر
و آثار ده زمرة انبیاء عظام و فرقه اصفیاء کرام علیهم الصلوات و السلام دن دخی نقل
و اخبار اولنمشدر بناء علیه اول دیار ده بولنان شهباز عنقا شکار و سایر جوارح برق
کرداردن گزیده و برار بر نیچه اجنحه قلاید پری پر هماییکر صواید ارسال اولنمش
جمله همی خیر قبوله موصول واقع اولدی بعده اول جناب عالی لازال محفوظاً بالمعاد
لینک علم شریف جهان آرالینه روشن و هویدا در که مقدا شعار عصبانی آشکار
و آثار طغیانی اظهار ایدن جماعت و خیمه العاقبة بقیه و فته باغیه بالفعل اول دیارده قرار
ایتمشدر در انلردن هر برینک چهره عبودیتلری داغ رقیته زب و زینت بولوب اباعن
جد رعیت اوغلی رعیت ایکن اول شور بختان و حرام نمکان کفران نعم طاغی و باغی

اولدیلر انك كیبی مفسدان كم مقدار و ناكسان برگشته روزگار مادام كه اول دیارده قرار
ایده لر فیما بین محرك سلسله مخالفت و شین اولمق محقق در مرافق مناقدن احتراز
اهم و الزم در لاجرم ثمره حسن وفاق و نتیجه یمن اتفاق بودر که اول طایفه بدفعال
پرضلال علی ای حال بی توقف و امهال در گاه سعادت دستگامه ارسال و ایصال اولنمق
با بنده مباردت و مسارعت قلنه که مؤکد قواعد محبت و ممد ارکان مصادقت اولدوغنده
اشتباه یوقدر .

باقی ریاض دولت مجلس سامی به ریاحین امانی و ازهار شادمانی ناضرو نامی

باد ، برب العباد . *

نامه شاه اسمعیل ثانی به محمد حکیم میرزا

عالی جناب سلطنت و حشمت مآب، شوکت و نصفت قباب، عزت و جلالت
انتباه، نقاوة اعظم السلاطین، سلاله افاحم الخواقین، زینده سریر فلک نظیر شاهی،
فرازنده رایات عزت آیات پادشاهی، مسند نشین اورنگک نصفت و عدالت، صاحب
تمکین ایوان عظمت و جلالت، در درج دولت و کامرانی، ذری برج سلطنت و جهان بینی،
المختص بعناية الله الملك الاعلی، معزاً للسلطنة والحشمة والشوكة والابهة والعزة
والجلالة والنصفة والاقبال والاجلال محمد حکیم میرزا زین الله تعالی سریر السلطنة
بمیامن ذاته و نور عیون الدولة بلوامع انوار صفاته، را شرایف تحیات محبت آیات
ولطائف تسلیمات مودت غایات که طراوت ازهار و نضارت گلزارش صفا بخش خواطر
اصحاب صدق و صفا و روح افزای ضمایر ارباب مودت و ولا بوده از نسایم شمایم و
شمایم نسایم آن مشام جان دوستان معطر گردد متحف و مهدی داشته همواره به مقتضای
بواعث محبت قدیمی و پیوسته به مؤدای دواعی مودت صمیمی بر حسب کلام درر نظام
الحب یتوارث توجه خاطر عاظر مصروف ازدیاد مواد جاه و جلال و ارتفاع مدارج
سلطنت و اقبال آن شایسته تختگاه عزت و اجلال داشته و دارد. انه یسمع و یجیب.

۱- عنوان نامه در منشآت ایواوغلی: دکتابتی که اسماعیل میرزا به محمد حکیم میرزا برادر
جلال الدین اکبر پادشاه نوشته، و در نسخه خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی: سواد مکتوبی که
از جانب شاه اسمعیل ثانی به محمد حکیم میرزا برادر جلال الدین اکبر شاه هندی نوشته بود.

بعدها تصویر رأی ملك آرای می‌گرداند که درین اوقات فرخنده ساعات که به‌یمن توفیقات الهی و حسن تأییدات نامتناهی تختگاه فلک اشتباه پادشاهی و سریر بی‌نظیر سلطنت و جهانبانی به‌عز وجود فایض الجود ماشراف رتبت بی‌کران و زیب وزینت بی‌پایان یافته همت بلند و نهمت ارجمند بر رفاه حال کافه عباد و حصول امانی و آمال سکنه و اقطار بلاد گماشته لوای فلک فرسای بالعدل قامت السموات و الارض را در عرصه جهان و فضای دوران افرشته‌ایم تا عموم اهل روزگار از صغار و کبار مقرون به‌حسن انتظام بوده جمهور انام از خواص و عوام در ظل دولت خورشید مثال السلطان العادل ظل الله به‌رفاهیت تمام و فراغت مالا کلام روزگار گذرانیده و بمصدوقه و اذن للناس بالحج یا توك رجالا و علی کل ضامر یا تبین من کل فج عمیق اطالبان سفر خیر اثر حج بی‌مانعی بدین مطلب اعلی و مقصد اقصی استسعاد یافته طائف کعبه طاعت و عاکف قبله عبادت کردند .

چون در زمان اعلی حضرت خاقان فریدون شان جمشید نشان و پادشاه سکندر جاه سلیمان مکان ، خسرو جنت مقام علین آشیان ، جد بزرگوارم شاه اسمعیل اسکنه الله فرادیس الجنان ، حضرت سلطنت و مغفرت پناه ، عزت و جلالت دستگاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ، جد اعلای آن مزین مسند شهریاری روی توجه به‌جانب آن عالی حضرت سکندر صولت آورده به‌یامین برکات باطن فیض گستر و امداد و معاونت لشکر فیروزی اثر آن حضرت به‌منتهای مقصود و مرام خود فایز گردید و بعد از او ، والد ما جد آن زینت بخش اورنگ کامکاری ، سلطنت پناه مغفرت دستگاه عمده الاساطین السلاطین فی زمانه ، زبده الافاخم الخواقین فی اوانه ، معز الدین محمد همایون پادشاه عنان عزیمت به‌صوب درگاه اعلی حضرت و الا رتبت رضوان مرتبت فردوس منزلت فلک جناب صاحب رتبه طوبی لهم و حسن مآب شاه بابا ام انار الله برهانه منعطف ساخته به‌تقویت و تمشیت آن اعلی حضرت و الار تبت بر اعادی ظفر یافته در ممالک محروسه خود مستولی گشت ، اکنون بر حسب مؤدای حدیث صحیح لانتنی الا وقد تثلث که به‌قلم فصاحت رقم و ما یناطق عن الهوی^۴ بر صحیفه کریمه ان هو الا وحی

یوحی^۱ مسطور و مزبور و برالسنه و افواه خواص و عوام مشهور و مذکور است بی شبهه کوکبی مسعود از کواکب مرصود آن سلسله عالی به نظر تثلیث بدین صوب صواب انتساب خواهد فرمود و چون اول کسی که از آن طرف مقرون الشرف در آغاز طلوع آفتاب دولت همایون بر عرصه ربع مسکون به استفاضه انوار عواطف شاهانه مستفیض گشت خال رخسار پرتوانوار شاهد دولت روز افزون آن فروزنده سریر سلطنت و فرازنده رایات ابهت، امارت شعار رفعت آثار فریدون محمدخان است که بعد از احراز سعادت سفر حجاز به درگاه جهان پناه آمده به عزتبه و بساطبوسی سرافراز و به شرف مجالست مجلس بهشت آیین ممتاز گشت، این معنی مبشر آن است که ثالث مزین غره غرای جبهه والای آن زیننده تخت پادشاهی خواهد بود که ان شاء الله تعالی به یمن قلوب مسرت لزوم این دیار را مشرف ساخته محبت بر محبت و دوستی بر دوستی خواهند افزود و عن قریب به نیل مطالب رفیع و حصول مراتب منیع فائز خواهد گشت. مطلوب آنکه تاهنگام وصول به آن مقصد اسنی و حصول بر آن مطلب اعلی همواره شیمه صداقت و شیوه مودت را منظور و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح داشته در باب تأسیس مبانی و قواعد محبت و وداد و تنصیب رسل و رسایل و اعلام حالات و اظهار مرام و مرادات مخصوص و منصوص فرمایند.

چون خلوص و داد ظاهر و نصوص اتحاد متظاهر است به اطناب زیاده محتاج نیست. ظل سلطنت و اقبال بماناد.*

چند فرمانی که بلافاصله پس ازین سطور به نظر اهل تحقیق می رسد فرمانهایی است از شاه طهماسب دومین پادشاه دودمان صفوی .

این فرمانها به صورت سنگ نبشته بر دیوارهای مسجد جامع امیر عمادالدین درکاشان هنوز باقی است و نموداری است از طرز فکر و نحوه حکومت و توجه شاه طهماسب نسبت به مردم زمان یا به اصطلاح رعایای خویش .

مسجد میرعماد از ابنیه دوران حکومت جهان شاه قراقوینلوست . جهان شاه پسر قرایوسف است که باشاهرخ تیموری به جنگ برخاست و پس از مرگ او فرزند رشیدش اسکندر به دشمنی باشاهرخ کمر بست و شاهرخ در سومین سفر جنگی خود به آذربایجان جهان شاه را علی رغم برادرش اسکندر حکومت آذربایجان بخشید. جهان شاه پس از مرگ شاهرخ، با استفاده از نزاع تمام نشدنی شاهرزادگان تیموری بایکدیگر، قلمرو حکومت خویش را توسعه ای فراوان داد تا جائی که در سال ۸۶۰ هجری بر هرات تختگاه شاهرخ نیز دست یافت. ولی سرانجام این امیر قراقوینلو در جنگی که با اوزون حسن آق قوینلو نمود به تفصیلی که در کتب تاریخ آمده است کشته شد. مسجد جامع امیر عمادالدین که به نامهای مسجد امیر عماد، میرعماد عمادی یا مسجد میدان خوانده شده شامل دو قسمت بوده : یکی مسجدی کهن مربوط به اوایل قرن هفتم و دیگر مسجدی جدید یا بهتر بگوئیم ابنیه ای جدید مشتمل بر خانقاه ، مهمان خانه ، حوض خانه ، سقاخانه ، عمارت وقت و ساعت، آب انبار ، رباطات میدان بزرگ که در چهار جهت آن دارالشفاه و کاروان سرا و حمام و دکان بوده و کلاً به مسجد کهن ملحق شده است. امروزه از آن همه قسمتی از مسجد و گوشه ای از میدان باقی مانده.

خواجه امیر عمادالدین محمود بن امیر معین الدین شیخ شبلی شیروانی از وزرا و امرای جهان شاه بوده که در سال ۸۶۸ هجری قمری مسجد و متوضا و سقایه و خانقاه را بنا نمود.

و تا سال ۸۷۷ هـ. میدان سنگ فرش و حمام و کاروانسرا و دارالشفاء و عمارت و وقت و ساعت و مدرسه و بزرگراه به پایان رسانده است و کلیه املاک خود را شامل قنات و مزرعه نصر آباد و دولت آباد و مهذب آباد را بر مسجد و خانقاه و دارالشفاء وقف کرده و سرانجام در سال ۸۸۲ هـ. ق. هم در شهر کاشان بدرود حیات گفته و در جوار دارالشفاء، در مقبره اختصاصی خود، به خاک سپرده شده است. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

در تنظیم این مقدمه و همچنین در تهیه فرمانها سخت رهین منت آقای مصطفی فیض هستم که در سمت ریاست اداره فرهنگ و هنر کاشان به جمع آوری مطالب مربوط به فرهنگ و هنر زادگاه خویش کوشی فراوان دارند. ایشان نه تنها متن فرمانها را در اختیار من قرار دادند بلکه مجموعه دقیق و ارزنده ای را که درباره امیر عمادالدین و مستحدثات وی تنظیم کرده بودند قبل از آن که چاپ شود، به من عنایت فرمودند. و در این قحط سال کرم، این سماحت و بزرگواری را خود نمی دانم چگونه سپاس گزارم. این گشاده رویی در نشر مطالب علمی و گشاده دستی در دادن اطلاعات تاریخی و فرهنگی مسلماً نتیجه تربیت خانوادگی ایشان است که از خاندان دانش و فضیلت و از نوادگان ملامحسن فیض کاشانی دانشمند معروف می باشند و نام فیض از حسن نیت و صفای طویت خاندان ایشان حکایت می کند.

فرمان شاه طهماسب^۱

باسمه سبحانه الحمد لله الذى امر بالعدل والاحسان ونهى عن الظلم والعدوان
والصلوة والسلام على محمد وآله المهديين والهادين الى اشرف الاديان الممهدين...
الامن والامان وصلواته وتحياته الى انقراض الزمان.

وبعد برضاير [ارباب] بصاير پوشيده نماند که چون عنایت بی غایت شاهانه
ومرحمت بی نهایت پادشاهانه نواب کامیاب اعلى فرمان فرمائ... و بساط بساط
عدالت، قلع ابواب ستم وبدعت، وحامی اهل ایمان، وماحی آثار ظلم وعدوان، المؤید
بتأيید الملك المنان، ابوالمظفر السلطان بن السلطان بن السلطان شاه طهماسب بهادر
خان خلد الله تعالى ملكه وسلطانه وافاض على العالمين بره وعدله واحسانه به مقتضای
رفاه حال كافة رعايا و فراغ بال عامة بر ایا در این ولالحکم جهان مطاع عالم مطیع
صادر شد و خلاصه مضمون آن که امراء عظام و حکام کرام و سادات عالی درجات
وقضات کثیرة البرکات وکلانتران و کدخدایان و ارباب و رعايا و جمهور ساکنان دار الامان
کاشان احسن الله تعالى احوالهم بدانند که به موجب آیه کریمه ان الله یامر بالعدل
والاحسان^۲ همگی همت بلند مصروف بر آن است که به آب رحمت اطفاء نواير ظلم
وبدعت فرموده اگر صورت تعدی در ایام سابقه معمول بوده باشد و به مرور ایام استمرار

۱ این فرمان که بر سنگ نوشته شده منصوب است به پایة راست در ورودی مسجد امیر-

عمادالدین درکاشان .

یافته آن را به دستیاری شریعت و عدالت از صفحه ایام محو گردانیم و در این ولا که دار السلطنه تبریز مهبط عز و جلال گشت و به نفس نفیس متوجه تفتیش احوال ممالک محروسه شدیم چنان به موقف عرض رسید که در ازمنه سابقه در ممالک محروسه مبلغهای کلی به رسم اخراجات می گرفته اند و موجب پریشانی رعایا می شده این معنی به غایت نامستحسن افتاد که ابواب ظلم و ستم چگونه بر جمعی که متحلی به حلیه اسلام باشند و اعتقاد ایشان به خاندان طیبین و طاهرین درجه کمال داشته باشد تو ان گشود و تجویز طلب خارج و رقم خارجی بر این فرق لازم الاکرام تو ان نمود. همت عامله از وفور مراحم خسروانه شامل حال عموم ساکنان آن دیار فرموده ، از ابتدای بیچین ثیل سد ابواب توجیهات و تخصیصات و اطلاق وجوهات خصوصاً ده يك رعیتی و وجوه ساوری مقرری و نزول و نزول حال و مبلغ چهل و پنج تومان و چهار هزار دینار تبریزی که اضافه بر مبلغ شصت تومان رسم داروغگی سابق شده بود استمرار یافته و ده یکی از جمله ده يك تو نیم سیورغالات ارباب مسلمیات کرده مقرر فرمودیم که طلب وجوهات مذکوره از آن ملک بالکلیه مفقود بوده حواله کننده و گیرنده را مطرود و مردود شناسند و اصلاً در آن ملک تعیین خارج نویس ننموده قلع باب خارجی به واجبی بنمایند تا کبار و صغار آن دیار مرفه الحال و فارغ البال بوده به دعا گوئی دوام دولت قاهره اشتغال تو انند نمود تا که من بعد يك دینار و يك من نار به علت اخراجات به هر اسم و رسم که باشد سیما مذکورات این فرمان فراوانشان به جائی حواله ندارند و در استمداد و استمرار این عطیه اهتمام نمایند که که خلاف کننده در لعنت و سخط رب العالمین و انبیاء مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم خواهد بود . فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یدلونہ ان الله سمیع علیم . من سعی فی ابطاله فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین تحریراً فی ۲۷ شهر رجب سنة ۹۳۲ هجری .

فرمان شاه طهماسب^۱

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که چون همیشه توجه خاطر اشرف مصروف آن است که کافه برایا و عموم رعایا درمهد امن و امان و مامن فراغت و اطمینان آسوده حال و فارغ البال بوده از روی فراغت به عمارت و زراعت و آبادانی قیام نمایند لهذا شفقت پادشاهانه شامل حال و کافل آمال عموم شیعیان دار المؤمنین کاشان فرموده مال و دکانین و محترفه من دکانین بقالی و بیع الخل ... و مواشی و مراعی آن جارا عن باد و فین و رهق از ابتدای بیچین ٹیل ، به تخفیف و تصدق مقرر فرموده ثواب آن را به ارواح مطهر حضرات چهارده معصوم صلواة الله علیهم اجمعین هدیه نمودم. سادات و ارباب و اهالی و اعیان و اعالی و جمهور سکنه دار المؤمنین من کل الوجوه مستظهر و مستمال و مستوثق و امیدوار بوده در تکثیر عمارت و زراعت و آبادانی و دعاگوئی دوام دولت ابد مقرون کوشیده و رقم این عطیه را مؤکد به لعنت نامه بر سنگ نقش کرده بر در مسجد جامع در محل مرتفع که منظور نظر عموم خلائق باشد نصب نمایند. عمال و متصدیان مهمات دیوانی بلده المؤمنین مذکور بر این موجب مقرر دانسته من بعد بدین علت اطلاق و حوالتی بر رعایا و عجزه ننمایند . حکام و تیولداران و ارباب سیورغال و مسلمیات آن جا آنچه از این ابواب به تیول و سیورغال ایشان مقرر باشد باطل دانسته بدان علت طلبی نکنند و تغییر کننده را از مردودان در گاه شاهی دانند. در این باب غدغن دانند و هر ساله حکم مجدد نطلبند. تحریراً روز شنبه دهم رمضان المبارک قوی ٹیل سنه تسع و سبعین و تسعمائه.

۱- سنگ نبشته این فرمان در سمت چپ در ورودی مسجد امیر عماد کاشان نصب شده است.

فرمان شاه طهماسب

حکم جهان مطاع آفتاب از تفاع در باب رفع صابون خانه و لوازم آن فرمان نمایون شد. آن که چون از مآثر توفیقات و میامن تأییدات نامتناهی همگی نیت و تمامی همت والا نهمت نواب همایون مصروف و معطوف بر آن است که در جمیع بلاد و امصار و حدود اقطار ممالک محروسه آثار بدعت و اعتناف و مراسم جور و اعتساف محو و منسی گردیده رقم امثال این امور به نوعی از صفحات ایام به زلال معدلت که ثمر شجره نصرت و دوام نخل سلطنت است شسته گردد که اثری از آثار آنها بر جریده روزگار باقی نماند تا جمهور مؤمنین و عموم متوطنین ممالک محروسه خوشحال و فارغ البال به دعا گوئی دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند و چون عمل صابون خانه ممالک مبتنی بر بدعتها و ستمهای کلی بوده از ابتدای تخاقوی ثیل شفقت و مرحمت درباره تمامی رعایا و کافه بر ایای که ودایع بدایع حضرت آفریدگار الهی جل شانوه عظم سلطانه اند فرموده تمامی صابون خانه ممالک را عموماً و دار المؤمنین کاشان را خصوصاً بر طرف ساخته رفع بدعتها و ستمهای مذکور نمودیم و فواید و منافع آن را ضمیمه سایر موهبات و عطیات که از بدو اختر دولت روز افزون تا حال نسبت به جمیع خلق به منصفه ظهور رسیده دانسته به فرق انام از خواص و عوام بخشیدیم تا هر که خواهد بر وفق اراده خود صابون پزد و فروشد هیچ آفریده را مجال تعرض بر او نباشد و نواب

رفع بدعتها و ستمهای لازم آن را به ارواح طیبات مقدسات با برکات عالی حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین هدیه کردیم. بناء علیه حکام کرام و سادات عظام کلانتر [ان] و وزیر [ان]... صابون خانه آن جا را به طریق ما بقی ممالک محروسه بر طرف ساخته بدعتها و ستمهای لازم بکلی مرفوع دانند و من بعد پیرامون بدعتها و ستمها که لازم لعنت است نگردند تا هر کس خواهد صابون به عمل آورده منتفع گردد و بهیچ وجه احدی را مجال مزاحمت بر فعلش نباشد و تغییر دهنده و خلاف کننده را به لعنت و سخط گرفتار دانند. تحریراً روز دوشنبه دوم شهر محرم الحرام تخاقوی ثیل سنه احدی و ثمانین و تسعمایه.

فرمان شاه طهماسب^۱

الحمد لله الذى امر بالمعروف ونهى عن المنكر و الصلوة والسلام على سيد البشر والائمة اثنى عشر المبعوثين لترويج الشرع الاظهر وصلواة الله الى يوم المحشر. وبعد برضمير انور... كبريا گوهر مخفى نماند که همگى توجه خاطر فيض گستر نواب کامياب حامى اهل ايمان، ماحى آثار فسق و عصيان، المؤيد اعلى همايون فرمانفرماي ربع مسكون بتأييد اله الملك المنان ابوالمظفر السلطان شاه طهماسب بهادر خان خلد الله تعالى ملكه وسلطانه وافاض على العالمين بره وعدله واحسانه که شجرة اقبالش لايزال از جويبار شريعت سيد المرسلين وطريقت ائمة المعصومين نشوونما پذيرفته مصروف ومعطوف به تزويج دين مبین و شرع مستبين است در اين ولا به ميامن توقيعات از ليه وتبركات تقبيل عبثه عليه رضية رضويه و باقتضای عنايت نامتناهى که ندای دلگشای الصلوة والسلام والتحيه مبشر هدايت التى توبوا الى الله توبة نصوحا را به مسامع اعزاز رسانيده از روى اخلاص استماع نموده از مناهى ومنكرات توبة نصوح وقوع يافته به مقتضای كريمة كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر^۲ حكم مطاع و واجب الاتباع صادر گشته که از ممالک محروسه شرابخانه و بنگ خانو معجون خانه و بوزه^۴ خانه و قوال خانه^۵ و بيت اللطف^۶ و قمارخانه و کبوتر بازى نباشد. مستوفيان

۱- اين فرمان که بر سنگ نوشته شده طرف راست سردر بالاى مغازه مربوط به مسجد

میر عماد کاشان نصب شده. ۲- سورة التحريم ۸ ۳- آل عمران ۱۱۰.

۴- شراب برنج (فرهنگ رشیدی) ۵- جایگاه خوانندگان و نوازندگان.

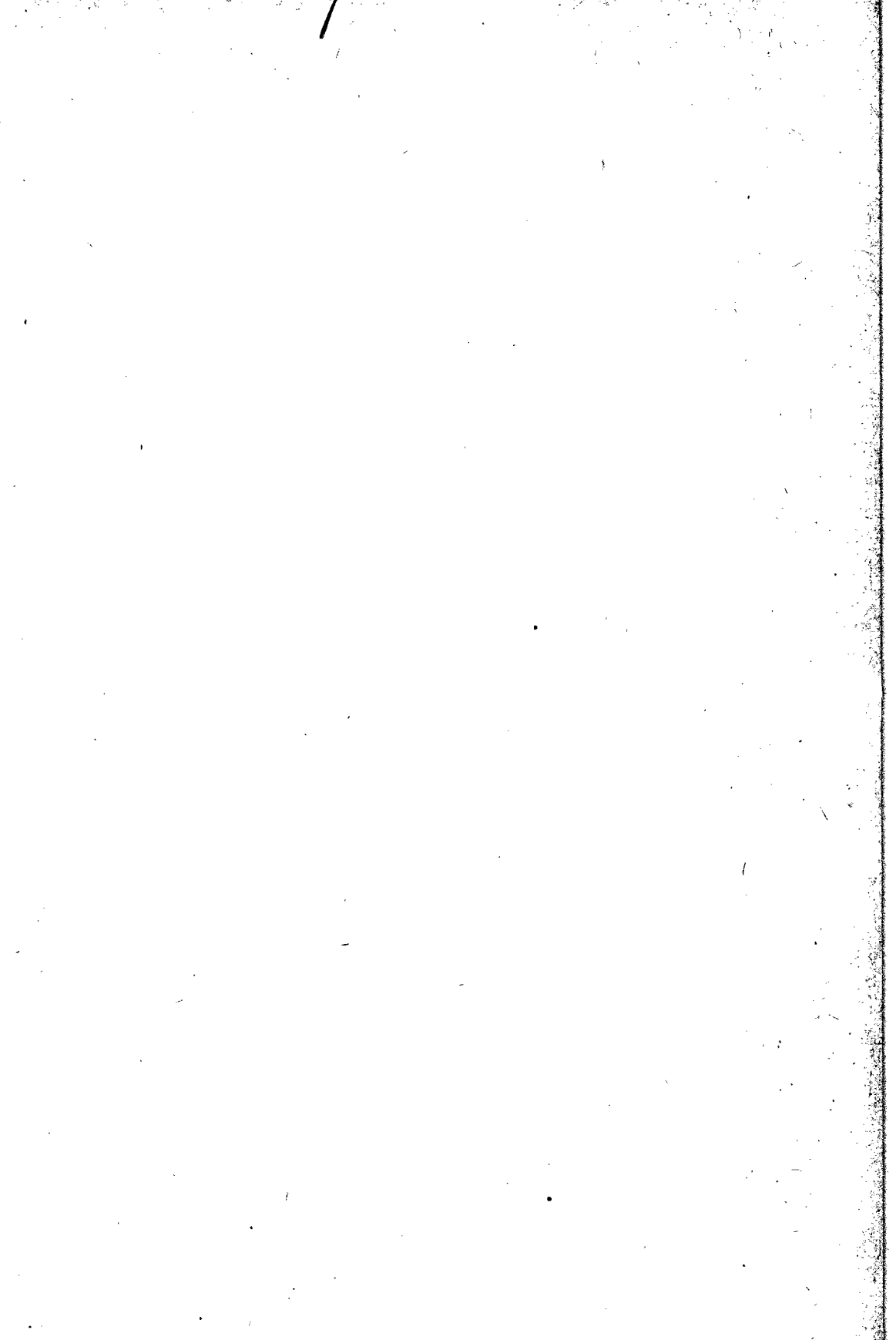
۶- جایگاه زنان روسپی.

گرام ماهانه و مقرری آن را از دفاتر اخراج نموده و داخل جمع و دفتر نساژند و امور مذکوره را از جمیع ممالک خصوصاً دارالایمان کاشان برطرف ساخته نگذارند که من بعد کسی مرتکب این مناهی شود و سایر نامشروعات را مثل ریش تراشیدن و طنبور زدن و دیگر آلات لهو، رفع نمایند و هر کس مرتکب این امور شود زجر و سیاست بلیغ نموده آنچه مقتضی شرع شریف باشد مرتب دارند و منع نفاذ زدن و اجتماع کردن در بقاع خیر نمایند. احدی به علت مروا طلبی نکند و منع امارد نمایند که در حمامات خدمت نکنند و غازیان عظام و عسا کر ظفر فرجام و جمهور سکنه و عموم متوطنه آن جا حسب المسطور مقرر دانسته هر کس متصدی امری از امور مذکور شود از مردودان شناخته تغییر کننده را در لعنت و سخط الهی دانند. فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و قد بآء بغضب من الله و ماویة جهنم و بیس المصیر و علیه لعنة الله و لعنة اللاعنین من الملائكة و الانس و الجن اجمعین و كان ذلك فی السابع من شهر ربیع الاول سنة احدی و اربعین و تسعمایه هجریه .

چه خدمت گزارد زبان در سپاس	نگنجد کرمهای حق در قیاس
که او کند بنیاد فسق از زمین	خدایا تو این شاه با داد و دین
به توفیق طاعت دلش زنده دار	بسی بر سر خلق پاینده دار

آمین یا رب العالمین .

فهرست ها



اعلام

آندره دوريا ۱۴۵-۱۴۹
 «الف»
 اباذرعغاري ۲۱۷-۲۲۷-۴۳
 ابراهيم (ص) ۸۸-۲۲۱-۲۲۸-۴۹۷
 ابراهيم (امير-) ۳
 ابراهيم (ميرزا-) ۷
 ابراهيم پاشا ۱۴۵-۱۵۴-۱۵۸-۱۶۶
 ۲۵۳-۲۹۳-۳۴۱-۴۹۷
 ابراهيم خان (حاكم همدان) ۱۶۹
 ابراهيم خواجه ۲۵۴
 ابراهيم عادلشاه ۸۱-۸۸-۸۹
 ابراهيم خان كننگرلو (ظهير الدين -)
 ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۵
 ابراهيم يوزباشي قرخلو ۱۸۳
 ابن ضحاک الحبشية (= عمر بن الخطاب)
 ۲۲۲
 ابن عثمان ۳۰۳
 ابن مسعود صحابي ۴۳
 ابوالحسن زبدي (مؤيد بالله) ۱۰۸
 ابوالخير خان اوزبك ۲۷-۱۹۴-۳۱۳
 ابوايوب نصاري ۲۱۷-۲۲۷
 ابوبكر بن ابی قحافه ۱۱-۳۸-۴۲-۴۴
 ۲۰۷-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۸
 ابو حنيفه نعمان بن ثابت (امام اعظم -) ۱۶۳
 ابومسعود مفتي ۴۴۸

«آ»
 آدم صفي (ع) ۲۱۸-۲۲۱-۴۱
 آرمانيوس ۴۸۹
 آصف بن برخيا ۲۶۰-۲۶۳
 آقارستم روزافزون ۱۱۶
 آقاسلمان طهراني ۶۷-۶۸-۷۱
 آقامحمد روزافزون ۱۷۳
 آقاسيف الدين ۳۷۲-۳۷۷
 آق قويونلويان ۵۹
 آل ابراهيم ۲۲۰
 آل يادوسپان ۱۷۳
 آل ابرامكه ۲۲۹
 آل زياد ۲۰۴
 آل سفيان ۲۲۹
 آل عبا ۲۰۸
 آل عباس ۲۲۹
 آل عثمان ۱۵۵-۱۷۰-۲۰۴-۲۸۳-۴۸۳
 آل علي ۳۲
 آل محمد ۷۱-۷۳-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۸-
 ۲۲۹
 آل مروان ۲۰۴-۲۰۵-۲۲۹
 آل معاويه ۳۰۲
 آل مانها ۱۴۴
 آل ناخانم ۱۶
 آتونيودوگووا آ ۱۷

- اسد ملاح تبریزی ۷
 اسطفن (= آتین) ۱۴۶
 اسفندیار ۱۱۷
 اسفندیاریک ۱۸۳
 اسکندر پاشا (حاکم ارض روم) ۱۹۷-۱۶۷
 ۱۹۸
 اسکندر پاشا (وزیر) ۲۷۵-۲۴۲-۲۴۰
 ۳۰۳-۳۰۱
 اسکندر پاشا (بیکگریگی بغداد) ۴۶۵
 اسکندر قراقویونلو ۵۰۶
 اسکندر مقدونی ۲۹۳
 اسماعیل (ص) ۱۳۶
 اسماعیل اول (شاه-) ۶۵-۶۲-۵۴-۲۸
 ۸۱-۷۵-۶۸-۶۷-۸۱-۹۸-۱۰۳-۱
 ۱۲۸-۱۴۲-۱۶۹-۲۹۵-۵۰۴
 اسماعیل ثانی (شاه-) ۱۳۵-۱۰۵-۱۶
 ۱۶۶-۱۶۷-۱۸۱-۱۹۷-۲۰۵-۲۰۶
 ۲۴۱-۲۵۹-۵۰۳
 اسماعیل دفتر دار ۱۱
 اسماعیل عادل شاه ۸۱
 اسماعیل پان مصر ۶۵
 اشاعره ۲۳۶
 اشرف چوپانی (ملک-) ۷
 اصحاب کبار (= صحابه) ۳۳
 اطریشیان ۴۸۴-۱۴۹-۱۴۸
 اعتماد الدوله ۶۴-۴۱۷
 اعراب ۱۴۲-۱۸۴
 افراسیاب ۲۹۳
 افشار (طایفه-) ۱۵۴
 افلاطون (میرزا-) ۱۱۵
 اقرع بن حابس ۲۲۰
 ابوسعید اوزبک ۲۷-۱۹۴
 ابوطالب میرزا ۱۳۹
 ابو عبیده جراح ۲۲۲
 ابولهب ۴۰
 ابوهریره صحابی ۲۲۵
 ابی رجب بن ملجم ۲۲۰
 ابی کعب ۲۲۷-۲۱۷
 احمد الاکبر عقیقی کوکی ۱۰۲
 احمد پاشا ۱۸۳-۱۹۲-۲۰۶ تا ۲۰۸-۲۵۴
 ۳۴۲-۳۵۰
 احمد پاشا (وزیر دوم) ۴۸۳
 احمد چاوش ۱۹۶
 احمد الحسینی ۱۱۷-۱۲۷
 (رک: خان احمد گیلانی)
 احمد سلطان بیه‌پس ۱۲۹
 احمد سلطان شاملو ۴۵
 احمد سلطان صوفی ۱۵۷
 احمد طبسی (مولانا-) ۱۵۵
 احمد گیلانی (رک: خان احمد گیلانی)
 احمد مختار (رک: محمد مصطفی ص) ۴۹
 احمد نظام‌الملک ۸۰
 ادهم بیک روملو ۸۲
 آرامنه ۲۱۴
 ارسطو ۸۸
 ارشتی آغا (سیف‌الدین-) ۳۵۱-۴۰۶
 اروپائیان ۳۵۰
 اروج (ملاح ترک) ۱۵۰
 اروج علی پاشا ۴۴۹-۴۵۰
 ازبکان (رک: ازوبکان، اوزبکیه)
 اسپانیائیه ۴۵۰
 استاجلو ۶۲-۱۵۴

- اکبر شاه گوردانی ۵۰۳-۱۴۲-۸۱-۴۶
 اکراد، کردان ۱۹۸-۱۹۱-۱۸۶-۱۸۴
 اکراد ارومی ۴۶۵
 اکراد اوشنی ۴۶۵
 اکراد برادوست ۳۲۸-۳۲۳
 اکراد سلماس ۴۶۵
 الغبیک گوردان ۱۹۴
 القاس میرزا ۱۷۲ تا ۱۶۶-۱۶۵-۱۶۱-۱۵۵
 ۱۸۵-۱۸۴-۱۸۰-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۵
 ۱۸۹-۱۹۱-۱۹۱-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۹۳
 ۲۹۴-۳۴۱
 الله‌قلی سلطان تکللو ۱۳۳
 الله‌ویردی خان (بیگلربیگی فارس) ۱۶
 الله‌ویردی مهماندار باشی ۲۹۲
 الوار ۱۸۶-۱۸۴
 الوس بختیاری ۱۸۶
 الیاس سنجاق‌بیک (قراحصار) ۴۱۸-۳۵۴
 الیزابت اول ۴۸۳
 امام‌اعظم (ابوحنیفه نعمان بن ثابت) ۱۶۳
 امام‌رضا (ع) = علی بن موسی ۱۰۸
 امامیه ۲۴۳
 امپراطوران گوردان هند ۸۱
 امرای اکراد ۱۹۲
 امرای جغتای ۲۳۰
 امرای کیان ۱۲۹
 امیربیک‌مهرداد ۱۱-۹-۷-۳
 امیرخان (حاکم همدان) ۱۲۲
 امیرخان قاجار ۱۸۵
 امیرخان موصلو ۱۷۸
 امیرسلطان روملو ۱۵۶-۱۵۵-۴
 امیرمدباچ ۱۰۳-۱۰۲
 امیرمهمانان ۱۰۴-۱۳۳
 امیره‌کسگری ۱۲۹
 امین سلطان ۳۱۳
 انس‌قولی ۳۸۱
 انس‌بن‌مالک ۲۲۵
 انصار ۳۰
 آنکلیسیها ۴۸۳
 انوشیروان عادل ۱۷۳
 اوخیالی (= اروجملی پاشا) ۴۵۰
 اورخان (پسر سلطان بایزید) ۳۵۲
 اورنگ‌زیب ۸۱
 اوزبک، اوزبکیه، ازبکان ۷-۲۷-۲۹-۲۱۰
 ۲۱۲-۳۱۴-۳۸۴
 اوزدمر عثمان پاشا ۳۸۳-۳۸۴
 اوزون‌حسن آق‌قویونلو ۵۰۶
 اولاد جانی بیک سلطان ۳۱۳
 اولاد علی (ع) ۲۲۷-
 اولاد فولاد سلطان ۳۱۳
 اولامه تکللو ۱۵۴ تا ۱۵۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۸۲
 ۲۱۵
 اهلیت ۱۷۶-۲۰۷-۲۲۳-۲۲۸-۲۲۹
 ۲۳۲-۲۳۴
 ایاس پاشا ۱۴۲-۲۰۶-۲۴۵-۳۴۱
 ایرانیان ۱۹۸-۲۵۴-۳۴۲-۳۵۳-۳۸۴-
 ۴۸۴
 ایزابل (ملکه) ۱۴۶-۱۴۷
 ایلدرم بایزید (= بایزید اول) ۱۴۵-۲۳۶
 ائمه‌اثنی‌عشر (= ائمه‌اطهار = ائمه‌مؤمنین)
 ۱۰۹-۱۱۸-۱۱۹-۱۶۳-۱۷۵-۱۸۰
 ۲۰۴-۲۱۱-۲۱۵-۲۲۰-۲۲۵-۲۳۷
 ۲۹۵-۲۹۶-۳۶۵

- بهاوالدين عاملى (شيخ) ۱۳
 بهادرشاه (حکمران گجرات) ۱۴۶
 بهادر نظام شاه ۸۱
 بهرام چاوش ۱۴۲
 بهرام میرزا ۴-۱۰۲-۱۰۳-۱۲۱-۱۲۲
 ۱۲۴-۱۵۵-۱۵۷-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۸
 ۱۶۹-۱۷۷-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۵-۲۳۵
 بهمن (ملک) ۱۱۶-۱۷۳
 بیرام خواجه ۳۸۱
 بیغوش خواجه ۱۲۲
- «پ»
 پاینده محمد ۲۳۸
 پرتغالی، پرتغالیها ۳۰۴-۳۰۵
 پرتو پاشا ۱۴۹-۳۵۴-۴۳۷-۴۵۴
 پروستانها ۱۸۸
 پی ۷ (پاپ) ۴۴۹-۴۵۰
 پیاده‌های اصفهان ۱۸۵
 پیاده‌های فراهان ۱۸۵
 پیاله پاشا ۱۴۸-۳۰۴-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۸
 پیرمحمدخان (حاکم بلخ) ۳۵۴-۴۱۴
 پیرمحمد سلطان ۳۱۴
- «ت»
 تاتار، تاتار ۱۴۴-۲۱۰-۲۱۱-۴۴۸
 تاجیک ۳۳۴
 تبت آقا (کمال‌الدین) ۱۷۸-۲۵۶-۲۶۳-
 ۳۳۶-۳۴۴
 تبرائی، تبرائیان ۳۱-۶۵-۲۱۴-۲۳۶-
 ۲۴۸
 تبریزیان ۱۶۷
 ترسا (کفار) ۲۲۶
 ترک، ترکان ۱۴۲-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-
- «ب»
 باباسلطان ۳۱۳
 باباشیخ ۱۹۵
 بابیر (ظهیرالدین محمد) ۸۱
 باتوری (امیر ترانسیلوانی) ۴۸۲
 بادوسپان ۱۷۳
 یاربروس (رک: خیرالدین پاشا بحری)
 یاربریکو ۴۵۰
 باقا (باقو = صفیه سلطان) ۴۸۳
 بایزید (شاهزاده ترک) ۱۲۲-۳۵۰ و سراسر
 فصل ۲۴
 بایزید ثانی (سلطان) ۳۰۴
 بایندر خان ۱۲۱
 بحری خان ۹۶
 بدرخان استاجلو ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۷-۱۷۸
 ۲۴۰-۲۵۶
 براق خان ۳۱۳-۳۱۸
 براگادینو (مارکو آتونیو) ۴۴۹
 برامکه ۲۱۴
 برهان نظام شاه ۶۵-۶۷-۶۸-۷۶-۷۸-۸۰
 ۲۸۲
 برید ۹۱
 بریدشاهیان ۸۱
 بنی‌امیه ۲۱۴-۲۲۳-۲۲۴-۲۳۶
 بنی‌عباس ۲۱۴-۲۲۳-۲۲۴
 بنی‌مروان ۲۱۴-۲۲۴-۲۳۶
 بنی‌هاشم ۲۲۲-۲۲۳
 بوداغ خان قاجار ۴۵-۴۶
 بودزجمهر ۲۶۰
 بوف (= القاس میرزا) ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۵
 ۱۸۷
 بوی نوکران شاهسون ۱۸۲-۱۸۵

- جمال چراغچی (مهنر-) = آقاسلمان ۶۷-
۶۸-۷۱
- جمال‌الدین صدر استرآبادی ۶۷
جمشیدخان ۱۰۵-۱۲۱-۱۳۳
جورجی آغا ۱۹۲
جهانشاه قراقویونلو ۵۰۶
جهانگیر (شاهزاده ترک) ۱۹۸-۲۵۳-۲۵۴
۳۴۲
جیل (= گاوباره) ۱۷۳
«ج»
چینی (طائفه) ۲۱۵
چراغ سلطان استاجلو ۱۵۶
چراغ سلطان بختیاری ۱۸۵
چرکس (اقوام-) ۱۶۵-۲۱۰
چغال اوغلی ۱۶
چگنی (طائفه-) ۱۸۴-۱۸۷
چهارده معصوم ۲۰-۲۹۶
چهاریار ۱۵۸-۱۶۰-۲۰۰-۲۵۱-۲۸۵
چوهه سلطان تکللو ۱۵۴
«ح»
حاجی بیک دنبلی ۱۹۷
حاجی زین‌العابدین شیروانی ۱۵۹
حاجی سلطان دنبلی ۱۷۷
حافظ دوست محمد خوافی ۵۹
حافظ شیرازی (شمس‌الدین محمد) ۴-۵
حافظ صابردقاق ۵۹
حافظ کربلائی ۵
حبیب‌الله ساوجی ۹۸
حسام‌الدین فومنی (امیر-) ۱۰۳
حسن بن علی (ع) ۲۱۷-۲۲۵-۲۹۲
حسن بیک ۱۱
حسن پاشا ۳۴۹
- ۱۶۶-۱۶۸-۱۹۸-۳۳۴-۳۴۲-۳۴۹
۴۵۰-۴۵۷-۴۵۹-۴۸۳-۴۸۴
ترکان جوان (= ژون ترک) ۱۵۰
تکللو، تکلویان ۵۸-۶۲-۱۵۴-۱۵۶-۲۱۵
تور ۲۹۳
تورغود (= طرغود = دراکوت) ۳۰۴
توشمال اسحق ۱۸۶
تیمور گورکان (امیر-) ۱۰۲-۲۳۶
تیموریان ۵۹
تی تی (زن خان احمد) ۱۰۴
«ث»
ثمود (قوم-) ۲۱۰
«ج»
جابر ثمره ۲۲۰
جالوت ۲۰۶
جاماسب ساسانی ۱۷۳
جامی (مولانا عبدالرحمن-) ۴۰
جان بردی غزالی ۱۴۲
جانی بیک سلطان ۳۱۳
جعفر بیک کنگرلو ۳۵۳-۴۱۱
جعفر پاشا ۴۸۴
جعفر سلطان تکللو ۵۵
جفاله (= سیکالا) ۴۸۲-۴۸۴
جلال‌الدین احمد شاه جیلانی ۱۰۵ (رک خان احمد گیلانی)
جلال‌الدین محمد تبریزی ۶۲
جلال‌الدین محمد یزدی منجم ۱۰۶
جلوه فدوس
جلیل قاری (امیر-) ۱۰۷-۱۰۹
جم ۲۹۶
جمال (مهنر-) ۱۱

- حسن الرشید ۱۴۵
 حسن صباح ۶۵
 حسن آقا قاپوچی ۳۵۲-۳۵۳-۳۸۱-۳۲۴
 ۴۴۶
 حسن پاشا (پسر مقلی) ۴۸۳
 حسن پاشا ۴۸۳
 حسن کانکوفانی (علاء الدین-) ۸۰
 حسن مذهب بغدادی (ملا-) ۲۴-۲۶
 حسن بیک یوزباشی ۱۶۹-۳۵۲
 حسن پاشا (حاکم بسنی) ۴۸۴
 حسنین ۲۲۱
 حسین بن علی (ع) ۲۴-۲۵-۱۶۳-۲۱۳-
 ۲۱۴-۲۱۷-۲۲۳-۲۲۵-۲۹۲
 حسین بیک ۱۸۶-۱۸۷
 حسین جان سلطان روملو ۱۶۶-۱۷۷-۱۷۸
 حسین خان ۱۹۳
 حسین خان شاملو ۱۵۴-۲۵۹
 حسین سلطان تکلو ۱۵۵
 حسین کلاتر (میرالدین-) ۶۱
 حسینعلی بیک قوریساوول باشی ۱۲۰
 حسینقلی یساوول باشی ۱۲۸
 حصار بیک آقا امیر اخور ۲۸۶
 حضرت پیغمبر، حضرت خیر الانام، حضرت
 ختمی مرتبت حضرت رسالت پناهی (رک
 محمد مصطفی ص)
 حضرت سیده النساء ۲۹۶
 حمزه سلطان ۳۲۳-۳۲۸
 حمزه میرزا ۱۳۹-۴۸۴
 حوری خانم گرجی ۱۳-۱۶
 حیدر ایواوغلی ۷۸
 حیدر پاشا ۴۸۳
 حیدر کرار ۴۹-۲۰۴-۲۱۷-۲۲۳-۲۲۹
 (= علی مرتضی)
 حیدر میرزا ۴۸۳-۴۸۴
 «خ»
 خاتم انبیا ۲۱۸ (رک محمد مصطفی)
 خادم سلیمان پاشا ۱۴۶
 خادم علی پاشا ۱۴۸
 خارجی، خارجیان (= سنی) ۲۰۸-۲۱۳
 ۲۲۷-۲۲۸-۲۳۶
 خاصکی سلطان ۳۴۱ (رک: خرم سلطان)
 خان احمد گیلانی ۱۳-۱۰۲-۱۲۱-۳۰۲
 ۳۵۵
 خانان ماوراءالنهر ۲۰۹
 خان بگی خانم ۱۶۵
 خاندان بنی حفص ۱۴۵
 خاندان حیدر ۲۲۷
 خاندان رسول (= خاندان مصطفی) ۲۳۲
 ۲۹۰
 خانش خانم ۱۴۸
 خدیجه سلطان ۱۰۵
 خرم سلطان ۱۹۸-۲۵۳-۲۵۴-۳۲۹-
 ۳۴۳-۳۴۱
 خزرچ (قو-) ۲۱۷
 خسرو پاشا (حاکم وان) ۳۵۳-۴۰۹-۴۱۱
 خضر سلطان روملو ۱۸۵-۳۷۸
 خفزی (رک: شمس الدین محمد)
 خلفای راشدین ۳۸-۶۷
 خواجهدر ضوان ۱۵
 خواجده شافعی ۱۵۵

- خواجه‌عنبر ۳۵۲
 خوارج نهر وان ۱۰۹
 خوارزمشاه سلطان ۳۱۳
 خوارزمشاهیان ۵۹
 خواندگار، خواندگار روم (= سلطان
 سلیمان) ۱۰۳-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-
 ۱۸۰-۱۸۳-۳۵۳-۳۵۴
 خونديه (= خوانديه = خوانديان) ۶۵
 خير بيك ۱۴۲
 خير البشر (رك محمد مصطفی ص)
 خير الدين بيك (حاکم ملاطيه) ۱۹۷
 خير الدين پاشا (= باربروس) ۱۴۵-۱۴۸
 ۱۵۰-۳۴۹
 خيرالنسا بيك ۱۰۳
 دايويه ۱۷۳
 دانيال
 داود نبي (ع) ۴۹۲
 دائم الخمر كاوي (رك استاد زيتون) ۱۲۳
 دباچ (اميرم) ۱۰۲-۱۰۳
 دراگوت (= قبودان طرغود، تورغود)
 ۱۴۸
 دروزياها ۱۴۲
 درويش سلطان ۳۱۳
 درويش محمد ۴۲۰
 دودمان كارکيا ۱۰۳
 دوراق سلطان (= طوراق آغا) ۳۵۱-۳۸۸
 دورميش خان شاملو ۳۱
 دوست محمد (نظام الدين) ۳۱۷
 دوک دانگين ۱۴۷
 دولت گرای خان ۴۴۸
 دون ژوان ۴۴۹-۴۵۰
 دوندالو ۴۴۹
 ديان دوپواتيه ۱۸۸
 ديوسلطان ۱۱-۶۲
 ديوقدوز ۳۵۱
 ذوالقدر (طایفه) ۱۵۴
 ذوالقدر سلطان ۱۵۶
 رابينو ۱۰۷-۱۱۴-۱۱۷
 رافضی ۲۲۷-۲۲۸
 رجب دئیس ۳۰۵
 رستم (پهلوان افسانه‌ای) ۱۲۱
 رستم پاشا ۱۴۸-۱۶۷-۱۹۰-۱۹۸-۲۵۳
 ۲۵۶-۲۶۰-۲۶۵-۲۶۶-۲۷۲-۳۴۱
 ۳۳۸-۴۳۷-۴۴۲
 رستم (آقا-) ۱۱۶
 رسول (رسول قرشی، حضرت رسول = محمد
 مصطفی ص) ۳۸-۴۰-۴۴-۲۱۹-۴۸۵-
 ۴۸۸
 رضوان (خواجگ) ۱۵
 رکايزن (سيد-) ۱۰۲
 رکسلان ۳۴۱ (رك خر سلطان)
 رمضان بيك (برادر اسکندر پاشا) ۱۹۷
 رودلف (امپراتور) ۴۸۳
 روزافزون (آقا محمد) ۱۷۲
 روملو (طایفه) ۱۴۵
 روميان، روميه ۸۷-۱۸۱-۱۸۶-۲۰۵
 ۲۳۰

- ۳۰۵ رئیس رجب
 ۳۰۴ رئیس صالح
 «ز»
 ۱۴۷-۱۴۴ زاپولیا (ژان-)
 ۱۴۷-۱۴۶ زاپولیا (سیگیموند-)
 ۲۱۷ زیرین‌العوام
 ۳ زکریا (امیر شمس‌الدین-)
 ۴۹۲ زلیخا
 ۲۲۶ زنادقه
 ۱۲۳-۱۱۰ زیتون (استاد-)
 ۱۰۹-۱۰۷ زیدیه
 ۱۵۹ زین‌المابدین شیروانی (حاج-)
 ۱۸-۱۶ زینب بیگم
 ۳۳۸ زینل‌آغا
 ۳۲۸-۳۲۳ زینل‌بیک
 «ز»
 ۱۴۶-۱۴۴ ژان زاپولیا
 ۴۴۸ ژوزف یهودی
 ۱۵۰ ژون ترکها
 «س»
 ۲۲۹ سادات بنی‌هاشم
 ۶۲ سادات سیفی
 ۱۸۷ سارولو (طائفه)
 ۱۰۴ ساسان (امیرم-)
 ۴۴۸ سادات
 ۲۲۲ سالم مولی بنی‌حدیفه
 ۱۶۹-۱۶۵-۶۷ سام میرزا
 ۴۴۸ سریانو
 ۱۶۹ سرخاب‌کرد
 ۱۵۸ سرعسکر سلطان (= ابراهیم پاشا)
 ۳۴۱-۱۶۳
- سرواتس (میکل-) ۴۵۰
 سرور کاینات (= محمد مصطفی) ۲۸۵-۲۸۶
 سعد بن عباده ۲۱۷
 سعدی شیرازی (شیخ‌مصلح‌الدین) ۳۶۸-۴۰۶
 سلاطین آق‌قویونلو ۳
 سلاطین اوزبکیه ۳۵۴
 سلاطین بهمئی ۸۰
 سلاطین بیه‌پس ۱۰۵
 سلاطین توران ۲۰۹-۲۱۱
 سلاطین تغلقی هند ۸۰
 سلاطین سمرقند ۳۱۴
 سلاطین عثمانی ۳۹۴
 سلاطین ماوراء‌النهر ۳۱۷
 سلسلهٔ یوریون ۱۸۸
 سلسلهٔ نظام‌شاهی (رک نظام‌شاهیان)
 سلطان احمدخان ۱۷۳
 سلطان بیگم ۴۵
 سلطان حسن کارکیا ۱۰۲
 سلطان حسن (پسرخان احمد) ۱۰۴
 سلطان حسین بایقرا ۳۱-۱۰۹
 سلطان خرم ۱۶۶
 سلطان روم (= سلطان سلیمان) ۱۵۴
 سلطان سعید (حاکم سمرقند) ۳۵۴
 سلطان سلیم اول (یاور) ۱۴۲-۱۵۱
 ۲۸۱-۳۲۹-۳۶۳-۴۵۱
 سلطان سلیم ثانی (سلطان عثمانی) ۱۴۵-
 ۲۵۳-۳۴۱-۳۴۲-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۴-
 ۳۵۹-۳۶۰-۳۸۳-۳۸۷-۳۹۰-۳۹۹-
 ۴۰۱-۴۰۳-۴۰۹-۴۱۰-۴۴۶-۴۵۲-
 ۴۵۷-۴۶۵-۴۷۲-۴۷۶-۴۸۲

- سلطان سلیمان خان قانونی ۱۲۲-۱۴۲-۱۵۱
 ۱۵۴-۱۶۰-۱۹۶-۲۳۶-۲۳۸-۲۴۰
 ۲۴۵-۲۵۳-۲۵۴-۲۶۱-۲۷۳-۲۷۷
 ۲۸۱-۲۸۴-۳۰۰-۳۰۶-۳۰۹-۳۱۰
 ۳۱۲-۳۲۰-۳۴۱-۳۴۳-۳۵۰-۳۵۵
 ۴۲۵-۴۲۹-۴۳۵-۴۴۷-۴۵۲-۴۵۳
 ۴۵۹-۴۶۲
- سلطان عبدالله (پسر بایزید) ۳۵۲
 سلطان محمد (پسر بایزید) ۳۵۲
 سلطان محمد خدا بنده ۱۰۳-۱۰۴ (رک)
 ایضاً محمد میرزا پسر شاه طهماسب
 سلطان مراد سوم (پادشاه عثمانی) ۴۵۱-
 ۴۷۲-۴۷۶-۴۸۲-۴۸۴
 سلطان مراد چهارم (پادشاه عثمانی)
 سلطانان هزاره ۱۳۳
 سلطانم (رک: مهین بانو) ۶۷-۷۵-۷۷
 سلم ۲۹۳
 سلمان رئیس ۳۰۵
 سلمان طهرانی (آقا-) ۶۸-۷۱
 سلمان فارسی ۲۱۷-۲۲۷
 سلیمان (ملا-) ۱۰۷-۱۰۹
 سلیمان پینمبر ۴۰-۸۶-۲۴۱-۲۷۳-۲۸۱-
 ۲۹۳-۳۶۲
 سلیمان خان قانونی (رک: سلطان سلیمان)
 سنان بیک ۱۹۸
 سنان پاشا ۱۵۷، ۴۵۱
 سنان چاشنیگیر (سنجاق بیک اردهان) ۳۵۱-
 ۳۵۳-۴۰۵
 سنان معمار ۳۲۹
 سنان میر اخور ۳۵۲
- سنی، سنیان ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۶
 سودی (ادیب ترک) ۲۵۴
 سونجک سلطان ۳۱۳
 سوندک اوزبک ۲۳۸
 سوندک بیک قورچی باشی ۱۶۵-۱۶۷-۱۸۴
 ۲۴۰-۲۵۶-۳۵۱-۴۴۲
 سوهو رودسکی ۴۴۷
 سید ابرار (= محمد بن عبدالله ص) ۳۷
 سید انبیا (= محمد بن عبدالله ص)
 سید بیک کمونه (رک: سید محمد کمونه)
 سیدرکابزن ۱۰۲
 سید علی قبودان ۳۰۵-۳۱۲
 سید کاینات ۲۰۴-۲۲۷-۲۷۳ (رک: محمد
 بن عبدالله ص)
 سید محمد کمونه ۱۶۵-۳۵۱
 سید الانام ۳۳۹ (رک: محمد بن عبدالله ص)
 سید الشهداء (رک: حسین بن علی ع)
 سید المرسلین ۳۵-۲۰۰-۲۱۴-۲۲۹
 ۲۸۶-۳۴۹-۴۵۵-۴۶۷ (رک: محمد
 بن عبدالله ص)
 سیده النساء (= فاطمة الزهراء) ۲۲۵-۲۹۶
 سیکالا (= جفاله) ۴۸۲
 سیکسموند زاپولیا (امیر ترانسیلوانی)
 ۱۴۶-۴۴۷
 سیمون گوگودی ۱۴۲
 «ش»
 شارل نهم ۱۸۸-۴۴۷
 شارلکن ۱۴۲-۱۴۷-۱۸۸-۴۴۹
 شاه دین پناه (= شاه طهماسب) ۱۵۴
 شاه بابا (= شاه اسمعیل اول) ۲۰۹

- شاه‌بابا (= شاه‌طهماسب) ۱۴۰
 شاه‌تقی‌الدین محمد ۱۶۸
 شاه‌حسین اصفهانی ۶۲-۶۵
 شاه‌حیدر ۶۷-۶۸-۷۶
 شاهرخ شروانشاه ۱۶۵
 شامفی ۱۶-۱۵۷
 شاه‌طاهر اسمعیلی ۶۵-۶۷-۶۹-۷۳
 ۷۶-۷۸-۹۸-۱۰۱
 شاه‌عباس صفوی ۱۳-۱۶-۱۷-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۹
 ۲۵۹
 شاه‌علی‌چینی ۱۶۷
 شاه‌قباد تکلو ۱۵۴
 شاه‌قلی (خواجه) ۱۵۵
 شاه‌قلی (غلام‌ترک) ۶۷
 شاه‌قلی سلطان اسناجلو ۳۵۱-۳۵۷
 شاه‌قلی سلطان افشار ۴۵-۱۷۷-۱۸۱
 شاه‌قلی ذوالقدر ۱۲۲
 شاه‌قلی رکابدار (مہتر) ۶۲
 شاه‌قلی بیگ شاملو ۵۳
 شاه‌قلی بیگ قاجار ۱۹۸-۲۰۶-۲۷۵
 ۲۸۱-۲۸۴-۳۰۰-۳۵۷-۴۵۹
 شاه‌قلی خلیفه‌مہر دار ۱۶۵-۲۴۰-۲۵۶
 ۳۵۱-۴۴۲
 شاه‌قولی ۳۰۰
 شاه‌محمد سریانی ۵۹
 شاه‌منصور لاهیجی ۱۰۴-۱۲۲
 شاه‌نورالدین نعمه‌الله ۱۶۹
 شاه‌وردی بیگ چاوشلو ۱۷۸
 شاه‌وردی سلطان زیادوغلی ۱۶۶-۱۷۷
 شرف‌خان کردشقای ۱۵۵-۱۷۷
- شرف‌خان کنگرلو ۱۳۳
 شروان‌شاهان ۱۶۵
 شمشال‌خان چرکس ۱۰۲
 شمس‌الدین محمد حافظ (رک: حافظ شیرازی)
 شمس‌الدین محمد خفزی ۶۷-۹۸-۱۰۱
 شمس‌الدین کردشقای ۱۵۵-۱۷۷
 شوالیه‌های سن‌ژان ۱۴۳-۱۴۸
 شہسواروغلی ذوالقدر ۱۴۲
 شیبک‌خان (= خاقان شہید) ۲۷-۲۸
 شیخ‌الاسلام ہرات (= تفتازانی) ۲۲۰
 شیخ‌سعدی شیرازی (= سعدی شیرازی)
 ۴۰۶
 شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی ۳۳-۲۴۲
 شیخ‌علی منتشا ۳۵۲
 شیخین (= ابوبکر و عمر) ۳۲-۲۰۰
 شیرخان سوری ۴۵-۲۳۱
 شیطان بایزید (= سلطان بایزید شہزادہ ترک)
 ۱۲۳-۳۵۵
 شیمہ آل محمد ۲۲۹
 «ص»
 صاحب‌الامر ۲۲-۲۳-۱۷۶
 صاحب‌الزمان ۱۱۹-۱۳۲-۲۱۱
 صاحب‌گرای خان ۱۴۴
 صادق بیگ افشار ۳-۴۶
 صدر اصفهانی (جمال‌الدین) ۶۷
 صدرالدین خان صفوی ۱۲۱
 صدرالدین محمد دشتکی ۹۸
 صفی (شاه) ۱۶-۱۵۷
 صفی‌خان ۱۴-۱۸
 صفی‌میرزا (پسر شاه‌عباس) ۱۳-۱۰۶

- صفویه ۵۹-۸۱-۲۴۰
 مقلی (محمد) ۲۴۸-۲۵۰
 صوفیان ۱۴۰
 سیدی بیک ایشیک آقاسی ۱۸۵
 ﴿ظ﴾
 طائفه مروانی ۲۳۴
 طرغود (= دراکوت) ۱۴۸-۱۴۹
 طلاکوبان (جماعت) ۲۵
 طلحه (صحابی) ۲۱۷
 طوبراق آغا (= دوراق آغا میراخورباشی)
 ۳۸۶-۴۰۳-۴۰۶
 طورسون ۳۷۲-۳۷۷
 طهماسب (شاه) غالب صفحات کتاب
 ﴿ظ﴾
 ظفر خان ۸۰
 ظهیرالدین محمد بابر ۴۵
 ﴿ح﴾
 عادلشاهیان ۸۱
 عایشه (زن پیغمبر) ۲۲۳-۲۲۵
 عباس (عموی پیغمبر) ۲۱۷
 عباس اول (رک: شاه عباس)
 عباس سهسالار (امیر-) ۱۰۲
 عباس میرزا (رک: شاه عباس)
 عباسیه (طائفه -) ۲۲۳
 عبدالرزاق ۱۲۳-۱۲۴-۱۳۰
 عبدالرسول خیام پور ۱۳-۱۵
 عبدالصمد شیرازی شیرین قلم ۴۶
 عبدالعظیم بابلیکانی (امیر-) ۱۶۸-۱۸۷
 عبدالغنی اوغلی ۳۷۲-۳۷۳
 عبدالفتاح فومنی ۱۰۳-۱۰۵
- عبدالقادر بداولی ۴۶
 عبداللطیف خان اوزبک ۱۹۶-۱۹۶-۳۱۳
 ۳۱۸-۳۱۴
 عبدالواحد بن حفص (ابومحمد) ۱۴۵
 عبدالواسع منشی ۱۱۱
 عبدالله خان (حاکم بخارا) ۳۵۴
 عبدالله خان استاجلو ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۷
 عبدالله خان اوزبک ۱۹۴
 عبدالله خان کرد جهاننگلو ۱۷۷
 عبدالله بن عباس ۲۱۷-۲۲۷
 عبدالله بن مسعود ۲۱۷
 عیدود ۳۶
 عبیدالله اوزبک ۲-۲۷-۳۴-۱۵۵-۱۹۴
 ۳۱۶
 عبیدالله زیاد ۲۱۴
 عثمان پاشا ۱۸۳
 عثمان چلبی ۱۶۷-۱۸۱
 عثمان بن عفان ۱۱-۳۸-۴۲-۴۳-۲۰۷
 ۲۲۸
 عثمانیان ۴-۱۰۳-۱۰۶-۱۵۵-۱۵۷
 ۱۹۷-۳۵۳
 عدنان (جد پیغمبر) ۲۰۳
 عرب محمدطرا بوزانی ۳۵۲
 عززی ۲۱۷
 عسکر ملاحده (= ترکان عثمانی) ۲۱۶
 عسکری (میرزا -) ۴۵
 عطاءالله وزیر (-خواجه غیاثا) ۳۵۷
 علاءالدوله ذوالقدر ۱۵۵
 علاءالدین حسن کانگو ۸۰ (-حسن کانگو)
 ملاعالدین خطاط ۲۳

- عمار یاسر ۴۳-۲۱۷-۲۲۷
 عمر (امیر-) ۳۲۳-۳۲۸
 عمر بن الخطاب ۱۱-۳۸-۴۳-۴۲-۱۰۹
 ۱۲۰- ۲۲۰- ۲۲۲- ۲۲۵- ۲۲۸
 ۲۲۹
 عمرو عاص ۲۲۵
 عمرو بن عبود ۲۲۲
 عمرو غنتر ۲۲۲
 عمه (= مریم سلطان) ۱۰۶
 عنایة الله شیرازی (خواجه-) ۸۱۲
 عنبر حبشی (ملک-) ۸۱
 عودیک لر ۱۸۷
 عیسی (س) ۲۱۶- ۲۲۱
 عیسی بیک (حاکم مرعش) ۱۹۷
 عیسی بیک موصلو ۱۶۰
 عیسی چاشنیگیر ۳۵۲
 «غ»
 غازیان ۲۳۶
 غازی خان تکلو ۴-۷-۱۱-۱۵۵- ۱۵۶
 غرا اغورلو ۳۵۲
 غلام رومی ۲۱۳
 غلام فرنگی ۲۱۳
 غیاثا (خواجه عطاءالله وزیر) ۳۵۷
 غیاث الدین شیرازی ۱۰۴
 غیاث الدین علی ۴
 غیاث الدین محمد کججی ۳
 غیب بیک (امیر-) ۱۷۸
 «ف»
 فاطمه زهرا ۴۳- ۴۴- ۲۲۱- ۲۲۳
 فتح الله شیرازی (ملا) ۸۱
 فتح الله عماد الملک ۸۰
 علی (کارکیا سید) ۱۰۲
 علی آقا آقچه صقل ۳۵۱- ۳۶۸- ۳۷۱-
 ۳۷۶- ۳۷۷- ۴۰۵
 علی آقا چاوش ۳۵۳- ۴۰۹
 علی آقا قورچی ۱۲۲
 علی بیک (برادرزن اسکندر پاشا) ۱۹۸
 علی نیک ذوالقدر (- علی پاشا) ۱۶۷- ۱۸۱-
 ۳۵۰- ۳۸۱- ۴۲۴
 علی بیک قاجار (امیرزاده) ۱۸۵
 علی پاشا وزیر ۴۳۷
 علی پاشا (حاکم ارض روم) ۴۶۴
 علی پاشا (حاکم مرعش) ۳۵۲- ۳۵۳
 علی ثانی ۸۱
 علی سلطان قاتی اوغلی ۱۸۲
 علی سلطان تکلو ۱۶۶- ۱۷۷
 علی عادل شاه ۸۱
 علی قاری (عماد الدین-) ۴۶۵
 علی کیا ۱۰۲
 علی بن ابی طالب ۲۲-۳۱-۳۳-۳۶- ۳۸
 ۴۰- ۴۵- ۶۷- ۱۰۹- ۱۳۰- ۱۶۳
 ۱۶۹- ۲۰۳- ۲۰۸- ۲۱۳- ۲۱۸- ۲۲۹
 ۲۴۳- ۲۵۰- ۲۷۹- ۲۸۶- ۲۹۰- ۲۹۲
 ۲۹۶- ۲۹۶- ۴۵۵- ۴۵۸- ۴۶۱- ۴۶۷
 ۴۷۴
 علی بن حسین (ع) ۱۰۲- ۱۰۸
 علی بن عبدالعالی ۹۸
 علی بن موسی الرضا ۵۱- ۵۲- ۲۱۰
 علیشیر (امیر-) ۲۲۰
 علیقلی خان شاملو ۱۶
 عماد شاهیان ۸۰- ۸۱

- فرانسوای اول ۱۴۲-۱۴۳-۱۴۶-۱۴۸-۱۸۸
فرانسویان ۱۸۸
فرخ بیک ۳۵۲-۳۷۲-۳۷۷
فرخ شروان شاه ۱۶۵
فرخ‌زاد بیک ایشیک آقاسی ۱۹۸-۲۸۲-۲۸۵
فردیناند دوتریش ۱۴۴-۱۴۹
فضه ۲۲۱
فرمون ۱۵۳-۱۵۸
فرنکی (کفار-) ۲۲۶
فرنکیان بی‌ایمان (ترکان عثمانی) ۲۰۵
فرهاد پاشا ۱۴۲-۳۵۰-۳۳۶
فرهاد قنوز ۳۵۲
فریدون (پادشاه باستانی) ۶۰۶
فولاد سلطان ۳۱۳
فیروز ساسانی ۱۷۳
فیل پاشا ۱۵۵
- ﴿ق﴾
- قاپودان پاشا اروج علی ۴۴۹-۴۵۰
قاپودان پاشا علی مؤذن زاده ۴۴۹-۴۵۰
قاسطین ۲۲۳
قاسم پاشا (سردار ترك) ۱۴۴
قاسم پاشا چرکس دفتردار ۴۴۷
قاسم قانونی (مولانا-) ۵۹
قاضی احمد غفاری ۱۰۳-۱۷۳-۳۵۱-۳۵۴
قاضی بیضاوی ۷۸
قاضی جهان قزوینی ۴۵-۶۲-۷۵
قاضی محمد کاشی ۶۲
قاضی محمود ۱۱۱
قایتمش خان خنلو ۱۷۷
قباد ساسانی ۱۷۳
قپودان طرغود ۱۴۸
- قتلق فولاد خان ۳۱۹
قندوی ۲۲۸
قرالوس ۱۸۴-۱۸۸
قراخلیفه ۱۸۷
قرا سلطان شاملو ۵۳
قراقوینلوویان ۵۹
قرا محمد چیک ۱۰۴
قرال فرانچه ۴۵۴
قرال فرنکه ۱۸۸
قرال نمچه ۴۵۵
قرچقای خان ۱۶
قریش (قبیله-) ۲۲۰
قزاق سلطان ۵۵-۵۸
قزلباش ۲۷-۲۹-۴۵-۴۶-۱۰۴-۱۳۹-۱۵۴
۱۵۹-۱۶۶-۱۶۸-۱۸۹-۱۹۳-۱۹۷-
۱۹۸-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۵-۲۳۸-۲۳۹-
۳۱۶-۴۵۸-۴۵۹
قطب‌الدین رازی ۱۰۰
قطب شاهیان ۸۰-۸۱
قلماق (طوایف-) ۲۱۰
قلندران ۲۱۴
قلیچ ۴۵۰ (-اروج علی)
قمریک ۱۸۳
قوام‌الدین بغدادی (استاد-) ۲۶
قوام‌الدین مرعشی (سید-) ۱۰۲
قوم لوط ۲۲۶
قیاس‌السلطان ذوالقندر ۱۵۵
قیتماس ۱۹۳
قیس بن سعد ۲۱۷
قیصر (سلطان سلیمان) ۱۶۹

«ک»

- کاپلو ۱۴۶
 کاتبی (= سیدعلی قبودان) ۳۰۵
 کاتبی رومی (= سیدعلی قبودان)
 کاتبان (جماعت -) ۲۵
 کاترین دومدسی ۱۸۸
 کاتولیکها ۱۸۸
 کارکیا (دودمان -) ۱۰۲
 کارکیا سلطان حسن ۱۰۲
 کارکیا سید علی ۱۰۲
 کاس خواجه ۱۱۵
 کاشفه (دختر سلطان سلیمان) ۳۴۱-۲۵۳
 کاغد فروشان (جماعت -) ۲۵
 کامران ۱۰۵
 کامران (میرزا -) ۲۳۲-۲۳۱-۴۵
 کاوس (حاکم کجور) ۱۷۳
 کرار غیر فرار ۳۸ (= علی بن ابی طالب)
 کرد، کردان ۱۹۸-۱۵۹
 کسکن قراسلطان ۲۷
 کفار انگروس ۱۵۲
 کفار چرکس ۱۷۱
 کفار گرجی، کفره گرجستان ۱۹۱-۱۳۰
 کلود دو فرانس ۱۸۸
 کلهر (ایلات -) ۱۸۴
 کلیم الله شاه ۸۰
 کمال رئیس ۳۰۴
 کمال الدین مرعشی (سید -) ۱۰۲
 کمربیک افشار ۱۳۴
 کوچم خان ۲۱۰
 کوچونجی ۱۹۴-۲۷
- کورحسن یساول باشی ۱۲۱-۱۲۹
 کورشاخرخ ۱۵۵
 کورشاه علی قوریساول ۱۲۱
 کولونا (مارکو آتوان) ۴۴۹-۴۵۰
 کیاجلال متمیر ۱۰۲
 کیاخور کیاطالقانی ۱۰۲-۱۰۳
 کیارستم ۱۲۱-۱۲۳-۱۳۰
 کیومرث پسر بهمن ۱۷۳
 کیومرث پسر بیستون (ملک جلال الدوله) ۱۷۳
 کیومرث پسر کاوس ۱۷۳-۱۷۵-۲۴۱
- «ک»
- کاوباره (= جیل) ۱۷۳
 گرجیان ۱۹۷
 گودرز ۲۹۳
 گوگجه سلطان قاجار ۱۸۱
- «ل»
- لات ۲۱۷
 للامصطفی پاشا ۳۵۲-۴۰۱-۴۴۸-۴۴۹
 لوالت ۱۴۸
 لشکر خوارج (= ترکان عثمانی) ۲۱۶
 لشکر عثمانی ۲۳۴
 لوتر (مارتین -) ۱۴۳
 لوسین بووا ۴۶
 لوط (قو -) ۲۲۶
 لومی دوم ۱۴۳-۱۴۴
 لئون دهم (پاپ -) ۱۴۲-۱۴۳
- «م»
- ماتیاس کورون ۱۴۴

- مارتین لوتر ۱۴۳
 مارتینوزی ۱۴۸-۱۴۷
 مارقین ۲۲۳
 مارکوا آنتوان کولونا ۴۴۹
 مارکوا آنتونیو براگادینو ۴۴۹
 مارگریت دومدیسسی ۴۴۷-۱۸۸
 ماکسی میلین ۱۴۹
 مالک اشتر ۲۲۷-۲۱۷
 مالک بن زهیر ۲۱۷
 مجلدان (جماعت) ۲۵
 محمد (پسر سلطان سلیمان) ۳۴۱-۱۴۵
 محمد (نوه سلطان سلیمان) ۳۴۲-۱۹۸
 محمد آقا (مهماندار) ۳۵۷، ۳۵۱
 محمدا (امیر) ۱۸۷
 محمد بیک (سفیر ترک) ۴۴۷
 محمد بیک (حاجی) ۹
 محمد باقر (امام) ۱۰۸
 محمد پاشا ۱۶۹
 محمد پاشا وزیر ۴۳۷-۴۰۱-۳۹۸-۳۸۴
 محمد خان تکلو (شرف الدین اوغلی) ۵۵-۵۳-
 ۲۵۹-۲۱۶-۲۱۵-۱۵۶-۵۹-۵۷
 محمد شاه بهمنی ۸۰
 محمد میرزا (پسر شاه طهماسب) ۲۵۹-۶۱-۵۹-
 ۲۷۲
 محمد اصفهانی (مولانا) ۶۴
 محمد تبریزی (جلال الدین) ۶۲
 محمد خفری (شمس الدین) ۶۷
 محمد خدا بنده (- شاه محمد صفوی) ۱۶-۱۳-
 ۵۹-۶۱-۲۵۹-۲۷۲ (رک :
 محمد میرزا)
 محمد بیک ذوالقدر ۱۳۶
- محمد ذوالقدر اوغلی ۱۵۵-۱۶۳-۱۶۷-
 ۱۸۱-۱۶۸
 محمد بیک شاملو ۱۴۰
 محمد شیرازی (مولانا) ۱۰۴
 محمد صقلی (صدر اعظم عثمانی) ۱۴۹-
 ۴۴۸-۴۵۰
 محمد سلطان طالش ۱۷۷
 محمد بن عبدالله (س) - محمد مصطفی ۲۳-
 ۲۹-۳۳-۱۰۹-۱۱۵-۱۱۸-۱۲۳
 ۱۴۰-۲۰۳-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۳-
 ۲۱۸-۲۲۰-۲۲۶-۲۳۴-۲۳۸-
 ۲۶۴-۲۶۵-۲۷۸-۲۸۲-۲۹۵-
 ۲۹۶-۳۰۸-۳۴۰-۳۵۶-۳۶۶-
 ۳۶۱
 محمد بن عبدالله المهدی ۶۵
 محمد کججی (غیاث الدین) ۵-۳
 محمد المهدی صاحب الزمان ۲۰۳
 محمد بیک موصولو ۱۷۸
 محمد باقر میرزا ۱۰۵
 محمد بیرام خان ۵۶
 محمد حیدر ۲۲۰
 محمد مفید مستوفی ۱۷
 محمد مهدیا (سید) ۲۹۵
 محمد یوسف (میر) ۷
 محمود (ملا) ۱۰۹
 محمود آقا قاپوچی ۳۵۴
 محمود بیک ۲۹۵
 محمود خان افشار ۱۸۶-۱۸۱-۱۷۷
 محمود سلطان اوزبک ۲۷
 محمود چرکس ۳۵۲
 مختلی ۲۵۴ (- مصطفی پسر سلطان سلیمان)

ملك بیستون ۱۱۶	مذهبان (جماعت) ۲۵
ملك جمشید ۱۰۴	مراد چهارم (سلطان عثمانی) ۱۵۷
ملك جهانگیر ۱۱۳	مراد سوم ۴۵۱-۴۷۲-۴۷۶-۴۸۲ تا ۴۸۶-۴۹۱
ملك دیوانه (= ملك محمد رستم‌داری)	مراد رئیس ۳۰۴-۳۰۵
ملك سلطان بوسعید ۱۱۳-۱۱۵-۱۱۶	مرتضی (= علی بن ابی طالب)
ملك عنبر حبشی ۸۱	مرتضی ثانی ۸۱
ملك كاوس ۱۱۶	مروان الحکم ۲۰۷
ملك کیومرث بیستون ۱۱۳-۱۷۳	مروانی ۲۲۸
ملك کیومرث (حاکم کجور) ۱۷۳-۱۷۵	مریم بیگم ۱۳-۱۵-۱۸-۱۰۵-۱۰۶
ملك کیومرث (حاکم نور) ۱۷۳	مستمع خلیفه ۶۸
ملك محمد رستم‌داری ۱۱۳	مسیح (خواجه) ۱۰۵
ملا عبدالله ۱۱۱	مسیحیان ۴۵۰
ملوك رستم‌دار ۱۱۶	مصطفی (پسر سلطان سلیمان خان) ۱۹۸-
ممالیک ۱۴۲	۲۵۳-۲۵۴-۲۶۱-۳۴۱-۳۴۲-۳۶۴-
منصور عباسی (خلیفه) ۲۲۹	۳۶۵-۴۰۵
منصور لاهیجی ۱۰۴-۱۲۲	مصطفی بیک (والی طرابوزان) ۱۹۷
منصور ۳۰۰	مصطفی پاشا ۱۴۸-۳۵۰-۴۲۷-۴۸۳
منگلی گرای خان ۱۵۸	مصطفی فیض ۵۰۷
موالیان ۲۳۶	مصلح‌الدین سعدی شیرازی ۳۶۸
موسی پیغمبر ۴۲-۲۲۱-۴۸۷	مظفر زیدی ۴۴۸
موسی سلطان ۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰	مظفر سلطان ۶۲-۱۰۳-۱۶۱
مولای حسن ۱۴۵	معاویه ۲۰۷-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۸-۲۳۳
مونتگومری (کنت دو-) ۱۸۸	معصوم بیک صفوی ۱۰۴-۱۲۲-۱۳۳-۱۶۵-
مؤید بالله ۱۰۸	۱۸۲-۲۴۰-۲۵۶-۳۵۱-۴۴۲
مهاجر ۳۰	معصومه = فاطمة الزهراء (حضرت) ۷۵
مهر جمال ۱۱	معین‌الدین شیخ شبلی ۵۰۶
مهدویه ۶۷	مغولان ۵۹
مهدی کیا (سید) ۱۰۲	مقداد اسود ۲۱۷-۲۲۷
مهین بانو (= سلطانم) ۶۷-۷۵-۷۷-۳۴۳	مقزود بیک قورچی ۷۱
میرابو تراب ۲۳۸	ملاحظه ۲۳۶
میرسید شریف ۳۵۲	ملك اشرف ۱۱۶
میرسیدعلی تبریزی ۴۶	ملك بهمن ۱۱۶-۱۷۳

- میرطوطی ۲۳۸
میرمیران ۱۶۸
میرزا کافی ۳۸۷
- «ن»
ناصری ۲۳۴-۲۲۸
ناکین ۲۲۳
نجم‌ثانی (= یاراحمد خوزانی) ۲۷
نرسی (پسر جاماسب) ۱۷۳
نصرالله فلسفی ۱۷
نصرانی ۲۲۸
نصوح ۲۴۲
نظام‌شاه (نظام‌الدین برهان‌شاه) ۱۷۸
نظام‌شاهیان ۸۱-۸۱-۶۷
نظر سلطان ۱۹۳
نعمان بن ثابت (رك: امام اعظم ابوحنیفه)
نقاشان (جماعت) ۲۵
نکودری ۵۷
نمرود ۱۵۸-۱۵۳
نواب‌اعلی (= شاه‌طهماسب)
نواب علی‌بن آشیانی (= شاه‌طهماسب)
نوخ (ص) ۲۱۰-۲۲۰-۲۲۱
نوزیلزوف ۴۴۸
نیکلادزینی ۱۴۹
- «و»
وامبری (مستشرق) ۳۰۵
ورده گرجی ۲۹۹
وصفی دواتدار (ملا) ۷
ولی‌بیک‌یساول باشی ۳۵۳-۴۰۹
ولیعقی بیک‌شاملو
ونیرو ۴۴۹-۴۵۰
ونیزیان ۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۸۳
ویلیه دولیل‌آدام ۱۴۳
- «ه»
هاشم (جد پیغمبر) ۲۰۳
- هامرپور گشتال ۳۵۳-۳۵۴-۳۵۰-۳۵۷
هارون (برادر موسی پیغمبر) ۴۲
هانری دوم ۱۴۸-۱۸۸-۱۹۳
هانری سوم ۱۸۸
هانری چهارم ۱۸۸ (= هانری دوناواری)
هانری هشتم ۱۴۲
هراتیان ۲۷
هربارت ۴۸۲
هزاره ۵۷
هلالی جغتایی ۲۷
همایون‌شاه (معزالدین محمد) ۴۵-۴۷-
۴۹-۵۱-۵۳-۶۰-۶۳-۶۸-۷۵-
۸۲-۲۳۰-۲۳۲-۳۰۵-۳۰۶-۵۰۴
هندال (میرزا) ۴۵۲
هندیان ۴۶
هود ۲۱۰
- «ی»
یا جوج ۴۰۱
یاراحمد خوزانی (= نجم‌ثانی) ۲۷
یتیمان تبریز ۱۶۷
یحیی ۱۰۸
یحیی (شاعر ترك) ۲۵۴
یحیی اوغلی تكلو ۱۵۴
یحیی محمد سیاح ۴۸۴
یزدان بخش ۱۱۶
یزید بن معاویه ۹۱-۲۰۷-۲۱۴-۲۳۳
ینی‌چری، اینگیجریان ۱۴۴-۱۴۹-۳۱۴-
۳۴۲-۳۵۰-۳۶۰-۳۸۴-۳۹۹-۴۰۱
۴۵۹-۴۷۷-۴۸۴-۴۹۰
یولقلی سلطان ذوالقدر ۱۰۴-۱۲۲-۱۲۳
یوسف پیغمبر (ص) ۳۰-۴۱-۴۶۸-۴۹۲
یوسف عادل‌شاه ۸۰
یوسف مودود (استاد) ۵۹
یهودیه، یهود ۲۱۳-۲۱۴-۲۲۶

فهرست اماکن

آمد ۱۸۳
 آناتولی ۱۶۲-۲۵۴-۳۴۲-۳۵۰-۳۶۰-
 ۳۸۴-۳۹۹-۴۰۲-۴۴۰
 ابهر ۴۵-۱۵۵-۱۶۲
 احد (کوه) ۲۹
 احمدنکر ۶۵-۶۷-۸۰-۸۱
 اخلاط ۱۵۶-۱۶۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-
 ۱۹۷-۱۹۸
 ادرنه ۳۰۵-۳۱۸-۴۵۱-۴۵۷-۴۵۸
 اراک ۱۵۴
 ارجیش ۱۵۷-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۷-۲۷۵
 اردبیل ۱۰۳-۱۶۵-۱۶۷-۲۵۰-۲۵۲
 اردکان ۴۵۸
 اردهان ۲۹۹-۳۶۰
 ارزنجان ۱۶۷-۱۷۵-۱۸۳-۱۸۴-۲۴۱
 ارض روم (ارزروم) ۲۳-۱۸۲-۱۸۴-
 ۱۹۷-۱۹۸-۲۴۱-۲۴۵-۲۵۵
 ۲۷۵-۲۸۴-۳۰۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۹۳-
 ۳۹۹-۴۲۳-۴۵۷-۴۶۴
 ارگلی ۲۵۳-۳۴۲
 ارلو ۱۴۹
 ارم ۲۶۵

آ

آب (= بسفر) ۴۴۰
 آب (= جیحون) ۳۱۵
 آب آمویه ۲۱۰
 آب شوشتر ۱۸۶
 آب فرات ۲۳۳
 آب کر ۱۶۷
 آب گنگه ۴۵
 آذربایجان ۳-۲۳-۱۵۲-۱۵۴ تا ۱۵۶-
 ۱۵۹-۱۶۰-۱۷۵-۱۷۷-۱۸۴-۱۸۹-
 ۱۹۰-۱۹۳-۱۹۵-۲۰۵-۲۱۰-۲۱۴-
 ۲۳۴-۲۳۵-۲۴۶-۲۶۲-۳۵۷-۴۸۴-
 ۵۰۶-
 آزوف (بندر) ۱۶۶-۴۴۸
 آستانه ۱۵۴
 آستانه رضوی ۴-۱۱-۱۶۸
 آستانه علیّه (= باب عالی) ۳۱۲
 استراخان ۴۴۸
 آقشهر ۱۸۴
 آقچه قلعه ۱۹۳
 آلبانی ۴۵۰
 آلتون قلعه ۲۵۸
 آلمان ۱۴۲-۴۸۲

- اروپا ۱۴۲-۱۴۶-۱۴۸-۱۸۸-۴۵۰
ارومی ۴۶۵
اسپانیا ۱۴۲-۱۴۳-۱۴۷-۴۴۸-۴۵۰
۴۸۳
استانبول (= استنبول = اسلامبول) ۱۴۸-
۱۵۴-۱۵۷-۱۸۳-۲۰۵-۲۳۴-۲۳۵-
۴۴۵-۴۴۷-۴۵۸-۴۸۴
استراباد ۲۷
استنبول (رك: استانبول)
استیری ۱۴۴
اسلامبول ۲۰۵-۲۱۲ (رك: استنبول ،
استانبول)
اسلاوی ۴۵۲
اشکنبر (بیلاق) ۱۶۶-۱۷۷
اشکور ۱۰۳
اصطبل ۲۰۷-۲۳۶ (رك: استنبول ،
استانبول ، اسلامبول)
اصفهان ۱۰-۵۸-۱۶۸-۱۷۵-۱۸۵-
۱۸۶-۱۹۱
اطریش ۱۴۲-۱۴۴ تا ۱۴۸-۱۵۷-۴۴۷-
۴۵۷-۴۵۸-۴۸۴
افرنج ۱۵۲
افریقا ۴۵۰
افغان ۲۳۲
افغانستان ۳۰۵
اقلیم پارس ۹۸
اقیانوس هند ۱۴۹-۳۰۴
الباق ۱۹۷
الجزیره ۱۴۳-۱۴۷ تا ۱۵۰-۴۴۹-۴۵۰-
۴۵۱
اماسیه ۲۵۶-۲۹۸-۳۷۰-۳۷۲-۳۷۴-
۳۷۷-۳۸۳-۳۸۵-۳۹۵-۴۰۱
- امام‌زاده سول علی ۱۵۴
اموك ۱۹۷
انتهجان ۳۳
انگرومن (= هنگری = مجارستان) ۱۵۲-
۴۵۵
انگلستان ۱۴۲-۱۸۸
اوجان ۱۶۱
اوج کلیسا ۱۶۷
اودرا (رود) ۴۸۴
اورانا ۱۴۶
اوشنی ۴۶۵
اولنگه‌جام ۲۱۰
اهر ۱۸۰
ایاصوفیه ۳۲۹-۴۵۱
ایران ۴۶-۵۰-۶۵-۶۷-۶۸-۷۹-۱۰۲-
۱۰۳-۱۲۲-۱۴۲-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۲-
۱۵۴-۱۵۵-۱۵۷-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۲-
۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۴-۲۱۰-۲۲۶-
۲۳۰-۲۳۳-۲۵۳-۲۵۹-۳۰۵-۳۱۴-
۳۱۶-۳۲۴-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۶-۳۵۴-
۳۵۴-۴۴۷-۴۵۷ تا ۴۵۹-۴۶۵-۴۸۴
ایروان (= چخورسعد) ۱۵۷-۱۹۷-
۳۵۱-۳۵۲-۳۸۵-۴۸۴
ایطالیا ۱۴۳-۱۴۵ تا ۱۴۷-۱۸۸
ایطالیای جنوبی ۱۴۳
«ب»
باب‌بفر ۱۴۷
باب‌عالی ۱۴۵-۱۶۶
باخرز ۶۱
بارگیری ۱۹۷
بازار امیرچقماق ۱۷
بازارچای (بیلاق) ۱۹۸

بلگراد (= بلغراد) ۱۴۲-۱۴۴-۱۵۲	باش آچق ۲۹۹
۴۸۴-۴۴۷	باش سرخان ۱۶۱
بمبئی ۹۸	باغ چهارباغ ۶۰
بندرسوئز ۳۰۴	باغ سعادت آباد ۳۵۲-۳۵۳
بندماهی ۱۹۷	باغ شاهی ۶۰
بود ۱۴۴-۱۴۶-۱۴۹	باغ عیدگاه ۵۸-۶۰
بورسا ۲۵۴-۳۴۲	باغ عیش آباد ۱۶۸-۱۸۰
بولونی ۱۸۸	باقا ۴۴۸
بهمهان ۱۶۸	بای بورد ۱۸۲-۱۸۴-۳۸۴
بیت العتیق ۳۰۳	بتلیس (= بدلیس) ۱۵۵-۱۵۸-۱۸۲
بیت الله الحرام ۱۹۵-۱۹۶-۲۶۴-۲۸۳	۱۸۴
۲۹۵-۳۳۵-۳۴۶-۴۶۵	بیج (ولایت-) ۴۶۹-۴۷۰
بیت معظم (رك: بیت الله الحرام) ۴۲۰	بحرازه ۱۴۵-۱۴۶
بیجاپور ۸۰-۸۱	بحراحر ۱۴۶-۳۰۴-۴۸۳
بیپس ۱۰۲-۱۰۵-۱۲۰-۱۲۲	بحیره وان (رك: دریاچقوان)
بیپیش ۱۰۲-۱۰۳-۱۲۰-۱۲۵-۱۵۶	بخارا ۲۷-۳۱۳-۳۱۵-۳۵۴
«ب»	بخارست ۴۸۵
پاتراس ۱۴۵	بدخشان ۱۶۸-۳۰۷
پادو ۴۵۰	برار ۸۰
پاریس ۱۸۸-۴۴۷	بردع ۱۸۴
پاسین ۱۶۷-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۷	بسفر ۱۴۷
پالاتا ۴۸۴	بشیک تاش ۱۴۷
پاوی ۱۴۳	بصره ۱۵۶-۲۴۱-۳۰۲-۳۰۴-۳۰۵
پشت ۱۴۶	بطایح ۳۰۲
پیه مونت ۱۸۸	بغداد ۴-۱۱-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۳-۱۶۸
«ت»	۱۸۴-۱۸۶-۲۱۵-۲۲۹-۲۳۵-۲۵۷
تاشکند ۳۳-۲۳۰-۳۱۳	۳۰۳-۳۸۰-۴۶۵
تبریز ۱۹-۲۰-۲۳-۳۰-۱۵۵-۱۵۲	بقعه اردبیل ۱۶۵
۱۵۶-۱۵۹ تا ۱۶۵ تا ۱۶۸ تا ۱۷۷ تا	بقیع ۲۹۵
۱۸۰-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۹-۲۰۳-۲۳۲	بلانق ۱۸۴
۲۳۴-۲۳۵-۲۵۰-۲۵۲-۳۵۷-۴۸۴	بلخ ۲۷-۳۳-۳۱۵-۳۵۴
ترانسیلوانی ۱۴۶ تا ۱۴۸ تا ۴۴۷ تا ۴۸۴	بلغراد ۱۵۲ (رك: بلغراد)

تربت خیرالبشر (قبرینمبر) ۳۰۳

ترجان ۱۶۷-۱۸۴-۳۸۴

ترشیز ۶۱

ترکستان ۳۳-۳۹-۵۰

ترکیه ۱۴۵

تفلیس ۵۰۶

تغز ۴۴۸

تلمسان ۱۵۰

تمسوار ۱۴۷-۱۴۸

تنکابن ۱۰۲-۱۱۳-۱۱۵

توپخانه ۲۵۴

توران ۵۰-۱۵۲-۱۷۲-۲۰۹-۲۱۲

تول ۱۸۸

تولم ۱۱۰-۱۲۴

تولون ۱۴۷

تونس ۱۴۵-۱۵۰

«ج»

جام ۲۷-۶۱-۱۹۴-۲۱۰

جبال عجم ۲۵۱

جیبیر ۸۰

جرون ۶۵

جزایر ۳۰۲

جزایر میوردک ۱۴۳

جزیره هرمز ۳۰۴

جیلان ۳۰۱

«چ»

چالدران ۱۸۱

چخورسعد (=ایروان) ۱۸۳-۱۹۳-۳۵۱

چراکسه (بلاد) ۲۱۰

چرنداب ۱۷۸

چلدر ۴۸۳

چمن‌وان ۱۵۷

چهل‌ستون قزوین ۱۰۵

چین ۳۶۲-۴۰۶

«ح»

حاجی‌ترخان ۴۴۸

حامری ۱۸۴

حیش ۲۷۵

حجاز ۱۰۷-۱۶۶-۵۰۵

حرمین مکرمین (=حرمین شریفین) ۲۵۷-

۴۳۹-۴۸۹-۴۹۸

حصارشادمان ۳۳

حصن کینا ۴۸۴

حلب ۱۴۲-۱۸۳-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۵+

۲۳۸-۳۰۵

حلق‌الوادی (=گولت) ۱۴۵-۴۵۱

حمام چهارباغ ۶۰

«خ»

خاندردسک ۱۸۴

خانقاه سلطان حسین بایقرا ۳۱

ختن ۲۰۹-۲۱۰

خراسان ۴-۱۱-۱۶-۲۳-۲۷-۲۹-۳۵-

۱۲۴-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰-۲۰۹-۲۱۰-

۲۱۶-۲۱۴-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۸-۲۵۱-

۲۵۹-۲۶۲-۳۰۵-۳۱۴-۳۱۵-۴۵۸-

۴۸۴

خرستیان (ولایت) ۴۵۵

خروات (ولایت) ۴۴۹-۴۵۲

خطا (ختا = چین) ۲۰۹-۲۱۰-۳۳۲-

۳۲۲-۴۲۸

خلخال ۸۶۳-۱۶۷

خلیج فارس ۳۰۴

خلیج لپانت ۴۵۰

خواجه خوشنام ۱۷۸

خوارزم ۲۱۰-۳۰۵

خواف ۶۱

خوشاب ۱۹۷

۴۱۴-۳۷۵-۳۶۰-۳۱۸	خوند ۶۵
-۴۲۰-۴۱۴-۲۳۵-۲۲۹-۲۲۶	خوی ۱۹۷-۱۸۱-۱۶۷
۴۴۳	خیابان ۶۰
دیار عرب ۲۲۹	خیبر (قلمه-) ۲۲۲
دیلمان ۱۲۸-۱۲۵-۱۱۶	«د»
دیو ۳۰۵-۱۴۶	دارالسلطنه تبریز (رك: تبریز) ۲۰-۱۹
«ذ»	دارالکفر اسلامبول ۲۳۴ (رك: استانبول)
ذوالقدریه (دیار-) ۱۹۲-۱۷۹-۱۶۲	دارالمرز ۱۱۶
«ر»	داویلی ۱۹۷
راگوز ۴۴۷	دربند ۱۶۵
رستمدار ۱۷۵-۱۷۳	دردان ۱۹۳
رشت ۳۰۱-۱۲۲-۱۱۰-۱۰۵-۱۰۲	درگزین (= درجزین) ۴۵۸-۱۶۳
رودس ۱۵۲-۱۴۳	دریا (= بسفر) ۴۴۳
رودسر ۱۳۳	دریای آدریاتیک ۱۴۵
روسیه ۱۴۲	دریای مدیترانه ۳۰۴
روضه حسین بن علی ۲۵	دریاچه وان ۱۹۷-۱۵۹-۱۵۶
روضه سیدالانام ۱۹۶	دزفول ۱۸۵-۱۶۸-۱۵۶
روم ۲۱۲-۲۰۲-۱۷۵-۱۵۴-۱۵۲-۸۲	دشت رشت ۳۰۱
-۳۵۳-۳۵۲-۳۳۲-۲۵۷-۲۳۰-۲۲۹	دشت قبیچاق ۲۱۰
۳۹۹-۳۶۲	دکن ۸۰
رومانی ۱۶۶	دمن (؟) ۳۰۵
رومایلی ۴۰۲-۳۸۴-۳۶۰-۲۵۴-۱۶۲	دن (رود-) ۴۴۷
رویون ۱۷۳	دنزریق ۱۸۴
زی ۱۶۸-۱۵۵	دولت آباد ۸۱
«ز»	دولت‌خانه ۳۵۷-۳۵۲
زابل ۳۰۵	دولت‌خانه قدیم ۳۵۱
زاوه ۶۱	دهلی ۳۰۷-۳۰۵-۸۰
زیرآباد ۲۷	دهنده ۱۰۴
«س»	دیاربکر ۱۹۰-۱۷۹-۱۷۵-۱۶۲-۱۵۸
ساری ۱۰۲	۳۹۹-۲۵۷-۲۰۵-۱۹۱
	دیارشرق ۲۷۵-۲۵۰-۲۳۹-۱۹۵-۱۵۲

ساعت چقوری (= چخورسعد) ۱۹۳-۳۸۵

«ش»

شاباتس ۱۴۲
 شام ۲۰-۱۶۲-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۹-۲۱۳-
 ۲۵۷-۴۹۰
 شیرغان ۳۳
 شبستر ۱۷۹
 شرق (= ایران) ۲۰۰-۲۰۱
 شروان ۱۳-۲۳-۱۰۶-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-
 ۱۹۰-۴۸۳-۴۸۴
 شکی ۱۶۷-۱۸۴-۲۱۵
 شم‌غازان ۱۶۰-۱۶۶-۴۸۴
 شوشتر ۱۶۸-۱۸۶
 شهرزور ۱۵۵-۱۶۹-۴۸۴
 شهرسبز ۳۱۳
 شهرهرمز ۳۰۴
 شمسوار ۱۱۳
 شیراز ۱۰۴-۱۵۶-۱۶۸-۱۸۵
 شیروانات ۱۸۴

«ص»

صفا ۲۱۵-۲۱۶-۲۷۵-۴۴۸

«ط»

طارم ۱۶۳
 طبرستان ۱۷۳-۲۱۰
 طرابزون ۱۹۷
 طرابلس غرب ۱۴۸-۲۱۵-۴۸۳
 طسوج (قصبه-) ۲۲۳
 طمسوار (= تمسوار) ۴۵۲
 طوس ۲۷

«ع»

عادل‌جواز ۱۵۹-۱۶۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-
 ۱۹۷
 عجم (دیاب-) ۲۷۵
 عدن ۱۴۶-۲۷۵-۴۹۰

۳۹۳

ساووا ۱۸۸

ساوه ۱۶

سبا ۴۰۸

سبزوار ۵۴

سجستان ۲۰۹

سرای‌فرهاد ۶۱

سربستان ۱۴۴

سرحدظلمات ۲۷۵

سرخیابان ۶۰

سعیدآباد ۱۶۱

سفسین ۲۹۲

سقیفه بنی‌ساعده ۲۲۲

سکت (= سکتوار) ۱۴۸-۱۴۹-۴۴۷-۴۵۴

سلطانیه ۴۵-۶۵-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۲-۲۴۱

سلماس ۴۸۴

سلیمانیه ۳۲۹-۳۳۰

سلیمیه (مسجد-) ۴۵۱

سلیمیه (مسجد-) ۱۴۲

سمرقند ۳۳-۱۹۵-۲۵۱-۲۹۲

سن‌المو ۱۴۸

سند ۲۷۵-۳۰۷-۳۱۱

سن‌صوفی ۳۲۹

سوخو ۴۸۳

سوریه ۱۴۲

سوئز (بندر-) ۳۰۴

سیاه‌رود ۱۰۴

سیستان ۴۶-۵۷

سی‌سک ۴۸۴

سیسپیل ۱۴۳-۱۴۸

سیواس ۱۸۲-۱۸۴

- عراق ۲۳-۱۲۴-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-
 ۱۶۷-۱۸۴-۱۸۶-۲۱۰-۲۱۴-۲۳۴-
 ۲۶۲-۳۲۳-۳۲۸
 عراق (کشور) ۱۸۷
 عراق عجم ۱۶۱-۱۶۲
 عراق عرب ۱۵۶-۱۶۳-۲۹۵
 عراقین ۱۵۸
 عربستان ۱۴۶-۳۰۵
 عمان ۳۰۴
 عین‌طاب ۱۶۷-۱۷۹
- «غ»
 غرستان ۲۱۶
 غزنین ۴۶-۲۳۲
 غور (ناحیه-) ۲۱۶
 غوریان ۶۱
- «ف»
 فارس ۲۳-۱۲۴-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۸-
 ۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۲۰۹-۳۳۴
 فاماگوستا ۴۴۹
 فدک ۴۳-۲۲۳
 فرات (شط-) ۱۸۴
 فرانجه (=فرانسه) ۴۵۲
 فرانسه ۱۴۲-۱۴۸-۱۸۸-۱۸۹-۳۴۱-
 ۴۴۷-۴۵۲-۴۸۲-۴۸۳
 فرننگ، فرننگستان ۱۸۸-۱۸۹-۲۲۶-
 ۲۳۰-۳۵۲-۴۶۴
 فوشنج ۶۱
 فومن ۱۰۴
 فیروزکوه ۱۰۲
- «ق»
 قات ۱۴۶
 قارس ۱۶۷-۲۰۰-۲۹۹
 قافزان ۶۸۵
- قاندلوجمنی ۱۹۸
 قبرس ۴۴۸-۴۵۰
 قپلان کوه (گدوک-) ۱۶۱
 قراباغ ۱۶۵-۱۶۹-۱۸۴-۴۸۴
 قرامان ۱۶۲-۱۶۶-۱۸۲-۱۹۲-۳۵۰-
 ۳۶۰-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۹-۴۰۲-۴۰۱
 قرشی ۳۱۳
 قرم (= کریمه) ۴۴۸
 قرون (= کورون) ۱۴۵
 قره بغداد (= ملداوی) ۱۴۶
 قره حصارشرقی ۴۱۸
 قزل‌دیه ۱۹۱
 قزوین ۱۶-۴۷-۶۲-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-
 ۱۳۷-۱۵۵-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۷-۱۷۵-
 ۱۸۵-۱۹۱-۲۵۹-۳۵۱-۳۷۱-
 قسطنطنیه ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۰-۱۹۶-
 ۴۴۰-۴۴۷-۴۴۹-۴۵۱-۴۸۲-۴۸۴
 قصبه‌طسوج ۳۲۳-۳۲۸
 قطیف ۳۰۴
 قلعه احتمور ۱۵۹
 قلعه‌اخلاط ۱۹۷-۱۹۸-۲۷۵
 قلعه‌ارجیش ۱۵۷-۱۵۹-۱۹۸
 قلعه‌ارلو ۱۴۸
 قلعه‌اصطخر ۱۳۵-۱۳۶
 قلعه‌ارض روم ۱۸۲-۱۹۲
 قلعه‌الموت ۴-۸-۱۶۹
 قلعه‌امک ۱۵۹
 قلعه‌اینک ۱۵۹
 قلعه‌بارگیری ۱۹۸
 قلعه‌بای‌برد ۱۵۹-۱۸۳
 قلعه‌بدلیس ۱۵۹

- قلمه بیات ۱۶۸
 قلمه بیدار ۹۲
 قلمه بیدکار ۱۵۹
 قلمه تانا (= دوتیس) ۱۴۸
 قلمه توان ۱۵۹
 قلمه توتوم ۱۹۲
 قلمه جات ۱۸۶
 قلمه حرم ۱۵۹
 قلمه حله ۱۵۹
 قلمه خزار ۳۱۴
 قلمه خبیر ۲۲۲
 قلمه دبوسی ۳۱۴
 قلمه دزکوه بختیاری ۱۸۶
 قلمه دمه درگزین ۱۵۶
 قلمه دوتیس (= تانا)
 قلمه دون ژوان ۴۵۱
 قلمه دیونی ۴۸۲
 قلمه رسنی ۱۵۹
 قلمه ستوره ۱۵۹
 قلمه سرلکان ۱۹۱
 قلمه سماوات ۱۵۹
 قلمه سن المو ۱۴۸
 قلمه سولاپور ۹۱-۸۸
 قلمه سوموسکو ۴۸۲
 قلمه شوستر ۱۸۶
 قلمه فونیود ۴۸۲
 قلمه قارص ۲۹۹-۱۸۲-۱۸۱-۱۶۷
 قلمه قرشی ۳۱۴
 قلمه قهقهه ۱۶۹-۱۳۶-۱۰۵-۱۰۴-۸-۴
 قلمه کالو ۴۸۲
 قلمه کجور ۱۷۳
 قلمه کرمنه ۳۱۴
 قلمه کش ۳۱۴
 قلمه کوفین ۳۱۴
 قلمه کوکبان ۴۴۸
 قلمه که کو ۴۸۲
 قلمه مریوان ۱۶۹
 قلمه نور ۱۷۳
 قلمه وان ۱۴۷-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۶
 قلمه وان ۱۶۷-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۷-۲۱۵-۲۳۳
 قلمه هفت برج ۲۵۴
 قلمه یزدخواست ۱۶۸
 قلماق (کشور) ۲۱۰
 قم ۷۵-۱۶۸-۱۸۵-۱۹۱
 قندهار ۴۶-۲۳۱-۲۳۲
 قوقه ۱۴۶
 قونیه ۳۵۰-۳۵۱-۳۶۹
 قیصریه ۱۴۲
 «ك»
 کابل ۴۶-۲۳۲-۳۱۱
 کاتو کامبریز ۱۸۸
 کارنیول ۴۸۲
 کاروان سرای بیگم ۱۶
 کاشان ۶۵-۹۸-۱۶۸-۱۹۱
 کالابریا ۱۴۸-۴۵۰
 کاله (بندر) ۱۸۸
 کبودترجان ۱۸۲
 کبودگنبد ۱۵۵
 کجج (= کجوجان) ۳
 کجور ۱۱۳-۱۱۶-۱۷۳
 کر بلا ۶۷-۳۲۳
 کردستان ۱۵۸-۱۶۷-۱۶۸-۱۹۱-۲۳۵

گولت (= حلق الوادی) ۱۴۵	کرشو ۶۱
گروه (بندر-) ۶۵	کرمان ۴-۵۷-۱۲۴-۱۶۶-۱۸۱-۱۸۴-
گیلان ۱۳-۲۳-۶۲-۶۵-۱۰۲ تا ۱۰۵-	۲۳۴
۱۰۷-۱۱۳ تا ۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰ تا ۱۲۵-	کره (= کرج) ۱۵۵
۱۲۸-۱۳۰-۱۳۳-۱۶۱-۱۷۳	کسگر ۱۰۴-۱۲۰-۱۲۱
گیلان ۱۰۵	کعبه ۷۳-۲۲۳-۲۳۲-۲۳۸-۳۰۷-۳۴۵-
گیلان بیه‌پس ۱۰۲-۱۲۸-۱۲۹	کفه (= کافا) ۱۶۶
گیلان بیه‌پیش ۱۰۲-۱۰۵	کلدستاق ۱۱۳
گیورگیو ۴۸۵	کلکیت ۱۸۴
گیولا ۱۴۹	کماخ ۱۸۴
«ل»	کنعان ۳۰
لار (سواحل-) ۳۰۵	کواش ۱۹۷
لارناکا ۴۴۸	کوتاهیه ۳۵۰
لاغوش ۴۵۴	کوجسفهان ۱۰۳-۱۰۴-۱۲۱-۱۲۲
لاهیجان ۱۰۲-۱۰۶-۱۲۱-۱۲۵-۳۰۱	کوردس ۱۴۸
لیانت (خلیج-) ۴۵۰	کوفه ۲۱۳
لرستان ۴۸۴	کولپا (رود-) ۴۸۴
لندن ۳۰۵	کوه‌گیلویه ۱۶۶-۱۸۱-۱۸۶
لنگا ۱۰۸	کیسم ۱۲۱-۱۲۲
لهستان ۴۴۷-۴۵۸-۴۸۲	کیفی ۱۸۲-۱۸۴
لیماسول ۴۴۸	«م»
«م»	کازرگاه ۶۰
مارسی (بندر-) ۱۴۷	کجرات ۱۴۶-۳۰۵-۳۰۷
مارکیمی ۱۸۱	گرجستان ۱۶۵-۱۶۷-۱۸۴-۱۹۱ تا
مازندران ۱۱۳-۲۰۹-۳۵۲	۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۲۱۶-۴۸۳
مالت ۱۴۳-۱۴۸-۱۴۹	کزل‌دره ۱۶۷-۱۸۲-۱۹۷
مالواری ۱۴۶	کلبیرگه ۸۰
ماوراءالنهر ۲۷-۱۵۵-۱۹۴-۲۰۹-۲۱۰	کلکنده ۸۰
۲۲۹-۲۳۰-۳۰۵-۳۰۷-۳۱۱-۳۱۴	کنجه ۴۸۴
۳۱۵	گوراب اشکور ۱۳۳
متز ۱۸۸	گوراب تنکابن ۱۳۳
مجارستان ۱۴۲-۱۴۹-۴۸۴ (= انکروس)	گوزاب‌رانکوه ۱۳۳
محلّه خراب شام ۱۰۷	گوراب‌لاهیجان ۱۳۳

- محلوات ۶۱
 مدرسه سلطان حسین بایقرا ۳۲
 مدلی (جزیره) ۱۵۰
 مدیترانه (دریای) ۱۵۰
 مدینه ۲۲۳-۲۶۴-۲۸۳-۳۱۶-۳۴۶-۳۶۵
 مرعش ۱۶۷-۱۹۷-۳۵۲-۳۶۰-۳۸۴-۳۹۹
 مرقده امام ابوحنیفه ۱۶۳
 مرقده احمدجام ۶۶
 مرقده پیغمبر اکرم (ص) ۲۸۶
 مرقده حسین بن علی (ع) ۱۶۳
 مرند ۱۶۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰
 مرو ۳۰-۳۳
 مریوان ۱۶۹
 مزارشاهزاده حسین قزوین ۶۲
 مسجد اقصی ۲۶۴-۳۴۵
 مسجد امیر عماد (= مسجد میر عماد = مسجد میدان)
 مسجد جامع استانبول (= سلیمانیه) ۳۳۰
 مسجد جامع کاشان ۵۰۶
 مسجد سلیمیه ۱۴۲
 مسجد سلیمیه ۴۵۱
 مسجد شاهزادگان ۲۵۴
 مسجد شریف ۴۵۱
 مسجد میر عماد ۵۰۶
 مسجد میدان ۵۰۶
 مسجد نصریه ۶۲
 مسقط ۳۰۴
 مسکا (= مسکو) ۲۱۰
 مسین ۴۴۹
- مشکن (تومان) ۱۸۰
 مشهد ۱۲-۱۶-۲۷-۵۱-۶۱-۱۵۱
 مشهد علی (ع) ۱۶۳
 مصر ۶۵-۱۴۲-۱۶۶-۲۵۴-۲۵۷-۳۰۴
 ۳۰۷-۳۱۰-۳۹۰
 مقرب زمین ۴۶۶
 مقنیسیا ۴۸۲
 مکه ۳۰-۳۱۶-۴۵۱-۴۶۷
 ملازگرد ۱۸۴
 ملاطیه ۱۸۳-۱۹۷
 ملتان ۲۳۲
 ملداوی (= قره بغداد) ۱۴۶-۲۸۴
 مالک شرق ۱۵۸-۲۴۶-۲۷۵
 مندلی (= مندلیج) ۱۸۷
 موش ۱۸۱-۱۸۲-۱۹۷
 موصل ۱۵۶
 موهاکس ۱۴۳-۱۴۴
 مهران رود (محال) ۳
 مرویان ۴۵۸
 میانه ۱۵۵-۱۶۱
- ﴿ن﴾
 ناپولی دی رومانی ۱۴۶
 نادین ۱۴۶
 ناکسوس (جزیره) ۴۴۸
 نجف اشرف ۲۹۵
 نخجوان ۱۹۳-۱۹۸-۲۰۳-۲۰۵-۲۵۷
 نظنز ۳
 نمجه (= اطرش) ۴۵۳-۴۵۵
 نور ۱۱۶-۱۷۳
 نهر شاه اسماعیل ۲۹۵
 نیس ۱۴۷

۵۰۶-۲۵۹-۲۱۶-۱۵۵-۹۸	نیش ۱۴۴
هرمز (جزیره-) ۳۰۴	نیکوزیا ۴۴۸
هرمز (شهر-) ۳۰۴	«و»
هری ۳۰	والاشی ۴۸۴
هلاند ۱۴۳	والونا ۱۴۵
همدان ۱۲۲-۱۶۳-۱۶۸-۱۸۴-۱۸۵-	وان ۱۹۰-۱۹۳-۱۹۷-۲۳۳-۲۳۵-
۴۵۸-۱۹۱	۴۰۹-۲۴۱
هند، هندوستان ۹-۴۶-۴۷-۵۰-۶۵-	وردن ۱۸۸
۶۷-۶۸-۷۸-۸۲-۹۴-۱۴۲-	وسپریم ۴۸۴
۱۶۸-۲۲۹-۲۳۲-۲۷۵-۳۰۴-	وسطان ۱۵۶-۱۵۹-۱۹۷
۳۰۵-۳۰۷-۳۱۱-۴۲۸	ولایت بیج ۴۶۹
هنگری (= مجارستان) ۱۴۴-۱۴۶-۱۶۶	ولایت جیلان ۳۰۱
۴۸۴	ولایت عجم ۲۴۸
«ی»	ولایت عرب ۲۳۸
یانوه ۴۵۴	ولایت میانکال ۳۱۳
یثرب ۳۰-۴۰-۴۶۷ (= مدینه)	ولکا ۴۴۷
یدی‌قلعه ۲۵۴	ونیز ۱۴۵-۱۴۶-۴۴۷-۴۵۰-۴۵۸-۴۸۲
یزد ۱۷	۴۸۳
یمن ۱۴۶-۱۶۶-۲۱۵-۲۱۶-۴۴۸-۴۹۰	وین ۱۴۴-۱۵۷
بیلاق بازارچای ۱۹۸	«ه»
بیلاق قیدارنبی ۴۵	هرات ۴-۷-۱۶-۲۷-۳۰-۳۱-۵۳-۵۶-

فهرست کتب

- تحف سامی ۴۶-۵
 ترجمه هیئت قوشچی ۳۰۵
 تذکره شاه طهماسب ۳۵۳-۳۵۵
 تذکره دولتشاه ۶۷-۵
 تفسیر بیضاوی ۷۸
 تفسیر فاتحه کتاب ۹۸
 تکملة الاخبار عبدی ۵
 جامع مفیدی ۱۷
 جمع بین الصحاح ۲۲۰
 جهان آرا (تألیف قاضی احمد غفاری) ۲۴۱
 تاریخ جهان آرا
 جهانگیری (فرهنگ) ۲۴۱
 حاشیه بر الهیات ۶۷
 حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی ۶۷
 حبیب السیر ۹۸
 خطبه شمشیه ۲۲۲
 دانشمندان آذربایجان ۵
 رجال حبیب السیر ۹۸
 رساله انموذج العلوم ۶۷
 رساله چهل حدیث ۹۸
 رساله وهیه ۲۲۰
 رساله در احوال معاد ۶۷
 رساله در انشا ۶۷
 احسن التواریخ حسن روملو ۳۱۳-۳۵۴
 احسن التواریخ محمد فرید بیگ ۵-۷-۱۰-
 ۳۱-۳۴-۴۶-۷۵-۱۹۷
 اشارات ۱۰۰
 اکبر نامه ۴۶
 امیر اطوری دوم مفلو ۴۶
 برهان قاطع ۴-۱۰
 بوستان سعدی ۲۵۴-۳۶۸
 تاریخ ایران (تألیف سایکس) ۴۶
 تاریخ ایران (تألیف سرجان ملکم) ۴۶
 تاریخ ادبیات ایران ۴۶
 تاریخ جهان آرا ۵۰-۴۶-۷۵-۱۶۰-۱۷۴
 ۳۱۳-۳۵۳
 تاریخ بدلیم و دیلمستان ۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-
 ۱۱۴-۱۱۷-۱۳۴-۱۳۷-۱۴۱
 تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار) ۱۷۴
 تاریخ طبرستان (اردشیر برزگر) ۱۷۴
 تاریخ طبقات سلاطین اسلام ۸۱
 تاریخ عباسی ۱۰۶
 تاریخ عثمانی (هامرپور گشتال) ۳۵۲-۳۵۴
 تاریخ فرشته ۴۶-۶۵-۶۷-۶۸-۸۱
 تاریخ گیلان ۱۰۵
 تاریخ مازندران (تألیف مهجوری) ۱۷۴

- روضات الجنات ۹۸
روضات الجنان ۵
روضه الاحباب ۲۲۰
رياض السياحة ۱۵۹
ريحانة الادب ۹۸
شرح اشارات (از امام فخر رازی) ۱۰۰
شرح اشارات (از خواجه نصیر طوسی) ۱۰۰
شرح باب حادی عشر در کلام ۶۷
شرح تهذیب اصول ۶۷
شرح رساله جعفریه در فقه ۶۷
شرح سودی بر بوستان ۲۵۴
شرح سودی بر گلستان ۲۵۴
شرحین ۱۰۰
صحف اربعه ۱۴۳
صحیح بخاری ۲۲۵
عالم آرای عباسی ۴۸-۴۶-۱۷
فارسنامه ناصری ۱۶۹
فرهنگ جهانگیری (رک: جهانگیری)
فهرست زمباور ۸۱
قرآن ۲۷-۴۵-۲۰۳-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۸
۲۵۴
قصص الخاقانیة ۱۰۵-۳۵۴
کشاف ۲۲۱
گلستان ۲۵۴
لغت فارسی سودی ۲۵۴
مازندران و استرآباد (تألیف رابینو) ۱۷۴
مجالس المؤمنین ۶۷-۹۸-۱۷۴
مجله دانشکده ادبیات تبریز ۲۳
مجله یادگار ۴۶-۴۸-۵۲
مجمع الخواص ۳-۵-۲۶-۴۶
- مجمع الفصحاء ۴۶
مجموعه فارسی شارل شفر ۳۱۲-۳۴۷
محاکمات ۱۰۰
محیط ۳۰۵
مرآت ۳۰۵
مرآت الموجودات ۳۰۵
منتخب التواریخ ۴۶
منتظم ناصری ۳۴-۶۷-۸۱-۸۲-۳۲۴-
۳۲۷-۳۷۳-۳۵۸-۳۵۲
منشآت حیدرآباد و اوغلی ۱۴-۱۵-۱۸-۶۴-
۶۹-۷۲-۷۹-۱۰۱-۲۴۰-۲۴۴-
۵۰۵-۵۰۳
منشآت فریدون بیگ ۱۵۳-۱۹۳-۱۹۶-
۲۰۲-۲۳۹-۲۴۶-۲۴۹-۲۵۲-۲۵۸-
۲۷۰-۲۷۲-۲۸۳-۲۸۷-۳۰۰-۳۰۳-
۳۰۶-۳۰۸-۳۱۲-۳۱۵-۳۱۸-۳۱۹-
۳۲۴-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۷-۳۴۹-۳۵۸-
۳۶۰-۳۷۳-۳۸۲-۳۸۶-۳۹۷-۴۰۰-
۴۰۲-۴۰۶-۴۱۱-۴۱۳-۴۱۵-۴۲۱-
۴۲۴-۴۴۵-۵۰۱-۵۰۲
نسخه خطی شماره ۱۳۵۲ کتابخانه ملی
پاریس ۷۳-۷۷-۷۹-۹۷
نسخه خطی شماره ۱۸۳۸ کتابخانه ملی
پاریس ۳۴-۲۷۶-۲۸۳-۳۶۸-۳۸۹-
نسخه خطی شماره ۶۰۶ مجلس شورای ملی
۱۹-۲۱-۲۶-۳۴-۱۱۲-۱۷۲-۱۸۷-
۲۰۳-۲۳۷-۲۴۳-۳۰۱-۳۰۳-۳۸۶-
۴۹۶-۵۰۰-۵۰۵
نهج البلاغه ۲۲۲-۲۲۳